

ترجمه و شرح

مشکوٰۃ المصابیح

(جلد اول)

تألیف:

شیخ ولی الدین محمد بن عبدالله خطیب تبریزی

ترجمه و شرح:

فیض محمد بلوچ

ترجمه و شرح مشکوة المصابيح (جلد اول)	عنوان کتاب:
مشکوة المصابيح	عنوان اصلی:
شیخ ولی الدین محمد بن عبدالله خطیب تبریزی	نویسنده:
فیض محمد بلوچ	ترجمه و شرح:
فقه و اصول - فقه حنفی	موضوع:
اول (دیجیتال)	نوبت انتشار:
اردیبهشت (ثور) ۱۳۹۵ شمسی، شعبان ۱۴۳۷ هجری	تاریخ انتشار:
انتشارات خواجه عبدالله انصاری - چاپ دوم - سال ۹۳	منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

تقدیم به:

شمع‌های فروزان زندگی و زیباترین واژه‌های حیات، پدر و مادر که اولین استاد درس زندگی‌ام هستند، دعای خیرشان گرمی بخش قلبم می‌باشد و نصایح پرقدرشان چراغ راهم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ
مقدمه مترجم:	١
مقدمه مولف [خطیب تبریزی]	١٧

کتاب الایمان

فصل اول	٢٦
فصل دوم	٨١
فصل سوم	٩٣
باب (١) گناهان کبیره و نشانه‌های نفاق	١٣٣
فصل اول	١٣٤
فصل دوم	١٧٥
فصل سوم	١٩١
باب (٢) در بیان وسوسه در ایمان	٢٠٥
فصل اول	٢٠٦
فصل دوم	٢٣٣
فصل سوم	٢٤١

۲۴۵	باب (۳) در بیان ایمان به قضا و قدر.
۲۵۸	فصل اول
۳۰۲	فصل دوم
۳۳۹	فصل سوم
۳۶۳	باب (۴) در بیان اثبات عذاب قبر
۳۶۴	فصل اول
۳۷۵	فصل دوم
۳۸۵	فصل سوم
۳۹۱	باب (۵) تمسک جستن به قرآن و سنت
۳۹۲	فصل اول
۴۲۹	فصل دوم
۴۶۷	فصل سوم

(۲) کتاب العلم

۴۸۸	فصل اول
۵۰۹	فصل دوم
۵۵۱	فصل سوم

مقدمه مترجم:

فضل خدای را، که تواند شمار کرد
بَحْر آفرید و بَرّ و درختان و آدمی^۱
توحیدگوی او، نه بنی آدم اند و بس
بخشنده‌گی و سابقه‌ی لطف و رحمتش
پرهیزگار باش که دادار آسمان
هر کاو عمل کرد و عنایت امید داشت
نا برده رنج، گنج میسر نمی‌شود
بعد از خدای هر چه پرستند هیچ نیست

«سپاس و آفرین ایزد جهان آفرین راست، آن که اختران رخشان به پرتو روشنی و پاکی او تابنده‌اند و چرخ گردان به خواست و فرمان او پاینده، آفریننده‌ای که پرستیدن اوست سزاوار. دهنده‌ای که خواستن جز از او نیست خوشگوار. هست‌کننده از نیستی، نیست‌کننده پس از هستی، ارجمند گرداننده‌ی بندگان از خواری، در پای افکننده‌ی گردن‌کشان از سروری. پادشاهی او راست زبینه. خدایی او راست درخورنده، بلندی و برتری از درگاه او جوی و بس. هر آن که از روی نادانی نه او را گزید، گزند او ناچار بدو رسید، هستی هر چه نام هستی دارد، بدوست

جهان را بلندی و پستی تویی ندانم چه‌ای، هر چه هستی تویی و درود بر پیمبر بازپسین، پیشرو پیمبران پیشین، گره‌گشای هر بندی، آموزنده‌ی هر پندی، گمراهان را راه نماینده. جهانیان را به نیک و بد آگاهاننده، به همه زبانی نام او ستوده و گوش پندنیوشان آواز او شنونده.

و هم‌چنین درود بر یاران گزیده و خویشان پسندیده او باد. تا باد و آب و آتش و خاک در آفرینش بر کار است و گل بر شاخسار هم بستر خار»^(۲).

۱- قصیده‌ای از سعدی.

۲- قطعه‌ای زیبا از عطاملک جوینی (۶۲۳-۶۸۱ هـ. ق).

اگر واقع‌بینانه و منطقی به مسائل بنگریم به این نتیجه خواهیم رسید که انسان، به تنهایی نمی‌تواند با عقل و تدبیر خویش برنامه‌ای دقیق و کامل برای سعادت و تکامل خویش تنظیم کند. تا او را به منزلگاه امن و قُرب و رضوان پروردگار برساند.

او به تنهایی از نیازهای نفسانی و آخرتی خویش کاملاً آگاه نیست، از اسرار و رموز آفرینش خویش و جهان، اطلاع کافی ندارد. از چگونگی ارتباط جسم و روح و زندگی دنیوی و اخروی، چیزی سر در نمی‌آورد؛ نمی‌تواند تشخیص دهد که چه کارهایی سبب سقوط و هلاکت و انحطاط و عقب ماندگی او می‌شوند و چه کارهایی نفسش را تاریک و آلوده می‌سازند.

و هرگز انسان با عمر کوتاه و عقل و اندیشه‌ی محدود و قاصر خود نمی‌تواند برنامه‌ی سعادت و تکامل اُخروی و نفسانی خویش را تنظیم کند و راه سعادت و خوشبختی خویش را از بیراهه بشناسد و تنها خدای جهان‌آفرین است که انسان و جهان را آفریده و از اسرار آنها کاملاً آگاه است و عوامل سعادت و خوشبختی و شقاوت و بدبختی انسان را در هر دو جهان به خوبی می‌شناسد و اوست که برنامه‌ی تکامل و سعادت انسان را تنظیم می‌کند و به وسیله‌ی بهترین و برگزیده‌ترین بندگان خویش، یعنی پیامبران، برای این انسان می‌فرستد تا در نزد خدا عذری نداشته باشند.

در حقیقت خدای سُبْحٰنَہٗ وَّعَظِیْمَہٗ با ارسال پیامبران و انزال کتابهای آسمانی، بزرگترین مَنّت و احسان را در حق بشریت نمود، و با ارسال پیامبران و در پرتو اوامر و فرامین و سخنان تعالی بخش و تابناک آنان، بشریت را از تاریکی‌های مَخوف و وحشتناک کفر و زندقه، شرک و چندگانه‌پرستی، نفاق و دورنگی، جهل و نادانی و ضلالت و گمراهی‌های بخشید و آنان را از چنگال خرافات و اوهام، اساطیر و بدعت‌ها و بندگی و اسارت احجار و اشجار آزاد ساخت.

در واقع: دین، همان برنامه‌ی زندگی مادی و معنوی و دنیوی و اخروی انسان‌هاست که خدا به وسیله‌ی پیامبران که راهنما و راه‌شناس‌اند، برای انسان‌ها فرستاد، پیامبران انسان‌های برگزیده و ممتازی هستند که با پروردگار متعال در ارتباط‌اند و برنامه‌های حیات‌بخش الهی را می‌شنوند و در اختیار انسان‌ها قرار می‌دهند تا آنان را هدایت کنند.

پیامبران الهی، بالاخص حضرت محمد صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ با اوامر، فرامین، تعالیم و آموزه‌های تابناک خویش، فطرت خداجو و خدا دوست انسان‌ها را بیدار می‌سازند، راه درست

زندگی را به آن‌ها نشان می‌دهند و آنها را در پیمودن این راه یاری می‌کنند، و خرد و اندیشه‌ی آنان را بر می‌انگیزند و فطرت توحیدی و انسانی‌شان را شعله‌ور می‌سازند و آنان را به زندگی پاک و پاکیزه‌ای راه می‌نمایند که خودشناسی و بخشندگی و حق‌شناسی و حق‌گرایی و رعایت حقوق و حرمت بشر، ابداع و ابتکار، قانونمداری، توبه‌پذیری، گذشت، امانت، راستی، پاک‌منشی، بخشندگی، بردباری، بزرگواری، رازپوشی، خیرخواهی، انسان دوستی و دیگر وصف‌ها و ویژگی‌ها و جلوه‌های جمال و کمال و جلال، بر گستره‌ی زندگی آنان حاکم باشد.

پیامبران در پرتو تعالیم روح‌بخش خود، به انسان‌ها کمک می‌کنند تا خدای خویش را بهتر بشناسند و با او بیشتر آشنا شوند. آنان در شناخت اخلاق زشت و زیبا به مردم یاری می‌دهند، در تزکیه‌ی نفوس، اجرای قوانین حیات‌بخش دین و سرپرستی جامعه تلاش و کوشش می‌کنند، تا مردم را به عزت و عظمت و افتخار و بالندگی و سعادت و کامیابی برسانند.

پس خوشا به حال انسان‌هایی که در پی اوامر و فرامین و سخنان و آموزه‌های روح‌بخش پیامبران حرکت می‌کنند و دنیای خویش را با تعالیم و احادیث گهربار آنان آباد می‌سازند و در آخرت نیز به کمال سعادت و خشنودی و بهره‌مندی از نعمت‌های پروردگار می‌رسند و در جوار عزت و عظمت پیامبران مسکن می‌گزینند.

اثر حاضر، ترجمه و نگارش و شرح و تخریح احادیث کتاب ارزشمند «مشکاة المصابیح» می‌باشد.

مدتها بود که آرزو داشتم خداوند ﷻ مرا توفیق دهد تا این کتاب گرانبها و ارزشمند حدیث را به فارسی ترجمه و شرح نمایم و در اختیار شیفتگان علم و دانش، تشنگان سخنان گهربار نبوی قرار دهم، ولی به علی، ترجمه‌ی آن به تعویق افتاد، تا اینکه روزی از روزها با تصمیمی راسخ و اتکا به خدای ﷻ و با اقدامی متهورانه و جسورانه، شرح و ترجمه و تخریح احادیث کتاب «مشکاة المصابیح» را شروع نمودم.

و اینک به فضل و یاری خداوند بزرگ، ترجمه و شرح جلد اول «مشکاة المصابیح» را به اتمام رساندم و به صورتی که می‌نگرید، ساماندهی و آماده‌ی تقدیم به دوستداران پیامبر ﷻ گردیده است.

البته در ترجمه و نگارش این اثر، با احساس مسئولیت خطیر دینی و اخلاقی و علمی و با استفاده از کتابهای معتبر حدیثی، به ویژه از شرح‌های بی‌شمار «مشکاة المصابیح» مانند: «مرقاة المفاتیح» و «الکاشف عن حقائق السنن» و غیره.. بهترین معنی و ترجمه را انتخاب و گزینش نموده‌ام.

و مترجم با ارج نهادن به انتقاد و پیشنهاد پژوهشگران و صاحب‌نظران در جهت هرچه زیباتر و پربارتر شدن این اثر گرانسنگ، تقاضا دارد، دیدگاه، پیشنهاد و انتقاد خود را به مترجم گوشزد کنند تا در چاپ‌های آینده - ان شاء الله - از آنها بهره‌ور گردیم، چرا که مترجم تلاش خود را پیراسته از اشکال نمی‌شمرد و آغوش خود را برای هر نقد خیرخواهانه و هر راهنمایی دلسوزانه و هر پیشنهاد سازنده و هر دیدگاه مفید و ارزنده، می‌گشاید.

و در پایان، مترجم توجه خوانندگان عزیز را به چند نکته مهم و اساسی جلب می‌کند:

(۱)

چون اصل «کتاب مشکاة» به «کتاب مصابیح» اثر: علامه امام ابو محمد حسین بن مسعود بغوی بر می‌گردد، و در واقع «مشکاة» تصحیح کننده و واضح مبهمات «مصابیح» و تفصیلی برای مجملات آن و تفسیری بر مشکلات آن و آشکارکننده‌ی مخفیات آن است، لازم است خوانندگان عزیز، اطلاعاتی از بیوگرافی و شرح حال زندگی نویسنده‌ی «مشکاة» و نویسنده‌ی «مصابیح» در دست داشته باشند.

«بیوگرافی نویسنده مصابیح»

مولف آن، محي السنة، ابو محمد حسين بن مسعود فراء بغوي است. بنابر اقوال مشهور، وی در سال ۴۳۳ هـ.ق، در شهر «بَغ» [شهری از شهرهای خراسان قدیم است که میان مرو و هرات واقع می‌باشد] به دنیا آمد.

وی فردی فقیه، ادیب، مفسر، محدث، مجتهد، زاهد، عابد و از اکابر علمای عهد خویش به حساب می‌آمد، از استادان وی می‌توان به این افراد اشاره نمود:

ابوبکر احمدبن ابی نصر کوفانی، ابوصالح احمدبن عبدالملک بن علی بن احمد نیشابوری [تولد ۴۷۰ هـ. ق]، ابوعلی حسین بن محمد بن احمد مروزی [تولد ۴۶۲ هـ.

ق]، ابوعلی حسان بن سعید منیعی مروزی [تولد ۴۶۳ هـ . ق]، ابوالحسن عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن مظفر داودی بوشنجی، ابوالحسن علی بن یوسف جوینی [تولد ۴۶۳ هـ . ق]، ابوطاهر عمر بن عبدالعزیز بن احمد بن یوسف قاشانی مروزی، ابوبکر یعقوب بن احمد صیرفی نیشابوری وعده‌ی بی‌شمار دیگری که ذکر همه در این مختصر نمی‌گنجد.

و از شاگردان وی می‌توان بدین‌ها اشاره کرد.

«حسن بن مسعود نجمی» (برادر وی)، «عمر بن حسن بن حسین رازی» پدر امام فخررازی، «ملکدار بن ابی عمرو قزوینی»، «محمد بن محمد بن همدانی»، «محمد بن حسین بن مروزی زاغولی» و...

از امام بغوی، تالیفات زیادی در علوم مختلف مانند علم حدیث، تاریخ و... بر جای مانده که مهمترین آنها همین کتاب «مصایح» است. و از دیگر تألیفات وی می‌توان این کتابها را بر شمرد:

«جهل حدیث»، «الانوار فی شمائل النبی المختار»، «ترجمة الاحکام فی الفروع»، «تهذیب فی الفقه»، «الجمع بین الصحیحین»، «شرح جامع الترمذی»، «شرح السنة»، «فتاوی بغوی»، «فتاوی مروزی»، «الکفایة فی الفروع»، «الکفایة فی القراءة»، «المدخل الی مصایح السنة»، «معالم التنزیل»، «معجم الشیوخ».

کتاب مصایح، شرح‌ها و مختصرات و تعلیقات و تخریجات بی‌شماری دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

«هدایة الرواة الی تخریج المصایح والمشکاة» اثر: علامه ابن حجر عسقلانی،

«مختصر المصایح» اثر: ابونجیب عبدالقاهر بن عبدالله سهروردی،

«التلویح فی شرح المصایح» اثر: محمد بن محمد ابوالحسن خاورانی،

«تحفة الابرار» نوشته: قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمریضاوی،

«المفاتیح فی شرح المصایح» اثر: حسین بن محمود زیدانی،

«لباب الصدر» اثر: شیخ محمد مناوی،

«کشف المناهیج والتناهیح فی شرح احادیث المصابیح» اثر: صدرالدین ابوعبدالله محمد شرف الدین مناوی شافعی،

«ضیاء المصابیح»، اثر تقی الدین علی بن عبدالکافی سبکی و...

امام بغوی در شوال سال ۵۱۰ هـ.ق در شهر «مرو» وفات یافت و در همانجا در کنار قبر استادش «قاضی حسن» در قبرستان «طالقان» مدفون شد^(۱).

(۲)

بیوگرافی نویسنده «مشکاة»:

مؤلف مشکاة، ولی الدین ابوعبدالله محمد بن عبدالله خطیب تبریزی است و شرح حال کاملی از زندگانی او بر خلاف امام بغوی که شرح زندگی او به تفصیل در کتب مربوط آمده است در دست نیست. خطیب تبریزی نیز مانند بغوی، برای جمع‌آوری و تحقیق و بررسی احادیث نبوی، سفرهای زیادی کرد، و در این راه، فراوان کوشید و بدین طریق توانست این مجموعه حدیثی را جمع‌آوری، تحقیق و بررسی و مرتب و تنظیم نماید.

وی بنابر اقوال مشهور از علمای قرن هشتم هجری قمری به شمار می‌آید، ولی تاریخ دقیقی از زمان تولد وی در دست نیست، ولی چیزی که در آن نمی‌توان شک و تردید نمود، این است که علما و دانشمندان اسلامی، وی را به صلاح و تقوا و علم و عمل ستوده‌اند.

از او تالیفاتی نیز به یادگار مانده است که مهمترین آنها عبارتند از: «مشکاة المصابیح» و «الاکمال فی اسماء الرجال».

بنابر قول علامه زرکلی، وی در سال ۷۴۱ هـ.ق چشم از جهان فرو بست. البته به یقین می‌توان گفت که وفات وی پس از سال ۷۳۷ هـ.ق بوده است. چرا که وی کتابش «مشکاة» را در روز جمعه، اواخر ماه مبارک رمضان، سال ۷۳۷ هـ.ق به اتمام رساند، از این جهت می‌توان گفت که وفات وی پس از سال ۷۳۷ هـ.ق بوده است.

۱- برای آگاهی بیشتر می‌توانید به «سیر اعلام النبلاء»، «تذکره الحفاظ»، «الاعلام بوفیات الاعلام»، «مرقات المفاتیح»، «الاعلام زرکلی»، «کشف الظنون حاجی خلیفه» و «معجم المؤلفین عمر رضا کحاله» مراجعه فرمایید.

ولی به هر حال شرح حال کاملی از زندگی، تولد و وفات او در دست نیست. بر کتاب مشکاة، شروحات زیاد و فراوانی نگاشته شده که مهمترین آنها عبارتند از: «الكاشف عن حقائق السنن» اثر: حسن بن محمد طیبی، «شرح جرجانی» «منهاج المشكاة» اثر عبدالعزیز بن محمد بن عبدالعزیز ابهری «فتح الاله في شرح المشكاة» اثر: ابن حجر هیتمی، «مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح»، اثر: ملا علی قاری، «نجوم المشكاة» اثر صدیق شریف «حاشية مشكاة المصابيح» نوشته جلال الدین کرلانی، «تقیح الرواة في احاديث المشكاة» اثر مولوی سید احمد حسن «تعلیق الصبیح علی مشكاة المصابيح» اثر: محمد ادیس کاندهلوی، و....^(۱).

(۳)

امتیازها و فرقهایی که در میان «مصایح بغوی» و «مشكاة خطیب تبریزی» است: از مقدمه‌ای که صاحب مشکاة، در صفحه‌ی نخست کتاب به رشته‌ی تحریر درآورده است می‌توان این امتیازها و فرقه‌ها را در میان دو کتاب «صایح و مشکاة» مشاهده نمود که عبارتند از:

- ۱- نویسنده‌ی مصایح، سند حدیث را حذف نموده، ولی نویسنده‌ی مشکاة به بیان سند آخرین راوی حدیث پرداخته است.
- ۲- در مصایح، هر باب مشتمل بر دو فصل است، ولی در مشکاة هر باب مشتمل بر سه فصل جداگانه و مستقل می‌باشد.

۱- خوانندگان عزیز برای کسب اطلاعات بیشتر می‌توانید به «معجم المؤلفین ۲۱۱/۱۰» کشف الظنون ۱۶۹۹/۲، «اعلام زرکلی ۲۳۸/۶» و «الرسالة المستطرفه ص ۱۳۳، اثر محمد جعفر کتانی» مراجعه فرمایید.

- ۳- در مصابیح، مأخذ و تخریح‌کننده‌ی حدیث ذکر نشده، ولی نویسنده‌ی مشکاة، به بیان مأخذ و تخریح‌کننده‌ی حدیث پرداخته است. به عنوان مثال پس از نقل روایت گفته است: «رواه البخاری» یا «رواه الترمذی و...»
- ۴- در مصابیح فقط احادیث مرفوع [حدیثی که سلسله سندش به پیامبر ﷺ وصل شود] آورده شده است. در حالی که در کتاب مشکاة، علاوه از احادیث مرفوع، روایات موقوف [حدیثی که سلسله سندش به صحابی ﷺ وصل شود مانند: قال عمر بن الخطاب کذا] و مقطوع [حدیثی که سلسله سندش به تابعی وصل شود، مانند: قال نافع کذا] هم افزوده گردیده است.
- ۵- در مصابیح، برخی از روایات به طور مختصر بیان شده است، در حالی که در مشکاة، بنابر رعایت مصالح و اهدافی، به طور کامل نقل گردیده است و گاهی هم بالعکس عمل نموده است. یعنی احادیث کامل مصابیح را، صاحب مشکاة مختصر می‌کند.
- ۶- نویسنده‌ی مصابیح، در فصل نخست، به بیان روایات شیخین [بخاری و مسلم] می‌پردازد و در فصل دوم، روایات غیر شیخین را ذکر می‌کند، در حالی که نویسنده‌ی «مشکاة» گاهی از طرف خود تصرف کرده و در فصل نخست، روایاتی از غیر شیخین را نیز درج می‌کند و در فصل دوم نیز، احادیث و روایاتی را از شیخین می‌آورد.
- ۷- در مصابیح، بسیاری از احادیث تکراری است، ولی در مشکاة، حدیث تکراری در یک موضع ذکر شده و از بقیه‌ی جاها حذف گردیده است. و نویسنده‌ی مشکاة نیز، در وقت حذف احادیث تکراری حواله می‌دهد که این حدیث از فلان باب منتقل شده به باب دیگر.

(۴)

اصطلاحات اولیه و مورد نیاز علوم حدیث و حدیث‌شناسی^(۱).

- ۱- خبر: گزارشی است که از کسی نقل می‌گردد. خواه پیامبر ﷺ باشد یا غیر. بعضی خبر و حدیث را مترادف و بعضی حدیث را مخصوص پیامبر ﷺ استعمال نموده‌اند.
- ۲- حدیث: عبارت است از اقوال، افعال، تأییدات و صفاتی که به پیامبر ﷺ نسبت داده می‌شود و سنت هم به همین معناست.
- ۳- اثر: مطلبی است که از پیامبر ﷺ یا اصحاب رضی الله عنهم یا تابعین - رحمة الله علیهم - روایت شود. بعضی حدیث را بر فرمایش پیامبر ﷺ و اثر را بر گفته‌های صحابی و تابعین تخصیص داده‌اند.
- ۴- سند: عبارت است از زنجیره‌ی راویان که با نظم و ترتیب خاصی به متن منتهی می‌شود.
- ۵- متن: عبارت است از مطلبی که زنجیره‌ی راویان به آن منتهی می‌گردد. به عبارت دیگر متن مطالبی است که به پیامبر ﷺ یا صحابه و یا تابعی نسبت داده می‌شود.
- ۶- اسناد: تلاش و جهد محدث در جهت بیان زنجیره‌ی منظم راویان حدیث.
- ۷- حدیث مسند: حدیثی است که به وسیله‌ی یک زنجیره‌ی منظم و متصل، راویان به پیامبر ﷺ می‌رسند.
- ۸- کتاب مسند: کتابی است مشتمل بر مجموعه‌هایی از احادیث که هر مجموعه را یکی از اصحاب پیامبر ﷺ روایت کرده است.
- ۹- مُسْنَد: کسی است که احادیث را با سندهایش روایت کند.
- ۱۰- مُحَدِّث: به کسی گفته می‌شود که در علم الحدیث درایتی، دارای چنان مهارت و تخصصی باشد که به خوبی بتواند احادیث صحیح و روایات ضعیف را

۱- این بخش، از کتاب دیدگاه‌های فقهی معاصر، ج ۱ صص ۱۷ - ۲۳ اقتباس شده است که در اصل آن هم گرفته شده از کتاب «کلید حدیث‌شناسی» عبدالله احمدیان می‌باشد.

تشخیص و احادیث صحیح را روایت کند و بر اسناد و علل و اسامی رجال عالی و نازل و... تسلط داشته باشد.

۱۱- حافظ: به کسی گفته می‌شود که آشنا به سنت رسول خدا ﷺ و آگاه به طرق سنن باشد و سند این طرق را خوب تمییز دهد و حافظ آن مقدار از احادیثی که اهل حدیث صحت آن را تایید کرده‌اند، باشد و آگاه به موارد اختلاف و اصطلاحات محدثین باشد.

۱۲- حُجَّت: به کسی گفته می‌شود که احادیث صحیح را از حیث متن، سند و احوال راویان بررسی کرده و احادیث صحیح را روایت کند.

۱۳- حاکم: به کسی گفته می‌شود که بر جمیع احادیث از حیث متن و سند و احوال راویان و جرح و تعدیل آنها و تاریخ آنها اطلاع کافی و کامل داشته باشد.

توجه: مُحدِّث برتر از مُسنِد و حافظ برتر از مُحدِّث و حجت برتر از حافظ و حاکم برتر از حجت می‌باشد.

۱۴- جامع: هر کتابی حدیثی که مشتمل بر ابواب هشتگانه: عقاید، احکام، رفاق، آداب، تفسیر، تاریخ، سیر، فتن، مناقب، و مثالب باشد، مانند جامع بخاری.

۱۵- مُستدرک: کتابی است که به عنوان متمم کتاب دیگر و با همان شروط، احادیثی را که از کتاب سلف متروک مانده است گردآوری نموده باشد.

۱۶- مُستخرَج: کتابی است که مؤلف احادیث کتاب، حدیثی را به غیر اسناد صاحب کتاب (بلکه خود از شیوخ خویش برای آن حدیث آورده است) روایت کند.

۱۷- جزء: مجموعه‌ای است از احادیث که یک نفر به تنهایی آن را روایت کرده باشد خواه صحابی و خواه غیر صحابی.

۱۸- علم الحدیث درایتی: رشته قواعدی است که از احوال روایت کننده (راوی) و از خصوصیات روایت شده (مروی) و همچنین کیفیت و کمیت زنجیره‌ی روایت‌ها (سند) از حیث رد و قبول سند، بحث می‌کند و موضوع آن راوی و مروی است.

۱۹- علم الحدیث روایتی: علمی است مبتنی بر نقل آزاد و دقیق هر آنچه که به رسول خدا ﷺ نسبت داده شده است. [قول، فعل و تقریر] و یا به صحابه و تابعین او نسبت داده‌اند بنا بر رأی صحیح.

۲۰- علم جرح و تعدیل: علمی است پیرامون راویان حدیث، درباره آنچه برای آنها عیب به حساب می‌آید یا آنها را با تقوا به حساب می‌آورد با الفاظ مخصوص.

۲۱- علم رجال: علمی است که راویان حدیث را از جهت اینکه راوی حدیث‌اند معرفی می‌کند.

۲۲- ۲۲- علم علل الحدیث: علمی است که از علت‌های پنهان و پوشیده، از جهت تأثیر منفی در صحیح بودن حدیث بحث می‌کند مانند: «وصل منقطع» یا «رفع موقوف» و...

۲۳- علم مختلف الحدیث: علمی است که پیرامون احادیثی که ظاهر آن احادیث، تناقض دارد سخن می‌گوید.

۲۴- علم ناسخ و منسوخ حدیث: علمی است که درباره‌ی احادیثی که باهم مخالف‌اند بحث می‌کند و هم‌چنین احادیثی که توافقی بین آنها ممکن نیست.

۲۵- شرط راوی: عقل، ضبط، عدالت و اسلام که اگر راوی یکی از این شرایط را دارا نباشد روایتش پذیرفته نیست و حدیث او ترک می‌شود.

اقسام حدیث به اعتبار تعدد راوی:

۱- متواتر: روایت گروهی که تبانی آنها بر دروغ‌سازی عقلاً و عادتاً ممکن نیست و آن بر دو قسم است:

الف) متواتر لفظی: آن است که در اول، وسط و آخر سند، آن را با یک شکل و صورت نقل کرده باشند چنین حدیثی کمیاب است.

ب) متواتر معنوی: هماهنگ بودن مفهوم و معنی از طرف راویانی که تبانی آنها بر دروغ‌سازی عقلاً و عادتاً محال باشد. اینگونه احادیث زیاد است.

۲- آحاد: تعداد راویان آن محصوراند.

۱- مشهور: تعداد راویان در تمام مقاطع از سه نفر کمتر نباشد.

۲- عزیز: تعداد راویان در تمام مقاطع از دو نفر کمتر نباشند.

۳- غریب: راوی حدیث در بعضی مقاطع یک نفر باشد.

اقسام حدیث به اعتبار اینکه در نهایت زنجیره خبر با چه کسی و به چه کسی وصل می‌شود؟

۱- مقطوع: خبر فقط به تابعی وصل گردد: مانند قال نافع کذا

۲- موقوف: خبر به صحابی وصل گردد. مانند: قال عمر بن الخطاب کذا

۳- مرفوع: خبر به پیامبر ﷺ وصل شود و آن نیز بر دو قسم است.

الف) مرسل: خبری که به وسیله غیر صحابی به پیامبر ﷺ برسد.

ب) مسند: خبری که به وسیله صحابی به پیامبر ﷺ برسد.

راویان چه رابطه‌ای باهم دارند؟

۱- اقران: دو راوی که تقریباً با یکدیگر هم سن و هم استاد باشند.

۲- مُدْبَج: دو راوی که هر دو از یکدیگر حدیث روایت کنند.

۳- متفق و مفترق: راویان یک حدیث در عین اینکه شخصاً جدا می‌باشند، نام آنها و

نام پدر آنها یکی باشد. مانند: قال خلیل بن احمد عن خلیل بن احمد.

۴- مؤتلف و مختلف: راویان یک حدیث که نام آنها در نوشتن و خط متفق اما از

یکدیگر جدا باشند مانند: سلام و سلام.

۵- متشابه: راویان یک حدیث که اسم آنها در خط و تلفظ یکی می‌شود اما اسم

پدرشان متفاوت یا برعکس.

۶- مسلسل: راویان یک حدیث در تمام مقاطع یک عبارت (سمعتُ یا حدثنی و...)..

به کار برند.

۷- مهمل: راوی یک حدیث با شخص دیگر در نام و نشان متفق باشد و معلوم

نباشد مقصود کدام یک از آنها است.

اقساط حدیث:

الف) صحیح: حدیث مسندی است که اسناد آن به نقل عادل ضابط از عادل ضابط

باشد، تا اینکه به حضرت رسول ﷺ یا یکی از اصحاب یا تابعین برسد و تحت عنوان شاذ

و معلل قرار نگیرد و بر دو قسم است:

۱- صحیح لذاته: مشتمل بر صفات قبول به طور کامل باشد.

۲- صحیح لغیره: حدیثی است که به واسطه علتی غیر از خودش صحیح باشد.

ب) حسن: و آن حدیثی است که سندش متصل به نقل از راوی عادل کم ضبط

بوده و از شدوذ و علت سالم مانده باشد و وجه اشتراک حدیث صحیح و حسن در این

است که سند هر دو متصل به نقل از راوی عادل و سالم از شدوذ و علت است و وجه

افتراق آن دو در این است که راوی در حدیث حسن کم ضبط ولی در صحیح ضابط

است.

ج) حدیث ضعیف: و آن حدیثی است که نه صفات صحیح را داشته باشد و نه صفات حسن را.

اقساط حدیث ضعیف:

۱- مُرْسَل: هر حدیثی که راوی صحابی از آن حذف شده باشد. لذا هر حدیثی که در آن گفته نشود «قال رسول الله کذا یا فعل بحضرتہ کذا ومانند آن» ضعیف است.

۲- مُنْقَطِع: حذف شدن یک راوی از سند حدیث یا ذکر شدن یک راوی مجهول در سند آن است علت ضعف حدیث منقطع، عدم اتصال آن است.

۳- مُعْضَل: حدیثی است که دو راوی یا بیشتر از سند آن حذف شده باشد، به شرط اینکه حذف شدگان پشت سرهم باشند.

۴- مُدَلَّس: و آن حدیثی است که راوی از معاصر خود که او را ملاقات کرده است ولی از او سماع نکرده است روایتی کند که موهم سماع باشد یا راوی از معاصر خود که او را ملاقات نکرده است طوری روایت کند که موهم سماع مستقیم باشد.

۵- مُعَلَّل: حدیثی است که در آن اسباب و عوامل پنهانی وجود داشته باشد که اگر آشکار شود مضر به صحت حدیث است.

۶- مَقْلُوب: حدیثی است که راوی آن در اسم راویان یا در کلمات حدیث تأخیر و تقدیمی باشد.

۷- مُضْطَرَب: حدیثی است که راوی آن با یک سلسله، این حدیث را روایت کند که اشخاص دیگر با عین آن سند مخالف آن را روایت کرده باشد.

۸- شَاذ: حدیثی است که ثقه‌ای آن را به شکلی روایت کند که با دیگر ثقات در نقل آن حدیث متفاوت باشد.

۹- مُنْكَر: حدیثی است که راوی ضعیف بر خلاف روایت موثق آن را نقل کند. منکر خلاف شاذ است زیر راوی شاذ موثق است، ولی راوی منکر ضعیف است.

۱۰- مَتْرُوك: حدیثی است که یک راوی متهم به کذب یا فسق یا غفلت یا کثیرالوهم، آن را نقل کرده باشد.

القاب حدیث صحیح، حسن و ضعیف:

۱- موقوف: خبر به صحابی وصل گردد.

۲- مقطوع: روایت حدیث به تابعی وصل شود.

۳- مرفوع: حدیثی است که به پیامبر ﷺ نسبت داده شود، قولاً یا فعلاً و یا تقریراً، چه از طرف صحابی یا تابعی یا بعد از آنها، خواه متصل باشد یا خیر.

۴- مسند: حدیثی است که سند آن از راوی تا آخر متصل باشد و مرفوع به پیامبر ﷺ باشد.

۵- متصل یا موصول: حدیثی است که سندش متصل باشد، خواه مرفوع به پیامبر ﷺ یا موقوف بر صحابه یا کسی پائین تر از آن.

۶- مُعْتَن: حدیثی است که در سندش گفته شود (قال فلان عن فلان) خواه از طریق تحدیث یا سماع.

۷- مُؤَنَّ: به حدیثی گفته می‌شود که در سندش عبارت (حدثنا فلان أن فلانا).. باشد.

۸- معلق: حدیثی است که از اول سند یک راوی یا بیشتر حذف شده باشد و به راویان ما فوق افراد محذوف، اسناد داده شده باشد.

۹- مدرج: حدیثی است که در سند یا متن آن زیادتی باشد که جزو آن نیست (یعنی مطلبی در مطلب دیگر درج شود)

۱۰- مسلسل: حدیثی است مسند و متصل خالی از تدلیس که راویان آن عبارات یا افعال مشابهی در وصف آن از راوی مافوق خود نقل کرده باشند تا به رسول خدا ﷺ برسد.

توجه: احادیث فرد، غریب، عزیز، مشهور، مستفیص، عالی، نازل، تابع، مشاهد، مصحف، از القاب حدیث صحیح و حسن و ضعیف به شمار می‌آیند.
حدیث موضوع:

حدیثی است که دروغ‌گویان آن را به وجود آورده‌اند و آن را به دروغ به پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند که هم از نظر الفاظ و هم از نظر سند ساخته دروغ‌گویان است.

مراتب و طبقات کتاب‌های حدیث:

طبقه اول: صحیح بخاری، صحیح مسلم، مؤطا مالک، که در این طبقه اقسام حدیث متواتر، صحیح و حسن وجود دارد.

طبقه دوم: جامع ترمذی، سنن ابو داود، مسند امام احمد و نسائی که این‌ها یک مقدار تساهل و تسامح در کار دارند و خالی از احادیث ضعیف نیستند.

طبقه سوم: مسند ابن ابی شعبه، مسند طیالسی، بیهقی، طبرانی، طحاوی، عبدالرزاق که در آنها انواع احادیث ضعیف (شاذ، منکر، مقلوب) و بعضی احوال رجال در آنها نامعلوم است.

طبقه چهارم: کتابهای بی‌ارزش و بی‌بهره‌ای هستند که واعظان، مورخان غیرعادل، بدعتگزاران و پیروان هوای نفس به صورت داستان در دوره‌های اخیر جمع‌آوری کرده‌اند. مانند: تالیفات حدیثی ابن مردودیه، ابن‌شاهین، ابوشیخ و....
انواع تحمل حدیث:

۱- سماع: گرفته‌شده از طریق مشافهه‌ی مستقیم (سمعتُ فلاناً - حدثنا - حدثنی - اخبرنا - اخبرنی..).

۲- قرائت: شاگرد از روی کتاب یا از احادیثی که حفظ کرده چندین حدیث برای استاد قرائت می‌کند (عرض) و استاد گوش می‌دهد و ایراد نمی‌گیرد.

۳- اجازه: شیخ، حدیث را رو در رو به کسی می‌گوید یا برای کسی می‌نویسد: تو را اجازه دادم که آنچه من شنیده‌ام و در کتاب‌هایم نوشته‌ام روایت کن.

۴- مناوله: شیخ حدیث، کتابی یا جزوه‌ای را یا چند حدیث را به شاگردی می‌دهد که آن را روایت کند.

۵- مکاتبه: شیخ حدیث، به خط خودش یا به خط نویسنده‌اش چند حدیثی را برای کسی که حاضر است یا غائب است می‌نویسد و آن کس این احادیث را با قید کتابت از او روایت می‌کند.

۶- اعلام: این است که شیخ حدیث، فقط همین مطلب را به شاگرد اعلام نماید که این جزوه یا این چند حدیث از مسموعات من است و من از دیگران روایت کرده‌ام.

۷- وصیت: شیخ حدیث، در حال قصد مسافرت یا در بستر مرگ برای شخص معینی وصیت می‌کند که کتاب یا جزوه‌ی معین او را روایت کند.

۸- وجاده: دریافت علم از اوراق و برگها بدون شنیدن و اجازه و منادله به این صورت که شخصی حدیثی را به خط شیخی می‌بیند و روایت می‌کند.

(۵)

روش و شیوه‌ی کار یا برنامه‌ی ترجمه و نگارشی‌ام در ترجمه و شرح این کتاب، مبتنی بر شیوه‌ی آتی است.

الف) در تخریح احادیث «مشکاة المصابیح» سعی شده تا از تحقیق و تلاش شیخ «جمال عیتانی» استفاده شود. و در بیشتر مواضع از تحقیق و تخریح احادیث این بزرگوار، اقتباس گردد.

ب) برگردان و نگارش این اثر، به زبان روز و به صورت گویا و دلنشین صورت گرفته است.

سعی شده است تا در ترجمه و شرح این کتاب از روش ترجمه‌ی آزاد استفاده شود، بدین معنی که با رعایت کامل متن حدیث، مفاهیم در قالب الفاظی بسیار ساده و قابل فهم همگان بیان گردد.

ج) متن عربی حدیث با قید شماره آن در سمت راست صفحه قرار گرفته است.

د) معنی هر حدیث در زیر متن عربی با درج همان شماره حدیث، در سمت راست صفحه، حداقل امکان به گونه‌ای رسا و گویا نوشته شده است.

ه) تفسیر، تشریح و تبیین مفاهیم و موضوعات بیشتر احادیث.

و) سعی شده تا در ترجمه و شرح مفردات و مفاد احادیث، نیز جانب پرهیز از اطناب ممل و اختصار مخل رعایت گردد.

در پایان، امید آن دارم که ترجمه و شرح این اثر، برای خوانندگان فارسی زبان سودمند افتد و افق‌های تازه‌ای درباره‌ی دینداری، عشق به سنت و محبت با اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های تابناک و روح‌بخش و تعالی‌آفرین پیامبر اکرم ﷺ فرارویشان بگشاید.

غرض نقشی است کز ما باز ماند که هستی را نمی‌بینم بقائی

مگر صاحب‌دلی روزی به رحمت کند در حق دروی‌شان دعائی

فیض محمد بلوچ

خورشیدی ۱۳۸۶/۱۱/۱۷

مقدمه مولف [خطیب تبریزی]

الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا اله الا الله شهادة تكون للنجاة وسيلة، ولرفع الدرجات كفيلاً، واشهد ان محمداً عبده ورسوله الذي بعثه، وطرق (و حال) الايمان قد عفت آثارها وخبث انوارها ووهنت اركانها وجهل مكانها، فشيد صلوات الله عليه وسلامه عليه، من معالمها ما عفا، وشفني من الغليل في تأييد كلمة التوحيد من كان علي شفا، واوضح سبيل الهداية لمن اراد ان يسلكها، واظهر كنوز السعادة لمن قصد ان يملكها.

ستایش، ویژه‌ی خداست، و ما او را می‌ستائیم و از او یاری می‌جوئیم و از او آمرزش می‌خواهیم و از شرارت نفس خویش و بدی عملکردمان به خدا پناه می‌بریم. هر کسی را خدا به خاطر درست‌اندیشی و درستکاری‌اش راه نماید، هرگز برای او گمراهی نیست و هر کسی را خدا به کیفر بداندیشی و بدکرداری‌اش به بیراهه برد، هیچ هدایت‌گر و راهنمایی برای او نخواهد بود.

و گواهی می‌دهم که خدایی نیست جز خدای یکتا، که شریک و همتایی برای او نیست، گواهی و شهادتی که وسیله‌ای برای نجاتم از آتش سوزان دوزخ و ضامن و پررفتاری برای علو درجاتم در بهشت باشد و گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی برحق اوست؛ آنکه خدای ﷻ او را در حالی برای رسالت و هدایت مردمان برانگیخت که نشانه‌های راه‌های ایمان از میان رفته و انوار پرفروغش به خاموشی گرائیده و اساس و شالوده‌اش ویران و منهدم، و آثار و بقایایش در زیر خرافات و اوهام، شرک و چندگانه‌پرستی، کفر و زندقه، اساطیر و بدعت‌ها، بی‌دینی و بی‌بندوباری، عیاشی‌ها و خوشگذرانی‌ها و نفاق و دورنگی پوشیده و مخفی مانده بود.

اما خداوند ﷺ به ذریعه‌ی محمد ﷺ روح تازه‌ای در کالبد مسموم و ویروس‌زده‌ی جامعه‌ی بشری و انسانی دمید و با پا به عرصه گذاشتن منجی عالم بشریت ﷺ، به تمامی نابسامانی‌های جامعه، سامان داد.

وی نشانه‌های از میان رفته‌ی ایمان را دوباره احیا و بازسازی کرد و آنها را تثبیت و مضبوط نمود. و در راستای شالوده‌گذاری و نهادینه‌نمودن اساس کلمه‌ی توحید، و به خاطر نجات بشریت از چنگال جهالت و گمراهی و شرک و چندگانه‌پرستی، کسانی را که بر لبه‌ی پرتگاه شکافته و فروتپیده‌ی هلاکت قرار داشتند، رهایی بخشید. و راه‌های هدایت را برای سالکان و شیفتگان آن روشن و هویدا کرد و گنجینه‌های سعادت و خوشبختی را برای کسانی که دل‌باخته و خواهان و شیفته و تشنه‌ی آن بودند، ظاهر نمود.

اما بعد؛ بی‌تردید، تمسک جستن به سبک و منش پیامبر اکرم ﷺ جز با پیروی نمودن آنچه از سینه‌ی مبارک سر چشمه می‌گیرد، امکان پذیر نخواهد بود، و چنگ‌زدن به ریسمان و رشته‌ی ناگسستنی، خدا (قرآن) جز با قول و سخن پیامبر ﷺ تحقق پذیر نخواهد بود (چرا که سنت پیامبر ﷺ در اصل، شارح قرآن است، اگر ما قرآن را متن بدانیم، شرح آن حدیث خواهد بود و اگر قرآن اصل است، حدیث تفصیل آن است، لذا می‌توان گفت: حدیث و قول پیامبر ﷺ واضح مبهمات قرآنی، تفصیلی برای مجملات آن، تفسیری بر مشکلات آن و آشکار کننده‌ی مخفیات و اسرار و حقائق آن است. سنت به منزله‌ی کلیدی است که برای قرآن و تطبیق احکام اسلامی از آن چاره‌ای نیست و اگر قول و سخن پیامبر ﷺ نمی‌بود، هیچ یک از ما قرآن را نمی‌فهمید و نمی‌توان بدون قول رسول خدا ﷺ، قرآن را فهمید، چرا که سنت است که وضاحت مواد کلی و اساسی وارده در قرآن کریم را به عهده گرفته است و ناگزیر از رجوع به طرف آن و احتجاج به آن هستیم).

و در واقع در میان کتاب‌های بی‌شمار حدیثی «کتاب مصابیح» جامع‌ترین، کاملترین و دقیق‌ترین کتاب در ثبت و ضبط احادیث و سخنان پراکنده و متفرق پیامبر ﷺ به شمار می‌آید که امام و پیشوا، احیاگر سنت و قلع و قمع‌کننده‌ی بدعت و خرافات، ابومحمد حسین بن مسعود فراء بغوی [خدایش به وی علو درجات عنایت کند] آن را به رشته‌ی تحریر درآورده است. و چون ایشان در تدوین و نگارش «مصابیح» به اختصار و

اجمال و حذف سند احادیث پرداخته بود، از این رو عرصه را منتقدان به دست گرفتند و شروع به انتقاد وی نمودند که چرا وی احادیث را بدون ذکر سند و آن هم مختصر و مجمل در کتابش نقل نموده است.

اگر چه نقل احادیث (بدون ذکر سند از زبان و قلم) شیخ بغوی، خود اسناد است، چون خود وی نیز از زمره‌ی افراد موثق و مورد اعتماد در روایت حدیث است، ولی باید دانست که هرگز چیز نشانه‌دار و مستدل، با چیز گمنام و بی‌نشانه یکسان نیست، (و برای شیخ بغوی نیز مناسبت بود، تا به بیان سند حدیث بپردازد و دست منتقدان را از خویش، کوتاه نماید. از این جهت قرعه به نام من افتاد و من دست به این کار یازیدم) و با استخاره و خواستن توفیق از پیشگاه باری تعالی، شروع به تصحیح و بازنگری مصابیح نمودم و احادیث آن را تخریح نمودم و هرکدام را در جایش قرار دادم و آنچه را که علامه بغوی، بدون ذکر سند در کتابش نقل کرده بود، من آنها را بر اساس روایت و تخریح پیشوایان متقن و طلایه‌داران عرصه‌ی اعتماد و رسوخ در علم و دانش، مانند: ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، ابوالحسن مسلم بن حجاج قشیری، ابوعبدالله مالک بن انس اصبحی، ابوعبدالله محمد بن ادریس شافعی، ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل شیبانی، ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی، ابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی، ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی، ابوعبدالله محمد بن یزید ابن ماجه قزوینی، ابومحمد عبدالله بن عبدالرحمن دارمی، ابوالحسن علی بن عمردارقطنی، ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، ابوالحسن رزین بن معاویه العبدری و... احادیث مصابیح را نشانه‌گذاری و تخریح نمودم.

والبته در مصابیح، ذکر غیر این محدثان و دانشمندان بسیار اندک است و سند بیشتر روایات، به این بزرگان مزبور ختم می‌گردد.

و من هر گاه حدیثی را به‌سوی این بزرگان عرصه‌ی حدیثی، نسبت می‌دهم، گویا آن حدیث را به پیامبر ﷺ نسبت داده‌ام، چرا که در حقیقت، آن بزرگان و پیشگامان پیشتاز عرصه‌ی روایت و درایت، از پیش به تحقیق و بررسی و کندوکاو سند احادیث پرداخته‌اند و ما را از این کار بی‌نیاز نموده‌اند (و با شیوه‌ای زیبا و سبک و روشی شیوا و بیانی گویا به تحقیق و بررسی سند احادیث پرداخته‌اند و قواعد و اصولی را جهت دریافت روایت و درایت صحیح حدیث وضع نموده‌اند).

البته من نیز در تدوین و نگارش «مشکاة» به تکروی نپرداختم و پا را از حد خویش فراتر نگذاشتم، بلکه در ترتیب و تنظیم کتب و ابواب گوناگون مصابیح، به شیوه و روش شیخ بغوی تأسی و اقتداء ورزیده‌ام و کتب و ابواب آن را بر اساس شیوه شیخ، بیان نموده‌ام.

و غالباً هر باب آن را به سه فصل تقسیم نموده‌ام:

فصل اول: عبارت از احادیثی است که شیخین [بخاری و مسلم] آنها را روایت کرده‌اند. البته در فصل نخست، فقط به ذکر روایات شیخین اکتفا کرده‌ام اگر چه در روایت و تخریح آن حدیث، دیگر محدثان نیز با آن دو مشترک باشند، اما به جهت علو درجه و مرتبه والای آن دو بزرگوار در روایت (و درایت) احادیث، به ذکر آن دو اکتفا شده است.

فصل دوم: عبارت از احادیثی است که آنها را غیر از شیخین، از ائمه و پیشوایان حدیث که در بالا به ذکر آنها پرداخته‌ایم، روایت کنند.

فصل سوم: عبارت از احادیث مناسبی است که مشتمل بر معنی باب می‌باشد و از سلف (صحابه رضی الله عنهم) و یا خلف (تابعین) روایت شده‌اند، البته با رعایت شرطی که قبلاً بیان نموده‌ایم، (یعنی نسبت‌دادن حدیث به راوی (صحابه یا تابعی) با بیان تخریح‌کننده‌ی حدیث از میان گروه محدثان، مانند: ترمذی، نسائی و...).

و اگر تو در کتاب مصابیح، در بابی از آن، حدیثی را نیافتی، بدان که به جهت تکرار، آن را در کتاب «مشکاة» ساقط و حذف نموده‌ام و اگر در جایی از کتاب مصابیح دیدی که اصلاحی صورت گرفته و حدیثی کامل از آن، در کتاب «مشکاة»، مختصر شده و یا بالعکس، حدیثی مختصر از آن در کتاب «مشکاة»، به طور کامل نقل شده است، به خاطر مصلحت و صلاح‌دیدگی است که من آن را در نظر داشته‌ام و به همین جهت به اختصار و یا افزودن آن پرداخته‌ام.

و اگر مشاهده کردی که میان من و صاحب مصابیح، در فصل اول و دوم اختلافی رخ داده است، این طور که در فصل نخست، غیر شیخین و در فصل دوم روایات شیخین، ذکر شده‌اند بدان که (این اختلاف بر اساس سهو یا احیاناً غفلت از جانب من نبوده است، بلکه پس از اینکه من دو کتاب: «الجمع بین الصحیحین» اثر حمیدی و

«جامع الاصول» اثر امام مجدالدین ابوالسعادت مبارک بن محمد جزری مشهور به ابن اثیر] را مورد تحقیق و بررسی و کندوکاو خویش قرار دادم، آنها را نادیده گرفته و فقط به متن صحیح بخاری و صحیح مسلم اعتماد و اکتفا نمودم و بر اساس آنها، روایات را مرتب و منظم نمودم [و به ترتیب دو کتاب حمیدی و ابن اثیر اعتماد نکردم. حال آنکه اعتماد شیخ در نگارش مصابیح، به این دو کتاب بوده است].

و اگر دیدی که میان من و نویسنده مصابیح در (متن) حدیث اختلافی است، (این طور که صاحب مصابیح آن حدیث را با متنی مخالف با متن من روایت کرده است) پس بدان که این اختلاف ناشی از پراکندگی و کثرت اسانید حدیث است (یعنی این حدیث با سندی، با این الفاظ روایت شده و با سندی دیگر با الفاظ و واژه‌هایی دیگر نقل شده است، و اگر می‌بینی که من متنی را غیر از متن شیخ برگزیده‌ام) شاید بدان جهت باشد که من بر روایتی که شیخ بغوی آن را انتخاب کرده و روایت نموده است، اطلاع و آگاهی نیافته‌ام.

و در کتاب «مشکاة» خیلی کم و به ندرت می‌یابی که من بگویم: «من این روایت مصابیح را، در کتب اصول (کتبی که در نگارش و تدوین مصابیح، مرجع و منبع شیخ بغوی بوده‌اند) نیافته‌ام و یا خلاف آن را یافته‌ام (و خیلی کم اتفاق می‌افتد که تضاد و دوگانگی را میان مصابیح و کتب اصول بیابی) و احیاناً اگر در جایی مشاهده نمودی که من می‌گویم: «من این روایت مصابیح را در کتب اصول نیافته‌ام و یا خلاف آن را یافته‌ام، در این صورت شاید به خاطر کمی درایت، سهو و غفلت و خطا و اشتباه از جانب من باشد. پس برای تو نیز مناسب و زیننده است که این کوتاهی و قصور را به من نسبت دهی نه به جانب شیخ بغوی، چرا که دامان شیخ از آلوده شدن به چنین چیزهایی پاک و منزّه است [خدایش در هر دو سرا مقام و جایگاهش را والا و بالا گرداند].

و خداوند سُبْحَانَكَ نیز، در زیر سایه‌ی رحم و کرم خویش قرار دهد، آنکه را که اگر چنین کوتاهی از ما مشاهده نمود، ما را از آن مطلع و آگاه سازد و راه درست را به ما نشان دهد. و در حقیقت من نیز به اندازه‌ی توان و قدرت خویش، از هیچ تلاش و کوششی در راستای تحقیق و بررسی و کندوکاو و طرق احادیث و اختلاف الفاظ آنها، دریغ نوزیده‌ام (و بر اساس تحقیق و بررسی‌ام) اختلاف در الفاظ و احیاناً اختلاف در طرق

حدیث را آنچنان که در کتب اصول یافته‌ام نقل کرده‌ام (و در این زمینه، به تقلید از شیخ بغوی نپرداخته‌ام و اختلاف حدیث را بدون هیچ‌گونه تغییر و یا تحریف و تبدیلی، آنچنان که در کتب اصول یافته‌ام، نقل نموده‌ام).

و آنچه را شیخ بغوی در کتاب مصابیح، (به صورت کنایه و یا به صراحت) از غرابت و یا ضعف و یا شاذ و منکر و... ذکر کرده است، غالباً من نیز (در کتاب «مشکاة») وجه غرابت و یا ضعف آن را بیان داشته‌ام و آنچه را که شیخ بدان اشاره نکرده، من نیز در این زمینه از وی پیروی نموده‌ام و به ذکر غرابت و یا ضعف آن حدیث نپرداخته‌ام. مگر اینکه به خاطر رعایت مصلحت و یا به جهت غرض و هدفی دیگر در مواضعی، به بیان غرابت، ضعف و یا نکارت و شاذبودن احادیث پرداخته‌ام.

و ممکن است در مواضعی از «مشکاة»، مبهماتی را مشاهده کنی (که به ذکر تخریح‌کننده‌ی حدیث پرداخته نشده باشد) و این نیز بدان جهت است که من بر نام تخریح‌کننده‌ی آن حدیث، اطلاعی حاصل نکرده‌ام و بدین جهت، پس از ذکر حدیث، جای خالی را باقی گذاشته‌ام تا اگر تو بر نام تخریح‌کننده، اطلاع یافتی، آن را در جای خالی قید کنی و به ذکر آن بپردازی. [خداوند پاداش و ثواب را نیک گرداند].

و این کتاب را «مشکاة المصابیح» نام نهادم و از خداوند سُبْحٰنَهُ وَبِحَمْدِهِ توفیق و کمک در راستای اجرای اوامر و فرامین و تعالیم و آموزش‌هایش، هدایت و ارشاد به راه راست و درست، و حفاظت و صیانت از خطا و اشتباه را می‌طلبم و از او می‌خواهم تا به سبب نگارش و تدوین این کتاب، به من هم در زندگی این دنیا و هم در زندگانی پس از مرگ، فایده رساند و آن را برای عامه‌ی مسلمانان، چه مرد و چه زن، نیز سودمند و ارزنده گرداند و براستی خدا برای من بس است و او بهترین حامی و سرپرست است.

ولا حول ولا قوة الا بالله العزيز الحكيم

۱- عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «إنما الأعمال بالنيات، وإنما لامرئ ما نوى؛ فمن كانت هجرته إلى الله ورسوله، فهجرته إلى الله ورسوله، ومن كانت هجرته إلى دنيا يصيبها، أو امرأة يتزوجها، فهجرته إلى ما هاجر إليه». متفق عليه^(۱).

۱- بخاری ۱۳۵/۱ ح / ۵۴، مسلم ۱۵۱۵/۳ ح / ۱۹۰۷، ابوداود ۶۵۱/۲ ح / ۲۲۰۱، نسائی ۸۵/۱ ح

۷۵، ترمذی ۱۱۵۴/۴ ح / ۱۶۴۷، ابن‌ماجه ۱۴۱۳/۲ ح / ۴۲۲۷، مسند احمد ۲۵/۱.

۱- عمر بن خطاب رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «براستی پاداش اعمال و کردار به نیت بستگی دارد و هرکس نتیجه‌ی نیت خود را دریافت می‌کند، کسی که هجرت او به خاطر خدا و رسول خدا است، پاداش هجرت به خاطر خدا و رسول را دریافت می‌کند و کسی که هجرتش به خاطر دنیا باشد به آن می‌رسد و آنکه برای ازدواج با زنی هجرت کند، پس هجرت او به‌سوی چیزی است که برای آن هجرت کرده است».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: این حدیث یکی از اصول بزرگ و محوری سنت، بلکه یکی از اصول اسلام است حتی بعضی از سلف صالح گفته‌اند: ربع اسلام و برخی دیگر گفته‌اند: ثلث اسلام است. امام شافعی گفته است، این حدیث یکی از ابواب هفتادگانه‌ی علم است.

اخلاص، کاری از کارهای قلب، بلکه در مقدمه اعمال قلبی قرار دارد، زیرا پذیرش اعمال، منوط به وجود آن است.

منظور از اخلاص، جویاشدن رضایت خدا در عمل و تصفیه‌ی آن از شایبه‌های شخصی یا دنیوی است. یعنی انسان جز به خاطر جلب رضایت خدا و منزل اخروی کاری را انجام ندهد و اگر کاری را انجام می‌دهد آن را از شایبه‌ها و امیال و آرزوهای زودگذر نفسی اعم از ظاهر و باطن و موانع راه؛ اعم از سرمایه، شهوت، مقام، مال، شهرت، کسب منزلت در دل دیگران، مدح و ثنا، گریز از ملامت، کسب رضایت عامه‌ی مردم، تعارف با بزرگان، شفافیتن از عقده و کینه‌های پوشیده، استجاب‌های حسادت‌ها و امراض پنهانی درونی یا کبر و نخوت ناشی از ذلت و علل و خواسته‌های دیگر، پیراسته گرداند چرا که اخلاص جز با دو عنصر تحقق نمی‌یابد:

۱- حضور نیت، چرا که پایه و اساس کار نیت است و کار بدون نیت، صرف نظر از حسن و قبح آن، انسان را در زمره‌ی مخلصان قرار نمی‌دهد.

۲- زدودن شایبه‌های شخصی یا دنیوی و انحصار مخلصانه‌ی آن برای خدا.

آری تأکید اسلام بر کسب اخلاص و پاکیزه کردن نیت و تصحیح موضع نسبت به خدای خویش، نوعی بیهوده‌کاری و محدودیت قائل شدن نیست، بلکه زندگی بدون اخلاص، استقامت و ترقی را بدست نمی‌آورد. و اکثر مصیبت‌ها و بحران‌های کمرشکن که امت‌ها و گروه‌ها را در تنگنا قرار داده است، ناشی از کسانی است که باور و امید به خدا و سرای اخروی ندارند.

اسلام قبول ندارد که مسلمان دورو و چند چهره باشد، جهتی را به خدا و جهت دیگر را به شرکاء اختصاص دهد و قبول ندارد که زندگی را به دو قسمت تقسیم کند، قسمتی را برای خدا و قسمتی را برای طاغوت. اسلام دوگانگی کشنده و دورویی منفور را که در زندگی مسلمانان، امروز مشاهده می‌شود قبول ندارد، چنان که می‌بینیم کسی در مسجد و ماه رمضان، مسلمان، سپس در معاملات و زندگی روزمره، انسان دیگری است. تنها اخلاص است که زندگی مسلمان را وحدت می‌بخشد و تمام زندگی و حرکات انسان اعم از نماز و عبادات و مرگ و حیات را متوجهی پروردگار جهانیان می‌سازد.

پس نیت، روح عمل و ریشه و پایه‌ی آن است و عمل تابع آن است و با صحت آن صحیح و با فساد آن فاسد می‌شود. پیامبر خدا ﷺ دو جمله جامع و مانع را ایراد کرده است که در تحت آن دو جمله، خزانه‌ی علم و دانش نهفته است. «إنما الأعمال بالنیات وإنما لكل إمرئ ما نوي» در جمله‌ی نخست بیان کرده است که حرکت بدون نیت، عمل محسوب نمی‌شود، پس عمل بدون نیت وجود ندارد و در جمله‌ی دوم، بیان کرده است: هرکس پاداش مناسب با نیت خود را می‌برد و این حقیقت شامل عبادات، معاملات، پیمان، سوگند، نذر و سایر افعال می‌شود.

و در واقع اگر اخلاص در اعمال و کردار انسان باشد، عمل فوق العاده پرارزش، و الا فاقد هرگونه ارزش و اعتبار خواهد بود، چرا که اصل برنامه‌ی اسلام این است که هر عملی را با رنگ نیت و اخلاص و انگیزه آن می‌پذیرد و حدیث معروف پیامبر ﷺ «إنما الأعمال بالنیات» بیان‌گر همین حقیقت است.

نویسنده‌ی کتاب نیز به خاطر همین اهمیت، کتاب خود را با حدیث فوق شروع نمود. خداوند ﷻ به این حقیر و تمام خوانندگان کتاب نیز، اخلاص و تصحیح نیت عنایت فرماید.



(١)

كتاب الايمان

فصل اول

۲- [۱] عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال: «بينما نحن عند رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم، إذ طلع علينا رجل شديد بياض الثياب، شديد سواد الشعر، لا يرى عليه أثر السفر، ولا يعرفه منا أحد، حتى جلس إلى النبي صلى الله عليه وسلم، فأسند ركبتيه إلى ركبتيه، ووضع كفيه على فخذيه، وقال: يا محمد! أخبرني عن الإسلام. قال: «الإسلام: أن تشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، وتقيم الصلاة، وتؤتي الزكاة، وتصوم رمضان، وتحج البيت إن استطعت إليه سبيلاً». قال: صدقت. فعجبنا له يسأله ويصدقها. قال: فأخبرني عن الإيمان. قال: «أن تؤمن بالله، وملائكته، وكتبه، ورسوله، واليوم الآخر، وتؤمن بالقدر خيره وشره». قال صدقت. قال: فأخبرني عن الإحسان. قال: «أن تعبد الله كأنك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك». قال: فأخبرني عن الساعة. قال: «ما المسؤول عنها بأعلم من السائل». قال: فأخبرني عن أماراتها. قال: «أن تلد الأمة ربتها، وأن ترى الحفاة العراة العالة رعاء الشاء يتطاولون في البنيان». قال: ثم انطلق، فلبثت ملياً، ثم قال لي: «يا عمر! أتدري من السائل؟» قلت: الله ورسوله أعلم. قال: فإنه جبريل أتاكم يعلمكم دينكم» رواه مسلم^(۱).

۲- (۱) حضرت عمر رضي الله عنه گوید: «ما روزی در محضر پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم نشستہ بودیم کہ ناگهان مردی با لباس‌های بسیار سفید و موهای بسیار سیاه، به میان ما آمد کہ هیچ نشانه‌ای از مسافر بودنش به چشم نمی‌خورد و هیچ یک از ما او را نمی‌شناخت. تا اینکه آمد و پیش روی پیامبر صلى الله عليه وسلم نشست و دو زانویش را به دو زانوی پیامبر صلى الله عليه وسلم چسباند و دست‌هایش را روی ران‌های خویش نهاد. آن‌گاه گفت: ای محمد صلى الله عليه وسلم از اسلام برایم بگو. پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «اسلام آن کہ شهادت دهی جز خدا هیچ معبودی وجود ندارد و محمد صلى الله عليه وسلم پیامبر خداست. نماز فرض را به نحو احسن بجا آوری، زکات واجب را بپردازی، ماه رمضان روزه باشی و در صورت توانایی، حج خانه‌ی خدا بکنی.»

[آن مرد ناشناس] گفت: درست گفتمی: ما از او در شگفت ماندیم که از پیامبر ﷺ سؤال می‌کرد و پاسخش را تصدیق می‌نمود. آن‌گاه گفت: از ایمان برایم بگو. پیامبر ﷺ فرمود: «ایمان این است که به خدا و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیامبران الهی، ایمان داشته باشی و روز آخرت و تقدیرهای خیر و شر را باور کنی».

[آن مرد ناشناس] گفت: درست گفتمی: حالا از احسان برایم بگو. پیامبر ﷺ فرمود: «احسان این است که طوری خدا را عبادت و پرستش کنی که گویی او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی، بدانی که او حتماً تو را می‌بیند».

گفت: از روز قیامت برایم بگو (چه وقتی است)؟ پیامبر ﷺ فرمود: «من در این مورد از تو عالم‌تر و داناتر نیستم.» آن مرد گفت: پس از نشانه‌های قیامت برایم بگو، پیامبر ﷺ فرمود: «وقتی که کنیز، سید و آقایش را بزاید (یعنی وقتی که مادر به صورت کنیز اولادش درآید و اولاد نسبت به مادرشان بی‌ادب و گستاخ شوند و مانند کنیز با او رفتار نمایند) و پابرهنگان بی‌جامه و بینوا و چوپان را خواهی دید که ساختمان‌های بلند می‌سازند (و با پول و ثروت و مال و منالی که بدست می‌آورند بر دیگران فخر می‌فروشند)».

حضرت عمر رضی الله عنه گوید: پس از این سؤال و جواب، آن مرد از حضور پیامبر ﷺ خارج شد و رفت.

من مدت اندکی در نزد پیامبر ﷺ درنگ کردم. پیامبر ﷺ پرسید: «ای عمر! می‌دانی آن سؤال‌کننده چه کسی بود؟» گفتم: خدا و رسول او داناترند. پیامبر ﷺ فرمود: «آن مرد جبرئیل بود، آمده بود تا دین‌تان را به شما بیاموزد».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

۳ - [۲] ورواه أبو هريرة مع اختلاف، وفيه: «وإذا رأيت الحفاة العراة الصم البكم، ملوك الأرض في خمس لا يعلمهن إلا الله. ثم قرأ: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ﴾ [القمان: ۳۴ الآية] متفق عليه^(۱).

۳ - (۲) همین روایت را حضرت ابوهریره رضی الله عنه با اندکی اختلاف چنین روایت کرده است «نشانه‌های قیامت آن است که افراد پابرهنگه و بی‌جامه، بینوا و جاهل و نادان و

تازه به دوران رسیده را ببینی که (با پول و ثروتی که به دست می‌آورند بر دیگران فخر می‌فروشند و به حق آنان تجاوز می‌نمایند) و (ظالمانه) بر مردم حکومت می‌کنند».

پنج چیز است که جز خدا کسی به آنها علم و آگاهی ندارد. آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [لقمان: ۳۴].

«آگاهی از فرارسیدن قیامت ویژه‌ی خداست، و او است که باران را می‌باراند و مطلع است از آن‌چه در رحم‌های مادران است و هیچ‌کس نمی‌داند فردا چه چیز فرا چنگ می‌آورد و هیچ‌کس نمی‌داند که در کدام سرزمینی می‌میرد. قطعاً خدا آگاه و با خبر (از موارد مذکور) است».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: «ایمان و اسلام»: ایمان در لغت به معنای تصدیق کردن است. و در شریعت مقدس اسلام به نوعی خاص از تصدیق گفته می‌شود که شامل تصدیق یکتایی و یگانگی خداوند، ملائکه، کتابهای آسمانی، پیامبران الهی، روز آخرت و تقدیر خیر و شر می‌باشد.

ولی اسلام دارای دو معنی است:

اول: اقرار به زبان، خواه اینکه موافق قلب باشد یا خیر (یعنی فقط روی آوردن به عمل ظاهر).

دوم: تصدیق با زبان و قلب همراه با انجام فرامین و تسلیم محض در همه‌ی موارد. «ایمان» به تقدیر: قضا، به معنی علم خداوند به وقوع شیء از ازل و «قدر» به معنی ایجاد آن شیء مطابق با آنچه از ازل خداوند به آن علم داشته است می‌باشد.

و برای مسلمان لازم و ضروری است که ایمان داشته باشد به اینکه خداوند متعال تمام آنچه را که انسان‌ها انجام می‌دهند و تمام آنچه را که وابسته به مخلوقات است می‌داند و ایجاد تمام این امور مطابق با علم ازلی خداوند است. و ایمان داشته باشد که علم خداوند محیط به ازل و ابد و تمام زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد. و قبل از اینکه انسان به وجود بیاید، خداوند می‌داند که این انسان خوب است یا بد، و می‌داند که این انسان است که به میل و اختیار خود راه سعادت را انتخاب می‌نماید یا راه بدبختی را.

و خداوند ﷻ می‌داند که فلان شخص به اراده و اختیار خود، فلان عمل را در فلان زمان و فلان مکان انجام می‌دهد، ولی علم خدا شخص را مجبور به انجام آن عمل نمی‌نماید چرا که علم خداوند نوری است کاشف، نه قوه‌ای مجبورکننده و اجبارآور، و به هیچ‌وجه این علم ازلی و سابق خداوند بدانچه انسان‌ها در آینده انجام می‌دهند، جبری ایجاد نمی‌کند. و این انسان‌ها هستند که خودشان با اراده و اختیار و کسب و تلاش خویش به چیزی روی می‌آورند که اهداف ارادی آنان است و خداوند نیز مرادشان را (هرچه می‌باشد خوب یا بد) به اتمام می‌رساند و تحقق می‌بخشد.

پس در مسئله‌ی قضا و قدر هیچ‌گونه رابطه‌ای بین قضا و قدر با جبر و اینکه خداوند انسان را بر انجام یا عدم انجام فعلی معین، مجبور کند وجود ندارد.

«ان تلد الامة ربتها»: «یعنی زن، آقا و سردار خویش را بزاید» به این معنا که دختری

که از زنی متولد می‌شود، پس از رشد و بلوغ بر مادر خود حکفرمایی می‌کند. احترام به والدین از سوی فرزندان از بین می‌رود و نه تنها فرزندان از مادران خویش اطاعت و فرمانبرداری نمی‌نمایند بلکه در مقام امر و نهی کردن به آنها قرار می‌گیرند، چنان‌که امروز شاهد این سخن پیامبر ﷺ در سطح جامعه‌ی انسانی و اسلامی هستیم.

«وان تري الحفاه العراة...»: این بخش از حدیث اشاره به این مطلب دارد که هنگام

نزدیک شدن قیامت و در آستانه‌ی وقوع آن، چنان حرص و طمعی در جان پابرهنگان بی‌جامه و افراد نادان و جاهل و چوپان و بی‌سواد، ریشه می‌دواند که علیرغم فقر و بینوایی خویش، از هر راه غیر انسانی و نامشروع برای شرکت در رقابت‌های دنیوی و ساختن آسمان خراشها بهره می‌گیرند و آن را مایه‌ی افتخار و مباهات خویش قرار می‌دهند و امور حکومتی و منصب‌ها و مقام‌ها نیز به دست همین ناهلان و افراد پست و اوباش می‌افتد.

و در این حال ساعت نابودی و خرابی دنیا و پایان یکباره‌ی آن فرا می‌رسد.

چنان‌چه پیامبر ﷺ می‌فرماید

«اذا وسد الامر الي غير اهله فانتظر الساعة».

«هر گاه کار به غیر اهل آن سپرده شود در انتظار تباهی آن باشید».

«فی خمس لا یعلمهن الا الله»: آری! آگاهی از فرا رسیدن قیامت و نزول باران و چگونگی جنین در رحم مادر، و اموری را که ایشان در آینده انجام می‌دهد و محل مرگ او، در اختیار و علم خداوند ﷻ است و دیگران را به آن راهی نیست. از این آیه به خوبی بر می‌آید که منظور از عدم آگاهی مردم از این امور پنج‌گانه، آگاهی به تمام خصوصیات و جزئیات آنها است. فی‌المثل اگر روزی وسائلی در اختیار بشر قرار گیرد و از پسر یا دختر بودن جنین به طور قطع آگاه شوند، باز این امر مسئله‌ای در صحت و درستی این آیه ایجاد نمی‌کند، چرا که آگاهی از جنین، به آن است که تمام خصوصیات جسمانی، زشتی و زیبایی، سلامت و بیماری، استعدادهای درونی، ذوق علمی و فلسفی و ادبی و سایر صفات و کیفیات روحی را بدانیم و این امر برای غیر خدا امکان‌پذیر نیست.

همچنین این که باران در چه موقع نازل می‌شود؟ و کدام منطقه را زیر پوشش قرار می‌دهد؟ و دقیقاً چه مقدار در دریا و چه مقدار در صحرا و دره و کوه و بیابان می‌بارد؟ جز خدا کسی نمی‌داند و در مورد حوادث و وقایع آینده و فردا و فرداها و خصوصیات جزئیات آنها نیز همین‌گونه است.

۴ - [۳] وعن ابن عمر قال: قال رسول الله ﷺ: «بني الإسلام على خمس: شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله، وإقام الصلاة، وإيتاء الزكاة، والحج، وصوم رمضان». متفق عليه^(۱).

۴ - (۳) ابن عمر رضی اللہ عنہما گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اسلام بر پنج پایه، استوار و شالوده‌گذاری شده است:

۱- گواهی راستین بر این که خدایی نیست جز خدای یگانه و گواهی به این

حقیقت که محمد ﷺ پیامبر و فرستاده‌ی خداست.

۲- بر پاداشتن نماز.

۳- پرداختن زکات و حقوق مالی واجب.

۴- انجام حج (در صورت توانایی مالی و جسمی).

۱- بخاری ۴۹/۱ ح ۸، مسلم ۴۵/۱ ح ۲۱-۱۶، نسائی ۱۰۷/۸ ح ۵۰۰۱، ترمذی ۸/۵ ح

۵- روزه‌داری ماه مبارک رمضان».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: پنج چیزی که در این حدیث ذکر شده‌اند ستون‌های ساختمان دین هستند و تتمه‌ها و مکملات دین، مثل سایر واجبات و مستحبات به عنوان آرایه و زینت ساختمان دین به شمار می‌آیند.

پیامبر ﷺ اصول و قواعد اسلام را بر پایه‌های ساختمان تشبیه کرده است و ساختار معنوی را به ساختار حسی تشبیه نموده است، همچنان که برای نگهداشتن و ساختن ساختمان، به عناصر و مواد اولیه نیازمندیم، اسلام نیز دارای موادی مانند تصدیق و عمل و خضوع است و این امور به نوبه‌ی خود اصل و اساس چیزهای دیگرند، مانند: خوش رفتاری با مردم که از ثمرات نماز است.

و در حقیقت در این حدیث وجه تشابه این است که در یک ساختمان حسی اگر چند پایه آن منهدم گردد ساختمان دیگر کامل نخواهد بود و ساختمان معنوی هم بر همین منوال می‌باشد. از این رو پیامبر ﷺ فرموده‌اند:

«الصلوة عمادالدين فمن تركها فقد هدم الدين» [بیهقی].

«نماز ستون دین است و اگر کسی آن را کنار نهد، دین خود را ویران ساخته است».

این قیاس در مورد سایر ارکان دین نیز صادق است.

پس هرکس این پنج رکن را عملی سازد، مسلمان کامل است، همان‌طور که خانه با پایه‌هایش شکل می‌گیرد و کامل می‌گردد، اسلام نیز با ارکان خویش به کمال می‌رسد.

۵ - [۴] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: «الإيمان بضع وسبعون شعبة، فأفضلها: قول لا إله إلا الله، وأدناها: إمطة الأذى عن الطريق، والحياء شعبة من الإيمان» متفق عليه^(۱).

۵- (۴) ابوهیره ر.ه. گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «ایمان هفتاد و چند شعبه دارد که بالاترین و والاترین آنها، گفتن «لا اله الا الله» و پائین‌ترینشان، زدودن اذیت از رهگذر مردم است و حیا و آزر، یکی از شعبه‌های ایمان است».

۱- مسلم ۶۳/۱ ح ۵۸، بخاری ۵۱/۱ ح ۹، ابوداود ۵۵/۵ ح ۴۶۷۶، نسایی ۱۱۰/۸ ح ۵۰۰۵، ترمذی ۱۲/۵ ح ۲۶۱۴، ابن ماجه ۲۲/۱ ح ۵۷، مسند احمد ۳۷۹/۲.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: واژه «بضع» عددهای بین ۳ تا ۹ می‌باشد «بضع و سبعون» یعنی بین ۷۳ تا ۷۹. در این حدیث «بضع و سبعون» و در حدیثی دیگر «اربع و سبعون» و در برخی روایات «سبعون» ذکر شده است و در حقیقت در میان این روایات منافات و تناقضی وجود ندارد، چرا که منظور از همه این روایات، بیان کثرت است، نه بیان عدد مخصوص.

در محاوره و عرف عرب، معمول و متداول است که عدد «سبعون» (هفتاد) را بیشتر برای کثرت و فراوانی چیزی استعمال می‌کنند، نه برای تعیین عدد خاصی. در قرآن هم عدد هفتاد، به همین معنی، یعنی بیان کثرت استعمال شده است. خداوند در سوره‌ی توبه می‌فرماید:

﴿إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۸۰]. «حتی اگر هفتاد بار (و دفعات بسیار) برای آنان طلب آمرزش کنی، هرگز خداوند آنان را نمی‌آمرزد».

و بدون شک عدد هفتاد، در این آیه، برای تکثیر است، نه برای تعداد. به عبارت دیگر مفهوم آیه، این است که هر قدر برای منافقان، استغفار کنی، خداوند آنان را نمی‌بخشد درست مانند این که کسی به دیگری می‌گوید اگر صد بار هم اصرار کنی قبول نخواهم کرد مفهوم این سخن، آن نیست که اگر یکصد و یک بار اصرار کنی می‌پذیرم، بلکه منظور این است که مطلقاً نخواهم پذیرفت.

و لذا این حدیث، این مطلب را می‌رساند که برای ایمان اعم از حقوق الله و حقوق بندگان، شعبه‌ها و مراتب مختلفی وجود دارد که تعداد آنها به هزاران خواهد رسید.

«و الحياء شعبة من الايمان»: پیامبر ﷺ در پایان حدیث، به خاطر بیان اهمیت و عظمت «شرم و حیا» جداگانه به بیان آن می‌پردازد، چرا که اگر در وجود کسی حیا و شرم از خداوند بود هرگز اوامر و نواهی خدا را هتک نخواهد کرد و هیچ‌گاه به کارهای زشت و پلشت و قبیح و منکر نزدیک نخواهد شد ولی اگر کسی بی‌حیا شد دست به هر جنایت و معصیت و گناهی خواهد زد.

در حقیقت کسی که انجام کار زشتی در ذهنش خطور می‌کند و حیا او را از آن کار باز می‌دارد یا کسی او را دشنام می‌دهد اما شرم او را از مقابله به مثل منع می‌کند، یا به خاطر حیا از نگاه کردن به نامحرم، از گفتن سخنان یاهو و بیهوده و... خودداری

می‌کند در حقیقت به صفتی نیک و پسندیده متصف شده است چرا که بالاترین درجه‌ی ایمان آن است که انسان، خداوند را حاضر و ناظر بر خود و اعمال و گفتار و پندار خویش پندارد و از او شرم کند.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «از خداوند چنان که شایسته است شرم کنید. گفتند: ما از خدا شرم می‌کنیم. پیامبر ﷺ فرمود: حیا، این نیست، بلکه هرکه از خدا چنان که شایسته است شرم کند، باید سر و اعضای خود را از گناه نگه دارد، شکم و متعلقات آن را از ناروا حفظ کند و مرگ و بلا را به خاطر داشته باشد و هرکه نعیم آن جهان را خواهد، زینت این جهان را ترک کند و هرکه چنین کند، از خدا چنان که باید شرم کرده است.»

البته نباید حیا را با ناتوانی، زبونی، جبن و حقارت قاطی کرد و تقاعد از مواجهه با گنهکاران و بزهکاران، و عدم نهی آنها از انجام گناه، عدم مطالبه حق خویش و امر به معروف و نهی از منکر نکردن، را به حیا و شرم ربط داد، چرا که این اوصاف از حیا نیست» بلکه در اثر ناتوانی، زبونی، بزدلی، و حقارت است و نمی‌توان نام حیا را بر آن اطلاق کرد.

پیامبر اکرم ﷺ، صحابه بزرگوار ﷺ و بزرگان و طلایه‌داران عرصه‌ی دینداری و دین‌مداری، باحیاط‌ترین افراد بودند، اما هیچگاه از امر به معروف و نهی از منکر خودداری نمی‌کردند، و در اظهار رأی درست هرگز احساس ناتوانی نمی‌نمودند. و در مقابل منکرات و نابسامانی‌های جامعه، پیوسته سرهایشان بلند بود و اعتراض می‌نمودند و فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را ترک نمی‌کردند و با این وجود با حیاط‌ترین مردمان بودند.

۶- [۵] وعن عبد الله بن عمرو قال: قال رسول الله ﷺ: «المسلم من سلم المسلمون من لسانه ويده، والمهاجر من هجر ما نهى الله عنه». هذا لفظ البخاري. ولمسلم قال: إن رجلاً سأل النبي ﷺ: أي المسلمین خیر؟ قال: من سلم المسلمون من لسانه ويده»^(۱).

۶- (۵) عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «مسلمان (راستین و حقیقی) کسی است که مسلمانان از دست و زبانش ایمن باشند، و مهاجر (راستین و حقیقی) کسی است که از آنچه خداوند نهی نموده دوری کند».

۱- بخاری ۵۳/۱/ح/۱۰، مسلم ۶۵/۱/ح/۶۵، ابوداود ۹/۳/ح/۲۴۸۱، نسائی ۱۰۵/۸/ح/۴۹۹۶،

[این حدیث را بخاری روایت کرده است و در روایت مسلم چنین آمده:] مردی گفت: ای رسول خدا ﷺ! کدامیک از اخلاق و خصلت‌های شخص مسلمان، بهتر و برتر است؟ پیامبر ﷺ فرمود: کسی که مسلمانان از دست و زبانش در امان باشند.

شرح: ذکر دست و زبان در میان سایر اعضا به خاطر این است که اذیت و آزار، اغلب به وسیله‌ی آنها انجام می‌شود، هرچند با اندام‌های دیگر نیز حرام است.

بنابراین مسلمان، ناسزاگو، فحاش، غیبت‌کننده، سخن‌چین، دروغگو، فریبکار، دورو، عیبجو، جاسوس، موذی، مضر، مخرب، هتاک، گمراه‌کننده، فتنه‌گر، خائن، مفتری، ستمکار و... نیست، بلکه دست او خیر است و جز خیر انجام نمی‌دهد.

و مهاجر حقیقی طبق این حدیث کسی است که به هجرت ظاهری اکتفا نمی‌کند، بلکه از هر چیزی که خداوند نهی فرموده، دوری می‌گزیند، از قتل، دزدی، زنا، فسق، فجور، شرب خمر، بخل، اسراف، نفاق، حسادت و... دوری می‌کند و در بین خود و گناهان، دیوار بلندی کشیده و همه اعمال و کردارش در دائره‌ی خیر و وظیفه است.

۷ - [۶] وعن أنس رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «لا يؤمن أحدكم حتى أكون أحب إليه من والده وولده والناس أجمعين» متفق عليه^(۱).

۷- (۶) انس رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «ایمان هیچ یک از شما کامل نمی‌شود مگر اینکه من به نزد او از پدر و مادر و فرزندان او و همه مردمان محبوب‌تر باشم».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

۸ - [۷] وعن أنس رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «ثلاث من كن فيه وجد بهن حلاوة الإيمان: من كان الله ورسوله أحب إليه مما سواهما، ومن أحب عبداً لا يحبهُ إلا الله، ومن يكره أن يعود في الكفر بعد أن أنقذه الله منه كما يكره أن يلقى في النار» متفق عليه^(۲).

۸- (۷) انس رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «سه خصلت چنان‌اند که در وجود هرکس که باشد، لذت و حلاوت ایمان را درک خواهد کرد.

۱- بخاری ۵۸/۱ ح ۱۴، مسلم ۶۷/۱ ح ۶۹ - ۴۴، نسائی ۱۱۴/۸ ح ۵۰۱۳.

۲- بخاری ۶۰/۱ ح ۱۶، مسلم ۶۶/۱ ح ۶۷ - ۴۳، نسائی ۹۶/۸ ح ۴۹۸۸، ترمذی ۱۶/۵ ح ۲۶۴۴،

ابن ماجه ۱۳۳۸/۲ ح ۴۰۳۳، مسند احمد ۱۷۲/۳.

نخست آن که: خدا و پیامبرش را از هرکس و هرچیز دیگری بیشتر دوست داشته باشد (و دلباخته و شیفته‌ی واقعی و راستین خدا و پیامبر باشد و دلباختگی به زرق و برق زندگی مادی و پیوندهای دوستی و محبت با اقوام و خویشاوندان، و محبت و عشق زن و فرزند، و مال و مقام و خانه و خانواده، هیچ‌گاه مانع وی از اجرای حکم خدا و گرایش به سنت‌های پیامبر ﷺ نمی‌شود).

دوم آن که: محبت و دوستی و اخوت و برادری او نسبت به اشخاص، تنها به خاطر خدا باشد (و از هرگونه شایبه‌های شخصی و دنیوی پیراسته باشد).
و سوم آن است که از کفر و بی‌دینی و شرک و چندگانه‌پرستی، به همان اندازه بیزار باشد و دوری نماید که از داخل شدن به آتش سوزان پرهیز می‌کند». [این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: پیامبر ﷺ و پیشوای ملت و دعوت ما، در این حدیث راه و روشی را که انسان مؤمن به وسیله‌ی آن لذت ایمان را در می‌یابد، به ما معرفی کرده است.
پس برنامه‌ای که انسان حلاوت ایمان را به وسیله‌ی آن در می‌یابد، بنابر حدیث مذکور، در سه مرحله متحقق خواهد شد.

مرحله نخست: محبت خالصانه نسبت به خدا و رسول اوست. در این مرحله، اولین چیزی که باید بدانیم آن است که چرا باید نسبت به خدا و رسول او محبت خالصانه داشته باشیم؟

در پاسخ باید گفت: زیرا خداوند ﷻ، از چندین جهت شایسته‌ی چنین محبت خالصانه است. او یگانه آفریدگار هستی و منشأ حیات و انسان است، تمام نعمت‌های نهان و آشکار بی‌پایانش را به انسان بخشیده، این هستی پهناور و عظیم را به خاطر مصلحت او آفریده و آن را برایش مسخر نموده است، همچنین قواعد و مقررات استوار و برنامه‌های اساسی را برای انسان فرستاده است، تنها اوست که نیاز نیازمندان را برآورده و ضرر و زیان را از بندگان دور می‌سازد و بندگان به او نیازمند بوده و در هر حالی بر او اعتماد و توکل دارند.

او خالق، مالک، رازق، آفریدگار، معبود، قادر، جبار و... است، پس به این جهت باید نسبت به خدا، خالصانه محبت و عشق داشت.

بعد از محبت و دوستی خداوند، ضروری است، انسان مؤمن، محبت و دوستی خود را نسبت به پیامبر اسلام ﷺ، خالصانه گرداند که این شخصیت وارسته نیز از چندین

جهت شایان چنین محبتی است.

پیامبر اکرم ﷺ شایان چنین محبتی است، چراکه او کاملترین اشخاص از لغزش و اشتباه است و از گناه و معصیت معصوم می‌باشد.

او شایان چنین محبتی است زیرا اطاعت از او اطاعت از خداوند بوده و سنت او بعد از کلام خداوندی، دومین مرجع و منهج انسان مسلمان است. و هم‌چنین آن شخصیت مبارک ﷺ برای کسانی که خواهان مراتب عالی‌هی انسانی و خواستار رسیدن به مجد و بزرگواری هستند الگو و راهنما است.

پیامبر اسلام ﷺ، لائق چنین محبتی است، زیرا امانتی را که خداوند به او سپرده بود به بهترین و نیکوترین شیوه، ادا نمود و رسالت خویش را بدون هیچ کم و کاستی ادا و امت اسلامی را در نهایت دلسوزی و شفقت، نصیحت و پند داده است.

براستی وجود مبارکش همچون نورافکنی پرنور، تمام جهان را منور ساخته و برای بشریت مایه هدایت و رحمت شد.

آری! چنین پیامبری ﷺ شایسته است که انسان مسلمان او را از خود، فرزند، پدر، مادر، زن، خانه، خانواده بیشتر دوست داشته باشد و محبتش را به خدا و رسول، با عمل به اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های تابناک نبوی و احکام و دستورات اسلامی به منصفه ظهور رساند.

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ [آل عمران: ۳۱].

«بگو اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیامبر، پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد».

مرحله‌ی دوم از عناصری که سبب حلاوت و شیرینی ایمان می‌شود، اخوت و برادری صادقانه نسبت به تمام مؤمنان است.

و اخوت اسلامی نیز هیچ‌گاه خالصانه و استوار و محکم نخواهد شد، مگر اینکه به خاطر خدا و درجهت رضایت او باشد. و این اخوت هیچ‌گاه خالصانه و به خاطر خدا نخواهد بود، مگر اینکه، همراه با ایمان و تقوا باشد. زیرا اخوت بدون ایمان و صداقت و تقوا، غیرممکن است، همچنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰].

«فقط مؤمنان برادران یکدیگرند».

و پیرامون اینکه صداقت بدون تقوا ممکن نیست، در سوره‌ی زخرف می‌فرماید:

﴿الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ [الزخرف: ۶۷].

«دوستان در آن روز، دشمنان یکدیگر خواهند شد، مگر پرهیزگاران».

پر واضح است، نفسی که بر ایمان و تقوا استوار باشد، به محض برخورد با هم‌نوع و همانند خود نسبت به او احساس نزدیکی و محبت نموده و در همان لحظات اولیه شناخت و دیدار، احساس صفا و صمیمت می‌نماید. اما نفسی که در لجنزار پلیدی‌ها و زشتی‌ها غرق شده و در فساد و گناه ریشه دوانید هرگز امکان ندارد، با نفس دارای ایمان و تقوا رابطه‌ی دوستی برقرار کند، زیرا این دو از نظر ریشه‌ای و روحی از همدیگر جدا و دارای دو مسیر مختلف هستند.

مرحله‌ی سوم، مرحله بی‌زاری از کفر و اندیشه‌های آن است، برآستی هر گاه ایمان به خدا در دل‌ها استقرار یابد و با خون و رگ و قلب‌ها بیامیزد. صاحب چنین ایمانی از هر اندیشه‌ای باطل و منحرف بی‌زاری جسته و در وجودش چنان احساسی خواهد آفرید که با استفاده از آن می‌تواند حق را از باطل و ایمان را از کفر باز شناسد، و اندیشه‌های منحرف که از غرب آمده و در شرق برافراشته شده را به آسانی از هم تشخیص دهد.

۹ - [۸] وعن العباس بن عبدالمطلب قال: قال رسول الله ﷺ: «ذاق طعم الإیمان من رضی بالله رباً، وبالإسلام دیناً، وبمحمد رسولاً» رواه مسلم^(۱).

۹ - (۸) عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس خدای یکتا و یگانه را پروردگار جهانیان، و اسلام را آئین زندگی و محمد صلی الله علیه و آله را، پیامبر فرستاده شده از سوی خدا بداند، برآستی لذت و حلاوت ایمان را درک کرده است».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

شرح: راضی و خرسندبودن از خداوند به این معنی است که فقط خدا را در همه جا و در همه حال، حاضر و ناظر بداند، و پیوسته در برابر اوامر و فرامین و آموزه‌ها و تعالیم دقیق، عمیق و ژرف او تعالی، مطیع و منقاد باشد. و راضی‌بودن از اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله به این معنا است که به همه‌ی قوانین و دستورات اسلام گردن نهد و همواره سنت‌های روح‌بخش و اوامر تعالی‌آفرین و فرامین تابناک رسول‌خدا و روش و اخلاق و آداب و

رفتار او را در زندگی خود پیاده کند و پیوسته آنها را سرلوحه‌ی زندگی خویش قرار دهد. کسی که این عقیده را داشته باشد، و با چنین طرز تفکری رو به جلو حرکت کند، براستی لذت و حلاوت ایمان را درک کرده است.

۱۰ - [۹] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: «والذي نفس محمد بيده، لا يسمع بي أحد من هذه الأمة، يهودي ولا نصراني، ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به، إلا كان من أصحاب النار» رواه مسلم^(۱).

۱۰ - (۹) ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: سوگند به ذاتی که جان محمد صلی اللہ علیہ وسلم در قبضه‌ی قدرت اوست! هر آنکه از این امت، اعم از یهودی و نصرانی، خبر (رسالت و نبوت) مرا بشنود، و به رسالتم ایمان نیاورد و با استمرار کفر به رسالت و دعوت من و بدون توبه‌ی پشیمانی از دنیا رفت، قطعاً از زمره‌ی دوزخیان خواهد بود.
[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

شرح: بعد از بعثت حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم دین و آئین دیگری جز دین ایشان پذیرفته نیست، چون دین ایشان ناسخ همه‌ی ادیان دیگر است، لذا کسی که به دین اسلام گردن نهاده و با این حال از دنیا رفته باشد، در روز قیامت برای وی نجاتی نیست و قطعاً هم رکاب و همدم دوزخیان در آتش سوزان دوزخ خواهد بود.

۱۱ - [۱۰] وعن أبي موسى الأشعري قال: قال رسول الله ﷺ: «ثلاثة لهم أجران: رجل من أهل الكتاب آمن بنبيه وآمن بمحمد، والعبد المملوك إذا أدى حق الله وحق مواليه، ورجل كانت عنده أمة يطؤها فأدبها فأحسن تأديبها، وعلمها فأحسن تعليمها، ثم أعتقها فتزوجها؛ فله أجران» متفق عليه^(۲).

۱۱ - (۱۰) ابوموسی (اشعری) رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «سه نفر هستند که (در روز رستاخیز) دو پاداش و دو مزد به آنها عنایت می‌شود:

۱ - مردی از اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) که به پیامبر خود و به محمد صلی اللہ علیہ وسلم ایمان آورده است.

۱ - مسلم ۱/۱۳۴/ح ۲۴۰ و ۱۵۳.

۲ - بخاری ۱/۱۹۰/ح ۹۷، مسلم ۱/۱۳۴/ح ۲۴۱ - ۱۵۴، ترمذی ۳/۴۲۴/ح ۱۱۱۶، دارمی ۲/۲۰۶/ح

ح ۲۲۴۴، مسند احمد ۴/۴۰۲.

۲- برده‌ای که (با وجود اینکه زیردست و تحت تسلط و فرمان دیگری قرار دارد و از خود هیچ اختیاری ندارد، باز هم) عبادت و پرستش پروردگارش را به نیکویی و به نحو احسن انجام داده و خیرخواه مولا و آقایش نیز باشد.

۳- مردی که دارای کنیزی باشد و او را به خوبی و به نحو احسن تادیب و تربیت نموده، سپس آزادش ساخته و با او ازدواج نموده است. خداوند ﷻ به پاس این کارش به او دو پاداش عنایت می‌کند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

۱۲- [۱۱] وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال: قال رسول الله ﷺ: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، ويقيموا الصلاة، ويؤتوا الزكاة. فإذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحق الإسلام وحسابهم على الله» متفق عليه. إلا أن مسلماً لم يذكر: «إلا بحق الإسلام»^(۱).

۱۲- (۱۱) ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «فرمان یافته‌ام که با مردم بجنگم تا اینکه به وحدانیت و یکتاپرستی خدا و رسالت و پیامبر محمد ﷺ اقرار و اعتراف کنند و نماز را به پای دارند و زکات را بپردازند. و چنانچه این کارها را انجام دهند، خون و مال آنان - جز در مواردی که حقوق اسلام اقتضا می‌کند - از جانب من محفوظ و مصون است و حساب (نیت و کارهای پنهانی) آنان با خداست».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند، البته عبارت «إلا بحق الاسلام» فقط در روایت بخاری وجود دارد و در روایت مسلم یافت نمی‌شود].

شرح: هرکس شهادتین بگوید و به بندگی و طاعت خداوند متعال اعتراف کند، اوامر و فرامین خداوند را در زندگی خود پیاده نماید و نماز را به پای دارد و زکات بدهد، خون و مالش را محفوظ و مصون داشته است، و اگر این‌ها را با نیتی خالص و درست و از روی اخلاص و عمل و اعتقاد و صداقت انجام دهد، مؤمن راستین و واقعی خواهد بود، اما اگر آنها را همانند یک منافق به جهت تقیه و ترس از شمشیر، انجام دهد، حساب او موکول به خدا می‌شود، چون فقط خداست که از باطن انسان‌ها اطلاع دارد و

۱- بخاری ۱/۷۵/۱ ح ۲۵، مسلم ۱/۵۳/۱ ح ۳۶-۲۲، ابوداود ۱۰/۱/۳ ح ۲۶۴۱، ترمذی ح ۲۶۴۱، نسائی ح ۳۹۷۳، ابن ماجه ح ۷۱، دارمی ح ۲۴۴۶.

بندگان خدا نیز موظفند که به ظاهر امور حکم بکنند و هر کسی را دیدند که کلمه گفته و ایمان خود را برای آنها ظاهر و نمایان کرد، آنها موظفند در ظاهر او را مؤمن و مسلمان داشته و از جنگ و پیکار با او خودداری نموده و همانند سایر مسلمانان با وی رفتار کنند و نیت پنهانی او را به خدا موکول کنند.

روایت شده که اسامه بن زید رضی الله عنه مردی را که هنگام جنگ به «لا اله الا الله» اقرار کرده بود کشت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به بدترین وجهی مورد سرزنش قرار داد، و فرمود: آیا بعد از اینکه گفت لا اله الا الله، او را کشتی؟ اسامه گفت: از ترس شمشیر آن را گفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مگر تو قلب او را شکافتی؟ در بعضی روایات چنین آمده است: «در روز قیامت در برابر لا اله الا الله چه خواهی گفت؟ و چه خواهی کرد؟ [بخاری].»

از این رو بر اساس این دو حدیث، هر انسانی با اقرار و اعتراف به شهادتین یعنی بر زبان آوردن کلمه‌ی توحید و بر پای داشتن نماز و پرداختن زکات، مسلمان می‌گردد و به ما دستور داده شده است که به ظاهر حکم کنیم و اسرار پنهانی را به خدا واگذار نمائیم.

«إلا بحق الاسلام»: منظور این است که اگر شخص، شهادتین بگوید و نماز به پای دارد و زکات بدهد، خون و مالش در امان خواهد بود، مگر اینکه او بعد از پذیرش اسلام، مرتکب چنان جرمی شود که طبق قوانین و فرامین خدا باید مجازات جانی و یا مالی شود مانند: زنا کردن، کشتن ناحق مردم، راهزنی، دزدی، قصاص و غیره که این امور بر اثر گفتن لا اله الا الله و مسلمان شدن نیز از کیفر و مجازات قانونی و شرعی معاف و بخشیده نخواهد شد.

۱۳ - [۱۲] وعن أنس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «من صلی صلاتنا، واستقبل قبلتنا، وأكل ذبيحتنا؛ فذلك المسلم الذي له ذمة الله وذمة رسوله، فلا تخفروا الله في ذمته». رواه البخاري^(۱).

۱۳ - (۱۲) انس رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس چون ما نماز به پای دارد و به قبله‌ی ما روی آورد و از حیوان ذبح شده‌ی ما بخورد (و آن را حلال بداند) وی

مسلمانی است که در امان خدا و در امان پیامبر خدا ﷺ می‌باشد. پس برای شما نیز زینده است که عهد و پیمان خدا را درباره‌ی امان او نشکنید (و چنین کسی را به جرم بی‌دینی و نفاق می‌زایید، چرا که آنها نیز در رعایت مقررات و قوانین همزیستی مسالمت‌آمیز، و مساوات حقوقی و قضایی همانند یکی از شمایان هستند و تجاوز به خون و مال آنها، حرام و ناجایز می‌باشد)».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است]

۱۴ - [۱۳] وعن أبي هريرة قال: أتى أعرابي النبي ﷺ، فقال: «دُلني على عمل إذا عملته دخلت الجنة. قال: "تعبد الله ولا تشرك به شيئاً، وتقيم الصلاة المكتوبة، وتؤدي الزكاة المفروضة، وتصوم رمضان". قال: والذي نفسي بيده لا أزيد على هذا شيئاً ولا أنقص منه. فلما ولى، قال النبي ﷺ: "من سرّه أن ينظر إلى رجل من أهل الجنة فلينظر إلى هذا" متفق عليه^(۱).

۱۴ - (۱۳) ابوهریره ؓ گوید: مردی روستایی به نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! به من عمل و عبادتی را نشان بده که اگر آن را انجام دهم وارد بهشت شوم پیامبر ﷺ فرمود: خدا را پرستش کن و هیچ شریک و انبازی را برایش قرار مده، نمازهای واجب را به نحو احسن به پای‌دار و زکات و حقوق مالی واجب را بپرداز و ماه مبارک رمضان را روزه‌دار باش.

آن مرد روستایی گفت: سوگند به آنکه جانم در قبضه‌ی قدرت اوست، این‌ها را انجام می‌دهم و چیزی را بر آنها نمی‌افزایم و چیزی نیز از آنها نمی‌کاهم. وقتی که از حضور پیامبر اکرم ﷺ خارج شد، پیامبر ﷺ (به یاران خویش) فرمود: کسی که دوست دارد فردی از بهشتیان را (در این دنیا) ببیند، این مرد را تماشا کند.
[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: منظور از جمله‌ی «لا أزيد على هذا شيئاً ولا أنقص منه» این است که من در این تعلیم و راهنمایی، کاملاً از اوامر و فرامین شما اطاعت و فرمانبرداری می‌کنم و هیچ‌گونه کمی و بیش از طرف خویش در آن نخواهم کرد «لا أزيد على هذا شيئاً من تلقاي نفسي ولا أنقص منه من تلقاء نفسي» و یا اینکه: من پیام شما را عیناً به قوم

خویش ابلاغ خواهم کرد و هیچ‌گونه کمی و بیشی از طرف خویش در آن نخواهم نمود و عین کلام شما را به قوم خویش می‌رسانم «لا أزيد علي هذا شيئاً ولا أنقص منه في التبليغ والارشاد».

۱۵ - [۱۴] وعن سفیان بن عبد الله الثقفی قال: قلت: «يا رسول الله! قل لي في الإسلام قولاً لا أسأل عنه أحداً بعدك - وفي رواية: غيرك - قال: "قل: آمنت بالله ثم استقم» رواه مسلم^(۱).

۱۵ - (۱۴) سفیان بن عبدالله ثقفی رضی الله عنه گوید: به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! درباره‌ی اسلام، مرا سخنی (واضح و ساده) بیاموز که دیگر لازم نباشد جز از خود شما از هیچ‌کس دیگری سؤال کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بگو: به خدا ایمان دارم و آن گاه [عملاً بر این گفته‌ی خویش] پایدار و استوار باش». [این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: خداوند صلی الله علیه و آله در سوره‌ی فصلت می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٣٠﴾ نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ ﴿٣١﴾﴾

[فصلت: ۳۰-۳۱].

«کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها خدا است، و سپس (بر این گفته‌ی خود که اقرار به وحدانیت است می‌ایستند، و آن را با انجام قوانین شریعت عملاً نشان می‌دهند، و بر این راستای خداپرستی تا زنده‌اند) پابرجا و ماندگار می‌مانند (در هنگام آخرین لحظات زندگی) فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند (و بدانان مژده می‌دهند) که نترسید و غمگین نباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که (توسط پیامبران) به شما (مؤمنان) وعده داده می‌شد. (و فرشتگان بدیشان خبر می‌دهند که) ما یاران و یاوران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم، و در آخرت برای شما هرچه آرزو کنید هست و هرچه بخواهید برایتان فراهم است».

در این آیات، سخن از مؤمنانی است که در ایمان شان راسخ و پابرجا هستند و خداوند ﷻ نیز آنها را به خاطر این ایمان محکم و مضبوط و پایدار و استوارشان به هفت پاداش و موهبت بشارت می‌دهد.

نخست می‌فرماید: کسانی که می‌گویند: پروردگار ما، الله است، سپس بر گفته‌ی خود می‌ایستند و کمترین انحرافی پیدا نمی‌کنند و آنچه لازمه‌ی آن است در عمل و گفتار نشان می‌دهند، فرشتگان الهی بر آنان نازل می‌شوند که نترسید و غمگین مباشید. چه تعبیر جامع و جالبی! که در حقیقت همه‌ی نیکی‌ها و صفات برجسته را در بردارد، نخست، دل، به خدا بستن و ایمان محکم بخدا پیدا کردن، سپس تمام زندگی را به رنگ ایمان درآوردن و در محور آن قرار دادن.

بسیارند کسانی که دم از عشق به الله ﷻ می‌زنند ولی در عمل استقامت ندارند، افرادی سست و ناتوانند که وقتی در برابر طوفان شهوات قرار می‌گیرند، با ایمان وداع کرده و در عمل، مشرک می‌شوند و هنگامی که منافع‌شان به خطر می‌افتد، همان ایمان ضعیف و مختصر را نیز از دست می‌دهند.

آری، کار انسان به جایی می‌رسد که در پرتو ایمان و استقامت، فرشتگان خداوندی بر او نازل می‌گردند و پیام الهی را که سراسر لطف و رحمت است به او اعلام می‌دارند. پس از نخستین و دومین بشارت در مورد عدم خوف و حزن که به آن اشاره شده در سومین مرحله می‌گویند: بشارت باد بر شما، به آن بهشتی که به آن وعده داده می‌شدید.

و در چهارمین بشارت می‌افزایند: «ما یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم، هرگز شما را تنها نمی‌گذاریم، در نیکی‌ها به شما کمک می‌کنیم و از لغزش‌ها شما را حفظ می‌نمائیم تا وارد بهشت بشوید.

در پنجمین بشارت می‌گویند: در بهشت برای شما هرچه بخواهید از مواهب و نعمت‌ها فراهم است، و هیچ قید و شرطی در کار نیست.

ششمین بشارت این که نه تنها نعمت‌های مادی و آنچه دلخواه شماست به شما می‌رسد، بلکه آنچه از مواهب معنوی طلب کنید، در اختیار شما است.

و بالاخره در هفتمین و آخرین مژده‌ای که به آنها می‌دهند این است که شما میهمان خدا در بهشت جاویدان او هستید و همه‌ی این نعمت‌ها به عنوان پذیرایی یک میزبان از یک میهمان گرامی از سوی پروردگار غفور و رحیم به شما ارزانی داشته می‌شود.

با دقت در عمق این مفاهیم و عظمت این وعده‌های الهی که به وسیله‌ی فرشتگان به مؤمنان داده می‌شود، روح آدمی به پرواز در می‌آید و تمام وجود او را به سوی ایمان و استقامت، جذب می‌کند.

آری در پرتو این فرهنگ و تعلیمات اسلامی، الهی و نبوی بود که اسلام از یک مشت عرب جاهلی، انسان‌هایی نمونه ساخت که از هیچ‌گونه ایثار و فداکاری مضایقه نداشتند و همین‌ها است که امروز می‌تواند الهام‌بخش مسلمانان در راه پیروزی بر همه مشکلات و نابسامانی‌های جامعه باشد.

پس ای مسلمانان! و ای کسانی که دم از عشق به الله می‌زنید! همان‌گونه که خداوند ﷻ و پیامبر اکرم ﷺ به شما فرمان داده‌اند، بر راه خدا با انجام واجبات و ترک منہیات و اجرای اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی و احکام و دستورات شرعی، استقامت و پایداری داشته باشید.

۱۶ - [۱۵] وعن طلحة بن عبید الله قال: «جاء رجل إلى رسول الله ﷺ من أهل نجد، نائر الرأس، نسمع دوي صوته ولا نفقه ما يقول، حتى دنا من رسول الله ﷺ، فإذا هو يسأل عن الإسلام. فقال رسول الله ﷺ: "خمس صلوات في اليوم والليلة". فقال: هل عليّ غيره؟ فقال: "لا، إلا أن تطوع". قال رسول الله ﷺ: "وصيام شهر رمضان". قال: هل عليّ غيره؟ قال: "لا، إلا أن تطوع". قال: وذكر له رسول الله ﷺ الزكاة، فقال: هل عليّ غيرها؟ فقال: "لا، إلا أن تطوع". قال: فأدبر الرجل وهو يقول: والله لا أزيد على هذا شيء ولا أنقص منه. فقال رسول الله ﷺ: "أفلح الرجل إن صدق" متفق عليه^(۱).

۱۶ - (۱۵) طلحة بن عبید الله رضی الله عنه گوید: «مردی از اهل نجد، با موهایی پراکنده و ژولیده به نزد رسول خدا ﷺ آمد و چون (فاصله‌اش از ما دور بود) فقط صدای بلندش را از دور می‌شنیدیم و معلوم نبود که چه می‌گوید و چون به پیامبر ﷺ نزدیک شد، از ایشان پرسید: اسلام چیست؟ پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: اسلام آن است (که هر مسلمانی) در هر شبانه روز نمازهای پنجگانه را (که خداوند در هر شب و روز بر او فرض کرده) بر پای دارد.

۱- بخاری ح ۴۶، مسلم ح ۸ - ۱۱، ابوداود ح ۳۹۱، نسائی ح ۴۵۸، مؤطا مالک ح ۹۴، دارمی ح ۱۵۷۸، مسند احمد ۱/۱۶۲.

آن مرد نجدی پرسید: آیا غیر از این پنج نماز در هر شب و روز، نماز دیگری بر من واجب است؟ پیامبر ﷺ فرمود: خیر، مگر اینکه به میل خودت نماز اضافی و نافله به جای آوری.

پیامبر ﷺ در ادامه فرمود: روزهی ماه رمضان نیز جزو اسلام و از زمره‌ی فرائض و واجبات دینی است. آن مرد نجدی گفت: آیا غیر از روزه رمضان، روزهی دیگری بر من واجب است؟ پیامبر ﷺ فرمود: خیر، مگر اینکه به میل خودت روزه اضافه و نفلی بگیری.

طلحه رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ در ادامه، زکات و حقوق مالی واجب را برایش بیان کرد. آن مرد نیز گفت: آیا غیر از زکات واجب، زکات دیگری نیز بر من واجب است؟ پیامبر ﷺ فرمود: خیر، مگر اینکه به میل خودت، زکات و خیرات بیشتری بپردازی.

طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه گوید: بعد از این گفتگو و سؤال و جواب، آن مرد نجدی ژولیده مو، از حضور پیامبر ﷺ بیرون رفت و در حال رفتن این کلمات و جملات را با خود زمزمه می‌کرد: به خدا سوگند! این‌ها را به نحو احسن انجام می‌دهم و نه چیزی بر آنها می‌افزایم و نه چیزی از آنها می‌کاهم. پیامبر ﷺ نیز چون این سخن را از او شنید، فرمود: چنانچه در سخن و عملش راست باشد، از آتش دوزخ نجات خواهد یافت». [این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: در این حدیث، حج که یکی از ارکان اسلام است، بیان نشده است و می‌توان علتش را در دو امر خلاصه نمود:

۱- این واقعه قبل از فرضیت حج بوده است. چرا که حج در سال هشتم و یا نهم هجری فرض شده است.

۲- نیز ممکن است که راوی حدیث، این حدیث را مختصر کرده باشد و فقط به ذکر پاره‌ای از مسائل اصولی و محوری دین پرداخته باشد. و از بیان برخی دیگر چشم‌پوشی نموده باشد چنانچه در روایت دیگری از بخاری، به این موضوع اشاره شده است. طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه در آن حدیث پس از بیان نماز، روزه و زکات می‌گوید: «فاخبره عن شرائع الاسلام» یعنی پس از آن پیامبر ﷺ، آن مرد نجدی را از دیگر احکام و مسائل اسلام آگاه و مطلع ساخت. و قطعاً حج نیز در «شرائع الاسلام» داخل است.

۱۷ - [۱۶] وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال: «إن وفد عبد القیس لما أتوا النبی ﷺ؛ قال رسول الله ﷺ: "من القوم؟ - أو: من الوفد؟" - قالوا: ربیعة. قال: "مرحباً بالقوم - أو: بالوفد - غیر خزایا ولا ندای". قالوا: یا رسول الله: إنا لا نستطیع أن نأتیک إلا فی الشهر الحرام، وبیننا وبینک هذا الحی من کفار مضر؛ فمرنا بأمر فصل نخبر به من وراءنا وندخل به الجنة، وسألوه عن الأشربة. فأمرهم بأربع، ونهاهم عن أربع: أمرهم بالإیمان بالله وحده، قال: "أندرون ما الإیمان بالله وحده؟" قالوا: الله ورسوله أعلم. قال: "شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، وإقام الصلاة، وإیتاء الزكاة، وصیام رمضان، وأن تعطوا من المغنم الخمس".

ونهاهم عن أربع: عن الحنتم، والدُّباء، والنقیق، والمزقت. وقال: احفظوهن وأخبروا بهن من وراءکم» متفق علیه ولفظه للبخاری^(۱).

۱۷ - (۱۶) عبدالله بن عباس رضی اللہ عنہما گوید: «وقتی که گروهی از طایفه عبدالقیس به نزد پیامبر ﷺ آمدند، پیامبر ﷺ از آنها پرسید: شما از چه طایفه و از چه کسانی هستید؟ گفتند: از قبیله‌ی ربیعه هستیم. پیامبر ﷺ فرمود: خوش آمدید و خیر و خوشی ببینید و از آمدن خویش ذلیل و خوار و سرافکنده و پشیمان نشوید. (چرا که شما با طیب خاطر و بدون جنگ که ارمغان و رهاورد آن خواری و پشیمانی است، مسلمان شده‌اید، پس خوش آمدید و از آمدنتان خیر و خوشی ببینید).

آنها گفتند: ای رسول خدا ﷺ! چون در میان ما و شما، کفار قبیله‌ی «مضر» قرار دارد، و آنها نیز مانع آمدن ما به نزد شما می‌شوند به همین جهت ما به جز ماه‌های حرام نمی‌توانیم همیشه و پیوسته به نزد شما بیائیم، (و از بیانات و تعالیم و آموزه‌های دقیق و عمیق و تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین شما بهره‌گیریم) بنابراین ما را به مسائل و مطالبی آگاه کن و دستور بده، که مرزهای حق را از باطل مشخص کند، و ما نیز آنها را به کسانی که از طایفه‌ی ما به نزدتان نیامده‌اند، برسانیم، تا همه با پیروی و تاسی از آن اوامر و فرامین، وارد بهشت برین خداوند ﷻ شویم [ابن عباس رضی اللہ عنہما گوید:]: طائفه‌ی عبدالقیس در مورد مشروبات نیز از پیامبر ﷺ یکسری سؤال‌هایی کردند. پیامبر ﷺ نیز

آنان را به انجام چهار امر (مهم و اساسی) دستور داد و از چهار چیز آنان را بر حذر داشت.

پیامبر ﷺ به ایشان دستور داد تا به پروردگار یکتا و یگانه باور داشته باشند و فرمود: آیا می‌دانید، ایمان به پروردگار یگانه یعنی چه؟ گفتند: خدا و رسول از همه عالم‌ترند.

پیامبر ﷺ فرمود: ایمان به پروردگار یکتا و یگانه این است که گواهی راستین بر این دهید که خدایی جز خدای یگانه، سزاوار پرستش و کرنش نیست و گواهی به این حقیقت دهید که محمد ﷺ پیامبر و فرستاده‌ی خداست. نماز را بر پای دارید، زکات و حقوق مالی واجب را پرداخت کنید، در ماه رمضان روزه‌دار باشید، و یک پنجم از اموالی را که به عنوان غنیمت در جهاد و پیکار (با دشمنان و بدخواهان دین مبین اسلام) به دست می‌آورید (به فقرا و مستمندان و یا بیت‌المال مسلمین) بپردازید.

و پیامبر ﷺ نیز ایشان را از نوشیدن شربت‌هایی که در چهار ظرف مخصوص به نام‌های «حنتم»، «دباء»، «نقیر» و «مزفت» تهیه می‌شوند، بر حذر داشت.

و در ادامه پیامبر ﷺ فرمود: این اوامر و فرامین و دستورات و تعالیم را به خاطر بسپارید و به کسانی که با شما نیامده‌اند، ابلاغ نمائید، و آنها را از این امور بی‌اگاهانید.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند، و متن حدیث از بخاری است].

شرح: «إلا فی شهر الحرام»: چهار ماه حرام عبارتند از ماه‌های: ذوالقعدة، ذوالحجه، محرم و رجب. سه ماه اول، پشت سر هم و ماه اخیر فرد است، و به قول عرب‌ها سه ماه «سرد» (یعنی پشت سر هم) و یک ماه «فرد» است.

دلیل اینکه ماه‌های حرام به این ترتیب قرار داده شده، این است: تا زمینه برای برگزاری مناسک حج و عمره به خوبی فراهم شود. آری، ماه ذوالقعدة، قبل از شروع ماه‌های حج، حرام قرار داده شده تا مردم در آن از جنگ باز ایستند و زمینه برای سفر حج مساعد و آماده باشد، و ماه ذی‌الحجه، حرام قرار داده شده تا مردم با امنیت و آرامی خاطر مناسک حج را در آن انجام دهند، بعد از آن، ماه محرم حرام قرار داده شد، تا در آن با ایمنی کامل به سرزمین‌ها و مناطق‌شان برگردند و ماه رجب در وسط سال حرام قرار داده شده، تا در آن با ایمنی تمام، عمره انجام دهند.

به همین جهت برخی از مفسران و دانشوران اسلامی بر این باورند که تحریم جنگ در این چهار ماه از زمان، ابراهیم خلیل می‌باشد، که در عصر جاهلیت عرب نیز به

عنوان یک سنت به قوت خود باقی بود، هرچند آنها طبق امیال وهوس‌های خود گاهی جای این ماه‌ها را تغییر می‌دادند. ولی در اسلام همواره ثابت و لایتغیر است.

اما باید دانست که تحریم جنگ در این ماه‌ها در صورتی است که جنگ از ناحیه‌ی دشمن به مسلمانان تحمیل نشود، اما در صورت تحمیل، بدون شک مسلمانان باید به پاخیزند و دست روی دست نگذارند، زیرا احترام ماه حرام از ناحیه‌ی آنان نقض نشده، بلکه از ناحیه‌ی دشمن نقض گردیده است.

«حنتم»: در شروحات کتب حدیث این واژه‌ها به این معنا آمده است: «حنتم»: سبویی است سبز رنگ و روغنی که عرب‌ها، انگور یا خرما یا عسل را در آن قرار می‌دادند تا شربت مورد نظر را تهیه کنند ولی با توجه به خصوصیات این سبو، خیلی سریع، شربت آن به شراب، تبدیل می‌گردید.

«دباء»: کدویی است که مصرف غذایی ندارد، پس از اینکه خشک شد و پوستش سفت و محکم گردید، مقداری از سر آن را که باریک است بر می‌دارند، و تخم‌ها و سایر مواردی را که در داخل آن است بیرون می‌آورند و به صورت یک ظرف محکم در می‌آید. اهل طایف برای تهیه شربت انگور از آن استفاده می‌کردند. این ظرف کدویی نیز به علت خصوصیاتش که دارد، به سرعت، شربت انگور را به شراب تبدیل می‌کند.

«نقیر»: ظرفی است از درخت خرما، با کندن وسط آن به شیوه‌ی مخصوصی ساخته می‌شود و اهل یمامه، برای تهیه شربت خرما از آن استفاده می‌نمودند، ولی شربت آن خیلی زود، به شراب تبدیل می‌گردید.

«مزفت»: ظرفی است قیر اندود شده که محتویات شربت خود را به سرعت به شراب تبدیل می‌کند^(۱).

اما اینکه چرا پیامبر ﷺ آن جماعت را از تهیه شربت در این ظروف بر حذر داشت، می‌توان برایش دو احتمال بیان کرد:

۱- چون این ظروف محتویات خود را خیلی سریع به شراب تبدیل می‌کنند. پیامبر ﷺ آنها را از تهیه شربت در این ظروف منع کرد، تا مبادا به جای نوشیدن شربت، دچار نوشیدن شراب منفور شوند.

۱- فتح الباری ج ۱ ص ۱۱۰ به نقل از اللؤلؤ و المرجان ج ۱ ص ۳۷.

۲- شراب‌خواری و می‌گساری در زمان جاهلیت و قبل از ظهور اسلام فوق العاده رواج داشت، و به صورت یک بلای عمومی درآمده بود، تا آنجا که بعضی از مورخان می‌گویند: عشق عرب جاهلی در سه چیز خلاصه می‌شد: شعر، شراب و جنگ.

پر واضح است: اگر اسلام می‌خواست، بدون رعایت اصول روانی و اجتماعی با این بلای بزرگ عمومی به مبارزه برخیزد، ممکن نبود، که پیروز و موفق از این امر بیرون درآید، لذا از روش تحریم تدریجی و آماده ساختن افکار و اذهان برای ریشه‌کن کردن می‌گساری که به صورت یک عادت ثانوی در رگ و پوست آنها نفوذ کرده بود، استفاده کرد.

به این ترتیب خداوند متعال نخست در بعضی از سوره‌های مکی اشاراتی به زشتی این کار نمود، چنان‌که در آیه‌ی ۶۷ سوره نحل، می‌خوانیم

﴿وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا﴾ [النحل: ۶۷].

«(خداوند) از میوه‌های درختان خرما و انگور (غذای پربرکتی نصیب شما می‌سازد که گاه آن را به صورت زیناباری در می‌آورید و از آن) شراب درست می‌کنید و گاه (رزق پاک و پاکیزه از آن می‌گیرید)».

در اینجا «سکر» یعنی مسکر، شرابی را که از انگور و خرما می‌گرفتند درست در مقابل «رزق حسن» قرار داده است، و آن را یک نوشیدنی ناپاک و آلوده برشمرده است، ولی عادت زشت شراب‌خواری از آن ریشه دارتر بود که با این اشاره‌ها ریشه‌کن شود، به علاوه، شراب بخشی از درآمدهای اقتصادی آنها را نیز تامین می‌کرد، لذا هنگامی که مسلمانان به مدینه منتقل شدند، و نخستین حکومت اسلامی تشکیل شد، دومین دستور در زمینه منع شراب‌خواری به صورت قاطع‌تری نازل گشت، تا افکار را برای تحریم نهایی آماده‌تر سازد، در این موقع بود که خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْتَفِعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾ [البقرة: ۲۱۹].

«(درباره‌ی باده و قمار از تو سؤال می‌کنند، بگو: در آنها گناه بزرگی است و منافی هم برای مردم در بر دارند ولی گناه آنها بیش از نفع آنها است)».

در این آیه، ضمن اشاره به منافع اقتصادی مشروبات الکلی برای بعضی از جوامع همانند جامعه‌ی جاهلیت، اهمیت خطرات و زیان‌های بزرگ و مرگبار آن را که به درجات از منافع اقتصادی آن بیشتر است، یادآور می‌شود.

به دنبال این قضیه، خداوند آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی نساء را نازل می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ...﴾ [النساء: ۴۳].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالی که مست هستید به نماز نایستید تا آنگاه که می‌دانید چه می‌گویید...»

و به مسلمانان صریحاً دستور داده شد، که در حال مستی، هرگز نماز نخوانند تا بدانند با خدای خود چه می‌گویند البته مفهوم این آیه آن نبود که در غیر حال نماز، نوشیدن شراب مجاز است، بلکه برنامه، همان برنامه‌ی تحریم تدریجی و مرحله به مرحله بود، و به عبارت دیگر این آیه نسبت به غیر حال نماز، سکوت داشت و صریحاً چیزی نمی‌گفت.

آشنایی مسلمانان با احکام اسلام و آمادگی فکری آنها برای ریشه‌کن ساختن این مفسده‌ی بزرگ اجتماعی که در اعماق وجود آنها نفوذ کرده بود، سبب شد که دستور نهایی با صراحت کامل و بیان قاطع، که حتی بهانه جویان نیز نتوانند به آن ایراد گیرند، نازل گردید و خداوند ﷻ با تعبیرات گوناگون، تحریم و ممنوعیت این کار را مورد تأکید قرار داد و فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ۹۰].

«ای مؤمنان! میخوارگی و قماربازی و بتان (سنگی که در کنار آنها قربانی می‌کنید) و تیرها (و سنگها) و اوراقی که برای بخت‌آزمایی و غیبگویی به کار می‌برید، همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند (و ناشی از تزیین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند. پس از (این کارهای) پلید دوری کنید تا اینکه رستگار شوید».

به همین جهت و بر اساس همین قاعده و اصل، پیامبر ﷺ نیز طائفه‌ی عبدالقیس را از تهیه‌ی شربت در این ظروف برحذر داشت، تا در دل مسلمانان تنفر و انزجار و بیزاری از شراب به طور کامل حاصل شود، و ریشه‌ی فساد از میان آنها جمع گردد.

چراکه این ظروف قبل از تحریم شراب، برای نگهداری شراب استعمال می‌شدند، و پیامبر ﷺ با این دستورشان برای اینکه ریشه‌ی شراب‌خواری را از قلوب آنها دور کند، آنها را از استعمال ظروف نیز بر حذر داشت.

۱۸ - [۱۷] وعن عبادة بن الصامت قال: «قال رسول الله ﷺ، وحوله عصابة من أصحابه: "بايعوني على أن لا تشركوا بالله شيئا، ولا تسرقوا، ولا تزنوا، ولا تقتلوا أولادكم، ولا تأتوا بهتان تفترونه بين أيديكم وأرجلكم، ولا تعصوا في معروف. فمن وفى منكم فأجره على الله، ومن أصاب من ذلك شيئا فعوقب به في الدنيا؛ فهو كفارة له، ومن أصاب من ذلك شيئا ثم ستره الله عليه في الدنيا؛ فهو إلى الله: إن شاء عفا عنه، وإن شاء عاقبه" فبايعناه على ذلك» متفق عليه^(۱).

۱۸ - (۱۷) عبادة بن صامت رضی اللہ عنہ گوید: «در حالی که گروهی از صحابه رضی اللہ عنہم، پیرامون پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم جمع بودند، آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: بیایید، با من بیعت کنید، مبنی بر اینکه هیچ چیز و هیچ کس را با خداوند شریک نگردانید، و دزدی نکنید، و فرزندانان را نکشید و در ارتباط با فرزندان خودتان و دیگران افترا و بهتان نزنید، و در اوامر متعارف، از من سرپیچی و نافرمانی نکنید، هریک از شما که به این عهد و پیمان وفا کند، پاداش وی با خداست و هریک از شما که یکی از این موارد را نقض کند و عقوبت خویش را در همین دنیا ببیند، همان کفاره‌ی گناه و خطای اوست، و هرکس که موردی از این معاهده را نقض کند و خداوند بر وی بپوشاند، کارش با خداست. اگر خواهد او را کیفر کند و اگر خواهد از او درگذرد.

عبادة بن صامت رضی اللہ عنہ گوید: آن‌گاه بر مبنای همین موارد مذکور، با آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بیعت کردیم».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: «بیعت»: بیعت یک نوع قرارداد و معاهده میان بیعت‌کننده از یکسو، و بیعت‌پذیر از سوی دیگر است و محتوی آن، اطاعت و پیروی و حمایت و دفاع از بیعت‌شونده است.

^۱ - بخاری ح ۱۸، مسلم ح ۴۱، ترمذی ح ۱۴۳۹، نسائی ح ۴۲۰۵، مسند احمد ۳۱۴/۵.

در حقیقت بیعت از ماده‌ی «بیع» در اصل به معنای دست‌دادن به هنگام قرارداد معامله است و سپس به دست دادن برای پیمان اطاعت، اطلاق شده است. و آن چنین بود که هر گاه کسی می‌خواست به دیگری اعلام وفاداری کند، او را به رسمیت بشناسد، و از فرمانش اطاعت کند، با او بیعت می‌کرد. و شاید اطلاق این کلمه به این معنی از این جهت بود که هریک از دو طرف، تعهدی همچون تعهد دو معامله‌گر، در برابر دیگری می‌کردند. بیعت‌کننده حاضر می‌شد، گاه تا پای مال و گاه تا پای جان و فرزند در راه اطاعت او بایستد و بیعت‌پذیر نیز حمایت و دفاع او را بر عهده می‌گرفت. قرائن نشان می‌دهد که بیعت از ابداعات مسلمین نبوده، بلکه سنتی بوده که قبل از اسلام، در میان عرب رواج داشته است، و به همین دلیل در آغاز اسلام که طائفه‌ی اوس و خزرج، در موسم حج از مدینه به مکه آمدند، و با پیامبر اسلام ﷺ در عقبه بیعت کردند، برخورد آنها با مسئله‌ی بیعت، برخورد با یک امر آشنا بود، بعد از آن پیامبر گرامی اسلام ﷺ نیز در فرصت‌های مختلف، با مسلمانان تجدید بیعت کرد، که یک مورد آن، «بیعت الرضوان» در حدیبیه بود، و از آن گسترده‌تر، بیعتی بود که بعد از فتح مکه انجام گرفت.

اما درباره‌ی چگونگی بیعت:

بیعت به طور کلی از این قرار بوده که «بیعت‌کننده» دست به دست «بیعت‌پذیر» و بیعت‌شونده می‌داده و با زبان حال، یا قال اعلام اطاعت و وفاداری می‌نمود، و گاه در ضمن بیعت، شرائط و حدودی را برای آن قائل می‌شد، مثلاً بیعت تا پای مال، تا سرحد جان، یا تا سرحد همه چیز، حتی از دست‌دادن زن و فرزند و گاه بیعت تا سرحد عدم فرار و گاه تا سرحد مرگ بود.

پیامبر اسلام ﷺ، بیعت زنان را نیز می‌پذیرفت. اما نه از طریق دست‌دادن، بلکه فقط با سخن گفتن. حضرت عایشه - رضی الله عنها - می‌فرماید: «بیعت رسول خدا ﷺ با زنان فقط با سخن گفتن بود، و به خدای عز و جل سوگند که دست رسول اکرم ﷺ هرگز دست هیچ زنی را لمس نکرد، و چون رسول خدا ﷺ با زنان بیعت می‌کرد، می‌فرمود: «با شما به سخن گفتن بیعت کردم».

همچنین در حدیث شریف به روایت «امیمه بنت رقیه تمیمی» آمده است که فرمود: «... بعد از آن که رسول اکرم ﷺ از ما این شرایط را گرفت، گفتیم: ای

رسول خدا ﷺ! آیا با ما مصافحه نمی‌کنید؟ فرمود: من با زنان مصافحه نمی‌کنم، بلکه سخن گفتنم با یک زن، سخن گفتنم با صد زن است.

البته نباید فرموش کرد که بیعت، یک نوع عقد لازم از سوی بیعت‌کننده است، که عمل بر طبق آن واجب و ضروری می‌باشد، و بنابراین، مشمول قانون کلی «اوفوا بالعقود» است. از این رو بیعت‌کننده حق فسخ را ندارد، ولی بیعت‌پذیر چنانچه صلاح بداند، می‌تواند، بیعت خود را بردارد و فسخ کند، در این صورت بیعت‌کننده از التزام و عهد خود آزاد می‌گردد.

شأن ورود حدیث: در سال یازدهم بعثت شش تن از جوانان مدینه به نام‌های: اسعد بن زراره (از بنی نجار)، «عوف بن حارث بن رفاعه (از بنی نجار)»، «راقع بن مالک بن عجلان (از بنی رزیق)»، «قطبه بن عامر بن حدیده (از بنی سلمه)»، «عقبه بن عامر بن نابی (از بنی حرام بن کعب)»، «جابر بن عبدالله بن رئاب (از بنی عبید بن غنم)» ﷺ اسلام آوردند و به رسول خدا ﷺ قول دادند که رسالت ایشان را در میان قوم و قبیله‌ی خویش تبلیغ کنند. به دنبال آن در موسم حج سال بعد، یعنی سال دوازدهم بعثت، دوازده تن از یثربیان نزد آن حضرت ﷺ آمدند، پنج تن از این دوازده تن، همان جوانانی بودند که سال گذشته با پیامبر اکرم ﷺ دیدار کرده بودند، و ششمین نفر که این بار حضور نداشت، «جابر بن عبدالله بن رئاب» بود... هفت تن دیگر عبارت بودند از:

«معاذ بن حارث بن عفرأ»، «ذکوان بن عبدالقیس»، «عبادة بن صامت»، «یزید بن ثعلبه»، «عباس بن عبادة بن نضله»، «ابوالهثیم بن تیهان»، «عویم بن ساعده» این جماعت در محل عقبه واقع در منی، با رسول خدا ﷺ ملاقات کردند و با ایشان بر مبنای بیعت زنان، یعنی مطابق دستور بیعت با زنان که پس از صلح حدیبیه صادر شده بود، بیعت کردند، چنانچه عبادة بن صامت در این حدیث به موارد این بیعت اشاره کرد.

قابل توجه این که، در حدیث فوق، شش شرط برای بیعت با مردان ذکر شده که آن‌ها باید همه را پذیرا شوند:

۱- ترک هرگونه شرک و بت‌پرستی. و در حقیقت این شرط، اساس و پایه‌ی اسلام و ایمان است.

- ۲- ترک سرقت
- ۳- ترک آلودگی به زنا، تاریخ می گوید: در عصر جاهلیت، انحراف از جاده‌ی عفت بسیار زیاد بود.
- ۴- عدم قتل اولاد، اعراب عصر جاهلی، دو نوع قتل فرزند داشتند: نوعی که به پندار غلط خودشان به خاطر حفظ ناموس بود. و این اختصاص به دختران داشت. آنها دختران را به این دلیل، زنده به گور می‌کردند که مبادا در آینده در جنگ‌ها به اسارت دشمنان درآید و نوامیس آنها به چنگال بیگانه بیفتد و نوعی دیگر از ترس فقر صورت می‌گرفت. و آن جنبه‌ی عمومی داشت و پسر و دختر در آن تفاوت نمی‌کرد. به هر حال اسلام قتل فرزندان را به هر انگیزه‌ای که باشد، چه به انگیزه‌ی ترس از فقر و چه انگیزه‌ی رفع اتهام زنا و... منع کرده است.
- ۵- ترک بهتان و افترا. اعراب فرزندان مشکوکی را از سر راه بر می‌داشتند و مدعی می‌شدند که این فرزند از همسرشان است. البته این مورد، هرگونه افترا و بهتان را شامل می‌شود.
- ۶- نافرمانی نکردن در برابر دستورات سازنده پیامبر ﷺ
- از نکته‌های جالبی که از بند ششم معاهده می‌توان استفاده کرد این است که اطاعت از پیامبر ﷺ، مقید به «معروف» شده است، با این که پیامبر ﷺ معصوم است و هرگز امر به منکر نمی‌کند، و این نکته، برای تنبیه بر این امر است که فرمان‌برداری از هیچ مخلوقی در نافرمانی خالق جواز ندارد. «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق».
- نکته: خاطر نشان می‌شود که در این حدیث به «ارکان نهی» در دین که شش رکن است، تصریح شده است، اما «ارکان امر» ذکر نشده است که آنها نیز شش رکن ذیل است:
- ادای کلمه شهادت، نماز، زکات، روزه، حج، و غسل نمودن از جنابت. دلیل عدم ذکر اوامر این است که نهی در همه‌ی فرمان‌ها و همه‌ی احوال دائم و همیشگی است، لذا تنبیه بر امری که دائمی است، موکدتر و مهم‌تر است.
- ۱۹ - [۱۸] وعن أبي سعيد الخدري قال: «خرج رسول الله ﷺ في أضحى أو فطر إلى المصلی، فمر على النساء، فقال: "يا معشر النساء! تصدقن، فإني أريتكن أكثر أهل النار".

فقلن: وبم یا رسول الله؟ قال: "تکثرن اللعن، وتکفرن العشير، ما رأیت من ناقصات عقل ودين أذهب للب الرجل الحازم من إحداکن". قلن: ما نقصان ديننا وعقلنا یا رسول الله؟ قال: "أليس شهادة المرأة مثل نصف شهادة الرجل؟". قلن: بلی. قال: "فذلك من نقصان عقلها". قال: "أليس إذا حاضت المرأة لم تصل ولم تصم؟" قلن: بلی. قال: "فذلك من نقصان دينها" متفق عليه^(۱).

۱۹- (۱۸) ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز عید قربان، یا عید فطر، (خانه را) به مقصد عیدگاه ترک کرد و چون بر جمعی از زنان گذشت، فرمود: ای جماعت زنان! (در راه خدا) بخشش و احسان و صدقه و نیکی کنید، چرا که من (در شب معراج) دیدم که بیشتر دوزخیان را شما زنان تشکیل داده‌اید.

زنان گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! به خاطر چه، اکثریت دوزخیان را ما تشکیل می‌دهیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: شما به لعن و نفرین کردن دیگران عادت گرفته‌اید و با همسرانتان بد رفتاری می‌نمائید (و از خوبی‌های همسرانتان چشم‌پوشی می‌کنید و منکر آن می‌شوید و با کم‌ترین ناراحتی به او می‌گوئید که من از تو هیچ خیری ندیدم) من هیچ ناقص عقل و دینی را ندیده‌ام که مانند شما، بتواند عقل و هوش مردان دانا و هوشیار را برباید و آنها را تحت سیطره و تسلط خویش درآورد.

زنان پرسیدند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! نقص عقل و دین ما چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مگر شهادت یک زن مانند نصف شهادت یک مرد نیست؟ (اشاره به آیه ۲۸۲ بقره). گفتند: آری، همین طور است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همین چیز نشانه‌ی نقص عقل زنان است. (رسول خدا صلی الله علیه و آله، درباره‌ی نقص دین زنان فرمود): آیا چنان نیست که زنی که حیض می‌شود، نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد؟ گفتند: آری همین طور است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همین چیز نشانه‌ی نقص دین زنان می‌باشد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: این حدیث، تحقیر زنان را در بر ندارد، بلکه این نقص و کاستی که حضرت صلی الله علیه و آله بدان اشاره فرموده است، مربوط به تفاوت در توانایی‌هاست، نه تفاوت در اصل وجودی.

^۱ - بخاری ح ۳۰۴، مسلم ح ۱۳۲ - ۷۹، ترمذی ح ۲۶۱۳، ابن ماجه ح ۴۰۰۳.

پیامبر ﷺ در این حدیث به خصوصیات غریزی زنان اشاره می‌کند و می‌فرماید: آنان از لحاظ فیزیکی و قدرت جسمانی طبعاً از مردان ضعیف‌ترند، ناچارند مشکلات و ناراحتی‌های دوران عادت ماهانه، حاملگی، زایمان، و شیردادن بچه‌ها و مراقبت از کودکان و انجام وظایف منزل را تحمل نمایند و با آنها بسازند.

اگر مرد از نظر عقلی و جسمی به طور نسبی برتر از زن است، زن نیز از نظر مهر و عطوفت که از بارزترین صفات الهی است، برتری نسبی بر مرد دارد. پس عقل و شجاعت مرد با عطوفت و ایثار زن، و منطق و استدلال مرد با هنر و زیبادوستی زن، کامل می‌شود.

پس برتری نسبی عقلی و دینی مرد، دلیل پستی و حقارت زن نیست، آیا یک متخصص فیزیک، ریاضی، یا پزشکی، حق دارد خود را از نظر وجودی برتر و شریف‌تر از یک شاعر یا کارگر... بدانند؟ و آیا قرآن نمی‌فرماید:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳].

«بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است.»

و اگر به دقت به متن این حدیث بنگریم، معلوم خواهد شد که پیامبر ﷺ در این حدیث به هوشیاری و تسلط تیزهوشی زنان بر مردان نیز اشاره کرده است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: با وجود اینکه امکانات زنان برای عبادت و تزکیه‌ی نفس و شرکت در فعالیت‌های اجتماعی و کسب تجربه نسبت به مردان کمتر است، اما مع‌الوصف، دارای چنان تیزهوشی و تسلط فکری هستند که هر زنی به آسانی می‌تواند بر عاقل‌ترین و با اراده‌ترین مردان تسلط پیدا کند.

و پر واضح است که مقصود از این نقص و کاستی، مربوط به تفاوت در توانایی‌ها است، نه تفاوت در اصل وجودی، زیرا هیچ دینی به اندازه‌ی اسلام، نسبت به زن احترام و ارزش قائل نشده است، اسلام زن را به اعتبار اینکه انسان، دختر، همسر، مادر و یکی از اعضای تشکیل‌دهنده‌ی جامعه‌ی بشری است مورد احترام قرار می‌دهد. اسلام با جامعه‌ی جاهلی به دلیل اینکه با زن برخورد اهانت‌آمیزی داشت، یعنی دختران را زنده به گور می‌کردند، یا زن را همانند کالا و حیوان چهارپا به ارث می‌گذاشتند، سخت در نبرد و اعتراض بوده است.

خداوند در ارتباط با مساوات میان زن و مرد در ادای تکلیف و دینداری و عبادت

می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّامِتِينَ وَالصَّامِتَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: ۳۵].

«مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان باایمان و زنان باایمان، مردان فرمانبردار فرمان خدا و زنان فرمانبردار فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان شکیبا و زنان شکیبا، مردان فروتن و زنان فروتن، مردان بخشایشگر و زنان بخشایشگر، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، و مردانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند و زنانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند، خداوند برای همه‌ی آنان آمرزش و پاداش فراهم ساخته است.»

و در مورد مساوات میان مردان و زنان در رفتن به بهشت، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَأَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ ط بَعْضُكُمْ مِّنَ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾ [آل عمران: ۱۹۵].

«پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخشان داد که من عمل هیچ کسی از شما را که به کار خواسته باشد - خواه زن باشد یا مرد - ضایع نخواهم کرد. پاره‌ی از شما از پاره‌ی دیگر هستید (و همگی هم‌نوع و همجنس می‌باشید). آنان که هجرت کردند، و از خانه‌های رانده شدند، و در راه من اذیت و آزارشان رساندند، و جنگیدند و کشته شدند، هر آینه گناهانشان را می‌بخشم و به بهشتشان درمی‌آورم. بهشتی که رودخانه‌ها در زیر (درختان) آن روان است. این پاداشی از سوی خدا، (ایشان را است)، و پاداش نیکو تنها نزد خدا است.»

و در این که زن هم انسانی است چون مرد و در تکالیف دینی و اجتماعی میان زن و مرد فرقی نیست، قرآن به صراحت می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَتَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ ﴿۱۷۹﴾ [الأعراف: ۱۸۹].

«او آن کسی است که شما را از یک جنس آفرید، و همسران شما را از جنس شما ساخت تا شوهران در کنار همسران بیاسایند. ولی (بسیار اتفاق می افتد که) هنگامی که شوهران با همسران آمیزش جنسی می کنند همسران بار سبکی (بنام جنین) برمی دارند و به آسانی با آن روزگار را به سر می برند اما هنگامی که بار آنان سنگین می شود، شوهران و همسران خدای خود را فریاد می دارند و می گویند: اگر فرزند سالم و شایسته ای به ما عطا فرماید از زمره ی سپاسگذاران خواهیم بود».

قرآن به صراحت می گوید که اعمال انسان ها چه زن و چه مرد در پیشگاه خداوند تباه نخواهد شد و همه از یک سرشت و اصل آفریده شده و طبیعتی یکسان دارند می فرماید:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ ﴿۹۷﴾ [النحل: ۹۷].

«هر کس چه زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، بدو (در این دنیا) زندگی پاکیزه و خوشایندی می بخشیم و (در آن دنیا) پاداش (کارهای خوب و متوسط و عالی) آنان را بر طبق بهترین کارهایشان خواهیم داد».

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا﴾ ﴿۱۲۴﴾ [النساء: ۱۲۴].

«کسی که اعمال شایسته انجام دهد و مؤمن باشد - خواه مرد و خواه زن - چنان کسانی داخل بهشت شوند، و کمترین ستمی بدانان نشود».

وجود زنانی بزرگوار، چون مریم، آسیه، خدیجه، عایشه، فاطمه، سمیه و... و تجلیل قرآن و سنت از آنان، گواهی صادق بر مقام و جایگاه والای زن در اسلام است. و فارغ از بُعد انسانی، زن و مرد بُعد دیگری نیز دارند و آن بُعد بشری است، در این بُعد، میان آنان تفاوت هایی مشاهده می شود که در جایگاه اجتماعی و حقوقی آنان بی تاثیر نخواهد بود. این تفاوت ها را می توان به سه دسته کلی تقسیم کرد:

۱- تفاوت های طبیعی که در واقع تفاوت های زیستی و روانی هستند.

۲- تفاوت‌های اجتماعی که محصول جامعه‌ی انسانی و رفتارها و مناسبات میان آدمیان است.

۳- تفاوت در پاره‌ای از احکام دینی که ناشی از وحی الهی می‌باشد.

در حقیقت ضرورت تقسیم کار، تقسیم مسئولیت و تنظیم کارکرد طبیعی زن و مرد و رعایت تخصص و وظایف غیرمشترک آنان، موجب چنین تفاوت‌هایی شده است. به هر حال، آنچه مسلم است اسلام در پاره‌ای از موارد حقوق یک‌نواختی را برای زن و مرد در نظر گرفته است و این امر برای پرهیز از تشابه حقوق زنان و مردان بوده است، نه مخالف با تساوی حقوق آنان، چرا که مرد و زن در اسلام از حقوق سیاسی، حقوق مدنی و قانونی، حقوق اجتماعی، حقوق اقتصادی و حقوق فرهنگی یکسانی برخوردارند^(۱).

چرا شهادت زن، نصف شهادت مرد است؟

در این رابطه، برخی از مردم دچار گمان و تردیدهایی شده و سؤال‌هایی به ذهنشان خطور می‌کنند و از خود می‌پرسند: چنانچه اسلام به انسانیت و کرامت و مساوات زنان با مردان اعتراف می‌نماید، پس چرا در پاره‌ای از شرایط و احوال مانند: موضوع گواهی دادن، میراث و... مردان را بر زنان برتری داده است؟

در جواب باید گفت: امتیازی که در این موضوع برای مردان مورد توجه قرار گرفته، هیچ‌گاه به معنای ارزش و برتری مرد بر زن نیست، زیرا در پیشگاه خداوند هیچ‌کس را بر دیگری به جز بر اساس و معیار «تقوا» فضیلت و برتری نیست.

و این امتیاز و ویژگی نیز در واقع به فطرت و ساختار جسمی و روحی هریک از زن و مرد برمی‌گردد. قرآن کریم شهادت یک مرد را در برابر شهادت دو زن قرار داده است.

همچنین فقهاء معتقدند که در ارتباط با حدود و قصاص شهادت زنان پذیرفته نمی‌شود. اما باید متذکر شد که این تفاوت هیچ‌گاه به خاطر نقص و کمبود شخصیت و کرامت و انسانیت زنان نیست، بلکه به ساختار و فطرت و نوع مسئولیت‌های او ارتباط دارد. زیرا عادتاً زنان کمتر از مردان با مسائل تجاری و معاملات و روابط اجتماعی سروکار دارند و معمولاً اگر دارای همسر و خانه‌دار باشند، کار و مسئولیت‌های

۱- رجوع کنید به: دورنمای جامعه اسلامی، ترجمه عبدالعزیز سلیمی، صص ۴۹۰ - ۴۹۲.

شوهرداری و اداره‌ی منزل، ذهن و وقت آنان را پر می‌کند. و چنانچه ازدواج ننموده باشد، غالباً در فکر انتخاب همسر و آینده‌ی خویش است و مسائل تجاری، و معاملات مادی، جایگاه قابل توجهی را در ذهن و اندیشه‌ی او ندارد و چنانچه چیزهایی را بداند به خاطر عدم ممارسه و عدم اهتمام پس از مدتی آن را بدست فراموشی می‌سپارد، به همین دلیل خداوند، وام‌دهندگان را راهنمایی می‌فرماید که برای اطمینان از وصول به موقع طلب خود، دو مرد یا یک مرد و دو زن را در مورد مقدار و زمان بازپرداخت وام، شاهد نمایند. و دلیل آن را قرآن این می‌شمارد که:

«تا اگر یکی از آن دو خانم، چیزی را فراموش نمود، و یا دچار اشتباه شد، دیگری موضوع را به او یادآوری کند».

به همین دلیل است که بسیاری از فقها، شهادت خانم‌ها را در امور مربوط به حدود و قصاص جایز نمی‌شمارند، به خاطر آنکه خانم‌ها از عرصه‌ی برخوردها و صحنه‌های جرم و جنایت و تعرض به حیثیت، و اموال مردم دور باشند و با توجه به حالات عاطفی خاصی که زنان دارند، هرگاه با صحنه‌ای از قتل و جنایت روبرو شوند، از ترس و وحشت، چشم‌ها را بر هم می‌نهند و فریادکشان پا به فرار می‌نهند و مشاهده‌ی صحنه برای غالب آنان مشکل و غیر قابل تحمل است که با دقت و روشنی آن گونه صحنه‌ها را به خوبی نگاه کنند و سپس آن را بازگو نمایند.

از طرف دیگر همان فقها، در امور مربوط به خود خانم‌ها مانند: رضاعت، بکارت، ولادت و... شهادت و گواهی یک نفرشان را هم کافی می‌دانند.

۲۰ - [۱۹] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: «قال الله تعالي: كذبني ابن آدم ولم يكن له ذلك، وشممني ولم يكن له ذلك؛ فأما تكذيبه إياي، فقولته: لن يعيدني كما بدأتني، وليس أول الخلق بأهون عليّ من عادته. وأما شتمه إياي: فقولته: اتخذ الله ولداً، وأنا الاحد الصمد الذي لم ألد ولم أولد، ولم يكن لي كفواً أحد»^(۱).

۲۰ - (۱۹) ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: «پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: خدای متعال می‌فرماید: فرزند آدم مرا دشنام می‌دهد و تکذیب می‌نماید و او را نسزد که دشنامم دهد و تکذیبم کند.

تکذیب او در حق من، گفته‌ی اوست که می‌گوید: خدا قادر نیست مانند نخستین بار، مرا زنده گرداند و در روز رستاخیر مرا بیافریند، حال آنکه اعاده‌ی آفرینش از آفرینش آغازین، بر من سهل‌تر و آسان‌تر است.

و دشنام او در حق من، گفته‌ی اوست که می‌گوید: خدا فرزند دارد (و به خداوند مهربان، فرزندی نسبت می‌دهد) حال آنکه من، خدای یکتا و یگانه و پروردگار بی‌نیاز و برطرف‌کننده‌ی نیازمندی‌ها هستم، که نه کسی فرزند من است و نه من فرزند کسی هستم و هیچ‌کس هم‌شان و هم‌کفو من و هم‌تا و همگون من نیست (یعنی خدا گونه‌ای وجود ندارد و کسی شبیه و همسنگ و همبر او نیست)).

۲۱ - [۲۰] وفي رواية عن ابن عباس: «وأما شتمه إياي فقله: لي ولد، وسبحاني أن اتخذ صاحبة أو ولدا». رواه البخاري^(۱).

۲۱ - (۲۰) و ابن عباس رضي الله عنه همین حدیث را چنین روایت می‌کند: «اما دشنام او در حق من، گفته‌ی اوست که می‌گوید، من (خدا) فرزندی دارم. تسبیح و تقدیس و تعظیم و تکریم باد مرا از اینکه همسر و فرزندی برای خود بگیرم. (لذا من صاحب سلطنت جهان و بسی برتر و والاتر از آن چیزهایی هستم که آنها به من نسبت می‌دهند و بر زبان می‌رانند).

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده است].

۲۲ - [۲۱] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: «قال الله تعالى: يؤذيني ابن آدم، يسب الدهر، وأنا الدهر، بيدي الأمر، أقلب الليل والنهار» متفق عليه^(۲).

۲۲ - (۲۱) ابوهریره رضي الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «خدای متعال می‌فرماید: فرزند آدم مرا اذیت می‌نماید و به زمانه و روزگار ناسزا می‌گوید، در حقیقت من همان روزگار هستم، چرا که گردش روزگار به خواست حکیمانه و مدبرانه‌ی من است، و من با تدبیر و تقدیر شایسته و بایسته‌ی خویش، شب و روز را می‌چرخانم و به رتق و فتق امور می‌پردازم. (پس هرکس به زمانه ناسزا گوید، گویا به من ناسزا گفته است، چرا که گردش شب و روز به خواست و اراده‌ی من است)).»

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

۱- بخاری ح ۴۴۸۲.

۲- بخاری ح ۴۸۲۶، مسلم ح ۲- ۲۲۴۶، ابوداود ح ۵۲۷۵، مسند احمد ۲/۲۷۲.

شرح: سه حدیث فوق، جزو احادیث قدسی هستند، هر مطلبی را که پیامبر ﷺ با گفتن «قال الله» به خدا منسوب نماید. «حدیث قدسی» می نامند. و علت نامگذاری آن به قدسی این است که چون از ذات مقدس «الله» آمده، از تقدس کامل برخوردار است، لذا صفت قدسی به آن داده اند تا به این حدیث از حدیث نبوی، متمایز گردد. البته به حدیث قدسی، «حدیث الهی» و «حدیث ربانی» نیز می گویند.

فرق حدیث قدسی، با حدیث نبوی از این قرار است: حدیث نبوی که همان فرموده پیامبر ﷺ است، به صورت مفهوم و معانی از طرف خداوند به پیامبر ﷺ الهام شده و او با عبارت انسانی خویش آن را به دیگران ارائه می دهد. اما حدیث قدسی، آن است که خداوند الفاظ آن را مستقیماً (بدون واسطه‌ی جبرئیل) به پیامبر ﷺ القاء می کند، اما نه به کیفیت وحی متلو.

اما فرق حدیث قدسی با قرآن عبارت است از:

۱- الفاظ قرآن از جانب خدا و معین و مشخص هستند، ولی در حدیث قدسی، مفاهیم از خدا و الفاظ از رسول خداست.

۲- هر دو وحی خداوندی هستند، با این فرق که وحی قرآنی، مخصوص به آوردن یک فرشته به پیامبر ﷺ به طور ظاهر یا صلصلة الجرس و غیره می باشد، اما وحی قدسی عام است، گاهی فرشته القا می کند، گاهی در خواب می بیند و گاهی هم از ذات الهی مستقیماً القاء می شود.

۳- تلاوت قرآن عبادت بوده و موجب ثواب است، اما تلاوت کردن، «حدیث قدسی» عبادت نیست.

۴- از نظر اعتبار، قرآن متواتر و حدیث قدسی، خبر واحد است.

«یسب الدهر وأنا الدهر»: در زندگی، حوادث و بلاها و مشکلات و نابسامانی‌ها برای انسان‌ها پیش می آید، و تغییرات روزگار و زمانه بر خلاف میل و خواسته‌ی انسان‌ها اتفاق می افتد ولی انسان‌ها عادت دارند که هرگاه روزگار موافق میل آنها نچرخد، آن را مورد سب و دشنام قرار می دهند و زمانه را نفرین و لعن می کنند، گویا که آنان از روزگار و از خدای روزگار پیمان گرفته اند که بر خلاف آنها نوزد و پیوسته موافق میل و خواسته‌ی آنها باشد. آنها نمی دانند که روزگار و زمانه مسخر و تحت فرمان کسی است که دگرگونی شب و روز به دست اوست.

در حقیقت خشم بر روزگار، خشم بر کسی است که زمام و اختیار روزگار به دست اوست و تغییرات روزگار در قبضه‌ی قدرت و تصرف خداوند و مطابق حکمت و نظامی است که ابداع نموده است، نه مطیع مخلوق است و نه به میل او رفتار می‌کند. پس نفرین بر روزگار، در حقیقت و العیاذ بالله نفرین بر آفریدگار و متصرف و چرخاننده‌ی آن است.

۲۳ - [۲۲] وعن أبي موسى الأشعري قال: قال رسول الله ﷺ: «ما أحد أصبر على أذى يسمعه من الله، يدعون له الولد، ثم يعافيهم ويرزقهم» متفق عليه^(۱).

۲۳ - (۲۲) ابوموسی اشعری رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هیچ کس در مقابل آزار و اذیت‌ها، از خداوند متعال، شکیباتر و صبورتر نیست، با آنکه بندگان به او فرزند نسبت می‌دهند، باز هم (چنان مهربان و شفیق و چنان شکیبا و صبور است که حرفشان را نادیده گرفته) و به آنها (با وجود این گستاخی‌ها و بی‌حرمتی‌ها) نعمت عافیت و امنیت عنایت می‌کند و از خوان بی‌کران و بی‌پایانش آنها را روزی می‌دهد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: این حدیث اشاره به این دارد که بندگان نیز، باید خود را متخلق به اخلاق خداوند صلی اللہ علیہ وسلم کنند و در مقابل مشکلات و مصایب، چالش‌ها و دغدغه‌ها، ناهمواری‌ها و ناملایمات زندگی و آزار و اذیت‌های مردمی، از خود صبر و شکیبایی نشان دهند و به اندک کاری از کوره در نروند و بر نفس خود مسلط باشند.

خداوند صلی اللہ علیہ وسلم موقعی که با بندگان مشرک و چندگانه‌پرست و گستاخ و بی‌چشم‌ورو، این‌گونه برخورد کند، با بندگان مؤمن و موحد و آنانی که اوامرش را امتثال و از نواهی‌اش اجتناب می‌کنند، چگونه برخورد خواهد کرد. براستی خدایی، او را سزااست و حمد و ستایش راستین و حقیقی از آن اوست که پروردگار جهان و جهانیان است.

«یدعون له الولد»: در عهد تاریک جاهلیت، جمعی از مشرکان عرب به خاطر انحطاط فکری و نداشتن هیچ‌گونه علم و دانش، خدا را با خود قیاس می‌کردند و برای او فرزند و گاهی همسر قائل بودند.

از جمله، قبائل «جهینه»، «سلیم»، «خزاعه»، «بنی‌ملیح» و... معتقد بودند که فرشتگان دختران خدا هستند و بسیاری از مشرکان عرب «جن» را نیز فرزندان خدا می‌پنداشتند و به عبادت و پرستش آنها می‌پرداختند و یا بعضاً همسری از جن، برای پروردگار متعال قائل بودند.

در ایران، در عصر ساسانی نیز، دوگانه‌پرستان، وجود داشتند که معتقد بودند، خدا و شیطان برادرند، خدا خالق نیکی‌ها است و شیطان خالق شرها و بدی‌ها. در میان اهل کتاب نیز، یهودیان، عزیر را پسر خدا و مسیحیان نیز عیسی را پسر خدا می‌دانند و دچار این عقیده و باور خطرناک و وحشتناک بودند.

براستی چنین کسانی سزاوار آنند که مورد نفرین و لعنت خداوند ﷻ قرار بگیرند و براستی خداوند ﷻ منزّه و پاک است از آنچه به دروغ و بهتان، از نسبت دادن فرزندی، برای او تعالی، در وصف می‌آورند.

۲۴ - [۲۳] وعن معاذ رضی الله عنه قال: «كنت ردف رسول الله ﷺ على حمار، ليس بيني وبينه الا مؤخرة الرحل، فقال: "يا معاذ! هل تدري ما حق الله على عباده؟ وما حق العباد على الله؟" قلت: الله ورسوله أعلم. قال: "فإن حق الله على العباد أن يعبدوه ولا يشرکوا به شيئاً، وحق العباد على الله أن لا يعذب من لا يشرک به شيئاً". فقلت: يا رسول الله! أفلا أبشر به الناس؟ قال: "لا تبشروهم فيتكلوا" متفق عليه^(۱).

۲۴ - (۲۳) معاذ بن جبل رضی الله عنه گوید: «در حالی که پشت سر پیامبر ﷺ با هم بر یک الاغ سوار شده بودیم و فاصله‌ای جز قسمت آخر رحل (پالان) میان من و ایشان حایل نبود، پیامبر ﷺ فرمود: ای معاذ! آیا می‌دانی حق خداوند بر بندگانش چیست؟ گفتم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. پیامبر ﷺ فرمود: حق خدا بر بندگانش آن است که او را پرستش کنند و چیزی را همتا و شریک او قرار ندهند.

و حق بندگان (پاداش بندگان) بر خداوند آن است که: کسانی را که برای او شریک و انبازی قرار نمی‌دهند، عذاب و کیفر ندهد. گفتم: ای رسول خدا! آیا مرا اجازه می‌دهید تا این مژده را به مردم بدهم (تا شاد و خرسند گردند؟) فرمود: خیر، این مژده را به آنان مده، چرا که با اتکا و اعتماد بر این مژده، سست می‌شوند و از انجام کارهای

خیر و مفید کوتاهی می‌کنند (و بر همین سخن اعتماد کرده و بر جای خود می‌نشینند)».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

۲۵ - [۲۴] وعن أنس، أن النبي ﷺ ومعاذ رديفه على الرحل، قال: «يا معاذ! قال: لبيك يا رسول الله وسعديك. قال: "يا معاذ! قال: لبيك يا رسول الله وسعديك - ثلاثا - قال: قال: "ما من أحد يشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله، صدقاً من قلبه إلا حرمه الله على النار" قال: يا رسول الله! أفلا أخبر به الناس فيستبشروا؟ قال: "إذا يتكلموا". فأخبر بها معاذ عند موته تأثماً، متفق عليه^(۱).

۲۵ - (۲۴) انس ﷺ گوید: «در حالی که پیامبر ﷺ و معاذ ﷺ باهم بر یک چهارپا سوار شده بودند، پیامبر ﷺ فرمود: ای معاذ! معاذ ﷺ گفت: بفرما ای رسول خدا! اجابت کردم و گوش به فرمان شما هستم. (ساعتی راه رفت و) سپس فرمود: ای معاذ بن جبل گفتم: بفرما ای رسول خدا! اجابت کردم و گوش به فرمان تو هستم. (سپس ساعتی دیگر راه رفت و) فرمود: ای معاذ بن جبل! گفتم: اجابت کردم، گوش به فرمان تو هستم، ای رسول خدا! آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: هرکس از روی صداقت و اخلاص و از روی اعتقاد و عمل و از ته قلب، به وحدانیت و یگانگی خدا اعتراف کند و شریک و انبازی را برای او قرار ندهد، و به رسالت محمد ﷺ از جانب خدا، ایمان و باور داشته باشد، خداوند ﷻ آتش سوزان دوزخ را بر وی حرام می‌کند و از عذاب آن در امانش می‌دارد.

(چون معاذ ﷺ این نوید را شنید) گفت: ای رسول خدا! (مرا اجازه می‌دهید) تا این مژده را به مردم بدهم (تا از شنیدن آن شاد و خرسند گردند؟) پیامبر ﷺ فرمود: (این کار را نکن، چرا که مردم با شنیدن این نوید) و با اتکا و اعتماد به آن (از انجام کارهای خیر و مفید) سست و ضعیف می‌شوند.

[انس ﷺ گوید]: اما معاذ بن جبل ﷺ به هنگام مرگ از ترس اینکه مبادا به وسیله‌ی کتمان این حدیث، دچار گناه شود، آن را برای مردم بازگو نمود».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: در دو حدیث بالا، چند مسئله قابل تأمل است:

۱- تواضع و فروتنی پیامبر اکرم ﷺ:

پیامبر ﷺ خود تواضع و سادگی و فروتنی و انکسار بود که در مرد کاملی تجلی یافته بود. این تواضع و سادگی از درون جانش برخاسته بود و لذا او مظاهر کاذب ریاست و فرمانروایی و یا تجملات و تکلفاتی را که لازمه‌ی آنهاست و نیز کردار و گفتار عوام‌فریبانه‌ای را که پیرامون وی گرد آمده بود، متلاشی کرد.

پیامبر ﷺ فردی باوقار، جوانمرد، خوش‌خوی و خوش‌برخورد بود، که دورترین و نزدیکترین آنها را، اصحاب و دشمنان و اهل خانواده‌شان را و هیئت‌های نمایندگی شاهان را بدون تصنع و تکلف و از روی حق و با نیتی خیرخواهانه ملاقات می‌کرد.

آری پیامبر ﷺ متواضع‌ترین و ساده‌ترین انسان‌ها بود که از همه‌ی مردم از کبر و غرور و نخوت و خودبزرگ‌بینی و خودمحوری، دورتر بود. خدمتگزار یا کس دیگری را پشت سر خود، بر مرکبی که داشت سوار می‌کرد، بر هر حیوان سواری که برایش ممکن می‌شد، سوار می‌گردید، گاهی بر اسب، گاهی بر شتر، گاهی بر قاطر خاکستری رنگ و زمانی بر الاغ سوار می‌شد و بعضی اوقات پیاده و پابرهنه راه می‌رفت. این که می‌بینیم پیامبر ﷺ معاذ ﷺ را همراه با خود بر شتر یا الاغ سوار می‌کند، چیز عجیب و غریبی نیست، چرا که عادت او بوده است که کسی را پشت سر خود بر الاغش، یا استرش و یا شترش سوار کند و یا با یارانش به نوبت بر مرکب سوار شود.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: پیامبر ﷺ وقتی که به مکه آمد، تنی چند از کودکان خردسال به استقبال او آمدند، و وی یکی را جلوی خود و یکی را عقب خود سوار کرد. و وقتی دیگر پیامبر ﷺ در حالی که داشت پیاده راه می‌رفت، مردی که سوار بر الاغی بود، نزد او آمد و گفت: سوار شو، و خود بر روی الاغ عقب کشید، پیامبر ﷺ فرمود: تو سزوارتری به این که بر روی الاغ خودت جلو سوار شوی.

جابر رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا ﷺ در حرکت عمداً عقب می‌افتاد و افراد عقب‌افتاده را یاری می‌داد تا به همراهانشان برسند، و آنان را پشت سر خود سوار می‌کرد و بر ایشان دعا خیر می‌نمود و هیچ چیز نزد او منفورتر از کبر و خودپسندی نبود.

۲- علت اینکه در این حدیث پیامبر ﷺ سه بار، معاذبن جبل ؓ را خطاب فرمود، این است که پیامبر ﷺ به خاطر برانگیختن ذهن، جلب توجه، بیداری حافظه، نشان دادن عظمت مطلب و اهمیت حادثه، این کار را کرد، تا معاذ ؓ سرپا به گفته‌های ایشان گوش فرا دهد و با تأمل و اندیشه و تعمق و تدبر تمام، بیان ایشان را گوش کند و آنها را به خاطر بسپارد.

۳- حق بنده بر خدا: بنا به این حدیث و احادیث دیگر و آیاتی چون:

﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الروم: ۴۷].

«و همواره یاری مؤمنان بر ما واجب بوده است».

﴿كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [یونس: ۱۰۳].

«همین طور ایمان آوردگان (به تو) را (نیز) نجات خواهیم داد و این حقی است بر ما (حقی مسلم و تخلف ناپذیر)».

حق بندگان بر خداوند ثابت می‌شود. البته این حق، حق ایجابی و الزامی نیست، بلکه از باب لطف و اکرام خداوند ﷻ است.

۴- از جمله‌ی «لا تبشرهم فیتکلوا» یکی دیگر از قواعد اسلامی دانسته می‌شود و آن اینکه باید با مردم، با زبانی که قابل فهم و درک عامه باشد، سخن گفت. فرد مسلمان و دعوتگر و مبلغ، باید متعهد شود که از اصطلاحات سخت و ناهموار و کلمات و جملات غریب و نامأنوس جداً پرهیز نماید و دقت و سهولت را در مکالمات به کار ببرد.

از حضرت علی ؓ روایت شده که فرمود:

«حدثوا الناس بما يعرفون و دعوا ما ینکرون، اتریدون أن یکذب الله ورسوله».

«با مردم به گونه‌ای که در خور فهم آنان است، سخن بگوئید، و آنچه را در توان

انان نیست، ترک کنید، آیا می‌خواهید که خدا و پیامبرش تکذیب شوند»؟

خداوند متعال نیز می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ ۚ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ [ابراهیم: ۴].

«(ای محمد!) ما هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر اینکه به زبان قوم خودش (متکلم بوده

است) تا برای آنان (احکام الهی را) روشن سازد (و حقایق را تبیین و تفهیم کند)».

پس هر عصر و زمانه‌ای، زبان و گویش مخصوص به خود را دارد که آن را متمایز می‌دارد و رویکرد آن را بیان می‌کند، بنابراین، هر کسی که بخواهد در این زمانه با مردم سخن بگوید، باید زبان آنان را بفهمد و با زبانی درخور فهم آنان به گفتار بپردازد. البته منظور از زبان، تنها الفاظ و عباراتی نیست که گروهی از انسان‌ها اهداف و مقاصد خود را با آن بیان می‌کنند، بلکه مقصود چیزی عمیق‌تر و گویاتر از آن است، یعنی آنچه که به خصوصیات اندیشه و راه‌های فهم و تفهیم، در ارتباط است.

در این حدیث نیز به همین مطلب اشاره شده است، و به نظر حقیر، منظور از نهی پیامبر ﷺ این بوده که معاذ ﷺ برای هرکس و به طور عموم، این مژده را بیان نکند، اما اگر برای خواص، روشنفکران، فرزنانگان و خردمندان و روشن‌ضمیران و افراد مورد اعتماد، بیان کند، اشکالی در آن نیست.

۵- از جمله‌ی «صدقا من قلبه» به وضوح دانسته می‌شود که هرکس که با صداقت و اخلاص و از روی اعتقاد و عمل و از ته دل، به وحدانیت و یگانگی خدا و رسالت پیامبر ﷺ ایمان و باور داشته باشد، و هیچ‌گونه شک و تردیدی در دل و مغز او نباشد و روی همین حالت بمیرد، قطعاً به بهشت برین خداوندی راه خواهد یافت و در حقیقت شهادت به «لا اله الا الله» و محمد رسول الله «تمام اسلام و همه‌ی اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های تابناک خدا و پیامبر را در خود جای داده است. بنابراین هرکس که با صداقت و اخلاص این شهادت را ادا کند در حقیقت، تمام اسلام را دین خود قرار داده و خویشتن را نیز ملزم به عمل به احکام و دستورات آن نموده است.

۶- «فاخبر بها معاذ عند موته تأثماً»:

در شریعت مقدس اسلام، از کتمان حق نکویش شده است، بنابراین تمام کسانی که احکام خدا و حقایق مورد نیاز مردم را از آنها کتمان کنند، و به خاطر کسب مقام و یا به دست آوردن ثروتی، مرتکب این خیانت بزرگ شوند، باید بدانند که حقیقت گرانبهایی را به بهای ناچیزی فروخته‌اند، زیرا حق‌پوشی اگر با تمام دنیا معامله شود، بازهم مرتکب شونده‌ی آن ضرر و زیان کرده است.

در احادیث نبوی، شدیدترین حملات، متوجه دانشمندان کتمان‌کننده‌ی حقایق

شده است از جمله پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید:

«من سئل عن علم ثم کتمه الحکم يوم القيامة بلجام من نار» [ترمذی]. «هرگاه از دانشمندی چیزی را که می‌داند سؤال کنند و او کتمان نماید، روز قیامت، افساری از آتش بر دهان او می‌زنند».

خود پیامبر ﷺ بر صحابه رضی الله عنهم، وظیفه نهاد که سخنانش را به دیگران برسانند اگرچه یک سخن باشد،

«بلغوا عني ولو آية» [بخاری]. «سخنان مرا به دیگران برسانید، اگر چه یک جمله باشد».

و نیز یارانش را امر کرد تا احادیثش را به غائبان برسانند:

«الا ليلبلغ الشاهد الغائب» [بخاری]. «هان ای مردم! حاضران به غائبان، سخنانم را برسانند».

و پیامبر ﷺ همواره درباره‌ی نقل و روایت به آنها سفارش می‌نمود که سخنان وی را به واسطه‌ی اشخاصی به آیندگان تحویل دهند که دارای فهم زیاد باشند، تا بدین وسیله مفهوم و حقیقت سخن باقی بماند،

«نضر الله امرأ سمع منا حديثاً، فحفظه حتى يبلغه غيره، فرب حامل فقه الي من هو افقه مني، ورب حامل فقه ليس بفقيه» [ترمذی]. «شاداب گرداند خداوند مردی را که حدیثی از ما می‌شنود و آن را حفظ می‌کند، تا به دیگران برساند، چه بسیارند دانشمندانی که دانش را به دانشمندتر از خویش منتقل می‌کنند و چه بسیارند حمل‌کنندگان دانش که دانشمند و فقیه نیستند».

و حضرت معاذ رضی الله عنه نیز به هنگام مرگ، از ترس اینکه مبادا به وسیله‌ی کتمان این حدیث دچار گناه شود، آن را برای مردم بازگو نمود.

شاید کسی سؤال کند، وقتی که پیامبر ﷺ معاذ رضی الله عنه را از بشارت‌دادن به این حدیث منع کرد، پس چگونه او به خود اجازه داد تا این نوید و مژده را به مردم بدهد؟

در پاسخ باید گفت: مقصود نهی پیامبر ﷺ، این بوده که برای هرکس و به طور عموم این حدیث را بیان نکند، چرا که برخی از مردم، توان درک و فهم چنین سخنانی را ندارند و از بیان کردن چنین مژده‌هایی، دچار چالش و دغدغه و سوء تفاهم می‌شوند، اما اگر اینگونه مژده‌هایی، برای فرزندان و فرهیختگان و افراد فهمیده و مورد اعتماد، بیان شود، اشکالی در آن نیست.

و نیز ممکن است که معاذ رضی الله عنه این حدیث را بعد از اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله احادیثی دیگر بدین مضمون، مانند: «من قال لا اله الا الله دخل الجنة» برای مردم بیان کرده است، ذکر نموده باشد.

۲۶ - [۲۵] وعن أبي ذرٍّ رضی الله عنه قال: «أتيت النبي صلی الله علیه و آله، وعليه ثوب أبيض، وهو نائم، ثم أتيته وقد استيقظ فقال: "ما من عبد قال لا إله إلا الله، ثم مات على ذلك؛ إلا دخل الجنة". قلت: وإن زنى وإن سرق؟! قال: "وإن زنى وإن سرق". قلت: وإن زنى وإن سرق؟! قال: "وإن زنى وإن سرق". قلت: "وإن زنى وإن سرق على رغم أنف أبي ذرٍّ". وكان أبو ذرٍّ إذا حدث بهذا قال: وإن رغم أنف أبي ذرٍّ متفق عليه^(۱).

۲۶ - (۲۶) ابوذر غفاری رضی الله عنه گوید: «به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و او را در حالی دیدم که بر روی خویش چادری سفید، کشیده و خوابیده است (چون او را خوابیده یافتم، برگشتم) و پس از لحظه‌ای دوباره به خدمتش آمدم و دیدم که از خواب بیدار شده است. (چون به نزدش رفتم) فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که اقرار به لاله‌الا الله و وحدانیت و یگانگی خدا کند و بعد بر این اعتقاد بمیرد مگر اینکه خداوند تعالی او را داخل بهشت می‌کند.

ابوذر رضی الله عنه گوید: گفتم: ای رسول خدا! اگر چه مرتکب عمل شنیع زنا و دزدی شده باشد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (آری) اگر چه زنا و دزدی کند. باز گفتم: اگر چه زنا و دزدی کند؟ فرمود: اگر چه زنا و دزدی کند. بار سوم نیز گفتم: اگر چه زنا و دزدی کند (باز هم داخل بهشت می‌شود)؟ فرمود: به خلاف میل و خواسته ابوذر، اگر چه زنا و دزدی کند.

و خود ابوذر رضی الله عنه نیز هرگاه این حدیث را (برای مردم) روایت می‌کرد، می‌گفت: علی‌رغم میل و خواسته‌ی ابوذر».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: بنابراین حدیث واحادیث دیگر، اهل سنت و جماعت معتقدند که مرتکب‌شونده‌ی گناه کبیره، مؤمن است و انجام کبیره او را بی‌ایمان و کافر نمی‌کند، مگر اینکه آن را در حالی که انجام می‌دهد، حلال بدانند، یا نهی از آن را در شرع،

کوچک و خوار شمارد، یا امر واجبی را که شریعت مقدس اسلام بدان امر کرده است، تحقیر و کوچک نماید. در این صورت‌ها مرتد و کافر است.

اهل سنت و جماعت، بر این دیدگاه و رأی خویش چنین استدلال کرده‌اند:

۱- در حقیقت ایمان عبارت است از تصدیق قلبی، پس هرگاه مؤمن گناهی را انجام دهد، و قلباً ایمانش باقی باشد، از اهل ایمان است.

۲- خداوند ﷻ خود می‌فرماید که غیر از شرک و کفر، گناهان صغیره و کبیره را برای هرکس که بخواهد می‌بخشد.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۱۱۶].

«بی‌گمان خداوند شرک ورزیدن به خود را (از کسی) نمی‌آمرزد و بلکه پایین‌تر از آن را از هرکس که بخواهد (و صلاح بداند) می‌بخشد».

۳- قرآن کریم قاتل و اولیای مقتول را برادر یکدیگر دانسته است و در آیه‌ی قصاص می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَعْهُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَّ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ﴾ [البقرة: ۱۷۸].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! درباره‌ی کشتگان، (قانون مساوات و دادگری) قصاص بر شما فرض شده است (و باید در آن کسی را به گناه دیگری نگرفت، و بلکه): آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن است. پس اگر کسی (از جنایتش) از ناحیه‌ی برادر (دینی) خود، گذشتی شد (و یکی از صاحبان خون‌بهاء کشته را بخشید، و یا حکم قصاص تبدیل به خون‌بهاء گردید، از سوی عفوکننده) باید نیک رفتاری شود (سختگیری و بدرفتاری نشود، و از سوی قاتل نیز به ولی مقتول پرداخت (دیه) با نیکی انجام گیرد (و در آن کم و کاستو سهل‌انگاری نباشد))».

قصاص تنها بر قاتلی واجب می‌شود که عمداً کسی را که کشتنش منع شده است، کشته است و با وجود این، خداوند آن‌ها را با عبارت «ای کسانی که ایمان آورده‌اید»، خطاب کرده است.

۴- قرآن مجید، برای دو گروه از مسلمانان که با یکدیگر به جنگ پرداخته‌اند، قائل به ایمان شده است:

﴿وَإِنْ طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾ [الحجرات: ۹].

«هرگاه دو گروه از مؤمنان باهم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید». ملاحظه می‌کنیم که با وجود جنگ و نبرد میان این دو گروه، باز قرآن، قائل به ایمان آنان شده است، حال آنکه جنگ و پیکار با مسلمانان از گناهان کبیره است. ۵- و خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾ [التحریم: ۸].

«ای مؤمنان! به درگاه خدا برگردید و توبه‌ی خالصانه‌ای بکنید»، و مسلماً توبه فقط در مورد گناه است، خواه صغیره باشد یا کبیره. و با این وجود، خداوند آنها را با عبارت «یا ایها الذین امنوا» مخاطب ساخته است.

۶- به طور صریح، احادیث صحیح و فراوانی از رسول خدا ﷺ به ما رسیده است که آن حضرت ﷺ برای مرتکبین گناهان کبیره از امت خود، شفاعت خواهد کرد. ۷- و از زمان پیامبر ﷺ نیز تا به امروز بر خواندن نماز جنازه بر هر کسی که اهل قبله باشد، اگرچه توبه هم نکرده باشد، تمام علما و مسلمانان اجماع دارند، پس اگر آنکه توبه نکرده، کافر باشد، نماز و طلب استغفار برای او جایز نیست. و رسول خدا ﷺ نیز در حدیث بالا، به همین موضوع اشاره کرده است که مرتکب گناه کبیره از دائره‌ی اسلام خارج نمی‌شود.

اما خوارج و معتزله در این زمینه، راهی بر خلاف راه اهل سنت و جماعت انتخاب کرده‌اند. خوارج، مرتکب گناه کبیره را کافر می‌دانند و معتزله نیز مرتکب گناه کبیره را نه مؤمن می‌دانند و نه کافر بلکه می‌گویند: این چنین فردی، فاسق است یعنی مابین ایمان و کفر قرار دارد. و چنین استدلال می‌کنند که همه‌ی مسلمانان بر این رأی که مرتکب گناه کبیره فاسق است، اتفاق نظر دارند، اما در اینکه مؤمن است یا کافر، اختلاف نظر دارند. اهل سنت می‌گویند: مؤمن است و خوارج گفته‌اند: کافر است و ما وجه اتفاق را گرفته و وجه اختلاف را رها کرده‌ایم و می‌گوئیم مرتکب گناه کبیره نه مؤمن است و نه کافر، بلکه فاسق است.

اما چنان که گفتیم، مذهب اهل سنت، بر اساس آیات صریح قرآن و احادیث بی‌شمار و فراوان صحیح نبوی، (از جمله حدیثی که مورد نظر ما است) بر این است که مرتکب گناه کبیره از دائره‌ی اسلام خارج نمی‌گردد و کافر نمی‌شود.

و در این حدیث بیان شده که زناکار و دزد وارد بهشت می‌شوند، یا بنا به فضل و کرم الهی بخشیده می‌شوند و یا بعد از دیدن کیفر اعمال خود، وارد بهشت می‌شوند.

۲۷- [۲۶] وعن عبادة بن الصامت رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «من شهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأن محمدا عبده ورسوله، وأن عيسى عبد الله ورسوله وابن أمته وكلمته ألقاها إلى مريم، وروح منه، والجنة حق والنار حق؛ أدخله الله الجنة على ما كان من العمل» متفق عليه^(۱).

۲۷- (۲۶) عبادة بن صامت رضی الله عنه گوید: «هر کس (با صداقت و اخلاص و از روی اعتقاد و عمل) اقرار نماید که هیچ معبودی جز خداوند ﷻ سزاوار پرستش نیست و او یگانه و بی‌همتا است و شریک و انبازی ندارد و نیز اعتراف کند که محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی خداست و عیسی بنده و فرستاده‌ی خدا و مصداق کلمه‌ای است که به‌سوی مریم القا شده است و به امر (کن) به وجود آمده است، و عیسی رحمتی است از جانب خدا، و به حقانیت بهشت و دوزخ ایمان داشته باشد خداوند ﷻ او را داخل بهشت می‌کند، هرچند گناه هم داشته باشد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «و آن عیسی عبدالله ورسوله»: در این جمله پیامبر ﷺ به یکی از مهم‌ترین انحرافات جامعه‌ی مسیحیت یعنی «مسئله‌ی تثلیث» و خدایان سه‌گانه، اشاره کرده و با جمله‌های کوتاه و مستدل آنها را از این انحراف بزرگ برحذر می‌دارد.

نخست برای نفی الوهیت مسیح و ابطال مسئله‌ی تثلیث می‌فرماید: «مسیح بنده‌ی خدا بود. در دومین نکته می‌فرماید «مسیح فقط فرستاده و پیامبر خدا به‌سوی بنی‌اسرائیل است و او نیز همانند دیگر پیامبران از جنس بشر است که برای هدایت و سعادت انسان‌ها از جانب پروردگار جهانیان به رسالت و نبوت مبعوث شده است، و این موقعیت نیز، تناسبی با الوهیت او ندارد.

در سومین نکته می‌فرماید: «و ابن امته وکلمته القاها الي مريم» (عیسی کلمه‌ی خدا بود که به مریم القا شد). در اینجا پیامبر ﷺ صریحاً عیسی را فرزند مریم معرفی

۱- بخاری ح ۳۴۳۵، مسلم ح ۴۶ - ۲۸ نسائی در «فی الیوم و اللیلة» ص ۶۰۳ ح ۱۱۳۰، مسند

می‌کند، تا پاسخی قاطع به مدعیان الوهیت عیسی باشد، زیرا کسی که از مادر متولد می‌شود و مشمول تمام تغییرات دوران جنین و تغییرات و تحولات جهان ماده است، چگونه می‌تواند خدا باشد؟ خدایی که از تمام تغییرات و دگرگونی‌ها برکنار است.

پیامبر ﷺ در این جمله‌ی کوتاه، خاطر نشان می‌سازد که مسیح همچون سایر افراد انسان، در رحم مادر قرار داشت، دوران جنینی را گذراند و همانند سایر افراد بشر متولد شد، شیر خورد و در آغوش مادر پرورش یافت، یعنی تمام صفات بشری در او بود، چگونه ممکن است چنین کسی که مشمول و محکوم قوانین طبیعت و تغییرات جهان ماده است، خداوند ازلی و ابدی باشد. و این خود دلیلی محکم بر ابطال تثلیث و الوهیت مسیح است.

در جمله‌ی بالا از عیسی، تعبیر به «کلمه» شده است و این تعبیر به خاطر آن است که اشاره به مخلوق بودن مسیح کند.

درباره‌ی این که چرا به عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ «کلمه» گفته شده، در میان محدثان و مفسران سخن بسیار است، اما بیشتر به نظر می‌رسد که علت آن، همان تولد فوق العاده‌ی مسیح می‌باشد که مشمول ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [یس: ۸۲]^(۱) است. و یا به خاطر این است که قبل از تولد، خداوند بشارت او را در کلامی به مادرش داده بود. و نیز ممکن است علت این تعبیر این باشد که «کلمه» در اصطلاح قرآن به معنی مخلوق به کار می‌رود. مانند:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي﴾ [الکھف: ۱۰۹].

«بگو: اگر دریا برای (نگارش شماره و صفت و ویژگی‌های) موجودات (جهان هستی) پروردگرم جوهر شود، دریا پایان می‌گیرد پیش از آنکه (سخن از تعداد و حقائق و رموز) موجودات پروردگرم پایان پذیرد».

در این آیه، منظور از کلمات خدا، همان مخلوقات اوست، و از آنجا که مسیح یکی از مخلوقات بزرگ خدا بوده است اطلاق کلمه بر او شده است. زیرا همانطور که کلمات، مخلوق ما است موجودات عالم آفرینش هم مخلوق خدا هستند و نیز همانطور که

۱- «هرگاه خدا چیزی را بخواهد که بشود، کار او تنها این است که خطاب بدان بگوید: بشو! و آن هم می‌شود».

کلمات، اسرار درون ما را بیان می‌کند، و نشانه‌ای از صفات و روحيات ما است، مخلوقات این عالم نیز، روشنگر صفات جمال و جلال خدا هستند. منتها این کلمات باهم تفاوت دارند بعضی بسیار برجسته و بعضی نسبتاً ساده و کوچک‌اند و عیسی عليه السلام مخصوصاً از نظر آفرینش، علاوه بر مقام رسالت، برجستگی خاصی داشت، چرا که بدون پدر آفریده شد. پیامبر صلى الله عليه وآله در چهارمین نکته می‌فرماید: «عیسی روحی آفریده شده از طرف خداست».

این تعبیر که در مورد آفرینش آدم عليه السلام و به یک معنی، آفرینش تمام بشر نیز در قرآن آمده است، اشاره به عظمت آن روحی است که خدا آفرید و در وجود انسان‌ها عموماً و مسیح و پیامبران خصوصاً قرار داد نسبت دادن روح به سوی الله، در اینجا برای تکریم و تشریف است، چنان که اصافت «ناقه» (شتر) و بیت (خانه) به سوی حق تعالی در آیهی ﴿هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ﴾ [الأعراف: ۱۷۳]. و آیهی ﴿وَوَطَّهَرُ بَيْتِي لِلزَّائِفِينَ﴾ [الحج: ۲۶]^(۱). برای تکریم و تشریف «بیت و ناقه» است و گرنه، تمام ارواح، تمام شترها و تمام خانه‌ها آفریده خدا است و مسیح عليه السلام را از آن جهت «روح» می‌نامند، چرا که او به اذن خدا مردگان را زنده می‌کرد و مرده‌دلان را نیز به اذن خدا، با انوار حیات‌بخش دین حق، حیات می‌بخشید.

نکته: برخی خواسته‌اند از تعبیر «و روح منه» سوءاستفاده کنند که عیسی جزئی از خداوند بود، و تعبیر «منه» را گواه براین پنداشته‌اند و گفته‌اند در اینجا «منه» من جزئیه است.

ولی کسی که با لغت و ادبیات عرب آشنا است می‌داند که «من» در این گونه موارد برای تبعیض نیست، بلکه به اصطلاح «من نشویه»، است که بیان سرچشمه و منشأ پیدایش چیزی می‌باشد.

به همین جهت در تواریخ می‌خوانیم که «هارون الرشید» پزشکی مسیحی داشت که روزی با «علی بن حسین واقدی» که از دانشمندان اسلام بود، مناظره کرد و گفت:

۱- «و خانه‌ام را برای طواف کنندگان... (از وجود بتان و مظاهر شرک و از هرگونه آلودگی ظاهری معنوی دیگر) تمیز و پاکیزه گردان».

در کتاب آسمانی شما آیه‌ای وجود دارد که مسیح را جزئی از خداوند معرفی کرده، سپس آیه ﴿وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ﴾ [النساء: ۱۷۱]. را تلاوت کرد. واقدی، بلافاصله در پاسخ او این آیه از قرآن را تلاوت نمود:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ﴾ [الجنات: ۱۳].

«و آنچه که در آسمان‌ها و آنچه که در زمین است همه را از ناحیه‌ی خود، مسخر شما ساخته است».

و اضافه کرد که اگر کلمه «مِن» جزئیت را برساند، باید تمام موجودات زمین و آسمان طبق این آیه جزئی از خدا باشند. پزشک مسیحی با شنیدن این سخن، مسلمان شد.

هارون الرشید از این جریان خوشحال شد و به واقدی جایزه قابل ملاحظه‌ای داد^(۱).

«ادخله الله الجنة علي ما كان من العمل». «خداوند چنین شخصی را وارد بهشت می‌نماید، هرچند گناه هم داشته باشد».

یعنی خداوند ﷺ کسی را که به زبان و قلب به وحدانیت خدا و رسالت محمد ﷺ و رسالت عیسی ﷺ و به حقانیت بهشت و دوزخ اقرار کند، او را وارد بهشت می‌کند هرچند گناه هم داشته باشد. و این هم مذهب اهل سنت و جماعت است که غیر اهل شرک از گناهکاران مسلمان، در مشیت آمرزش حق تعالی داخل‌اند و این امر موکول به اراده و مشیت وی است، پس حق تعالی برای هرکس از موحدان که بخواهد می‌آمرزد و لو اینکه هر گناهی را اعم از کبیره یا صغیره مرتکب گردیده و از گناه خویش توبه هم نکرده باشد و هرکه را هم که بخواهد عذاب و کیفر می‌دهد و یا بعد از دیدن عذاب و کیفر خویش، او را بخشیده و به بهشت داخل می‌کند.

۲۸ - [۲۷] وعن عمرو بن العاص قال: أتيت النبي ﷺ، فقلت: ابسط يمينك فلأبايعك، فبسط يمينه، فقبضت يدي، فقال: " ما لك يا عمرو؟" قلت: أردت أن أشرط. فقال: " تشرط ماذا؟" قلت: " أن يغفر لي. قال: " أما علمت يا عمرو! أن الإسلام يهدم ما كان قبله، وأن الهجرة تهدم ما كان قبلها، وأن الحج يهدم ما كان قبله؟". رواه مسلم.

والحدیثان المرویان عن ابي هريرة، قال: «قال الله تعالى: أنا أغني الشركاء عن الشرك». والآخر: «الكبرياء ردائي» سنذكرهما في باب الرياء والكبر إن شاء الله تعالى»^(۱).

۲۸- (۲۷) عمرو بن عاص رضی اللہ عنہ گوید: «به نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم رفتم و گفتم: دستتان را دراز کنید تا با شما (از روی صداقت و اخلاص بر اسلام) بیعت کنم. پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم نیز دست راست خویش را دراز فرمود: اما من دستم را کنار کشیدم. پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم (از کارم تعجب کرد) و پرسید: عمرو! تو را چه شده است؟ (چرا دستت را عقب می‌کشی)؟ گفتم: شرطی دارم فرمود: چه شرطی؟ گفتم: (با شما بیعت می‌کنم، مبنی) بر اینکه (از تمام گناهان و معاصی) آمرزیده شوم. پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: ای عمرو! مگر نمی‌دانی که پذیرش اسلام (البته از روی صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل) تمام گناهان پیشین را محو و نابود می‌کند؟ مگر نمی‌دانی که هجرت (در راه خدا با صداقت و اخلاص) تمام گناهان پیشین را محو و نابود می‌سازد؟ و مگر نمی‌دانی که حج نیز محو کننده‌ی تمام گناهان گذشته می‌باشد؟».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: اسلام زمانی در محو گناهان تاثیر دارد که از روی صداقت و اخلاص و از روی عمل و اعتقاد به اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های دقیق و عمیق و سعادت‌بخش و تعالی‌آفرین خداوند صلی اللہ علیہ وسلم و پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم باشد چرا که اسلامی که بر مبنای صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل نباشد، هیچ تأثیری در محو و نابودی گناهان ندارد.

و حج، نیز زمانی در محو گناهان تأثیر دارد که شرایط ذیل در آن عمال شود:

۱- توبه و ادای حقوق مردم: یعنی از گناهان گذشته توبه نماید و حقوقی را که از مردم بر ذمه‌اش باقی است برایشان باز گرداند، زیرا اعمال نیک چه نماز باشد، چه روزه، چه زکات و چه حج و چه... حقوقی را که از مردم بر ذمه‌اش باقی می‌باشد ساقط نکرده و او را برئ الذمه نمی‌سازد حتی شهید که بالاترین مقام را بعد از انبیای خدا، و صدیقین در نزد خداوند داشته و این شهادتش سبب آمرزش همه‌ی گناهانش گردیده و حتی باعث شفاعتش برای گناهکاران

دیگری از اقوام و خویشان می‌گردد ولی حقوقی را که از مردم بر ذمه‌اش باقی است، ساقط نمی‌کند. پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«یغفر للشهید کل ذنب الا الدین» [مسلم]. «برای شهید همه‌ی گناهانش به استثنای قرض بخشیده می‌شود».

۲- اخلاص و صداقت: لازم است که قصد و نیت شخص عازم بیت الله الحرام از این سفر فقط و فقط رضای خداوند ﷻ باشد و شهرت طلبی‌ها و القاب و صفات ظاهری و خودنمایی‌های ریاکارانه، دخلی در آن نداشته باشد.

۳- نفقه‌ی حلال: بر مسلمان لازم است تا همیشه از حرام دوری جسته و بکوشد که کسب و کار و خرج و خوراکش، از راه مشروع و حلال باشد، و خصوصاً نفقه و زاد و راحله‌ی راه حج، زیرا خرج و خوراک حرام، باعث دوری از خداوند ﷻ و سبب عدم قبول و اجابت دعا است.

۴- تقوا و پرهیزگاری: باید شخص حاجی بداند که بهترین توشه‌ی سفر حج، تقوا و پرهیزگاری است خداوند ﷻ در مورد سفر حج می‌فرماید:

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ [البقرة: ۱۹۷].

«و توشه برگیرید (هم برای سفر حج و هم برای سرای دیگران و بدانید) که بهترین توشه پرهیزگاری است».

اینطور حجی با رعایت این گونه شرائطی محو کننده‌ی گناهان است نه هر حجی. «هجرت»: اسلام می‌گوید: اگر در محیطی به خاطر عواملی نتوانستید آنچه وظیفه دارید انجام دهید به محیط و منطقه‌ی امن دیگری، هجرت نمائید و علت این دستور روشن است زیرا اسلام جنبه‌ی منطقه‌ای ندارد و وابسته و محدود به مکان و محیط معینی نیست.

به این ترتیب علاقه‌های افراطی به محیط تولد و زادگاه و دیگر علائق مختلف از نظر اسلام نمی‌تواند مانع از هجرت مسلمان باشد.

و لذا می‌بینیم که در صدر اسلام همه‌ی این علاقه‌ها به خاطر حفظ و پیشرفت اسلام بریده شد آری هجرت یک حکم مخصوص به زمان پیامبر ﷺ نبوده است، بلکه در هر عصر و زمان و مکانی اگر همان شرائط پیش آید، مسلمان موظف به هجرت است.

اصولاً روح هجرت همان فرار از ظلمت به نور، از کفر به ایمان، از گناه و نافرمانی به اطاعت و فرمان خداست، و اگر هجرتی بر این اساس، بر اساس حفظ و پیشرفت اسلام و بر اساس فرار از ظلمت به نور و از کفر به ایمان و از گناه به اطاعت باشد، براستی چنین هجرتی که از روی صداقت و اخلاص است محو کننده‌ی گناهان و معاصی انسان است.

چرا که مهاجرانی که جسم‌شان هجرت کرده اما در درون و روح خود هجرتی نداشته‌اند در صف مهاجران نیستند و به عکس آنها که نیازی به هجرت مکانی نداشته‌اند اما دست به هجرت در درون وجود خود زده‌اند در زمره‌ی مهاجرانند.

و الحدیثان المرویان عن ابی هریره قال: «قال الله: انا اغني الشركاء عن الشرك، والآخر: الکبریاء ردانی سنذکرهما فی باب الریا والکبر، ان شاء الله تعالی».

(در کتاب مصابیح در مبحث کتاب ایمان) دو حدیث به روایت ابو هریره رضی الله عنه روایت شده‌اند که ما آنها را به دو باب دیگر کتاب منتقل نموده‌ایم چرا که این دو حدیث به آن دو بیشتر مناسبت دارند.

و آن دو حدیث عبارتند از:

۱- ابو هریره رضی الله عنه گوید: خداوند متعال می‌فرماید: من بی‌نیازترین شرکا از شرک می‌باشم [این حدیث را این شاء الله در باب «ریا» ذکر خواهیم کرد].

۲- حدیث دیگر عبارت است: از ابو هریره رضی الله عنه گوید: خداوند متعال می‌فرماید: «توانایی و قدرت ردای من است. [این حدیث را این شاء الله در باب «کبر و غرور» بیان خواهیم کرد].

شرح: نویسنده‌ی مصابیح این دو حدیث را در مبحث «کتاب ایمان» آورده بود اما نویسنده‌ی مشکاة، به خاطر تناسبی که این دو حدیث به دو باب «ریا» و «کبر» داشت، آنها را بدانجا منتقل نمود.

و حدیث اول را ابن ماجه، با سندی صحیح، کاملاً چنین روایت کرده است:
«ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

قال الله تعالی: «أنا أغني الشركاء عن الشرك، فمن عمل لي عملاً أشرك فيه غيري، فانا منه بري وهو للذي أشرك».

«خداوند متعال می‌فرماید: من بی‌نیازترین شرکا از شرک می‌باشم آنکه عملی را برای من انجام دهد و کسی دیگر را در آن با من شریک کند، من از او براءت می‌جویم و آن عمل را به شریکی که به من قرار داده است واگذار می‌کنم».

و حدیث دوم را مسلم، ابوداود، ابن ماجه و امام احمد، به طور کامل چنین روایت کرده‌اند.

ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

قال الله تعالى: «الكبرياء ردائي والعظمة إزاري فمن نازعني واحداً منهما قذفته في النار». «خدای متعال می‌فرماید: توانایی و قدرت همچو جبه و ردای من است و عظمت و بزرگی، پیراهن من است کسی که در هریک از آن دو با من جدال و منازعه نماید او را در آتش می‌اندازم».

فصل دوم

۲۹ - [۲۸] عن معاذ قال: قلت يا رسول الله: «أخبرني بعمل يدخلني الجنة، ويباعدني من النار. قال: " لقد سألت عن أمر عظيم، وإنه ليسير على من يسره الله عليه: تعبد الله ولا تشرك به شيئاً، وتقيم الصلاة، وتؤتي الزكاة، وتصوم رمضان، وتحج البيت " ثم قال: " ألا أدلك على أبواب الخير؟ الصوم جنة، والصدقة تطفئ الخطيئة كما يطفئ الماء النار، وصلاة الرجل في جوف الليل " قال: ثم تلا: ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ﴾ حتى بلغ ﴿يَعْلَمُونَ﴾ ثم قال: " ألا أدلك برأس الأمر وعموده وذروة سنامه؟" قلت: بلى يا رسول الله! قال: " رأس الأمر الإسلام، وعموده الصلاة، وذروة سنامه الجهاد." ثم قال: " ألا أخبرك بملاك ذلك كله؟" قلت: بلى يا نبي الله! فأخذ بلسانه فقال: " كف عليك هذا" فقلت: يا نبي الله! وأنا لمؤاخذون بما نتكلم به؟ قال: " ثكلتك أمك يا معاذ! وهل يكب الناس في النار على وجوههم، أو على مناخرهم، إلا حصائد ألسنتهم؟". رواه أحمد، والترمذي، وابن ماجه^(۱).

۲۹ - (۲۸) معاذ بن جبل رضي الله عنه گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: «ای رسول خدا! مرا از عملی آگاه ساز که داخل بهشتم سازد و از آتش دوزخ دورم گرداند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: براستی از عمل بزرگی پرسیده‌ای که البته برای کسی که خداوند انجام آن را برایش آسان و سهل ساخته باشد آسان خواهد بود. (آن عمل بزرگ و سرنوشت‌ساز این است که) خدا را طوری بندگی و پرستش کنی که هیچ چیز و هیچ کس را شریک او نسازی و نماز به پای داری و زکات واجب بپردازی و رمضان را روزه باشی و به حج خانه خدا [در صورت توانایی مالی و جسمی] بروی. آنگاه فرمود: (ای معاذ!) نمی‌خواهی درهای خیر را به تو نشان دهم؟ (گفتم: چرا ضرور بفرمائید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:) روزه نوعی سپر است و صدقه گناه را - هم‌چنان که

آب، آتش را - فرو می‌نشانند، و نماز و نیایش انسان در دل شب (نیز یکی از دریچه‌های خیر می‌باشد).

سپس پیامبر ﷺ در ادامه‌ی سخنانش این آیه را تلاوت فرمود:

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ [۱۷] ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [السجدة: ۱۶-۱۷].

«پهلوهایشان از بسترها به دور می‌شود (و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان می‌پردازند و) پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند و از چیزهایی که بدی‌شان داده‌ایم می‌بخشند هیچ‌کس نمی‌داند در برابر کارهایی که (مؤمنان) انجام می‌دهند چه چیزهای شادی‌آفرین و مسرت‌بخشی برای ایشان پنهان شده است».

بعد فرمود: نمی‌خواهی به تو بگویم که شالوده‌ی دین و ستون آن و اوج‌اعلای آن کدام است؟ گفتم: چرا، ای پیامبر خدا! فرمود: شالوده‌ی دین اسلام و ستون آن، نماز است و اوج‌اعلای آن جهاد.

بعد فرمود: (ای معاذ!) نمی‌خواهی، به تو بگویم که سر رشته‌ی تمام این‌ها چیست؟ گفتم: چرا، ای پیامبر خدا. آنگاه پیامبر ﷺ زبان خویش را گرفت و فرمود: این را کنترل کن. گفتم: ای پیامبر خدا! مگر در قبال سخنانمان مؤاخذه می‌شویم؟ پیامبر ﷺ فرمود: معاذ، مادرت به عزایت بنشیند، مگر مردم را چیزی جز دستاورد زبان آنها با چهره - یا با سوراخهای بینی - بر روی آتش دوزخ می‌اندازند؟». [این حدیث را احمد، ترمذی، و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: «الصوم جنة»: در حقیقت روزه سپری محکم و پولادین در مقابل آتش سوزان دوزخ و سپری محکم در برابر خواهشات ناروای نفسانی و تمایلات ناجایز شیطانی و سیاه‌کننده‌ی روی شیطان بدکاره و ناامیدکننده‌ی نفس اماره است. شخص روزه‌دار در حال روزه با وجود گرسنگی و تشنگی، از غذا و آب و همچنین لذت جنسی و خواهشات نفسانی و تمایلات دنیوی و غرائز شیطانی چشم‌پوشی می‌کند و عملاً ثابت می‌کند که او همچون حیوان در بند اصطبل و علف نیست او می‌تواند زمام نفس سرکش را به دست گیرد و بر هوس‌ها و شهوات خود مسلط گردد.

خداوند ﷺ روزه را مقرر نموده است، تا انسان به وسیله‌ی آن از سلطه‌ی غرائز و زندان بدن و ماده و معده خویش آزاد شده بر تحریکات شهوانی خود غالب گردیده و بر مظاهر حیوانی خویش حاکم شود و به فرشتگان همانند گردد. بنابراین شگفتی ندارد که روح شخص روزه‌دار اوج گرفته به جهان بالاتر نزدیک شده، دروازه‌ی آسمان را با دعای خویش بکوبد و آن را بگشاید و پروردگار خود را بخواند و پذیرفته شود و خداوند به او بگوید: لیبک بنده من، لیبک!

«ثکلتک امک»: یعنی مادرت تو را از دست بدهد و در عزایت بنشیند. البته حقیقت دعا، مدنظر پیامبر ﷺ نبوده است، بلکه این از شمار عباراتی می‌باشد که عرب‌ها از روی عادت بر زبان می‌آورند.

«ذروة سنامه»: یعنی بالاترین نقطه آن.

«مناخرهم»: سوراخ‌های بینی.

«الا حصائد الستهم»: همیشه در امور کارها، علت اساسی، با عوامل جنبی بسیار متفاوت است، در بحث علت و اسباب گناه و تخلفات انسان از جهات عقلی و شرعی و اجتماعی، اگر جستجو و تحقیق شود، زبان به عنوان رکن و ابزار اصلی سبب گناهان شمرده می‌شود: در این صورت لازم است این عضو به نحو مطلوبی مهار و کنترل گردد تا اینکه اعضای دیگر را به فساد و تباهی نکشاند.

چنانچه پیامبر ﷺ می‌فرماید: زبان فرزند آدم، بر تمام اعضای بدن اشراف دارد و هر روز صبح خطاب به همه‌ی جوارح می‌گوید: چگونه صبح کردید؟ همه می‌گویند: ای زبان! اگر ما را به حال خود واگذاری حال ما خوب است. می‌گویند: به خدا قسم ما را رعایت کن! و به او قسم می‌دهند و می‌گویند: به وسیله‌ی اعمال و رفتار تو ثواب می‌بریم و عذاب می‌شویم.

و نیز می‌فرماید: در تمام روزها اعضای بدن در مقابل زبان کفاره می‌دهند و تواضع می‌کنند و می‌گویند:

«ای زبان تو را به خداوند سبحان قسم می‌دهیم از این که با اعمال و سخنان تو عذاب شویم». [ترمذی]

از این حدیث دانسته می‌شود که اگر اعضای دیگر بدن برایشان سختی و ناراحتی پیش آید، به سبب زبان است و همه‌ی اعضای بدن به سبب زبان و اعمال او در خطر و

عذاب دنیایی و آخرتی قرار می‌گیرند و همه‌ی اعضای بدن با زبان حال و قال می‌گویند: ای زبان! تجاوز و طغیان را کنار بگذار که دودش به چشم ما می‌رود.

و قدرت و حکومت ستمگرانه زبان به نحوی است که همه‌ی اعضای بدن خود را در خطر می‌بینند و در حقیقت زبان بد، طاغوت کشور تن است.

و عزت و ذلت دنیا و آخرت اعضای بدن به اعمال و رفتار و سخنان زبان بستگی دارد، اگر رستگار و پیروز شویم یا ذلیل و خوار گردیم عاملش زبان است.

لذا انسان، برای پیروزی خود در همه جهات باید اساس اشتباهات و عامل همه‌ی خطاها را سرکوب و کنترل نماید تا در این موارد کمبودها کاهش و ضریب ترقی و رشد بیشتر افزایش یابد.

و بیشتر گناهان انسان که موجب تحقیر، خواری و پستی او در دنیا و آخرت می‌شود از ناحیه‌ی زبان است گناهی مثل بدگویی از حیثیت و ناموس دیگران، سخن چینی، غیبت، دروغگویی، بهتان و افتراء، بر زبان راندن کلمه‌ی کفر، دیگران را مسخره کردن، به وعده وفا نکردن و... همه از زبان نشأت می‌گیرند.

پس در حقیقت پل رسیدن به کرامت انسانی، حفظ زبان از عصیانگری و طغیانگری است و برای رسیدن به فضیلت‌های عالی بشری، باید زبان را مهار و آزادی بی‌قید و شرط را از او سلب کرد، چرا که اگر عامل بزرگترین خطاها (مثل زبان) ریشه‌کن شود، گناهان کوچک و اشتباهاتی که از آن سرچشمه می‌گیرد، از بین می‌رود.

۳۰ - [۲۹] وعن أبي أمامة قال: قال رسول الله ﷺ: «من أحب لله، وأبغض لله، وأعطى لله، ومنع لله؛ فقد استكمل الإيمان» رواه أبو داود^(۱).

۳۰ - (۲۹) ابو امامه رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس به خاطر خدا دوستی کند و به خاطر خدا خشمگین شود و به خاطر خدا ببخشد و به خاطر خدا منع کند، همانا ایمان او تکمیل شده است.»

[این حدیث را ابو داود روایت کرده است].

۳۱ - [۳۰] ورواه الترمذی عن معاذ بن أنس مع تقديم وتأخير، وفيه: «فقد استكمل

إيمانه»^(۲).

۱- ابوداود ح ۴۶۸۱.

۲- ترمذی ح ۲۵۲۱، مسند احمد ۳/ ۴۴۰.

۳۱- (۳۰) و نیز امام ترمذی، این حدیث را از معاذ بن انس رضی الله عنه، البته با تقدیم و تأخیر بعضی جملات، این طور روایت کرده است: «فقد استكمل ايمانه» «براستی ایمانش تکمیل شده است».

۳۲- [۳۱] وعن أبي ذر قال: قال رسول الله ﷺ: «أفضل الأعمال الحب في الله والبغض في الله» رواه أبو داود^(۱).

۳۲ (۳۱) ابوذر رضی الله عنه گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: برترین و بهترین کارها (بعد از ایمان به خدا) عبارت‌اند از: دوستی برای خدا و خشم به خاطر خدا».

[این حدیث را ابو داود روایت کرده است].

شرح: این سه حدیث، در ترغیب درباره حب، بغض، عطا و منع به خاطر خدا که برخی از مظاهر و معانی اخلاص هستند صحبت می‌کنند.

در این سه حدیث بیان شده است که نباید به رضایت مردمی که در ورای آن خشم خدا نهفته است اهمیت داد، چرا که مردم از جهت ذوق و بینش تفکر و آرزوها و اهداف و روش‌ها به شدت باهم مختلف هستند و فعالیت برای راضی کردن همه‌ی آنها بیهوده و نابجاست.

و انسان مسلمان، باید حب و خشم، بخشش و منع و رضایت و ناخشنودی او به خاطر خداوند و دین او باشد، نه به خاطر نفس و منافع خویش... همچون آن سودجویان منافق که خداوند در کتاب خود، آنان را ملامت می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَلْمِزَكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ﴾ [التوبة: ۵۸].

«در میان آنان کسانی هستند که در تقسیم زکات از تو عیبجویی می‌کنند و ایراد می‌گیرند (و نسبت بی‌عدالتی را به تو می‌دهند! اینان جز به فکر حطام دنیا در اندیشه‌ی چیز دیگری نیستند، و لذا) اگر بدانان چیزی از غنائم داده شود خشنود می‌شوند و چیزی از آن بدیشان داده نشود هرچه زودتر خشم می‌گیرند (و احم و تخم می‌کند)».

آری اخلاص و جویاشدن رضایت خدا در عمل و تصفیه‌ی آن از شایبه‌های شخصی یا دنیوی، یکی از ثمره‌های توحید کامل و به معنای منحصر کردن عبادت و استعانت

از پروردگار ﷻ است که خداوند سبحان در سوره‌ی فاتحه، سوره‌ای که مسلمانان در شبانه روز حداقل هفده بار در روز به وسیله‌ی آن با خدای خود راز و نیاز می‌کنند چنین می‌فرماید:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵].

«تنها تو را می‌پرستم و تنها از تو یاری می‌طلبیم».

براستی که با این اخلاص است که انسان مؤمن تبدیل به بنده‌ی حقیقی خداوند می‌شود نه بنده‌ی هوی و خواسته‌های دیگران و نه بنده‌ی دنیای خود یا دیگران. با این اخلاص پیراسته برای خدا است که انسان از هر قید و بندی نجات و از هرگونه بندگی برای غیر خدا، اعم از بندگی دینار، درهم، همسر و زیور، زینت و مظهر، مقام و منصب، نیروی غریزه و عادات و بالاخره از انواع بندگی‌های دنیوی (که مردم را اسیر کرده است)، آزاد می‌گردد و چنان گام بر می‌دارد که خداوند ﷻ، پیامبر خود را بدان راهنمایی نموده است:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ۱۶۲].

«بگو، نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش می‌کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می‌اندازم و بر بذل مال و جان در راه یزدان می‌کوشم و در این راه می‌میرم، تا حیاتم، ذخیره ممانم شود)».

۳۳ - [۳۲] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: «المسلم من سلم المسلمون من

لسانه ویده، والمؤمن من آمنه الناس على دمائهم وأموالهم» رواه الترمذي والنسائي^(۱).

۳۳ - (۳۲) ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مسلمان (راستین و حقیقی) کسی است که مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند و احساس امنیت کنند و مؤمن (راستین و حقیقی) کسی است که مردم از سوی وی نسبت به جان و مال خود احساس خطر نکنند.

[این حدیث را ترمذی و نسائی روایت کرده‌اند].

۳۴ - [۳۳] وزاد البیهقی فی "شعب الایمان" بروایة فضالة: «والمجاهد من جاهد نفسه فی طاعة الله، والمهاجر من هجر الخطایا والذنوب»^(۱).

۳۴ - (۳۳) علامه بیهقی در «شعب الایمان» نیز حدیث فوق را به روایت «فضاله» روایت کرده و علاوه بر آن این جملات را نیز اضافه کرده است.

«و جهادگر (راستین و حقیقی) کسی است که با نفس (اماره و خواهشات ناروای نفسانی و تمایلات نا جایز دنیوی)، محض رضای خدا و در راه فرمانبرداری از او مبارزه کند و مهاجر (راستین) کسی است که (به هجرت ظاهری اکتفا نمی کند بلکه) از هر چیزی که خداوند از گناهان و معاصی نهی فرموده دوری می گزیند».

شرح: از این دو حدیث به خوبی دانسته می شود که مسلمان و مؤمن حقیقی، هرگز ناسزاگو، فحاش، غیبت کننده، سخن چین، دروغگو، فریبکار، دورو، عیبجو، جاسوس، موذی، مضر، مخرب، فتنه گر، مکار، گمراه کننده، خائن، بهتان زننده، ستمکار، ظالم و... نیست بلکه دست او خیر است و جز خیر برای خود و برای دیگر مسلمانان انجام نمی دهد.

«والمجاهد من جاهد نفسه فی طاعة الله»:

در شریعت مقدس اسلام برای جهاد، معانی مختلفی آمده است که این خود دلالت بر معانی عمومی لفظ «جهاد» دارد که نه تنها برای «جنگ و پیکار»، بلکه برای هر امری که تلاشی در آن برای دستیابی به مقصود انجام گیرد، به کار می رود. و می توان معانی برجسته و مهم جهاد را در چند چیز خلاصه کرد:

- ۱- جهاد با کفار: البته نه با شمشیر، بلکه با دلیل و حجت.
- ۲- جهاد با گمراهان و کفار و بدخواهان و دشمنان اسلام به وسیله شمشیر.
- ۳- جهاد با شیطان به وسیله مخالفت او که در هدایت انسان طمع کرده است.
- ۴- جهاد با نفس اماره و خواهشات ناروای حیوانی،

براستی جهاد با نفس و شیطان؛ مقابله کردن با خواسته های آنان و مقاومت در برابر خواهشات این دو دشمن درونی و برونی است. اسلحه ی مقابله با این دو دشمن، تزکیه ی نفس و تصفیه ی درون از ناپاکی ها و زشتی ها می باشد. اگر تزکیه ی نفس

۱- بیهقی، «شعب الایمان»، ح ۱۱۱۲۲، مسند احمد ۶ / ۲۱.

حاصل شود جنگ با دشمنان ظاهری و خارجی دین، بسیار آسان تر خواهد شد پس مشغول شدن به آنچه مخالف خواست نفس و شیطان است، جهاد به شمار می آید.

و در این حدیث، نیز پیامبر ﷺ به صراحت بیان می کند که جهاد با نفس، اساس و پایه ی جهاد با دشمن ظاهری است در این جمله، پیامبر ﷺ اهمیت تزکیه ی نفس و اصلاح درون را بیان می کند که اگر کسی در مبارزه ی با نفس و شیطان پیروز شود حضورش در میدان جنگ و پیکار با کفار و مشرکان و تلاشش برای نشر دین به مراتب آسان و راحت و با میل و رغبت و علاقه خواهد بود.

اگر به دقت در این جمله ی پیامبر ﷺ بنگریم به خوبی این واقعیت برای ما نمایان خواهد شد که اگر افراد به تزکیه نفس نرسیده باشند و اگر خودسازی نکرده باشند به راحتی در میدان جنگ با دشمنان و بدخواهان اسلام تخلف می کنند و توجه شان نسبت به غنائم و مادیات معطوف می گردد و در جهاد و اخلاصشان خلل ایجاد می گردد.

پس برای رهایی از تمامی این ها و مطمئن بودن از حضور خویش در میدان نبرد، نیاز هست که در نبردی مهم و جنگی تمام عیار با دو دشمن درونی و برونی یعنی نفس اماره و شیطان بدکاره پیروز و سربلند بیرون آمده تا بتوان در میادین دیگر به راحتی استقامت و ثبات را از خود نشان داد.

پس برآستی مجاهد راستین و حقیقی کسی است که با نفس اماره و خواهشات ناروای نفسانی و تمایلات ناجایز دنیوی و شیطان بدکاره، محض رضای خدا مبارزه نماید.

«والمهاجر من هجر الخطایا»:

و مهاجر حقیقی کسی است که به هجرت ظاهری اکتفا نمی کند، بلکه از هر چیزی که خداوند نهی فرموده دوری می گزیند، از قتل، دزدی، زنا، فسق، شرب خمر، بخل، اسراف، نفاق، شرک، کفر و... دوری می کند.

آری! مهاجر واقعی کسی است که در میان خود و گناهان، دیوار بلندی کشیده و همه ی اعمال، کردار، گفتار و پندار خویش را در دایره ی خیر قرار داده و انجام آنها را وظیفه ی خویش می گرداند.

هجرت از دیدگاه و نظر پیامبر ﷺ تنها هجرت مکانی و خارجی نیست بلکه باید قبل از این هجرت، هجرتی از درون آغاز شود و آن هجرت و دوری از چیزهایی است که

منافات با اصالت و افتخارات انسانی دارد تا در سایه‌ی آن برای هجرت خارجی و مکانی آماده شود.

و این هجرت لازم است تا اگر نیازی به هجرت مکانی نداشت در پرتو این هجرت درونی در صف مهاجران راه خدا درآید.

و اصولاً، هجرت واقعی و حقیقی بنابه فرموده‌ی رسول خدا ﷺ همان فرار از گناه و نافرمانی به اطاعت و فرمان خداست. و در واقع، مهاجرانی که جسم‌شان هجرت کرده اما در درون و روح خویش، هجرتی نداشته‌اند، در صف مهاجران نیستند، و به عکس، آنها که نیازی به هجرت مکانی نداشته‌اند. اما دست به هجرت در درون وجود خود زده‌اند در زمره‌ی مهاجرانند و در واقع مهاجران راستین، آنها هستند که از گناهان و معاصی، و زشتی‌ها و پلشتی‌ها و مفسد و منکرات هجرت می‌کنند و مرتکب آنها نمی‌شوند.

۳۵ - [۳۴] وعن أنس رضی الله عنه قال: قلّمَا خطبنا رسول الله ﷺ إلا قال: «لا إيمان لمن لا أمانة له، ولا دين لمن لا عهد له» رواه البيهقي في «شعب الإيمان»^(۱).

۳۵ - (۳۴) انس رضی الله عنه گوید: خیلی کم پیش می‌آمد که پیامبر ﷺ برای ما ایراد خطبه کند و در آن این نکته را تذکر ندهد: «آن کسی که از ویژگی امانت بی‌بهره است ایمان ندارد و هر آنکه عهد و پیمان درستی ندارد دین درستی هم نخواهد داشت». [این حدیث را بیهقی در «شعب الایمان» روایت کرده است].

شرح: در متن حدیث آمده «لا ایمان» و «لا دین» و به اتفاق تمام محدثین، در اینجا «نفی وجود» مراد نیست بلکه «نفی کمال» مراد است مراد از این حدیث نفی ایمان کامل از اوست یعنی چنین کسی ایمان کامل ندارد.

و یا اینکه من باب تهدید و سخت‌گیری در منع خیانت در امانت و عهدشکنی، است به دلیل حدیث ابوذر رضی الله عنه که گوینده‌ی «لا اله الا الله» وارد بهشت می‌شود. و شرح آن گذشت و در آن معین شده که زناکار و دزد وارد بهشت می‌شوند و همان‌طوری که قبلاً بیان شد یا چنین کسانی به فضل و کرم الهی بخشیده می‌شوند یا بعد از دیدن کیفر اعمال خود داخل بهشت می‌شوند.

۱ - بیهقی، «شعب الایمان»، ح ۴۳۵۴، مسند احمد ۳ / ۱۵۴.

در این مبحث بر خود لازم می‌دانم که نکته‌ی مهمی را تذکر دهم و آن این‌که: ^(۱) از جمله مسائلی که در رفع اختلاف مسلمانان و به ویژه گروه‌های فعال اسلامی مؤثر واقع می‌گردد ارائه‌ی تعریفی دقیق از مدلول مفاهیم حساس و نزاع برانگیز است تا در این زمینه از اشتباه و سوءبرداشت جلوگیری به عمل آید. و در بسیاری از موارد، اختلاف اصلی آنها بر سر معنا و مفهوم غامض و پیچیده‌ای است که از اصطلاح معینی برداشت کرده‌اند، در صورتی که اگر از آن اصطلاح، تعریفی روشن ارائه می‌شد. طبیعتاً طرفین نزاع، در حد میانه‌ای اتفاق می‌کردند.

به همین علت دانشمندان از دیرباز تأکید کرده‌اند که به هنگام مناظره درباره‌ی مسائل اختلافی باید موضع مورد اختلاف دقیقاً معلوم شود تا بدون جهت و بی‌آنکه نقطه‌ی اختلاف روشن شده باشد اختلاف و نزاع در نگیرد.

گاه میان دو دسته اختلاف به اوج خود می‌رسد و طرفداران هر نظریه گرد و خاک بسیار می‌پراکنند اما سرانجام معلوم می‌شود که بازگشت این همه بحث و جدل به اختلافی لفظی بوده که در عمل هیچ بهره‌ای از آن عاید نمی‌شود.

علت سقوط خوارج که در روزگاران پیشین، مسلمانان را تکفیر کردند و خون و اموالشان را مباح دانستند و همچنین کسان دیگری که امروزه راه آنان را در پیش گرفته و به تکفیر دیگران عادت کرده‌اند همین است ایشان در پی عدم درک درست مدلول مفاهیم و اصطلاحات شرعی و ارائه‌ی معانی مجهول از آنها، هم خود به گمراهی افتاده و هم موجبات ضلالت دیگران را فراهم آورده‌اند.

از جمله‌ی آن اصطلاحات می‌توان از «ایمان»، «کفر»، «شرک»، «نفاق» و «جاهلیت» و معانی مربوط به آنها نام برد. در بسیاری مواقع منظور از ایمان، ایمان کامل است نه مطلق ایمان که در برابر کفر به کار می‌رود. چنین کاربردی در آیات بسیاری از قرآن و احادیث صحیحی از پیامبر اسلام ﷺ واقعیت دارد.

خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۱۰۱﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ

۱- برای کسب اطلاع بیشتر در این زمینه به «بیداری اسلامی و مواجهه صحیح با اختلافات» اثر دکتر یوسف قرضاوی ص ۱۲۵ - ۱۳۱ مراجعه شود.

يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾ أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾ [الأنفال: ۲-۴].

«مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دلهایشان هراسان می‌گردد و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده می‌شود بر ایمان‌شان می‌افزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند آنان کسانی‌اند که نماز را چنانکه باید می‌خوانند و از آنچه بدیشان عطاء کرده‌ایم می‌بخشند آنان مؤمنان واقعی و کامل هستند».

در این آیات، منظور از مؤمنان تنها کسانی هستند که ایمان خویش را به بالاترین و کامل‌ترین درجات رسانده‌اند و خداوند در این آیات در صدد آن نیست کسانی را که دل‌هایشان از ذکر خدا هراسان نبوده و در زمره‌ی متوکلان بر خداوند قرار نگرفته باشند کافر و خارج از اصل ایمان و دین معرفی کند، چرا که منظور از ایمان، در این آیات، ایمان کامل است نه مطلق ایمان»، که در برابر کفر است.

در آیات: ۱-۱۰ از سوره مؤمنون، نیز مراد از مؤمنان همین دسته از افراد هستند که از ایمان کامل و همه‌جانبه‌ای برخوردار شده‌اند.

معنای درست همین است، نه اینکه بگوئیم کسانی که در نماز خاشع نیستند و یا از سخنان لغو و بیهوده اجتناب نمی‌کنند کافر و از اصل ایمان به دور هستند.

از روایات نیز به ذکر چند حدیث زیر اکتفا می‌کنیم:

پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«هیچ کس در حال ایمان زنا نمی‌کند، خمر نمی‌نوشد، دزدی نمی‌کند». [متفق علیه].

مقصود نفی اصل ایمان در حالت زنا، شرب خمر و دزدی نیست، بلکه منظور کمال مراتب ایمان است یعنی نمی‌توان مؤمنی را با مراتب عالی ایمان یافت که زنا کند یا شراب بنوشد و یا دزدی کند. از این‌رو، می‌توان گفت: این حدیث شریف بر آن نیست که هرکس را که مرتکب یکی از این کبائر شده باشد. کافر و از امت اسلامی خارج معرفی کند.

اگر در حدیث بالا مراد از «ایمان» اصل ایمان باشد که در برابر کفر واقع است آن افراد باید مرتد محسوب گردند و به عقوبت ارتداد، مجازات شوند، در حالی که می‌بینیم هر کدام از این گناهان احکام مخصوص به خود دارند.

رسول خدا ﷺ در حدیث دیگری، لعنت فرستادن بر یکی از افرادی که عادت به

شرب خمر فراوان داشت منع فرموده است چون یکی از اصحاب ﷺ گفت: خدایا او را

لعنت کن و از رحمت خویش به دورش بدار، که شراب فراوان می نوشد. رسول خدا ﷺ فرمود: او را لعن و نفرین نکن زیرا او خدا و رسول او را دوست دارد. [بخاری]

این حدیث به روشنی و صراحت، نشان می دهد که مجرد معصیت و گناه کبیره، ریشه‌ی ایمان را از دل بر نمی کند، چون این شرابخوار علی رغم ارتکاب آن معصیت بزرگ، خدا و رسولش را دوست می داشته است.

احادیث فراوان دیگر در این زمینه هست که برای آشنایی و آگاهی از آنها باید به کتاب‌های حدیث مراجعه کرد(و در همین کتاب «مشکاة» نیز با بیشتر آنها آشنا می شوید) و ما از باب نمونه به ذکر پاره‌ای از آنها می پردازیم:

۱- «ایمان هیچ کدام از شما کامل نیست مگر آنچه را برای خود می پسندید برای برادرتان پسندید [متفق علیه]

۲- «سوگند به کسی که جانم در دست اوست به بهشت وارد نمی شوید مگر آنکه ایمان آورید و ایمان جز با دوست داشتن همدیگر میسر نیست». [مسلم]

۳- «به خدا سوگند کسی که همسایه‌اش از شر او در امان نباشد، مؤمن (کامل) نیست». [بخاری]

۴- «آن که شب را با سیری سپری کند و بداند که همسایه‌اش گرسنه است به رسالت من ایمان نیاورده است».

و نیز حدیثی که ما در صدد شرح آن هستیم از زمره‌ی همین احادیث است پس نتیجه می گیریم که در تمام این احادیث به اتفاق محدثین، نفی وجود، مراد نیست بلکه نفی کمال، مراد است یعنی چنین کسانی که در امانت خیانت می کنند و یا عهد را می شکنند و یا همسایه را می آزارند، و... ایمان کامل و تمام عیاری ندارند. یعنی نمی توان مؤمنی را با مراتب عالی ایمان یافت که در امانت خیانت بکند و یا عهد و پیمان بشکنند. یا همسایه خویش را اذیت کند، یا زنا کند و یا دزدی نماید. از این رو می توان گفت: این احادیث، بر آن نیست که هرکس را که مرتکب یکی از این کبائر شد کافر و از امت اسلامی خارج معرفی کند.

فصل سوم

۳۶ - [۳۵] عن عبادة بن الصامت رضي الله عنه قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «من شهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله، حرّم الله عليه النار» رواه مسلم^(۱).

۳۶ - (۳۵) عبادة بن صامت رضي الله عنه گوید: از پیامبر صلى الله عليه وسلم شنیدم که فرمود: «کسی که به زبان و قلب اقرار نماید که هیچ موجودی سزاوار پرستش نیست به جز «الله» (که یگانه و بی‌همتا است و شریک و انبازی ندارد) و همچنین اعتراف نماید که محمد صلى الله عليه وسلم فرستاده‌ی خداست، خداوند صلى الله عليه وسلم آتش دوزخ را بر وی حرام می‌کند و او را از آن نجات می‌دهد».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۳۷ - [۳۶] وعن عثمان رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من مات وهو يعلم أنه لا إله إلا الله دخل الجنة» رواه مسلم^(۲).

۳۷ - (۳۶) عثمان بن عفان رضي الله عنه گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «کسی که با اعتقاد به وحدانیت و یگانگی خداوند صلى الله عليه وسلم، چشم از این جهان فرو برد، به بهشت داخل می‌شود».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۳۸ - [۳۷] وعن جابر رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «ثنتان موجبتان. قال رجل: يا رسول الله! ما الموجبتان؟ قال: "من مات يشرك بالله شيئا دخل النار، ومن مات لا يشرك بالله شيئا دخل الجنة" رواه مسلم^(۳).

۳۸ - (۳۷) جابر رضي الله عنه گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «دو چیز واجب‌کننده است. مردی (از جای برخاست و) گفت: ای فرستاده‌ی خدا! آن دو چیز واجب‌کننده چیست؟ پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: کسی که با خدا شریک و انبازی قرار دهد، و با این اعتقاد بمیرد داخل آتش دوزخ می‌رود (و شرک و چندگانه‌پرستی‌اش، موجب دخول وی به دوزخ می‌گردد).

۱- مسلم ح ۴۷ - ۲۹، ترمذی ح ۲۶۳۸.

۲- مسلم ح ۴۳ - ۲۶، مسند احمد ۱ / ۶۹.

۳- مسلم ح ۱۵۱ - ۹۳، مسند احمد ۳ / ۳۹۱.

و کسی که با اقرار به وحدانیت و یگانگی خدای ﷻ، چشم از این جهان فرو بست و چیزی یا کسی را با خدا شریک نگرداند، وارد بهشت می شود (و همین اقرار و اعترافش به وحدانیت خدا، از روی صداقت و اخلاص و از روی اعتقاد و عمل و به شرط تحقق اعمال، موجب دخول وی به بهشت می گردد)».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۳۹ - [۳۸] وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: «كنا قعوداً حول رسول الله ﷺ ومعنا أبو بكر وعمر رضی اللہ عنہما في نفرٍ، فقام رسول الله ﷺ من بين أظهرنا، فأبطأ علينا، وخشينا أن يقطع دوننا، ففزعنا فقمنا، فكنت أول من فزع، فخرجت أبتغي رسول الله ﷺ، حتى أتيت حائطاً للأنصار لبني النجار، فدرت به، هل أجد له باباً؟ فلم أجد، فإذا ربيع يدخل في جوف حائط من بئر خارجة - والربيع الجدول - قال: فاحتفرت فدخلت على رسول الله ﷺ. فقال: "أبو هريرة؟" فقلت: نعم يا رسول الله! قال: "ما شأنك؟" قلت: كنت بين أظهرنا فقمتم فأبطأت علينا، فخشينا أن تقطع دوننا، ففزعنا، فكنت أول من فزع، فأتيت هذا الحائط، فاحتفرت كما يحتفز الثعلب، وهؤلاء الناس ورأيي. فقال "يا أبا هريرة! وأعطاني نعليه، فقال: "اذهب بنعلي هاتين، فمن لقيك من وراء هذا الحائط يشهد أن لا إله إلا الله مستيقناً بها قلبه؛ فبشره بالجنة" فكان أول من لقيت عمر فقال: ما هاتان النعلان يا أبا هريرة؟ قلت: هاتان نعلا رسول الله ﷺ بعثني بهما، من لقيت يشهد أن لا إله إلا الله مستيقناً بها قلبه، بشرته بالجنة، فضرب عمر بين ثديي، فخررت لاستي. فقال: إرجع يا أبا هريرة! فرجعت إلى رسول الله ﷺ فأجهشت بالبكاء، وركبني عمر، فإذا هو على أثري، فقال لي رسول الله ﷺ "ما لك يا أبا هريرة؟" قلت: لقيت عمر فأخبرته بالذي بعثني به، فضرب بين ثديي ضربةً خررت لاستي. فقال: ارجع. فقال له رسول الله ﷺ "يا عمر! ما حملك على ما فعلت؟" قال: يا رسول الله! بأبي أنت وأمي! أبعثت أبا هريرة بنعليك! من لقي يشهد أن لا إله إلا الله مستيقناً بها قلبه بشره بالجنة؟ قال: "نعم" قال: فلا تفعل، فإني أخشى أن يتكل الناس عليها، فخلّهم يعملون. فقال رسول الله ﷺ "فخلّهم" رواه مسلم ^(۱).

۳۹- (۳۸) ابو هریره رضی الله عنه گوید: «همراه با ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه و تنی چند از صحابه رضی الله عنهم، پیرامون پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، در همین حال پیامبر صلی الله علیه و آله از میان ما برخاست و رفت. مدتی انتظار کشیدیم ولی از پیامبر صلی الله علیه و آله خبری نشد از آن ترسیدیم که نکند پیامبر صلی الله علیه و آله مورد اذیت و آزار دشمنان و کفار قرار گرفته باشد به همین جهت ترسان و لرزان به جستجوی آن حضرت صلی الله علیه و آله پرداختیم. و خود نخستین کسی بودم که از دیرکردن پیامبر صلی الله علیه و آله هراسان شده و به جستجو و تلاش آن حضرت صلی الله علیه و آله از خانه بیرون زدم.

(به جستجو ادامه دادم) تا به بوستانی در محله‌ی بنی نجار از انصار رسیدم، بوستان را دیوار بزرگی احاطه کرده بود به طوریکه هرچند تلاش کردم تا دروازه‌ای را بیابم تا از طریق آن وارد بوستان شوم، موفق به این کار نشدم.

(به ناچار فکری دیگر کردم) آخرکار، جوی آبی به نظر رسید که از بیرون بوستان به درون آن می‌آمد با مشکل، از طریق آن جوی به داخل بوستان رفته و پیامبر صلی الله علیه و آله را در آنجا یافتیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ابوهریره! تویی؟ گفتم: آری من هستم. فرمود: تو را چه شده است؟ (چرا اینجایی)؟ گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! شما از میان ما برخاستید و رفتید، مدتی انتظار کشیدیم ولی از شما خبری نشد. ترسیدیم که نکند مورد اذیت و آزار دشمنان قرار گرفته باشید، از این جهت برخود ترسیدیم (و به جستجوی شما پرداختیم) و خود نیز نخستین کسی بودم که از تأخیر شما هراسان و نگران شده و به جستجوی شما از خانه بیرون زدم (آنچنان به جستجوی شما ادامه دادم) تا به این بوستان رسیده (واز طریق جوی آبی که از بیرون بوستان به داخل آن می‌آمد) با مشکل و به مانند روباه به داخل بوستان خزیدم. و اینک صحابه و یاران شما، پشت سر من در جستجوی شما هستند.

پیامبر صلی الله علیه و آله پای‌افزار خویش را بیرون کرده و به من داد و فرمود: ای ابوهریره! این پای‌افزار را بردار و برو. و هرکس را یافتی که با صداقت و اخلاص از روی عمل و اعتقاد به «لا اله الا الله» و وحدانیت خدا اقرار می‌کند، او را به بهشت بشارت بده. (ابو هریره رضی الله عنه گوید: از باغ بیرون رفتیم) و نخست با حضرت عمر رضی الله عنه ملاقات نمودم. عمر رضی الله عنه پرسید: ابوهریره این پای‌افزارها چیست؟ گفتم: این پای‌افزارهای پیامبرخداست، که به من داده تا هرکس را ببینم که با صداقت و اخلاص و از روی عمل و اعتقاد به «لا اله الا الله» و وحدانیت خدا اقرار می‌کند او را به بهشت مزده و نوید دهم.

ابوهریره رضی الله عنه گوید: (عمر رضی الله عنه به محض شنیدن این سخن) ضربه‌ای بر سینه‌ام کوفت که بر اثر آن، نقش بر زمین شدم و گفتم: برگرد ای ابوهریره. گریان و نالان و افتادن و خیزان به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شتافتم و عمر رضی الله عنه نیز پشت سرم به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. (چون پیامبر صلی الله علیه و آله مرا گریان و نالان و افتان و خیزان یافت) پرسید: ابوهریره چه شده؟ گفتم: در راه عمر رضی الله عنه را دیدم و پیامی را که شما به من داده‌اید با وی بازگو کردم ولی او ضربه‌ای بر سینه‌ام کوبید که بر اثر آن نقش بر زمین شدم. و نیز به من گفتم که به نزد شما باز گردم.

پیامبر صلی الله علیه و آله (رو به عمر کرد و) فرمود: عمر! چرا چنین کردی؟ (و چه چیزی تو را بر آن داشت تا با ابوهریره، چنین برخورد کنی؟) عمر رضی الله عنه در پاسخ گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله! پدر و مادرم فدایت شوند، آیا شما به ابوهریره پای‌افزارهای خویش را داده تا وی به هرکس که با صداقت و اخلاص و از روی عمل و اعتقاد به «لا اله الا الله» و وحدانیت خدا، اعتراف کند مژده‌ی بهشت دهد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلی (من او را چنین دستور دادم) عمر رضی الله عنه گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله! (به نظر من) چنین نکنید (بهتر است) چرا که من می‌ترسم که مردم با اتکاء و اعتماد به این مژده سست شوند و از انجام کارهای خیر و مفید کوتاهی نمایند.

پس صلاح در این است که شما آنان را واگذارید تا (بدون هیچ حساسیتی) به انجام کارهای خیر و مفید بپردازند.

ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فرمود: خوب است آنان را واگذار تا به انجام کارهای خیر و مفید بپردازند.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «حائط»: باغ و بوستان.

«ربیع»: جوی یا رود کوچک

«فاحتفتزت»: خویشتن را در نشستن در چیدم و جای کمی گرفتم.

«اذهب بنعلی هاتین»: شاید کسی پرسد که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله کفش‌ها و پای‌افزار مبارک

خویش را به ابوهریره رضی الله عنه داد؟

در جواب باید گفت: چون که پیامبر ﷺ ابوهیره را برای ابلاغ امر مهمی به میان مردم فرستاد صلاح دید تا برای توثیق و اعتماد بر گفته‌ی وی، نشان تأییدی از سوی خویش به وی بدهد و چون غیر از کفش‌های خویش دیگر چیزی در اختیار نداشت به ناچار آنها را از پای درآورده و به ابوهیره ﷺ به عنوان علامت توثیق و اعتماد بر گفته‌ی وی به او داد.

و اگر از زاویه و بُعد معنوی به این موضوع نگاه کنیم این طور معلوم می‌شود که دادن کفش‌ها به ابوهیره ﷺ اشاره به سوی ثبات و استقامت و پایداری و شکیبایی در دین و ایمان دارد. یعنی این نوید و بشارت را کسی سزاوار است که در راه شریعت و دین ثابت قدم، مخلص، صادق، عامل، و کوشا و پایدار باشد همان‌طوری که در روایت دیگر نیز به این موضوع اشاره رفته است:

«قل امنت ثم استقم». «بگو: به خدا ایمان آوردم و بر ایمانم ثابت قدم و پایدارم»

«فصرب عمر بین ثدی»: اگر نگاهی گذرا به تواریخ، کتب حدیث، و غیره پیرامون سیمای فاروق داشته باشیم، به وضوح مشاهده می‌کنیم که در صحنه‌ی داغ جنگ‌ها و در ستادهای فرماندهی پیامبر ﷺ، حضرت عمر ﷺ دست بر قبضه‌ی شمشیر برنده‌اش و با همه‌ی قهر و قدرت و هول و هراس و تیزی که دارد، سراپا در قید اطاعت پیامبر ﷺ قرار گرفته است و در نتیجه به او حق می‌دهیم که بعدها کارنامه‌ی خود را در زمان پیامبر ﷺ در این دو جمله خلاصه کرده است:

۱- در خدمت پیامبر ﷺ شمشیری از نیام کشیده بودم که تا او مرا به غلاف نمی‌کشید و از کاری منع نمی‌فرمود، به هر نقطه‌ای نشانم می‌داد نشانه می‌رفتم.

۲- در خدمت پیامبر ﷺ برده و غلام و گارد محافظ او بودم.

براستی عمر ﷺ از مشاوران نزدیک و محرم‌راز و جانشین و وزیر برحق پیامبر ﷺ بود. و اگر نگاهی دیگر به تاریخ بیندازیم، حضرت عمر ﷺ را در بُعدی دیگر مشاهده می‌نمائیم و این مرتبه نه با شمشیر، بلکه با هوش تیزتر از شمشیر، و نه در صحنه‌های جنگ بلکه در صحنه‌ی تحولات اخلاقی و معضلات روابط اجتماعی، حضرت عمر ﷺ را با فکر سراسر فروغ و نبوغ و سراپا در اطاعت پیامبر خدا ﷺ می‌بینیم و مشاهده

می‌کنیم که عمر رضی الله عنه در زمینه‌ی اصلاح اخلاق مردم و نوع برخورد با کفار و با منافقان، طرح‌هایی را به پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد می‌کند و تقاضاهایی را به او عرضه می‌دارد که بعد از مدتی (کم یا زیاد) پاسخ مثبت آنها نه در زمین بلکه از آسمان به صورت وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود می‌آید و به «موافقات عمر رضی الله عنه» در میان مسلمانان مشهور می‌شوند. و در نتیجه از اعماق ضمائر آگاه و روشن، معنای این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را درک می‌کنیم که درباره ذکاوت و درایت و تیز بینی و قدرت درک و فراست عمر رضی الله عنه می‌فرماید:

«إِنَّهُ قَدْ كَانَ فِيْمَا مَضَى قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ مُحَدِّثُونَ، وَإِنَّهُ إِنْ كَانَ فِي أُمَّتِي هَذِهِ مِنْهُمْ، فَإِنَّهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ». [بخاری و مسلم]

«در ادیان پیشین افرادی وجود داشتند که اهل الهام بوده‌اند و از مسائل نهانی و پشت پرده، طوری بحث کرده‌اند که گویی چیزهایی به آنها گفته شده است و اگر در امت من، همچنین کسی وجود داشته باشد همانا عمر بن خطاب است.»

کتاب‌های معتبر حدیث، تفسیر و تاریخ اسلامی موافقات حضرت عمر رضی الله عنه را بیش از بیست فقره روایت کرده‌اند که در حقیقت همین حدیث نیز یکی از موافقات ایشان به شمار می‌آید چرا که در آخر پیامبر صلی الله علیه و آله سخن عمر رضی الله عنه را تأیید می‌کند و مهر توافق و تأیید بر آن می‌نهد.

در حقیقت، حضرت عمر رضی الله عنه بر اساس گفته‌ها و آموزه‌های خود پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوهریره رضی الله عنه را باز گرداند، چرا که عمر رضی الله عنه به خوبی می‌دانست که در مقابل دستور پیامبر صلی الله علیه و آله نباید ایستاد. آیا امکان دارد آن عمری که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌اش فرمود:

«لو كان بعدي نبي لكان عمر». «اگر بعد از من پیامبری می‌بود، البته او عمر می‌بود.» و نیز فرمود:

«ان الله جعل الحق علي لسان عمر وقلبه». «همانا خداوند متعال کلمه‌ی حق را بر زبان عمر و قلبش قرار داده است.»

و در جایی دیگر می‌فرماید:

«ان الشيطان يخاف منك يا عمر». «ای عمر! براستی شیطان از تو می‌ترسد.»

و حضرت علی رضی الله عنه می‌فرمود:

«ما کنا نبعء أن السکینه تنطق علی لسان عمر».

[هرچهار حدیث از مشکاة باب مناقب عمر رضی الله عنه روایت شده است].

«ما یاران پیامبر صلی الله علیه و آله این را بعید نمی‌شمردیم که سکینه و آرامش بر زبان عمر رضی الله عنه صحبت می‌کند».

آیا امکان دارد این چنین فردی از جانب خود قانون‌گذاری کند و از جانب خود در میان مردم حکم تعیین کند.

در حقیقت این ممانعت و بازگرداندن ابوهیره رضی الله عنه در اصل از روی گفته‌ها و فرموده‌های خود پیامبر صلی الله علیه و آله انجام گرفته است. چنانچه قبلاً در حدیث حضرت معاذ رضی الله عنه (حدیث شماره ۲۵) نیز به این موضوع اشاره شده بود، چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله شبیه همین بشارت را به حضرت معاذ رضی الله عنه داده بود و معاذ رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست تا به وی اجازه دهد تا آن مژده را به مردم بدهد ولی پیامبر صلی الله علیه و آله به وی این اجازه را نداد تا به مردم این مژده را بدهد و دلیل عدم اجازه را چنین بیان کرد که مردم با اتکاء به این مژده سست می‌شوند و از انجام کارهای خیر و مفید کوتاهی می‌نمایند. از این جهت حضرت عمر رضی الله عنه هم بر مبنای همین فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله مبنی بر عدم مژده دادن به مردم، ابوهیره رضی الله عنه را منع نمود پس نتیجه می‌گیریم که این عمل حضرت عمر رضی الله عنه، و طرز تفکر وی، بعینه عمل و فکر خود پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد.

حضرت عمر رضی الله عنه نیز با شناختی که از اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های دقیق و عمیق و تعالی بخش و سعادت آفرین پیامبر صلی الله علیه و آله داشت به خوبی می‌دانست که اگر نتیجه‌ی منفی و جنبه‌ی خطرناک این بشارت و نوید برای پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شود ایشان نیز این اعلام را خلاف مصلحت دانسته و ابوهیره رضی الله عنه را از ابلاغ آن باز خواهد داشت.

چنانچه در نهایت امر، رأی پیامبر صلی الله علیه و آله با عمل حضرت عمر رضی الله عنه (که بیشتر صورت یک مشوره داشت) موافق می‌گردد و پیامبر صلی الله علیه و آله سخنش را در این زمینه تأیید می‌کند.

و کسی بعد از موافقت رأی پیامبر صلی الله علیه و آله با رأی حضرت عمر رضی الله عنه حق ندارد و او را نسزد که درباره وی اهانت و یا اسائه‌ی ادب کند چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه او را تأیید نمود و مشوره‌اش را پذیرفت.

در حقیقت چون پیامبر ﷺ غرق دریای بیکران کرم و لطف الهی و احسانات بی‌پایان خداوندی و رحمت نامنت‌های یزدانی بود، این بشارت را به ابوهیره ﷺ داد، تا او به مردم ابلاغ کند اما حضرت عمر ﷺ، غلبه‌ی رحمت و کرم الهی بر ایشان طاری نبود. و بیشتر به بُعد منفی، که همان ضعف و سستی مسلمانان بود نگاه می‌کرد به همین جهت وقتی این موضوع را با پیامبر ﷺ که غرق رحمت و کرم بیکران الهی بود، مطرح کرد پیامبر اکرم ﷺ سخنش را تأیید نمود و با او موافقت کرد.

۴۰ - [۳۹] عن معاذ بن جبل قال: «قال لي رسول الله ﷺ مفاتيح الجنة شهادة أن لا إله إلا الله» رواه أحمد^(۱).

۴۰ - (۳۹) معاذ بن جبل ﷺ گوید: «پیامبر ﷺ به من فرمود: گواهی دادن به وحدانیت خدا و اقرار به «لا اله الا الله» کلید بهشت است (البته به شرطی که این اقرار از روی صداقت و اخلاص و اعتقاد جازم و عمل باشد)».

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: در پنج حدیث بالا، به این موضوع اشاره رفته است که هرکس با صداقت و اخلاص و از ته دل به دین اسلام و به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر ﷺ ایمان آورد قطعاً وارد بهشت خواهد شد. چنانچه قبلاً نیز گفتیم: منظور از این تعبیرها این نیست که به مجرد گواهی‌دادن به وحدانیت خدا، انسان وارد بهشت شود بلکه زمانی شخص مؤمن مصداق بارز این حدیث قرار می‌گیرد که از روی صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل به دین اسلام ایمان بیاورد و در حقیقت شهادت به «لا اله الا الله و محمد رسول الله» تمام اسلام و همه‌ی اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های تابناک خدا و پیامبر خدا ﷺ را در خود جای داده است بنابراین هرکس که با صداقت و اخلاص و بدون هیچ شک و تردید این شهادت را ادا کند، در حقیقت تمام اسلام را دین خود قرار داده و خویشتن را نیز ملزم به عمل به احکام و دستورات آن نموده است، و مسلم است که این چنین شخصی، با چنین اعتقادی وارد بهشت می‌شود و لو اینکه پس از رسیدن به کیفر گناهان در جهنم باشد بالاخره روزی از جهنم بیرون آمده و وارد بهشت می‌شود.

۴۱ - [۴۰] عن عثمان رضی اللہ عنہ قال: إن رجالاً من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم حين توفي حزنا عليه، حتى كاد بعضهم يوسوس قال عثمان: وكنت منهم، فبينما أنا جالس، مر علي عمر رضی اللہ عنہ و سلم، فلم أشعر به، فاشتكي عمر الي أبي بكر رضی اللہ عنہ، ثم أقبلا حتى سلما علي جميعا، فقال أبو بكر: ما حملك علي أن لا ترد علي أخيك عمر سلامه؟ قلت: ما فعلت. فقال عمر: بلى، والله لقد فعلت. قال: قلت: والله ما شعرت أنك مررت ولا سلمت. قال أبو بكر: صدق عثمان، قد شغلك عن ذلك أمر. فقلت: أجل. قال: ما هو؟ قلت: توفي الله نبيه صلى الله عليه وسلم قبل أن نسأله عن نجاته هذا الأمر. قال أبو بكر: قد سألته عن ذلك. فقمت إليه وقلت له: بأبي أنت وأمي، أنت أحق بها. قال أبو بكر: قلت: يا رسول الله! ما نجاته هذا الأمر؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: "من قبل مني الكلمة التي عرضت علي عمي فردها؛ فهي له نجاته" رواه أحمد^(۱).

۴۱ - (۴۰) عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ گوید: «در آن روز که پیامبر صلى الله عليه وسلم وفات یافت، تنی چند از یاران پیامبر صلى الله عليه وسلم بر اثر وفات ایشان بسیار اندوهگین و ناراحت و سراسیمه و حیران شده بودند (و رگبار غم و اندوه بر آنان سرازیر شده و عمق این فاجعه به حدی زیاد بود) که نزدیک بود عده‌ای از آنان در وسوسه و شک و تردید بیفتند (شک و تردید از اینکه بعد از محمد صلى الله عليه وسلم دین اسلام نیز باقی نخواهد ماند و شریعت مقدس اسلام با وفات پیامبر صلى الله عليه وسلم نیز از میان خواهد رفت).

عثمان رضی اللہ عنہ گوید: خودم نیز یکی از کسانی بودم که نزدیک بود دچار این وسوسه‌ی شک و تردید شوم. عثمان رضی اللہ عنہ گوید: در همین هنگام که در عالم خود متفکرانه و متحیرانه نشسته بودم عمر رضی اللہ عنہ از کنارم گذشت و بر من سلام کرد، اما من متوجه‌ی سلامش نشدم به همین خاطر (عمر رضی اللہ عنہ از این برخورد ناراحت شد و) به نزد ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ رفت تا از من گله بگشاید، سپس عمر رضی اللہ عنہ همراه با ابوبکر رضی اللہ عنہ به نزد آمدند و بر من سلام کردند (و من نیز جواب سلام هردو را دادم) آنگاه ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ گفت: عثمان! چرا جواب سلام برادرت عمر رضی اللہ عنہ را ندادی؟ گفتم: چنین کاری را من نکردم (چون عثمان رضی اللہ عنہ متوجه‌ی سلام کردن عمر رضی اللہ عنہ نشده بود به حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ چنین

گفت) عمر رضی الله عنه گفت: بلی! براستی تو چنین کردی و جواب سلام را ندادی. عثمان رضی الله عنه گوید: به عمر رضی الله عنه گفتم: به خدا سوگند! من متوجه عبور تو و سلام کردنت نشدم. ابوبکر صدیق رضی الله عنه (به عمر رضی الله عنه) گفت: عثمان راست می گوید: براستی عثمان را امری بزرگ به خود مشغول کرده (و متوجه سلام کردنت نشده است). عثمان رضی الله عنه گوید: در تأیید سخن حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفتم: آری چنین است (براستی کار بزرگی مرا به خود مشغول کرده و خواب و خوراکم را از من گرفته است) ابوبکر رضی الله عنه گفت:

آن کار بزرگ که دل و دماغت را به خود مشغول کرده چیست؟ گفتم: خداوند متعال پیامبرش را از دنیا برد پیش از آنکه از وی بپرسم که به چه چیزهایی می توانیم خویشتن را از آتش سوزان دوزخ نجات دهیم. ابوبکر رضی الله عنه گفت: (نگران مباش چرا که) من در این زمینه از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم. (به محض شنیدن این سخن فوراً) از جایم برخوایم و به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفتم: پدر و مادرم فدایت باد براستی تو سزاوار و لایق چنین کارهایی هستی (که پیوسته در کارهای مفید و خیر، پیشقدم و پیشگام و طلایه دار و پیشقر اول هستی) آن گاه ابوبکر رضی الله عنه شروع به بیان کرد و فرمود: به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتم: ای رسول خدا! طریقه ی نجات از آتش دوزخ چیست؟

فرمود: هرکس (از روی صداقت و اخلاص و از روی اعتقاد و عمل) از من کلمه ای را که به عموم پیش کردم (یعنی لا اله الا الله) و او از قبولش استنکاف ورزید، قبول کند و به آن گردن نهد براستی از آتش دوزخ نجات و رهایی می یابد (یعنی هرکس از روی صداقت و اخلاص به لا اله الا الله) و وحدایت و یگانگی خدا اقرار کند، از آتش دوزخ نجات خواهد یافت».

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: «عن نجات هذا الامر»:

این جمله رابه دو صورت می توان تفسیر و تعبیر کرد:

۱- طریقه ی نجات از آتش دوزخ:

یعنی از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدیم که به چه چیزهایی می توانیم خویشتن را از آتش سوزان

دوزخ نجات دهیم.

۲- طریقه‌ی نجات از وساوس شیطانی، غرائز حیوانی، عشق و محبت دنیوی، پیروی از خواهشات ناروای نفسانی و تمایلات ناجایز شهوانی و مرتکب شدن گناهان و معاصی.

یعنی از پیامبر ﷺ پرسیدیم که طریقه‌ی نجات از امور بالا چیست؟ به چه چیزی می‌توانیم خویشتن را در پناه آن از چنین کارهایی محفوظ و مصون داریم.

پیامبر ﷺ نیز در جواب فرمود: «لا اله الا الله» کلمه‌ای است که هرکس به آن از صدق دل، اعتقاد و باور داشته باشد، و مفاهیم آن را به معنای واقعی کلمه در زندگی خود پیاده کند از آتش دوزخ نجات پیدا کند و همین کلمه است که قلب را تصفیه و باطن انسان را تزکیه و تهذیب نموده و وی را از شر شیاطین انسی و جنی و از شر تمایلات دنیوی و خواهشات نفسانی و غرائز حیوانی و گناهان و معاصی رهایی می‌بخشد و او را نجات می‌دهد.

«الكلمة التي عرضت علي فردها»:

مراد از «عمی» ابوطالب، عموی پیامبر ﷺ می‌باشد.

ابوطالب: یکی از پشتوانه‌ها و پشتیبان‌های پیامبر ﷺ بود و پیوسته با رسول خدا ﷺ ابراز همدردی می‌کرد و اجازه نمی‌داد آزاری از سوی مشرکان مکه و قریش به وی برسد که جان وی را تهدید کند، و از پیامبر ﷺ پیوسته دفاع می‌کرد و هر آزار و سختی و مشکلی در راه خشنودی او تحمل می‌نمود و همیشه تلاش داشت تا او را شادمان و خشنود بدارد. در این میان قریش پیوسته این عموی بزرگوار را در تنگنا قرار می‌داد اما او همه‌ی سختگیری‌ها و تنگناها را به جان پذیرا می‌شد تا رفتاری از او سر نزنند که برادرزاده‌اش را در مشکل قرار دهد او همه‌ی سرزنش‌های مردم را می‌پذیرفت تا ملامت و سرزنش، متوجهی برادرزاده‌اش نشود.

براستی ابوطالب موضع قابل تقدیری در مقابل پیامبر ﷺ و دعوت اسلامی داشت و مواضع او، موضع کسی بود که از حق حمایت و دفاع می‌کند و در راه آن هر سختی و تنگنایی را پذیرا می‌شود، چرا که او پذیرفت که خود و بنی‌هاشم و بنی‌مطلب (اعم از کافر و مسلم) در محرومیت و تحریم اقتصادی و اجتماعی به سر برند، و در شعب (که به شعب ابوطالب) مشهور شده بود با کمبود مایحتاج زندگی و خوراک روزانه و... مواجه شوند.

ولی در همان حالی که ابوطالب کفار و مشرکان قریش را از آزار و اذیت دادن پیامبر ﷺ منع می‌کرد و آنها را از توهین و اهانت به او باز می‌داشت خود نیز از اجابت دعوت پیامبر ﷺ در مورد پذیرش اسلام دوری می‌کرد.

بنابر روایاتی که به ما رسیده اهل سنت و جماعت بر این باورند که ابوطالب مشرک مُرد و از جهنمیان است، خداوند عذاب جهنم را برای او (به پاس حمایت و دفاع از پیامبر ﷺ) سبکتر کرده و وی در آتش کم‌عمق خواهد بود.

«بخاری و مسلم» چنین نقل می‌کنند که: هنگامی که مرگ ابوطالب نزدیک شد، پیامبر ﷺ بر او وارد گردید، در حالی که ابوجهل و عبدالله بن ابی‌امیه نزد او بودند، پیامبر ﷺ به او فرمود: ای عمو! «لا اله الا الله» بگو که من به وسیله‌ی آن نزد پروردگار برای تو دفاع و شفاعت می‌کنم/ در این هنگام ابوجهل و عبدالله بن ابی‌امیه، رو به ابوطالب کرده و گفتند: تو می‌خواهی از آئین پدرت عبدالمطلب صرف نظر کنی؟ ولی پیامبر ﷺ کراراً این پیشنهاد را به او کرد، اما ابوجهل و عبدالله با همان بیان مانع او شدند و آخرین سخنی را که ابوطالب گفت: این بود که بر آئین عبدالمطلب هستم و از گفتن لا اله الا الله خودداری کرد.

در این هنگام پیامبر ﷺ فرمود: من برای تو استغفار خواهم کرد تا زمانی که از آن نهی شوم در این هنگام این آیه نازل گردید.

﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ...﴾ [التوبة: ۱۱۳].

«پیغمبر و مؤمنان را نسزد که برای مشرکان طلب آمرزش کنند».

لازم به تذکر است که ابوطالب در ماه رجب سال دهم بعثت، شش ماه پس از بیرون آمدن از شعب از دنیا رفت و بعضی نیز گفته‌اند که وی در ماه رمضان همان سال، سه روز پیش از وفات خدیجه - رضی الله عنها - از دنیا رفته است.

۴۲ - [۴۱] عن المقداد انه سمع رسول الله ﷺ يقول: «لا يبقى على ظهر الأرض بيت مدر ولا وبر إلا أدخله الله كلمة الإسلام، بجز عزیز وذل ذلیل، إما يعزهم الله فيجعلهم من أهلها، أو يذلهم فيدينون لها». قلت: فيكون الدين كله لله» رواه أحمد^(۱).

۴۲- (۴۱) مقداد (پسر عمرو الکندی رضی الله عنه) گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: در سراسر روی زمین خانه‌ای از سنگ و گل یا خیمه‌هایی از کرک و مو (منظور تمام شهرها و روستاها) باقی نمی‌ماند مگر اینکه خداوند عز و جل اسلام را در آن به عزت و سربلندی بعضی و ذلت و خواری بعضی دیگر وارد می‌کند. پس آنهایی را که خداوند (بدون جنگ و پیکار و اسارت و غیره) مفتخر و مشرف به پذیرش اسلام کند آنها عزیز و گرامی‌اند و آنهایی که از پذیرش اسلام روی گردانند و توفیق نیابند که سعادت اسلام را به آغوش گیرند خداوند عز و جل، آنها را ذلیل و خوار و فرومایه و نگونسار می‌نماید ولی آنان با این وجود تابع حکومت اسلامی خواهند شد (و باید برای حفاظت جان و مال خویش جزیه و مالیات سرانه‌ی سالانه بپردازند و مطیع و منقاد سیاست‌های حکومت اسلامی باشند).

مقداد رضی الله عنه گوید: (در آن زمان) دین خالصانه فقط از آن خداست (چرا که قدرت و سلطه‌ی ادیان دیگر به زیر می‌آید و اسلام عالمگیر می‌شود و مؤمنان به جز خدا از کسی دیگر نمی‌ترسند و آزادانه و به دستور آئین خویش زیست می‌کنند).
[این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله بشارت عالمگیر شدن اسلام را به مسلمانان داده که: روزی فرا خواهد رسید که اقتدار اسلام پهنه‌ی گیتی را فرا گیرد و پرتو فراگیر و روشنی بخش اسلام همه‌ی آفاق را در نوردد و سرزمین‌های تاریک و دیجور را روشنایی بخشد.

آری روزی فرا می‌رسد که اسلام هم از نظر منطق و استدلال و هم از نظر نفوذ ظاهری و حکومت و سیاست بر تمام جهان پیروز خواهد شد و همه را تحت الشعاع خویش قرار خواهد داد.

براستی منطق نیرومند اسلام و محتوای غنی و پر بار آن، ایجاب می‌کند که سرانجام ادیان شرک‌آلود و خرافی را جاروب کند و ادیان آسمانی تحریف یافته را در برابر خود به خضوع وا دارد. و با جاذبه‌ی عمیق خود، دل‌ها را به سوی این آئین خالص جذب و جلب نماید چرا که اسلام از نظر قدرت منطق و استدلال بر همه‌ی ادیان و آئین‌های موجود برتری دارد و سرآمد آنها محسوب می‌شود و علاوه از برتری منطق و استدلال از نظر نفوذ و غلبه‌ی ظاهری و پیروزی نظامی و حکومت و سیاست بر تمام ادیان جهان پیروز خواهد شد.

و علاوه بر مناطق بسیار وسیعی که امروز در شرق و غرب و شمال و جنوب عالم در قلمرو اسلام قرار گرفته و هم اکنون بیش از ۶۰ کشور اسلامی با جمعیتی حدود یک و نیم میلیارد نفر زیر پرچم اسلام قرار دارند، زمانی فرا خواهد رسید که همه‌ی جهان رسماً زیر این پرچم قرار می‌گیرد.

و براستی که در زمان خود پیامبر ﷺ و بعد از ایشان در عصر خلفای راشدین رضی الله عنهم نیز این وعده در مورد پیروزی مسلمانان تحقق یافت. چنان‌که دین خدا، نه فقط در جزیره‌ی العرب بلکه در کمتر از نیم قرن بر غالب روی زمین پیروز و فاتح گردید به طوری که کل قلمرو امپراطوری فارس و بخش بزرگی از قلمرو امپراطوری روم در زیر سیطره‌ی آن درآمد و پرچم این دین مبین در هند و چین و سپس در جنوب آسیا برافراشته شد.

و با مسلط شدن مسلمانان بر جزیره‌ی العرب و بعد از آن بر سرزمین‌های مشرق و مغرب، مسلمانان توانستند به راحتی امپراطوری کسراهای فارس و قیصرهای روم را در هم کوبیده و بر دنیای آن روز مسلط شوند و در سایه‌ی خلافت‌های پی در پی، دولت اسلام همچنان نیرومند باقی بمانند و بر اغلب سرزمین‌های جهان حکومت و سیادت کنند.

و بدون هیچ شک و تردیدی، مفهوم این حدیث پیروزی همه‌جانبه‌ی اسلام (چه از نظر منطق و استدلال و چه از نظر قدرت ظاهری و غلبه‌ی نظامی) بر همه‌ی ادیان مطرح جهان است و معنی این سخن آن است که سرانجام اسلام همه‌ی کوه‌ی زمین را فرا خواهد گرفت و بر همه‌ی جهان پیروز خواهد گشت.

چنانچه سرعت پیشرفت اسلام در جهان و موج اسلام‌خواهی آن در اروپا و غرب و به رسمیت شناختن این آئین در کشورهای مختلف اروپایی و نفوذ سریع آن در آمریکا و آفریقا و اسلام آوردن بسیاری از دانشمندان و مانند این‌ها... همگی نشان می‌دهد که اسلام رو به سوی عالمگیر شدن دوباره، پیش می‌رود و طبق روایات مختلفی که در منابع اسلامی وارد شده است تکامل این برنامه هنگامی خواهد بود که عیسی علیه السلام و مهدی علیه السلام ظهور کنند و به برنامه‌ی جهانی شدن اسلام باری دیگر تحقق بخشند.

۴۳ - [۴۲] وعن وهب بن منبه، قيل له: «أليس لا إله إلا الله مفتاح الجنة؟ قال: بلى، ولكن ليس مفتاح إلا وله أسنان، فإن جئت بمفتاح له أسنان فتح لك، وإلا لم يفتح لك». رواه البخاري في ترجمة باب^(۱).

۴۳ - (۴۲) از وهب بن منبه رضی اللہ عنہ نقل شده که کسی از او پرسید: «آیا «لا اله الا الله» کلید بهشت نیست؟ (پس با گفتن لا اله الا الله چه نیازی به عمل است)؟ وی در پاسخ گفت: چرا، (لا اله الا الله، کلید بهشت است اما باید دانست که) هیچ کلیدی خالی از دندان و شیار نیست، پس اگر تو کلیدی دندانه‌دار و شیاردار آوردی، دروازه را برایت خواهد گشود و در غیر این صورت دروازه را برایت باز نخواهد کرد (و پشت در بسته حیران و ویلان خواهی ماند)».

[این حدیث را بخاری در ترجمه‌ی بابی، روایت کرده و از تعلیقات وی محسوب می‌شود].

شرح: در این روایت، وهب بن منبه رضی اللہ عنہ، کسانی را که از احادیثی از قبیل «مفتاح الجنة لا اله الا الله» سوء استفاده می‌کنند و چنین می‌پندارند که انسان‌ها پس از شهادت به توحید و رسالت و دوری از شرک، هرچند بد عمل و خطاکار باشند، از عذاب الهی محفوظ و مصون می‌مانند و آتش دوزخ به آنها اصابت نخواهد کرد و با شهادت و اعتراف کردن به این کلمه وارد بهشت می‌شوند و کلید بهشت را بدست می‌آورند، به شدت محکوم می‌کند و با تشبیهی بلیغ و موجز، به آنها می‌فهماند که درجات عالی بهشت و رسیدن به مراتب عالی و والای خداوندی در آن، جز با عمل ممکن نیست.

درست است که «لا اله الا الله» کلید بهشت است، ولی هر کلید از خود برای بازکردن دروازه، دندانه و شیار دارد که اگر آن دندانه‌ها کامل و درست بود دروازه را برای انسان خواهد گشود و در غیر این صورت انسان پشت دروازه خواهد ماند چرا که کلید بدون دندان و شیار، دروازه را باز نخواهد کرد. این چنین نیز، لا اله الا الله کلید بهشت است و اعمال (زکات، روزه، نماز، حج، جهاد امر به معروف و نهی از منکر و...) دندانه‌ها و شیارهای آن هستند.

پس کسی که می‌خواهد از عذاب الهی و آتش دوزخ محفوظ و مصون بماند و به درجات عالی بهشت و مراتب والای خداوند در آن دست بیابد و مستقیماً کلید بهشت را در دست گیرد و وارد بهشت شود، بر او لازم است که به «لا اله الا الله» و وحدانیت خدا و رسالت پیامبر ﷺ از روی صداقت و اخلاص و از روی اعتقاد و عمل و از صدق دل اعتراف کند و مفهوم صداقت و اخلاص نیز آن است که در عمل پای‌بند به تمام احکام و دستورات خداوندی و اوامر و فرامین نبوی و تعالیم و آموزه‌های شرعی باشد در این صورت است که وعده‌ی نجات و رهایی از آتش دوزخ، حتمی و قطعی خواهد بود.

به هر حال، هر شخص مؤمن که با صداقت و اخلاص و از روی اعتقاد و عمل به دین اسلام ایمان بیاورد و پای‌بند به احکام و مسائل اسلامی باشد، و در هر جا اوامر و فرامین خداوندی را سر لوحه‌ی برنامه‌ی زندگی خویش قرار دهد، حتماً به بهشت خواهد رفت و احیاناً اگر گناهی از او سر زد، و مرتکب گناهی از قبیل دزدی، زنا و... شد یا بنا به فضل و کرم الهی بخشیده می‌شود و یا بعد از دیدن کیفر اعمال خود وارد بهشت می‌شود.

«رابطه ایمان و عمل صالح»: در آیات قرآن، غالباً عمل صالح همراه با «ایمان» به عنوان، لازم و ملزوم یکدیگر آمده است، مثلاً در آیه‌ی ۹۷ سوره نحل می‌خوانیم:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ﴾ [النحل: ۹۷].

«هر کس چه زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد و مومن باشد».

و در آیات ۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون می‌خوانیم:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۹۹﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا

تَرَكْتُ﴾ [المؤمنون: ۹۹-۱۰۰].

«(کافران به راه غلط خود ادامه می‌دهند) و زمانی که مرگ یکی از آنان فرا می‌رسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا (به دنیا) بازگردانید. تا اینکه کار شایسته‌ای بکنم و فرصتهائی را که از دست داده‌ام جبران نمایم (هرگز راه بازگشتی وجود ندارد)».

تأسف بدکاران بعد از جدایی از این عالم در این است که چرا عمل صالحی انجام نداده‌اند، و لذا با اصرار زیاد تقاضای بازگشت برای انجام عمل صالح می‌کنند.

و در آیه‌ی ۵۱ سوره مؤمنون آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۵۱﴾﴾ [المؤمنون: ۵۱].

«(به پیغمبران گفته‌ایم تا به پیروان خود برسانند. گفته‌ایم) ای پیغمبران! از غذاهای حلال بخورید و کارهای شایسته بکنید».

و آیات بی‌شمار دیگری که در این زمینه وارد شده است که همه حاکی از ارتباط تنگاتنگ میان ایمان و عمل صالح است و براستی همان‌طور که دندان و شیار برای کلید لازم و ضروری است اعمال صالح و نیک برای ایمان لازم و ضروری است.

چرا که خداوند ﷻ برای نجات انسان‌ها از آتش سوزان دوزخ و از رسوایی و خسران در روز رستاخیر، و از مشکلات و مصائب و نابسامانی‌ها و ناملازمات زندگی دنیوی و اخروی برنامه‌ی جامعی تنظیم کرده و آن را بر دو اصل مهم و اساسی و محوری و بنیادین خلاصه کرده است:

اصل اول: ایمان به وحدانیت خدا و صفات او، ایمان به قیامت، حساب و کتاب، سزا و جزا، و ایمان به کتب آسمانی و پیامبران الهی است که زیر بنای همه‌ی فعالیت‌های انسان را تشکیل می‌دهد. چرا که تلاش‌های عملی انسان از مبانی فکری و اعتقادی او سرچشمه می‌گیرد نه همچون حیوانات که حرکات‌شان به خاطر انگیزه‌های غریزی است.

و براستی اعمال و کردار انسان تبلوری است از عقاید و افکار او، و به همین دلیل تمام پیامبران الهی قبل از هر چیز، به اصلاح مبانی عقیدتی امت‌ها می‌پرداختند. مخصوصاً با شرک و چندگانه‌پرستی که سرچشمه‌ی انواع رذائل، بدبختی‌ها و پراکندگی‌ها است به مبارزه می‌پرداختند.

اصل دوم: میوه‌ی درخت بارور و پرباره‌ی ایمان، یعنی «اعمال صالح» است. اعمال صالح، نه تنها فقط عبادات و نه تنها انفاق فی سبیل الله و نه فقط جهاد در راه خدا، و نه تنها کسب علم و دانش بلکه هر کار شایسته‌ای که وسیله‌ی تکامل نفوس، پرورش اخلاق و پیشرفت جامعه‌ی انسانی در تمام زمینه‌ها شود را شامل می‌شود و حتی کارهای کوچکی، همچون برداشتن یک سنگ مزاحم از سر راه مردم، تا نجات میلیون‌ها میلیون انسان از گمراهی و ضلالت و نشر آئین حق و عدالت در تمام جهان را نیز شامل می‌شود.

و وهب بن منبه، به همه به خوبی فهماند که ایمان همانند چراغی پرنور و پرفروغی است که اگر درون اطافی روشن شود نه تنها فضای اطاق را نورانی می‌کند

بلکه شعاع آن از تمام دریاچه‌های اطاق به بیرون می‌افتد و هرکس از خارج بگذرد، به خوبی می‌فهمد که آنجا چراغ پر نوری روشن است.

همین‌گونه، وقتی چراغ ایمان، در سرای قلب انسان، روشن شود نور آن به زبان، چشم، گوش و دست و پای انسان، منعکس می‌شود و حرکات هر کدام از آنها نشان می‌دهد که نوری در قلب است که اشعه‌اش بیرون تافته.

در آیه‌ای خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٢٣﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿١٢٤﴾﴾ [النساء: ۱۲۳-۱۲۴].

«(جزا و پاداش، و فضیلت و برتری) نه به آرزوهای شما و نه به آرزوهای اهل کتاب است. هرکس که کار بدی بکند در برابر آن کیفر داده می‌شود، و کسی را جز خدا یار و یاور خود نخواهد یافت (تا او را کمک کند و از عذاب خدا محفوظ گرداند). کسی که اعمال شایسته انجام دهد مؤمن باشد - خواه مرد خواه زن - چنان کسانی داخل بهشت شوند، و کم‌ترین ستمی بدانان نشود».

در این دو آیه خداوند ﷻ یکی از اساسی‌ترین پایه‌های اسلام را بیان کرده است که ارزش وجودی اشخاص و پاداش و کیفر آنها هیچ‌گونه ربطی به ادعاها و آرزوهای آنها ندارد، بلکه تنها بستگی به عمل و ایمان دارد، این اصلی است ثابت، سنتی است تغییر ناپذیر و قانونی است که تمام ملت‌ها در برابر آن یکسان‌اند.

لذا در آیه‌ی نخست، خداوند می‌فرماید:

«جزا و پاداش و فضیلت و برتری، نه به آرزوهای شما و نه به آرزوهای اهل کتاب

است».

آن‌گاه اضافه می‌کند:

«هر کس که کار بدی بکند در برابر آن کیفر داده می‌شود و کسی را جز خدا یار و

یاور خود نخواهد یافت».

و بلافاصله می‌فرماید:

«کسی که اعمال شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، خواه مرد و خواه زن، چنان

کسانی داخل بهشت شوند و کمترین ستمی بدانان نشود».

و به این ترتیب خداوند ﷺ با تعبیری بسیار ساده به اصطلاح «آب پاک»، به روی دست همه ریخت و وابستگی‌های ادعایی، خیالی، اجتماعی، نژادی و مانند آن را نسبت به یک مذهب به تنهایی، بی‌فایده می‌شمرد و اساس را ایمان به مبانی آن مکتب و عمل به برنامه‌های آن معرفی می‌کند.

در جایی دیگر، خداوند متعال، یک اصل کلی دیگر برای تمام مسلمانان بیان می‌کند و آن این‌که: آنهایی که شب و روز دم از عشق پروردگار یا عشق و محبت پیامبر ﷺ و پیشوایان اسلام و مجاهدان راه خدا و صالحان و نیکان سلف می‌زنند، اما در عمل کمترین شباهتی به آنها ندارند، مدعیان دروغینی بیش نیستند.

آنها که سر تا پا آلوده‌ی معصیت و گناه‌اند و با این حال قلب خود را مملو از عشق خدا، ایمان به او و عشق پیامبر ﷺ و ایمان به او می‌دانند و یا عقیده دارند که ایمان و عشق و محبت تنها به قلب است و ارتباطی با عمل ندارد، از منطق اسلام به کلی بیگانه‌اند.

و راست گفت خداوند ﷺ آنجا که فرمود:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [آل عمران: ۳۱].

«بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهتان را ببخشد و خداوند آمرزنده و مهربان است».

در این آیه، خداوند ﷺ مفهوم ایمان و عشق واقعی را تبیین می‌کند و فرق آن را با ایمان و عشق کاذب و دروغین، روشن می‌سازد و می‌فرماید: که محبت و عشق و علاقه به پروردگار و «لا اله الا الله» تنها یک علاقه‌ی قلبی ضعیف و یک اعتقاد خالی از هرگونه اثر و فایده نیست بلکه باید آثار آن در عمل و کردار انسان منعکس باشد.

کسی که مدعی ایمان و عشق به پروردگار و لا اله الا الله است، نخستین نشانه‌اش این است که از پیامبر ﷺ و فرستاده‌ی او و از اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های تابناک او پیروی کند و برای یک ایمان و عشق و محبت اساسی، حتماً آثار عملی دارد، حتماً دارنده‌ی آن را با محبوب پیوند می‌دهد و در مسیر خواست‌های او به تلاش و کوشش پرتمر و ا می‌دارد.

و در حقیقت (بنا به گفته‌ی علامه ابن کثیر) این آیه‌ی کریمه، حکمی است علیه کسانی که ادعای محبت و ایمان به خدا را دارند اما در عمل رهرو و پیرو طریقه‌ی محمدی نیستند.

تعصي الا له وَاَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ هَذَا لَعَمْرِكَ فِي الْفِعَالِ بَدِيع
لو كان حبك صادقاً لا طعته ان الموحب لمن يُحب مطيع

«نافرمانی پروردگار می‌کنی و با این حال اظهار محبت و عشق به او می‌نمایی، قسم به جانم، این معامله‌ای عجیب و غریب است! اگر محبت تو صادقانه بود اطاعت فرمان او می‌کردی چرا کسی که دیگری را دوست می‌دارد از فرمان او پیروی می‌کند».

و براستی اگر مسلمانان امروزی، همین دو اصل اساسی و محوری و کلیدی و بنیادین را در ابعاد مختلف زندگی خویش، اعم از فردی و اجتماعی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی، دنیوی و اخروی، و مادی و معنوی، به اجرا دریاورند، مشکلات و نابسامانی‌های آنها حل می‌شود عقب‌ماندگی‌ها جبران می‌گردد و ضعف‌ها و شکست‌ها به پیروزی مبدل می‌شود و شر اشرار جهان از آنها قطع می‌گردد.

و براستی «لا اله الا الله» کلید بهشت است و اعمال نیک و صالح، دندانه‌های آن کلیداند.

۴۴ - [۴۳] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: «إذا أحسن أحدكم إسلامه، فكل حسنة يعملها تكتب بعشر أمثالها إلى سبع مائة ضعف، وكل سيئة يعملها تكتب بمثلها حتى لقي الله». متفق عليه^(۱).

۴۴ - (۴۳) ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آنگاه که یکی از شما، اسلام خویش را نیک گرداند (و به حقیقت مسلمان شود و پایبند دستورات و اوامر شریعت و اوامر و فرامین خداوندی و تعالیم و آموزه‌های نبوی باشد) در برابر هر کار نیکی که انجام دهد، ده تا هفتصد برابر آن (البته به تفاوت نوع احسان و شرائط آن) اجر و پاداش برایش نوشته می‌شود و در مقابل، هر گناه و کار بدی که انجام دهد، تنها یک گناه برایش (در نامه‌ی اعمال) نوشته می‌شود. و این قانون خداوندی، تا وقتی که وی از دنیا

برود ادامه خواهد داشت (و در سرای آخرت، یا خداوند بنا به فضل و کرم خویش، آن گناه را می‌بخشد و یا بعد از چشاندن کیفر آن عمل، او را وارد بهشت می‌کند)».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: از این حدیث چند نکته و پیام می‌توان برداشت کرد:

۱- رحمت و لطف بیکران خدای عَلَّیْهِ:

یکی از نام‌های خداوند عَلَّیْهِ «رحمان و رحیم» است. براستی رحم و کرم و احسان و فیض او، گوشه گوشه‌ی اطراف و اکناف جهان را پر کرده و ذره ذره‌ی دنیا از آن سیراب گشته و آنچه را که در دنیا و کائنات می‌بینیم و مشاهده می‌نماییم همه از آثار و نشانه‌های رحمت بیکران و بی‌پایان وی هستند. اگر رحمت آن، در دنیا نباشد، گویا در دنیا هیچ چیزی وجود ندارد بدین سبب است که ناامیدی و یأس از رحمتش جرم و گناه محسوب می‌شود. خداوند عَلَّیْهِ، بزرگ‌ترین مجرمان و گنهکاران را نوید بخشش داده و مجرمان و نافرمانان را به نام «یا عبادی» (ای بندگانم) خوانده به آنها تسلی خاطر و نوید عفو و گذشت می‌دهد و می‌فرماید:

﴿قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ
الدُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [الزمر: ۵۳].

«بگو: ای بندگانم! ای آنان که در معاصی زیاده‌روی هم کرده‌اید، از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید، قطعاً خداوند همه‌ی گناهان را می‌آمرزد، چرا که او بسیار آمرزگار و بس مهربان است».

از جانب بندگان، هیچ قید و شرطی بر خداوند عاید نشده و نیست، اما خداوند از طرف خود، بر خود رحم و کرم کردن را فرض و واجب گردانیده ﴿كُتِبَ عَلَیْهِ الرِّحْمَةُ﴾ [الأنعام: ۱۲]. وبا وجودی که می‌تواند، مجرمین را عذاب دهد، و بر گنهکاران عذاب بفرستد و سیاهکاران و بدکاران را به کیفر اعمال‌شان برساند. ولی باز هم آنها را زیر چتر کرم و مرحمت خویش می‌گیرد و به بنده‌ی خاص خودش، می‌فرماید که به بندگان من سلام و پیام عفو مرا برسان و به آنها که در رحمت من برای همیشه برای آنها باز است و پذیرای آنها می‌باشد:

﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَّمَ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٥٤﴾﴾ [الأنعام: ٥٤].

«هرگاه مؤمنان به آیات ما، به پیش تو آمدند، بدیشان بگو: درودتان باد، شما را مژده باد که خداوند از روی لطف بر خویشتن رحمت واجب نموده است، که هرکس از شما از روی نادانی، دچار لغزشی شد ولی بعد از آن توبه کرد و اصلاح کرد خداوند عذر تقصیر او را می‌پذیرد چرا که او آمرزگار و مهربان است».

و این هم از الطاف بی‌کران کرم و احسان نامحدودش است که در مقابل یک نیکی ده تا هفتصد برابر، اجر و پاداش عنایت کند، و در مقابلش، در برابر هر بدی و گناه تنها یک گناه به نام‌های اعمال شخص مسلمان بنویسد و آن را هم اگر بخواهد می‌بخشد و براستی از کسی که دریای لطفش بی‌کران و شعاع فیضش نامحدود است، جز این انتظاری نمی‌توان داشت و از کسی که «رحمتش بر غضبش پیشی گرفته، و بندگان را برای رحمت آفریده نه برای خشم و عذاب، غیر از این چشم‌داشتی نیست چه خداوند رحیم و مهربانی و چه پروردگار پرمهر و محبتی».

۲- ده تا هفتصد برابر در مقابل یک کار نیک»: در برخی از روایات اسلامی چنین آمده که خداوند در برابر یک کار نیک «ده برابر» پاداش می‌دهد. در حالی که در آیات و روایات دیگری آمده است که یک کار نیک، پاداشی هفتصد برابر و حتی بیشتر از آن دارد، لذا از این امر دانسته می‌شود که خداوند ﷻ بر حسب اخلاص افراد مسلمان و صداقت و اعتقاد آنها به چیزی که انجام می‌دهند و بر حسب تفاوت انواع احسان و کارهای نیک و بر حسب شرایط آنها و بر حسب کمیت و کیفیت کارهای نیک از ده تا هفتصد برابر پاداش و نیکی می‌دهد. حتی در آیه‌ای وارد شده که:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضْعِفُ لِمَن يَشَاءُ﴾ [البقرة: ۲۶۱].

«مثل کسانی که دارائی خود را در راه خدا صرف می‌کنند، همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برآرد و در هر خوشه صد دانه باشد، و خداوند برای هرکه بخواهد آن را چندین برابر نی گرداند».

خداوند در آخر این آیه می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ يُضْعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ یعنی خداوند برای هر که بخواهد، بر هفتصد برابر هم می‌افزاید، زیرا بخشش خدای ﷻ را، حد و حصری نیست، از آن رو که فضلش وسیع و فراگیر بوده و با فضل و احسان مخلوقش غیر قابل مقایسه است و او داناست که چه کسی مستحق این افزون‌بخشی است و چه کسی مستحق آن نمی‌باشد.

۳- البته باید دانست که زمانی خداوند متعال، در مقابل هر کار نیک، ده تا هفتصد پاداش و مزد و در مقابل هر کار بد، کیفری مانند آن برایش می‌نویسد که فرد مسلمان به «إذا احدمكم أحسن إسلامه» جامه‌ی عمل بپوشاند و به حقیقت و به معنای واقعی کلمه، مسلمان شود و از روی صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل به وحدانیت و یگانی خدا و رسالت پیامبر ﷺ اقرار کند و پیوسته پای‌بند دستورات و احکام دینی و اوامر و فرامین خداوندی و تعالیم و آموزه‌های تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین نبوی باشد و ظاهر و باطن و قلب و فکر خویش را به تعالیم اسلامی و فرمانبرداری و اطاعت از خداوند متعال، مزین و آراسته کرده باشد. در این صورت است که خداوند ﷻ در مقابل هر نیکی ده تا هفتصد برابر نیکی و حتی بیش از آن به او عنایت می‌کند و در مقابل هر کار بد و زشت، کیفری مانند آن برایش می‌نویسد و حتی اگر بخواهد آن را نیز می‌بخشد.

۴۵ - [۴۴] وعن أبي أمامة، أن رجلاً سأل رسول الله ﷺ: ما الإيمان؟ قال: «إذا سرتك حسنتك، وساءتک سيئتک؛ فأنت مؤمن». قال: يا رسول الله! فما الإثم؟ قال: " إذا حاك في نفسك شيء فدعه» رواه أحمد^(۱).

۴۵ - (۴۴) ابو امامه رضی الله عنه گوید: «مردی از پیامبر ﷺ پرسید: ایمان چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود: هنگامی که انجام کار نیک، شادمانت ساخت و انجام کار ناشایسته ناراحت نمود، تو به راستی قانون‌گرا و با ایمان هستی.

دو مرتبه آن مرد پرسید: گناه چیست؟ پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: هنگامی که چیزی به دلت ناخوشایند افتاد، آن را رها کن (چرا که همان کار ناخوشایند، گناه است)».

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: «اذا سرتك حسنتك وساعتك سيئتك...»:

در این بخش از حدیث، پیامبر ﷺ با تعییری بسیار زیبا و با بلاغت و فصاحتی وصف ناپذیر، و با جملاتی بسیار دقیق و شیوا و با واژه‌هایی بس جذاب و دل‌انگیز، نشانه‌های بارز، برجسته و شامخ انسان مسلمان را، به تصویر می‌کشد و می‌فرماید: مؤمن واقعی و راستین کسی است که انجام کار نیک شادمانش سازد و انجام کار بد و ناشایست، ناراحتش کند.

آری، انسان مسلمان، هرگاه که کار نیکی از او سر می‌زند، خوشحال و خرسند از این است که به امری از اوامر و فرامین خدا چنگ زده و کاری کرده که موجب خرسندی و رضایت پروردگار جهانیان شده است و کاری را انجام داده که با آن با نفس اماره و شیطان بدکاره و خواهشات ناروای نفسانی و غرائز طغیانگر حیوانی به مبارزه برخاسته و آنها را از خویشتن مأیوس و ناامید کرده است. و در حقیقت این چنین عملی، یکی از نتیجه‌ها و ثمره‌های مفید و ارزنده‌ی ایمان است و هرگاه که مرتکب کار منکر و خلاف شرع می‌شود، زمین و آسمان با همه فراخی‌شان بر او تنگ می‌گردد و از خود به تنگ می‌آید و به سبب وحشت و دهشت گناه و معصیت و نافرمانی خدای ﷻ و اندوه زیاد، سخت تنگدل می‌شود و به خوبی می‌داند که هرگز هیچ پناهی و مأوایی از خدای سبحان جز به‌سوی او ندارد، بنابراین عاجزانه و با خوف و ترس، با خدای خویش چنین راز و نیاز می‌کند و می‌گوید:

«بار خدایا! آن هنگام که تو را معصیت و نافرمانی کردم، و از فرمان تو سرپیچی نمودم و از اوامر و فرامین تو تجاوز و تخطی کردم، نه از این جهت بود که خداوندیت را انکار نمایم و نه بدین خاطر که امر تو را خفیف و سبک شمارم و نه از این نظر که بخواهم خود را در معرض مجازات تو قرار دهم و نه این که وعده‌ی کیفر تو را سبک بشمارم، بلکه خطایی بود که از روی جهالت و نادانی و بی‌خردی و سبکسری از من سر زد، نفس اماره، حق را بر من مشتبه کرد و هوا و هوس بر من چیره شد و شیطان ملعون و پلید مرا وسوسه کرد. خدایا از کرده‌ی خویش پشیمانم و از تو می‌خواهم که مرا ببخشی، چرا که تو تنها پناه و مأوای منی، ای مهربانترین مهربانان، تو خدای منی، مرا به که می‌سپاری؟ پروردگارا! اگر بر من خشم نگرفته باشی، باکی ندارم، پناه می‌برم به نور جمال تو که هر تاریکی و ظلمتی از برابر آن رخت بر می‌بندد و هر کار دنیا و

آخرت را اصلاح می‌کند، از این که خشم تو، بر من فرود آید، یا ناخشنودی تو شامل حال من گردد، هرچه خواهی مرا عتاب کن، تا سرانجام از من خشنودی گردی».

آری! انسان مؤمنی که ایمانش به این درجه رسیده باشد و روح و شعور ایمان او زنده و متحرک باشد، با انجام کار نیک خویش، شادمان می‌گردد و با انجام کار بد، از این رو به آن رو می‌شود و مضطرب و پریشان و حیران و ویلان و افتان و خیزان و گریان و نالان دست به‌سوی پروردگار خویش بلند می‌کند و از او می‌خواهد تا او را ببخشد و مورد عفو و بخشش و رحمت و لطف بیکران خویش قرار دهد و او را به زیر چتر غفران و گذشت و لطف و مرحمت خویش جای دهد.

«و اذا حاك في نفسك شيء فدهه»:

در بخش دوم حدیث، پیامبر ﷺ گناه را چنین تعریف می‌کند: «چیزی که بر دل، تردد و خطور نماید و نفس انسان نسبت به انجام آن آسوده و خرسند نباشد، آن گناه است».

پس هر گاه انسان مسلمان، خواست کاری بکند، اگر از انجام آن دلنگران و مضطرب و متردد و دو دل بود، آن را انجام ندهد، بلکه بر انسان مسلمان لازم است که هرگاه خواست کاری را انجام دهد، وجدان، عقل و خرد و ایمان و یقین خویش را داور قرار دهد و به سرانجام آن کار فکر کند و با علماء و دانشوران و فرهیختگان و بزرگان دینی، درباره‌ی آن مشوره کند و خودسرانه، دست به کاری نزند، چرا که در مسیر راهی که انسان به‌سوی پیروزی‌ها می‌رود، همیشه پرتگاه‌ها و بیراهه‌هایی وجود دارد که اگر آنها را به خوبی نبیند و نشناسد، و پرهیز نکند، چنان سقوطی کند که اثری از او باقی نمی‌ماند.

در این راه، مهم‌ترین مسئله شناخت حق و باطل، شناخت نیک و بد، شناخت دوست و دشمن، شناخت مفید و زیان‌بخش و شناخت عوامل سعادت و یا بدبختی است.

اگر برآستی انسان این حقایق را به خوبی شناسد، رسیدن به مقصد برای او آسان است. مشکل این است که در بسیاری از این‌گونه موارد، انسان گرفتار اشتباه می‌شود. باطل را به جای حق می‌پندارد و دشمن را به جای دوست انتخاب می‌کند و بیراهه را جاده‌ی صاف و مستقیم تصور می‌کند. در اینجا دید و درک نیرومند و نورانیت و

روشن‌بینی فوق‌العاده‌ای لازم است و این دید و درک نیرومند نیز محصول و ثمره‌ی درخت تنومند تقوا و خداترسی است.

انسانی که تقوا را برگزیند، تشخیص حق از باطل، گناه از طاعت، و نیک از بد، برایش آسان می‌شود چرا که نیروی عقل و خرد انسان با وجودی که برای درک حقایق آماده است ولی پرده‌هایی از حرص، طمع، شهوت، خودبینی، حسد و عشق‌های افراطی به مال، همسر، فرزند، جاه و مقام، مال و منال، همچون دود سیاهی در مقابل دیده‌ی عقل آشکار می‌گردد و به مانند غبار غلیظی فضای اطراف او را می‌پوشاند و پیداست که در چنین محیط تاریکی، انسان چهره‌ی حق و باطل را نمی‌تواند بنگرد.

اما اگر با آب تقوا، این غبار زودوده شود و این دود سیاه و تاریک از میان برود دیدن چهره‌ی حق آسان و ساده می‌شود و قلب آدمی نیز همچون آینه است و وجود هستی پروردگار همچون آفتاب عالم‌تاب، اگر این آینه را زنگار هوا و هوس، تیره و تار کند، نوری در آن منعکس نخواهد شد اما هنگامی که در پرتو تقوا و پرهیزگاری صیقل داده شود، و زنگارها از میان برود، نور خیره‌کننده‌ی آن آفتاب پر فروغ، در آن منعکس می‌گردد و همه جا را روشن می‌سازد.

بنابراین اگر انسان مسلمان، تقوا و پرهیزگاری را به کار بندد، بدون شک، بدون هیچ مشکلی حق را از باطل، نیک را از بد، دوست را از دشمن، مفید را از زیان‌بخش، سعادت را از بدبختی، گناه و معصیت را از اطاعات و فرمانبرداری، تشخیص می‌دهد و براحتی می‌تواند گناه را بشناسد و از آن دست بکشد و برآستی که غیر از پیشه‌کردن تقوای الهی نمی‌توان در جوامع امروزی که بر محور هوا و هوس می‌گردد و تمییز حق از باطل و خوب از بد، برای غالب مردم بسیار مشکل شده است گناه را شناخت و از آن کناره گرفت.

و بر تمام مسلمانان لازم است که در راستای این مهم، تقوا و پرهیزگاری الهی را سرلوحه‌ی تمام برنامه‌های زندگی خویش قرار دهند، چرا که بی‌تقوایی، در حقیقت سرچشمه‌ی تمام فقدان‌های تشخیص و یا سوء تشخیص است.

۴۶ - [۴۵] عن عمرو بن عبسة قال: «أتيت رسول الله ﷺ فقلت: يا رسول الله! من معك على هذا الأمر؟ قال: "حر وعبد" قلت: ما الإسلام؟ قال: "طيب الكلام، وإطعام الطعام" قلت: ما الإيمان؟ قال: "الصبر والسماحة" قال: قلت: أي الإسلام أفضل؟ قال: "من سلم المسلمون من لسانه ويده" قلت: أي الإيمان أفضل؟ قال: "خلقٌ حسنٌ" قال:

قلت: أي الصلاة أفضل؟ قال: "طول القنوت" قال: قلت: أي الهجرة أفضل؟ قال: "أن تهجر ما كره ربك" قال: فقلت: أي الجهاد أفضل؟ قال: "من عقر جواده وأهريق دمه" قال: قلت: أي الساعات أفضل؟ قال: "جوف الليل الآخر". رواه أحمد^(۱).

۴۶- (۴۵) عمرو بن عبسه رضی اللہ عنہ گوید: «به نزد پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم آمدم و گفتم: ای رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم! چه کسی بر آئین اسلام با تو موافق، و از زمهری پیروان و رهروان تو است؟ پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم در پاسخ فرمود: هر فرد آزاد و برده‌ای. دو مرتبه گفتم: اسلام چیست؟ فرمود: اسلام (راستین) عبارت است از گفتن سخن نیک و پسندیده و طعام دادن به گرسنگان و ینوایان. پرسیدم: ایمان چیست؟ فرمود: ایمان راستین، عبارت است از بردباری و شکیبایی و بخشش و جوانمردی.

پرسیدم: کدامیک از اخلاق و خصلت‌های اسلام، بهتر و برتر است؟ فرمود: کسی که مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند و احساس خطر نکنند. گفتم: کدامیک از خصلت‌ها و اخلاق ایمان بهتر و برتر است؟ فرمود: اخلاق نیکو و پسندیده. گفتم: کدام نماز بهتر و برتر است؟ (و از ثواب و پاداش بیشتری برخوردار است؟) فرمود: نمازی که از خشوع و خضوع بیشتری برخوردار باشد. گفتم: کدام هجرت بهتر و برتر است؟ فرمود: هجرت (راستین) عبارت است از اینکه از هر چیزی که خداوند متعال خوشش نمی‌آید، دوری گزینی و آن را (محض رضای خدا و راه فرمانبرداری از او) ترک کنی. گفتم: کدام جهاد بهتر و برتر است؟ فرمود: کسی که اسبش (در راه خدا و در راه مبارزه از کیان اسلام و مسلمین) کشته شد و خون خودش نیز ریخته گردد (یعنی کسی که با جان و مال، در راه خدا، و در راه دفاع و حمایت از کیان اسلام و مسلمین و قرآن و سنت، با دشمنان و بدخواهان، جنگ و پیکار کند چنین جهادی در نزد خدا، بهترین و برترین جهاد بر شمرده می‌شود). گفتم: ای رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم! کدام وقت (برای طاعت و عبادت و راز و نیاز) بهتر و برتر است؟ فرمود: حصه‌ی آخر شب (بهترین وقت برای راز و نیاز و طاعت و بندگی کردن خداوند سبحان است)».

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: «من معك علي هذا الامر؟ قال: حر وعبد»: بنا به فرموده‌ی قرآن، حضرت محمد ﷺ پیامبر خدا به‌سوی همه مردم بدون هیچ استثنا و تبعیضی است، بنابراین رسول خدا ﷺ به‌سوی همه‌ی بشریت و فراتر از آن به‌سوی کافه‌ی انس و جن فرستاده شده‌اند، نه چون غیرشان از پیامبران که مخصوصاً به‌سوی قوم خود برانگیخته می‌شدند پس آشکارترین مزیت رسالت اسلام این است که این رسالت عام و فراگیر و ابدی و تحریف‌ناپذیر و لایتغیر است.

آیات زیادی بر اصل عمومیت رسالت نبوی ﷺ تأکید گذاشته‌اند. چون:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [الأعراف: ۱۵۸].

«ای پیغمبر! بگو: ای مردم! من فرستاده‌ی خدا به‌سوی جملگی شما (اعم از عرب و عجم و سیاه و سفید و زرد و سرخ) هستم. خدایی که ملک آسمان‌ها و زمین از آن او است. جز او معبودی نیست. او است که می‌میراند و زنده می‌گرداند. پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش، آن پیغمبر درس‌نخوانده‌ای که ایمان به خدا و به سخن‌هایش دارد. از او پیروی کنید تا هدایت یابید».

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾ [الفرقان: ۱].
«والا مقام و جاوید کسی است که قرآن، (یعنی جداسازنده‌ی حق از باطل) را بر بنده‌ی خود (محمد) نازل کرده است، تا اینکه جهانیان را (بدان) بیم دهد (و آن را به گوش ایشان برساند)».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [سبأ: ۲۸].

«ما تو را برای جملگی مردمان فرستاده‌ایم تا مژده رسان (مؤمنان به سعادت ابدی) و بیم‌دهنده (کافران به شقاوت سرمدی) باشی، و لیکن اکثر مردم، (از این معنی) بیخبرند (و همگانی بودن نبوت تو را باور نمی‌دارند)».

و این آیات قرآن خطابی عام برای همه مردم است اعم از سرخ و سیاه، عجم و عرب، آزاد و برده، زن و مرد، بزرگ و کوچک، انس و جن و پیر و جوان.

به همین خاطر وقتی «عمر بن عبسه» از پیامبر ﷺ پرسید: چه کسی بر آئین اسلام با تو موافق و پیرو تو است؟ پیامبر ﷺ در جواب فرمود: تمام مردم، اعم از برده و غلام و اشخاص آزاد. و چنانچه در تواریخ می‌خوانیم، نخستین گروهی که دعوت پیامبران را لبیک می‌گفتند: همان گروه محروم، حقیر، کم درآمد و برده و غلام بودند که در نظر مستکبران که مقیاس شخصیت را تنها زر و زور می‌دانستند افراد پست و حقیر به شمار می‌آمدند.

از زمره‌ی افراد آزاد سرشناس و سابقین اولین، می‌توان این افراد را نام برد: «خدیجه بنت خویلد - ﷺ -، همسر پیامبر اکرم ﷺ»، «پسر عموی ایشان، علی بن ابی طالب ﷺ»، دوست صمیمی ایشان، ابوبکر صدیق ﷺ، که در نخستین روز دعوت اسلام آوردند. بعد از این سه نفر می‌توان «عثمان بن عفان ﷺ»، «زبیر بن عوام ﷺ»، «عبدالرحمن بن عوف ﷺ»، «سعد بن ابی وقاص ﷺ»، «طلحه بن عبید الله ﷺ»، را نام برد، این هشت نفر، نخستین پیشتازان و پیشقراولان مسلمین‌اند، که در اسلام آوردن از همگان سبقت گرفتند.

از پس این گروه این افراد را نام برد، «ابو عبیده عامر بن جراح ﷺ» مشهور به امین هذه الامه، «ابو سلمه بن عبدالاسد مخزومی ﷺ»، همسرش، ام سلمه - ﷺ - و «ارقم بن ابی الارقم مخزومی ﷺ»، «عثمان ابن مظعون ﷺ»، «سعید بن زید عدوی ﷺ»، «همسرش - ﷺ -، فاطمه بنت خطاب - ﷺ -» خواهر عمر بن الخطاب ﷺ، «خباب بن ارت ﷺ»، «جعفر بن ابی طالب ﷺ» همسرش اسماء بنت عمیس - ﷺ - «خالد بن سعید بن عاص ﷺ» همسرش، امینه بنت خلف - ﷺ - «برادرش» عمرو بن سعید بن عاص ﷺ، «حاطب بن حارث جُحَیْمِی ﷺ» همسرش «فاطمه بنت مجل - ﷺ -»، «برادرش» خطاب بن حارث ﷺ همسر برادرش فکیه بنت یسار - ﷺ - «برادرش» «معمر بن حارث مطلب بن ازهر زهری ﷺ»، همسرش «رمله بنت ابی عوف - ﷺ -»، «نعیم بن عبدالله بن نحام عدوی ﷺ» اینان همگی از تیره‌ها و طایفه‌های مختلف قبیله‌ی قریش بودند. دیگر سابقین اولین که از غیر قریش در اسلام آوردن پیشتاز بودند، عبارتند از:

«عبدالله بن مسعود رضی الله عنه»، «مسعود بن ربیعہ رضی الله عنه» عبدالله بن جحش رضی الله عنه، برادرش «ابو احمد بن جحش رضی الله عنه» «ام الفضل لبابه کبری بنت حارث هلالیه - رضی الله عنها - همسر عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه و اسماء بنت ابی بکر - رضی الله عنها».

این نامبردگان تنها کسانی از افراد آزاد هستند که با عنوان سابقین اولین شهرت یافته‌اند. و از غلامان و برده‌ها که از زمره‌ی سابقین اولین هستند میتوان به:

«زیدبن حارثه رضی الله عنه» برده‌ی آزاده شده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله «بلال بن رباح حبشی رضی الله عنه»، «صهیب بن سنان رومی رضی الله عنه»، «عامر بن فهیره رضی الله عنه» و از بانوان به «ام ایمن - رضی الله عنها»، «برکه حبشیه - رضی الله عنها» اشاره کرد.

تمام اینها، تنها کسانی هستند که با عنوان سابقین اولین و مسلمانان پیشتر و پیشتازان و پیشقراولان مسلمین شهرت یافته‌اند و مصادیقی بارز و شاخص در «حُر و عبد» هستند.

«ای الصلوة افضل؟ قال: طول القنوت»:

در شرع مقدس اسلام، قنوت دارای چندین معناست:

۱- پیروی و اطاعت کردن

۲- خضوع و خشوع و تواضع

۳- سکوت

۴- قیام

۵- قرائت

۶- ذکر خدا در حال قیام همراه با خشوع و خضوع

اگر به معنای قیام بنگریم این حدیث مطابق مذهب امام ابوحنیفه است که می‌فرماید: درازی قیام از درازی سجده در نماز بهتر است.

و البته می‌شود بین تمام این اقوال چنین جمع کرد که مفهوم حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله این است که: ای مؤمنان در نمازهایتان به خشوع و خضوع و تواضع و فروتنی تمام بایستید و در هنگام ادای نماز، خیال‌خانه‌ی دل و ذهن‌تان را از همه‌ی مشاغل دنیا - که قلب را از حضور باز می‌دارد - خالی کنید و فقط به ذکر و یاد خدای صلی الله علیه و آله مشغول باشید نه به

غیر آن از افکار و اذکار دیگر و به جز آیات قرآنی و دعا و مناجات باحق، بر طبق آنچه که شرع مقدس در نمازها برنامه‌ریزی نموده است سخن دیگری در نماز نگوئید. اما به طور کلی معنای راجح‌تر به نظر حقیر، همان خضوع و خشوع در نماز است یعنی بهترین و برترین نماز از نظر کیفیت همان نمازی است که از نظر خضوع و خشوع به حد اعلا رسیده باشد.

چنانکه وقتی خداوند ﷻ اوصاف و ویژگی‌های مؤمنان را بر می‌شمارد و آنان را می‌ستاید.

قبل از هر چیز، انگشت روی نماز می‌گذارد و می‌فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَلِيعُونَ ﴿۲﴾﴾ [المؤمنون: ۱-۲].

«مسلماناً مؤمنان پیروز و رستگاران کسانی‌اند که در نمازشان خشوع و خضوع دارند».

در اینجا خداوند متعال «اقامه‌ی صلوة» یا الفاظ و واژه‌هایی دیگر را نشانه‌ی مؤمنان نمی‌شمارد بلکه خضوع و خشوع در نماز را از ویژگی‌های آنان می‌شمرد و به این طرف اشاره می‌کند که نماز آنها الفاظ و حرکاتی بی‌روح و فاقد معنا نیست بلکه به هنگام نماز آنچنان حالت توجه به پروردگار در آنها پیدا می‌شود که از غیر او جدا می‌گردند و به او می‌پیوندند و چنان غرق حالت تفکر و حضور و راز و نیاز با پروردگار می‌شوند که بر تمام ذرات وجودشان اثر می‌گذارد، خود را ذره‌ای می‌بینند در برابر وجود بی‌پایان و قطره‌ای در برابر اقیانوسی بی‌کران. لحظات چنین نمازی، هرکدام برای او درسی است از خودسازی و تربیت انسانی و وسیله‌ای است برای تهذیب روح و جان.

و مسلمانان باید بدانند که نماز تنها در صورتی باعث آموزش گناهان و پاک‌شدن از پلیدی‌ها می‌گردد که انسان مسلمان آن را با شروط و ارکان و آداب و حدودی که دارد، به طور کامل انجام دهد، چنان‌که می‌دانیم با طمأنیه و تأنی خواندن سوره‌ها و با طمأنیه انجام‌دادن رکوع‌ها و سجده‌ها یکی از واجبات نماز است و خوب‌بودن و مقبول‌شدن نماز به همین چیزها وابسته است.

و باید دانست که^(۱) خشوع و خضوع بر دو قسم است: ۱- خشوع جسمانی ۲- خشوع قلبی.

^۱ - دیدگاه‌های فقهی معاصر، ترجمه: احمد نعمتی، ج ۱ ص ۴۱۴ - ۴۱۵ با تصرف و اختصار

خشوع جسمانی عبارت است از اینکه اندام‌های بدن از حرکت بازایستد، انسان به وسیله‌ی بازی با اندام غافل نماند و روباه‌آسا به این طرف و آن طرف نگاه نکند و همچون خروس نوک نزند خیلی تند و سریع به رکوع و سجده نپردازد، بلکه همانگونه که خداوند ﷻ تشریح فرموده است نماز آن را با تمامی ارکان و حد و حدودش ادا نماید، حال همانطور که نماز، نیاز به خشوع بدنی و جسمانی دارد، به خشوع قلبی و روحانی نیاز دارد.

خشوع قلبی به معنای حضور عظمت خداوند در قلب انسان است و آن حاصل نمی‌شود جز اینکه با تأمل و دقت در آن آیات قرآنی که در نماز تلاوت می‌شوند و یادآوری قیامت و یادآوری اینکه شخص نمازگزار در پیشگاه خداوند ﷻ قرار دارد.

خداوند ﷻ از شخص نمازگزار روی گردان نمی‌شود بلکه خواسته‌هایش را اجابت می‌کند بنابراین لازم است مسلمان نمازگزار توجه داشته باشد که در نماز با خداوند متعال به گفتگو می‌پردازد و باید در هر حرکتی از حرکات نماز، و در هر وقتی از اوقات آن و در هر رکنی از ارکان آن، حضور قلب داشته باشد. از این‌رو، نمازگزارانی که تمامی هم و قصد آنان این باشد که از نماز فارغ شوند و از آن رهایی یابند و آن را بار سنگینی بر دوش خود احساس کنند، اینگونه نمازخواندن مورد قبول درگاه خداوند متعال نخواهد بود، و این چنین نمازی، سیاه و تاریک به‌سوی آسمان بالا می‌رود و به نمازگزار گفته می‌شود: «ضیعك الله کما ضیعتني» خداوند تو را تباه گرداند، همانگونه که تو مرا تباه گردانیدی. ولی نماز دارای خشوع و ارکان کامل که آهسته و با تواضع و حضور قلب ادا شده باشد مفید و نورانی به آسمان عروج می‌نماید و به صاحبش می‌گوید:

«حفظك الله کما حفظتني». «خداوند تو را محفوظ دارد، همانطور که مرا محفوظ داشتی».

پس بهترین و برترین نماز از نظر کیفیت، همان نمازی است که دارای خشوع و خضوع بیشتری باشد.

«اي الساعات افضل؟ قال: جوف الليل الاخر»:

در حقیقت شب زنده‌داری و سحرخیزی، نزدیک‌ترین و آشناترین راه واصلان به حق و مشتاقان وصال دوست می‌باشد. آنان که به این حقیقت پی برده‌اند، همچون دیوانگان شب را با روز و روز را با شب پیوسته و خواب راحت را چنان فراموش

نموده‌اند که بزرگ‌ترین استراحت آنان همان حالت نیایش در تاریکی‌های شب بوده است و تمام روز را لحظه شماری کرده‌اند تا لحظات خلوت با دوست فرا رسد و با بلندکردن دست‌های نیاز به بارگاه خالق بی‌نیاز و بستن دست‌های بندگی در محضر پروردگار جهانیان قلب خود را آرامش بخشند.

و براستی نماز شب، یک عبادت بزرگ روحانی و معنوی و تربیتی و اصلاحی است چرا که غوغای زندگی روزانه، از جهات مختلف، توجه انسان را به خود جلب می‌کند و فکر آدمی را به وادی‌های گوناگون می‌کشاند به طوری که جمعیت خاطر و حضور قلب کامل در آن بسیار مشکل است اما در دل شب و به هنگام سحر، و فرونشستن غوغای زندگی مادی و ماشینی و آرامش روح و جسم انسان در پرتو مقداری خواب، حالت توجه و نشاط خاصی به انسان دست می‌دهد که کم نظیر و یا در حقیقت بی‌نظیر است.

آری، در محیط آرام و به دور از هرگونه ریا و تظاهر و خودنمایی و توأم با حضور قلب، حالت توجهی به انسان دست می‌دهد که فوق‌العاده روح پرور و تکامل‌آفرین است. به همین دلیل دوستان خدا، همیشه از عبادت‌های آخر شب برای تصفیه‌ی روح، حیات قلب، تقویت اراده و تکمیل اخلاص و صداقت، نیرو می‌گرفته‌اند.

در جایی خداوند متعال به بیان صفات برجسته‌ی مؤمنان راستین می‌پردازد و اصول عقیدتی و برنامه‌های عملی آنها را به طور فشرده ضمن دو آیه با ذکر هشت صفت بیان می‌دارد که یکی از آنها این است:

﴿تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾ [السجدة: ۱۶].

«پهلوهایشان از بستر به دور می‌شود (و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان می‌پردازند و) پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند».

آری! مؤمنان راستین، به هنگامی که چشم غافلان در خواب است، مقداری از شب را بیدار می‌شوند و در آن هنگام که برنامه‌های عادی زندگی تعطیل است و شواغل فکری به حداقل می‌رسد و آرامش و خاموشی، همه جا را گرفته و خطر آلودگی عبادت به ریا و تظاهر کمتر وجود دارد و خلاصه بهترین شرایط حضور قلب فراهم است با تمام وجودشان رو به درگاه معبود می‌آورند و سر بر آستان معشوق می‌سایند و آنچه در دل دارند با او در میان می‌گذارند و با یاد او پیوسته زنده‌اند و پیمانه‌ی قلب خویش را از مهر او لبریز و سرشار دارند.

مؤمنان راستین، خواب خوش را بر خود حرام کرده و به خوش‌تر از آن، که ذکر خدا و قیام و سجود در پیشگاه با عظمت اوست می‌پردازند. پاسی از شب را به مناجات و راز و نیاز با محبوب می‌گذرانند و قلب و جان خود را با یاد و نام او روشن می‌کنند.

و پیامبر ﷺ نیز از این جهت، بهترین اوقات را برای عبادت و بندگی، حصه‌ی آخر شب معرفی می‌کند چرا که در آن حصه از شب، چشم غافلان در خواب است و تمام برنامه‌های عادی زندگی تعطیل است شواغل فکری به حداقل می‌رسد و آرامش و خاموشی همه جا را فرا می‌گیرد و خطر آلودگی عبادت به ریا و تظاهر کمتر وجود دارد و بهترین شرایط حضور قلب و مناجات با خدا فراهم می‌گردد.

۴۷ - [۴۶] وعن معاذ بن جبل، قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «من لقي الله لا يشرك به شيئاً، ويصلي الخمس، ويصوم رمضان، غفر له». قلت: أفلا أبشركم يا رسول الله؟ قال: «دعهم يعملوا». رواه أحمد^(۱).

۴۷ - (۴۶) معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ گوید: از پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که فرمود: «هرکس (در روز قیامت) با خداوند متعال چنان ملاقات نماید که (در دنیا) با او چیزی یا کسی را شریک و انباز قرار نداده باشد و به وحدانیت و یگانگی او اقرار کرده باشد و نمازهای پنج‌گانه را به پای دارد و ماه رمضان را روزه‌دار باشد، گناهان (صغیره‌ی) او بخشیده می‌شوند.

معاذ رضی اللہ عنہ می‌گوید: به پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم گفتم: ای رسول خدا! آیا این مژده را به مردم بدهم (تا از شنیدن آن خوشحال شوند؟) پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: (خیر، این مژده را به آنان مده چون با اتکا و اعتماد بر این مژده سست و ضعیف می‌شوند و از انجام کارهای خیر و مفید کوتاهی می‌نمایند، پس) آنها را به حال خودشان واگذار تا به انجام کارهای خیر و مفید بپردازند».

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: در این حدیث، زکات و حقوق مالی واجب و حج که هر کدام از آنها یکی از ارکان مهم و اساسی و محوری و بنیادین اسلام به شمار می‌آیند بیان نشده است و علتش را می‌توان در دو امر خلاصه کرد.

۱- ممکن است که ایراد این حدیث پیش از فرض شدن زکات و حج باشد، چرا که زکات، بنا به قولی بعد از فرض شدن روزه رمضان سال دوم هجری فرض شد.

و حج نیز بنا به اقوال مشهور در سال هشتم و یا نهم هجری فرض شده است^(۱).

۲- و نیز ممکن است که راوی حدیث، این روایت را مختصر کرده باشد. و فقط به ذکر پاره‌ای از مسائل اصول و محوری دین پرداخته باشد و از بیان برخی دیگر چشم‌پوشی کرده باشد.

«غفر له»: (گناهانش بخشیده می‌شوند) اکثر علما و دانشمندان اسلامی معتقدند که مراد از این جمله بخشیده شدن گناهان صغیره است چرا که گناهان کبیره بدون توبه بخشیده نمی‌شوند و هر جایی که به همراه انجام دادن این‌گونه اعمال ذکر مغفرت گناهان آمده، منظور از آن فقط بخشوده شدن گناهان صغیره است و از بعضی روایات نیز این نظریه تأیید می‌شود به عنوان مثال در روایتی چنین آمده است:

«الصلوات الخمس والجمعة الي الجمعة مكفرات لما بينهن ما لم يغش الكبائر»
به هر حال، حاصل مطلب اینکه هر شخص که مسئولیت، این را به عهده گیرد که از مظاهر شرک و چندگانه‌پرستی و از گناهان کبیره کناره گیرد و تمام فرائض و واجبات را (مانند نماز، روزه، زکات و...) ادا کند و از تمام گناهان کبیره بپرهیزد، خداوند ﷻ گناهان صغیره او را معاف می‌نماید و از سر تقصیرات و کوتاهی‌های کوچکش بدون توبه می‌گذرد.

و این حدیث، به کسانی که از گناهان کبیره (مانند شرک و کفر) بپرهیز می‌کنند و فرائض و واجبات خدا (مانند: نماز، روزه، زکات و...) را انجام می‌دهند، بشارت می‌دهد که خداوند گناهان صغیره آنان را می‌بخشد و این پاداشی است که به این‌گونه افراد داده شده است.

«اعتراض»: ممکن است در این جا گفته شود که: این حدیث، مردم را به انجام گناهان صغیره، تشویق می‌نماید و می‌گوید: با ترک شرک و چندگانه‌پرستی و انجام اعمال از قبیل نماز، روزه، زکات و غیره، ارتکاب گناهان کوچک، مانعی ندارد. و مردم را به انجام گناه صغیره، تشویق می‌کند زیرا وعده‌ی آمرزش گناهان صغیره در آن داده شده است؟

ولی شک نیست که منظور از این وعدهی آمرزش، وعدهی بدون قید و شرط نیست، بلکه افرادی را شامل می‌شود که یک نوع شایستگی از خود نشان بدهند و مشیت و خواست خدا همیشه با حکمت الهی توأم است زیرا هرگونه خواست خدا از حکمت او جدانیست. و مسلماً حکمت او اقتضا نمی‌کند که بدون شایستگی کسی را مورد عفو قرار دهد.

و در حقیقت اگر به این حدیث به دقت بنگریم، در می‌یابیم که پرهیز از شرک و چندگانه‌پرستی و انجام اعمال نیک و شایسته از قبیل: نماز و روزه و غیره، یک نوع حالت «تقوای الهی و روحانی» در انسان ایجاد می‌کند که می‌تواند آثار گناهان کوچک را از وجود او بشوید و در حقیقت حدیث فوق همانند آیهی ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ أَلْسَفَاتِ﴾ [هود: ۱۱۴] می‌باشد.

و در واقع اشاره به یکی از آثار واقعی اعمال نیک است و این درست به این می‌ماند که می‌گوئیم اگر انسان از مواد سمی خطرناک پرهیز کند، و مزاج سالمی داشته باشد می‌تواند آثار نامطلوب بعضی از غذاهای نامناسب را به واسطه‌ی سلامت مزاج از بین ببرد.

و یا به تعبیر دیگر، بخشش گناهان صغیره یک نوع پاداش معنوی برای تارکان شرک و انجام‌دهندگان اعمال نیک است و این خود اثر تشویق‌کننده‌ای برای بهتر انجام‌دادن اوامر خدا و اجتناب‌کردن از نواهی اوست.

بنابراین جنبه‌ی تربیتی و سازندگی حدیث به مراتب بیش از سوءاستفاده‌هایی است که ممکن است از آن بشود.

۴۸ - [۴۷] وعن معاذ أنه سأل النبي ﷺ عن أفضل الإيمان. قال: «أن تحب لله، وتبغض لله، وتعمل لسانك في ذكر الله " قال: وماذا يا رسول الله؟ قال: " وأن تحب للناس ما تحب لنفسك، وتكره لهم ما تكره لنفسك» زرواه أحمد^(۱).

۴۸ - (۴۷) معاذ بن جبل رضی الله عنه گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم: «کدام یک از اخلاق و خصلت‌های ایمان بهتر و برتر است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین و برترین اخلاق و خصلت‌های ایمان، آن است که برای خدا، مهرورزی و برای خدا دشمن‌داری و زبانت را در یاد و ذکر خدا (پیوسته) به کارگیری.

[معاذ ﷺ گوید]: گفتم: دیگر چه؟ ای فرستاده‌ی خدا! فرمود: (یکی دیگر از بهترین خصلت‌های ایمان آن است که) برای مردم چیزی را دوست بداری که برای خودت دوست می‌داری و چیزی را که برای خودت ناخوش می‌داری، برای آنان نیز ناخوش می‌داری».

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: «و تعمل لسانك في ذكر الله»: یکی از بهترین خصلت‌های ایمان، که به ایمان، کمال می‌بخشد ذکر و یاد خداست. آری! انسان مؤمن و متدین و آنکه ایمان و یقینش به حد کمال رسیده در تمام حالات خویش چه ایستاده و چه نشسته و چه در حالی که در بستر آرمیده و به پهلو خوابیده، به یاد پدیدآورنده‌ی این نظام و اسرار شگرف آن می‌باشد و همیشه و در همه حال غرق این تفکر حیات بخش است براستی هر چیزی زینتی دارد اما زیبایی زبان در مزین شدن آن به تلاوت و صوت دل‌نشین قرآن و ذکر و یاد خدای ﷻ نهفته شده است.

چقدر زیباست که انسان برای بیان حق، زبان فصیح و گویایی داشته باشد و با آن آیات الهی را که نشانه‌ی قدرت و عظمت خداوندی است، به طور کامل قدرشناسی نماید و پیوسته در ذکر و یاد خدای ﷻ باشد.

خداوند سبحان، زبان و دو لب را که وسیله‌ی تعلیم و تعلم و تفهیم و تفهم است از بهترین نعمت‌های خود قرار داد تا در جهت اهداف او به کار گرفته شود و از انسان می‌خواهد که زبان و گفتار، دل و اندیشه و ایمان و عمل را در یک جهت و در صف واحد الهی هدایت کند، تا همه برای خدا بگویند و عمل کنند، چرا که اگر آهنگ زبان با رفتار عملی انسان تفاوت کند باید در انتظار خشم و عذاب الهی باشد پس انسان برای نجات از مجازات خداوندی باید وحدت گفتار و اندیشه را پیشه نموده تا سعادت دنیوی و اخروی‌اش تأمین گردد.

و در حقیقت، زبان، نعمت بزرگی از نعمت‌های خداوندی است که باید به وسیله‌ی آن خالق و آفریننده‌ی آن یادگردد. و این یادآوری موجب رشد و ترقی انسان و قدردانی از خالق و آفریننده او می‌باشد.

و ذکر و یاد الهی است که به وسیله‌ی زبان بیان می‌گردد و دل‌های بشر را از گناهان و بدی‌ها باز می‌دارد و به‌سوی خوبی‌ها و نیکی‌ها سوق می‌دهد.

خداوند ﷻ می فرماید:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾

[الرعد: ۲۸].

«آن کسانی که ایمان می آورند و دل‌های‌شان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می کند، همان دل‌ها با یاد خدا آرام می گیرند».

و نیز می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿٤١﴾ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٤٢﴾﴾

[الأحزاب: ۴۱-۴۲].

«ای مؤمنان بسیار خدای را یاد کنید، و بامدادان و شامگاهان به تسبیح و تقدیس او بپردازید».

در این آیات خداوند ﷻ، از تمام انسان‌ها می‌خواهد تا در همه‌ی احوال و با تمام وجود خویش به یاد خدا باشند و او را از تمام عیب‌ها و نقص‌ها در بی‌نهایت، منزّه دانسته، احکام و واجبات، محرمات و مستحبات، مکروهات و تشریح و کتاب او را، همچنان از عیب‌ها و نقص‌ها منزّه بدانند خود را به اسم‌ها و صفات نیکوی او متصف کنند تا جلوه‌ی جمال جمیل او گردند.

پس برای انسان مسلمان زبینه است تا در تمام مراحل به یاد خدا باشد زبانش بگوید، دلش باور کند و در رفتارش جلوه کند و اخلاقش به آن اذکار الهی تربیت گردد. لذا انسان باید از نعمت بزرگ بیان و زبان که خداوند آن را به انسان عنایت کرده پاسداری و به بهترین صورت در جایگاه‌های مختلف از آن بهره برداری نماید.

نکته: البته باید دانست که ذکر و یاد خدا، بدون تفکر و اندیشیدن مفید و مثمرتر نیست و تنها یادآوری خدا کافی نیست و زمانی این ذکر و یادآوری خدا، ثمرات و فوائد ارزنده و مفیدی خواهد داشت که آمیخته با تفکر و اندیشیدن باشد.

چه بسیارند دانشمندانی که در مطالعات فلکی خود و تفکر مربوط به خلقت کرات آسمانی، این نظام شگفت‌انگیز را می‌بینند. اما چون به یاد خدا نیستند و عینک توحید بر چشم ندارند و از زاویه‌ی شناسایی مبدأ هستی به آنها نگاه نمی‌کنند از آن نتیجه‌ی لازم و انسانی را نمی‌گیرند. همانند کسی که غذائی می‌خورد که تنها جسم او را قوی می‌کند و در تقویت اندیشه و فکر و روح او اثری ندارد.

به همین جهت خداوند ﷻ در آیه ی ۱۹۱ سوره ی آل عمران، نخست اشاره به «ذکر» و سپس اشاره به «فکر» می کند و می فرماید:

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ﴾ [آل عمران: ۱۹۱].

«کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهای شان افتاده (و در همه ی اوضاع واحوال خود) یاد می کنند و درباره ی آفرینش (شگفت انگیز و دلهره انگیز و اسرار آمیز) آسمان ها و زمیین می اندیشند و نقشه ی دلربا و ساختار حیرت زای آن، شور و غوغایی در آن برمی انگیزد».

پس برای انسان مسلمان نیز لازم و ضروری است که ذکر و یادش، توأم با تفکر و اندیشیدن و تعمق و تدبر باشد.

«و ان تحب للناس ما تحب لنفسك...» یکی دیگر از برترین خصلت های ایمان که به ایمان شخص مؤمن کمال می بخشد این است که برای مردم چیزی را دوست بدارد که برای خودش دوست می دارد و چیزی را که برای خودش ناخوش می دارد برای آنان نیز ناخوش دارد.

در این بخش از حدیث، پیامبر اکرم ﷺ یکی دیگر از نشانه های کمال ایمان را به زیبایی هرچه تمام و با بلاغت و فصاحتی وصفناپذیر و با جملات و کلمات بلیغ و موجز، نشانه ی مؤمن راستین و حقیقی را چنین به تصویر می کشد و می فرماید: مؤمن راستین آن است که فرد مسلمان خود را عضوی از اعضای جامعه ی انسانی و اسلامی به حساب آورد و خود را در سود و زیان جامعه، سهیم و شریک بداند هرگاه فرد دارای چنین احساسی شد دیگران را نیز مانند خود می داند و چنان خیرخواه و دلسوز و شفیق و مهربان نسبت به بندگان خدا می شود که هر آنچه را که برای خود بخواهد و برای خویشان بیسندد برای آنان نیز بخواهد به عنوان مثال دوست دارد که خودش شخصی عالم، فرهیخته، ثروتمند، با اخلاق، صالح، شرافتمند، محترم، محبوب، سالم، با ایمان، متدین، راستگو، موفق و... باشد و دارای همسر و فرزندان شایسته و نیک، دوستان، یاران و خویشاوندان مخلص، خانه و باغ مجلل، ماشین خوب، جاه و مقام شایسته، مال و منال بایسته باشد پس باید برای برادر دینی اش نیز این ها را بخواهد.

اما اگر فرد مسلمان، چیزی را برای خود بخواد و برای دیگران نخواهد یا نسبت به دیگران حسد ورزد و یا کینه‌توز باشد این اعمالش منافی کمال ایمان و دیگر یکی از خصلت‌های بد و زشت و قبیح و منکر می‌باشد.

و برای انسان مسلمان مناسب است که همه‌ی اوصافی مانند: فقر و فاقه، ذلت و خواری، شکست و انحطاط، بدبیاری و بدشانسی، مریضی و دردمندی و دیگر امورات ناپسند را که برای خود نمی‌پسندد بر دیگران نیز روا نبیند.

اگر انسان مسلمان به این درجه رسید به راستی ایمانش به کمال رسیده و به یکی از بهترین و برترین و بزرگ‌ترین اخلاق و خصلت‌های ایمان دست یافته است.

باب (۱)

گناهان کبیره و نشانه‌های نفاق

فصل اول

«گناهان کبیره»:

در شرع مقدس اسلام، گناهان بر دو دسته‌اند: دسته‌ای که قرآن، نام آنها را «کبیره» و دسته‌ای که نام آنها را «سیئه» گذاشته است. خداوند می‌فرماید:

﴿إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾ [النساء: ۳۱].

«اگر از گناهان کبیره‌ای پرهیزید که از آن نهی شده‌اید، گناهان صغیره‌ی شما را (با فضل و رحمت خود) از شما می‌زداییم».

در آیه‌ی ۳۲ سوره نجم به جای «سیئه» تعبیر به «لَمَم» [گناهان کوچک و صغیره] آمده است. و در آیه‌ی ۴۹ سوره‌ی کهف در برابر کبیره «صغیره» را ذکر فرموده است آنجا که می‌فرماید:

﴿لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾ [الكهف: ۴۹].

«ای وای برما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را رها نکرده است و همه را برشمرده است».

از تعبیرات فوق به روشنی ثابت می‌شود که گناهان بر دو دسته مشخص تقسیم می‌شوند که گاهی از آن دو به «کبیره و صغیره» و گاهی «کبیره و سیئه» و گاهی «کبیره و لمم» تعبیر می‌شود.

حال باید دید که ضابطه و میزان در تعیین و تعریف گناه کبیره و صغیره چیست؟
علماء و دانشمندان اسلامی در تعریف گناه کبیره، اختلاف نظر دارند برخی گفته‌اند: هر آنچه انجامش، موجب مفسده باشد کبیره است. و بعضی گفته‌اند: هر آنچه که شارع بر انجام آن تهدید کرده باشد کبیره است و نیز گفته شده: هر گناهی که نسبت به گناهی دیگر ضررش کمتر باشد صغیره است و نسبت به گناهی دیگر که ضررش بیشتر باشد کبیره است. یعنی این دو از امور نسبی هستند یعنی به هنگام مقایسه کردن دو گناه با یکدیگر، آن یک که اهمیتش بیشتر است کبیره و آن که کم‌تر است صغیره

می‌باشد و بنابراین، هر گناهی نسبت به گناه بزرگ‌تر، صغیره و نسبت به گناه کوچک‌تر، کبیره است.

و برخی نیز گفته‌اند: گناهی که بر آن در قرآن حد شرعی یعنی سزا مقرر شده است یا بر آن الفاظ، لعنت و نفرین وارد آمده یا که بر آن وعید جهنم و غیره ذکر شده، همه‌ی این‌ها کبیره‌اند. همچنین آن گناه هم کبیره است که مفسد و نتایج بد آن با گناه کبیره یکسان و یا بیش از آن باشد، همچنین گناه صغیره‌ای که با جرأت و بی‌باکی انجام می‌گیرد یا بر آن مداومت شود، آن هم در کبیره داخل است.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: هر گناهی که خداوند بر آن حکم عذاب داده یا لعنت کرده یا بر آن خشم گرفته است کبیره است. و نیز گفته شده که: هر گناهی که شخص بر انجام آن اصرار ورزیده، کبیره است و هر گناهی که از آن استغفار کند و اصرار نرزد، صغیره است ^(۱).

ولی با تمام این تفصیلات اگر به معنای لغوی «کبیره» باز گردیم در می‌یابیم که کبیره: هر گناهی است که از نظر اسلام، بزرگ و پراهمیت است و نشانه‌ی اهمیت آن می‌تواند این باشد که در قرآن کریم و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله تنها به نهی از آن قناعت نشده بلکه به دنبال آن تهدید به عذاب دوزخ گردیده است و خداوند مجازات آتش برای آن مقرر داشته است مانند قتل نفس، زنا، رباخواری، و امثال آنها.

بنابراین به دست آوردن گناهان کبیره و شناخت آنها با توجه به ضابطه‌ی فوق، کار آسانی است و اگر ملاحظه می‌کنیم که در پاره‌ای از روایات، تعداد گناهان کبیره «هفت» و در بعضی «بیست» و در بعضی «هفتاد» و در بعضی بیشتر یا کمتر ذکر شده منافات با آنچه که در بالا گفته شد ندارد زیرا در حقیقت بعضی از این روایات به گناهان کبیره‌ی درجه‌ی اول، بعضی به گناهان کبیره‌ی درجه‌ی دوم و بعضی به همه‌ی گناهان کبیره اشاره می‌کند.

«ابن حجرمکی» در کتاب «الزواجر» فهرست تمام آن گناهانی را که موافق تعریف بالا در کبیره داخل هستند، بر شمرده و شرح کامل هر کدام را بیان کرده است آمار گناهان کبیره در این کتاب به ۴۶۷ رسیده است.

و امام «شمس الدین ذهبی» نیز در باب کبائر، کتابی نوشته و در آن، هفتاد گناه کبیره را بر شمرده است.

رسول خدا ﷺ نیز در مواضع مختلف، بسیاری از گناهان را کبیره گفته است و مناسب به حالات و شرایط، در بعضی مواقع «سه» در بعضی مواقع «شش» و در بعضی «هفت» و درجایی از این هم بیشتر بیان فرموده است. لذا علمای اسلام چنین دریافته‌اند که مقصود، انحصار در عدد نیست بلکه به مناسبت حالات و شرایط این چنین بیان شده است.

البته باید دانست که گناهان صغیره در چند مورد تبدیل به کبیره می‌گردند.

- ۱- تکرار گناه، صغیره را به کبیره تبدیل می‌کند.
- ۲- انسان مسلمان در صورتی که گناه را کوچک و سبک بشمرد و تحقیر کند تبدیل به کبیره می‌شود.
- ۳- در صورتی که انسان از روی طغیان و تکبر و گردن‌کشی در برابر فرمان پروردگار گناه صغیره انجام دهد آن گناه صغیره به کبیره تبدیل می‌گردد.
- ۴- در صورتی که گناهان صغیره از افرادی سر بزند که موقعیت خاصی در اجتماع دارند (مانند علما و دانشمندان اسلامی) و در حقیقت لغزش‌های آنها با دیگران برابر محسوب نمی‌شوند بلکه ممکن است سرمشق دیگران و سنتی در اجتماع گردد بنابراین گناهان صغیره‌ی چنین افرادی به کبیره تبدیل می‌شود.
- ۵- انجام صغیره در حرم (مکه و مدینه).
- ۶- در صورتی که گناهکار از انجام گناه صغیره خوشحال و مسرور باشد و به آن افتخار کند، گناه صغیره‌اش تبدیل به کبیره می‌شود.

۴۹ - [۱] عن عبد الله بن مسعود قال: قال رجل: «يا رسول الله! أي الذنب أكبر عند الله؟ قال: " أن تدعوا لله نداءً وهو خلقك" قال: ثم أي؟ قال: " أن تقتل ولدك خشية أن يطعم معك" قال: ثم أي؟ قال: " أن تزاني حليلة جارك". فأنزل الله تصديقها: ﴿وَالَّذِينَ لَا

يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ ﴿الفرقان: ۶۸﴾. الآية. متفق عليه^(۱).

۴۹- (۱) عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم: «کدام گناه به نزد خداوند متعال از همه‌ی گناهان بزرگ‌تر است؟ فرمود: بزرگ‌ترین گناه آن است که برای خدا شبیه و همتا و شریک و انبازی قرار دهی در حالی که او تو را آفرید. گفتم: پس از شرک و چندگانه‌پرستی، چه گناهی از همه بزرگ‌تر است؟ فرمود: اینکه فرزند خود را از ترس اینکه مبادا با تو هم غذا شود به قتل برسانی. باز گفتم: بعد از کشتن اولاد چه گناهی از همه بزرگ‌تر است؟ فرمود: اینکه به همسر همسایه‌ات خیانت کنی و با او مرتکب زنا شوی.

[ابن مسعود رضی الله عنه گوید]: خداوند صلی الله علیه و آله نیز سخن پیامبرش را با نزول این آیه تصدیق کرد:

﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا﴾ [الفرقان: ۶۸].

«و بندگان خوب خدای رحمان کسانی‌اند که با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و پرستش نمی‌نمایند و انسانی را که خداوند خودش را حرام کرده است به قتل نمی‌رساند مگر به حق، و زنا نمی‌کنند، چرا که هرکس یکی از این کارهای ناشایست شرک و قتل و زنا را انجام دهد کیفر آن را می‌بیند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «ان تقتل ولدك خشية أن يطعم معك»:

در این بخش از حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله به یک عمل زشت جاهلی که از فجیع‌ترین گناهان بود اشاره می‌کند و خداوند صلی الله علیه و آله نیز در آیات متعددی به این قضیه اشاره می‌نماید و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرِزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ﴾ [الأنعام: ۱۵۱].

۱- بخاری ح ۶۸۶۱، مسلم ح ۱۴۲ - ۸۶، ترمذی ح ۳۱۸۲، نسائی ح ۴۰۱۳، ابوداود ح ۲۳۱۰، مسند

«و فرزندان تان را از ترس فقر و تنگدستی کنونی یا آینده نکشید چرا که ما به شما و ایشان روزی می‌دهیم و روزی رسان همگی مائیم نه شما».

از این حدیث و آیه به خوبی دانسته می‌شود که وضع مالی و اقتصادی اعراب جاهلی آنقدر سخت و ناراحت‌کننده و بغرنج و وخیم بوده که حتی گاهی فرزندان دلبند خود را از ترس عدم توانایی اقتصادی به قتل می‌رساندند و به طور کلی عرب‌ها دو نوع قتل فرزند داشتند. نوعی که به پندار غلط خودشان به خاطر حفظ ناموس بود و این اختصاص به دختران داشت (عرب‌ها دختران خود را به قتل می‌رساندند و زنده به گور می‌کردند تا مبادا در آینده در جنگ‌ها به اسارت دشمنان درآیند و نوامیس آنان به چنگال بیگانه بیفتد) و نوعی دیگر از ترس فقر و تنگدستی صورت می‌گرفت و فشار فقر و عدم توانایی بر تأمین هزینه و مخارج زندگی آنها، سبب قتل‌شان می‌شد و این نوع جنبه‌ی عمومی داشت و پسر و دختر در آن تفاوت نمی‌کرد بلکه هر دو را از ترس فقر و فاقه و عدم توانایی بر تأمین هزینه‌ی زندگی آنها به قتل می‌رساندند.

ولی خداوند ﷻ این رسم جاهلی و بیرحمانه را از میان برداشت و به آنها دستور داد تا این پندار شیطانی و غلط را از سر بدر کنند چرا که او روزی دهنده‌ی پدران و مادران و روزی دهنده‌ی فرزندان است. خداوند در آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی اسراء در رابطه با رزق و روزی، فرزندان را بر پدران و مادران مقدم کرده و می‌فرماید:

﴿نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ﴾ [الإسراء: ۳۱].

«ما آنان و شما را روزی می‌دهیم (و ضامن رزق همگانیم)».

و به همه‌ی جهانیان می‌فهماند که گاهی رزق و روزی ما در سایه‌ی روزی فرزندان است چرا که خداوند از پدر و مادر مهربان‌تر است و نباید انسان به او سوءظن داشته باشد.

اقدام به سقط جنین به خاطر جلوگیری از افزایش جمعیت و کمبودهای اقتصادی فیزیکی از مصادیق بارز این حدیث است.

خداوند ﷻ در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ﴾ [الممتحنة: ۱۲].

«و فرزندان‌شان را نکشند».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۹۲﴾ وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَعَظِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ﴿۹۳﴾﴾ النساء: ۹۲-۹۳.

«هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمن دیگری را بکشد مگر از روی خطا. کسی که مؤمنی را به خطا کشت باید که برده‌ی مؤمنی را آزاد کند و خون‌بهائی هم به کسان کشته بپردازد مگر اینکه آنان درگذرند (از دریافت خونبهاء که صد شتر است، چشم‌پوشی کنند). اگر هم کشته، مؤمن و متعلق به کافرانی بود که میان شما و ایشان جنگ و دشمنی بود آزاد کردن برده‌ی مؤمنی دیه‌ی او است (و دیگر خونبهایی به ورثه‌ی کشته داده نمی‌شود). و اگر کشته، از زمره‌ی قومی بود که (کافر بودند و) میان شما و ایشان پیمانی برقرار بود (همچون اهل ذمه و هم‌پیمانان مسلمانان) پرداخت خونبهاء به کسان مقتول و آزادکردن بنده‌ی مؤمنی دیه‌ی اوست. اگر هم دسترسی (به آزادکردن برده) نداشت باید دو ماه (قاتل) پیاپی و بدون فاصله روزه بگیرد. خداوند (این را برای) توبه (شما) مقرر داشته است، و خداوند آگاه (از بندگان خود و) حکیم است (در آنچه مقرر میدارد). و کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد (و از ایمان او باخبر بوده و تجاوزکارانه او را به قتل برساند و چنین قتلی را حلال بداند، کافر به شمار می‌آید و) کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می‌ماند و خداوند بر او خشم می‌گیرد و او را از رحمت خود محروم می‌سازد و عذاب عظیمی برای وی تهیه می‌بیند».

﴿مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴿۳۲﴾﴾ [المائدة: ۳۲].

«به همین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که (متجاوز کشته شود. چرا که) هرکس انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در زمین بکشد، چنان است که گویی همه‌ی انسان‌ها راکشته است، و هرکس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه‌ی مردم را زنده کرده است؛ (زیرا فرد نماینده‌ی جمع و عضوی از اعضای جامعه است). و پیغمبران ما همواره با معجزات آشکار و آیات روشن به پیش ایشان آمدند و اما بسیاری از آنان (احکام خدا را نادیده گرفتند و) پس از آن در روی زمین راه اسراف (در قتل و جنایت) پیش گرفتند».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٢٩﴾﴾
[النساء: ۲۹].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال همدیگر را به ناحق (یعنی از راههای نامشروعی هم‌چون: دزدی، خیانت، غصب، ریا، قمار، و...) نخورید مگر اینکه (تصرف شما در اموال دیگران از طریق) داد و ستدی باشد که از رضایت (باطنی دو طرف) سرچشمه بگیرد، و خودکشی می‌کنید و خون همدیگر را نریزید. بیگمان خداوند (پیوسته) نسبت به شما مهربان بوده (و خواهد بود)».

﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ ءِمْلَقِ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرُبُوا أَلْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَٰلِكُمْ وَصَلَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٥١﴾﴾ [الأنعام: ۱۵۱].

«بگو: بیانید چیزهایی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام نموده است. اینکه هیچ چیزی را شریک خود نکنید، و به پدر و مادر (بدی نکنید و بلکه تا آنجا که ممکن است بدیشان) نیکی کنید و فرزندانتان را از ترس فقر و تنگدستی (کنونی یا آینده) مکشید (چرا که) ما به شما و ایشان روزی می‌دهیم (روزی‌رسان همگان مائیم؛ نه شما)، و به گناهان کبیره (از جمله زنا) نزدیک نشوید خواه (آنها در وقت انجام برای مردم) آشکار باشد و خواه پنهان، کسی را بدون حق (قصاص و اجرای فرمان الهی) مکشید که خداوند آن را حرام کرده است. اینها اموری هستند که خدا به گونه‌ی مؤکد شما را بدان‌ها توصیه می‌کند تا آنها را بفهمید و خردمندانه عمل کنید».

﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا﴾ ﴿الفرقان: ۶۸﴾.

«و کسانی‌اند که با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و پرستش نمی‌نمایند، و انسانی را که خداوند خونش را حرام کرده است، به قتل نمی‌رسانند مگر به حق و زنا نمی‌کنند چرا که هرکس (یکی از) این (کارهای ناشایست شرک و قتل و زنا) را انجام دهد، کیفر آن را می‌بیند».

﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾ ﴿الأنعام: ۱۴۰﴾.

«مسلماً زیان می‌بینند کسانی که فرزندان خود را از روی سفاهت و نادانی می‌کشند و چیزی را که خدا بدیشان می‌دهد با دروغ‌گفتن از زبان خدا بر خویشتن حرام می‌کنند. (به سبب چنین دروغ و افترائی و تحریم ناروا و نابجایی) بیگمان گمراه می‌شوند و راهیاب نمی‌گردند».

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاءًا كَبِيرًا﴾ ﴿الإسراء: ۳۱﴾.

«و (از آنجا که روزی در دست خدا است) فرزندانان را از ترس فقر و تنگدستی نکشید. ما آنان و شما را روزی می‌دهیم (و ضامن رزق همگانیم) بیگمان کشتن ایشان گناه بزرگی است».

این‌ها همه آیاتی است که دلالت بر حرمت قتل فرزندان دارد خواه فرزند بزرگ باشد خواه کوچک، خواه پسر باشد دختر، خواه ناقص الخلقه و عقب‌افتاده باشد خواه تام الخلقه و کامل.

و علاوه براین، بچه‌ای که از مادر متولد می‌گردد و نابینا و یا ناشنوا و یا مقطوع‌الید و یا دیوانه و مجنون باشد و یا به هرگونه عیبی از عیوب و نقصی از نقائص مبتلا باشد نه پدر و نه مادر و نه دولت و نه حاکم و نه هیئت پزشکی و نه غیره.. هم حق کشتن و از بین بردن این بچه را ندارند خواه بوسیله‌ی آلت قتاله باشد خواه بوسیله‌ی تزریق داروی سمی، خواه بوسیله‌ی استنشاق گاز، خواه به وسیله‌ی ذوب‌نمودن در اسید، خواه به وسیله‌ی اشعه‌های مهلکه و خواه به هر وسیله‌ی دیگری که **بعداً** کشف شود.

این‌ها مخلوق خدا هستند و خدا اذن و اجازه‌ی کشتن را نداده است این کشتن، قتل نفس است و در قتل نفس، خداوند خالق نفس، بین نفس انسان صحیح و معیوب و زن و مرد و مریض و سالم و عاقل و مجنون و کوچک و بزرگ فرقی نگذاشته است. و به قتل نفس عمدی هر طور باشد وعده‌ی خلود در آتش دوزخ را داده است. بلکه انسان اختیار نفس خودش را هم ندارد و خودکشی، گرچه بواسطه‌ی تنگدستی و شدت فقر و زندانی شدن متمادی و ورود مصائب گوناگون باشد حرام است^(۱).

بنابراین ما از جنایت به قتل رساندن فرزندان به سبب فقر و فاقه در عصر جاهلی وحشت می‌کنیم در حالی که همین جنایت در شکل و صورتی دیگر در عصر ما، عصر رایانه و اتم و قرن بیست و یکم و هزاره‌ی سوم، عصر ارتباطات و فناوری و صنعت و تکنولوژی و حتی به اصطلاح، در متری‌ترین و متمدن‌ترین جوامع، انجام می‌گیرد و آن اقدام به سقط جنین در مقیاس بسیار وسیع به خاطر جلوگیری از افزایش جمعیت و کمبودهای مالی - اقتصادی است. در حقیقت امروز نیز که دنیا به خاطر نگرانی از افزایش جمعیت و کمبودهای اقتصادی، سقط جنین را مجاز می‌داند، گرفتار نوعی جاهلیت شده، و رو به سوی عقب‌ماندگی و ارتجاع و قهقراء و انحطاط نموده است. و آنها نیز همچون اعراب جاهلی فرزندان خود را اعم از مذکر و مؤنث، از بیم فقر و فاقه و سختی و تنگدستی می‌کشند و اقدام به سقط جنین می‌کنند.

در حالی‌که اقدام به سقط جنین و یا کاهش جمعیت از ترس فقر و مشکلات اقتصادی، ضد فلسفه‌ی اسلام و روح ایمان است.

خداوند ﷻ در آیات بی‌شماری بیان کرده است که خود او تأمین نیازهای زندگی هر موجود را به عهده می‌گیرد و در هر زمان و مکان امکانات و اسباب آن را فراهم می‌سازد. چنانچه می‌فرماید:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي

كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦﴾ [هود: ۶].

«هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی آن، بر عهده‌ی خدا است (و خدا روزی مناسب هریک را در بحر و بر می‌رساند) و محل زیست (دوران حیات) و محل

دفن (پس از ممات) او را می‌داند. همه‌ی این‌ها در کتاب روشنی (بنام لوح محفوظ، موجود و مضبوط) است.»

﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ﴿۲۲﴾ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلِ مَا أَنْتُمْ تَنْطُقُونَ ﴿۲۳﴾﴾ [الذاریات: ۲۲-۲۳].

«در آسمان، روزی شماسست و نیز چیزهایی که بدان وعد و وعید داده می‌شوید. بخدای آسمان و زمین سوگند که این (مطلب، یعنی وقوع رستاخیز حساب و کتاب، جزا و سزا، بهشت برای دینداران و دوزخ برای بیدینان) حق است، درست همانگونه که شما سخن می‌گویید (و سخن گفتن کاملاً برایتان محسوس است و درباره‌ی آن شک و تردیدی ندارید)».

﴿فَإِذَا بَلَغَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْأَخِيرِ وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿۲۴﴾ وَيَرْزُقْهُ مِن حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ﴿۲۵﴾ إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ﴿۲۶﴾﴾ [الطلاق: ۲-۳].

«و هنگامی که مدت عده‌ی آنان نزدیک به پایان آمد، ایشان را به طرز شایسته‌ای نگاه دارید و یا به طرز شایسته‌ای از ایشان جدا شوید، و بر (نگاهداری و یا جدایی) آنان دو مرد عادل از میان خودتان گواه کنید، (تا اگر در آینده اختلافی روی دهد، هیچ یک از شوهر و همسر نتوانند واقعیت را انکار کنند) و گواهی‌دادن را برای خدا ادا کنید (و انگیزه‌ی شهادت، محض رضای خدا باشد، و از هیچ کدام جانبداری ننمایید). این (احکام) چیزی است که کسی بدان پند و اندر می‌گردد که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد. هرکس هم از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا راه نجات (از هر تنگنایی) را برای او فراهم می‌سازد. و به او از جایی که تصورش نمی‌کند روزی می‌رساند. هرکس بر خداوند توکل کند و کار و بار خود را بدو واگذارد) خدا را بسنده است. خداوند فرمان خویش را به انجام می‌رساند هرچه را بخواهد بدان دسترسی پیدا می‌کند خدا برای هر چیزی زمان به اندازه‌ی او را قرار داده است.»

﴿وَكَايِنٍ مِّن دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۲۷﴾﴾ [العنکبوت: ۶۰].

«چه بسیارند جنبندگان که (در زمین با شما زندگی می‌کنند و بر اثر ضعف، حتی) نمی‌توانند روزی خود را بردارند (و جابجا کنند، تا آن را بخورند یا ببندوزند). خدا روزی‌رسان آنها و شما است (پس غم روزی را نخورید و ننگ خواری و اسارت را نپذیرید) و خدا بس شنوا و آگاه است. (لذا دعای شما و صدای سایر آفریدگان خود را می‌شنود، از حال و روز همگان باخبر است، و سهم و روزی کسی و چیزی را فراموش نمی‌نماید)».

﴿اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ﴾ [الشوری: ۱۹].

«خداوند نسبت به بندگانش بسیار لطف و مرحمت دارد، و به هرکس که خود بخواد روزی می‌رساند (و بدو نعمت فراوان می‌دهد و خوبی می‌کند) و او نیرومند و چیره است (و قادر بر انجام هر کاری، و وفای به عهدها و وعده‌های خویش است)».

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدِيرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ [یونس: ۳۱].

«بگو: چه کسی از آسمان (به وسیله اشعه و باران) و از زمین (به وسیله فعل و انفعالات خاک و رویش گیاهان و درختان و میوه‌ی آنها) به شما روزی می‌رساند؟ یا چه کسی بر گوش و چشم‌ها توانا است (و آنها را می‌آفریند و بدانها نیروی شنوایی و بینایی می‌دهد)؟ یا چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد) و حیات و ممات در دست او است)؟ یا چه کسی امور (جهان و جهانیان) را می‌گرداند (و کارساز و کاردان است)؟ (پاسخ خواهند داد (و خواهند گفت: آن خدا است، (چرا که آفریدگار جهان و روزی‌رسان مردمان و مدبر کار و بار هستی، به اقرار وجدان بیدار، خداوند دادار است). پس بگو: آیا نمی‌ترسید و پرهیزگار نمی‌شوید؟...».

﴿قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ [سبأ: ۳۹].

«بگو: پروردگارم روزی را برای هرکس از بندگانش که بخواد فراخ یا تنگ می‌گرداند، و هرچه را (در راه خدا) ببخشید و صرف کنید، خدا جای آن را پر می‌کند، و او بهترین روزی‌دهندگان است».

مفتی محمد قاسم قاسمی می‌گوید: «کسانی که به این قبیل از آیات الهی ایمان دارند باید بپذیرند که آفریدگار مهربان مسئله‌ی آفرینش تمام موجودات زنده و تأمین

مایحتاج آنها را بدون برنامه نگذاشته است. آری! اوست که قبل از تولد نوزاد، زمانی که او در شکم مادر است همان جا روزی و رزقش را مهیا می‌نماید و بعد از تولد روزی او را در پستان‌های مادرش قرار می‌دهد و همزمان با نیرو گرفتن معده‌اش، غذایش را به تدریج عوض می‌کند نه تنها برای انسان بلکه برای کلیه جانداران این چنین تدبیر نموده است.

در هر زمان هر چیزی به هر مقداری که مورد نیاز باشد تولید آن را گسترش می‌دهد و هرگاه نیز کم باشد از تولید آن می‌کاهد در زمان گذشته چون که کسی به نفت و بنزین احتیاج نداشت نیازی به استخراج آن نیز نبود اما جهان امروزی که متکی به نفت شده است آفریدگار مدبر و مهربان، خزانه‌های آن را فراوان و استخراجش را آسان کرده است برآستی که اداره‌ی نظام ربوبیت مر پروردگاری را می‌سزد که خالق همه‌ی موجودات است و به خوبی می‌داند که آنچه او آفریده و خواهد آفرید کجا و چگونه زندگی خواهد کرد و روزی‌اش چگونه تأمین خواهد شد دخالت هیچ مخلوقی در نظام ربوبی پسندیده نیست، آنچه وظیفه‌ی انسانهاست این است که برای تولید بیشتر و تأمین نیازهای خویش از توان و امکان خود کار بگیرند و در حفظ و نگهداری نعمت‌ها و توزیع عادلانه و مصرف درست کالا برنامه‌ریزی نمایند و در جهت آبادانی زمین‌های بایر و استفاده از امکانات بالقوه از عقل و تجربه کار بگیرند و از هرگونه بی‌برنامگی و تضییع اوقات و امکانات اجتناب ورزند.

اما متأسفانه انسان‌ها به جای اینکه به وظایف خویش عمل نمایند، می‌کوشند در نظام ربوبیت دخالت نموده و پا را از گلیم خویش فراتر نهند، اینجاست که می‌بینیم عقل سلیم و تجارب حاصل شده نه تنها اقدامات آنها را در این خصوص تأیید نمی‌کند بلکه آن را مضرر و زیان‌آور می‌داند»^(۱).

پس از این خود مفتی محمد قاسم راهکارهایی را برای آسایش بهتر مردم در زندگی ماشینی امروزی پیشنهاد می‌دهد و می‌گوید:

«بدون تردید جهان اسلام امروز با مشکلات اقتصادی دچار است، اما راه‌حل این مشکلات، جلوگیری از تولد انسان‌های جدید نیست، خزانه‌های الهی بی‌کران و سفره‌ی

زمین بسیار بزرگ است بشریت می‌تواند با رعایت امور ذیل بهترین زندگی را داشته باشد.

۱- اختیار نمودن ایمان و تقوا.

خداوند متعال گشایش دروازه‌های برکات آسمانی را به ایمان و تقوا وابسته کرده است چنان که می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْفُرُجِ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [الأعراف: ۹۶].

«اگر مردمان این شهرها و آبادی‌ها به خدا و پیامبران ایمان می‌آوردند و تقوا و پرهیزگاری را پیشه می‌نمودند، برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم ولی آنان به تکذیب پرداختند و ما هم ایشان را به کیفر اعمالشان گرفتار و مجازات نمودیم»

۲- تلاش و کوشش و استفاده از تخصص‌های افراد و تجربه‌های خوب ملل دیگر در زمینه‌ی آبادانی زمین‌ها و استفاده از تکنولوژی مدرن و پیشرفته.

اقتصاددان معروف بریتانیایی «کولن کلارک» چه جالب می‌گوید: اگر از تمام زمین‌های قابل کشت، طوری استفاده کنیم که کشاورزان هنرمند هلندی استفاده می‌کنند آن‌گاه زمین‌های مزرعی می‌تواند غذای ۲۸ میلیارد نفر را طبق معیار اروپا تهیه نماید^(۱).

در صورتی‌که کشور هلند به قدری کوچک است که تنها به اندازه‌ی استان مازندران ما (ایران) می‌باشد^(۲).

۳- حذف اسراف و تبذیر از زندگی و پرهیز از رقابت‌های ناسالم و ترویج قناعت و ساده‌زیستی و اجتناب از خوشگذرانی و تجمل‌گرایی.

متأسفانه امروز تمام رسانه‌های دنیا برای جلب مشتریان ساده‌لوح، چنان موج تبلیغات راه انداخته‌اند که همه، اعم از مستمند و سرمایه‌دار فریفته‌ی آن شده‌اند و هوس مادیات‌طلبی در درونشان زبانه می‌کشد و رسانه‌ها به خاطر جلب پول و مال هرگونه تبلیغات را چنان با زرق و برق راه می‌اندازند که حد و مرز ندارد.

۱- ضبط ولادت، به نقل از هفته‌نامه «تایم نیویورک» - ۱۱ ژانویه ۱۹۶۰.

۲- به نقل از «کاهش جمعیت».

۴- کنترل تسلیحاتی و حذف هزینه‌های کلان نظامی.

امروزه دولت‌های بزرگ حاضرند، تمام هزینه‌های کنترل اولاد را تقبل کنند، بانک جهانی برای این منظور در تمام کشورها فعالیت می‌کند از طرفی رقابت برای تولید سلاح‌های هسته‌ای و کشتار جمعی، ابرقدرت‌ها و کشورهای پیشرفته را چنان به خود مشغول کرده که میلیاردها دلار برای این منظور صرف می‌شود اما برای اصلاح اخلاق و ترویج دین که دو عامل بزرگ تربیتی انسان می‌باشند. برنامه‌ریزی قابل توجه و منظمی وجود ندارد. بلکه برعکس برای سرکوبی دین و اخلاق از هر حربه‌ای استفاده می‌شود.

۵- توزیع عادلانه‌ی ثروت و توجه به اولویت‌ها.

متأسفانه فاصله‌ی طبقاتی، مخصوصاً در کشورهای سرمایه‌داری و حتی اسلامی چنان بیداد می‌کند که عده‌ای روز به روز فقیرتر می‌شوند اما عده‌ای دیگر سگ‌های‌شان با پنیر و کره صبحانه می‌خورند و شام و نهارشان را کارخانه‌های مخصوص به صورت کنسرو تهیه می‌کنند^(۱).

پس بنابراین پدر و مادر و کل افراد جامعه باید سعی و تلاش نمایند تا مشکلات اقتصادی را حل کنند و از امکانات کمتر، استفاده‌ی بیشتر نمایند و فرزندان خویش را فدای امکانات رفاهی، چشم و هم چشمی و رقابت‌های ناسالم و عیاشی و خوشگذرانی و تجمل‌گرایی و اسراف و تبذیرهای خویش نکنند بلکه مردانه و جوانمردانه به میدان بیایند و مشکلات را حل کنند نه اینکه جلوی فرزند را از ترس فقر و مشکلات اقتصادی بگیرند و یا او را در نطفه خفه نمایند چراکه جلوگیری از تولد فرزند و اقدام به سقط جنین به منظور رفاه اقتصادی و یا از ترس فقر و مشکلات مالی و تأمین هزینه‌های زندگی، نوعی بدگمانی و سوءظن به خداوند رزاق و آفریدگار مهربان و مدبر می‌باشد.

«أن تزانى بحلیلة جارك»:

حق جوار و همسایگی در شریعت مقدس اسلام به قدری اهمیت دارد که پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: جبرئیل آن قدر مرا به رعایت حقوق همسایه سفارش کرد که گمان بردم همسایه از همسایه‌اش ارث می‌برد [بخاری و مسلم].

همسایه اسم عام است و شامل: مسلمان، کافر، پرهیزگار، بدکار، دوست، دشمن، نزدیک و بیگانه می‌شود و هریک از آنها مرتبه‌ی مخصوص خود را دارد. نیکی در حق همسایه به اندازه‌ی توان انسان است اگر از تو وام خواست به او وام بده و اگر یاری طلبید او را یاری کن و اگر بیمار شد او را عیادت کن. در غم و شادی او شریک و سهیم باش محرم اسرار او باش و همان‌گونه که برای مصلحت و منفعت و سود دهی خود می‌کوشی در مصلحت او نیز بکوش.

انسان اگر دارای همسایگان بدی باشد که همیشه چشم به جان و مال و ناموشش داشته باشند در این وقت زندگی براو تیره، خاطرش پریشان و بهره‌ای از سرمایه‌اش نمی‌بیند، او را همیشه نگران، اندوهگین، دل‌شکسته و رنجور می‌بینی که همه‌ی آنها بر اثر سوءجوار و همسایه‌ی بد و شرور است به همین جهت پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«به خدا سوگند مؤمن نیست، مؤمن نیست، مؤمن نیست، گفتند: چه کسی ای رسول خدا ﷺ؟! فرمود: کسی که همسایه‌اش از دست او در امان نباشد». [بخاری و مسلم]

و مؤمن واقعی و راستین نیز کسی است که خون، مال و ناموس مردم از دست او در امان باشد چرا که ایمان از «امن» گرفته شده است و اگر شخص مسلمان دشمن و بدخواه همسایه‌اش باشد، چگونه می‌تواند در زمره‌ی مؤمنین خالص و کامل باشد؟ پس بر انسان مسلمان لازم است به امورات همسایه‌اش رسیدگی کند او را در حد توان یاری دهد در خیر و صلاح او بکوشد، بدی را از او دور کند. و آیا درست است که یک مسلمان و یک فرد مؤمن این کارها را ترک کند و موضع دشمنی را اتخاذ کند و مشکلات و ناهمواری‌ها و مصایب و ناملایمات و چالش‌ها و دغدغه‌ها را برای همسایه‌اش بسازد؟ و در جان و مال و ناموس همسایه‌اش خیانت کند؟

به همین جهت پیامبر ﷺ یکی از گناهان بزرگ و وحشتناک را چنین بیان می‌کند: «و اینکه با زن همسایه‌ات زنا کنی». البته زناکردن با هر کسی ظلم و گناهی است بس بزرگ و خطیر، حتی خداوند متعال در مورد زنا نمی‌گوید: زنا نکنید، بلکه می‌گوید به این عمل شرم‌آور نزدیک هم نشوید چرا که زنا عملی بسیار زشت و راه و روش بد و عملی منافی عفت است اما زنا با زن همسایه، که لازم است در حق او امانت و نیکویی بیشتر رعایت شود و از شر همسایه‌اش ایمن باشد گناهِش از هر زنای دیگری بیشتر،

بزرگ‌تر و خطرتر است، خداوند ﷻ نیز حق جوار را به حدی ارزش و جایگاه داده که خیانت به زن همسایه قطعاً بزرگ‌تر از خیانت به زنان دیگر است.

و چون به واسطه‌ی ارتباط نزدیک و تنگاتنگ همسایه‌ها باهم و ایجاد موانع کمتر نسبت به دیگران، احتمال این خیانت در بین همسایگان بیشتر است، پیامبر ﷺ با این بیان‌شان خواستند تا این جرم و خیانت بزرگ و منافی عفت، در جامعه مخصوصاً در میان همسایه‌ها وجود نداشته باشد به همین خاطر وعید و انذار سخت و بزرگی را به این امر دادند تا مردم از این کار اجتناب کنند.

۵۰- [۲] وعن عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما قال: قال رسول الله ﷺ: «الكبائر: الإشرک بالله، وعقوق الوالدين، وقتل النفس، واليمين الغموس». رواه البخاري^(۱).

۵۰- (۲) عبدالله بن عمرو - رضی الله عنهما - گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «گناهان کبیره عبارتند از:

- ۱- قراردادن شریک و انباز برای خداوند (بی‌همتا و بی‌همگون و یگانه و یکتا).
 - ۲- نافرمانی و بی‌احترامی به پدر و مادر.
 - ۳- کشتن انسان بی‌گناه.
 - ۴- و سوگند غموس».
- [این حدیث را بخاری روایت کرده است].

۵۱- [۳] وفي رواية أنس: «وشهادة الزور " بدل: " اليمين الغموس». متفق عليه^(۲).

۵۱- (۳) و در روایتی از انس رضی الله عنه به جای «اليمين الغموس» [سوگند دروغ] «شهادة الزور» [شهادت دروغ و ناحق] وارد شده است که آن را بخاری و مسلم هردو باهم روایت کرده‌اند.

و تمام این روایت چنین است:

عن انس قال: سئل رسول الله ﷺ عن الكبائر قال: «الإشرک بالله وعقوق الوالدين وقتل النفس وشهادة الزور».

۱- بخاری ح ۶۶۷۵، نسائی ح ۴۰۱۱، دارمی ح ۲۳۶۰، مسند احمد ۲ / ۲۰۱.

۲- بخاری ح ۲۶۵۴، مسلم ح ۱۴۴ - ۸۸.

انس ﷺ گوید: از پیامبر ﷺ پیرامون گناهان کبیره سؤال شد. ایشان در پاسخ فرمودند: «گناهان کبیره عبارتند از: قرار دادن شریک و انباز برای خدا و بی‌احترامی به پدر و مادر و کشتن انسان بی‌گناه و شهادت دروغ و ناحق».

شرح: در این دو حدیث، پیامبر ﷺ پنج چیز را جزو گناهان کبیره برشمرده است، و در بعضی روایات تعداد کبائر را هفت و در بعضی سه و در بعضی کمتر و یا بیشتر بیان کرده است و در حقیقت میان این روایات اختلافی نیست، چرا که در حقیقت بعضی از این روایات به گناهان کبیره درجه‌ی اول، بعضی به گناهان کبیره درجه‌ی دوم و بعضی به همه‌ی گناهان کبیره اشاره دارد و یا امکان دارد که رسول خدا ﷺ در مواضع مختلف و متناسب با احوال و شرایط محیطی در بعضی مواقع «سه» و در بعضی مواقع «شش» و در بعضی «هفت» و در جایی از این هم بیشتر بیان فرموده باشد و متناسب با احوال و اوضاع و شرایط محیطی و اجتماعی و نیازهای مردم به بیان پاره‌ای از آنها پرداخته باشد.

و در کل، مقصود و هدف پیامبر ﷺ انحصار در عدد نیست. اینک به توضیح پاره‌ای از این گناهان کبیره می‌پردازیم.

الف) عقود الوالدین:

اگر در گنجینه‌ی آیات قرآنی و احادیث نبوی ﷺ نظری بیفکنیم به خوبی بر ایمان معلوم می‌شود که خداوند ﷻ و رسول گرانقدر اسلام در مورد احترام والدین آنقدر تأکید کرده‌اند که در کمتر مسئله‌ای این تأکید و اهتمام را می‌توانیم بیابیم.

در چهار سوره از قرآن، نیکی به پدر و مادر بلافاصله بعد از مسئله‌ی توحید خدای ﷻ بیان شده است و این هم‌ردیف‌بودن دو مسئله، بیانگر این است که اسلام تا چه حد برای پدر و مادر احترام قائل شده است.

و در سوره‌ی بقره آیه‌ی ۸۳ می‌خوانیم:

﴿لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [البقرة: ۸۳].

«جز خدا را نپرستید و نسبت به پدر و مادر نیکی کنید».

و در سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۳۶ می‌خوانیم:

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [النساء: ۳۶].

«(تنها) خدا را عبادت کنید و (بس، و هیچ کس و) هیچ چیزی را شریک او نکنید، و نیکی کنید به پدر و مادر...»

و در سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۵۱ می‌خوانیم که می‌فرماید:

﴿أَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [الأنعام: ۱۵۱].

«این که هیچ چیزی را شریک خدا نکنید و به پدر و مادر (بدی نکنید و بلکه تا آنجا که ممکن است بدیشان) نیکی کنید».

و در سوره‌ی اسراء آیات ۲۳ و ۲۴ می‌خوانیم که می‌فرماید:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ وَلَا تَنْهَرَهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿۲۳﴾ وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ﴿۲۴﴾﴾ [الاسراء: ۲۳-۲۴]

«(ای انسان) پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید (و با آنان نیکو رفتار نمایید) هر گاه یکی از آن دو، و یا هر دوی ایشان نزد تو به سن پیری برسند، (کمترین اهانتی بدیشان مکن و حتی سبکترین تعبیر نامؤدبانه همچون) اف به آنان مگو، و بر سر ایشان فریاد مزن (و آنان را از پیش خود مران) و با سخنان مؤدبانه با آن دو سخن بگو. و بال تواضع مهربانی را برایشان فرود آور(و در برابرشان کاملاً فروتن باش، و برای آنان دست دعا به درگاه خدا بردار) و بگو: پروردگارا! (اینک که ضعیف و ناتوانند و جز تو پناهی ندارند) بدیشان مرحمت فرما، همانگونه که آنان در کوچکی (به ضعف و کودکی من رحم کردند و) مرا تربیت و بزرگ کردند».

حتی خداوند ﷻ فراتر از این چیزها توصیه می‌کند که حتی اگر پدر و مادر کافر باشند باز هم رعایت احترامشان لازم است. چنانچه در سوره‌ی لقمان آیه‌ی ۱۵ می‌فرماید:

﴿وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا...﴾ [لقمان: ۱۵].

«هرگاه پدر و مادر تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از بودن آن و کوچکترین دلیل بر اثبات آن سراغ نداری، از ایشان

فرمانبرداری مکن ولی در عین حال با ایشان در دنیا همیشه به طرز شایسته و به گونه‌ی بایسته و نیکو رفتار کن».

و خداوند ﷻ شکرگذاری و قدردانی در برابر پدر و مادر را در ردیف شکرگذاری در برابر نعمت‌های خویش قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿أَنْ أَشْكُرَ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾ [لقمان: ۱۴].

«لذا به انسان توصیه‌ی ما این است) که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش».

و اهمیت این موضوع تا آن پایه است که پیامبر ﷺ نیز در بیانات خویش مکرراً به احترام و رعایت حقوق والدین و نیکی کردن به آنها و اطاعت و خدمت به آنان، رعایت سن و سالشان و فریاد نکشیدن بر آنها، تأکید می‌کند حتی پیامبر ﷺ نیکی به پدر و مادر را بر جهاد در راه خدا مقدم می‌شمارد چنان‌که روایت شده:

مردی از رسول خدا پرسید: آیا می‌توانم جهاد کنم؟ پیامبر ﷺ فرمود: آیا پدر و مادر داری؟ گفت: آری. فرمود: جهاد تو در مورد پدر و مادرت می‌باشد. [بخاری] و نیز روایت کرده‌اند که:

«جاهمة السملی» به خدمت رسول اکرم ﷺ رسید و پرسید: ای پیامبر خدا! تصمیم گرفته‌ام که در جنگ همراه شما شرکت کنم و به خدمت رسیده‌ام که با شما مشورت نمایم حضرت ﷺ فرمود: آیا مادر داری؟ گفت: آری. فرمود: او را رها نکن که بهشت نزدیک پایهای اوست. [نسائی، احمد]

بنابراین بر فرزندان لازم است تا آداب برخورد و شیوه‌ی رفتار را با پدران و مادرانشان بیاموزند و به آنها جامه‌ی عمل بیوشانند و از جمله این آداب و حقوق عبارتند از: جلوتر از آنان راه نروند، به اسم صدایشان نزنند، قبل از آنان ننشینند، از نصایح و اندرزهای آنان دلتنگ نشوند و از غذایی که به آن نگاه می‌کنند نخورند (منظور آنکه شاید اشتهای آن غذا را داشته باشند) و در مجالس بالاتر از آنان قرار نگیرند و با امرشان مخالفت نکنند (البته در صورتی که مخالف شریعت نباشد) رعایت سن و سالشان را بکنند، بر سر آنها فریاد نکشند، و کاری نکنند که مردم به پدرش بدگویی کنند و بگویند: خدا پدرت را نیامرزد که چنین کردی.

«عقوق»: عقوق، ضد و مقابل «برّ» و به معنای عصیان و نافرمانی و عدم ادای حقوق پدر و مادر، اذیت و آزار آنها با سخن و گفتار، سب و دشنام، یا گفتن کلمه‌ی «أف»، سرپیچی و نافرمانی نسبت به آنها است و به طور کلی هر سخن و هر عملی که دل آنها را بیازارد و موجب رنجش آنها شود، در تحت «عقوق والدین» داخل است. پس اگر فرزندی با چهره‌ای خشمگین و نگاهی حاکی از غضب به پدرش بنگرد، یا خود را مساوی پدرش فرض کند، مرتکب عقوق شده است.

و از جمله عقوق والدین آن است که فرزند در بوسیدن دست پدر و مادر تکبر ورزد، یا به نشانه‌ی احترام آنان برنخیزد، و یا آنکه شرم داشته باشد که او را به واسطه‌ی پدرش بشناسند، خصوصاً در شرایطی که فرزند از لحاظ اجتماعی مقام و موقعیتی دارد.

و نیز از جمله عقوق آن است که فرزند از پرداخت مخارج پدر و مادر خودداری کند و آنان را مجبور سازد که به قانون متوسل شوند و او را به زور وادار به پرداخت نفقه کنند. اما بدترین و منفورترین مشکل عقوق والدین آن است که فرزند در امر انجام وظایف خود درباره‌ی آنان دلتنگ و ناراحت باشد و مدام غرغر کند، از انجام مسئولیت خود در مقابل والدین به ستوه آید، صدایش را در مقابل آنها بلند کرده و بر سرشان فریاد بکشد و آنان را با کلمات آزار دهنده برنجاند و قلبشان را جریحه‌دار کند، نسبت به آنان بددهن باشد، به شخصیت‌شان اهانت نماید و خدایی ناکرده به‌سوی آنها دست‌درازی کند.

و از جمله‌ی عقوق نیز آن است که فرزند به والدین خویش دستور دهد و یا از غذای مادر انتقاد کند و یا به رأی و نظر آنها توجهی نکند و یا در جلوی‌شان ابرو درهم کشد و بسیار تندخویی و خشنونت از خویش نشان دهد و یا به ذکر عیب‌ها و نقص‌های والدین خویش پردازد. و یا اسم و رسم آنها را با اعمال زشت خویش خدشه‌دار کند و در سنین کهنسالی آنها را تنها گذاشتن و به خانه سالمندان سپردن.

پس تعجبی نخواهد داشت که می‌بینیم رسول خدا ﷺ از عقوق والدین به شدت نهی می‌کند و هشدار می‌دهد که عقوق والدین سبب گناه و حبوط اعمال شده و انتقام الهی را به دنبال خواهد داشت. چنانچه می‌فرماید:

«خدای تعالی بهشت را بر سه گروه حرام کرد:

۱- دائم الخمر

۲- کسی که مرتکب عقوق والدین می‌شود.

۳- دیوث، که زن و فرزند خویش را به اعمال پلید وادار می‌کند». [احمد، نسائی]

و نیز می‌فرماید:

«خدای تعالی، ارتکاب تمامی گناهان را به روز قیامت واگذار می‌کند، به جز عقوق والدین، که عذاب آن‌را، خدای تعالی، در زندگی قبل از مرگ (در دنیا) شامل حال فرد عاصی و گنهکار می‌کند. [حاکم]

سخن به درازا کشید، اما هر قدر در این زمینه گفته شود باز هم کم است چرا که براستی پدر و مادر حق حیات را بر انسان دارند.

در پایان به مهم‌ترین رهنمودها در ارتباط با رعایت حقوق والدین که باید فرزندان آنها را رعایت کنند اشاره می‌کنیم:

۱- اطاعت پدر و مادر در تمامی امور غیر از گناه. (یعنی اگر پدر و مادر فرزند خویش را به سوی شرک، بداخلاقی، معصیت و گناه، دعوت کردند اطاعت آنها لازم نیست هرچند نیکی و حسن مصاحبت با آنها واجب است).

۲- خطاب قرار دادن آنها با ادب و مهربانی.

۳- برخاستن در مقابل آنان وقتی که وارد منزل می‌شوند.

۴- بوسیدن دست آنها صبح و عصر و در مناسبات مختلف.

۵- حفظ آبرو و حیثیت و اعتبار و دارایی آنان.

۶- رعایت احترام و دادن هرچیز که طلب می‌کنند.

۷- مشورت با آنان در تمام کارها.

۸- دعا و طلب بخشش دائمی برای آنان.

۹- وقتی میهمان برایشان می‌آید، فرزند در کنار در بنشیند، و مراقب نگاه آنان باشد که شاید با اشاره چیزی بخواهند.

۱۰- انجام کارهایی که والدین به آن امر نکرده‌اند اما آنها را خوشحال می‌کند.

۱۱- بلند نکردن صدا در مقابل آنان.

۱۲- در میان صحبت آنان، سخن نگفتن.

۱۳- خارج نشدن از منزل بدون اجازه‌ی آنها.

۱۴- بیدار نکردن ناگهانی آنان از خواب.

۱۵- برتری ندادن همسر یا فرزند بر آنان.

۱۶- اگر کاری کردند که موافق میل ما نبود، آنها را سرزنش نکنیم.

۱۷- خودداری از خنده بی‌مورد در حضور آنان.

- ۱۸- نخوردن غذایی که پیش روی آنان است.
 ۱۹- دست نبردن به طرف غذا قبل از آنان.
 ۲۰- دراز نکشیدن و نخوابیدن در حضور آنان مگر آنکه اجازه دهند.
 ۲۱- دراز نکردن پاها در حضور آنان.
 ۲۲- ۲۲- وارد نشدن و راه نرفتن پیش از آنان.
 ۲۳- جواب‌گویی ندای آنان به محض شنیدن.
 ۲۴- احترام گذاشتن به دوستان آنان در زمان حیات و بعد از مرگ.
 ۲۵- دوستی نکردن با کسانی که به پدر و مادر بدی می‌کنند.
 ۲۶- دعا برای آنان خصوصاً بعد از مرگ که سودمند است^(۱).

ب) «یمین الغموس»:

«یمین» به معنای سوگند و قسم است، و قسم یاد کردن از نظر اسلام کار خوبی نیست اما در عین حال حرام نیز نمی‌باشد و اگر به خاطر هدف‌های مهم تربیتی و اجتماعی و اصلاحی انجام گیرد و ضرورتی اقتضا کند که باید سوگند خورد در آن صورت، سوگند خوردن اشکالی ندارد چنانچه پیامبر ﷺ در موارد مختلف تربیتی، اصلاحی و اجتماعی و غیره، سوگند، یاد می‌کردند و بیانات و سخنان خویش را با سوگند شروع می‌کردند تا اهمیت و ارزش آن امر را برای مردم گوش‌زد کنند، و به طور کلی سوگند خوردن بسیار، نوعی سبک‌انگاری و جسارت و جرأت بر خداوند متعال است، در حالی که مؤمن باید حق تعالی را چنان که شایسته است تعظیم و توقیر نماید حتی‌الامکان از دست‌آویز قرار دادن نام وی دوری گزیند چه در سوگند خود راستگو و چه دروغگو باشد چنان‌که مؤمنان راستین و حقیقی حتی سوگند راست را هم کمتر می‌خوردند.

و به طور کلی، سوگندها در شرع مقدس اسلام بر سه قسم‌اند:

۱- «سوگندهای لغو»:

سوگند لغو: در نزد امام شافعی، سوگندی است که شخص در اثنای سخن گفتن خویش از روی عادت و بی‌اختیار (نه به قصد سوگند خوردن) بر زبان می‌آورد همچنان که در شوخی‌ها و مزاح‌ها و... چون گفتن: آری واللّه، نه واللّه، معمول و متداول است

۱- ر. ک: چگونه فرزندان خود را تربیت کنیم؟ ج ۱ ص ۳۷۲.

این نوع سوگند از زمره‌ی سوگندهایی است که مردم بدون توجه، تکیه کلام خویش قرار می‌دهند و به آن عادت کرده‌اند و در هر کاری «لا والله» (نه به خدا قسم) و یا «بلی والله» (آری به خدا سوگند...) می‌گویند. این نوع سوگندها را سوگند لغو و بیهوده می‌نامند.

و این چنین سوگندی بازپرسی و مؤاخذه‌ای ندارد و پرداخت کفاره هم در آنها واجب نیست. و گناهی بر آن مترتب نیست، درباره‌ی این نوع، خداوند می‌فرماید:

﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ...﴾ [البقرة: ۲۲۵].

«خداوند شما را به خاطر سوگندهایی که بدون توجه یاد می‌کنید و از روی عادت نه از روی قصد و نیت از دهان می‌پرد، مؤاخذه نخواهد کرد و کفاره یا عقاب بر آن مترتب نیست».

ولی از نظر جمهور (امام ابوحنیفه، امام مالک و امام احمد) سوگند لغو آن است که شخص بر چیزی سوگند می‌خورد به این گمان که آن چیز رخ داده است پس در واقع امر خلاف آن آشکار می‌شود پس چنین سوگندی در نزد جمهور کفاره و بازپرسی و مؤاخذه‌ای ندارد اما آنچه بدون قصد سوگندخوردن، بر زبان جاری می‌شود در نزد جمهور کفاره دارد.

۲- سوگند منعده:

قسم دوم سوگندهایی است که از روی اراده و تصمیم انجام می‌گیرد و به اصطلاح شرعی به آن «سوگند منعده» می‌گویند. این نوع سوگند از روی اراده و تصمیم و به طور جدی یاد می‌شود. درباره‌ی این نوع، خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ﴾ [المائدة: ۸۹].

«ولی خداوند شما را در برابر سوگندهایی که از روی قصد و اراده خورده‌اید مؤاخذه می‌کند».

این گونه سوگند در شرع مقدس اسلام معتبر است و باید به آن پایبند بود و مخالفت با آن هم گناه دارد و هم موجب کفاره می‌شود و کفاره‌ی آن بنابر مفاد آیه‌ی ۸۹ سوره‌ی مائده،^(۱) عبارت است از اطعام ده مسکین، یا لباس پوشاندن بر ده نفر نیازمند

۱- ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّرتُهُمْ إِطْعَامَ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا نَظَعْتُمْ مِنْ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ

و یا آزادکردن یک برده، و اکنون که برده وجود ندارد باید یکی از دو کار اول را انجام داد.

ما گفتیم که در سوگند منعقدہ باید به آن پایبند بود و به دروغ و بدون هیچ علتی نباید آن را شکست اما در صورتی که اگر کسی بر قطع صلہ رحم با نزدیکان سوگند خورد یا بر این امر سوگند خورد که خیرات و صدقه و کارهای نیک انجام ندهد، و سوگند به خدا را مانعی برای انجام کاری خیر و مفید و نیک و شایسته قرار دهد در این صورت بر او لازم است که سوگند خود را بشکند و از عوض آن سوگند، کفاره دهد و آن کار نیک را انجام دهد.

پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«من حلف علی یمین فرای غیرها خیراً منها، فلیکفر عن یمینہ ولیفعل الذی هو خیر». [بخاری] «هر کس بر امری سوگند خورد، سپس غیر آن را بهتر از آن یافت، باید که از سوگند خود کفاره داده و آن کاری را که بهتر است انجام دهد».

۳- «سوگند غموس»:

عبارت است از سوگند خوردن قصدی و به عمد بر وقوع امر در گذشته یا حال که واقع نشده است. یعنی اگر کسی بر وقوع امری در گذشته، دیده و دانسته و به عمد و به دروغ سوگند بخورد، به آن در اصطلاح فقهاء «یمین غموس» می‌گویند. مانند اینکه: کسی کاری کرده باشد و می‌داند که او این کار را انجام داده است و با این وجود دیده و دانسته سوگند می‌خورد که من این کار را مرتکب نشده‌ام، در نزد امام ابو حنیفه، سوگند غموس، کفاره‌ای ندارد زیرا سزای چنین سوگندی فقط فروغلتیدن و غوطه‌ور شدن در آتش سوزان دوزخ است، چنان‌که از نام آن پیداست. (چرا که انسان را در وبال گناه، غرق و غوطه‌ور می‌سازد). البته توبه و استغفار از چنین سوگندی لازم و ضروری است.

ج) «شهادة الزور»:

[شهادت دروغ و ناحق] و «زور» در لغت به معنای تمایل و انحراف است و از آنجا که دروغ باطل و ظلم از امور انحرافی است به آن «زور» گفته می‌شود.

فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفْرَةٌ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَأَحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٨٩﴾ [المائدة: ٨٩].

شهادت دروغ و ناحق، یکی از گناهان بسیار بزرگ و یکی از دروغ‌های بسیار خطرناک است که جامعه‌ی اسلامی و انسانی را به فساد و تباهی می‌کشاند و زیان‌های فراوانی را متوجه‌ی عده‌ای می‌کند و عده‌ی دیگری را به ناحق بهره‌مند می‌سازد.

کسی که به ناحق و به دروغ گواهی و شهادت می‌دهد در حقیقت به خود ظلم می‌کند دینش را به دنیای دیگران می‌فروشد به کسی که به سود او گواهی می‌دهد ظلم می‌کند و یا در حق کسی که علیه او گواهی می‌دهد و حقش را تباه می‌سازد بدی می‌کند و در حق قاضی به خاطر گمراه کردنش از مسیر حق و عدالت خیانت می‌کند و نسبت به ملت هم به خاطر متزلزل نمودن حقوق و عدم اطمینان بر آن، ظلم و ستم روا می‌دارد.

براستی برای رسوایی و ذلت فرد، همین کافی است که به مجرد دوستی و یا خواهشی و یا مبلغ ناچیزی از دنیا، گواهی ناحق و دروغ بدهد. در حقیقت این افراد ذمه‌ی خود را ویران نموده، دل‌هایشان را آلوده و خدای خویش را ناراضی و ناخرسند نموده‌اند.

به همین جهت است که اسلام زیان و شر و فساد و تباهی ناشی از شهادت به ناحق و دروغ را مقارن و هم‌ردیف شرک قرار داده و می‌فرماید:

﴿فَأَجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ [الحج: ۳۰].

«و از پرستش پلیدها و بتان دوری کنید و از گفتن افتراء بر مردم و بر خدا بپرهیزید».

و خود پیامبر ﷺ بر این موضوع تأکید می‌کنند و می‌فرمایند: «گواهی دروغ برابر با شرک آوردن به خداست چرا که شرک ورزیدن به خدا نیز در واقع سخن و گواهی‌ای دروغ و افتراء است.

و خداوند دوستان مقرب بارگاهش را، بندگان خاص و ویژه‌ی خویش را به راستگویی و ندادن گواهی و شهادت ناحق و دروغ تعریف و تمجید می‌کند و آنها را چنین می‌ستاید:

﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ﴾ [الفرقان: ۷۲].

«و (بنندگان خدای رحمان) کسانی‌اند که بر باطل گواهی نمی‌دهند»

آری بندگان خاص و ویژه‌ی خدای رحمان کسانی‌اند که گواهی دروغ و به ناحق نمی‌دهند و به شدت از چنین اموری کناره می‌گیرند و دین خویش را به دنیای دیگران

نمی‌فروشد، چرا که پیامبر ﷺ گواهی دروغ را «اکبر الکبائر» قرار داده است و حتی در روایتی دیگر از کتب صحیح و معتبر حدیث چنین روایت شده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند:

«آیا شما را از بزرگترین کبائر، آگاه نگردانم، و سه بار این سخن را تکرار کردند. اصحاب ﷺ گفتند: چرا ای رسول خدا. ما را آگاه کنید. فرمود: شرک به خداوند، نافرمانی والدین و در حالی که تکیه داده بودند، نشستند و آن‌گاه فرمودند: هان! آگاه باشید و گواهی دروغ... پس پیوسته آن را تکرار می‌کردند تا بدانجا که اصحاب با خود گفتند: ای کاش رسول خدا ﷺ سکوت کنند». [بخاری، مسلم و ترمذی]

در این روایت پیامبر ﷺ خطر و جرم گواهی دروغ را بزرگ پنداشته است زیرا ایشان بعد از نشستن و تکیه دادن به سبب اهتمام به آن، کلمه‌ی تنبیه را دوباره ذکر کرد و شهادت به ناحق را تکرار نمود. حتی آثار غضب و خشم از سیمای مبارکشان هویدا شد و صحابه ﷺ (به خاطر شفقت و رحمت بر پیامبر ﷺ) تمنای سکوت ایشان را می‌کردند و از آنجا که مردم در این باره تساهل می‌کنند و انگیزه‌های متعدد همچون عداوت، حسد، و غیره... انسان را به شهادت دروغین وا می‌دارد، و نیز بدین سبب که این امر مفاسد بیشماری را در پی دارد پیامبر ﷺ آن را چندین بار تکرار فرمود.

حتی در روایت «ابن ابی شیبه» و «مصنف عبدالرزاق» چنین روایت شده که به خاطر بزرگی جرم گواهی دروغ، حضرت عمر رضی الله عنه فرمود:

«هر کس که در حق او ثابت باشد که به دروغ گواهی داده است، به چهل ضربه شلاق کیفر داده خواهد شد و روی او سیاه شده و در بازار و خیابان برای رسوایی و ذلت و درس عبرت برای دیگران گردانیده می‌شود و تا مدت مدیدی نیز در زندان خواهد ماند».

و این خود حاکی از بزرگی و خطرناک بودن شهادت به دروغ است که بر اثر آن حقوق بسیاری ضایع گشته و بر افرادی بی‌گناه ظلم و ستم شده و مردمانی به آنچه حقشان نبوده دست می‌یابند.

در جایی دیگر از قرآن، خداوند ﷻ از مؤمنان می‌خواهد تا بدون هیچ انحراف و میلی به حق و عدالت شهادت دهند و در این راه به زن و فرزند، قوم و خویش، و منافع شخصی و اغراض فردی خویش نگاه نکنند.

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ
 الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَن
 تَعْدِلُوا وَإِن تَلَوُّوا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ [النساء: ۱۳۵].

«ای مؤمنان! عدالت و دادگری پیشه سازید و در اقامه‌ی عدل و داد بکوشید و به خاطر خدا، شهادت دهید هرچند که شهادتتان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد. اگر کسی به زیان او شهادت داده می‌شود دارا یا نادار باشد رغبت به دارا یا شفقت به نادار، شما را از ادای شهادت حق، منصرف نکند چرا که رضای خداوند ﷻ از رضای هردو آنان بهتر است. پس از هوا و هوس پیروی نکنید که منحرف می‌گردید و اگر زبان از ادای شهادت حق بیچنانید یا از آن روی بگردانید خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است».

در این آیه، خداوند از مؤمنان می‌خواهد که در خصوص شهادت، باید همه‌ی ملاحظات را کنار بگذارند و فقط به خاطر خدا، شهادت به حق بدهند، اگرچه به زیان شخص آنان یا پدر و مادر و یا نزدیکان آنان تمام شود. باید در شهادت‌دادن حق و عدالت را معیار و مقیاس خویش قرار دهند و حب و بغض‌های شخصی و منافع فردی خویش را مقیاس قرار ندهند.

مؤمن راستین و واقعی کسی است که در برابر حق و عدالت هیچ‌گونه ملاحظه‌ای نداشته باشد و حتی منافع خویش و بستگان خویش را به خاطر اجرای آن نادیده بگیرد.

امروز نیز یکی از نمونه‌ها و مواردی که برخی از مردم به دروغ شهادت می‌دهند این است که برخی در دادگاه‌ها به همدیگر می‌گویند: تو برای من شهادت بده و من نیز به نفع تو شهادت می‌دهم و درباره‌ی امری همچون ملکیت زمین، خانه و یا تأیید صلاحیت و تزکیه که نیاز به علم و آگاهی دارد بدون هیچ‌گونه اطلاعی به نفع یکدیگر شهادت و گواهی می‌دهند در صورتی که آنها قبلاً باهم هیچ‌گونه ارتباطی نداشته‌اند، و برای اولین بار، لحظه‌ای قبل و جلوی درب دادگاه با همدیگر ملاقات کرده‌اند. این شهادتی است بی‌اساس و دروغین، شهادت و گواهی باید مطابق تعالیم اسلام و آن‌گونه که در قرآن آمده است باشد خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمَنَا﴾ [یوسف: ۸۱].

«و گواهی نمی‌دهیم مگر به آنچه مطلع و آگاه شده‌ایم».

این آیات و احادیث، توجه و اهتمام فوق‌العاده‌ی اسلام را به مسئله‌ی عدالت اجتماعی، روشن و شفاف می‌سازد و نشان می‌دهد که اسلام تا چه اندازه در این مسئله‌ی مهم انسانی و اجتماعی، حساسیت دارد، اگر چه با نهایت تأسف میان عمل مسلمانان و این دستور عالی و تعالی‌بخش اسلامی، فاصله از زمین تا آسمان است، و همین، یکی از اسرار و رموز عقب‌ماندگی و انحطاط آنها است.

۵۲ - [۴] وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ، قال: قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم: «اجتنبوا السبع الموبقات» قالوا: وما هن يا رسول الله؟ قال: " الشرك بالله، والسحر، وقتل النفس التي حرم الله إلا بالحق، وأكل الربا، وأكل مال اليتيم، والتولي يوم الزحف، وقذف المحصنات الغافلات المؤمنات». متفق عليه^(۱).

۵۲ - (۴) ابو هريره رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «از هفت گناه هلاک کننده (کبیره که خطرناک‌اند و انسان را به تباهی و هلاکت می‌کشاند) بپرهیزید. مردم پرسیدند: ای رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم! این گناهان هفتگانه که انسان را به هلاکت و تباهی می‌کشاند، کدام‌اند؟ پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: شرک به خدا، سحر و جادو، قتل ناحق، رباخواری، خوردن مال یتیم (به ناحق)، فرار در روز جنگ و پیکار با دشمنان و بدخواهان اسلام و تهمت به زنان پاکدامن مسلمان و بی‌گناه که از این تهمت بی‌اطلاع می‌باشند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

۵۳ - [۵] وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ، قال: قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم: «لا يزني الزاني حين يزني وهو مؤمن، ولا يسرق السارق حين يسرق وهو مؤمن، ولا يشرب الخمر حين يشربها وهو مؤمن، ولا ينتهب نهبة يرفع الناس إليه فيها أبصارهم حين ينتهبها وهو مؤمن، ولا يغفل أحدكم حين يغفل وهو مؤمن؛ فإياكم إياكم» متفق عليه^(۲).

۵۳ - (۵) ابوهريره رضی اللہ عنہ می‌گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «کسی که مرتکب زنا می‌شود، اگر به هنگام ارتکاب زنا، ایمان می‌داشت مرتکب زنا نمی‌شد. و دزد به هنگام دزدی کردن

^۱ - بخاری ح ۲۷۶۶، مسلم ح ۱۴۵ - ۸۹، ابوداود ح ۲۸۷۴، نسائی ح ۳۶۷۱.

^۲ - بخاری ح ۲۴۷۵، مسلم ح ۱۰۰ - ۵۷، ترمذی ح ۲۶۲۵، ابن ماجه ح ۳۹۳۶، نسائی ح ۴۸۷۰، ابوداود ح ۴۶۸۹.

چنانچه ایمان داشته باشد اقدام به دزدی نمی نماید و کسی که شراب می نوشد، اگر به هنگام نوشیدن آن، ایمان داشته باشد شراب نمی نوشید، و چپاولگری که مال با ارزشی را که مورد توجه مردم است و مردم به آن چشم دوخته اند، با ظلم و ستم و غصب و غارت بگیرد، و به یغما و تاراج ببرد، اگر به هنگام غارت ایمان داشته باشد دست به غارت نمی زند و هیچ یک از شما به هنگام خیانت کردن اگر ایمان می داشت، دست به خیانت نمی یازید.

بر شما باد که از این خصلت های زشت و نازیبا بپرهیزید و بر شما باد که از این اعمال و کردار قبیح دست بکشید».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده اند].

۵۴ - [۶] وفي رواية ابن عباس: «ولا يقتل حين يقتل وهو مؤمن». قال عكرمة: قلت لابن عباس: كيف ينزع الإيمان منه؟ قال: هكذا، وشبك بين أصابعه ثم أخرجها، فإن تاب عاد إليه هكذا، وشبك بين أصابعه. وقال أبو عبد الله: لا يكون هذا مؤمناً تاماً، ولا يكون له نور الإيمان» هذا لفظ البخاري^(۱).

۵۴ - (۶) و در روایتی از ابن عباس رضی الله عنه آمده: «و کسی که مرتکب قتل ناحق می شود، اگر به هنگام قتل، ایمان می داشت مرتکب قتل نمی شد. عکرمة رضی الله عنه گوید: از ابن عباس رضی الله عنه پرسیدم: ایمان چگونه از این افراد جدا می گردد؟

ابن عباس رضی الله عنه گفت: این چنین جدا می گردد. سپس انگشتان دستش را در دست دیگری داخل کرد و پس از لحظه ای آنها را از همدیگر بیرون کشید و گفت: اگر چنین افرادی که مرتکب چنین کارهای زشت و نازیبا می شوند، توبه کنند، ایمان، این چنین به آنها باز می گردد و دوباره ابن عباس انگشتان دستش را در دست دیگر داخل کرد. و ابو عبدالله^(۲) گوید: (منظور از این حدیث، این نیست که چنین افرادی از دایره ی اسلام خارج می شوند و درگروه کافران و مشرکان داخل می گردند بلکه) چنین اشخاصی، مؤمن کامل نخواهند بود و از نور ایمان بهره ای نخواهند داشت».

[این حدیث را امام بخاری روایت کرده است].

۱- بخاری ح ۶۸۰۹.

۲- کنیه امام بخاری.

شرح: به اتفاق تمام محدثین، در این دو حدیث، نفی وجود ایمان مراد نیست بلکه نفی کمال ایمان مراد است و مراد از این دو حدیث فوق، نفی ایمان کامل از چنین افرادی است که دست به زنا، دزدی، شراب‌خواری، غارت‌گری، و خیانت و قتل ناحق می‌زنند. یعنی چنین کسانی، ایمان کامل ندارند و از نور ایمان بی‌بهره‌اند. چنانچه این مطلب را خود امام بخاری با الفاظ و جملاتی واضح و روشن چنین بیان می‌کند:

«لا یكون هذا مؤمناً تماماً ولا یكون له نور الایمان».

و نشانه‌ی مؤمن حقیقی، راستین و کامل آن است که خویشتن را از خصلت‌های زشت و نازیبا از قبیل زنا، دزدی، و غیره... حفظ کند و به طرف آنها نزدیک هم نشود.

و نیز ممکن است که بنا به قول ابن عباس رضی الله عنهما، مراد از حدیث، نفی ایمان به طور موقت از شخص زناکار، دزد، چپاولگر، خائن و قاتل در حین انجام عمل باشد همان‌طور که متن حدیث دال بر آن است چون اگر چنین افرادی متصف به ایمان می‌بودند و یقین می‌داشتند که خداوند بر آنها خشم خواهد گرفت و آنها را کیفر خواهد کرد، این کار زشت را انجام نمی‌دادند به همین جهت ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید: منظور از این حدیث، نفی ایمان به طور موقت است، یعنی هنگام ارتکاب عمل زشت زنا، دزدی، چپاولگری و غیره... ایمان از او جدا می‌شود و بر بالای سرش می‌ایستد، تا از آن عمل فارغ شود، پس از آن ایمان به‌سوی او باز می‌گردد.

و نیز ممکن است که این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله من باب تهدید و سخت‌گیری در منع زناکاری، دزدی، چپاولگری و قتل ناحق باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله برای اینکه شناخت و قباحت این خصلت‌های زشت و قبیح را برای مردم ذهن‌نشین کند و قلب‌های مؤمنین را در مورد این‌گونه خصلت‌های قبیح متنفر و منزجر نماید. از تغلیظ و تشدید استفاده کردند به دلیل حدیث ابوذر رضی الله عنه که: «گوینده‌ی لا اله الا الله وارد بهشت می‌شود» و شرح آن گذشت و در آن مشخص شده بود که زناکار و دزد وارد بهشت می‌شوند. و همان‌طور که قبلاً گفته شد یا چنین کسانی به فضل و کرم الهی در روز قیامت بخشیده می‌شوند و یا بعد از دیدن کیفر اعمال خود، داخل بهشت می‌شوند.

به هر حال، این حدیث شریف به خوبی نشان می‌دهد که ایمان کامل آن است که شخص مؤمن را از کارهای نامشروع و زشت باز دارد و او را به انجام واجبات و ادار نماید و نمی‌توان مؤمنی را با مراتب عالی ایمان یافت که زنا بکند، یا چپاولگری و غارت نماید، یا دزدی بکند و یا دست به قتل ناحق بزند.

از این رو می‌توان گفت که این حدیث بر آن نیست که هرکس را که مرتکب یکی از کبائر شد کافر و مشرک و از امت اسلامی خارج معرفی کند.

[برای اطلاع بیشتر به شرح حدیث ۳۵ مراجعه شود]

۵۵ - [۷] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: «آية المنافق ثلاث: "زاد مسلم: " وإن صام وصلى وزعم أنه مسلم. " ثم اتفقا: " إذا حدث كذب، وإذا وعد أخلف، وإذا أؤتمن خان»^(۱).

۵۵ - (۷) ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «نشانه‌ی منافق سه چیز است:

۱ - در سخن گفتن، دروغ گوید.

۲ - چون پیمان بندد و یا وعده‌ای دهد به آن وفا نکند.

۳ - هرگاه امانتی به او سپرده شود، در آن خیانت نماید.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند، ولی امام مسلم، این کلمات را نیز افزوده است: «اگرچه روزه گیرد و نماز به پای دارد و گمان کند که مسلمان (کامل) است»].

۵۶ - [۸] وعن عبد الله بن عمرو رضی اللہ عنہما قال: قال رسول الله ﷺ: «أربع من كن فيه كان منافقاً خالصاً، ومن كانت فيه خصلة منهن كانت فيه خصلة من النفاق حتى يدعها: إذا أؤتمن خان، وإذا حدّث كذب، وإذا عاهد غدر، وإذا خاصم فجر» متفق عليه^(۲).

۵۶ - (۸) عبدالله بن عمرو رضی اللہ عنہما گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «چهار خصلت است چون در کسی موجود باشد منافق خالص است، و هرکس دارای یکی از این خصلت‌ها باشد، تا زمانی که آن را ترک نکرده است ویژگی نفاق در او وجود دارد و این چهار خصلت عبارتند از:

۱ - هرگاه امانتی به او سپرده شود در آن خیانت نماید.

۲ - در سخن گفتن، دروغ گوید.

۳ - چون عهد و پیمان بندد و یا وعده‌ای دهد، آن را نقض کند و به آن وفا نکند.

۱ - بخاری ح ۳۳، مسلم ح ۱۰۷ - ۵۹، ترمذی ح ۲۶۳۱، نسائی ح ۵۰۲۱، مسند احمد ۳۵۷/۲.

۲ - بخاری ح ۳۴، مسلم ح ۱۰۷ - ۵۹، ترمذی ح ۲۶۳۲، ابوداود ح ۴۶۸۸.

۴- چون دشمنی کند، راه فسق و فجور را پیشه سازد (و عدالت را در خصومت رعایت نکند و از حق تجاوز نماید و به دروغ و دسیسه و نسبت‌های نادرست متوسل شود و حقوق دیگران را پایمال کند)».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: نفاق بر دو نوع است: ۱- نفاق اکبر ۲- نفاق اصغر
نفاق اکبر، نفاق در عقیده است.

نفاق اصغر، نفاق در زمینه‌ی اعمال و رفتار است.

نفاق در عقیده آن است که: کسی با زبان و بعضی اعمال و رفتار، اظهار ایمان کند. اما در باطن، منکر خدا و رسول و اوامر و فرامین آن دو باشد. خداوند در آیات ۸ و ۹ سوره‌ی بقره، از این‌گونه افراد سخن گفته است آنجاکه می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۸﴾ يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَالدِّينَ ءَامَنُوا وَمَا يُخَدِّعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿۹﴾﴾ [البقرة: ۸-۹].

«در میان مردم دسته‌ای هستند که می‌گویند: ما به خدا و روز رستاخیز باور داریم. در صورتی که باور ندارند و جزو مؤمنان بشمار نمی‌آیند. (اینان به نظرشان) خدا و کسانی را گول می‌زنند که ایمان آورده‌اند، در صورتی که جز خود را نمی‌فریبند ولی نمی‌فهمند».

در آغاز سوره‌ی منافقین نیز می‌خوانیم:

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿۱﴾﴾ [المنافقون: ۱].

«هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند، سوگند می‌خورند و می‌گویند: ما گواهی می‌دهیم که تو حتماً فرستاده‌ی خدا هستی - خداوند می‌داند که تو فرستاده‌ی خدا می‌باشی - ولی خدا گواهی می‌دهد که منافقان در گفته‌ی خود دروغگو هستند (چرا که به سخنان خود ایمان ندارند)».

هم‌چنین در آیه‌ی ۱۴۵ از سوره‌ی نساء به آنان هشدار سختی داده و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَهُمْ صَٰئِرًا ﴿۱۴۵﴾﴾ [النساء: ۱۴۵].

«بی‌گمان منافقان در اعماق دوزخ و در پایین‌ترین مکان آن هستند و هرگز یاوری برای آنان نخواهی یافت (تا به فریادشان رسد و آنان را برهاند)».

و درحقیقت این گروه منافق که در عقیده منافق‌اند، به خاطر داشتن دو چهره‌ی مختلف، خطرناک‌ترین دشمنان اسلام و مسلمین‌اند، زیرا موضع آنها کاملاً مشخص نیست، تا مردم مسلمان، آنها را بشناسند و از خود طرد کنند، بلکه در لابه‌لای صفوف مردم پاک و متدین و راستین و خداجو و حتی گاهی در پست‌های حساس نفوذ می‌کنند و به اسلام و مسلمین ضربه می‌زنند.

و نفاق در عمل و رفتار، آن است که: کسی برخی از اخلاق و صفات منافقان را در خود جمع‌آورده و در اعمال و رفتار، خوی آنان پذیرفته باشد، اما در دل به خدا و پیامبران آسمانی و روز بازپسین، مؤمن باشد. در گنجینه‌ی روایات و احادیث، روایات فراوانی از این‌گونه نفاق گفتگو کرده‌اند، مانند دو حدیث فوق که در هر دو، مراد، نفاق عملی است نه نفاق اعتقادی. چرا که نفاق به مفهوم خاصش، صفت افراد بی‌ایمانی است که ظاهراً در صف مسلمانان‌اند، اما باطناً دل در گرو کفر و زندقه دارند. ولی نفاق معنی وسیعی دارد که هرگونه دوگانگی ظاهرو باطن، گفتار و عمل را شامل می‌شود، هرچند در افراد مؤمن باشد، که ما از آن به عنوان «رگه‌های نفاق» نام می‌بریم، مسلماً در دو حدیث فوق، این‌گونه افراد، منافق به معنای خاص نیستند ولی رگه‌هایی از نفاق در وجود آنها هست و در عمل شبیه منافقان‌اند، نه در اعتقاد.

و برای یک فرد مسلمان همانطوری که دوری‌گزیدن و اجتناب از کفر و زندقه و شرک و چندگانه‌پرستی و نفاق و دورنگی عقیدتی لازم است، دوری و یکسویی از سیرت و عادات و خصلت‌های آدم‌های منافق و دورو، نیز الزامی است، تا در پرتو این دوری و یکسویی بتوانند به مراتب عالی ایمان و درجات کامل و ایده‌آل آن دست بیابند.

در این دو حدیث پیامبر ﷺ سه تا چهار ویژگی را ذکر کرده است که هرکس متصف به آنها باشد، در عمل، منافق است و کارش شبیه کار منافقان است. و در حقیقت گناهان کبیره‌ای هستند که از مؤمن حقیقی صادر نمی‌شوند.

نخستین خصلت: خیانت در امانت است [اذا ائتمن خان]:

خیانت، ضد امانت و دراصل به معنای خودداری از پرداخت حقی است که انسان پرداخت آن را تعهد کرده است. یعنی کسی به دیگری مالی، کاری و وظیفه‌ای بسپارد با این اعتماد که آن شخص، مسئولیت خود را در این باره به طور صحیح انجام خواهد داد و کوتاهی در آن نخواهد کرد.

خیانت در امانت از منفورترین اعمال و از زشت‌ترین گناهان است کسی که در امانت خیانت می‌کند. در حقیقت به یکی از اعمال و رفتارهای منافقین، متصف شده است. خیانت در امانت، ظلم و ستم در حق صاحب امانت و موجب بی‌اعتمادی مردم نسبت به شخص خائن است.

امانت: مال، ناموس و هر حقی، بلکه دین اسلام را نیز شامل می‌گردد که خداوند آن را به عنوان امانتی در اختیار ما نهاده است، تا آن را به مردم یاد دهیم و با عمل به آن در حفظ و حراست آن بکوشیم.

و امانت اگر چه معمولاً به امانت‌های مالی گفته می‌شود ولی در منطق اسلام و قرآن، مفهومی وسیعی دارد که تمام شئون زندگی فردی و اجتماعی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اعتقادی و دنیوی و اخروی را در برمی‌گیرد.

روی این جهت، آب و خاک اسلام در دست مسلمانان امانت الهی است، اموال، ثروت‌ها، پست‌ها، مسئولیت‌ها، سرمایه‌های انسانی، فرهنگ‌ها و میراث‌های تاریخی، همه امانت‌های الهی است که به دست افراد مختلف در اجتماع سپرده می‌شود و همه موظف‌اند در حفظ و حراست این امانت و تسلیم کردن آن به صاحبان اصلی آن بکوشند و به هیچ وجه در این امانت‌ها خیانت نشود.

آری امانت منحصر در اموالی که مردم به یکدیگر می‌سپارند، نیست، بلکه دانشمندان نیز در جامعه، امانت‌دارانی هستند که موظف‌اند حقایق را کتمان نکنند. فرزندان انسان امانت‌های الهی هستند که اگر در تعلیم و تربیت درست آنان کوتاهی شود، خیانت در امانت شده است، قرآن مجید و تعلیماتش، امانت بزرگ پروردگار محسوب می‌شود که در دست مسلمانان است. آیین خدا، سنت پیامبر ﷺ نیز امانت‌اند که نباید نسبت به آنان خیانت کرد و اوامر و فرامین آنها را پشت سر گذاشت.

حتی وجود و هستی خود انسان و تمام نیروهایی که خدا به او داده است، امانت پروردگارند که انسان موظف است در حفظ آنها بکوشند، در حفظ سلامت جسم، سلامت روح و نیروی سرشار جوانی و فکر و اندیشه کوتاهی نکنند، لذا نمی‌تواند دست به انتحار و خودکشی و یا ضرر و زیان به خویش بزند.

و نیز چشم، گوش، زبان، وجود زندگی، اعضاء و جوارح‌شان، اوقات و توانمندی‌ها، استعدادها و صلاحیت‌های انسانی همه امانت هستند که باید در جایی صرف شوند که

به همان منظور به انسان عطا شده است. درغیراینصورت خیانت در امانت محسوب می‌شود.

به همین جهت گناه کردن و معصیت نیز، خیانت است و حرف‌های مجلس امانت است. و رسانیدن رازها و حرف‌ها به دیگران که در نشست‌های دوستانه و خصوصی بی‌تکلفانه در فضای اعتماد به همدیگر گفته شده‌اند بدون اجازه‌ی دوستان، ناجایر و خیانت به شمار می‌آید. پیامبر ﷺ در حدیثی می‌فرماید:

«المجالس بالامانة» [طبقات ابن سعد]

«وگفتگوهایی که در جلسات خصوصی، ایراد می‌شود، امانت است».

و نیز می‌فرماید:

«إذا حدث الرجل بحدیث، ثم التفت فهو أمانة». «هنگامی که کسی برای دیگری، سخنی نقل کند، سپس به اطراف خود بنگرد (که آیا کسی آن را شنید یا نه) این سخن امانت است».

از این‌رو، استراق‌سمع تلفن و شنود مکالمات تلفنی، خیانت در امانت محسوب می‌شوند. به هر حال، مصادیق خیانت در امانت بسیارند و هیچ مرحله‌ای از زندگی ما نیست که در آن، حکم به امانت داده نشده باشد و از خیانت بازداشته نشده باشد و این حدیث را همیشه باید مدنظر داشت.

دومین خصلت: دروغ‌گویی [اذا حدث کذب]:

دروغ، سبب عدم اطمینان، وقت‌شکنی و بی‌نظمی می‌شود که هریک از آنها موجب خسارت سنگینی در زندگی انسان می‌گردد و درحقیقت، دروغ گفتن اساس نفاق و دورویی و موجب خواری و ذلت صاحبش بوده که در هیچ کاری به او اعتماد و اطمینان نمی‌شود.

در جامعه‌ی کنونی ما، منشأ تمام ناپاکی‌ها و صفات رذیله و پست، همین دروغ‌گویی است. دروغ‌گویی، اساس و شالوده‌ی جامعه‌ی اسلامی و انسانی را متزلزل می‌سازد و آن را دچار بی‌نظمی و اختلال می‌سازد، دروغ انسان را در نظر مردم بی‌اعتبار و بی‌ارزش می‌نماید. بطوری که کسی به سخنانش باور ندارد و گفته‌هایش مورد اعتماد مردم نیست، اکثر مردم جامعه در شغل و حرفه‌ی خود و همچنین در معاملات و

زندگی روزانه و خرید و فروش، نیاز به اعتماد مردم دارند. دروغ، این اعتماد را از بین می‌برد و در جامعه حس بدبینی را رشد می‌دهد.

به همین خاطر است که خداوند ﷻ، دروغگویان را جزو گمراهان قرار داده و می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ [الزمر: ۳].

«خداوند دروغگوی کفرپیشه را به سوی حق، هدایت و رهنمود نمی‌کند»

و نیز دروغگویان را به عذاب دردناک، در روز بازپسین تهدید می‌کند و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ [۱۱۶-۱۱۷].

﴿الْإِيمَانُ﴾ [النحل: ۱۱۶-۱۱۷].

«کسانی که برخدا دروغ می‌بندند رستگار نمی‌گردند، و سودجویی آنان از جهان ناچیز است و تمام دنیا با توجه به آخرت، کالای کمی است و عذاب دردناکی دارند».

و در سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۰۵^(۱) آیه‌ی تکان‌دهنده‌ای است که در زمینه‌ی زشتی

دروغ سخن می‌گویند و دروغجویان را در سرحدکافران و منکران آیات الهی قرار می‌دهد، گرچه مورد آیه، دروغ و افترا برخدا و رسول است به هر حال زشتی دروغ اجماً در این آیه مجسم شده است. در حقیقت دروغ نبود کننده‌ی سرمایه‌ی اطمینان است. چراکه مهم‌ترین سرمایه‌ی جامعه اعتماد متقابل و اطمینان عمومی است، مهم‌ترین چیزی که این سرمایه را به نابودی می‌کشد، دروغ و خیانت و تقلب است، به همین جهت افراد زیرک، هوشیار و بادرایت و بافراست، هیچ‌گاه با دروغجویان دوستی نمی‌کنند، چرا که آنها قابل اطمینان و اعتماد نیستند.

دروغ است که سرچشمه‌ی همه‌ی گناهان است، چراکه راستگویی انسان را دعوت به نیکوکاری می‌کند و نیکوکاری دعوت به بهشت و دروغجویی انسان را دعوت به بزهکاری و گناهان می‌کند و بزهکاری و گناهان دعوت به جهنم. انسان گنهکار هرگز نمی‌تواند، راستگو باشد، چرا که راستگویی، موجب رسوایی او است و برای پوشاندن آثارگناه، معمولاً باید متوسل به دروغ شود.

و در واقع دروغجویی در منطق اسلام، مفهوم وسیعی دارد که تمام شئون زندگی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را در برمی‌گیرد، روی این جهت، گواهی دروغ پزشکی،

۱- ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [النحل: ۱۰۵].

شفارش دروغ، دروغ به کودک، دروغ به شوخی، تأییدیه دروغ، گواهی و شهادت دروغ، تقریظ برای کتاب‌های مبتذل و انحرافی، همه جزو مصادیق دروغ‌گویی‌اند و فراتر از اینها، کسانی که پروفیسور و مولانا نیستند، اما همراه نام خود این کلمات را به کار می‌برند، در حقیقت دروغ می‌گویند و نیز کسانی که القابی را، مانند سید، همراه اسم خود می‌نویسند که با واقعیت مطابقت ندارد. در حقیقت مرتکب دروغ‌گویی شده است.

سومین خصلت: نقض وعده و وعده خلافی [اذا عاهد غدر]:

وعده خلافی هم، یکی دیگر از اقسام دروغ مذموم و مضراست و این صفت و خصلت پست، نشان‌دهنده‌ی ضعف شخصیت کسی است که با خلاف وعده، دوستی و محبت موجود بین افراد را محو می‌کند، زیان و ضررهای فراوانی را به بار می‌آورد. اوقات مردم را به ناحق ضایع می‌گرداند و به دروغ، دیگران را امیدوار می‌نماید ولی سرانجام، سرگردانشان می‌سازد.

در آیات قرآنی و احادیث نبوی، به طور قابل توجهی، نسبت به وفادار و پایبند بودن به عهد و پیمان، توصیه و تأکید شده است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۴].

«و به عهد و پیمان خود که با خدا یا مردم بسته‌اید وفا کنید، چراکه از شما درباره‌ی عهد و پیمان پرسیده می‌شود».

و درجایی دیگر در طی بیان نیکی‌ها و نیکان می‌فرماید:

﴿وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا﴾ [البقرة: ۱۷۷].

«و نیکی کرداران کسانی‌اند که وفا کنندگان به پیمان خود بوده هنگامی که پیمان بندند».

در حقیقت بسیاری از روابط اجتماعی و خطوط نظام اقتصادی و مسائل سیاسی، همگی بر محور عهدها و پیمان‌ها دور می‌زنند، که اگر تزلزلی در آنها پیدا شود و سرمایه‌ی اعتماد از بین برود. به زودی نظام و شالوده‌ی اجتماع فرومی‌ریزد و هرج و مرج و حشمتناکی بر آن حاکم می‌شود. به همین دلیل در شرع مقدس اسلام، تأکید فراوان، روی مسئله‌ی وفای به عهد شده است. چراکه مسئله‌ی وفای به عهد از مهمترین و بزرگ‌ترین پشتوانه‌ها برای ثبات و نظام هر جامعه است، زیرا مهم‌ترین سرمایه‌ی یک

جامعه، به اعتماد متقابل افراد اجتماع نسبت به یکدیگراست، و عهد و پیمان و وفای به آن، تأکیدی است بر حفظ این همبستگی و اعتماد متقابل، اما آن روزکه عهد و پیمان‌ها پشت سرهم شکسته شود، دیگر اثری از این سرمایه‌ی بزرگ اعتماد عمومی، باقی نخواهد ماند.

و در واقع عهد و پیمان نیز مانند دروغ‌گویی و امانت، معنا و مفهوم وسیعی دارد که تمام شئون زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و کسب و کار و زناشویی و امثال آن را در بر می‌گیرد و هم شامل عهد و پیمان‌هایی که در میان ملت‌ها و حکومت‌ها برقرار می‌گردد و از آن بالاتر شامل پیمان‌های الهی و رهبران آسمانی نسبت به امت‌ها و امت‌ها نسبت به آنها نیز می‌شود.

حتی مخالفت با قانون راهنمایی و رانندگی خلاف وعده به حساب می‌آید. چراکه هرکس با دریافت گواهینامه‌ی رانندگی، وعده داده است که قوانین راهنمایی و رانندگی را رعایت خواهد کرد و مراعات نکردن قانون راهنمایی و رانندگی خلاف وعده به حساب می‌آید و شخص به خاطر این وعده‌خلافی، گنه‌کار می‌شود.

چهارمین خصلت: پایمال کردن حق دیگران در وقت عداوت و دشمنی [اذا خصم فجر]:

در حصه‌ی اخیر حدیث، پیامبر ﷺ پایمال کردن حقوق دیگران را در هنگام مخاصمه و نزاع، گناه بزرگ و یکی از کلیدهای منافقان دانسته است که انسان را به ارتکاب گناهان و مفسد بزرگ می‌آلاید، زیرا شخص فاجر در هنگام خصومت حق دیگری را انکار و مال و ناموسش را حلال می‌شمارد و از هر راهی که بتواند به دیگری زیان می‌رساند.

اسلام اگرچه مسلمانان را به مجادله‌ی احسن، فرمان داده، اما از «مراء» که منظور از آن غلبه یافتن بر خصم به هر طریق ممکن و بدون پایبندی به منطق و میزان است، نهی فرموده است و از مسلمانان خواسته است، تا از کینه‌توزی و کشمکش‌های لفظی دوری گزینند.

قرآن کریم نیز در چند موضع، روش کار کافران و مشرکان را در مجادله، تقبیح کرده است و می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ﴾

[الحج: ۸].

«گروهی از مردم درباره‌ی خدا، بدون هیچ دانش و رهنمودی و استدلال درست و حجت صحیحی و کتاب روشنگری به مجادله می‌پردازند».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَيُجَدِّلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ﴾ [الكهف: ۵۶].

«و کافران با باطل و استدلال‌های نادرست به مجادله و مخاصمه می‌پردازند».

بر همین مبنا، پیامبر اکرم ﷺ بارها در ضمن احادیث از «مراء» و کشمکش، نکوهش کرده و مسلمانان را به دوری از آن دعوت کرده است.

از ابی‌امامه نقل است که پیامبر ﷺ فرمود: «من کفیل خانه‌ای در طبقات پائین بهشت، برای آن کسانی که «مراء» را هرچند محق باشند، ترک کنند، و خانه‌ای در میانه‌ی بهشت، برای آنان که دروغ را گرچه از سرشویی و مزاح، رها کنند و خانه‌ای در طبقات بالای بهشت برای آنان که خوشرو و خوش اخلاق اند». [ابوداود]

بنابراین یکی از گناهان بزرگ، طبق این حدیث و احادیث دیگر، این است که شخص مسلمان در هنگام خصومت، حق دیگران را پایمال و انکار کند و از هر راهی که بتواند به دیگری زبان برساند و جان، مال، آبرو، ناموس و حیثیت او را آماج حملات خویش قرار دهد.

امروزه در جهان اسلام متأسفانه، ما این حالت را در بین مخالفان، مانند: احزاب و گروه‌های سیاسی و مذهبی می‌بینیم، آنان خود را همیشه برحق می‌دانند و دیگران را همیشه بر باطل و هر کدام از آنها، به خاطر عداوت و دشمنی و... و کینه‌ای که با گروه دیگر دارد، و برای اینکه می‌خواهد او را از صحنه‌ی رقابت سیاسی یا مذهبی، کنار بزند، از هر راهی که بتواند به او زبان می‌رساند.

خداوند ما را از این خصلت‌های زشت و نازیبا، درپناه خویش حفظ فرماید.

۵۷ - [۹] وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال: قال رسول الله ﷺ: «مثل المنافق كمثل الشاة

العائرة بين الغنمين تعير إلى هذه مرة وإلى هذه مرة» رواه مسلم^(۱).

۵۷- (۹) ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وصف انسان منافق و دورو، بسان گوسفندی است که میان دو گله، حیران و سرگردان است که گاهی به سوی این گله آمدوشد می‌کند و گاهی به سوی آن گله‌ی دیگر».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: خداوند صلی الله علیه و آله یکی از نشانه‌های منافقان را در قرآن چنین معرفی می‌کند.

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا

فَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ ﴿۱۴﴾ [البقرة: ۱۴].

«وقتی که (منافقان) با مؤمنان روبرو می‌گردند، می‌گویند: ما هم ایمان آورده‌ایم. و هنگامی که با رؤسای شیطان صفت خود به خلوت می‌نشینند، می‌گویند: ما با شما هستیم (مؤمنانرا) مسخره می‌نمائیم».

یعنی منافقان، هرروز، به رنگی در می‌آیند. و درمیان هر جمعیتی با آنها هم‌صدا می‌شوند. هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می‌کنند می‌گویند: ایمان آوردیم ما ز شما هستیم و پیرو یک مکتبیم، از جان و دل اسلام را پذیرا گشتیم و با شما هیچ فرقی نداریم.

اما هنگامی که با دوستان شیطان صفت خود، به خلوتگاه می‌روند می‌گویند: ما با شما هستیم. و اگر می‌بینید که ما در برابر مؤمنان اظهار ایمان می‌کنیم، درحقیقت ما با این کارمان، مسخره‌شان می‌کنیم. ما برافکار و اعمالشان در دل می‌خندیم، می‌خواهیم کلاه بر سرشان بگذاریم، دوست ما و محرم اسرار ما و همه چیز و همه‌کس ما شمائید. خداوند صلی الله علیه و آله دراین آیه به صراحت بیان می‌کند که یکی از صفات بارز و شاخص منافقان همین است که در هر محیطی، رنگ آن محیط را می‌گیرند و با هر جمعیتی، مطابق مذاق آنان حرف می‌زنند، با مؤمنان «امنا» می‌گویند و با مخالفان «إنا معکم»، آری منافقان، افرادی سرگردان و حیران و بی‌هدف و فاقد برنامه و مسیر مشخص‌اند، نه جزء مؤمنان‌اند و نه درصفت کافران‌اند. چنانچه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مُذَبَّذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ...﴾ [النساء: ۱۴۳].

«منافقان سرگشته و حیران‌اند، گاهی به سوی دین می‌روند و گاهی به موی کفر می‌دوند. زمانی خویشان را در صف مؤمنان و زمانی در صف کافران جای می‌دهند. اما درحقیقت نه با اینان و نه با آنان هستند».

آری منافقان درکار خویش، بسان یک گوسفند میان دو گله. میان مؤمنان و مشرکان و میان کفر و ایمان، متردد و دو دل اند، نه ایمانی خالصانه می آورند و نه صراحتاً به کفر می پیوندند بلکه همانند یک جسم معلق و آویزان، ذاتاً فاقد جهت حرکت اند و این بادهای هستند که آنها را به هرسو حرکت می دهند و به هر سمت بوزند، با خود می برند. چنانچه کلمه‌ی «مذبذب» این امر را می فهماند، چرا که به اشیای متحرک، اشخاص سرگردان و متحیر و فاقد برنامه «مذبذب» می گویند.

در جایی دیگر خداوند ﷻ، صفات و اندیشه‌های پریشان و غلط منافقان را چنین بازگو می فرماید:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ لَفْتٌ مِنْ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النساء: ۱۴۱].

«منافقان کسانی اند که پیوسته شما را می پایند پس اگر پیروزی و فتحی از سوی خدا نصیب شما گردید می گویند: مگر جز این است که ما با شما بوده و از جماعت شما هستیم و اگر سهمی از پیروزی نصیب کافران گردید می گویند: مگر ما نبودیم که می توانستیم همراه با مؤمنان، با شما بجنگیم و بر شما چیره شویم و دست شما را از سرمؤمنان کوتاه کنیم؟»

منافقان پیوسته چنین اند که به گروهی گرایش پیدا می کنند که غلبه و پیروزی با وی باشد، و به گروه غالب چنین وانمود می کند که با آنان علیه گروه مغلوب همدست و همیار بودند این است شیوه‌ی منافقان که گاهی رفیق قافله اند و گاهی شریک دزد و عمری را با این دو دوزه بازی، می گذرانند.

و کسانی^(۱) از اهل اسلام که به پیروی از روش منافقان در کسب مال و جاه و قدرت، به صاحبان دنیا تمایل ورزند و با آنان از در تملق و دوستی و خضوع و فروتنی در آیند و در جانب مقابل با کسانی که بهره‌ای از دنیا ندارند به درستی و سختی و بد اخلاقی رفتار کنند و آنها را تحقیر و تمسخر نموده و با آنها به گونه‌ای ناپسند، رفتار کنند، نیز [در عمل] شبیه این منافقان هستند که خداوند ﷻ همه‌ی مسلمانان را از اخلاق، رفتار و کردار اهل نفاق در پناه خویش محفوظ بدارد.

فصل دوم

۵۸ - [۱۰] عن صفوان بن عَسَّال قال: «قال يهودي لصاحبه: اذهب بنا إلى هذا النبي. فقال له صاحبه: لا تقل نبي، إنه لو سمعك لكان له أربع أعين. فأتيا رسول الله ﷺ، فسألاه عن تسع آيات بينات، فقال رسول الله ﷺ: " لا تشرکوا بالله شیئا، ولا تسرقوا، ولا تزنوا، ولا تقتلوا النفس التي حرم الله إلا بالحق، ولا تمشوا ببریء إلى ذي سلطان ليقته، ولا تسحروا، ولا تأكلوا الربا، ولا تقذفوا محصنة، ولا تولوا للفرار يوم الزحف، وعليكم خاصة - اليهود - أن لا تعتدوا في السبت ". قال: فقبلا يديه ورجليه، وقال: نشهد أنك نبي. قال: " فما يمنعكم أن تتبعوني؟" قالوا: إن داود عليه السلام دعا ربه أن لا يزال من ذريته نبي وإنما نخاف إن تبعناك أن تقتلنا اليهود». رواه الترمذي، وأبو داود، والنسائي^(۱).

۵۸ - (۱۰) صفوان بن عسان رضي الله عنه گوید: «روزی دو فرد یهودی باهم نشستند، در این اثنا یکی از آنها به دوست خود گفت: بیا نزد این پیامبر [محمد صلی الله علیه و آله و سلم] برویم و از او سؤالی بکنیم. دوستش به او گفت: [به محمد صلی الله علیه و آله و سلم] نبی نگو، چرا که اگر او بشنود که تو او را با لقب پیامبر خدا، خطاب می کنی، از شدت مسرت و خوشحالی، چهار چشم درمی آورد (و تصور می کند که ما او را به عنوان پیامبر و فرستاده ی خدا قبول داریم)! پس آن دو نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده و از ایشان درباره ی آیات بینات نه گانه (که خدابه موسی علیه السلام داد) سؤال کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ فرمود: آیات نه گانه موسی علیه السلام عبارتند از این توصیه ها و سفارش ها:

- ۱- چیزی یا کسی را با خدا شریک نیاورید.
- ۲- دزدی نکنید.
- ۳- زنا نکنید.
- ۴- نفسی را که خدا، کشتن آن را حرام ساخته است، جز به حق نکشید.
- ۵- درباره ی شخص بی گناهی، در نزد پادشاه سخن چینی نکنید، تا او را بکشد.

۱- ترمذی ح ۲۷۳۳، نسائی ح ۴۰۷۸، مسند احمد ۴/۲۳۹.

۶- دست به سحر و جادو نزنید.

۷- سود و ربا نخورید.

۸- زن عقیف و پاکدامنی را به زنا و فحشا متهم نکنید.

۹- در روز جنگ و پیکار با کافران و دشمنان، فرار نکنید.

(و در آخر، پیامبر ﷺ بعد از بیان احکام نه‌گانه، به عنوان فایده‌ی زائد و مختص یهود، (فرمود:) و این مختص شما یهود بود که در روز شنبه، تعدی و تجاوز نکنید (چرا که بنی‌اسرائیل یا بهتر بگوئیم، همان یهودیان، در روز شنبه از صید و کسب و کار منع شده بودند) صفوان رضی الله عنه گوید: چون آن دو مرد یهودی، این سخن را از پیامبر ﷺ شنیدند، دو دست و پای رسول خدا ﷺ را بوسیدند و گفتند: گواهی می‌دهیم که پیامبرخدائی. پیامبر ﷺ فرمود: پس چه چیزی شما را از پیروی از من باز می‌دارد؟ آن دو مرد یهودی گفتند: داود علیه السلام از پروردگارش خواست که در میان فرزندان او پیوسته پیامبری مبعوث کند، از این می‌ترسیم که اگر از تو پیروی کنیم، یهود ما را بکشند».

[این حدیث را ترمذی، ابو داود و نسائی روایت کرده‌اند].

شرح: در این حدیث چند نکته قابل توجه است:

۱- «لا تقل نبی: انه لوسمك لکان له اربع اعین». «به محمد صلی الله علیه و آله نبی نگو، اگر آن را

از تو بشنود، از شدت خوشحالی چهار چشم در می‌آورد».

تعبیر «اربع اعین» کنایه از شدت مسرت و خوشحالی است مانند این تعبیر در قرآن کریم نیز موجود است، به عنوان مثال خداوند در توصیف بندگان خاص و ویژه‌ی خویش می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ﴾ [الفرقان: ۷۴].

«و کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا! همسران و فرزندانمانی به ما عطاء فرما (که به سبب انجام طاعات و عبادات و دیگر کارهای پسندیده، مایه‌ی سرور ما و) باعث روشنی چشمانمان گردند».

«قره اعین» معادل نور چشم است که در فارسی می‌گوئیم و کنایه از کسی که مایه‌ی

سرور و خوشحالی است.

این تعبیر در اصل از کلمه‌ی «قر» گرفته شده که به معنای سردی و خنکی است و از آنجا که معروف است، اشک شوق، همواره خنک و اشک غم و اندوه، داغ و سوزان است. لذا «قره اعین» کنایه‌ی زیبایی است از سرور و شادمانی، این چنین نیز تعبیر «اربع اعین» کنایه‌ای زیبا برای شدت مسرت و خوشحالی است، چرا که عرف و اصطلاح بر آن است که وقتی عرب‌ها کسی را در غم و اندوه می‌بینند، می‌گویند: «اظلمت علیه الدنيا» دنیا بر او تاریک و تیره و تار شد. وقتی کسی را در انتهای مسرت و خوشی ببینند، می‌گویند: «له اربع اعین» [از شدت خوشحالی، چشمانش بسیار روشن و پرفروغ شده‌است و روشنایی دو چشمش از شدت خوشحالی به روشنایی چهارچشم تبدیل شده است] و این کنایه‌ی زیبایی است از شدت مسرت و خوشحالی.

۲- «فسألاه عن تسع آيات بينات» [از پیامبر ﷺ درباره‌ی آیات بینات نه‌گانه] که خدا به موسی ﷺ داد [سؤال کردند].

در قرآن کریم در دو موضع از «تسع آيات بينات» بحث شده‌است مورد اول در سوره‌ی اسراء آیه‌ی ۱۰۱ است آنجا که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ﴾ [الإسراء: ۱۰۱].

«(اگر بدین کافران معجزه‌های پیشنهادی‌شان نموده شود، به سبب ستیزه با حق باعث ایمان آنان نمی‌گردد چرا که) ما به موسی نُه تا معجزه‌ی روشن دادیم (و با وجود آن ایمان نیاوردند)».

و مورد دوم در سوره‌ی نمل آیه‌ی ۱۲ می‌باشد. آنجا که خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَدْخَلَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ﴾ [النمل: ۱۲].

«و (ای موسی!) دست خود را به گریبان خویش فرو ببر (و سپس آن را از چاک گریبان بیرون بیاور و ببین) که سفید و درخشان (همچون ماه تابان) بدر می‌آید، بدون آنکه (به بیماری برس یا بیماری دیگری مبتلا شده باشد) و عیبی در آن وجود داشته باشد، (و بدان که معجزات تو منحصر به ید بیضاء و عصا نیست، و بلکه این دو معجزه) از جمله‌ی نُه معجزه‌ای است که تو آنها را به فرعون و قوم او نشان خواهی داد».

آیات نه‌گانه که در این آیات به آن اشاره شده، عبارتند از:

- ۱- تبدیل شدن عصا به مار عظیم و بلیعدن ابزار ساحران
 - ۲- یدبضاء، که هم چون یک منبع نورمی درخشید و پرتوافشانی می کرد.
 - ۳- طوفان های کوبنده.
 - ۴- ملخ که بر زراعت ها و درختان فرعون و فرعونیان مسلط گشت و محصول کشاورزی شان را نابود و تباہ کرد.
 - ۵- یک نوع آفت نباتی به نام «قمل» که غلات را نابود کرد.
 - ۶- فزونی قورباغه ها، که آنقدر تولید مثل کردند که زندگی فرعون و فرعونیان را قرین بدبختی و مشکلات کرد.
 - ۷- خون (یا ابتلای عمومی به خون دماغ شدن و یا به رنگ خون درآمدن رود نیل به طوری که نه برای شرب قابل استفاده بود و نه کشاورزی).
 - ۸- شکافته شدن دریا، به گونه ای که بنی اسرائیل توانستند از آن بگذرند.
 - ۹- خشکسالی و کمبود میوه ها.
- سؤال: در اینجا شاید این سؤال در ذهن و فکر همه ی قرآن پژوهان ایجاد شود که مراد از «تسع آیات» معجزات نه گانه است که خدا به حضرت موسی علیه السلام داد و یا براساس حدیث صفوان بن عسان رضی الله عنه مراد از آن، احکام نه گانه است؟
- پاسخ: علامه ابن کثیر، در تفسیر مشهورش، ج ۲، ص ۱۱۱۶، بعد از نقل روایت صفوان بن عسان رضی الله عنه می گوید: «ولعله اشتبه علیه التسع الايات بالعشر الكلمات، فانها وصايا في التوراة لا تعلق لها بقيام الحجة علي فرعون...» این وصایا و سفارش ها، به اقامه ی حجت علیه فرعون و فرعونیان هیچ ربطی ندارد و شاید آن دو مرد یهودی از رسول خدا صلی الله علیه و آله راجع به کلمات و احکام نه گانه که در تورات آمده اند، سؤال کرده بودند. لذا کار بر راوی حدیث (منظور صفوان بن عسال رضی الله عنه) مشتبه شده و آن احکام نه گانه را، معجزات نه گانه تصور کرده و برای دیگران چنین روایت کرده است.
- پس بنا به باور حافظ ابن کثیر، مراد از «تسع ایات بینات» که در آیات قرآن به آن اشاره رفته است، همان معجزات نه گانه است که خدا آنها را به موسی علیه السلام عنایت کرد، تا با قوی ترین سلاح معجزه، مسلح شود و به سراغ فرعون و فرعونیان رود و آنها را به سوی آئین حق و یکتاپرستی دعوت کند و با آن معجزات، علیه فرعون و قومش اقامه ی حجت نماید.

در حالی که اگر مراد از «تسع آیات» را احکام و توصیه‌های نه‌گانه که در تورات به آنها اشاره شده است، بگیریم، در حقیقت این احکام و سفارش‌ها، هیچ ربطی به اقامه‌ی حجت علیه فرعون و قومش ندارد، در حالی که در آیات قرآن که به بحث معجزات نه‌گانه پرداخته است، در هر دو موضع به اقامه‌ی حجت علیه فرعون و قومش اشاره رفته‌است چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿فِي تِسْعَ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ﴾ [النمل: ۱۲].

و در سوره‌ی اسراء می‌فرماید

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسَأَلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَمُوسَىٰ مَسْحُورًا﴾ [الاسراء: ۱۰۱].

«اگر بدین کافران معجزه‌های پیشنهادی‌شان نموده شود، به سبب ستیزه با حق باعث ایمان آنان نمی‌گردد چرا که) ما به موسی نه تا معجزه‌ی روشن دادیم (و با وجود آن ایمان نیاوردند) از بنی اسرائیل (هم عصر خود که اسلام را پذیرفته‌اند) بپرس، بدانگاه که موسی به سویشان آمد (میان او و فرعون چه گذشت). فرعون به موسی گفت: ای موسی! من معتقدم که تو دیوانه‌ای».

و حال آنکه احکام نه‌گانه که در تورات آمده است، ربطی به اقامه‌ی حجت علیه فرعون و قومش ندارد.

از این رو، حافظ ابن‌کثیر، نتیجه می‌گیرد و می‌گوید: ممکن است آن دو مرد یهودی از رسول خدا ﷺ، راجع به احکام نه‌گانه که در تورات آمده‌اند، سؤال کرده باشند و راوی حدیث آن احکام را با معجزات نه‌گانه اشتباه گرفته و کار بر وی مشتبه شده و احکام را معجزات تصور کرده و برای دیگران چنین روایت کرده است.

و با این وجود، امکان دارد که میان «تسع آیات» که در سوره‌ی اسراء آمده و بین «تسع آیات» که در سوره‌ی نمل آمده، فرق قائل شد و چنین گفته شود که مراد از «تسع آیات» سوره‌ی اسراء، احکام نه‌گانه و مراد از «تسع آیات» سوره‌ی نمل، معجزات نه‌گانه از قبیل: طوفان، عصا، ید بیضاء و... باشد.

و روایت «ترمذی» مؤید این قول است، چرا که در ترمذی آمده:

«انهما سألاه عن هذه الآية يعني ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ﴾».

«آن دو مرد یهودی از رسول خدا ﷺ راجع به این آیه: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ...﴾ سؤال کردند و پیامبر ﷺ نیز در پاسخ احکام نه‌گانه را بیان فرمودند» همین قول را برخی از علما از قبیل: علامه طیبی و تورپشتی و ملاعلی قاری، راجح قرار داده‌اند و گفته‌اند که میان آیه‌ی سوره‌ی اسراء و سوره‌ی نمل فرق است چراکه مراد از «تسع آیات» سوره‌ی اسراء، احکام نه‌گانه و مراد از «تسع آیات» سوره‌ی نمل، معجزات نه‌گانه است. والله اعلم.

۳- «فقبلایدیه ورجلیه» [آن دو مرد یهودی پس از شنیدن سخن رسول خدا ﷺ دو دست و پای ایشان را بوسیدند].

در این حدیث ثابت می‌شود که بوسیدن دست علما، نیکان و صالحان و حاکمان دادگر جایز است و آن‌طورکه بعضی می‌گویند، بدعت نیست، مادام که منجر به غرور و تکبر و خودخواهی طرفی که دستش بوسیده می‌شود، نگردد، چرا که در این صورت، مناسب است که دستش بوسیده نشود و اگر احیاناً بوسید، در این صورت گناه متوجه کسی که دست او را بوسیده، نیست، زیرا قصد او احترام و تقدیر از علم و دانش و علما و دانشمندان و تقدیر از عدالت و دادگری حاکمان عادل و دادگر بوده است.

۴- «قالا ان داود دعا ربه ان لا يزال من ذریته نبی وانا نخاف تبعاك ان تقتلنا لیهود»:

مسلمانان این ادعای یهود که می‌گفتند: داود علیه السلام از پروردگارش خواست که در میان فرزندان او پیوسته و برای همیشه پیامبر مبعوث کند. باطل و مزخرف و در حقیقت تهمت و افترای بزرگ بر این پیامبر خداست. چرا که بر خلاف این ادعا در زبور داود حتی پس از آمدن تغییرات و تحریفات فراوان در آن، هنوز اشاراتی بر رسالت پیامبر بزرگ اسلام حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بر جای مانده است.

چنانچه در زبور داود چنین آمده: «ان ربنا عظم محموداً» و درجایی دیگر چنین آمده است: «الهنأ قدوس و محمد قد عم الارض كلها فرحاً» [مزامیر ۴۸، ۶۷، ۱۱۱، ۱۱۸ به نقل از «هدایة الحیاری» ابن قیم جوزی، ص ۱۵۳].

و بدون شک آنچه امروز در دست یهود و نصاری به نام تورات و انجیل است، کتاب‌های نازل شده بر پیامبران بزرگ خدا، یعنی موسی و عیسی علیهما السلام نیست، بلکه مجموعه‌ای است از کتبی که به وسیله‌ی یاران آنها، یا افرادی که بعد از آنها پا به

عرصه‌ی وجود گذاشتند، تألیف و نگارش یافته، و یک مطالعه‌ی اجمالی در این کتاب‌ها گواه زنده‌ای برایین مدعا است. خود مسیحیان و یهودیان نیز ادعایی جز این ندارند. به هر حال در کتاب‌های موجود، بشارت‌های فراوانی به ظهور دینی عظیم و پیامبری بزرگ که نشانه‌های آن جز به اسلام و آورنده‌ی آن، تطبیق نمی‌کند، دیده می‌شود. ما نصوصی در تورات و انجیل، حتی پس از تحریف آن دو و حتی پس از آن که پیروان این دو کتاب، بخشی از آنچه بدان یادآور شده بودند و از یاد بردند، می‌یابیم که با ایماء و یا اشاره‌ای روشن و صریح، به آمدن پیامبر خدا، محمد بن عبدالله ﷺ بشارت می‌دهد.

خود یهودیان، روزگاری بعثت محمدی را وسیله‌ی تفاخر خویش بر مشرکان عرب ساخته بودند، اما آن روز که دعوت اسلام با پرچمداری حضرت محمد ﷺ به ظهور آمده، از همان موضع عناد و لجاجت همیشگی خویش، با آن برخورد کردند چرا که یهودیان معاصر زمان پیامبر ﷺ نیک می‌دانستند که محمد ﷺ همان پیامبر موعود در تورات و انجیل اند، و خودآنها نیز این مسئله را به خوبی می‌دانستند «یعرفونه کما یعرفون ابناهم» اما با این وجود، از روی حسد و عناد و ترس از دست دادن زعامت و ریاست و مال و جاه دنیا، و منافع شخصی و کهنتری و بزرگی، به دعوت حضرت محمد ﷺ ایمان نیاوردند، گویا یهودیان نژادپرست، انتظار داشتند که پیامبر موعود، از بنی اسرائیل و از میان خودآنها باشد و از نزول قرآن و وحی بر دیگری ناراحت بودند. آنها پس از ظهور پیامبر اسلام ﷺ، تنها به خاطر اینکه او از بنی اسرائیل نیست و یا منافع شخصی و دنیوی خویش را به خطر می‌اندازند، به او کافر شدند و در نتیجه غضب و خشم خدای سبحان متوجه ایشان گردید.

۵۹ - [۱۱] وعن أنس قال: قال رسول الله ﷺ: «ثلاث من أصل الإيمان: الكف عن
قال: لا إله إلا الله، ولا تكفره بذب، ولا تخرجه من الإسلام بعمل. والجهاد ماض مذ
بعثني الله إلى أن يقاتل آخر هذه الأمة الدجال، لا يبطله جور جائر، ولا عدل عادل،
والإيمان بالأقدار». رواه أبو داود^(۱).

۵۹- (۱۱) انس رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز است که در پیشگاه خدا و در این جهان از اصول بنیادین و محوری ایمان، شناخته می‌شوند.

۱- عدم تعرض به گرویدگان به توحید (لا اله الا الله) از این رو، باید مواظب باشی که در این دام نیفتی و مسلمانان را به خاطر ارتکاب برخی گناهان و پاره‌ای از اعمال زشت و نازیبا، به کفر و ارتداد، نسبت ندهی و وی را از دایره‌ی اسلام خارج معرفی نکنی.

۲- جهاد و پیکار در راه خدا، از بدو بعثتم تا زمانی که گروهی از امتیانم با دجال بجنگند، تداوم خواهد داشت و عدالت و دادگری هیچ عادل و جور و ستم هیچ ظالمی، مانع آن نخواهد شد و آن را باز نخواهد داشت.

۳- و سومین اصل از اصول بنیادین و محوری، ایمان و باور به تقدیر است. [این حدیث را ابو داود روایت کرده است].

شرح: پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث، سه چیز را از اصول و مبانی بینادین و محوری ایمان معرفی کرده است که عبارتند از:

۱- عدم تعرض به گرویدگان به توحید [الكف عن من قال: لا اله الا الله]:
 اهل سنت و جماعت بر این اعتقادند که هر انسانی از روی صداقت و اخلاص و عمل و اعتقاد، به شهادتین اقرار کند و لا اله الا الله و محمد رسول الله را بر زبان آورد، مسلمان می‌گردد و اگر چنین شخصی با اعتقاد به لا اله الا الله بمیرد، در نزد خداوند عز و جل مستحق دو چیز می‌شود:

الف) نجات و رهایی از خلود در دوزخ.

ب) ورود چنین کسی به بهشت قطعی است، حتی اگر با تأخیر انجام گیرد و با سابقین اولین وارد بهشت نشود. چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: هرکس به اندازه‌ی دانه‌ی گندم در قلبش، ایمان داشته باشد و اقرار به لا اله الا الله کند، در آتش دوزخ باقی نخواهد ماند.

و نیز می‌فرماید: «هر بنده‌ای که بگوید: لا اله الا الله و در حالی که به آن اعتقاد کامل دارد، بمیرد وارد بهشت می‌شود... و خداوند آتش را برای کسی که بگوید: لا اله الا الله حرام نموده است به شرط آنکه برای جلب رضای خداوند آن را گفته باشد.

و نیز اهل سنت و جماعت معتقدند که مرتکب گناه کبیره، مؤمن است و انجام گناه کبیره او را بی‌ایمان و کافر نمی‌کند و از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌سازد، مگر اینکه آن را در حالی که انجام می‌دهد، حلال بداند یا نهی از آن را در شرع کوچک و خوارشمارد، یا امر واجبی را که شرع مقدس اسلام بدان امر کرده است، تحقیر و کوچک نماید، در این صورت کافر و مرتد می‌گردد.

و برآستی یکی از دلایلی که بر لزوم تکفیر دیگران وجود دارد، احادیثی است که پیامبر ﷺ در ضمن آنها به صراحت از این مسئله نهی کرده است. از جمله‌ی این احادیث، همین حدیثی است که ما در صدد شرح و توضیح آن هستیم، که در آن رسول خدا ﷺ به صراحت می‌فرماید که متعرض اهل لا اله الا الله نشوید و آنان را به بهانه‌ی ارتکاب گناه (همچون خوارج و معتزله) تکفیر نکنید.

در حدیثی پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«هرکس به برادرش خطاب کرد: ای کافر، در این صورت آن کفر، یکی از آن دو را در بر خواهد گرفت، اگر مخاطب برآستی کافر بوده، پس سخن گوینده صحیح است و گر نه به قائل آن بر خواهد گشت». [بخاری و مسلم]

و نیز می‌فرماید:

«کسی که مردی را کافر بخواند، یا او را دشمن خدا، صدا بزند، و واقعاً اینطور نباشد. این سخن به خود گوینده‌اش، برمی‌گردد» [بخاری و مسلم]

براین اساس باید سخت مواظب باشیم که در این دام نیفتیم و مسلمانان را به خاطر ارتکاب برخی گناهان و اعمال زشت و نازیبا، به کفر و ارتداد نسبت ندهیم، چرا که بر همه‌ی مسلمانان واجب است که در مقابل هرکس که کلمه‌ی لا اله الا الله را بر زبان جاری کرد، مواظب زبان خویش باشند، زیرا برطبق این حدیث، کلیه‌ی قائلان به کلمه‌ی توحید، در زمره‌ی مسلمانان قرار دارند و از این رو، خون و مال‌شان محترم است و حساب آنان به خداست، این که حساب آنان با خداست، بدان معناست که ما نباید از کینه ضمیر آنان جستجو کنیم، بلکه صرفاً باید برطبق ظواهر امر عمل نمائیم و تنها خداست که از پنهانی‌های در دل آگاه است و به ما دستور داده شده است که به ظاهر حکم کنیم و اسرار پنهانی را به خداوند واگذار نمائیم.

در این مورد داستان «اسامة بن زید رضی الله عنه» که در یک جنگ کافری را پس از جاری کردن کلمه‌ی لا اله الا الله بر زبان، کشته بود بسیار گویا و روشن‌گر است. پیامبر ﷺ

وقتی از ماجرا باخبر شد، با عصبانیت فرمود: اسامه! چرا او را کشتی؟ اسامه در پاسخ گفت: آخر او از ترس شمشیر، کلمه‌ی توحید را بر زبان جاری ساخته بود. پیامبر ﷺ فرمود: آیا سینه‌ی او را شکافته بودی؟ [مسلم]

و بنا به به همین احادیث بود که هیچ یک از یاران پیامبر ﷺ خوارج را که از امت اسلامی خارج شده بودند و عملاً سازمخالف با آنان زدند و کمر به جنگ آنان بستند، آنان را تکفیر نکردند و هرگز از طرف آنها تکفیر نشدند و حضرت علی ؑ به خاطر ستم و ظلمی که خوارج بر مسلمانان می‌کردند، با آنان جنگید، نه این که آنان را کافر بداند و برهمین اساس مانند کافران با آنان برخورد نکرد، متعرض حریم آنان نشد، و آنان را به اسارت نگرفت و دارائی‌هایشان را به غنمیت نبرد.

پس موقعی که صحابه ؓ با خوارج گمراه، اینطور برخورد کنند، ما مسلمانان نیز باید خیلی مواظب باشیم تا مسلمانان را به خاطر ارتکاب برخی گناهان به کفر و ارتداد نسبت ندهیم. و اگر احياناً کسی مرتکب گناهی از قبیل دزدی و زنا و غیره می‌شود، نباید به او نسبت کفر دهیم و از امت اسلامی خارج معرفی کنیم، اگرچه چنین افرادی از ایمان کامل برخوردار نیستند، چرا که نمی‌توان مؤمنی را با مراتب عالی ایمان یافت که زنا کند یا شراب بنوشد و یا دزدی کند، از این‌رو، می‌توان گفت: که مرتکب گناه کبیره کافر نمی‌شود، و از امت اسلامی خارج نمی‌گردد.

چرا که رسول خدا ﷺ در حدیثی لعنت فرستادن بر یکی از افرادی که عادت به شرب شراب فراوان داشت، منع کرده است چون یکی از اصحاب ؓ گفت: خدایا! او را لعنت کن که شراب فراوان می‌نوشد، رسول خدا ﷺ فرمود: او را لعن و نفرین نکن، زیرا او خدا و رسول او را دوست دارد. [بخاری]

ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری، شرح صحیح البخاری»، در بیان فوائد این حدیث، چند فایده را این‌چنین بیان می‌دارد:

الف) این حدیث، ردی است بر کسانی که گمان می‌برند، مرتکب گناه کبیره کافراست، بدلیل اینکه آن حضرت ﷺ از لعن و نفرین آن مرد شراب‌خوار، نهی فرمود و دستور داد که او را دعای خیرکنند، نه دعای بد و لعن و نفرین.

ب) این حدیث متضمن این حقیقت است که میان ارتکاب امور منع شده با محبت خدا و پیامبر، تناقضی وجود ندارد، چنان‌که آن حضرت ﷺ فرمود: این شخص با وجود ارتکاب آن عمل زشت، خدا و رسول را دوست دارد.

ج) کسانی که مرتکب گناه و معصیت و حتی مرتکب تکرار آن می‌شوند، چنین اعمالی باعث نمی‌شود که محبت و عشق خدا و پیامبر را از دل آنان بیرون گرداند.

د) از آنچه بیان شد بدست می‌آید که اگر در حدیث دیگری از شراب‌خوار نفی ایمان شده باشد، با این عبارت که شخص با ایمان هرگز شراب نمی‌نوشد منظور نفی مطلق ایمان نیست بلکه منظور نفی ایمان کامل از اوست.

۲- «والجهاد ماض مذ بعثني الله...»:

پیامبر ﷺ در این بخش از حدیث، یکی دیگر از اصول و مبانی محوری و کلیدی ایمان را چنین معرفی می‌نماید: جهاد و پیکار در راه خدا با کافران و دشمنان و بدخواهان اسلام و مسلمین از بدو بعثتم تا قیام قیامت که گروهی از امتیانم با دجال بجنگند، تداوم خواهد داشت و عدالت و دادگری هیچ عادل و جور و ستم هیچ ظالمی مانع آن نخواهد شد.

و مراد از این حدیث این است که برای دفاع از کیان اسلام و مسلمین و برای ریشه‌کن کردن شرک و چندگانه‌پرستی، باید جهاد انجام گیرد، چه زمام حکومت به دست افراد متدین و لایق باشد و چه در دست افراد غیرمتدین و نالایق. و کسی این چنین نپندارد که چنانچه زمانی نظام حکومت اسلامی به دست افراد نالایق و ظالم قرارگرفت، باز هم جهاد ساقط می‌شود، خیر، پیامبر ﷺ در این حدیث این پندار را رد می‌کند و اعلان می‌دارد که در هر زمان باید به فریضه‌ی مقدس جهاد، احترام گذاشته شود و برای هیچ‌کس درست نیست که اظهار عذر کند و بگوید: ما در زیر فرمان این افراد نالایق، هرگز جهاد نخواهیم کرد.

بلکه همه‌ی مسلمانان باید در هر زمان برای از میان بردن فتنه‌ها، محو و نابودی شرک و بت‌پرستی، جلوگیری از ظلم و ستم و برای حمایت از مظلومان و مستضعفان در هر نقطه جهان بجنگند.

از این رو، جهاد اسلامی، نه به خاطر فرمانروایی در زمین و کشورگشایی، نه به منظور به چنگ آوردن غنائم، نه تهیه‌ی بازارهای فروش یا تملک منابع حیاتی کشورهای دیگر، یا برتری‌بخشیدن نژادی بر نژاد دیگر است، بلکه هدف یکی از این

امور است: خاموش کردن آتش فتنه‌ها و آشوب‌ها که سلب آزادی و امنیت از مردم می‌کنند، مانند محو آثار شرک و بت‌پرستی، و نیز مقابله با متجاوزان و ظالمان و دفاع در برابر آنان است.

اسلام دستور می‌دهد، بت‌پرستی به هر قیمتی که شده است، حتی به قیمت جنگ، از جامعه‌ی بشریت باید ریشه‌کن گردد، بت‌خانه‌ها و آثار شوم بت‌پرستی اگر از طرف مسالمت‌آمیز ممکن نشد، باید با زور، ویران و منهدم گردند تا مردم از اسارت و بردگی فکری و اجتماعی، آزاد گردند و ندای منادیان حق به گوش آنان برسد.

آری! اسلام جهاد را با اصول صحیح و منطق، هماهنگ ساخته و هرگز آن را وسیله‌ی سلطه‌جویی، کشورگشایی، غصب حقوق دیگران و تحمیل عقیده و استعمار و استثمار قرار نداده است.

اسلام می‌گوید: باید صفحه‌ی زمین از آلودگی به شرک و بت‌پرستی پاک گردد، تا زمینه برای رسیدن ندای منادیان حق، به گوش مردمان جهان فراهم شود. از ظلم و ستم جلوگیری شود. به محرومان و مستضعفان و مظلومان و آوارگان کمک و مساعدت شود و این دستور اسلام تا قیام قیامت، تا زمانی که گروهی از امت محمدی، با دجال بجنگند و او را شکست بدهند، ادامه خواهد داشت.

و هیچ‌کس حق ندارد از این دستور اسلام کناره‌گیری کند. بلکه با زمامداران لایق و نالایق باید در صف مسلمانان بپیوندند و از کیان اسلام و مسلمین دفاع کند.

به همین جهت علامه ابن عابدین می‌گوید: «جمهور الفقهاء یصرحون بجواز الغزو مع امیر جیش ولو کان جائراً او ظالماً او فاسقاً و ذالک لان ترک الجهاد معه، سوف یفضی الی ظهور الکفار علی المسلمین»^(۱).

«جمهور فقها، بر جواز جهاد و پیکار با هر زمامداری اگر چه نا لایق، ظالم و فاسق باشد تصریح نموده‌اند، چرا که اگر جهاد به خاطر زمامدار ظالم و فاسق رها شود، امکان دارد که کفار از این فرصت استفاده کنند و بر مسلمانان و منابع حیاتی‌شان مسلط شوند و این نیز به ضرر اسلام و مسلمین است».

و علامه ابن قدامه در «المغنی» تحت عنوان «و یغزی مع کل بر وفاجر» می‌گوید:

«ارایتم لو أن الناس کلهم قعدوا کما قعدتم، من کان یغزوا؟ ألیس کان قد ذهب الاسلام؟... ولان ترک الجهاد مع الفاجر یفضی الی قطع الجهاد وظهور الکفار علی المسلمین واستتصاھم وفیه فساد عظیم»^(۱).

«آیا می‌دانید اگر همه مردمان به مانند شما بنشینند و در راه خدا جنگ و پیکار نکنند. پس چه کسی باقی می‌ماند که در راه دفاع از اسلام و مسلمین با کفار و دشمنان بجنگد؟ آیا در این صورت اسلام از میان نخواهد رفت؟ و براستی به خاطر زمامدار فاجر، جهاد را ترک کردن (کار خوبی نیست، چرا که در این صورت) جهاد اسلامی از میان خواهد رفت و کفار بر مسلمانان مسلط و چیره می‌شوند و آنها نیز مسلمانان را قلع و قمع می‌کنند و فتنه و فساد بزرگی ایجاد می‌گردد».

۳- «دجال»: به معنای «دروغگو» است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: همه پیامبران امت‌شان را از دروغگوی یک چشم، بر حذر داشته‌اند، بدانید که دجال یک چشم است، و مسلماً خداوند یک چشم و معیوب و ناقص نیست و بر پیشانی دجال نوشته شده است: ک ف ر یعنی کافر

در شرح عقاید اهل سنت در مورد دجال چنین آمده است: دجال در اصل یهودی است و از مشرق ظهور می‌کنند و در بین مردم ادعای صلاح و نیکی می‌کند، سپس که کارش بالا می‌گیرد، ادعای خدایی می‌کند و بسیاری از افراد از او پیروی می‌کنند که بیشتر آنها یهودی‌اند. دجال مردی است یک چشم و چشم چپش به صورتی بسیار زشت، درشت و برجسته است و اصلاً فاقد چشم راست است. و اثری از آن در صورت او نیست. از این رو، او را مسیح دجال نامیده‌اند. صاحب فرزند نمی‌شود، و در سراسر زمین می‌گردد. وارد مکه و مدینه نمی‌شود و بر پیشانی‌اش نوشته شده است: کافر؛ چنان است که هر مسلمانی می‌تواند آن را بخواند و از جمله اموری که ادعای خدا بودن او را رد می‌کند، این است که اگر چنین می‌بود، مسلماً قبل از اینکه آفرینش دیگران را نیک کند، آفرینش خود را نیک می‌کرد و کلمه‌ی کافر را که بر پیشانی‌اش نوشته شده است از بین می‌برد. تا ادعای خدایی‌اش قوت یابد. از این رو، رسول خدا ﷺ فرمود:

«انه اعور وان الله ليس باعور». «همانا یک چشم است و مسلماً خداوند یک چشم نیست».

و نهایتاً دجال بدست حضرت عیسیٰ علیه السلام در مکانی به نام «لُدّ» کشته می‌شود. در کتب حدیث روایات زیادی راجع به ظهور او آمده است که ما به دو حدیث زیر بسنده می‌کنیم:

(الف) بخاری و مسلم و دیگران:

«از حضرت حذیفه رضی الله عنه، روایت کرده‌اند که: «عقبه» به او گفت: تعریف کن از رسول خدا صلی الله علیه و آله، درباره‌ی دجال چه شنیده‌ای؟ حضرت حذیفه رضی الله عنه گفت: همانا دجال ظهور می‌کند، و همراه با او آبی و آتشی است، آنچه را که مردم آب می‌بینند، آتشی است سوزاننده و آنچه را که آتش می‌بینند، آبی است سرد و گوارا، پس هر کدام از شما، (اهل ایمان) که به او برخوردید، باید خود را در آنچه که به عنوان آتش می‌بیند بیاندازد، که مسلماً آبی خوش و گوارا است».

در حقیقت این حدیث بیانگر تضاد و دوگانگی و نادرستی گفتار و عمل دجال است، که مردم آنچه را از او خوب و حیات‌بخش و دلپذیر می‌بینند، در واقع زشت و نابودکننده و عذاب‌دهنده و رنجش‌آور است.

(ب) امام مسلم، درباره‌ی دجال حدیثی را اینگونه روایت کرده است:

دجال جوانی است دارای موی بسیار مجعد و درهم‌پیچیده و چشمی بسیار درشت و برجسته؛ اگر او را تشبیه کنم، گویی که به «الغزی بن قطن» تشبیه کرده‌اند. پس هر کدام از شما مؤمنان به او برخوردید، باید آیات اول سوره‌ی کهف را بخواند، همانا او در راهی بین شام و عراق ظهور می‌کند و در راست و چپ فساد می‌کند. ای بندگان خدا! پایدار باشید بر دین و آئین حق.

عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! او چه مدت در زمین می‌ماند؟ فرمود: چهل روز، یک روزش چون یک سال است و یک روزش چون یک ماه و یک روزش چون یک هفته است و سایر روزهای آن، چون روزهای شماسست، عرض کردیم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آن روزی که همچون یک سال است، آیا نماز یک روز در آن ما را بس است؟

فرمود: خیر، اندازه و مقدار آن را رعایت کنید (یعنی در هر ۲۴ ساعت آن پنج نوبت نماز جداگانه بجای آورید) عرض کردیم: ای رسول خدا! سیر و سرعت او در زمین چگونه است؟

فرمود: مانند سرعت باران که بادی شدید آن را پراکنده کند، پس دجال به نزد گروهی می‌آید و آنها را دعوت می‌کند و آنها به او ایمان می‌آورند و فرمانش را اجابت می‌کنند و او چنان قدرت و توانی دارد که به آسمان امر می‌کند، آسمان می‌باراند و به زمین فرمان می‌دهد، زمین می‌رویاند... سپس مردی جوان و نیرومند را فرا می‌خواند، او دعوتش را نمی‌پذیرد، پس او را با ضربه‌ی شمشیر به دو نیم می‌کند، چون تیری که به هدف بخورد، سریع و دقیق، بعد او را به حال اولش در می‌آورد، و باز او را دعوت می‌کند و جوان هم می‌پذیرد، چهره‌ی دجال از خوشحالی شگفته می‌شود و می‌خندد. در این اثنا که وضع و حال او چنین است. خداوند، مسیح فرزند مریم علیها السلام را مبعوث می‌کند، و او در مناره‌ی بیضاء شرقی، در دمشق به زمین می‌آید در حالی که دو دست لباس به رنگ زرد به تن دارد و کف دست‌هایش را بر بال فرشتگان نهاده است. هرگاه که سرش را تکان می‌دهد، قطرات آب از آن می‌چکد و هر گاه سرش را بلند می‌کند قطرات آب مثل دانه‌های مروارید، سرازیر می‌شوند. پس به دنبال دجال می‌گردد و در راه لُد (کوهی است در شام یا قریه‌ای است از روستاهای بیت المقدس) او را می‌یابد و به قتل می‌رساند».

خاوند متعال دجال را با این امور خارق‌العاده و شگفت‌انگیز کمک می‌کند، تا امتحان و آزمایشی برای مردمان باشد و به این‌گونه کسی که بر عقیده و باورش پایدار و ثابت قدم است از کسی که متزلزل و سست عقیده است باز شناخته شود و میان هردو گروه، جدایی و تمیزی واقع گردد و مؤمنان راستین از منافقان و دوچهره‌ها جدا گردند.

۶۰ - [۱۲] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: «إذا زنى العبد خرج منه الإيمان، فكان فوق رأسه كالظلة، فإذا خرج من ذلك العمل رجع إليه الإيمان». رواه الترمذي وأبو داود^(۱).

۶۰ - (۱۲) ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هنگامی که بنده‌ای به عمل شنیع زنا و ناپاکدانی، دست یازید (نور) ایمان از دل او بیرون می‌رود و چون سایبانی

^۱ - ابوداود ح ۴۶۹۰، ترمذی ح ۲۶۲۵.

بر سرش می ماند پس اگر (توبه کرد) و از آن گناه زشت دست شست دوباره (نور) ایمان به دل او باز می گردد».

[این حدیث را ترمذی و ابوداود روایت کرده اند].

شرح: برای شرح و توضیح این حدیث به حدیث شماره ۵۴ مراجعه شود اما از باب تذکر و یادآوری باز هم می گوئیم که مراد از این حدیث این نیست که چنین فردی که مرتکب عمل شنیع زنا می شود از دائره‌ی اسلام خارج می گردد و در گروه کافران و مشرکان و چندگانه پرستان و بت پرستان داخل می شود بلکه مراد این است که چنین فردی، مؤمنی کامل و تمام عیار نخواهد بود و از نور پرفروغ و فروزان ایمان که در قلب یک مسلمان و مؤمن است بهره‌ای ندارد چرا که اگر نور پرفروغ ایمان در قلب او می بود مرتکب این عمل شنیع و قبیح و زشت و منکر نمی شد و هرگز چنین گناهی از او سر نمی زد و در حقیقت نمی توان مؤمنی را با مراتب و درجات عالی ایمان یافت که زنا کند و چشمش به دنبال ناموس این و آن باشد. از این رو می توان گفت: این حدیث شریف بر آن نیست که هرکس را که مرتکب این گناه شد کافر و مرتد و از امت اسلامی خارج معرفی کند. چرا که در این حدیث و در احادیثی شبیه به این، منظور از ایمان: ایمان کامل است نه مطلق ایمان که در برابر کفر قرار می گیرد. در حالی که اگر در حدیث بالا مراد از ایمان، «اصل ایمان» باشد که در برابر کفر قرار دارد آن فردی که مرتکب زنا شده باید مرتد محسوب گردد و به عقوبت ارتداد مجازات شود در حالی که می بینیم در شریعت مقدس اسلام عمل شنیع زنا حکم مخصوص به خود یعنی صد ضربه شلاق (در صورت مجرد بودن زانی) و سنگسار (در صورت محصن بودن زانی) را دارد و پیامبر ﷺ من باب تهدید و سخت گیری در منع زناکاری برای اینکه شناخت و قباحت این خصلت زشت و نازیبا را برای مردم ذهن نشین کند و قلب های مؤمنین را در مورد این خصلت قبیح، متنفر و منزجر نماید از تغلیظ و تشدید استفاده کرده و فرموده هنگامی که شخصی مرتکب زنا می شود ایمان از او جدا می شود. ولی اگر به جای این جمله چنین می فرمود: «در آن موقع ایمانش کامل نخواهد بود». در حقیقت در این کلام تأثیر و ابهت جمله‌ی پیشین ثابت نمی شد و آنچه مقصد اصلی حدیث یعنی تهدید و سخت گیری و تغلیظ و تشدید بود از دست می رفت.

فصل سوم

۶۱ - [۱۳] عن معاذ قال: «أوصاني رسول الله ﷺ بعشر كلمات قال: لا تشرك بالله شيئاً وإن قتلت وحرقت، ولا تعق والديك وإن أمراك أن تخرج من أهلك ومالك، ولا تتركن صلاة مكتوبة متعمداً فإن من ترك صلاة مكتوبة متعمداً فقد برئت منه ذمة الله، ولا تشربن خمراً فإنه رأس كل فاحشة، وإياك والمعصية، فإن بالمعصية حل سخط الله عز وجل، وإياك والفرار من الزحف وإن هلك الناس، وإذا أصاب الناس موت وأنت فيهم، فاثبت، وأنفق على عيالك من طولك، ولا ترفع عنهم عصاك أدباً وأخفهم في الله». رواه أحمد^(۱).

۶۱ - (۱۳) معاذ رضي الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به ده چیز سفارش فرمود که عبارتند:

- ۱- در هیچ حال با خداوند تعالی چیزی یا کسی را شریک قرار مده، اگرچه در این راستا کشته و یا سوزانده شوی.
- ۲- پدر و مادرت را نافرمانی مکن، اگر چه به تو دستور دهند که از زن و اموال خویش بگذری.
- ۳- نماز فرض را به عمد و از روی قصد و اختیار ترک مکن، چرا که هرکس به عمد نماز فرض را ترک نماید از ضمانت (و حفاظت) خداوند تعالی بیرون می‌رود.
- ۴- شراب نخور، زیرا سرآغاز و شالوده‌ی همه‌ی گناهان و بی‌عفتی‌ها، همین می‌گساری است.
- ۵- بر تو باد که از گناه و معصیت پروردگار بپرهیزی، زیرا بر اثر همین معصیت و نافرمانی اوامر و فرامین خداوند است که خشم و غضب پروردگار بر بندگان فرود می‌آید.

- ۶- برتو باد که از فرار و گریز در روز جنگ و پیکار با کافران پرهیزی، اگرچه همه‌ی دوستان، هم‌رکبان و هم‌زمان تو شهید شوند و تو تک و تنها بمانی.
- ۷- اگر در جایی وبا و امراض مُسری و واگیر شایع شد از آنجا فرار مکن.
- ۸- بر اهل و خانواده‌ات به تناسب استطاعت و توان از دارائیات هزینه کن (و در این راستا بخل و تنگ‌چشمی مکن).
- ۹- برای تأدیب و تربیت فرزندان هیچ‌گاه چوبدستی را از سر آنها دور مکن.
- ۱۰- پیوسته فرزندان و خانواده‌ات را از خداوند سُبْحٰنَهُ بترسان و در این راستا کوتاهی مکن».
- [این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: «ولا تعفن والدیک وان امراک ان تخرج من اهلك ومالك»: پیشتر در حدیث شماره ۵۰ پیرامون رعایت حقوق پدر و مادر و عقوق و نافرمانی نکردن آنها سخن گفتیم در اینجا نیز می‌گوییم: اسلام برترین و بزرگترین احترام و بزرگداشت را برای پدر و مادر قائل است که حتی در صورت مشرک بودن و دعوت به شرک و چندگانه‌پرستی که منفورترین کارها در نظر اسلام است باز حفظ احترام آنها را درعین پذیرش دعوت آنها به شرک، واجب می‌شمرد و از آنجا که توصیه به نیکی در مورد پدر و مادر ممکن است این توهم را برای بعضی ایجاد کند که حتی در مسئله‌ی عقاید و کفر و ایمان باید با آنها مماشات کرد، خداوند سُبْحٰنَهُ برای اینکه کسی تصور نکند که پیوند عاطفی با پدر و مادر می‌تواند بر پیوند انسان با خدا و مسئله‌ی ایمان حاکم گردد، با یک استثنای صریح، مطلب را در این زمینه روشن کرده و می‌فرماید:

﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾ [القمآن: ۱۵].

«هر گاه آن دو، تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کم‌ترین آگاهی از بودن آن و (کوچک‌ترین دلیل بر اثبات آن) سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن».

و در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

فَلَا تُطِعْهُمَا﴾ [العنکبوت: ۸].

«ما به انسان توصیه می‌کنیم که به پدر و مادرش کاملاً نیکی کند، و (اما ای انسان!) اگر آن دو تلاش کردند که برای من انباز قرار دهی - که کم‌ترین اطلاعی از آن نداری (و اصلاً شرک با علم و عقل سازگار نیست) - از ایشان اطاعت مکن».

آری! پدران و مادران گاه به گمان اینکه سعادت و خوشبختی فرزندان خود را می‌خواهند، تلاش و کوشش می‌کنند که او را به عقیده‌ی انحرافی خود بکشانند ولی پیروی از چنین چیزی در حقیقت پیروی از جهل و بی‌خردی است. در این آیات، خداوند از ما می‌خواهد که اگر پدر و مادر تو را وادار به پیروی از جهل کنند پس اطاعت آنها مکن چرا که اصولاً تقلید کورکورانه غلط است حتی اگر در مورد ایمان باشد تا چه رسد به شرک و کفر، بعد خداوند ﷻ در این دو آیه، این مسئله را بیان کرد تا کسی چنین تصور نکند که مخالفت با پدر و مادر در مورد دعوت به شرک، دلیل بر بدرفتاری با آنها است و این نهایت تأکید اسلام در مورد احترام به پدر و مادر را ثابت می‌کند. به این ترتیب وظیفه‌ی فرزندان در این قبیل مسائل، این است که هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند و استقلال فکری خود را حفظ کرده و عقیده‌ی توحید را با هیچ چیز معاوضه نکنند.

و از اینجاست که این اصل کلی به ذهن انسان متبادر می‌شود که هیچ چیز و هیچ‌کس نمی‌تواند بر ارتباطات انسان با خدا حاکم گردد، حتی بر پیوند با پدر و مادر که نزدیک‌ترین پیوندهای عاطفی است و حدیث: «لاطاعة لمخلوق في معصية الخالق» (اطاعت مخلوق در عصیان خالق روا نیست) بهترین دلیل بر این مدعا است.

بنابراین چون رعایت حقوق پدر و مادر بر فرزندان لازم است اگر از فرزند خواستند که زنش را طلاق دهد و یا مقداری از مالش را به آنها بدهد و در این زمینه عذر موجه و دلایل و براهین عقلی و منطقی در دست دارند و به خاطر مصلحت و حکمت و از روی صداقت و اخلاص و شفقت و دلسوزی چنین چیزی را به فرزند خویش می‌گویند، بر فرزند مناسب است که به سخن پدر و مادرش پشت نکند و دستورشان را عملی سازد.

ولی اگر پدر و مادر بدون عذر موجه و معقول و دلیل منطقی و از روی خواهشات ناروای نفسانی و اغراض شخصی و امراض فردی خویش از فرزند خواستند که تا زنش را طلاق دهد و یا تمام درآمدش را به آنها بدهد در این صورت اطاعت کردن آنها لازم نیست.

حکیم‌الامت مولانا اثر فعلی تهانوی می‌گوید: اگر پدر و مادر بگویند زن خود را بدون عذر موجه و معقول طلاق بده یا اینکه بگویند که تمام درآمد خود را به ما بده،

در اینجا اطاعت از آنها لازم نیست و اگر آنها فرزند را بر این کار مجبور کنند گنهگار می‌شوند. اگر پدر و مادر بدون اجازه‌ی فرزند اضافه از قدر ضرورت بردارند بر ذمه‌ی آنان قرض خواهد بود که در دنیا قابل مطالبه است و اگر در دنیا ندهند باید در قیامت جوابگو باشند^(۱).

آری با وجودی که رعایت حقوق والدین بر فرزندان لازم است با این وجود وقتی مردی دارای فرزندان کوچکی از همسرش است و همسرش نیز از نظر شرعی کار خلافی را مرتکب نشده است و زن نیک و شایسته‌ای است در این صورت اگر والدین آن مرد از او مصرانه بخواهند که همسرش را طلاق دهد در حالی که اگر به سخن آنها گوش کند و زنش را طلاق دهد در این صورت زندگی‌اش از هم می‌پاشد، فرزندان‌ش حیران و سرگردان و بی‌سرپرست می‌شوند و دچار سردرگمی و عدم تربیت درست و صحیح می‌شوند در این صورت باید دانست که عمل به دستور والدین مطلقاً واجب نیست، بلکه جایی به دستور والدین عمل می‌شود که خلاف شرع نباشد و حق کسی ضایع نگردد.

بنابراین در این صورت، عمل به دستور والدین، عواقب و تبعات از هم‌پاشیدن کانون گرم خانواده و یتیمی و بی‌سرپرست شدن فرزندان و ضایع شدن آنها را به دنبال دارد لذا در این خصوص باید انسان مؤمن، زنش را طلاق ندهد و با این وجود پدر و مادر را با احسان و خدمت و رعایت حقوق آنها راضی و خرسند نگاه دارد.

«وإذا أصاب الناس موت وانت فيهم فاثبت»:

در این بخش از حدیث پیامبر ﷺ به مسلمانان دستور می‌دهد که خود را از بیماری‌های واگیردار دور دارند و از خود در برابر بیماری‌های فراگیری نظیر طاعون و وبا و امثال آن دو، واکسینه و پیشگیری نمایند.

جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: «در وفد ثقیف (که برای بیعت خدمت پیامبر ﷺ آمده بودند) یک مرد جذامی بود. وی می‌خواست به عنوان نماینده، جهت ملاقات و بیعت با رسول خدا ﷺ، به نزد ایشان بیاید. پیامبر ﷺ کسی را به سوی او فرستاد که به او بگوید، برگردد چرا که ما با او بیعت کردیم». [مسلم، ابن ماجه]

و نیز پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«لا تدموا النظر الى المجذومين». [ابن ماجه]. «به اشخاص جذامی زیاد نگاه نکنید». و نیز می‌فرماید:

«هنگام سخن گفتن با فرد جذامی، فاصله‌ی میان شما و ایشان به اندازه‌ی یک نیزه یا دو نیزه باشد» و نیز می‌فرماید:

«فر من المجذوم فرارك من الاسد». «از فرد جذامی چنان فرار کن که از شیر درنده فرار می‌کنی». [بخاری و سلم]

در مورد امراض واگیردار و مسری و پرهیز از سرایت آنها و لزوم قرنطینه، روایت شده که ابن عباس رضی الله عنه گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه به منظور بررسی اوضاع مردم در ماه ربیع الثانی در سال ۱۸ هجری قمری به سوی شام حرکت نمود تا به روستایی به نام «سرغ» در نزدیکی شام رسید فرماندهان لشکر و ابو عبیده بن جراح و همراهانش به حضور حضرت عمر رضی الله عنه رسیدند و به او خبر دادند که وبا در سرزمین شام پیدا شده است.

ابن عباس رضی الله عنه گوید: حضرت عمر رضی الله عنه به من دستور داد مهاجرین اولین را به سوی او دعوت کنم. وقتی که مهاجرین به نزد عمر رضی الله عنه آمدند با ایشان مشورت کرد و گفت: که طاعون در شام پیدا شده است حال تکلیف چیست؟ مهاجرین اختلاف نظر پیدا کردند. عده‌ای گفتند: ما برای کاری آمده‌ایم سزاوار نیست که قبل از انجام آن برگردیم. عده‌ی دیگر گفتند: اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله همراه شما هستند فکر نمی‌کنیم جایز باشد در حالی که مردم شام مبتلا به طاعون هستند آنان را به آنجا ببرید. عمر رضی الله عنه گفت: دیگر کاری ندارم شما بروید.

وقتی مهاجرین رضی الله عنهم رفتند. عمر رضی الله عنه گفت: انصار را برایم دعوت کن. انصار را به نزد عمر دعوت کردم و با ایشان مشورت کرد. ایشان هم مانند مهاجرین رفتار نمودند و مانند ایشان اختلاف نظر داشتند. عمر رضی الله عنه به ایشان هم گفت: دیگر کاری با شما ندارم، بروید.

آن‌گاه به من گفت: از پیرمردان قریش کسانی که در سال فتح مکه به مدینه مهاجرت کرده‌اند برایم دعوت کن. آنان گفتند: ما معتقدیم که به مدینه برگردی و مردم را داخل این منطقه‌ی وبا زده نمایی.

حضرت عمر رضی الله عنه با صدای بلند اعلام کرد: که من برای برگشت، صبح سوار وسیله‌ی سواری خود می‌شوم شما هم سوار شوید. ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه گفت: مگر از تقدیر خدا فرار می‌کنی؟ حضرت عمر رضی الله عنه گفت: ای ابوعبیده! اگر کس دیگری این سخن را می‌گفت تو بیخوش می‌کردم، بلی، از یک مقدر و سنت خدا به یک مقدر و سنت دیگر او فرار می‌کنیم. مگر نمی‌بینی وقتی که شما شتری را داشته باشی و این شتر وارد دره‌ای شود که دارای دو گوشه باشد که یکی از آنها دارای آب و علف فراوان باشد و دیگری آب و علف نداشته باشد. اگر آن را در قسمت صاحب علف بچرانی، مگر از مقدر خدا پیروی نکرده‌ای؟ (و سنت مقدر خدا در این حال این است که شتر سیر و با نشاط و چاق شود) و اگر در قسمت بی‌آب و علف آن را بچرانی، باز از مقدر خدا پیروی کرده‌ای (ولی سنت خدا در این حالت این است که شتر ضعیف ولاغر و ناتوان گردد).

بعد از این بحث و گفتگو، عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه که برای انجام کاری از مجلس خارج شده و غائب بود، بازگشت، وقتی از جریان باخبر شد گفت: در این مورد علمی نزد من است. عبدالرحمن رضی الله عنه گفت: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «هرگاه شنیدید که در جایی وبا هست به آنجا نروید و هرگاه در جایی که شما هستید وبا و طاعون پیدا شد به خاطر ترس و فرار از آن، از آنجا خارج نشوید».

ابن عباس رضی الله عنه گوید: حضرت عمر رضی الله عنه سپاس و ستایش خدا را به جا آورد. سپس به مدینه برگشت. [بخاری و مسلم]

آری! اسلام بود که اولین بار، قانون قرنطینه را وضع کرد و از این جهت بر علم و دانش و فناوری و تکنولوژی عصر جدید پیشی گرفته است اگر اروپا از قانون قرنطینه آگاه می‌بود در اواسط قرن چهاردهم میلادی که طاعون مردم اروپا را به طور دسته‌جمعی به کام مرگ می‌فرستاد آن را به مرحله اجرا درمی‌آورد که از شدت فاجعه کاسته می‌شد و آمار کشته‌شدگان طاعون به ۲۵ میلیون نمی‌رسید^(۱).

آری! اسلام مقررات قرنطینه را وضع کرد و حتی فراتر از آن، چنان در این مورد دایره‌ی پیشگیری را وسعت داده که چهارپایان را هم در بر می‌گیرد به طوری که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«لایوردن ممرض علی مصح» [بخاری]. «هنگام آبدادن شتر بیمار و گِـرگ با شتر سالم و تندرست مخلوط نگرده تا شترهای سالم هم مریض نشوند».

پس طبق این فرامین و تعالیم پیامبر ﷺ بر مسلمانان ضروری است که اگر یکی از افراد جامعه و یا منطقه‌ای از مناطق جوامع اسلامی و انسانی به مرض واگیری مبتلا شدند آنها را از سایر افراد جداکنند تا بیماری انتشار پیدا نکند و سایرین را آلوده نسازد و هرگاه شنیدند که بیماری طاعون در سرزمینی شیوع پیدا کرده است وارد آن سرزمین نشوند و اگر در سرزمینی بودند که طاعون آنجا را گرفته بود به خاطر فرار، از آن سرزمین خارج نشوند تا سایرین را نیز آلوده نسازند.

چه ارزشمند و حکیمانه است این رهنمودهای نبوی که عنایت شایانی را به تربیت جسمی و حفظ سلامتی بدن دارد.

«وانفق علی عیالک من طولک»:

پیامبر ﷺ همچنین توصیه می‌فرماید: بر اهل و خانواده‌ات به تناسب توان و استطاعت از دارایی‌ات هزینه کن و در این راستا بخل و تنگ چشمی مکن. این بخش از حدیث بر وجوب تأمین مخارج زن و فرزند بر مرد، دلالت می‌کند. در اصطلاح فقهای اهل سنت و جماعت، نفقه چیزی است که انسان برای خانواده، همسر، نزدیکان و بردگانش خرج می‌کند و شامل خوراک و پوشاک و مسکن و هر چیزی که عادتاً بقای حیات انسان بدان منوط است، - بدون اسراف و زیاده که در نیازمندی‌های زندگی مصرف می‌شود - را شامل می‌گردد. و به تعبیر دیگر در مقدار و کیفیت نفقه، عرف شرع معتبر می‌باشد و شریعت نیز حد اوسط را، بی‌هیچ افراط و تفریطی معیار قرار می‌دهد و وجوب نفقه و تأمین مخارج زن و فرزند نیز براساس کلام مقدس خداوند ﷻ و روایات تابناک رسول خدا ﷺ است خداوند می‌فرماید:

﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [البقرة: ۲۳۳].

«و بر آن کس که فرزند برای او متولد شده (یعنی پدر) لازم است خوراک و پوشاک مادران را به گونه‌ی شایسته بپردازد».

از این آیه وجوب انفاق پدر بر فرزند و زن که بچه را به دنیا آورده و شیر می‌دهد، دانسته می‌شود.

و پیامبر ﷺ در حدیثی می‌فرماید:

«دیناری که در راه خدا می‌بخشی و یا در آزادکردن برده‌ای می‌دهی یا به مسکینی صدقه می‌دهی و یا برای تأمین معاش و زندگی خانواده‌ات خرج می‌کنی در نزد خداوند متعال بیشترین پاداش مربوط به آن است که در تأمین معاش و زندگی خانواده‌ات خرج کرده‌ای». [مسلم]

و همان‌طور که تأمین معاش و زندگی افراد خانواده و تأمین هزینه‌های مخارج زن و فرزند نزد خدای متعال پاداش و اجر دارد به همان اندازه قصور و کوتاهی در این امر و سخت‌گیری بر زن و فرزند در حالی که مرد توانایی مالی دارد، موجب گناه و معصیت خواهد بود.

از این رو پیامبر ﷺ خطاب به کسانی که بر زن خود سخت گرفته و زندگی را با خودداری از پرداخت وجوه مورد نیاز، بر آنان تنگ می‌کنند و حیاتشان را آکنده از رنج و مشقت می‌نمایند می‌فرماید:

«كفي بالمرء اثما ان يضيع من يقوت». [بوداود]

«برای مرد مسلمان همین گناه کافی است که نسبت به زن و فرزند و افراد تحت تکلفش، خسیس و دست‌تنگ باشد و از دادن مایحتاج و مخارج و هزینه‌های افراد تحت تکلفش خودداری کند».

«ولا ترفع عنهم عصاك ادبا»:

در این بخش از حدیث، پیامبر ﷺ در باب مسئولیت‌های والدین در ارتباط با فرزندان، تکلیف بسیار مهم تربیت بچه‌ها را به عهده‌ی پدر و مادر گذاشته است و به آنان امر نموده است که فرزندان خود را طوری تربیت کنند که انسانهایی شایسته و توانا برای انجام وظایف زندگی آینده‌ی خویش باشند، در غیر این صورت به علت بی‌توجهی و تقصیر کاری، آتش دوزخ دامن‌شان را خواهد گرفت خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُورًا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ [التحریم: ۶].

«مؤمنان! خود و خانواده خویش را از آتش دوزخ بر کنار دارید».

درحقیقت انسان در مقابل همسر و فرزند خویش مسئولیت سنگین‌تری دارد و موظف است تا آنجا که می‌تواند در تعلیم و تربیت آنها بکوشد و آنها را از گناه باز دارد و به نیکی‌ها دعوت نماید نه اینکه تنها به تغذیه‌ی جسم آنها قناعت کند. رسول خدا ﷺ

نیز مکرراً در رابطه با تربیت فرزندان توصیه کرده‌اند و والدین را به توجه و انجام صحیح مسئولیت‌هایشان، تشویق نموده‌اند.

در حدیثی جامع و جالب از رسول خدا آمده است:

«الاکلکم راع وکلکم مسئول عن رعیتہ... والرجل راع فی اہله ومسئول عن رعیتہ

والمرأة راعیة فی بیت زوجها ومسئولة عن رعیتها». [بخاری]

«بدانید همه شما نگهبانید و همه در برابر کسانی که مامور نگهبانی آنها هستید مسئولید مرد سرپرستی و اداره‌ی زن و فرزند را بعهده دارد زن نیز در خانه‌ی شوهرش سرپرست و مسئول امور فرزندان می‌باشد و در رابطه با آنان خدای تعالی در روز قیامت از او سؤال خواهد کرد».

در حقیقت اجتماع بزرگ از واحدهای کوچک و محدودی تشکیل می‌شود که خانواده نام دارد و هرگاه این واحدهای کوچک که رسیدگی به آن آسانتر است اصلاح گردد تمام جامعه اصلاح می‌شود و این مسئولیت در درجه‌ی اول بر دوش پدران و مادران است مخصوصاً در عصر ما که امواج کوبنده‌ی فساد و بی‌بندوباری در بیرون خانواده‌ها بسیار قوی و خطرناک است برای خنثی کردن آنها از طریق تعلیم و تربیت خانوادگی باید برنامه‌ریزی اساسی‌تر و دقیق‌تر انجام گیرد.

پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«در هفت سالگی فرزندان‌تان را به نماز خواندن امر کنید و در ده سالگی جای

خوابشان را جدا کنید». [حاکم و ابوداود]

البته باید پدر و مادر بدانند که راه صحیح برخورد در مواقعی که از فرزندان‌شان خطا و اشتباهی سر می‌زند و یا دچار کوتاهی و قصوری می‌شوند آن است که کودک را به نرمی و ملایمت متوجه اشتباه و یا خطایش بنمایند و با دلایل قاطع و تناسب با توانایی فکری‌اش او را قانع سازند که عملی که انجام داده است از انسان فهمیده و عاقل و یا فرد دانا سر نمی‌زند.

اگر با این روش قانع شد و از خطای مورد نظر اصلاح گردید به مقصود رسیده‌اند در غیر این صورت، راه درمان، شیوه‌ای دیگر به نام تربیت با استفاده از تنبیه و مجازات، البته در چهار چوب شریعت است. البته باید پدران و مادران بدانند که راه اصلاح کودک خشم و خشونت نیست زیرا نه تنها آثار نامطلوبی در روان کودک به جای

می‌گذارد بلکه او را به انسانی تبدیل می‌کند که خشن و فحاش خواهد بود و به تدریج خوی منحرفین و افراد تبه‌کار را پیدا خواهد کرد. پس بهتر این است که در صورت ارتکاب خطا یا اشتباه با نرمی و ملایمت و بیان دلیل، کودک را قانع سازند و راهنمایی کنند. و اگر والدین لازم و ضروری دانستند که کودک را تنبیه کرده و یا توبیخ نمایند نباید در حضور دیگران اقدام به این عمل کنند چرا که چنین کاری احساس خود کم‌بینی و حقارت را در کودک تثبیت می‌کند و از عوامل مهم انحراف اخلاقی و روحی فرزندان محسوب می‌شود.

«و اخفهم بالله»:

آخرین توصیه‌ی پیامبر ﷺ به حضرت معاذ رضی الله عنه این است که پیوسته فرزندان و خانواده‌ها را از خداوند عز و جل بترسان.

آری! پدر و مادر باید به کودک بیاموزند که در تمامی حالات و افعال و مراحل زندگی خود، پروردگار متعال را ناظر و حاضر بداند و دریابد که خدای دانا و توانا تمامی اسرار نهانی او را می‌داند، خیانت چشم‌ها را می‌بیند و بر تمامی رازهایی که سینه‌ها در خود دارند آگاه است.

سهل بن عبدالله تستری می‌گوید: سه ساله بودم. شب‌ها بیدار می‌ماندم و نماز خواندن دایی‌ام (محمد بن سوار) را نگاه می‌کردم. روزی به من گفت: آیا نمی‌خواهی از خدایی که تو را خلق کرده، یاد کنی؟ گفتم: چگونه؟ گفت: در جاییت وقتی که می‌خوابی قبل از آنکه بخواب روی در دل، نه به زبان سه بار بگو: خدا با من است، خدا مرا نگاه می‌کند، خدا بر من شاهد است. شبها این کار را می‌کردم. پس از مدتی به او گفتم: هر آنچه که گفته‌ای اجرا کرده‌ام. پس گفت: هر شب هفت بار بگو. و پس از مدتی که خبر دادم که: امرش را اجرا کرده‌ام. گفت: هر شب یازده بار بگو. پس از مدتی لذت بسیاری از آن در قلب خود احساس کردم. بعد از یک سال دایی‌ام گفت: آنچه را یادت دادم حفظ کن و آن را ادامه بده تا زمانی که وارد قبر می‌شوی، براستی که در دنیا و آخرت برایت سودمند است. عبدالله بن تستری می‌گوید: تا چند سال همانطور ادامه دادم و حلاوت و شیرینی آن را در خلوت، به خوبی احساس می‌کردم. روزی دایی‌ام گفت: ای سهل! کسی که خدا با اوست و بر او نظارت دارد و به او نگاه می‌کند، آیا مرتکب گناه می‌شود؟ پس از گناه بپرهیز.

تستری بعدها به یکی از بزرگ‌ترین عرفای تاریخ اسلام تبدیل شد و به واسطه‌ی تربیت ارزشمند دایی خود، این چنین مقام والایی پیدا کرد^(۱). پس مقصد اصلی پدران و مادران در مسیر تربیتی کودک باید این باشد تا کودکان و فرزندان متقی، پارسا، زاهد، خدا جو، حق‌گرا، صالح، نیک و پاکدامن و پرهیزگار تحویل جامعه‌ی اسلامی و انسانی دهند.

۶۲ - [۱۴] وعن حذيفة قال: إنما كان النفاق على عهد رسول الله ﷺ فأما اليوم، فإنما هو الكفر أو الإيـمان. رواه البخاري^(۲).

۶۲ - (۱۴) حذیفه (پسریمان رضی الله عنه) گوید: نفاق در دوران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود داشت اما نفاق امروزی یا کفر است و یا ایمان. [این حدیث را بخاری روایت کرده است]

شرح: این حدیث در روایتی دیگر بدین مضمون آمده است

«انما كان النفاق على عهد النبي ﷺ فأما اليوم فانما هو الكفر بعد الایمان». «نفاق در دوران نبی اکرم صلی الله علیه و آله وجود داشت، اما نفاق امروزی به معنای کافر شدن بعد از ایمان آوردن است».

به هر حال، منظور این حدیث این است که در عهد رسالت مردمان سه گروه بودند مؤمن، کافر و منافق. و در زمان نبوی، منافقان هم‌چون مسلمانان بودند و با آنها بسان مسلمانان برخورد می‌شد و به خاطر رعایت مصلحت‌ها و جلوگیری از فتنه و فساد، پیامبر صلی الله علیه و آله حالات درونی و باطنی آنها را می‌پوشاند و نفاق‌شان را برای دیگران برملا نمی‌کرد (به جز برای تعداد مخصوصی از یارانش مانند حذیفه بن یمان که به صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله نیز مشهور بود) از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله با منافقان نمی‌جنگید و به آنها کاری نداشت و برای مصلحت تألیف قلوب و جلوگیری از بروز پروپاگندها و جوسازی‌ها که در نهایت اسباب نفرت دل‌ها از دعوت اسلامی می‌گردید، به آنها تعرض نمی‌کرد، چنان‌که آن حضرت صلی الله علیه و آله در حدیثی به این معنی اشاره نموده و فرموده:

۱- چگونه فرزندان خود را تربیت کنیم؟ ج ۱ ص ۱۶۴.

۲- بخاری ح ۷۱۱۴.

«می‌ترسم، اگر منافقان را بکشم و از میان بردارم مردم بگویند که محمد ﷺ یارانش را می‌کشد».

پرداخت زکات برای مؤلفه القلوب، با علم به بداعتقادی آنان نیز از همین باب می‌باشد اما در عصر ما، آن حکمی که در زمان رسول خدا ﷺ، پیرامون منافقان بود، باقی نمانده است، و اگر بالفرض، ثابت شود که کسی به طور پنهانی با کافران و بدخواهان اسلام است. و در ظاهر ادعای اسلام می‌کند، و در هر محیطی، رنگ آن محیط را می‌گیرد و با هر جمعیتی مطابق مذاق آنان حرف می‌زند و رفتار می‌کند و با مؤمنان «آمنّا» و با مخالفان «إنا معکم» می‌گوید و حساب خود را از مردم جدا می‌کند و برای خود انجمن‌های سری و مرموز، علیه اسلام و مسلمین تشکیل می‌دهد، این چنین فردی که با قیافه‌ی حق به‌جانب و به نام یک فرد مسلمان، در حالی که در باطن، سد راه اسلام و از دشمنان قسم خورده‌ی مسلمین است، اگر نفاقش ثابت شود، احکام کفر را بر وی جاری می‌کنیم و وی را به قتل می‌رسانیم، چرا که مطابق قول حدیقه بن یمان رضی الله عنه، بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر انقطاع وحی یا آدمی کافر است و یا مسلمان و مسلماً این چنین فردی مسلمان نیست.

علامه مفتی محمد شفیع عثمانی در تفسیر «معارف القرآن»، پس از مطرح کردن سؤال بدین مضمون «آیا کفر و نفاق ویژه‌ی عهد نبوت بوده و یا هم‌اکنون نیز وجود دارد؟» می‌گوید: «صحیح‌ترین نظریه در مورد شناسایی نفاق و منافق این است که انسان از دو راه، موفق به شناخت آنها می‌گردد:

نخست: اینکه خداوند توسط وحی به رسول خود اطلاع دهد که فلان شخص منافق

است

دوم: اینکه از روی اعمال فرد می‌توان به منافق بودن او پی برد یعنی زمانی که عمل کسی بر خلاف اصول اعتقادات اسلامی باشد که آشکارا مرتکب عملی بر خلاف آنها گردد. منافق گفته می‌شود.

پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علت انقطاع وحی، شناخت و شناسایی افراد به شیوه‌ی اول منتفی شد. اما صورت دوم همچنان باقی ماند. بدیهی است اگر فردی یافت شود که حرف و عمل وی بر خلاف عقاید قطعی اسلام باشد و آنها را مورد استهزاء و تحریف قرار دهد به او منافق گفته می‌شود.

در قرآن کریم به چنین افرادی «ملحد» نیز گفته شده است چنان‌که در آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی «حم سجده» می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا﴾ [فصلت: ۴۰].

«کسانی که آیات ما را مورد طعن قرار می‌دهند و به تحریف (حقائق و معانی) آن دست می‌یازند».

و در حدیث، به مرد منافق، لقب زندیق داده شده است چون کفر ایشان با دلیل و برهان قابل اثبات است، لذا حکم صادره در مورد آنها همانند حکم کفار است و حکم جداگانه‌ای ندارند.

مضافاً علمای امت فرموده‌اند: چون قضیه‌ی منافقین بعد از آن حضرت ﷺ پایان یافت اکنون کسی که مؤمن نباشد کافرگفته می‌شود [و چیزی به نام نفاق وجود ندارد]^(۱).

و البته لازم است در اینجا نکته‌ای را تذکر دهم و آن اینکه منظور حضرت حذیفه رضی الله عنه نفی وقوع نفاق نیست چرا که بدون شک نفاق و منافق مخصوص عهد پیامبر نبوده است و در هر جامعه‌ای این برنامه و گروه وجود دارد، منتها باید براساس معیارهای حساب شده و دقیقی که قرآن برای آنها به دست می‌دهد شناسایی شوند تا نتوانند زیان و یا خطری برای اسلام و مسلمین ایجاد کنند.

بلکه منظور حذیفه رضی الله عنه از این حدیث، اختلاف حکم منافق عهد نبوی با منافق بعد از عهد نبوی است یعنی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر رعایت مصالحی و به جهت جلوگیری از فتنه و فساد که در نهایت اسباب نفرت دل‌ها را از دعوت اسلامی موجب می‌شد، کسی به منافقان کار نداشت و حتی خود رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنها نمی‌جنگید و اجازه‌ی قلع و قمع نمودن آنها را به دیگران نمی‌داد و همچون یک مسلمان با آنها برخورد می‌کرد و احکام اسلامی را بر آنها جاری می‌نمود حتی وقتی که به پیامبر صلی الله علیه و آله گفته شد: ای رسول خدا! چرا با این منافقان نمی‌جنگید و آنها را از میان بر نمی‌دارید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر منافقان را بکشم می‌ترسم که مردم بگویند محمد صلی الله علیه و آله یارانش را می‌کشد. از این رو حکم منافقان در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله این چنین بود، اما در عصر

کنونی ما، اگر نفاق کسی و یا گروهی ثابت شود و با دلیل و برهان ثابت گردد که کسی به طور پنهانی با کافران و بدخواهان و دشمنان و مخالفان اسلام است و می‌خواهد با لباس مسلمان، از پشت به مسلمان خنجر بزند و اسلام و مسلمین را آماج حملات فکری و عقیدتی و سیاسی و نظامی خویش قرار بدهد در این صورت، حکم فرق می‌کند و بسان عصر نبوی ﷺ با آنها برخورد نمی‌شود، بلکه چنین کسانی از دائره‌ی اسلام خارج معرفی می‌شوند و احکام کفار را بر آنها جاری می‌کنیم و آنها را از سر راه بر می‌داریم.

پس با این توضیح دانستیم که مراد حضرت حذیفه رضی الله عنه، نفی وقوع نفاق نیست بلکه مراد تفاوت حکم است که احکام منافقین در عصر پیامبر ﷺ چیزی بود و در عصر ما چیزی دیگر است. چنانچه علامه ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» به این موضوع اشاره می‌کند و می‌گوید:

«والذي يظهر أن حذيفة لم يرد نفي الوقوع وإنما اراد نفي اتفاق الحكم لان النفاق اظهار الايمان واخفاء الكفر ووجود ذلك ممكن في كل عصر وإنما اختلف الحكم لان النبي ﷺ كان يتألفهم ويقبل ما اظهروه من الاسلام ولو ظهر منهم احتمال خلافه واما بعده ﷺ فمن اظهر شيئاً فانه يؤخذ به ولا يترك لمصلحة التأليف لعدم الاحتياج الي ذلك»^(۱).

باب (۲)

در بیان وسوسه در ایمان

فصل اول

«وسوسه» و «وسواس»، در اصل صدای آهسته‌ای است که از به‌هم‌خوردن زینت‌آلات بر می‌خیزد. چنانچه راغب اصفهانی می‌گوید: «و هوصوت الحلي والهمس الخفي».

و نیز به خطورات و افکار بد و نامطلوب و زشتی که در دل و جان انسان پیدا می‌شود و وسوسه‌ها و خطرتهایی که بر انسان عارض می‌گردد و در حدّ حدیث، نفس و وسوسه‌ی درون است و به وسواس و خیالات غیراختیاری که در دل انسان بدون قصد و اراده ظهور می‌کنند، اطلاق می‌گردد، چنانچه خداوند ﷻ می‌فرماید:

«فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ» و «مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ».

و چنین خیالات و وسواس غیر اختیاری را خداوند در حق این امت عفو فرموده است. لازم به تذکر است که اگر خیالات و وسواس از طریق نفس و یا لقاء شیطان در دل و جان انسان پدید آید به آن «وسوسه» و اگر خیال و قصد از جانب خداوند ﷻ لقاء گردد، به آن «الهام» می‌گویند.

۶۳ - [۱] عن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: " إن الله تعالى تجاوز عن أمّتي ما وسوست به صدورها ما لم تعمل به أو تتكلم " متفق عليه^(۱).

۶۳ - (۱۱) ابو هريره رضي الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند بر امت من از آنچه بردل‌هایشان از وسوسه‌ها بگذرد تا آن‌گاه که به مرحله‌ی زبان و عمل نیاورند آنها را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد و از مؤاخذه نمودن صرف‌نظر می‌کند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: در دنیایی که ما زندگی می‌کنیم ممکن است که گاهی در دل و جان انسان مسلمان وسواس و خیالات و خطرات و افکار بد و نامطلوبی خطور کند و سؤالات و

۱- بخاری، ج ۲۵۲۸، مسلم ۲۰۲-۱۲۷، ابو داود ح ۲۲۰۹، نسائی ح ۳۴۳۴، ترمذی ح ۱۱۸۳، ابن ماجه ح ۲۰۴۰، مسند احمد ۳۹۳/۲.

اعتراضات ملحدانه و شرک‌آمیز و خطرناک و درعین حال وحشتناک، قلب و مغز مسلمان را به خود مشغول سازد. سؤالاتی از قبیل اینکه: چه کسی خدا را به وجود آورده است؟ یا: خداوند آفریدگار همه چیز است اما آفریدگار خداوند کیست؟ و... در اینجاست که انسان مسلمان بر اثر این افکار بد و نامطلوب، بر خود می‌لرزد و سخت پریشان و مضطرب می‌شود و تمام وجودش را ترس و وحشت برمی‌دارد که نکند خداوند ﷻ مرا بر اثر این وساوس و خیالات و خطرهای غیراختیاری مؤاخذه کند و سخت عذابم دهد. به همین خاطر، پیامبر ﷺ به تمام مسلمانان و کسانی که به وحدانیت و یگانگی خداوند، معترفند و عشق و محبت خدای ﷻ در تار و پود وجودشان، عجین شده است، اطمینان خاطر می‌دهد که بر اثر این وسوسه‌های شیطانی غیراختیاری، نگران و پریشان نباشند، چرا که خداوند ﷻ، تا زمانی که انسان مسلمان، آن خطورات قلبی و وسوسه‌های شیطانی را به مرحله‌ی زبان و عمل نیاورد، مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد و از آنها می‌گذرد و انسانی را که دچار این چنین وسوسه‌ها شده است، مؤاخذه نخواهد کرد.

اما در صورتی که چنان وساوسی در جان و دل کسی پیدا شود و با اراده و اختیار به زبان آورد و یا به مرحله‌ی عمل درآورد، در آن صورت خداوند ﷻ از او نخواهد گذشت و وی را مؤاخذه و بازپرسی خواهد کرد.

حضرت ابوهریره رضی الله عنه می‌فرماید:

چون آیه **﴿لَلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾** بر رسول خدا ﷺ نازل شد، این آیه بر گروهی از یاران پیامبر ﷺ سنگین آمد و ترسان شدند و گفتند: هیچ‌کس از ما، عاری از وسوسه‌های باطنی و خطورات قلبی نیست، و اگر قرار باشد بر آنچه در دل از وساوس و خطورات، پنهان داریم و یا آشکار کنیم، در حقیقت ما هلاک‌شدگان واقعی هستیم. از این‌رو، به خدمت پیامبر ﷺ آمده و گفتند: ای رسول‌خدا! قبلاً به اعمالی مکلف ساخته شده بودیم که تاب و طاقت آنها را داشتیم از قبیل: نماز، روزه، جهاد و صدقه. و اما خدای ﷻ با نزول این آیه: **﴿لَلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾** [البقرة: ۲۸۴]. سخت ما را مضطرب و پریشان کرد، چرا که ما تاب و توان کنترل کردن خیالات و وسوسه‌های شیطانی و خطورات قلبی و خطرهای غیر اختیاری را نداریم. پیامبر ﷺ فرمود: آیا می‌خواهید،

همان چیزی را بگوئید که قبل از شما اهل کتاب گفت: یعنی «سمعنا وعصینا» (شنیدیم و نافرمانی کردیم)، نه چنین نکنید، بلکه شما باید این چنین بگوئید:

﴿سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ [البقرة: ۲۸۵].

سپس چون آن عده از صحابه رضی الله عنهم این جملات را خواندند و زبان‌شان بدان نرم شد، خدای عز و جل به دنبال آن، این آیه را نازل فرمود:

﴿ءَأَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَأَمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ [البقرة: ۲۸۵].

«فرستاده‌ی (خدا، محمد) معتقد است بدانچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است (و شکی در رسالت آسمانی خود ندارد) و مؤمنان (نیز) بدان باور دارند. همگی به خدا و فرشتگان او و کتابهای وی و پیغمبرانش ایمان داشته (و می‌گویند): میان هیچ یک از پیغمبران او فرق نمی‌گذاریم (و سرچشمه‌ی رسالت ایشان را یکی می‌دانیم). و می‌گویند: (اوامر و نواحی ربانی را توسط محمد) شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! آموزش تو را خواهانیم، و بازگشت به سوی تو است.»

و چون صحابه رضی الله عنهم این چنین از در فرمان‌پذیری و اطاعت درآمدند، خدای عز و جل با انزال آیه‌ی ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶]. آنچه را اصحاب رضی الله عنهم از آن نگران و مضطرب بودند، از ایشان دور ساخت. [مسلم. احمد]

در این حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله با نوید ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ به صحابه رضی الله عنهم اطمینان خاطر داد که خداوند عز و جل بر خیالات و وساوس غیراختیاری که در دل انسان بدون قصد و اراده‌ی خطور می‌کند، مؤاخذة نخواهد کرد، بلکه آنها را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد و از آنها می‌گذرد.

علامه مفتی محمد شفیع عثمانی می‌گوید: همان‌گونه که اعمال ظاهری که به وسیله‌ی جوارح دست و پا و چشم انجام می‌گیرند بر دو قسم اند: اختیاری، مانند: گفتن و زدن.

و غیر اختیاری، مانند: گفتن جمله‌ای به خطا و اشتباه و یا حرکت و رعشه که موجب اذیت و آزار کسی باشد. در این قبیل اعمال، همه می‌دانند که حساب و کتاب و جزا و

سزا، وابسته به افعال اختیاری است و انسان نسبت به افعال غیراختیاری، نه مکلف است و نه بر آنها ثواب و عقابی مرتب می‌گردد.

هم‌چنین افعال که به باطن، یعنی دل بستگی دارند نیز به دو قسم‌اند:

یکی اختیاری است، مانند: عقیده‌ی کفر و شرک که آن را به قصد و اختیار در دل خود کسی جایگزین بکند و یا به فکر و اراده، خود را بزرگ قرار بدهد که به آن تکبر گفته می‌شود یا تصمیم بگیرد که شراب می‌نوشم.

دوم: غیر اختیاری، مثلاً بدون قصد و اراده، خیال بدی در دل کسی خطور کند. در اینجا هم محاسبه، تنها از افعال اختیاری انجام می‌گیرد نه از غیراختیاری. و از خیالات غیراختیاری مؤاخذه و محاسبه نخواهد شد و بر آنها ثواب و عقابی مرتب نمی‌گردد.

(به همین جهت خداوند ﷻ) برای توضیح بیشتر. این مطلب را در پایان فرمود:

﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ یعنی «انسان از کارهایی ثواب بدست می‌آورد که آنها را با اراده انجام داده باشد و نیز عقاب بر کارهایی مرتب می‌گردد که آنها را با اراده انجام بدهد» مقصود اینکه ثواب یا عقاب، مستقیماً بر اعمالی مرتب می‌شود که با قصد و اراده انجام گیرند. و مرتب‌شدن ثواب یا عذاب بر اعمالی که من غیرمستقیم و بدون اراده انجام گیرند منافی با آن نیست^(۱).

آری، خداوند ﷻ هیچ‌گاه کسی را جز به آنچه قدرت دفع آن را دارد، عذاب نمی‌دهد و هیچ‌گاه کسی را فوق توان و طاقتش، مکلف نمی‌گرداند و درست است که او همه را مورد محاسبه و بازپرسی قرار می‌دهد، لیکن کسی را جز به آنچه توان دفع آن را دارد، کیفر نمی‌دهد و اما آنچه که انسان مالک دفع آن نیست، از قبیل: وسوسه‌ی نفس و هواهای آن، پس انسان به آن مکلف نمی‌گردد و درمقابل آن مؤاخذه نمی‌شود.

پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«قال الله: اذا هم عبدي بسيئة فلا تكتبوها عليه فان عملها فاكذبوها سيئة واذا هم بحسنة فلم يعملها فاكذبوها حسنة، فان عملها فاكذبوها عشرا - وفي رواية - كتبها الله عنده عشر حسنات الي سبعة اضعاف كثيرة» [بخاری و مسلم]

خداوند ﷻ می‌فرماید: «چون بنده‌ی من قصد گناهی نمود، به فرشتگان دستور می‌دهم تا آن را در نامه‌ی اعمالش ننویسید، ولی اگر قصد خود را عملی ساخت، بر او یک گناه بنویسید و چون به کار نیکی قصد نمود اما آن را عملی نکرد، برای وی ثواب بنویسید (و این از نشانه‌های الطاف الهی و رأفت وی بر خلق است) و اگر آن را عملی کرد، برای وی ده ثواب بنویسید». و در روایت دیگری آمده است: «خداوند آن کار نیک را در نزد خود. از ده نیکی تا هفتصد برابر و تا مراتب بسیار بیشتری می‌نویسد».

دفع یک شبهه: گاه تصور می‌شود که حدیث «ان الله تجاوز عن امتي ما...» با آیه‌ی

﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا...﴾ مخالفت دارد.

ولی پاسخ این اعتراض را امام قرطبی، چنین داده است که: این حدیث متعلق به احکام دنیا است که طلاق و عتاق و بیع و هبه، تنها به اراده‌ی دل منعقد نمی‌شوند تا زمانی که به زبان و عمل انجام نگیرند. و آنچه در آیه ذکر شده است وابسته به احکام آخرت است، بنابراین میان این حدیث و آیه، هیچ تعارضی نیست^(۱).

و برخی دیگر از علماء نیز جواب این شبهه را چنین داده‌اند: که در حدیث، بحث از آموزش چیزهای مخفی و پوشیده‌ی دلها است، مانند: وساوس و خیالات غیراختیاری که در دل انسان، بدون قصد و اراده خطور می‌کنند، بلکه با وجود اراده‌ی خلاف آنها هم وارد می‌شوند و چنین خیالات و وساوس غیراختیاری را خداوند در حق این امت عفو و بخشش فرموده است و مراد از محاسبه که در آیه آمده، آن اراده‌ها و نیاتی که انسان آنها را با قصد و اختیار خویش در دل خود، جای می‌دهد و برای انجام دادن آنها، می‌کوشد اما بر حسب وقوع موانع اتفاقی، بر انجام آنها موفق نمی‌گردد در روز قیامت از این‌گونه اراده‌ها، محاسبه خواهد شد. باز خداوند هر کسی را که بخواهد با فضل و کرم خویش می‌بخشد و هرکس را بخواهد عذاب می‌دهد^(۲).

۶۴ - [۲] وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: جاء ناس من أصحاب رسول الله ﷺ إلى النبي ﷺ، فسألوه: إنا نجد في أنفسنا ما يتعاظم أحدنا أن يتكلم به! قال: "أو قد وجدتموه؟" قالوا: نعم. قال: "ذاك صريح الإيمان". رواه مسلم^(۳).

۱- معارف القرآن، ج ۲ ص ۴۷۸.

۲- معارف القرآن، ج ۲ ص ۴۷۸.

۳- مسلم ح ۲۰۹ - ۱۳۲.

۶۴- (۲) ابوهیره رضی الله عنه گوید: تنی چند از صحابه رضی الله عنهم به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفتند: گاهی در دل و جان ما خیالات و وسوسه‌های نامطلوب و غیر قابل تحمل و سؤالات و اعتراضات ملحدانه‌ای خطور می‌کند که هیچ یک از ما (از بیم و ترس از عذاب خدا) جرأت به زبان آوردن آنها را ندارد. (حال شما بفرمائید که: تکلیف ما در قبال این خطورات و افکار بد و نامطلوب چیست).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا براستی چنین به شما دست می‌دهد؟ گفتند: بلی! (دچار چنین وسوسه‌ها و خیالات غیراختیاری می‌شویم). پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (همین که از وسوسه‌های غیراختیاری تا این اندازه بیم و ترس دارید که اظهار نمودن آن را بر زبان، بد و زشت و گناه و معصیت می‌دانید، خودش از نشانه‌های) صریح و روشن ایمان است. [این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: در عهد رسالت نیز، گاهی در دل و جان صحابه رضی الله عنهم، خیالات و وسوسه‌های نامطلوب و غیراختیاری و خطورات و افکار بد و غیر قابل تحمل و سؤالات و اعتراضات ملحدانه‌ای خطور می‌کرد، از این‌رو، یاران پیامبر صلی الله علیه و آله، آن طلایه‌داران و پیشقراولان عرصه‌ی ایمان و یقین و آن پیشگامان پیشتاز عرصه‌ی زهد و تقوا، سخت نگران و بی‌قرار شدند، و از وسوسه‌هایی که در نهادشان خطور می‌کرد، و در عین حال از توان و اختیارشان خارج بود، سخت مضطرب و پریشان شدند. از این جهت این موضوع را با رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گذاشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به آنها اطمینان خاطر داد و فرمود: بر اثر این وسوسه‌های شیطانی و غیراختیاری، نگران و بی‌قرار نباشید، چرا که خداوند عز و جل، تا زمانی که انسان، آن خطورات قلبی و وسوسه‌های شیطانی را به مرحله‌ی زبان و عمل نیاورد، مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد. و نیز در این حدیث به صحابه رضی الله عنهم خاطر نشان کرد همین که شما در برابر این وسوسه‌های غیراختیاری که از توان و اختیارتان بیرون است این اندازه بیم و هراس دارید، که حتی به خود جرأت نمی‌دهید که آن را با زبان برای دیگران بازگو کنید و در قلب از چنین خطورات و افکاری متنفر و منزجر هستید، خود این کراهیت و بد دانستن شما از این وسوسه‌ها، از نشانه‌های صریح و روشن ایمان است. آری! مسلمان راستین و مؤمن واقعی و حقیقی این چنین است که حتی از اعمال و رفتار و گفتار و افکار بد و نامطلوب که در حیطه‌ی قدرت و توان و اختیارش

نیست باز هم متنفر و قلباً از آن بیزار است. و در حقیقت کیفیت و حالت ایمان ناب و خالص و تمام و کامل همین است.

۶۵ - [۳] وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: قال رسول الله ﷺ: "يأتي الشيطان أحدكم فيقول: من خلق كذا؟ من خلق كذا؟ حتى يقول: من خلق ربك؟ فإذا بلغه؛ فليستعذ بالله ولينته" متفق عليه^(۱).

۶۵ - (۳) ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: شیطان پیش یکی از شما می‌آید (او را وسوسه می‌کند) و می‌گوید: فلان چیز را چه کسی به وجود آورده است؟ و چه کسی فلان چیز دیگر را به وجود آورده است؟ (و شیطان این سلسله پرسش‌ها را ادامه می‌دهد) تا اینکه می‌رسد به آنجا که می‌گوید: چه کسی پروردگار شما را به وجود آورده است، پس وقتی که به این سؤال رسید وظیفه‌ی شخص مسلمان در قبال این وسوسه این است که: به خدا پناه ببرد (و اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بگوید) و نباید به چنین افکار (بد و نامطلوبی) ادامه دهد.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: در این حدیث، پیامبر ﷺ به علاج وسوسه‌های شیطانی و خطورات و خیالات غیراختیاری که از سوی شیطان به قلب انسان القا می‌شود، اشاره می‌کند و می‌فرماید: «هرگاه دچار چنین وسوس و خیالاتی شدید، از شر شیطان به خداوند ﷻ پناه ببرید و بدون تردید، پناه بردن به خدا راه علاج بسیار مؤثر و کارآمدی است، برای دفع تمام وسوسه‌های شیطانی. خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [الأعراف: ۲۰۰].

«و اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید، و خواست تو را از مسیر منحرف و از هدف باز دارد. به خدا پناه ببر و خویشتن را به او بسپار، او شنوای دانا است.».

در این آیه، خداوند به تمام مسلمانان می‌فرماید: «اگر وسوسه‌های شیطانی متوجه شما شده. به خدا پناه ببرید و خویشتن را از شر وسوس و خیالات باطن و منحرف‌کننده فقط در پناه اوتعالی قرار دهید، چرا که شما جز این راهی برای نجات از

آنها ندارید». و نیز خداوند ﷻ، صفات بارز و برجسته‌ی متقیان و خداترسان را چنین بیان می‌کند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَئِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^(۹۸)
[الأعراف: ۲۰۱].

«پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌ای از شیطان می‌شوند به یاد (عداوت و نیرنگ شیطان، و عقاب و ثواب یزدان) می‌افتند، و (در پرتو یاد خدا و به خاطر آوردن دشمنانگی و اهریمن) بینا می‌گردند (و آگاه می‌شوند که اشتباه کرده‌اند و از راه حق منحرف شده‌اند، و لذا شتابان به سوی حق برمی‌گردند)».

در این آیه، بیان شده است که وسوسه‌های شیطانی، پیوسته پیرامون فکر و روح انسان گردش می‌کنند تا راهی برای نفوذ، بیابند، اگر انسان در این هنگام به یاد خدا و عواقب شوم گناه بیفتد، آنها را از خود دور ساخته و رهایی می‌یابد و گر نه سرانجام در برابر این وسوسه‌ها و تحریکات، تسلیم می‌گردد.

در این آیه، تنها راه نجات از وسوسه‌های شیطانی را خداوند ﷻ، نخست در تقوا و خداترسی و سپس در مراقبت و سرانجام در توجه به خویشتن و پناه‌بردن به خدا معرفی می‌کند. و در حقیقت این پناه‌بردن به خدا است که به انسان، بینائی و روشنایی می‌بخشد و قدرت شناخت واقعیت‌ها را به او می‌دهد.

و نتیجه‌اش، نجات از چنگال وسوسه‌های شیطانی و خیالات و افکار بد و نامطلوب است. و در حقیقت این پرهیزگاران و خداترسان‌اند که می‌توانند در پرتو ذکر و یاد خدا و پناه‌بردن به او، از چنگال وسوسه‌های شیطانی رهایی یابند. و همچنین خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ﴾^(۹۷) وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ^(۹۸)
[المؤمنون: ۹۷-۹۸].

«(در عین حال خود را به خدا بسپار) و بگو: پروردگارا! خویشتن را از وسوسه‌های اهریمنان (و تحریکات ایشان به انجام گناهان) در پناه تو می‌دارم. و خویشتن را در پناه تو می‌دارم از اینکه با من (در اعمال و اقوال و سایر احوال) گرد آیند (و مرا از تو غافل نمایند)».

در این آیات خداوند متعال از مؤمنان می‌خواهد تا به طور مداوم از وسوسه‌ها و القائات شیطانی برحذر باشند و پیوسته خود را از این نظر در پناه او تعالی قرار دهند.

چون: زمانی که خداوند متعال، پیامبرش را با داشتن مقام عصمت، به چنین امری دستور می‌دهد، تکلیف ما چه خواهد بود. پس برای تمام مسلمانان لازم و ضروری است که پیوسته خویشان را در پناه خدا قرار دهند و از خداوند بخواهند که لحظه‌ای آنها را به حال خودشان وا نگذارد تا تحت تأثیر وسوسه‌ها و خیالات شیطانی قرار نگیرند.

و در جایی دیگر خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴿١﴾ مَلِكِ النَّاسِ ﴿٢﴾ إِلَهِ النَّاسِ ﴿٣﴾ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ﴿٤﴾ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ﴿٥﴾ مِنَ الْغَيْثِ وَالنَّاسِ ﴿٦﴾﴾ [الناس: ۱-۶].

«بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردمان. به مالک و حاکم (واقعی) مردمان. به معبود (به حق) مردمان. از شر وسوسه‌گری که واپس می‌رود (اگر برای چیره‌شدن بر او، از خدا کمک بخواهی و خویشان را در پناهش داری). وسوسه‌گری است که در سینه‌های مردمان به وسوسه می‌پردازد (و ایشان را به سوی زشتی و گناه و ترک خوبی‌ها و واجبات می‌خواند). (در سینه‌های مردمانی) از جنی‌ها و انسانها».

در این آیات، خداوند ﷻ از تمام مسلمانان و مؤمنان حتی از پیامبر ﷺ که از هرگونه انحراف و وسوسه، بیمه شده است و مقام عصمت را داراست، می‌خواهد که از شر شیطان وسوسه‌گر به خدا پناه برند، تا در دام شیطان وسوسه‌گر نیفتند. البته در احادیثی دیگر، پیامبر ﷺ علاج وسوسه‌های شیطانی را در گفتن «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» و خواندن دو سوره‌ی معوذتین (فلق و ناس) و خواندن «آیه‌الکرسی» و خواندن آیات آخر سوره‌ی بقره می‌داند و از مسلمانان می‌خواهد تا با خواندن این آیات و سوره‌ها به خدا پناه ببرند و خویشان را در پناه و حفظ او تعالی قرار بدهند تا از چنگال وسوسه‌های شیطان و خطورات نفس، ایمن بمانند.

۶۶ - [۴] وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: " لا يزال الناس يتساءلون حتى يقال: هذا خلق الله الخلق، فمن خلق الله؟ فمن وجد من ذلك شيئاً؛ فليقل: آمّن بالله ورسوله " متفق عليه ^(۱).

۱- به همین مضمون در <<بخاری>> حدیث شماره ۷۲۹۶ روایت شده است، ولی با الفاظ و جملات بالا روایت نشده است. مسلم ح ۲۱۲-۱۳۴، ابو داود، ح ۴۷۲۱، مسند احمد ۲/۲۸۲.

۶۶- (۴) ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مردم دست بردار نیستند و پیوسته به سؤال‌های (بی‌مورد و بد و نامطلوب) خویش ادامه می‌دهند، تا اینکه کار بدان جایی می‌رسد که می‌گویند: این خدا است که آفریدگار همه چیز و همه کس است. اما آفریدگار خداوند کیست؟ پس هرگاه برای یکی از شما چنین سؤال‌های بی‌مورد و بد و نامطلوبی ایجاد شد، وظیفه‌اش در قبال این سؤال‌ها این است که (به خدا پناه ببرد و) بگوید: از روی صداقت و اخلاص و از ته‌دل و از روی اعتقاد و عمل به خداوند متعال و پیامبرانش ایمان آورده‌ام.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: برخی شاید از این حدیث برداشت اشتباهی بکنند و فکر نمایند که منظور از فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله «آمنت بالله ورسله» این باشد که چنین شخصی که دچار چنین وسوس، خیالات و افکار بد و نامطلوبی شده است، دچار کفر گردیده باشد، بنابراین بر او لازم است که در قبال چنین وسوس و خیالات ملحدانه، دوباره با این جملات «آمنت بالله ورسله» تجدید ایمان کند. ولی این برداشت به هیچ عنوان درست نیست چرا که مراد از این حدیث (بسان حدیث گذشته) این است که شخص مؤمن و متدین، کسی که از روی صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل به وحدانیت و یکتایی خدا و به رسالت تمام پیامبران، ایمان آورده است، پیوسته در چنین حالات غیراختیاری و از چنین افکار بد و نامطلوب، به خداوند صلی الله علیه و آله پناه می‌برد، چرا که او به خوبی می‌داند که پناه بردن به خدا، تنها داروی نافع و مفیدی است برای دفع تمام وسوسه‌های شیطانی. و یاد و ذکر خدا است که راه علاج بسیار مؤثری در برخورد با چنین وسوس بد و ملحدانه می‌باشد. آری! شخص مؤمن و مسلمان، در پرتو همین ایمان به خدا و پیامبران است که پیوسته در مقابل این وسوس قلبی و سؤالات ملحدانه و افکار بد و نامطلوب می‌ایستد و صراحتاً به شیطان ملعون و پلید می‌گوید که: مرا به حال خودم واگذار، چرا که من به خدا پناه برده‌ام و به او ایمان آورده‌ام و به او پیوسته‌ام، تو با این وسوس و خیالات قلبی و افکار زشت و ملحدانه، هرگز نمی‌توانی مرا منحرف کنی و بیراهم نمایی.

پس دانسته شد که منظور این حدیث، مانند حدیث گذشته این است که وظیفه‌ی شخص مسلمان در قبال این وسوسه‌های شیطانی این است که به خدا پناه ببرد و

«أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» و «امنت بالله ورسله» بگویند و خویش را به خداوند ﷻ حواله بکند. چرا که تنها راه علاج این وسوسه‌های شیطانی همین کار است.

البته منظور از پناه‌بردن به خدا، و گفتن «امنت بالله ورسله» این نیست که انسان تنها با زبان این جمله را بگوید، بلکه باید با فکر، عقیده و عمل نیز خود را در پناه خدا قرار دهد، از راه‌های شیطانی، برنامه‌های شیطانی و افکار و تبلیغات شیطانی، مجالس و محافل شیطانی، عملاً خود را کنار کشد و در مسیر افکار و تبلیغات رحمانی و خدایی جای دهد و گر نه، انسانی که خود را در معرض طوفان این وسوسه‌ها عملاً قرار داده تنها با خواندن این کلمه و گفتن این الفاظ به جایی نمی‌رسد.

۶۷ - [۵] وعن ابن مسعود قال: قال رسول الله ﷺ: " ما منكم من أحد إلا وقد وكل به قرينه من الجن وقرينه من الملائكة ". قالوا: وإياك يا رسول الله؟ قال: " وإيائي، ولكن الله أعاني عليه فأسلم، فلا يأمرني إلا بخير ". رواه مسلم ^(۱).

۶۷ - (۵) ابن مسعود رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: هر یک از شما با خود همنشینی از جن و همنشینی از فرشتگان دارد (که همنشین جنی، وی را به بدی و شر و همنشین فرشته، وی را به خوبی و نیکی امر می‌کند). صحابه رضی الله عنهم گفتند: حتی شما، ای رسول خدا؟ (یعنی با شما نیز همنشینی از جن است)؟ فرمود: بلی (با من نیز هست) اما خداوند ﷻ (با اعطای مقام عصمت) مرا از شر او ایمن نمود و مرا بر وی مسلط کرد پس همنشین من از جن، مسلمان شد و به جز خیر و نیکی مرا امر نمی‌کند.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

شرح: در این حدیث، پیامبر ﷺ بیان می‌کند که هر انسانی، همان‌طور که فرشتگانی همراه او هستند، شیاطین نیز همراه او می‌باشند و هر شخص مسلمان با خود، دو همنشین دارد، همنشینی از فرشتگان و یک همنشین از جنیان. همنشین فرشته، انسان را به کار خیر و نیکی و به خوبی‌ها و مکارم اخلاق امر می‌کند، از این جهت او را «ملهم» می‌نامند. چرا که وی الهام‌کننده‌ی کارهای خیر و نیکی است.

همنشین جنی، انسان را به کار بد و شر و به زشتی‌ها و پلشتی‌ها و مفساد و منکرات و فحشاء و کارهای قبیح و زشت، فرا خوانده و امر می‌کند. از این جهت، او را

«وسواس» می‌نامند چرا که وی پیوسته در شکل مقام، مال، شهرت و امثال این‌ها خودنمایی می‌کند و می‌کوشد تا انسان‌ها را از این طریق از مسیرشان منحرف سازد و از هدف‌شان باز دارد و به‌سوی گناه و بزهکاری دعوت نماید. و آنها را به‌سوی بی‌بندوباری و عیاشی و خوش‌گذرانی و بولهوسی و الحاد و زندقه فرا خواند.

انسان مسلمان نباید مأیوس و ناامید شود، چرا که در مقابل این وسوسه‌گران مخرب، فرشتگان آسمانی به یاری بندگان مؤمن و رهروان راه حق می‌آیند.

آری! مؤمنان تنها نیستند، بلکه فرشتگان الهی نیز با آنها هستند، و آنها را یاری و کمک می‌کنند، ولی با این وجود نباید مغرور شوند و همنشین جنی خویش را دست‌کم بگیرند و خود را بی‌نیاز از موعظه، پند، تذکر و امدادهای الهی بدانند، بلکه باید همیشه به خدا پناه برند و به سخن فرشته و اوامر و فرامین خدای عز و جل، جامه‌ی عمل بپوشانند و همیشه بیدار و هوشیار باشند، تا از شر وسوسه‌گر جنی و از شر نقشه‌های مخفی و پنهان وی در امان بمانند.

«وایای ولیکن الله اعانی علیه فاسلم».

در این بخش از حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می‌دارد که من نیز بشری همچون شما هستم، و به همراه من نیز، همنشینی از فرشته و همنشینی از جنیان است ولی فرق من با شما در این است که خداوند عز و جل، با اعطای مقام عصمت مرا از شر همنشین جنی مصون و محفوظ داشته است، زیرا پیامبرانی که از جانب خدا انتخاب و فرستاده می‌شوند تا مردم را از جهل و نادانی و بندگی هوای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی نجات دهند و آنان را از ارتکاب کارهای ناپسند و از پیروی وسوسه‌های شیطانی باز دارند، لازم است که خود، متصف به صفات و اخلاق پسندیده باشند، چون اگر دارای اخلاق ناپسند باشند نمی‌توانند مردم را به‌سوی سعادت و نجات از اهریمنان، رهنمود کنند و دستورات و اوامر آنان، عاری از فایده و تأثیر و باعث گمراهی نیز خواهد شد، بدین جهت است که خداوند مرا از شر این همنشین بد حفظ نموده و در مقابل وسوسه‌ها و خیالات و خطورات و خطرهایی که از جانب وی به‌سوی هرکس می‌شود، مرا مصون داشته است

«فاسلم» این واژه به دو صورت خوانده می‌شود:

۱- به ضم «میم» (فاسلم) صیغه‌ی متکلم، یعنی من با اعطای مقام عصمت از شر

آن شیطان و همنشین در امان ماندم.

۲- به فتح «میم» (فاسلم) صیغه‌ی غائب معلوم فعل ماضی، و در این صورت، این واژه به دو معنی خوانده می‌شود:

الف) یکی اینکه <اسلم> را از «استسلم» بگیریم. به این معنی که همنشین جنی، کاملاً مطیع و منقاد و فرمانبردار من شد، و خداوند ﷻ مرا بر او مسلط و چیره گرداند و جز به خیر و نیکی مرا امر نمی‌کند.

ب) معنای دوم اینکه: «اسلم» را از «اسلام» بگیریم. یعنی همنشین جنی‌ام، مسلمان شد و به مکتب اسلام گردن نهاد. و این معنا نیز دور از ذهن نیست، چنانچه علامه تورپشتی می‌گوید: «الله قادر علی کل شیء، فلا یستبعد من فضله أن یخصّ نبیه بهذه الکرامة، اعنی اسلام قرینه»^(۱).

۶۸ - [۶] وعن أنس قال: قال رسول الله ﷺ: " إن الشيطان یجری من الإنسان مجری الدم ". متفق علیه^(۲).

۶۸ - (۶) انس ؓ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «شیطان بسان جریان خون در رگ‌ها جریان می‌یابد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: وقتی شیطان از درگاه خداوند ﷻ رانده شد به خداوند ﷻ گفت:

﴿قَالَ فِيمَا أَعْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١٦﴾ ثُمَّ لَأَنبِتَنَّهُمْ مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَنِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿١٧﴾﴾ [الأعراف: ۱۶-۱۷].

«شیطان گفت: بدان سبب که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ به سراغ ایشان می‌روم و گمراهشان می‌سازم، تا بدانجا که بیشتر آنان را سپاسگذار نخواهی یافت».

۱- شرح علامه تورپشتی بر مشکوٰۃ ج ۱ ص ۲۳۵.

۲- بخاری ح ۳۲۸۱، مسلم ۴ / ۱۷۱۲ ح ۲۳، ابو داود ح ۲۴۷۰، ابن ماجه ح ۱۷۷۹، مسند احمد ۱۵۶/۳.

آری شیطان برای بنی آدم، هرچه از دستش ساخته باشد، و با وسائل گوناگون به اغوای بنی آدم بر می خیزد و در هر محلی و از هر جهت ممکن به سراغ آنها می رود تا آنان را گمراه سازد و از راه حق و حقیقت منحرفشان نماید. شیطان کوشش می کند تا انسان ها را بدین وسیله گمراه کند، امر به بدی، تصور باطل، کردار زشت، ترس از فقر کشنده، به کار بردن سوگندهای دروغین، ایجاد دشمنی در خانواده، جامعه و یا ملت، مانع شدن از ذکر و یاد خدا، آراستن باطل جلوی چشمان طرفدارانش، پیروی از هوا و هوس های نامشروع، بروز فتنه ها و دوبهم زنی ها به واسطه ی خودخواهی ها و خود برتری ها و ...

آری! منظور پیامبر ﷺ نیز همین است که شیطان پیوسته با انسان است و او را به بدی و وسوسه های بد و نامطلوب امر می کند و پیوسته سعی می کند تا پرده بر قلب و گوش انسان بیفکند، او را از خدا بیگانه کند و چنان افکار بد و شیطانی انسان را تحریک می کند که هر وقت اراده ی بازگشت کند، سنگی بر سر راه او می افکند و مانعی ایجاد می کند تا هرگز به صراط مستقیم باز نگردد براستی شیطان بسان جریان خون در وجود انسان ها جریان دارد و پیوسته به فکر اغواء و گمراه نمودن آنها هست. اما با همین وجود که شیطان بسان جریان خون در وجود انسان ها جریان دارد و پیوسته به فکر اغوای او است، باز هم گروهی از بندگان خدا هستند که شیطان در ایمان استوار و مضبوط آنان، خُرد و تحقیر می گردد و نقشه هاییش با آن عظمت و شدت، در برابر دیوار سر به آسمان کشیده ی ایمان آنان، ضعیف و ناتوان می ماند و این همان چیزی است که شیطان در پیشگاه خداوند گفت:

«الاعبادك منهم المخلصين»

براستی! بندگان و انسان هایی که دارای ایمان و توکل بر پروردگار متعال هستند و از نظر عقیده، تنها خدا پرستند و از نظر عمل مستقل از همه چیز و متکی بر خدا، نه متکی بر انسان های ضعیف و وابسته و یا متکی بر هوا و هوس ها و تعصب ها و لجاجت ها اند، آنها بیرون از سلطه و نفوذ شیطان اند.

و درحقیقت بر اساس چنین ایمان و توکل و اخلاص و عقیده ای است که دشمن خدا و خلق خدا، یعنی شیطان لعین، هرگز نمی تواند بر آنان چیره شود و به خود جذب نماید و اینان بندگان راستین خدا هستند، بندگان آنی که در دریای حق و حقیقت شناورند و هرگز غرق گمراهی و ضلالت نخواهند شد، پس در واقع همان عقیده و

ایمانشان به خداوند ﷻ، محکم‌ترین سپر نفوذناپذیری است در برابر یورش‌های شیطانی که در رگ و خون آنها در جریان است.

خداوند همه‌ی ما را از شر اهریمن و سوسه‌گر و فتنه‌جو و گمراه‌کننده ایمن دارد.

۶۹ - [۷] وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: قال رسول الله ﷺ: " ما من بني آدم مولود إلا يمسه الشيطان حين يولد، فيستهل صارخاً من مسّ الشيطان غير مريم وابنها." متفق عليه^(۱).

۶۹ - (۷) ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «در هنگام تولد هر نوزادی از بنی‌آدم، شیطان او را لمس می‌کند که در اثر آن، به هنگام ولادت، فریاد و صدایی از نوزاد بلند می‌شود به جز مریم و پسرش عیسی علیه السلام که از این لمس شیطانی محفوظ و مصون بودند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

۷۰ - [۸] وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: قال رسول الله ﷺ: "صياح المولود حين يقع نزغة من الشيطان". متفق عليه^(۲).

۷۰ - (۸) ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «فریاد و صدایی که از نوزاد در هنگام تولد بلند می‌شود بر اثر لمس شیطان است».

[این حدیث را بخاری و سلم کرده‌اند].

شرح: در این دو حدیث به صراحت بیان شده است که نخستین کاری که شیطان از همان اوان تولد انسان به عنوان شروع پیکار و جنگ با آن موجود تازه به دنیا آمده انجام می‌دهد، ضربه‌زدن به اوست. و این ضربه‌زدن شیطان، همان آغاز تسلط بر آدمی‌زادگان است، اما خداوند، مریم و پسرش عیسی علیه السلام را از آن محفوظ داشت. آن هم به خاطر دعای زن عمران (حنه) مادر مریم بود، آنجا که در بارگاه حق تعالی گفت:

﴿إِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ [آل عمران: ۳۶].

«و او و فرزنداناش را از (وسوسه و گمراه سازی) اهریمن مطرود (از درگاه فضل و کرم، به تو می‌سپارم و) در پناه تو می‌دارم».

۱- بخاری ح ۳۴۳۱، مسلم ۴ / ۱۸۳۸ ح ۱۴۶، مسند احمد ۲ / ۲۳۳.

۲- مسلم ۴ / ۱۸۳۸ ح ۱۴۸.

دکتر عبدالحمید بلالی می‌گوید: «هر انسانی که متولد می‌شود بر فطرت و پاکی تولد می‌یابد و اما این پدر و مادر او است که بر آئین یهودی، نصرانی و یا مجوسی او را بار می‌آورند و آن‌چه که شکی در آن نیست این است که هدایت فقط با خداست. ولی نباید فراموش کرد که پدر و مادر برای سلوک و رشد کودک، دو عامل بسیار بزرگ و مؤثر می‌باشند، پس اگر ضربه‌ی شیطان برای آنان خوش آیند باشد مسلماً فرزند خود را به بهای ناچیزی به شیطان می‌فروشند

﴿وَشَرُّهُ بِثَمَنِ بَحْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ﴾ [یوسف: ۲۰].

«و او را به پول ناچیزی، تنها به چند درهم فروختند، و (نسبت به دو چندان سختگیری نکردند، چرا که از ترس خانواده‌ی یوسف) از (نگهداری) او پرهیز داشتند». اما اگر ضربه‌ی شیطان بر پدر و مادر گران آید قطعاً همان چیزی را می‌گوید که همسر عمران، هنگام وضع حمل مریم، به درگاه خداوند دست مناجات برداشت و گفت: «من او و فرزندانش را از شر شیطان رانده شده به پناه تو می‌دهم». پس در این صورت، آن کودک در کنار پدر و مادر صالح و نیکوکاری پرورش می‌یابد که در ایام کودکی و هم در دوران بزرگی از ضربه‌ی دشمن بشریت یعنی شیطان، آزاد و مصون می‌باشد^(۱).

پس دانستیم که خداوند ﷻ، دعای زن عمران را پذیرفت و عیسی عليه السلام را از اغواء و تشبثات شیطان، محافظت فرمود. شاید برای کسی این سؤال ایجاد شود که: آیا پیامبر اکرم ﷺ و دیگر پیامبران از مساس شیطان در وقت تولد محفوظ نبوده‌اند؟ در پاسخ باید گفت: خداوند ﷻ عصمت تمام پیامبران را متکفل شده و همه‌ی آنها را از وسوسه‌های شیطان و تسلط و نفوذ شیطان بر آنها مصون و محفوظ داشته است و شیطان هرگز نمی‌تواند با انواع اغواهای خویش، آنان را دچار گناه و معصیت کند. خداوند ﷻ با اعطای مقام عصمت به پیامبران بالأخص به پیامبر اکرم ﷺ، آنها را از گزند شیطان محفوظ و معصوم نگاه داشته است چنانچه خود خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ﴾ [الحجر: ۴۲].

«بی‌گمان تو هیچگونه تسلط و قدرتی بر بندگان من نداری».

و نیز خود شیطان در محضر خدای ﷻ می‌گوید:

﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾ [الحجر: ۴۰].

«مگر بندگان گزیده و پاکیزه‌ی تو از ایشان. (که چون دل‌هایشان به یاد تو آباد است، تلاش من در حق آنان بر باد است)».

بندگان برگزیده و پاکیزه‌ی تو را نمی‌توانم گمراه سازم و چه کسی مخلص‌تر و پاکیزه‌تر و برگزیده‌تر از پیامبران.

و نیز خود پیامبر ﷺ در حدیث شماره ۶۷ فرمود:

«ولكني اعاني الله عليه فاسلم فلا يأمرني الا بخير».

و موضوع شق صدر نیز گواهی صادق بر این مدعا است و ممکن است که شیطان در موقع تولد حضرت عیسی عليه السلام، هرگز او را لمس نکرده باشد و دیگر پیامبران را مساس کرده باشد اما این امر موجب نمی‌شود که پیامبران نیز از مساس شیطان متأثر شوند و تحت‌الشعاع مساس او قرار بگیرند ولی خداوند تعالى این اثر را از میان بر می‌دارد و پیامبران را در پناه خویش از وسوسه‌های ویران‌گر شیطان مصون می‌دارد.

مولانا محمود الحسن دیوبندی، در تفسیر کابلی می‌گوید: >> این امر ضرور نیست که اثر مسّ شیطان را هرکس می‌پذیرد و یا این اثر بعد از پذیرفتن دوام می‌نماید عصمت تمام پیامبران را خدا متکفل شده، بالفرض هنگام ولادت، شیطان به پیغمبران مس کرده باشد و آنها چون مسیح و مریم از این کلیه (از این قضیه) مستثنی نباشند، باز هم بدون شبهه بر آنها که بندگان معصوم و مقدس خدایند، از این حرکت شیطان هیچ گونه اثری پدید نمی‌شود که مضر باشد، تنها همین قدر فرق دارد که به مسیح و مریم، بنابر مصلحتی این حادثه واقع نشده و به دیگران حادث شده، اما هیچ تأثیر نکرده است. این امتیاز جزئی، مایه‌ی فضیلت کلی نمی‌شود.

در حدیث شریف است: «وقتی دو دختر شعر می‌خواندند حضرت پیغمبر ﷺ از آن اعراض فرمود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمد دختران همچون مصروف خواندن بودند چون عمر رضی الله عنه آمد آنان برخاستند و گریختند. حضرت پیامبر ﷺ فرمود: «به راهی که عمر می‌رود شیطان آن را می‌گذارد و می‌گریزد». پس کسی از این واقعه چنان نپندارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فضیلت عمر رضی الله عنه را بر ذات فرخنده‌ی خویش ثابت گردانیده است»

۷۱ - [۹] وعن جابر، قال: قال رسول الله ﷺ: " إن إبليس يضع عرشه على الماء ثم

يبعث سراياه، يفتنون الناس، فأدناهم منه منزلة أعظهم فتنة. يجيء أحدهم فيقول:

فعلت کذا وكذا. فيقول: ما صنعت شيئا. قال: ثم يجيء أحدهم فيقول: ما تركته حتى فرقت بينه وبين امرأته. قال: فيدنيه منه ويقول: نعم أنت. قال الأعمش: أراه قال: " فيلتزمه ". رواه مسلم^(۱).

۷۱ - (۹) جابر رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شیطان تخت فرماندهی خویش را بر روی آب می‌نهد آن گاه دار و دسته‌اش را برای فتنه‌انگیزی در میان مردم به این سو و آن سو می‌فرستد و نزدیکترین آنها به او از لحاظ منزلت و جایگاه، فتنه‌انگیزترین آنهاست. یکی از آنها می‌گوید: من چنین و چنان کردم. ابلیس می‌گوید: تو کاری نکرده‌ای. سپس یکی دیگر از آنها می‌آید و می‌گوید: (در میان خانواده‌ای اختلاف انداختم) و آنان را رها نکردم تا میان مرد و همسرش (به وسیله‌ی طلاق) جدایی افکندم. شیطان او را به خود نزدیک ساخته می‌گوید: به! به! تو در نظر من خیلی خوبی، آفرین بر تو (عجب کار مهمی کردی)».

«اعمش» (که یکی از راویان این حدیث است) می‌گوید: به گمانم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شیطان او را در آغوش می‌گیرد و به تحسین و تمجیدش می‌پردازد».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

شرح: کار شیطان همیشه این است که در میان هر اجتماعی فاصله بیندازد و آنان را از هم جدا کند چرا که او می‌داند اتحاد و همبستگی، قدرت و توانایی به جامعه می‌بخشد و جدایی و هم‌پاشیدگی، ضعف و ناتوانی را برای آنان بار می‌آورد. لذا از او می‌خواهد تا از این پراکندگی استفاده کند و به هدف بزرگتری دست یابد که آن در دست گرفتن رهبری تمام مردم است تا اینکه همه‌ی آنان را به سیاه‌چال دوزخ رهنمون سازد. پس در وهله‌ی اول، آنچه بیشتر برای او اهمیت دارد جدا کردن خانواده‌ها از هم است، آن‌هم خانواده‌های صالح و نیکوکار، سعی می‌کند چنین خانواده‌هایی را که خشت بنای ساختمان جامعه هستند، در هم بپاشد زیرا که اتحاد خانواده‌ها تنها چیزی است که شیطان را تهدید می‌کند و نقشه‌ی باطل و شومش را خنثی و بی‌اثر می‌سازد و به ویژه، خانواده‌هایی که در پناه اتحاد خویش، مؤمن و نیکوکار هم باشند.

و برآستی همین اتحاد و همبستگی خانواده و میان اهل خانواده است که به ضعیفان توان می‌بخشد و بر توان نیرومندان می‌افزاید همان‌طور که آجرها اگر در کنار هم، در ساختمان و بنایی محکم به کار نروند گرچه به تنهایی از استحکام بالایی برخوردار باشند حتی اگر به میلیون‌ها عدد بالغ شوند همچنان ضعیف‌اند و مقاومت چندانی ندارند اما چون در ساخت دیواری به کار روند قوت و نیرویی می‌یابند که به آسانی نمی‌توان آنها را در هم کوفت زیرا با دیگر آجرها در ارتباط و پیوند قرار گرفته‌اند و بدینسان نیروی عظیمی یافته‌اند. پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«مؤمنان نسبت به یکدیگر مانند اجزای ساختمان هستند که همدیگر را استحکام می‌بخشد».

بدینسان روشن می‌گردد که اتحاد به خوبی قادر است مانع هلاکت و فنا گردد، چون همیشه احتمال این هست افرادی که دور از جماعت قرار دارند، توسط شیاطین در کمین نشسته‌ی جن و انس، در پرتگاه هلاکت سقوط کنند، اما هر گاه همین افراد در بین جمع و جماعت واقع شوند، چون گوسفندی که در میان‌های گله‌ای قرار بگیرد، و بدین وسیله از حمله گرگ‌ها در امان بماند در حمایت هم‌نوعان قرار می‌گیرد و از گزند توطئه‌های اشرار و بداندیشان به دور خواهند ماند.

حدیث

«علیکم بالجماعة فان یدالله مع الجماعة ومن شذ شذ فی النار» [ترمذی]

«جماعت را محکم بگیرید، دست یاری خدا با جماعت است. و هرکس از راه جماعت سرپیچی کند راه آتش را در پیش گرفته است».

گواه همین حقیقت است. در این زمینه احادیث دیگری نیز وجود دارد. «شیطان مانند گرگی است در کمین آدمیان نشسته که تنها، آنانی را که مثل گوسفندان از گله جدا شده‌اند به گمراهی می‌افکند و آنان را می‌درد». و نیز می‌فرماید:

«از جماعت تخطی نکنید، که شیطان قرین تنهایی است و از جمع و جماعت دورتر است».

و به همین جهت است که هرگاه این محیط‌های پاک خانواده، شکسته و درهم ریخته شود به طور حتم، جامعه نیز شکسته و درهم می‌پاشد و این چیزی است که به وضوح در عصر کنونی ما، مشاهده می‌شود، به نحوی که بسیاری خانواده‌ها از هم جدا شده و درهم پاشیده‌اند و این امر نیز موجب پراکندگی و ایجاد فاصله در میان افراد جامعه شده است و

موجب شده که فتنه و فساد در وحدت آنها نفوذ کند و حس خودبینی و خودبرتری در بعضی و حس حسد و بدبینی در بعضی دیگر، و حس عیب‌جویی و ریشخند کردن در بعضی دیگر را ایجاد کند تا رشته‌ی محبت و حس اتحاد و نوع‌دوستی که انسان‌ها را به هم متصل ساخته بود پاره گردد و از هم فاصله بگیرند.

پس بنابراین خانواده‌ها که خشت بنای ساختمانی جامعه هستند، باید خیلی مواظب باشند، تا شیطان در میان آنها رخنه نکند و زن و شوهر رفتار و معاشرت خوب را مسؤلیتی واجب و اساسی قلمداد کنند و هریک از آن دو به مسؤلیت‌های خود عمل نمایند و حقوق طرف دیگر را به صورتی شایسته مراعات کنند، به همین خاطر لازم است که مردم با التزام به حدود و احکام دینی و تقوا و پرهیزکاری آشنا گردند.

و مرد نیز باید در زندگی خانوادگی واقع‌نگر باشد و چندان آرمانی و خیالی در مورد همسر خود فکر نکند و در کنار کمبودها و معایبی که دارد، به خوبی‌ها و محاسن او و کمبودهای خود نیز توجه نماید.

و باید متوجه این موضوع مهم باشد که هرگاه نسبت به همسر خود دچار نگرانی شد، عقل و حکمت و مصلحت را قاضی و معیار قرار دهد و چنانچه سخن و برخورد نادرستی بر اساس احساسات و عاطفه از او سر بزند، سریع در مقابلش عکس‌العمل نشان ندهد و با او مدارا نماید و اساس را بر گذشت و چشم‌پوشی قرار دهد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَعَاثِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۱۹].

«با زنان خود به طور شایسته درگفتار و کردار معاشرت کنید و اگر هم از آنان به جهاتی کراهت داشتید، شتاب نکنید و زود تصمیم به جدایی نگیرید، زیرا که چه بسا از چیزی بدتان بیاید و خداوند در آن خیر و خوبی فراوانی قرار بدهد».

و مرد باید با همسر نااهل و نافرمان خویش بر مبنای حکمت و آینده‌نگری و بدون ضعف برخورد نماید و اگر با او تندی و سخت‌گیری نماید، از خشونت پرهیز کند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَالَّتِي تَخَافُونَ نُشُورَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَأَضْرِبُوهُنَّ طَلًّا فَإِنْ أَطَعَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۳۴].

«و زنانی که از سرکشی و سربیزی ایشان بیم دارید، پند و اندرزشان دهید و اگر مؤثر واقع نشد. از همبستری با آنان خوداری کنید و بستر خویش را جدا کنید و با ایشان سخن نگوئید و اگر باز هم مؤثر واقع نشد و راهی جز شدت عمل نبود، آنان را تنبیه کنید و کتک مناسبی بزنید. پس اگر از شما اطاعت کردند، ترتیب تنبیه سه‌گانه را مراعات دارید و از اخف به اشد نروید. و جز این راهی برای تنبیه ایشان نجوئید».

آری! اسلام نمی‌خواهد به دروغ این خشت بنای اجتماع را از میان بردارد و آب در آسیاب شیطان بریزد بلکه در برابر اختلاف پیش‌آمده میان زن و شوهر، نزدیکان و دوستان آنان را مسئول می‌داند. و آنان را به تشکیل مجلس آشتی یا دادگاه خانوادگی از طرف اشخاص مورد اعتماد طرفین برای حل اختلافشان تشویق می‌نماید.

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعُثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا﴾ [النساء: ۳۵].
 «و اگر (میان زن و شوهر اختلافی افتاد و) ترسیدید (که این کار باعث) جدایی میان آنان شود، داوری از خانواده‌ی شوهر، و داوری از خانواده‌ی همسر (انتخاب کنید و برای رفع و رجوع اختلاف) بفرستید».

این امور، رهنمودها و تعالیم اسلام در ارتباط با روابط خانوادگی هستند و چنان‌چه از جانب طرفین مراعات شوند، پدیده‌ی طلاق به حداقل ممکن خواهد رسید و شیطان نیز درمانده و ناتوان و ناامید خواهد شد و دندان طمع از خانواده‌های مسلمان خواهد کند.

۷۲ - [۱۰] وعن جابر قال: سمعت النبي ﷺ يقول: "إن الشيطان قد آيس من أن يعبد المصلون في جزيرة العرب، ولكن في التحريش بينهم". رواه مسلم^(۱).

۷۲ - (۱۰) جابر رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شیطان از اینکه در جزیره العرب معبود مؤمنان و نمازگزاران واقع شود، قطع امید کرد، اما از تحریک آنان به عداوت و دشمنی و اختلاف و تفرقه ناامید و مأیوس نشد».
 [این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: بر اساس این روایت و روایات دیگر، رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره بر لزوم وحدت و برادری تأکید و توصیه فرموده‌اند و همه‌ی افراد مؤمن و مسلمان را در بنای امت واحده با همه‌ی تفاوت‌ها و اختلافاتی که در رنگ، نژاد و سرزمین دارند به عناصر و

اجزای ساختمانی تشبیه فرموده‌اند که یکدیگر را استواری و استحکام می‌بخشند و نیز مؤمنان را در دوستی و مهربانی به یکدیگر، به پیکر واحدی تشبیه فرموده‌اند که اگر عضوی از آن به درد آید و بیمار گردد، دیگر اعضاء آرام نمی‌گیرند، بلکه او را در بی‌خوابی و تب‌داری، همدردی می‌نمایند. و براستی هیچ دینی مانند دین اسلام به وحدت و یکپارچگی و برادری و اخوت فراخوانده و به پی‌ریزی اتحاد و همبستگی و همیاری و همفکری و همکاری و یکپارچگی فرمان نداده و بالطبع به شدت از دشمنی و عداوت و اختلاف و تفرقه و ستیزه و کشمکش برحذر نداشته است. به همین جهت پیامبر اکرم ﷺ در این حدیث می‌فرماید: دیگر شیطان از بت پرستی مردم جزیره العرب و از اینکه وی معبود آنها قرار بگیرد، ناامید شده و فقط دل به ایجاد تفرقه و اختلاف و عداوت و دشمنی بسته است. لذا پیامبر ﷺ همواره در احادیث دیگری، نیز این موضوع را به صحابه رضی الله عنهم و مردم هشدار داده و بارها فرموده:

«علیکم بالجماعة فإن یدالله مع الجماعة ومن شدَّ شدَّ فی النار»

و نیز می‌فرماید:

«شیطان مانند گرگی در کمین آدمیان نشسته که تنها آنهایی را که مثل گوسفندان از گله جدا شده‌اند، به گمراهی می‌افکند و آنان را می‌درد».

و نیز می‌فرماید:

«از جماعت تخطی نکنید که شیطان قرین تنهایی است و از جمع و جماعت دورتر می‌باشد».

طبق این ارشادات نبوی ﷺ، همگان باید وحدت و یکپارچگی را سرلوحه‌ی عمل خویشتن قرار دهند و از پراکندگی و خودرایی بپرهیزند، اخوت و دوستی را نصب‌العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار دهند و از دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها اجتناب کنند و با اختلاف و تفرقه و عداوت و دشمنی، آب در آسیاب شیطان نریزند و راه را برای او هموار نکنند، تا آنها را در پرتگاه هلاکت و نابودی نیفکند.

چرا که نتیجه‌ی فوری اختلاف و تفرقه، ذلت و خواری است و سرّ ذلت و خواری هر ملت را در اختلاف و تفرقه‌ی آنان باید جستجو کرد. جامعه‌ای که اساس قدرت و ارکان همبستگی‌های آن با تیشه‌های تفرقه درهم کوبیده شود، سرزمین آنان برای

همیشه جولانگاه بیگانگان و قلمرو حکومت استعمارگران جنی و انسی خواهد بود و پیوسته آنان را در ذلت و خواری نگاه خواهند داشت.

و در عصر کنونی ما نیز، شیطان و دار و دسته‌اش (شیطان صفتان) نیز برای تضعیف و تسلط بر کشورهای اسلامی، از اصل «تفرقه بیانداز و حکومت کن» استفاده می‌کنند و برای دستیابی به اغراض و اهداف پلید خود، پیوسته از این اصل تجربه شده، بهره می‌گیرند و موفق نیز می‌شوند.

آری! شیطان و شیطان صفتان با همین قاعده، امت اسلامی را به کشورهای پراکنده و ملت‌های ضعیف و ناتوان تقسیم کرد و استقلال فکری، عقیدتی، سیاسی، اقتصادی و تمامیت ارضی آنها را از میان برد و آنها را به خاک مذلت کشاند. و مسلمانان امروزی اگر می‌خواهند دوباره سرپای خود بایستند و در مقابل توطئه‌های شوم این اهریمنان بایستند، باید صادقانه و مقتدرانه به اوامر و فرامین تعالی بخش و سعادت‌آفرین رسول خدا ﷺ، عمل نمایند و تعالیم وی را سرلوحه‌ی کار خویش قرار دهند، تا وحدت کلمه و همبستگی خود را تحت هر شرایطی از دست ندهند و قادر به دفاع از خود در مقابل توطئه‌ها و ترفندهای مذبوحانه‌ی شیطان و دار و دسته‌اش باشند، چرا که سنت خداوند ﷻ همین است که اتحاد و همبستگی اسلامی و خانواده‌ای و صبر و پایداری، رمز موفقیت و پیروزی است و اختلاف و تفرقه، دنیاطلبی و تن‌پروری، موجب شکست و ذلت و انحطاط و عقب ماندگی می‌باشد.

شیطان و شیطان صفتان نیز، این امر را به خوبی می‌دانند و پیوسته از همین کانال برای به ذلت کشاندن امت اسلامی وارد می‌شوند و به همین جهت است که رسول خدا ﷺ با بیان روشن و به دور از هرگونه ابهام و پیچیدگی در روایات متعددی ما را به اتحاد و همبستگی و اعتصام به عروة الوثقی و حبل متین الهی فرا می‌خواند و از نزاع و تفرقه که عامل از میان رفتن مهابت و شوکت امت اسلامی است، با صراحت تمام و به طور مطلق نهی می‌فرماید و از مسلمانان می‌خواهد تا در رفع اختلافات و تنازعات خویش به قرآن و سنت مراجعه نمایند و پیوسته، حفظ وحدت و یکپارچگی را مدنظر بگیرند و بدانند که وحدت و همبستگی چه در خانواده و چه در جامعه، موجب عزت، اقتدار و آزادی و اصل اعتقادی آنان است.

و امت اسلامی با این کار است که می‌تواند شیطان را به طور کلی از خود ناامید کند و آب سردی بر وسوسه‌های وی بریزند.

جزیره العرب: جزیره العرب از حیث موقعیت طبیعی و جغرافیایی از اهمیت بسزایی برخوردار است. در اندرون از هر سوی در محاصره‌ی صحراها و شنزارها است و به خاطر همین وضعیت، شبه جزیره‌ی عربستان در آن زمان به صورت دژ محکمی درآمد بود که بیگانگان توان اشغال و فتح آن، سیطره یافتن بر آن و نفوذ کردن در آن را نداشتند. به همین جهت می‌بینیم که ساکنان جزیره العرب از دوران‌های بسیار دیرینه در همه‌ی امور آزاد بوده‌اند و با آنکه در مجاورت دو امپراطوری بزرگ زندگی می‌کردند، و اگر این سد برافراشته نبود، هرگز نمی‌توانستند هجوم و حمله‌ی پیوسته و دمامد آنها را دفع کنند^(۱).

شبه جزیره‌ی عربستان در نیمکره‌ی شمالی، نیمکره‌ی شرقی و منتهی الیه جنوب غربی آسیا واقع شده و از مغرب به آفریقا و از شرق و شمال شرق به آسیا متصل است. از این رو آن را «شبه جزیره» خوانده‌اند که از سه سو به وسیله‌ی دریا محاصره شده و تنها سمت شمال آن خشکی است. دریاهایی که این شبه جزیره را محاصره کرده‌اند عبارتند از:

۱- دریای سرخ یا قلزم (بحر احمر) در مغرب.

۲- دریای احمر در جنوب.

۳- خلیج عدن در جنوب.

۴- در عمان در شرق.

۵- خلیج فارس در شرق.

۶- دریای مدیترانه در شمال غرب.

با این توصیف، شبه جزیره، شکلی مربع مستطیل، با اضلاع نامتساوی، به خود گرفته و مجموع مساحت آن، به بیش از ۳/۰۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع می‌رسد. امروزه کشورهای عربستان سعودی، یمن، قطر، امارات متحده‌ی عربی، بحرین، عمان، کویت، اردن، سوریه، لبنان و فلسطین، در مجموع، شبه جزیره را تشکیل می‌دهند.

جغرافی دانان در تعیین «مرز شمالی» شبه جزیره، دچار اختلاف شده‌اند، لیکن بر این مطلب متفق‌اند که خطی ممتد از ساحل دریای مدیترانه تا کناره‌ی رود فرات، مرز تقریبی آن را تشکیل می‌دهد. در منتهی الیه شمالی دریای سرخ، دو خلیج به نام‌های

«عقبه» در شرق و «السویس» در غرب، شبه جزیره را به «صحرای سینا» و سپس «آفریقا» متصل می‌سازد. حداکثر طول شبه جزیره ۲۳ درجه یا ۲۵۰۰ کیلومتر و حداکثر عرض آن (میان دریای سرخ و خلیج فارس) هزار کیلومتر است. جغرافی دانان عرب، شبه جزیره را به شش بخش تقسیم کرده‌اند:

تهامه

به قسمت غربی کوه‌های «سراة»، که از شمال به جنوب شبه جزیره به موازات دریای سرخ کشیده شده «تهامه» می‌گویند که از دامنه‌ی آن، تا سواحل دریای سرخ را در بر می‌گیرد. نام دیگر آن «غور» است. از آن رو «تهامه» نامیده‌اند که حرارت و گرمای آن زیاد و باد آن کم است. و دیگر آن که سرزمین پست و ساحلی است. جده، مکه و نیمی از مدینه را جزو تهامه دانسته‌اند.

حجاز

به قسمت شرقی کوه‌های سراة و حد فاصل میان ارتفاعات نجد و شرق تهامه، «حجاز» گفته‌اند که به شمال یمن منتهی می‌شود. حجاز از «حَجَز» به معنای حاجز و مانع است و چون میان تهامه و نجد فاصله و مانع ایجاد کرده است، آن را حجاز خوانده‌اند. شهر طائف و نیمی از مدینه در این بخش واقع است.

نجد

نجد، ناحیه‌ای است مرتفع که پس از حجاز و میان یمن، صحرای سماوه، عروض عراق واقع شده و چون از دیگر نواحی مرتفع‌تر است، آن را «نجد» خوانده‌اند. این قسمت از شمال به «بادیه الساهه» و از جنوب به «یمن» محدود است و لذا قسمت مرکزی عربستان را تشکیل می‌دهد. ریاض پایتخت عربستان، در این ناحیه قرار دارد.

یمن

کشور یمن در جنوب حجاز و نجد؛ یعنی در منتهی‌الیه جنوب غربی شبه جزیره واقع است و از حاصل خیزترین نقاط شبه جزیره به شمار می‌رود. یمن از مجاورت نجد تا خلیج عدن و دریای عرب ادامه دارد و از طرف مشرق با «حضر موت» و دریای عمان همسایه است.

عروض

ناحیه‌ی عروض، شامل یمامه، عمان، بحرین و احساء است. از این رو، «عروض» نامیده‌اند که میان نجد، یمن و عراق فاصله ایجاد کرده است.

حضرموت و المهره

ناحیه‌ی وسیعی است در شرق عدن و در کناره‌ی دریا با نام حضرموت، که صحرای «احقاف» در مجاورت آن بوده است. گویند حضرت هود در این منطقه به خاک سپرده شده است. بعضی آن را منتسب به «حضرموت بن قحطان» دانسته‌اند. از این منطقه در تورات، با نام «حاضر میت»، یعنی نخستین ساکن، یاد شده است. همچنین حضرموت و المهره را منطقه‌ای وسیع در کنار عمان و عدن دانسته‌اند. المهره از «مهرة بن حیدان» گرفته شده و نیز نام قبیله‌ای بوده است^(۱).

شاید کسی در اینجا سؤال بکند که چرا پیامبر ﷺ فقط جزیره‌ی العرب را ذکر کردند؟ در پاسخ باید گفت: در زمانی که پیامبر ﷺ این حدیث را بیان نمودند، هنوز شریعت مقدس اسلام، از مرز جزیره‌ی العرب فراتر نرفته بود و فقط محدود به همان منطقه می‌شد. به همین جهت پیامبر ﷺ فقط به ذکر جزیره‌ی العرب پرداختند.

و نیز ممکن است که به خاطر اهمیت جزیره‌ی العرب، پیامبر اکرم ﷺ به ذکر جزء اکتفا نموده باشند و مرادشان کلّ مناطق می‌باشد. چراکه جزیره‌ی العرب، خواستگاه و محیط نشو و نمای حضرت محمد ﷺ و جولانگاه وحی و تشریح و کانون یکتاپرستی و عدالت‌خواهی بود. به همین جهت پیامبر ﷺ به ذکر جزیره‌ی العرب پرداختند.

و نیز ممکن است در ذهن کسی این پرسش ایجاد گردد که پیامبر ﷺ در این حدیث می‌فرماید: «شیطان از این که در جزیره‌ی العرب معبود مؤمنان و نمازگزاران گردد، قطع امید کرده»، در حالی که ما در تاریخ می‌خوانیم پس از وفات پیامبر ﷺ عده‌ای از عرب‌ها، مرتد شدند و عده‌ای فریب مسیلمه کذاب را خوردند و به نبوت و پیامبری دروغین وی ایمان آوردند و عده‌ای نیز از پرداخت زکات و حقوق مالی واجب، استنکاف ورزیدند و منکر زکات شدند، با این وجود مایوس شدن شیطان چگونه محقق شده است؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت: منظور پیامبر ﷺ از مایوس شدن شیطان، این است که با آمدن اسلام، دومرتبه آن حالت قبلی که مشرکین قدرت و اقتدار خود را به دست

۱- تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، دکتر اصغر قائدان صص ۲۱-۲۳.

بیابند و به قدرت نمایی پردازند و خانه‌ی خدا را بسان گذشته بتکده قرار دهند و کانون شرک و چندگانه‌پرستی و کفر و الحاد و انحراف بگردانند، دوباره در جزیره‌العرب پیش نخواهد آمد و اینکه پس از وفات پیامبر ﷺ عده‌ای به مسیلمه‌ی کذاب ایمان آوردند و عده‌ای منکر زکات و حکمی از احکام اسلامی شدند، به این معنا نیست که آنها به پرستش بت و بت‌پرستی پرداخته باشند، چراکه در تاریخ این موضوع به اثبات رسیده که آن عده، با وجود این که به مسیلمه ایمان آوردند و منکر حکمی از احکام اسلام به نام زکات شدند، هرگز بت نپرستیدند.

ملاعلی قاری می‌گوید: «ولا یرد علی ذلك ارتداد اصحاب مسیلمه ومانعی الزکاة و غیرهم ممن ارتدوا بعد النبی ﷺ لأنهم لم یعبدوا الصنم»^(۱). و یا مراد این است که هرگز مؤمنان نمازگزار به عبادت طاغوت و شیطان نخواهند پرداخت، چراکه امکان ندارد که مؤمنان نمازگزار میان نماز و عبادت و پرستش شیطان جمع کنند.

چنانچه این کار را یهود و نصاری کردند. ملاعلی قاری می‌گوید: «فالاولی أن یقال: المراد أن المصلین لا یجمعون بین الصلوة وعبادة الشیطان كما فعلته الیهود والنصاری»^(۲).

۱- مرقاه المفاتیح. ج ۱ ص ۲۵۰.

۲- همان. ج ۱ ص ۲۵۰.

فصل دوم

۷۳ - [۱۱] عن ابن عباس، أن النبي ﷺ جاءه رجل فقال: إني أحدث نفسي بالشيء لأن أكون حممة أحب إلي من أن أتكلم به. قال: " الحمد لله الذي رد أمره إلى الوسوسة ". رواه أبو داود^(۱).

۷۳- (۱۱) ابن عباس رضی اللہ عنہ می گوید: فردی به نزد پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت: گاهی در دل و جان من خیالات و وسوسه‌های نامطلوب و غیرقابل تحمل و سؤالات و اعتراضات ملحدانه‌ای خطور می‌کند (و از بیم و ترس از عذاب و خشم خدا، حالت من در قبال این‌گونه وساوس و خیالات بد و نامطلوب اینگونه است که) دوست دارم سوزانده شوم، اما آنها را به مرحله‌ی زبان نیاورم. (حال شما بفرمایید که تکلیف من در قبال اینگونه وساوس و خیالات غیراختیاری چیست)؟

پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: حمد و ستایش خدایی را سزااست که کار شیطان را منحصر به وسوسه کرده است.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در این حدیث به این مرد اطمینان خاطر داد تا بر اثر این وسوسه‌های شیطانی غیراختیاری نگران و بیقرار نباشد، چراکه خدای عز و جل تا زمانیکه انسان، آن خطورات قلبی و وسوسه‌های شیطانی را به مرحله‌ی زبان و عمل نیاورد، مورد عفو و بخشش قرار داده است و نیز این را هم فرموده که همین که شخص مسلمان در برابر این وسوسه‌های غیراختیاری که از توان و اختیارش بیرون است، اما این اندازه بیم و هراس دارد و حتی به خود جرأت نمی‌دهد که آن را بر زبان بیاورد و در قلب از چنین افکار و خطورات ملحدانه، متنفر و بیزار است و دوست دارد که سوزانده شود، اما آنها را به زبان نگوید و در فکر و قلب خویش به تجزیه و تحلیل آنها

پردازد. و خود همین کراهیت و بد دانستن وی از این وسوسه‌ها از نشانه‌های صریح و روشن ایمان است. چنانچه در شرح حدیث ۶۴ به این موضوع اشاره رفته است.

«الحمد لله الذي ردّ امره الي الوسوسة»:

این بخش از حدیث، به صراحت بیان می‌دارد که شیطان قدرت اجبار و قهریه ندارد، بلکه فقط کارش وسوسه است و بس. خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُمْ فَأَخْلَفْتُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [إبراهيم: ۲۲].

«و شیطان هنگامی که کار حساب و کتاب به پایان رسید، خطاب به پیروان خود می‌گوید: خداوند به شما وعده‌ی راستینی داد و من به شما وعده دادم و با شما خلاف وعده کردم و دروغ گفتم. و من بر شما هیچ تسلطی نداشتم و کاری نکردم، جز اینکه شما را دعوت به گناه و گمراهی نمودم و شما هم گول وسوسه‌ی مرا خوردید و دعوتم را پذیرفتید. پس مرا سرزنش نکنید و بلکه خویشان را سرزنش نکنید. امروز نه من به فریاد شما می‌رسم و نه شما به فریاد من می‌رسید. من امروز از اینکه مرا قبلاً در دنیا برای خدا انباز کرده اید، تبرّی می‌جویم و آن را انکار می‌کنم. بی‌گمان کافران عذاب دردناکی دارند».

از این آیه به خوبی دانسته می‌شود که وسوسه‌های شیطان هرگز اختیار و آزادی اراده را از انسان نمی‌گیرد، بلکه او یک دعوت کننده بیش نیست و این انسان‌ها هستند که با اراده‌ی خودشان دعوت او را می‌پذیرند.

و در واقع این شیطان نیست که می‌تواند مردم را گمراه کند، بلکه این انسان‌های منحرف و گمراه‌اند که با میل و اراده‌ی خویش دعوت او را اجابت کرده و پشت سر او گام بر می‌دارند و براستی شیطان و دارودسته‌اش هرگز نمی‌توانند کسی را به اجبار به راه فساد بکشانند، بلکه این خود انسان‌ها هستند که دعوت او را لبیک گفته و دریچه‌های قلب خویش را به روی او می‌گشایند و به او اذن دخول می‌دهند. پس در

حقیقت رابطه‌ی شیطان و گمراهان، رابطه‌ی پیشوا و پیرو است، نه رابطه‌ی اجبار کننده و اجبار شونده.

و خداوند ﷻ اگرچه شیطان را در انجام وسوسه‌هایش آزاد گذاشته، ولی انسان را در برابر او بی‌دفاع قرار نداده است، زیرا:

اولاً: نیروی عقل و خرد به او بخشیده که می‌تواند سدّ نیرومندی در مقابل وسوسه‌های شیطان به وجود آورد.

ثانیاً: فطرت پاک و عشق به تکامل را در درون وجود انسان به عنوان یک عامل سعادت قرار داده است

ثالثاً: خداوند ﷻ با وحی و کلام خویش آنها را از توطئه‌ها و وسوسه‌های ویران‌گر شیطان باخبر می‌گرداند.

رابعاً: فرشتگانی که الهام‌بخش نیکی هستند، به کمک انسان‌هایی که می‌خواهند از وسوسه‌های شیطان برکنار بمانند، می‌فرستد. آنچنان که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ [فصلت: ۳۰].

«کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها خدا است، و سپس (بر این گفته‌ی خود که اقرار به وحدانیت است می‌ایستند، و آن را با انجام قوانین شریعت عملاً نشان می‌دهند، و بر این راستای خداپرستی تا زنده‌اند) پایرجا و ماندگار می‌مانند(در هنگام آخرین لحظات زندگی) فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند (و بدانان مژده می‌دهند) که نترسید و غمگین نباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که (توسط پیغمبران) به شما (مؤمنان) وعده داده می‌شود».

و ﴿إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [الأنفال: ۱۲].

«ای مومنان! بیاد آورید) زمانی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم (و کمک و یاریتان می‌نمایم. شما با الهام پیروزی و بهروزی) مؤمنان را تقویت و ثابت‌قدم بدارید».

از این رو دانستیم که وسوسه‌های شیطان، گرچه مؤثر است، ولی تصمیم‌نهایی با شیطان نیست، با خود انسان‌هاست، چراکه انسان می‌تواند در برابر وسوسه‌های او بایستد و دست ردّ بر سینه‌ی او بگذارد و باید دانست که نفوذ وسوسه‌های شیطانی در انسان یک نفوذ ناآگاه و اجباری نیست، بلکه این ما هستیم که به میل خویش

وسوسه‌ی او را به دل راه می‌دهیم، وگر نه حتی خود شیطان می‌داند که بر انسان‌های مخلص هرگز راه ندارد.

۷۴ - [۱۲] وعن ابن مسعود قال: قال رسول الله ﷺ: " إن للشيطان لمةً بآدم، وللملك لمةً: فأما لمة الشيطان فيإبعاد بالشر وتكذيب بالحق. وأما لمة الملك فيإبعاد بالخير وتصديق بالحق. فمن وجد ذلك؛ فليعلم أنه من الله، فليحمد الله، ومن وجد الأخرى؛ فليتعوذ بالله من الشيطان الرجيم ". ثم قرأ ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ﴾ [البقرة: ۲۶۸]. رواه الترمذي وقال: هذا حديث غريب^(۱).

۷۴ - (۱۲) عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بی‌گمان شیطان برای وسوسه و بیراهه‌بری فرزند آدم، دام‌ها و تله‌هایی دارد و فرشته‌ی خدا نیز برای رهنمود کردن فرزند آدم به راه رستگاری و سعادت، الهاماتی دارد.

اما راه شیطان برای وسوسه‌ی انسان به‌سوی بدرفتاری و دروغ انگاشتن حق و عدالت است و اما راه فرشته، برای انگیزش انسان به‌سوی نیکی و گواهی حق و عدالت می‌باشد. پس کسی که چنین حالی در خود یافت، بداند که از سوی خداست و سپاس او را بگذارد و هرکسی که حالی دیگر در خود احساس نمود، باید بداند که از وسوسه‌ی شیطان مطرود است و باید از آن به خداوند تعالی پناه ببرد. پس از این پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت نمود:

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ﴾ [البقرة: ۲۶۸].

«شیطان شما را به هنگام انفاق می‌ترساند و وعده‌ی تهیدستی می‌دهد و به انجام گناه شما را دستور می‌دهد».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته این حدیث، حدیثی غریب است].

شرح: «لمة»: مساس و اندک خطرهای است و مراد از آن همان خطرهای است که در قلب بر اثر وسوسه‌ی شیطان و یا الهام فرشته واقع می‌شود. از این جهت به «لمه‌ی شیطان» وسوسه، و به «لمه‌ی فرشته» الهام می‌گویند.

در این حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می‌کند که کار شیطان پیوسته وسوسه کردن بنی آدم است، چرا که شیطان دشمن قسم خورده‌ی انسان است و اوست که گفت:

﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ [ص: ۸۲].

«سوگند به عزت تو که همه‌ی انسان‌ها را گمراه می‌سازم».

و اوست که مردم را در وسوسه می‌افکند و آنها را اگر چنانچه صدقه دهند و در راه خدا انفاق نمایند، از فقر و تهی‌دستی بیم می‌دهد و می‌ترساند و به ایشان می‌گوید: سرانجام انفاق شما این است که فقیر و نیازمند شوید، و با این گونه وسوسه‌ها آنها را بر بخل و امساک تحریک و تشویق می‌کند.

آری! شیطان جز بدبختی و شقاوت انسان هدفی ندارد و پیوسته انسان‌ها را به انواع بدی‌ها و زشتی‌ها دستور می‌دهد و انسان را وادار می‌کند که به خدا افترا ببندد و چیزهایی را که نمی‌داند به او نسبت دهد.

ولی خداوند ﷻ اگر چه شیطان را در انجام وسوسه‌هایش آزاد گذاشته، ولی انسان را در برابر تحریکات و وسوسه‌های او و دستوردادن وی بر شرّ و فحشاء، بی‌دفاع قرار نداده است، زیرا فرمانروای هستی، خداوند ﷻ نیز برای رهنمود انسان به سوی رستگاری و سعادت و نیکی و خوبی‌ها، گروهی از فرشتگان دارد. فرشتگانی که الهام‌بخش نیکی‌ها هستند، خداوند متعال این فرشتگان را به کمک انسان‌هایی که می‌خواهند از وسوسه‌های شیطان بر کنار بمانند، می‌فرستد تا سدّ نیرومندی در مقابل وسوسه‌های شیطان باشند. چنانچه می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾ [فصلت: ۳۰].

«کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها خدا است، و سپس (بر این گفته‌ی خود که اقرار به وحدانیت است می‌ایستند، و آن را با انجام قوانین شریعت عملاً نشان می‌دهند، و بر این راستای خداپرستی تا زنده‌اند) با پرچا و ماندگار می‌مانند (در هنگام آخرین لحظات زندگی) فرشتگان به پیش آنان می‌آیند».

و نیز می‌فرماید:

﴿إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا...﴾ [الأنفال: ۱۲].

«(ای مومنان! به یاد آورید) زمانی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم (و کمک و یاریتان می‌نمایم. شما با الهام پیروزی و بهروزی)، مؤمنان را تقویت و ثابت‌قدم بدارید».

و انسان به خوبی می‌تواند «الهامات الهی» را از «وسوسه‌های شیطانی» تشخیص دهد. زیرا علامت روشنی برای تشخیص آن وجود دارد و آن این است: الهامات الهی چون با فطرت پاک انسان و عقل و خرد سالم وی و ساختمان جسم و روح او آشنا است. هنگامی که در قلب پیدا می‌شود، یک حالت انبساط و نشاط به او دست می‌دهد، در حالی که وسوسه‌های شیطان، چون هماهنگ با فطرت و ساختمان او نیست، به هنگام ایجاد در قلبش، احساس تاریکی، ناراحتی و سنگینی در خود می‌کند و اگر تمایلات او طوری تحریک گردد که در هنگام انجام گناه، این احساس برای او پیدا نشود، بعد از انجام عمل برای او دست می‌دهد و این است فرق بین الهامات شیطانی و الهامات الهی.

و وظیفه‌ی انسان در مقابل الهامات الهی این است که آنها را از جانب خدا بداند و حمد و ستایش او را به خاطر دریافت آنها به جای آورد و وظیفه‌ی وی در قبال وسوسه‌های شیطانی این است که آنها را از جانب شیطان ملعون و پلید بداند و از شر آنها به خدا پناه ببرد، چرا که در حقیقت این پناه بردن به خداست که به انسان بینائی و روشنایی می‌بخشد و قدرت شناخت واقعیت‌ها را به او می‌دهد. شناختی که نتیجه‌اش نجات از چنگال وسوسه‌های شیطانی، و خیالات و افکار بد و نامطلوب است و در واقع، این پرهیزگاران و خدا ترسان‌اند که می‌توانند در پرتو ذکر و یاد خدا و پناه بردن به او از چنگال وسوسه‌های شیطان رهایی یابند.

۷۵ - [۱۳] عن أبي هريرة عن رسول الله ﷺ قال: " لا يزال الناس يتساءلون، حتى يقال: هذا خلق الله الخلق، فمن خلق الله؟ فإذا قالوا ذلك فقولوا: الله أحد، الله الصمد، لم يلد ولم يولد، ولم يكن له كفوا أحد، ثم ليتفل عن يساره ثلاثا وليستعذ بالله من الشيطان الرجيم ". رواه أبو داود. وسنذكر حديث عمرو بن الاحوص في باب خطبة يوم النحر ان شاء الله تعالی^(۱).

۷۵ - (۱۳) ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: مردم دست بردار نیستند و پیوسته به سؤال‌های (بی‌مورد و بد و نامطلوب خویش) ادامه می‌دهند تا اینکه کار بدانجا می‌رسد که می‌گویند: این خداوند است که آفریدگار همه چیز و همه کس است، اما

آفریدگار خداوند کیست؟ پس هرگاه برای شما چنین سؤال‌های بی‌مورد و بد و نامطلوب ایجاد شد، وظیفه‌ی‌تان در قبال این سؤال‌ها این است که (به خدا پناه ببرید و از روی صداقت و اخلاص و از روی اعتقاد و عمل) بگویید: خداوند ذاتی یگانه و یکتا است، خداوندی است که همه‌ی نیازمندان قصد او می‌کنند، هرگز نژاد و زاده نشد و برای او هیچ گاه شبیه و مانندی نبوده است و کسی همگون و همسنگ و همبر او نیست.

آنگاه از شرّ و بدی شیطان به خدا پناه برد و «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» خوانده و سه بار به سمت چپ فوت کند.
[این حدیث را ابوداود روایت کرده است و ان‌شاءالله به زودی حدیث عمرو بن الاحوص را در باب «خطبه‌ی روز عید قربان» ذکر خواهیم کرد].

فصل سوم

۷۶ - [۱۴] عن أنس بن مالك، قال: قال رسول الله ﷺ: "لن يبرح الناس يتساءلون، حتى يقولوا: هذا الله خلق كل شيء، فمن خلق الله ﷻ؟". رواه البخاري. ولمسلم: " قال: قال الله عز وجل: إن أمتك لا يزالون يقولون: ما كذا؟ ما كذا؟ حتى يقولوا: هذا الله خلق الخلق، فمن خلق الله ﷻ؟" (۱).

۷۶ - (۱۴) انس رضي الله عنه گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مردم به اندازه‌ای به سؤالات (بی‌مورد) خود ادامه می‌دهند تا جایی که می‌گویند: این خداست که همه چیز را آفریده است، پس چه کسی خدا را آفریده است؟ (در این صورت باید بگوید: به خدا و رسولش ایمان دارم و به خدا پناه ببرد و جلوتر نرود و پا را از گلیم خویش فراتر نگذارد)».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

و امام مسلم (در صحیح خود) چنین روایت کرده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند صلی الله علیه و آله می‌فرماید: (ای محمد صلی الله علیه و آله) امت تو دست بردار نیستند و پیوسته به سؤالات (بی‌مورد) خود ادامه می‌دهند تا بدانجا که می‌گویند: چه کسی فلان چیز را به وجود آورده است و چه کسی فلان چیز دیگر را. تا اینکه می‌گویند: این خداوند است که آفریدگار همه چیز است، اما آفریدگار خداوند کیست؟»

۷۷ - [۱۵] عن عثمان بن أبي العاص، قال: قلت: يا رسول الله! إن الشيطان قد حال بيني وبين صلاتي وبين قراءتي يلبسها علي. فقال رسول الله ﷺ: "ذاك شيطان يقال له خنزب، فإذا أحسسته فتعوذ بالله منه، واتفل على يسارك ثلاثاً". ففعلت ذلك فأذبه الله عني. رواه مسلم (۲).

۷۷ - (۱۵) عثمان بن ابی العاص رضي الله عنه می‌گوید: به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! شیطان در میان نماز و قرائتم وسوسه می‌اندازد و مرا دچار شک و تردید

۱ - بخاری ح ۷۲۹۶، مسلم ح ۲۱۷-۱۳۶.

۲ - مسلم ۴ / ۱۷۲۸ ح ۶۸، مسند احمد ۴ / ۲۱۶.

می‌سازد. (حال شما بفرمایید تکلیف و وظیفه‌ی من در قبال این‌گونه وسوسه‌های شیطانی در نماز چیست؟) پیامبر ﷺ فرمود: آن شیطانی است که به آن «خَنزَب» گویند. پس هرگاه احساس وجود آن را کردی، (بیش از وارد شدن در نماز) از شر آن به خدا پناه ببر و «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» بگو و سه مرتبه از طرف چپ خود تف بینداز.»

عثمان بن ابی العاص رضی الله عنه گوید: فرمان رسول خدا ﷺ را نصب‌العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار دادم و مطابق دستورشان عمل کردم. پس از چند مدتی خداوند تعالی مرا از چنگال «خَنزَب» و وسوسه‌هایش نجات داد و او را از من دور کرد. [این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: هنگامی که انسان قصد انجام کار خیری می‌کند و یا به امر نیکی می‌خواهد نزدیک شود، شیطان سخت می‌کوشد که او را از آن کار باز دارد، وی به وسیله‌ی انواع وسوسه‌های خود شخص نمازگزار را مشغول می‌سازد، تا اینکه او را از خشوع و خضوع نماز و از تدبر و تفهم در معانی و مفاهیم آیات و اذکاری که در نماز می‌خوانند باز دارد و از شناخت و آگاهی به آنچه که خداوند از نماز و نیایش خواسته است دور نماید. از این‌رو شیطان با تمام سعی و کوشش خود تلاش می‌کند تا در میان قلب فرد نمازگزار و مقصود و هدف نماز مانعی ایجاد کند تا فایده‌ی لازم و بهره‌ی کامل را نبرد. چراکه هر وقت کاری برای شخص مسلمان سودمند باشد و مورد رضایت و پسند خدا قرار گیرد، حضور شیطان برای جلوگیری از آن بیشتر می‌شود. لذا شیطان پیوسته در سر راه انسان برای جلوگیری از هر کار خیری کمین گرفته است، مخصوصاً هنگام نماز خواندن و قرائت قرآن.

از این‌رو پیامبر ﷺ به فرد مسلمان نمازگزار دستور می‌دهد، با دشمنی که در کمین او نشسته تا راه امر خیر را بر او ببندد، بجنگد و در آغاز کار از شر شیطان به خدا پناه ببرد و سپس کارش را شروع کند. چراکه پناه بردن به خدا، بهترین و مؤثرترین راه علاجی است برای دفع وسوسه‌هایی که شیطان در دل نمازگزار ایجاد می‌کند تا اینکه اجر و پاداش آن را بکاهد و خشوع و فروتنی را از او دور سازد و بدین وسیله یکی از ویژگی‌های مسلمان که همان خشوع و خضوع در پیشگاه پروردگار خود باشد، از بین می‌رود.

پس برای شخص مسلمان نمازگزار که در نماز دچار وسوسه و شک و تردید می‌شود، مناسب است که پیش از نماز و یا بعد از نمازی که دچار اینگونه وساوس و خطوراتی می‌شود به خدا پناه ببرد و «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» بگوید و سه مرتبه از طرف چپ خود تف بیندازد، تا در پرتو این کار، خداوند ﷻ او را از شرّ «خَنْزَب» و وسوسه هایش محفوظ و مصون بدارد.

«خَنْزَب»: این کلمه به پنج صورت خوانده می‌شود:

۱. به کسر «خاء» و کسر «زاء»
۲. به کسر «خاء» و فتح «زاء»
۳. به فتح «خاء» و فتح «زاء»
۴. به ضم «خاء» و فتح «زاء»
۵. به فتح «خاء» و ضم «زاء»

و «خَنْزَب» در لغت به معنای «الجرى على الفجور» می‌باشد. یعنی کسی که بر انجام فسق و فجور جری و متهور باشد.

و «خَنْزَب»، شیطانی از شیاطین است که وظیفه‌اش به وسوسه انداختن نمازگزاران می‌باشد، تا میان آنها و نماز و قرائت‌شان وسوسه بیندازد و آنها را دچار شک و تردید بسازد و از تدبر و تعقل آیات قرآنی و اذکار و اوراد نماز، نمازگزاران را غافل سازد و می‌کوشد تا در میان قلب فرد نمازگزار و مقصود و هدف نماز مانعی ایجاد کند تا فایده‌ی لازم و بهره‌ی کامل را از نماز نبرد.

۷۸ - [۱۶] وعن القاسم بن محمد، أن رجلا سأله فقال: "إني أهم في صلاتي فيكثر ذلك علي، فقال له: امض في صلاتك، فإنه لن يذهب ذلك عنك حتى تنصرف وأنت تقول: ما أتممت صلاتي". رواه مالك^(۱).

۷۸ - (۱۶) از قاسم بن محمد (نوه‌ی حضرت ابوبکر صدیق ﷺ و یکی از فقهای هفتگانه‌ی مدینه) روایت است که مردی از وی پرسید: در نمازم دچار وهم و شک و تردید می‌شوم (و گمان می‌کنم که رکعتی را جا انداختم و نماز را کامل نخوانده‌ام. حال شما بفرمایید تکلیف من در قبال این وهم چیست؟)

قاسم بن محمد ﷺ به آن مرد گفت: به نمازت ادامه بده و آن را قطع مکن (و بر اساس وهم و شک خویش عمل مکن و به وسوسه‌ی شیطان اعتنایی نکن) چرا تا وقتی

که از نماز فارغ شوی این وهم و این وسوسه با تو خواهد بود و از تو جدا نخواهد شد و تو با این کارت گویا که (به شیطان وسوسه‌گر) می‌گویی: آری (به گفته‌ی تو) من نمازم را کامل نخوانده‌ام (و با این وجود به سخن و وسوسه‌ی تو، اهمیتی نمی‌دهم و نمازم را اعاده نخواهم کرد).

[این حدیث را امام مالک (در مؤطا) روایت کرده است].

شرح: در این روایت بیان شده که تنها راه علاج خطررها و وساوس پست و زشت شیطانی همین است که انسان به آنها اهمیت ندهد و ذهنش را با آنها مشغول نسازد. و این روایت اصل و اساسی مهم و در عین حال بزرگ در دفع وساوس و قلع و قمع هواجس شیطانی، نه تنها در نماز، بلکه در سایر عبادات نیز هست.

و اگر کسی می‌خواهد از وسوسه‌ها و خطرهای شیطانی نجات پیدا کند، باید بنا به گفته‌ی قاسم بن محمد رضی الله عنه به آنها اهمیت ندهد و با عمل نکردن به آنها، دماغ شیطان را به خاک بمالد و وی را از خود ناامید بگرداند. این خود راه علاج بسیار مؤثر و داروی نفاعی است برای دفع تمام وسوسه‌های شیطانی.

البته لازم است که در کنار این، انسان مسلمان و فرد نمازگزار، از شیطان و وسوسه‌هایش به خدا پناه ببرد و خویشتن را در پرتو او از چنگال وسوسه‌های این اهریمن خبیث و ملعون نجات دهد.

باب (۳)

در بیان ایمان به قضا و قدر

«قضاء» به معنای علم خداوند به وقوع شیء از ازل است. یعنی ایمان داشتن به اینکه خداوند ﷻ تمام آنچه را که وابسته به مخلوقات جهان هستی است، می‌داند و «قَدْر» یا «قَدْر» به معنای ایجاد آن شیء مطابق با آن چه که از ازل خداوند به آن علم داشته است، می‌باشد. یعنی ایمان داشتن به اینکه ایجاد تمام این امور، مطابق با علم ازلی خداوند است، پس بر هر شخص مسلمان، ایمان به قضاء و قدر واجب است. به اینکه ایمان داشته باشد که خداوند متعال تمام آنچه را که انسان‌ها در زمان‌های مختلف و در مکان‌های گوناگون انجام می‌دهند و تمام آنچه را که وابسته به مخلوقات است، می‌داند و ایمان داشته باشد به اینکه ایجاد تمام این امور مطابق با علم ازلی خداوند است و هیچ رابطه‌ای بین قضا و قدر با جبر و اینکه خداوند انسان را بر انجام یا عدم انجام فعلی مجبور کند، وجود ندارد. چرا که علم خداوندی، نوری است کاشف، نه قوه‌ای مجبور کننده و اجبارآور. و به هیچ وجه این علم ازلی و سابق خداوند بدانچه انسانها در آینده انجام می‌دهند، جبری ایجاد نمی‌کند و این انسان‌ها هستند که خودشان با اراده و اختیار و کسب و تلاش و کوشش خویش به چیزی روی می‌آورند که اهداف ارادی و اختیاری آنان است و خداوند مرادشان را (هر چه باشد، خوب یا بد) به اتمام می‌رساند و تحقق می‌بخشد.

پس در مسئله‌ی قضا و قدر هیچ گونه رابطه‌ای بین قضا و قدر با جبر و اینکه خداوند انسان را بر انجام یا عدم انجام فعلی معین مجبور کند وجود ندارد. «جبریه» [پیروان جعدبن درهم و جهم بن صفوان راسبی] می‌گویند: انسان در اعمال خود از قبیل برخاستن، نشستن، راه رفتن و... مجبور است و هیچ اختیاری در ایجاد و انجام آنها ندارد، یعنی تمام اعمال انسان وابسته به اراده‌ی خداوند است.

این گروه با این عقیده و باورشان، موجبات بیهودگی و انکار تمام تکالیف شرعی را فراهم آوردند، چرا که این نظریه تکلیف را نفی می‌کند و چنین اظهار می‌دارد که کسی که بر انجام کاری مجبور باشد، به ضد یا نقیض آن مکلف نمی‌شود، چون تکلیفی محال خواهد شد.

بسیاری از افراد که به نظریه‌ی جبریه معتقد شدند، یا به خاطر فرار از زیر بار، مسئولیت‌ها و تکالیف آن را پذیرفتند و یا این عقیده را پوششی برای شکست‌ها و ناکامی‌های خود که بر اثر کوتاهی و سهل‌انگاری حاصل شده، قرار داده‌اند و یا پوششی برای هوس‌های سرکش خویش که:

(می خوردن ما را حق ز ازل می دانسته، و ما برای این می می خوریم که علم خداوند جهل نشود).

آری با قبول این مکتب اعمال همه ی جنایتکاران موجّه می شود و گناه همه ی گناهکاران توجیه منطقی می یابد و فرقی میان مطیع و مجرم باقی نخواهد ماند. اما در مقابل افراط جبریون، گروهی به تفریط و تندروی در جهت مقابل افتاده اند، که آنها را «قدریون» می نامند. آنها صریحاً می گویند: اعمال ما به دست خود ماست و خدا را مطلقاً به اعمال ما کاری نیست و به این ترتیب، قلمرو حکومت الهی را محدود ساخته و خود را مستقل پنداشته و راه شرک را (البته به نوعی) می پویند.

در حقیقت موضوع قضا و قدر نیاز به دقت و ظرافت و باریک بینی و امعان نظر خاصی دارد. چرا که اگر ما بگوییم خالق همه چیز حتی اعمال ما خداست، به طوری که ما هیچ اختیار و اراده ای نداریم، عدل و دادگری خدا را انکار کرده ایم. چراکه گناهکاران را مجبور بر معاصی و گناهان ساخته و سپس آنها را مجازات می کند. و اگر عدل خدا را چنین تفسیر کنیم که خدا هیچ دخالتی در اعمال ما ندارد، او را از حکومتش خارج ساخته ایم و در درّه ی شرک سقوط کرده ایم.

اهل سنت و جماعت بر این باورند که ما نه جبری ایم و نه قدری، نه راه افراط را می پوئیم و نه راه تفریط را، بلکه می گوییم اگر چه اعمال ما به تقدیر و مشیت الهی است و هرگز خارج از محدوده ی قدرت و اراده ی او نیست، ولی او مقدر ساخته که ما در اعمال خود مختار و کاسب باشیم و لذا برای ما تکلیف و مسئولیت قائل شده که اگر اختیار نداشتیم، تکلیف و مسئولیت نامفهوم و بی معنی بود. بنابراین، اگر ما در اعمال خود فاقد اراده و مجبور باشیم، این بر خلاف تقدیر الهی است.

آری! اهل سنت معتقدند که علم و اراده ی حق تعالی بر حرکات و اعمال موجودات از ازل تا ابد، تسلط دارد و چیزی از علم او بیرون نیست. خلق و تقدیر و تعیین حکم از آن اوست. اما این بدان معنی نیست که ما در افعال و کارهای کسی خود مختار نباشیم، چه اختیار ما در کسب اعمال است که موجب یافتن ثواب و گرفتاری عذاب می گردد.

و نیز اهل سنت معتقدند که هرچه در این جهان می گذرد، همه مکتوب و ثبت شده است. اگر چه ما از چگونگی نوشتن و ماهیت آن بی اطلاع باشیم، به طور کلی خداوند متعال، این جهان هستی از زمین و آسمان و جمادات و حیوانات و... را مطابق با تقدیر

ازلی خود خلق کرده و علم او بر همه‌ی مخلوقات و موجودات احاطه دارد و حساب و کتاب همه‌ی مخلوقات و موجودات در دست اوست، بنابراین هر آنچه در این جهان پنهان به وقوع بپیوندد، مطابق با علم و اراده‌ی او می‌باشد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦١﴾﴾ [یونس: ۶۱].

«و تو به هیچ کاری نمی‌پردازی و چیزی از قرآن نمی‌خوانی و هیچ کاری نمی‌کنید مگر اینکه ما ناظر بر شما هستیم. در همان حال که شما بدان دست می‌بازید و سرگرم انجام آن می‌باشید و هیچ چیز در زمین و در آسمان از پروردگار تو پنهان نمی‌ماند، چه ذره‌ای باشد و چه کوچک‌تر و چه بزرگ‌تر از آن. همه‌ی این‌ها در کتاب واضح و روشنی به نام لوح محفوظ ثبت و ضبط می‌گردد.»

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٥٩﴾﴾ [الأنعام: ۵۹].

«گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست. و خداوند از آنچه در خشکی و در دریا است آگاه است. و هیچ برگ‌ی (از گیاهی و درختی) فرو نمی‌افتد مگر اینکه از آن خبردار است. و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های (درون) زمین، و هیچ چیز تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر اینکه (خدا از آن آگاه، و در علم خدا پیدا است و) در لوح محفوظ ضبط و ثبت است.»

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٢٢﴾﴾ [الحديد: ۲۲].

«هیچ رخدادی در زمین به وقوع نمی‌پیوندد، یا به شما دست نمی‌دهد، مگر اینکه پیش از آفرینش زمین و خود شما، در کتاب بزرگ و مهمی (به نام لوح محفوظ، ثبت و ضبط) بوده است، و این کار برای خدا ساده و آسان است.»

و همچنین اهل سنت معتقدند که علم و دانش فراگیر خداوند و حساب و کتاب دقیق و ثبت و ضبط کلی او نسبت به همه‌ی اشیاء و حوادث، قبل از وقوع با سعی و کوشش در کارها و بکارگیری اسباب و وسایل منافات ندارد.

خداوند همان‌طور که مسببات را مکتوب فرموده، اسباب را هم مکتوب و مقرر داشته است، و همان‌طور که نتایج امور را مقدر فرموده، مقدمات آنها را نیز مقدر فرموده و ثبت نموده است. خداوند متعال مثلاً برای دانشجو، موفقیت تنها را اراده نفرموده است، تا به هر وسیله بدان نایل آید. بلکه پیروزی و موفقیت او را همراه با وسایل و اسباب آن، یعنی کوشش و پشتکار و زیرکی و هوشیاری و صبر و عوامل و اسباب دیگر در نظر گرفته است، یعنی همان‌طور که مسببات مکتوب و مقرر هستند، اسباب هم مکتوب و مقررند.

بکارگیری اسباب و وسایل با قدر منافات ندارد، بلکه اسباب و وسایل نیز از جمله‌ی مقدرات به حساب می‌آیند. وقتی از پیامبر ﷺ درباره‌ی داروها و اسباب و وسایل پیشگیری و بهداشت سؤال شد که آیا این‌ها روی قدر و اراده‌ی خداوند اثر می‌گذارد؟ جواب قاطع ایشان این بود که: «هی من قدر الله»

«آن داروها و اسباب و وسایل نیز از مصادیق قدر خداوند می‌باشند». [احمد، ابن ماجه، ترمذی]

عمر بن خطاب رضی الله عنه با عده‌ای از اصحاب عازم دیار شام بود، شنید که در آن مملکت بیماری «وبا» شیوع پیدا کرده است. با مشورت اصحاب تصمیم گرفت که از وارد شدن به شام منصرف شود و به مسلمانانی که همراه او بودند، بازگردد. به او گفتند: ای امیرالمؤمنین! از قدر خدا فرار می‌کنی؟ گفت: آری «نفر من قدر الله الی قدر الله»؛ «از قدر خدا به سوی قدر خدا می‌گریزیم».

به علاوه قضیه‌ی قدر یک امر غیبی است و از ما پوشیده است و تا زمانی که چیزی یا حادثه‌ای واقع نشود، پی به مقدر بودن آن نمی‌بریم. البته قبل از وقوع آن مأمور و مکلف هستیم که از سنت‌های تکوینی و تعلیمات شرعی پیروی نماییم تا خیر دنیا و آخرت خود را به دست آوریم. سنن الهی در طبیعت و شریعت ما را ملزم می‌سازد به اینکه در امورات خود، اسباب و وسایل را به کار گیریم. همان‌طور که نیرومندترین انسان از لحاظ اعتقاد به خدا و قضا و قدر او، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوات و

مسافرتها احتیاط می‌کرد و به تجهیز سپاه و آماده‌سازی نیرو و لشکر می‌پرداخت. جاسوسان و پیش‌قراولان را جهت کسب اطلاع به مناطق مختلف می‌فرستاد، زره و کلاه خود می‌پوشید و تیراندازان را بر گذرگاه کوه می‌گماشت و اطراف مدینه، خندق می‌ساخت و به یاران خود اجازه‌ی هجرت به حبشه و مدینه می‌داد و خود آن حضرت ﷺ نیز مهاجرت فرمود و انواع راه‌های احتیاط را نیز در هجرت رعایت نمود. از جمله آنکه شتران قوی، برای سواری آماده کرد و راهنما همراه خود برد و مسیر راه را تغییر داد و در غار ثور خود را مخفی کرد، نسبت به تهیه‌ی خورد و خوراک اقدام نمود و برای خانواده‌اش به قدر کفایت یک سال آذوقه تدارک دید و در انتظار این نبود که روزی او از آسمان فرود آید و در جواب سؤالی که از حضرتش پرسید: شترش را ببندد و یا با توکل به خدا آن را رها کند؟ فرمود:

«اعقلها وتوکل»

«با توکل زانوی اشتر ببند». [ابن حبان]

و فرمود: «فَرَّ مِنَ الْمَجْدُومِ فَرَارُكَ مِنَ الْأَسَدِ»

«همانطور که از شیر درنده فرار می‌کنی، از شخص جذامی نیز فرار کن» [بخاری]

و می‌فرماید: «لا یوردن ممرض علی مصحح»

«شترداران به خاطر پیشگیری از سرایت بیماری، نباید شتران بیمار را با شتران

سالم آمیزش دهند» [بخاری].

بنابراین ایمان به قضا و قدر به هیچ وجه با کار و کوشش در جهت دستیابی به مصالح و رفع مفاسد منافات ندارد و نباید اشخاص تنبل و بی‌کار، بار سنگین مشکلات و اشتباهات خود را بر دوش قضا و قدر نهند که چنین کاری دلیل بر ناتوانی و فرار از مسئولیت است.

در محضر رسول خدا ﷺ مردی بر دیگری غلبه یافت، شخص مغلوب گفت: «حسیبی

الله» خدا مرا بس است. پیامبر ﷺ هنگامی که دید ظاهر عبارت او بیانگر ایمان است، اما

در حقیقت بیانگر عجز و ناتوانی اوست، خشمگین گردید و فرمود:

عجز و ناتوانی مورد سرزنش و ملامت پروردگار است، تو باید زیرک باشی و در کارها چاره اندیشی کنی، آنگاه اگر در کاری شکست خوردی، بگو «حسبی الله». [ابوداود]^(۱).

البته اهل سنت و جماعت معتقدند که اعمال و افعالی که در جهان هستی به وجود می‌آیند، دو نوع‌اند:

نوع اول: اعمالی هستند که انسان هیچ‌گونه سهمی یا دخالتی در ایجاد آنها ندارد و این نوع کارها به طور جبری و بدون اختیار واقع می‌شوند. مانند: ریزش باران، حرکت ستارگان، روییدن گیاهان، چیره شدن خواب، به وجود آمدن بیماری و سلامتی و فقر، حرکت دست لرزان، ضربان قلب، حرکت جهاز هاضمه، تیزهوشی و سفاهت و... آری در این جهان کارهایی وجود دارد که به محض قدرت برتر خدا و تنها برابر مشیت و خواست الهی روی می‌دهند و کمال می‌یابند که آنها درباره‌ی مردم به اجرا گذاشته می‌شوند و مردم چه بخواهند و چه نخواهند، چه بدانند و چه ندانند، با آنها روبرو می‌گردند.

خردها و هوش و ذکاوت، یا کودنی و کندفهمی که در آنها به ودیعه نهاده می‌شود، مزاجها و آرامش یا عدم آرامشی که با آنها آمیخته است، اندامها و حالات بلندی یا کوتاهی، زیبایی یا زشتی که دارند، شخصیتها و صفات سرشتی که بدان بار می‌آیند، زمانی که در آن زاده می‌شوند، محلی که در آن زندگی می‌کنند، محیطی که در سایه‌ی آن پرورش می‌یابند، پدر و مادری که از آنان متولد می‌گردند، غرایز و تمایلاتی که از طریق ارث و وراثت به انسان منتقل می‌شوند، اینها و امثال اینها، چیزهایی هستند که دست بشر در آنها نقشی ندارد و انسان در پیدایش آنها اختیاری نداشته، بلکه این انگشت مقتدر «قدر» است که ظاهر و باطن آنها را به حرکت و گردش در می‌آورد و بازیچه‌ی دست تقدیرند.

نیازی به بیان ندارد که هیچ یک از این کارها محل بازخواست و محاسبه‌ی الهی قرار نمی‌گیرد و به هیچ یک از اینها کسی مؤاخذه نمی‌شود و کسی حساب اینها را باز پس نمی‌دهد.

ایمان به این نوع قدر، واجب و دلایل عقلی و نقلی بر آن آشکار و فراوان می‌باشد و بر مؤمن واجب است که از اعماق قلبش یقین و باوری داشته باشد به اینکه این‌ها کارهایی است که تمام شده و بر صاحبانش در ازل تقسیم گردیده و مرکب و جوهر قلم تقدیر که آنها را نوشته، خشک شده و هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند آنها را برگرداند یا تغییر دهد. این‌ها همه چیزها و کارهایی است که ما اندک و بسیار در آنها دخالت و نقشی نداریم^(۱).

نوع دوم: اعمالی هستند که انسان در ایجاد آنها کسب و تلاشی اختیاری دارد. مانند: خوردن و نوشیدن و ایستادن و نشستن، راه رفتن و کسب معاش و سایر وظایف و واجبات. این نوع اعمال از نظر ذات فعل مخلوق خداوند هستند نه از نظر صفات فعل، اما از نظر ذات فعل خداوند تمایل به آن را در انسان آفریده و عقل را به عنوان راهنما به او اعطا کرده است و قدرت و قابلیت ایجاد آن اعمال را در او آفریده است. همانطور که تمام مقدمات و وسایل مادی و معنوی را برای پیدایش آنها به وجود آورده است، منتهی خداوند متعال بعد از اینکه انسان، انجام فعل را قصد کرد، آن را در او می‌آفریند.

اما از نظر صفات آن فعل که نیک یا زشت، مکروه یا پسندیده، خیر یا شر باشد وابسته به اختیار انسان و اراده و کسب و اکتساب اوست. [مثلاً دستگاه و قوه‌ی تکلم، همان ذات فعل است که مخلوق خداست و دروغ و تهمت همان صفت فعل است که وابسته به اراده‌ی انسان است. یا شهوت جنسی، مخلوق خداست و زنا که صفت آن است، اکتساب انسان است و قس علی هذا] و انسان به همین خاطر است که مستحق پاداش یا کیفر می‌شود.

پس میل و استعداد را خداوند در انسان آفریده است که در خور و مناسب انجام اعمالی است که دارای ثواب یا کیفراند و انتخاب انجام یکی از دو فعل - خوب یا بد - وابسته به اراده‌ی انسان است. از این‌رو خداوند فرمود:

﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ [البقرة: ۲۸۶].

«هر کار (نیکی که) انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار (بدی که) بکند به زیان خود کرده است».

پس این نوع اعمال دو جهت دارند، یکی آنکه با قدرت و تمکین الهی واقع می‌شوند و آن را مخلوق خداوند می‌گویند و دوم آنکه به اراده‌ی انسان است و آن را کسب یا اکتساب نامند^(۱).

البته باید دانست که اسلام اختیار و اراده‌ی انجام کار را برای انسان ثابت می‌نماید، ولی اراده و اختیار او در انجام کار وقتی مؤثر است که همراه با اراده و خواست خدا باشد، وگرنه انسان نمی‌تواند کاری انجام دهد که مخالف خواست و مشیت خدا باشد. خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ ﴿۲۸﴾ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۲۹﴾﴾ [التکویر: ۲۸-۲۹].

«این قرآن پند و اندرز برای کسانی از شما است که خواستار راستی و درستی و طی طریق جاده‌ی مستقیم باشند و بخواهند راستای راه را در پیش گیرند و حال اینکه نمی‌توانید بخواهید، جز چیزهایی را که خداوند جهانیان بخواهد».

﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ ﴿۳۰﴾ فَمَنْ شَاءَ اخْتَدِ إِلَىٰ رَبِّهِ مَعَابًا ﴿۳۱﴾﴾ [النبا: ۳۹].
«آن روز واقعیت دارد (و حتمی و قطعی است؛ نه پندار و خیال و داستان و افسانه). پس هرکس که بخواهد می‌تواند به سوی پروردگارش برگردد (راه رضای خدا و خوشبختی را در پیش گیرد)».

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴿۳۲﴾﴾ [الإنسان: ۳].
«ما راه را بدو نموده ایم، چه اسیاسگذار باشد یا بسیار ناسپاس».

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ ﴿۳۳﴾ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ ﴿۳۴﴾ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ﴿۳۵﴾﴾ [الکهف: ۲۹].

«بگو: حق (همان چیزی است که) از سوی پروردگارتان (آمده) است (و من آن را با خود آورده‌ام و برنامه‌ی من و همه‌ی مؤمنان است) پس هرکس که می‌خواهد (بدان) ایمان بیاورد و هرکس می‌خواهد (بدان) کافر شود. ما برای ستمگرن آتشی را آماده کرده‌ایم (که از هر طرف ایشان را احاطه می‌کند) و سراپرده‌ی آن، آنان را در

برمی‌گیرد، و اگر (در آن آتش سوزان) فریاد برآورند(که آب)، با آبی همچون فلز گداخته به فریادشان رسند که چهره‌ها را بریان می‌کند، چه بد نوشابه‌ای! و چه زشت منزلی!».۱

﴿إِنَّ هَذِهِ تَذَكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اخْتَدِ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾ [الإنسان: ۲۹].

«این(آیه‌ها) اندرز و یادآوری(برای جهانیان) است، و هرکس که بخواهد(می‌تواند با استفاده از آن)راهی به سوی پروردگارش برگزیند.(راهی که او را به آمرزش و بهشت خدا می‌رساند)».

مراد از این آیات این است که از خواست شما چیزی ساخته نیست تا وقتی که خدا نخواستته باشد، یعنی: اراده کردن و خواستن وظیفه‌ی انسان است و در برابرش سزا و جزا می‌بیند و توفیق دادن و نتیجه بخشیدن در دست خداست و خدا قادر مطلق است.

خلاصه: مشیت و خواست بندگان در گرو مشیت خداست. یا به عبارت دیگر: حرکت کار بندگان و برکت، کار یزدان است. مثلاً به هنگام گرسنگی، نان خوردن کار انسان و سیر کردن کار خداست. در وقت بیماری، دارو خوردن کار آفریدگان و شفا دادن کار خدای سبحان است. و رفتار و کردار بنده، وقتی از قوه به فعل در می‌آید که بنده بخواهد و خدا هم بخواهد و خواست بنده با خواست خدا هم‌نوا شود. یعنی اعمال آدمی، فقط منحصر و موقوف به خواست خودش نمی‌باشد، بلکه زمانی خواست انسان به عمل تبدیل می‌گردد که خدا اجازه‌ی صدور آن را بدهد. به عبارت دیگر: تصمیم کار انسان و توفیق کار خدا و خالق خداست و کاسب بنده.

نتیجه:

بنابراین گرچه اعمال ما به تقدیر و مشیت الهی است و هرگز خارج از محدوده‌ی قدرت و اراده‌ی او نیست ولی او مقدر ساخته که ما در اعمال خود مختار باشیم و لذا برای ما تکلیف و مسئولیت قائل شده که اگر اختیار نداشتیم، تکلیف و مسئولیت نامفهوم و بی‌معنا بود. بنابراین از مجموع این مباحث، مشخص شده که اصل آزادی اراده و اختیار فطری همه‌ی انسانها است و اگر پای وسوسه‌های مختلف پیش نیاید همه طرفدار اصل آزادی اراده‌اند.

زیرا اگر انسان^(۱) خود را در اعمالش مجبور می‌دانست و اختیاری برای خود قائل

نبود، پس چرا:

۱- گاه به خاطر اعمالی که انجام داده و یا به خاطر اعمالی که انجام نداده، پشیمان می‌شود و تصمیم می‌گیرد در آینده از تجربه گذشته استفاده کند. این حالت ندامت برای طرفداران عقیده‌ی جبر، فراوان است، اگر اختیاری در کار نیست، ندامت چرا؟

۲- بدکاران را همه ملامت و سرزنش می‌کنند، اگر جبر است، سرزنش چرا؟

۳- نیکوکاران را مدح و تمجید و ستایش می‌نمایند.

۴- در تربیت و تعلیم فرزندان می‌کوشند تا آنها سعادت‌مند شوند، و اگر همه مجبورند تعلیم چه مفهومی دارد؟

۵- برای بالا بردن سطح اخلاق جامعه، همه‌ی دانشمندان بدون استثنا تلاش می‌کنند.

۶- انسان از خطاهای خود توبه می‌کند، با قبول اصل جبر توبه معنی ندارد.

۷- انسان بر کوتاهی‌هایی که کرده، حسرت می‌خورد، چرا؟

۸- در تمام دنیا، بدکاران و مجرمان را محاکمه می‌کنند و آنها را تحت بازپرسی شدید قرار می‌دهند، کاری که از اختیار بیرون است، بازپرسی و محاکمه ندارد؟

۹- در همه‌ی دنیا، میان تمام اقوام، اعم از خداپرستان و مادیین، برای مجرمان، مجازات قائل‌اند، مجازات بر کاری که مجبور بوده، چرا؟

۱۰- حتی طرفداران مکتب جبر، هنگامی که کسی به منافع و حیثیت آنها تجاوز می‌کند فریاد می‌کشند و او را مقصر می‌شمارند، و به دادگاه می‌کشانند.

خلاصه: اگر براستی انسان از خود اختیاری ندارد، پشیمانی چه معنی دارد؟ ملامت و سرزنش برای چیست؟ آیا می‌شود کسی را که دستش بی‌اختیار مرتعش و لرزان است، ملامت کرد؟ چرا نیکوکاران را مدح و تشویق می‌کنند، مگر از خود اختیاری داشته‌اند که با تشویق به کار نیک ادامه دهند؟!

اصولاً با پذیرش تأثیر تعلیم و تربیت، جبر مفهوم خود را از دست خواهد داد و از این گذشته، مسائل اخلاقی بدون قبول آزادی اراده، ابداً مفهومی ندارد، اگر ما در کارها مجبوریم، توبه یعنی چه؟ حسرت خوردن چرا؟ محاکمه کردن شخص مجبور از ظالمانه‌ترین کارها است و مجازات او از محاکمه‌اش بدتر؟!

پس دانستیم که انسان فردی آزاد است، ولی خالق افعال و اعمالش نیست، بلکه کاسب آن است و آن را کسب و اختیار می‌کند و خالق، خود خداوند تَعَالَى است. به عبارت دیگر، تصمیم کار انسان و توفیق کار خدا، خالق خداست و کاسب بنده.

فایده‌ی ایمان به قضاء و قدر

دکتر عبدالفتاح عقیف طباره می‌گوید: «ایمان به قدر، انسان را به سعی و تلاش وادار می‌نماید. چون نفع خود را در تلاش و کوشش می‌بیند و با خود می‌گوید: اگر این بار موفق نشدم، بار دیگر موفق خواهم شد و همیشه انتظار دارد که برای او خیری مقدر شده باشد و تنها عامل برای رسیدن به این خیر را تلاش و کوشش خود می‌داند، لذا انسان معتقد به قدر، همیشه فعال و پرتلاش است. یکی دیگر از فلسفه‌های مهمی که خداوند انسان را به ایمان به قدر دعوت کرده این است که هنگام دچار شدن به بلا و گرفتاری و ناراحتی، خود را با آن تسکین بخشد و صبور و بردبار باشد. زمانی که انسان با سعی و تلاش و خستگی فراوان و امید و انتظار زیاد به دنبال چیزی می‌رود، ولی با یأس و نومییدی روبرو می‌شود، در چنین موقعیت خطرناکی ایمان به قدر، به فریادش می‌رسد و او را دلداری می‌دهد و توکل و اعتماد به قدرت خدا را به یادش می‌آورد و او را به صبر و بردباری و چاره اندیشی و دستیابی به راه‌حل‌های درست تشویق می‌کند.

همان‌گونه که به هنگام توفیق و پیروزی از خودخواهی و غرور و تکبر انسان جلوگیری می‌نماید و این پیروزی را جزو نعمت‌های الهی و قدر خداوندی به حساب می‌آورد و انسان را در چنین حالی به تواضع و فروتنی و سپاسگزاری پروردگار وامی‌دارد، قرآن به صراحت به این حقیقت اشاره می‌کند و می‌فرماید:

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۲۲﴾ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿۲۳﴾﴾ [الحديد: ۲۲-۲۳].

«هیچ رخدادی در زمین به وقوع نمی‌پیوندد، یا به شما دست نمی‌دهد مگر اینکه پیش از آفرینش زمین و خود شما در کتاب بزرگ و مهمی (به نام لوح محفوظ، ثبت و ضبط) بوده است و این کار برای خدا آسان و ساده است. این بدان خاطر است که شما نه بر از دست دادن چیزی غم بخورید که از دستتان بدر رفته است و نه شادمان

بشوید بر آنچه خدا به دستتان رسانده است. خداوند هیچ شخص متکبر و فخرفروشی را دوست نمی‌دارد»^(۱).

آری از جمله ثمرات و نتایج ایمان به قضا و قدر این است که شخص یأس و ناامیدی را به خود راه ندهد و در میدان نبرد، عزیمت و هنگام خطر، شجاعت و در مواقع نزول حوادث و مصیبت، بردباری و استقامت و در بهره برداری از متاع دنیا به کسب حلال رضایت داشته باشد، یعنی به هنگام سعی و کوشش شایسته است که بگوید:

﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا﴾ [التوبة: ۵۱].

«بگو: هرگز چیزی (از خیر و شر) به ما نمی‌رسد، مگر چیزی که خدا برای ما مقدر کرده باشد. (این است که نه در برابر خیر مغرور می‌شویم و نه در برابر شرّ به جزع و فزع می‌پردازیم، بلکه کار و بار خود را به خدا حواله می‌سازیم،)».

و در موقع قتال با کافران و دشمنان بگوید:

﴿قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ...﴾
[آل عمران: ۱۵۴].

«بگو: اگر (برای جنگ بیرون نمی‌آمدید و) در خانه‌های خود هم بودید، آنان که کشته شدن در سرنوشت‌شان بود، به قتلگاه خود می‌آمدند و (در مسلخ مرگ کشته می‌شدند. آنچه خدا خواست - بنا به مصلحتی که خود می‌دانست - در جنگ اُحد شد)».

و در هنگام نزول بلا و مصیبت بگوید: قضا و قدر الهی و هر چه را خدا بخواهد انجام می‌دهد و در برابر حاکم ظالم بگوید: تو نمی‌توانی اجل مرا جلو بیندازی و نمی‌توانی از رزق و روزی که برای من مقرر شده است، مرا محروم سازی.

بنابراین، هرگاه اعتقاد به قضا و قدر به طور صحیح تفهیم و تعلیم گردد، می‌توان از آن در جهت ساختن یک امت جهادگر و مجاهد و مقاوم، چنان بهره برد که برای رهبری تاریخ بشریت شایسته و لایق است.

سخن درباره‌ی قضا و قدر بسیار طولانی است و در این زمینه کتاب‌ها، یا مقاله‌ها نوشته شده، آنچه در بالا گفته شد، تنها نگاهی گذرا و مختصر به این مسئله بود.

فصل اول

۷۹ - [۱] عن عبد الله بن عمرو قال: قال رسول الله ﷺ: " كتب الله مقادير الخلائق قبل أن يخلق السموات والأرض بخمسين ألف سنة " قال: " وكان عرشه على الماء ". رواه مسلم^(۱).

۷۹ - (۱) عبدالله بن عمرو رضي الله عنه گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عز و جل تقدیر و سرنوشت تمام آفریدگان و همه‌ی موجودات و مخلوقات را پنجاه هزار سال پیش از آنکه آسمان‌ها و زمین را پدید آورد و عرش او بر آب بود، معین و مقرر داشت.»
[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

شرح: «خمسین الف سنة»: احتمال دارد که تعبیر «پنجاه هزار سال» برای تکثیر باشد نه تعداد، چرا که عرب‌ها اینگونه در محاورات و عُرف خویش استعمال می‌کنند و برای زمان بسیار طولانی و مدید چنین می‌گویند. پس منظور این است که خداوند عز و جل خیلی خیلی جلوتر از آفرینش آسمان‌ها و زمین، تقدیر تمام موجودات را معین و مقرر فرموده است.

«و كان عرشه على الماء»: «عرش» در لغت به معنای چیزی است که دارای سقف بوده باشد و گاهی به خود سقف نیز عرش گفته می‌شود، مانند:

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا﴾ [البقرة: ۲۵۹].

«یا آگاهی از) همچون کسی که از کنار دهکده‌ای گذر کرد در حالی که سقف خانه‌ها فرو تپیده بود و...»

و گاهی به معنای تخت‌های بلند همانند تخت سلاطین نیز آمده است، چنان که در داستان سلیمان می‌خوانیم که می‌فرماید: «أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرَشِهَا» و نیز به داربست‌هایی که برای برپا نگاه داشتن بعضی از درختان می‌زنند، عرش گفته می‌شود، همانطور که در قرآن می‌خوانیم:

۱ - مسلم ۴ / ۲۰۴۴ ح ۱۶، بدون ذکر واژه «کان» روایت کرده است.

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوسَاتٍ وَعَايِرَ مَعْرُوسَاتٍ...﴾ [الأنعام: ۱۴۱].

«خدا است که آفریده است باغ‌هایی را که بر پایه استوار می‌گردند (و درختانش با قلاب‌های ویژه به اشیاء اطراف می‌چسبند و کمر راست می‌کنند و روی داریست‌ها قرار می‌گیرند) و باغ‌هایی را که چنین نیستند و (نیازی به پایه و داربست و پیچیدن به اطراف ندارند و بر سر پای خود می‌ایستند و گردن می‌افرازند...)»

ولی هنگامی که در مورد خداوند به کار می‌رود و گفته می‌شود «عرش خدا»، منظور از آن مجموعه‌ی جهان هستی است که در حقیقت تخت حکومت پروردگار محسوب می‌شود و کنایه از احاطه‌ی کامل پروردگار و تسلط او بر تدبیر امور آسمان‌ها و زمین بعد از خلقت آنها است. پس «عرش» مراد تخت سلطنت و تصرف و قدرت کامل خدا است و یا مراد مجموعه‌ی جهان هستی، چرا که تخت قدرت خدا محیط بر همه‌ی جهان است.

«الماء» (آب): شاید مراد از آب، مواد مذاب و آبگونه‌ای باشد که در آغاز جهان، به صورت گازهای فوق‌العاده فشرده در پهنه‌ی کائنات پراکنده بوده است. چرا که گاهی، آب به هر شیء مایع گفته می‌شود، مانند: فلزات مایع و امثال آن.

پس ممکن است مراد این حدیث این باشد که جهان هستی و پایه‌ی تخت قدرت خدا، نخست بر این ماده‌ی عظیم آبگونه که در آغاز جهان، به صورت گازهای فوق‌العاده فشرده در پهنه‌ی کائنات پراکنده بوده است قرار داشت.

و نیز از این حدیث ثابت می‌شود که آغاز آفرینش آسمان‌ها و زمین از توده‌ی گازهای گسترده و عظیمی بوده است و این با آخرین تحقیقات علمی در مورد آغاز آفرینش کاملاً هماهنگ است.

۸۰ - [۲] وعن ابن عمر قال: قال رسول الله ﷺ: " كل شيء بقدر حتى العجز والكيس ". رواه مسلم^(۱).

۸۰ - (۲) ابن عمر رضی الله عنهما گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر چیزی در آفرینش بر اساس تقدیر است، حتی ضعف و ناتوانی و زیرکی و هوشمندی انسان.»

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: چنانچه پیشتر گفتیم، اعمال و افعالی که در جهان هستی به وجود می‌آیند، دو نوع هستند و نوع اولش آن است که انسان هیچ گونه سهمی یا دخالتی در ایجاد آنها ندارد و این نوع کارها به طور جبری و بدون اختیار واقع می‌شوند، چرا که در جهان هستی کارهایی وجود دارند که به محض قدرت برتر خدا و تنها برابر خواست و مشیت الهی روی می‌دهند و کمال می‌یابند که آنها درباره‌ی مردم به مورد اجرا گذاشته می‌شوند، مردم چه بخواهند و چه نخواهند، چه بدانند و چه ندانند با آنها روبرو می‌گردند. مانند: خردها و هوش و ذکاوت و یا کودنی و کندفهمی و یا مانند ضعف جسمانی و...، اینها چیزهایی هستند که دست بشر در آنها نقشی ندارد و این تنها انگشتان مقتدر «قدر» است که ظاهر و باطن آنها را به حرکت و گردش در می‌آورد.

و هیچ یک از این کارها محل بازخواست و محاسبه‌ی الهی قرار نمی‌گیرد و بر هیچ یک از اینها، کسی مؤاخذه نمی‌شود و کسی حساب اینها را باز پس نمی‌دهد. بدین جهت مردمان باید مواظب باشند و کسانی که فطرتاً و خلقتاً کودن و کندفهم و یا ناقص الخلقه و ضعیف الجسم هستند، نباید عار بدهند و آنها را مورد اهانت قرار دهند، چرا که همه‌ی آنها بر حسب قضا و قدر خداوند عز و جل است.

ملاً علی قاری به نقل از «مظهر» می‌گوید:

«انّ من كان عاجزاً وضعيفاً في الجثة او الرأي والتمييز او ناقص الخلقة، لا تعيره، فإن ذلك بتقدير الله تعالى وخلقه اياه علي هذه الصفة ومن كان كامل العقل، بصير بالأمر، تامّ الجثة، فهو ايضاً بتقدير الله تعالى، وليس ذلك بقوته وقدرته، فإنه لا حول ولا قوة الا بالله».

از این رو، نباید اشخاص تنبل و بیکار، از این حدیث سوءاستفاده نمایند و بار سنگین مشکلات و اشتباهات خود را بر دوش قضا و قدر نهند، چرا که ایمان به قضا و قدر به هیچ وجه با کار و کوشش در جهت دستیابی به مصالح و رفع مفاصد منافات ندارد و فقط مسلمانان ضعیف و ناتوان هستند که در کارهای خود استدلال به قضا و قدر می‌کنند و ضعف خود را با آن توجیه می‌نمایند. ولی مسلمان نیرومند و متدین، معتقد است که خود او قضای الهی است که بازگشت ندارد و قدر اوست که شکست ناپذیر است.

در محضر رسول خدا ﷺ مردی بر مرد دیگری غلبه یافت. شخص مغلوب گفت: «حسبی الله» (خدا مرا بس است). پیامبر ﷺ هنگامی که دید ظاهر عبارت او بیانگر ایمان است، اما در حقیقت بیانگر عجز و ناتوانی اوست، خشمگین گردید و فرمود: عجز و ناتوانی مورد سرزنش و ملامت پروردگار است، تو باید زیرک و هوشیار باشی و در کارها چاره اندیشی کنی. آنگاه اگر در کاری شکست خوردی بگو: «حسبی الله».

[ابوداود]

و باید دانست که به کارگیری اسباب و وسایل، با قدر الهی هیچ‌گونه منافات و تضادی ندارد، بلکه اسباب و وسایل نیز از جمله‌ی مقدرات به حساب می‌آیند.

۸۱ - [۳] عن أبي هريرة قال قال رسول الله ﷺ: " احتج آدم وموسى عليهما السلام عند ربهما، فحج آدم موسى، قال موسى: أنت آدم الذي خلقك الله بيده، ونفخ فيك من روحه، وأسجد لك ملائكته، وأسكنك في جنته، ثم أهبطت الناس بخطيئتك إلى الأرض؟ قال آدم: أنت موسى الذي اصطفاك الله برسالته وبكلامه، وأعطاك الألواح فيها تبيان كل شيء، وقربك نجيا، فبكم وجدت الله كتب التوراة قبل أن أخلق؟ قال موسى: بأربعين عاماً. قال آدم: فهل وجدت فيها (وعصى آدم ربه فغوى)؟ قال: نعم. قال: أفتلومني على أن عملت عملاً قد كتبه الله علي أن أعمله قبل أن يخلقني بأربعين سنة؟ " قال رسول الله ﷺ: " فحج آدم موسى ". رواه مسلم^(۱).

۸۱ - (۳) ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: آدم و موسی علیہما السلام در نزد پروردگار و آفریدگارشان با یکدیگر به محاجه و خصومت پرداختند. در نتیجه حضرت آدم علیہ السلام با دلیل و برهان بر موسی علیہ السلام غلبه یافت.

(و اصل قضیه از این قرار است که:) موسی علیہ السلام گفت: تو همان فردی هستی که خداوند تبارک و تعالی تو را (بدون پدر و مادر) با قدرت خویش آفرید و از روح متعلق به خود در تو دمید (و برای احترام و بزرگداشت، نه برای عبادت و پرستش) به فرشتگان دستور داد تا در برابرت به سجده افتند و تو را در بهشت خویش اسکان داد، ولی تو با این وجود

۱- بخاری ح ۶۶۱۴، مسلم ۴/ ۲۰۴۳ ح ۱۵، ابوداود ح ۴۷۰۱، ترمذی ح ۲۱۳۴، ابن ماجه ح ۸۰.

به ذریعه‌ی لغزش خویش، باعث شدی تا مردم را از بهشت بیرون کنی و همگی را به زمین پائین افکنی!

حضرت آدم علیه السلام به موسی علیه السلام گفت: ای موسی! تو همان فردی هستی که خداوند عز وجل تو را با رسالت‌های خویش و با سخن گفتنش (با تو از فراسوی حجاب و بدون واسطه) بر مردمان (هم عصری که مأموریت تبلیغ احکام آسمانی بدانان، به تو داده شده بود) برگزید و انتخاب کرد و به تو الواح تورات را عنایت کرد که در آن از هرچیز (که مورد نیاز بنی‌اسرائیل از نصائح و حکم و احکام و حلال و حرام است) و روشنگر همه چیز (در امر تکالیف دینی و وظایف شرعی ایشان بود) قید شده است. و خداوند متعال تو را برای سخن گفتن به خود نزدیک کرد (البته مراد قرب و منزلت بخشیدن معنوی است). پس به نظر تو، پیش از آنکه من آفریده شوم، به چه مقدار از زمان، تورات نوشته شده بود (یعنی چند سال جلوتر از آفرینش من، تورات نوشته شد)؟ موسی علیه السلام گفت: چهل سال. آدم علیه السلام گفت: آیا در تورات این جملات و واژه‌ها را یافتی: «وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ» و آدم از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد و به مقصودش نرسید؟

موسی علیه السلام گفت: آری (این جملات را در توراتی که چهل سال، پیش از آفرینش تو نوشته شده یافته‌ام). آنگاه آدم علیه السلام گفت: آیا تو مرا به انجام کاری مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دهی که خداوند عز وجل آن را به مدت چهل سال، پیش از آفرینش و خلقتم معین و مقرر فرموده است؟

(ابوهریره رضی الله عنه گوید: بعد از بیان این داستان) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بدین گونه، آدم علیه السلام با دلیل و برهان بر موسی علیه السلام غلبه یافت». [این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: قبل از توضیح حدیث، دانستن چند نکته لازمی است:

- ۱- محاجه و خصومت حضرت آدم و موسی علیه السلام در عالم اسباب و عالم شهود نبوده، بلکه در عالم ارواح بوده است.
- ۲- محاجه و خصومت آدم و موسی علیه السلام بعد از ارتکاب لغزش و پس از برداشته شدن تکلیف و مسئولیت بوده است.

۳- محاجه‌ی آدم و موسی علیه السلام بعد از وقوع لغزش و پس از توبه کردن آدم علیه السلام و پس از بخشیده شدن لغزش، اتفاق افتاده است. چراکه پس از ماجرای وسوسه‌ی ابلیس و دستور خروج آدم از بهشت، آدم علیه السلام متوجه شد که به راستی بر خویشتن ستم کرده و از آن محیط آرام و پر نعمت، بر اثر فریب شیطان بیرون رانده شده و در محیط پر زحمت و مشقت بار زمین قرار خواهد گرفت. در اینجا حضرت آدم علیه السلام به فکر جبران خطای خویش افتاد و با تمام جان و دل متوجه پروردگار شد. توجهی آمیخته با کوهی از ندامت و حسرت. او به سرعت متوجه وضع خود شد و به سوی پروردگارش بازگشت: ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾ [البقرة: ۳۷]؛ و خداوند عز وجل کلمات و سخنانی را برای توبه، به آدم علیه السلام تعلیم داد تا پیوسته بگوید: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الأعراف: ۲۳].

«(آدم و همسرش، دست دعا به سوی خدا برداشتند و گفتند: پروردگارا! ما (با نافرمانی از تو) بر خویشتن ستم کرده‌ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیان کاران خواهیم بود.»

و از اینجا است که فرق میان عالم اسباب و عالم ارواح دانسته می‌شود، چرا که توبه و برگشت آدم علیه السلام و حسرت و ندامتش از خطا در عالم تکلیف بود و محاجه و خصوصتمش با موسی علیه السلام در عالم ارواح و رفع تکلیف و مسئولیت بود.

۱- دوران بهشت، یک دوران تعلیماتی برای آدم علیه السلام محسوب می‌شد، دوران آشنایی با تکالیف و امر و نهی پروردگار. دوران شناختن دوست از دشمن و دوران دیدن نتیجه‌ی عصیان و مخالفت فرمان خدا و قبول وسوسه‌های شیطان.

پس از این مقدمه‌ی بسیار کوتاه، می‌گوییم: نباید کسی ایمان به قضا و قدر را پوششی برای شکست‌ها و ناکامی‌های خود که بر اثر کوتاهی و سهل‌انگاری حاصل شده، قرار داده و یا پوششی برای هوس‌های سرکش خویش بگرداند و نباید اشخاص تنبل و بیکار، بار سنگین مشکلات و اشتباهات خود را بر دوش قضا و قدر نهند، که چنین کاری دلیل بر ناتوانی و فرار از مسئولیت است. و با قبول این نظریه است که اعمال همه‌ی خیانتکاران موجه می‌شود و گناه همه‌ی گنهکاران توجیه منطقی می‌یابد و فرقی میان مطیع و مجرم باقی نخواهد ماند. بنابراین اگر فردی در این دنیا و در

عالم اسباب و وسایل و در دنیای تکلیف و مسئولیت، در موقع ارتکاب معصیت، به تقدیر اعتماد کند و خطا و جرم خود را به قضا و قدر نسبت دهد، و عذر عصیان و نافرمانی‌اش را به ذریعه‌ی تقدیر بیان نماید، و خویشتن را بدین‌گونه تبرئه نماید، این کارش درست نیست، اما اگر بعد از وقوع حادثه و با وجود حسرت و ندامت و توبه و بازگشت و حسرت بر خطاها و کوتاهی‌ها و به کارگیری اسباب و وسایل و رعایت کردن احتیاط، کسی حواله‌ی تقدیر کرد اشکالی ندارد. چنانچه ابوداود روایت می‌کند که:

در محضر رسول خدا ﷺ مردی بر دیگری غلبه یافت. شخص مغلوب گفت: خدا مرا بس است و به او توکل کردم. پیامبر ﷺ هنگامی که دید ظاهر عبارت او بیانگر ایمان است، ولی در حقیقت بیانگر عجز و ناتوانی اوست، خشمگین شد و فرمود:

عجز و ناتوانی مورد ملامت و سرزنش پروردگار است، تو باید زیرک باشی و در کارها چاره اندیشی کنی، آنگاه اگر در کاری شکست خوردی، بگو: «حسبی الله» خدا مرا بس است. و بگو قضا و قدر الهی است و هرچه را خدا بخواهد انجام می‌دهد.

و باید دانست که ایمان به قضا و قدر به هیچ وجه با کار و کوشش در جهت دستیابی به مصالح و رفع مفاسد، منافات ندارد و نیابد اشخاص تنبل و بیکار، بار سنگین مشکلات و اشتباهات و کوتاهی‌های خود را بر دوش قضا و قدر بگذارند.

اما این داستان محاجه و خصومت حضرت آدم و موسی علیهما السلام بعد از وفات آدم علیه السلام و بعد از برداشته شدن تکلیف و در عالم غیب و عالم ارواح و بعد از ارتکاب لغزش و توبه و بازگشت آدم علیه السلام و پس از بخشیده شدن لغزش از طرف خداوند صورت گرفته است. چرا که خود حضرت آدم علیه السلام، وقتی که مرتکب خوردن از درخت ممنوعه شد و وقتی که مکلف بود، عذر لغزش خود را به وسیله‌ی تقدیر بیان نکرد، بلکه چندین سال بر این لغزش خویش به درگاه خداوند عز و جلاله نالید و با کلمات ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الأعراف: ۲۳]. به آستانه‌ی کبریایی خداوند، زاری و تضرع نمود و با حسرت و ندامت و توبه و بازگشت، به سوی خداوند بازگشت و در آن موقع هیچ وقت بار اشتباه و کوتاهی خویش را بر دوش قضا و قدر نگذاشت و همین کارش دلیل و برهانی محکم بر این مدعا است که در موقع معصیت و در عالم اسباب و وسایل نمی‌توان عذر گناه و معصیت را به وسیله‌ی تقدیر بیان کرد. و محاجه

و مخاصمه‌ی آدم و موسی علیه السلام نیز پس از این مسائل و در عالم ارواح که عالم رفع تکلیف می‌باشد، رخ داده است.

از این رو، درست است که انسان پس از اینکه از اسباب و وسایل استفاده کرد و در امورات خود احتیاط را مدنظر گرفت و با چاره اندیشی و زیرکی جلو رفت و... پس از همه‌ی این‌ها اگر در کاری شکست خورد «حسبی الله» بگوید و همه را از جانب خدا بداند و بگوید: قضا و قدر الهی است و هرچه را خدا بخواهد انجام می‌دهد. چنانچه حضرت آدم علیه السلام نیز همین کار را کرد و با دلیل و برهانی محکم بر حضرت موسی علیه السلام غلبه یافت.

محمد غزالی مصری پیرامون محاجه و مخاصمه حضرت آدم و موسی علیه السلام می‌گوید: «حدیث آدم و موسی علیه السلام بحثی از جبر و سلب اختیار نمی‌کند، بلکه آدم علیه السلام موسی علیه السلام را به سنت الهی متوجه می‌سازد، چنان که می‌گوید: تو خود می‌دانی که قبل از اینکه آفریده شوم خداوند به فرشتگان گفت:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ [البقرة: ۳۰].

«من در زمین جانشینی بیافرینم».

پس معلوم است که قبل از به وجود آمدنم، جای من در زمین تعیین شده است و فرشتگان در صف دوستان قرار گرفته‌اند و شیطان به عنوان دشمن خود را آماده ساخته است. لذا عمل من سرنوشتی را عوض نکرده است تا مستحق لوم و طعن باشم. براستی این حدیث بدان اشاره می‌کند که حضرت موسی علیه السلام می‌خواست همه‌ی رنج‌های انسانیت را بر حضرت آدم علیه السلام تحمیل کند و این بار سنگین را بر دوش او اندازد و همه‌ی بدبختی‌های فرزندان را نتیجه‌ی آن میوه‌خوردن شوم او از آن درخت قلمداد کند و محققاً آدم علیه السلام در نهایت صداقت از خویشتن دفاع نمود. زیرا بدون شک زندگی بشری، نه نتیجه‌ی طبیعی این گناه و خطای آدم علیه السلام بود و نه نتیجه‌ی عقلی آن. یعنی طبیعتاً و عقلاً زندگی بشری بر روی زمین، با این کار آدم علیه السلام رابطه‌ی علت و معلولیت ندارد و چنین نیست که اگر آدم از میوه‌ی آن درخت نمی‌خورد، فرزندان او در بهشت می‌ماندند. البته ممکن است که آدم علیه السلام برای این خطای خویش، مورد هر نوع عقاب و کیفر الهی دیگری غیر از این واقع شود. مانند توبیخ و عقاب و ملامت، یا محرومیت موقت از بهشت یا غیر آن. اما اینکه این جهان سرشار از

الام و آمال و اندوهها و آرزوها، نتیجه‌ی این معصیت آدم باشد و به عنوان کیفرآن، فرزندان وی گرفتار این جهان، دنیای خاکی شده باشند، چنین نیست، بلکه زندگی ما در روی کره‌ی خاکی خود نتیجه‌ی محض تقدیر الهی و قدر اوست که اصلاً به دل آدم علیه السلام نگذشته و خطور نکرده است و اصلاً جائز نیست که آدم علیه السلام بر آن مورد عتاب قرار گیرد و از اینجاست که آدم علیه السلام بر موسی علیه السلام پیروز شد و حجتش بر او تمام گردید که به فرض صحت، به وی فهمانید که چنین نیست و حضرت موسی علیه السلام نیز آن را پذیرفت که چنین نیست، اما مسئولیت آدم علیه السلام در قبال خطای خویش که از آن استغفار نمود به هیچ وجه پیوندی و ارتباطی بدین حدیث ندارد.

محققاً خطای آدم، سبب و عامل شرعی و علت عقلی وجود این جهان خاکی و انتشار و گسترش انسان‌ها در قاره‌های جهان نیست، که در آنها گرفتار شقاوت شوند و رنج ببرند، هرگز عمل آدم علیه السلام موجب آن نبود، وقتی که حضرت موسی علیه السلام چنین تصور کرد، آدم علیه السلام او را مورد عتاب قرار داد و او را بدان برگشت داد که این جهان قضا و مکتوب و سرنوشت مقدر الهی است، پس برای هیچ کس روا نیست که گناه همه‌ی این کارها و رویدادها را بر دوش پدر نخستین تحمیل کند و مسئولیت آن را به گردن او اندازد^(۱).

﴿وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ﴾ [طه: ۱۲۱].

«بدین نحو آدم از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد و گمراه شد».

علماء و دانشوران اسلامی، داشتن مقام عصمت را برای همه‌ی پیامبران واجب دانسته‌اند و همه‌ی آنها بر غیرممکن بودن وقوع کفر از پیامبران چه قبل از بعثت و چه بعد از بعثت اتفاق نظر دارند و هم‌چنین متفق القولند که انبیاء بعد از بعثت نیز از هر گناه (صغیره و کبیره) معصوم هستند و اینکه بعضی گفته‌اند که گناه صغیره از آنها سر می‌زند، نزد جمهور امت صحیح نیست^(۲).

پس به هیچ وجه لایق نیست که از یکی از انبیاء گناهی سر بزند که محلّ به مرّوت و آبروی آنان باشد و آنان را از محل اعتبار ساقط کند.

۱- عقیده المسلم، ص ۱۳۳-۱۳۴.

۲- تفسیر قرطبی، به نقل از معارف القرآن، ج ۱ ص ۲۴۷.

چرا که پیامبران الگو و سرمشق بشریت‌اند و اگر از آنها کارهای پست که موجب نفرت مردم است سر بزند و خلاف رضای خدا باشد، اطمینانی بر گفتار و کردارشان باقی نمی‌ماند و مردم به آنها اعتماد نمی‌کنند و اگر پیامبران مورد اعتماد و اطمینان دیگران قرار نگیرند، جایی برای پذیرش دین و آئین الهی و کتابهای آسمانی و پند و اندرزهای رحمانی باقی نخواهد ماند. بنابراین تمام اخباری که راجع به پیامبران آمده است و ظاهراً دلالت بر گناه می‌کنند، مقصود گناهی نیست که دیگران انجام می‌دهند و هرگز این خطاها مربوط به امور اعتقادی و اخلاقی نبوده و چیزهایی نبوده است که زشت و قبیح به شمار آید، بلکه مربوط به کارهای دنیوی و سیاست‌های دنیایی امم بوده است که عادتاً و معمولاً دیدگاه‌ها و تقدیر و تخمین و ارزیابی در آن متفاوت است. و گاهی پیامبران خود را نسبت به حق خداوند مقصر به حساب می‌آورند، چون آنان عارف‌تر و داناترین مردم به جلال ذات و عظمت خداوند بر بندگانش بوده‌اند و می‌دانستند که امت‌ها هر اندازه تلاش کنند از وفای به حق خدا و بدانچه شایسته‌ی وی است، عاجز و ناتوانند و لذا به قصور خویش اعتراف کرده‌اند.

«ما عرفناك حق معرفتك وما عبدناك حق عبادتك»

«ما آنگونه که شایسته‌ی معرفت توست، ترا نشناختیم و آنگونه که شایسته‌ی پرستش تو است، ترا پرستش نکردیم».

و هرگاه این اندازه را در حق خود گناه و معصیت به حساب آورده باشند، آن را مستلزم استغفار دانسته‌اند و در پیشگاه خداوند به استغفار پرداخته‌اند. پس استغفار پیامبران از خطاها و گناهایی نیست که ما مرتکب آن می‌شویم و آنچه که خلاف آن را به وهم ما القاء می‌کند، نباید بدان اهمیت داد، زیرا حقیقت آن برتر از افهام و اوهام توده‌ی مردم است و تفصیل این موضوع را باید از جای دیگر جست^(۱).

حال شاید در ذهن کسی این سؤال ایجاد شود که آیا حضرت آدم عليه السلام مطابق این حدیث مرتکب معصیتی شد یا خیر؟

در پاسخ به این سؤال می‌توان چند جواب داد:

۱- آنچه آدم عليه السلام مرتکب شد «ترک اولی» و یا به عبارت دیگر «گناه نسبی» بود، نه «گناه مطلق».

گناه مطلق: گناهی است که از هرکس سرزند، گناه است و در خور مجازات (مانند: شرک، کفر، ظلم و ستم و...)

گناه نسبی آن است که گاهی بعضی اعمال مباح و یا حتی مستحب در خور افراد بزرگ نیست، آنها باید از این اعمال چشم ببوشند و به کار مهم‌تر پردازند. در غیر این صورت «ترک اولی» کرده‌اند.

فی المثل برای ساختن یک بیمارستان از مردم تقاضای کمک می‌شود، شخص کارگری مزد یک روزش را که گاه چند تومان بیشتر نیست، می‌دهد. این عمل نسبت به او ایثار و حسنه است و کاملاً مطلوب. اما اگر یک ثروتمند این مقدار کمک کند، نه تنها این عمل نسبت به او پسندیده نیست که گاه در خور ملامت، مذمت و نکوهش نیز هست. با این که از نظر اصولی نه تنها کار حرامی نکرده، بلکه ظاهراً مختصر کمکی نیز به کار خیر نموده است.

این همان چیزی است که می‌گوییم «حسنات الابرار سیئات المقربین» حسنات نیکان، گناهان مقربان است. و نیز این همان چیزی است که به عنوان «ترک اولی» معروف شده است و ما آن را به عنوان «گناه نسبی» یاد می‌کنیم که نه گناه است و نه مخالف مقام عصمت. چرا که اعمالی که از بزرگان درگاه پروردگار سر می‌زند، با موقعیت ممتازشان سنجیده می‌شود و گاهی با مقایسه به آن، کلمه «عصیان» و «ذنب» [گناه] بر آن اطلاق می‌گردد.

فی‌المثل: نمازی که ممکن است از یک فرد عادی، نماز ممتازی باشد، برای اولیاء حق، گناه محسوب شود. زیرا یک لحظه غفلت در حال عبادت، برای آنها شایسته نیست. بلکه باید با توجه به علم و تقوا و موقعیت‌شان به هنگام عبادت، غرق در صفات جلال و جمال خدا باشند. سایر اعمال آنها غیر از عبادات نیز چنین است و با توجه به موقعیت آنها سنجیده می‌شود. به همین دلیل، اگر یک «ترک اولی» از آنها سرزند، مورد عتاب و سرزنش پروردگار قرار می‌گیرند.

و نهی آدم علیه السلام از درخت ممنوعه، نیز یک نهی تحریمی نبود، بلکه نهی از ترک اولی بود، ولی با توجه به موقعیت آدم علیه السلام با اهمیت تلقی شد و ارتکاب مخالفت با این نهی (هرچند نهی کراهتی بود) موجب چنان مؤاخذه و مجازاتی از طرف خدا گردید^(۱).

۱- ممکن است هنگامی که شیطان منافع آن درخت را به اطلاع آدم علیه السلام رساند و آدم اطمینان حاصل کرد که با خوردن آن درخت برای همیشه در بهشت باقی خواهد ماند، ممنوعیتی را که در بدو آفرینش از خوردن آن درخت به وی توصیه شده بود از یاد برد. قرآن مجید در آیه‌ی «فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» [طه: ۱۱۵] این احتمال را تأکید می‌کند^(۱).

۱- گرچه عصیان در عرف امروزی، معمولاً به معنای گناه می‌آید، ولی در لغت به معنای خارج شدن از اطلاعات و فرمان است (اعم از اینکه این فرمان، یک فرمان وجوبی باشد یا مستحب) بنابراین به کاررفتن کلمه‌ی عصیان لزوماً به معنی ترک واجب یا ارتکاب جرم نیست. بلکه می‌تواند ترک یک امر مستحب یا ارتکاب مکروه باشد.

از این گذشته گاهی امر و نهی جنبه‌ی ارشادی دارد، همانند امر و نهی طیب که می‌گوید: فلان غذا را نخور که مریض می‌شوی و از فلان غذای مناسب پرهیز کن. خداوند نیز به آدم علیه السلام فرموده بود؛ از میوه‌ی درخت ممنوع نخور که اگر بخوری از بهشت بیرون خواهی رفت و در زمین گرفتار درد و رنج فراوان خواهی شد. او مخالف این فرمان ارشادی کرد و نتیجه‌اش را نیز دید. پس فرمان خدا یک ارشاد بود، نه فرمان. و به این ترتیب آدم علیه السلام تنها مخالفت نهی ارشادی کرد، نه عصیان و گناه واقعی. این سخن مخصوصاً با توجه به این که دوران توقف آدم علیه السلام در بهشت دوران آزمایش بود، نه دوران تکلیف، مفهوم روشن‌تری به خود می‌گیرد^(۲).

۱- و یا مراد از سربچی در اینجا این باشد که خداوند خواسته است که این واقعه پیش آید، تا فرزندان آدم راه توبه و رجوع به سوی خداوند را بعد از گناه یاد بگیرند. همان‌طور که پدرشان از گناه برگشت و توبه نمود و طلب بخشش کرد تا او را از شیطان که به او فرمان داد به آدم علیه السلام سجده کند، اما سربچی کرد و بر گناهش اصرار ورزید، متمایز و جدا سازد تا وسیله‌ای برای مقایسه بین آدم علیه السلام و

۱- ر.ک: تفسیر معارف القرآن ج ۱ ص ۲۴۹.

۲- ر.ک: تفسیر نمونه ج ۱۳ ص ۳۵۴، ج ۶ ص ۱۵۵.

ابلیس باشد و از آن دو عبرت بگیریم و برترین آن دو را به عنوان سرمشق برگزینیم^(۱).

۸۲ - [۴] عن عبد الله بن مسعود قال: حدثنا رسول الله ﷺ وهو الصادق المصدوق: " إن خلق أحدكم يجمع في بطن أمه أربعين يوماً نطفة، ثم يكون علقة مثل ذلك، ثم يكون مضغة مثل ذلك، ثم يبعث الله إليه ملكاً بأربع كلمات: فيكتب عمله، وأجله ورزقه، وشقي أو سعيد، ثم ينفخ فيه الروح، فالذي لا إله غيره إن أحدكم ليعمل بعمل أهل الجنة حتى ما يكون بينه وبينها إلا ذراع، فيسبق عليه الكتاب، فيعمل بعمل أهل النار فيدخلها. وإن أحدكم ليعمل بعمل أهل النار حتى ما يكون بينه وبينها إلا ذراع، فيسبق عليه الكتاب، فيعمل بعمل أهل الجنة فيدخلها". متفق عليه^(۲).

۸۲ - (۴) عبدالله بن مسعود رضي الله عنه می گوید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که تمام گفته‌هایش بر مبنای صداقت و واقعیت و مورد تأیید و تصدیق خداوند عز و جل است، فرمود: براستی هریک از شما در شکم مادر خود چهل روز نطفه‌ای است، آن گاه همان مدت به صورت خونی بسته در می‌آید، سپس همان مدت به صورت پاره گوشتی می‌گردد، از پی آن خدا، فرشته‌ای به سوی او بر می‌انگیزد و او را به چهار سخن فرمان می‌دهد و می‌گوید: کارکرد، رزق و روزی، هنگامه‌ی مرگ و نیک‌بختی یا بدبختی او را رقم بزن و پس از این مرحله است که روح بر پیکر او دمیده می‌شود.

سوگند به خدایی که هیچ معبودی جز او نیست، گاهی چنین می‌شود که یکی از شما عمل بهشتیان را انجام می‌دهد و چنان پیش می‌رود که میان او و بهشت فقط به اندازه‌ی یک ذراع باقی است، ولی ناگاه نوشته‌ی تقدیر و آنچه در شکم مادرش برای او نوشته شده فرا می‌رسد و وی در آخر عمر کاری خلاف امر خداوند عز و جل انجام می‌دهد و به عمل دوزخیان دست می‌یازد که بر اثر آن وارد دوزخ می‌شود.

و گاهی نیز چنین می‌شود که یکی از شما عمل دوزخیان را انجام می‌دهد و چنان پیش می‌رود که میان او و دوزخ فقط به اندازه‌ی یک ذراع فاصله است، ولی نوشته‌ی

۱- پاورقی شرح عقاید اهل سنت، ص ۲۲۷.

۲- بخاری ح ۳۲۰۸، مسلم ۴/ ۲۰۳۶ ح ۱، ابوداود، ح ۴۷۰۸، ترمذی ح ۲۱۳۷، ابن ماجه ح ۷۶.

تقدیر و آنچه در شکم مادرش برای او نوشته شده، فرا می‌رسد و وی در آخر عمر عمل بهشتیان را که موجب رضای خداست انجام می‌دهد و داخل بهشت می‌شود».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: «إن أحدکم یجمع خلقه...»:

در این بخش از حدیث، پیامبر ﷺ مراحل مختلف آفرینش انسان از آغاز تا نفخ روح در رحم مادر را بیان کرده است. و در حقیقت همین جا در بحث از مراحل تطور جنینی انسان است که هر فرد عاقلی، با یک معجزه‌ی علمی دیگر از صاحب رسالت ﷺ روبرو می‌شود و به خوبی می‌داند که سخن گفتن پیامبر ﷺ از این مراحل مختلف جنین، در آن روز که نه علم جنین شناسی بوجود آمده بود و نه مردم اطلاع قابل ملاحظه‌ای درباره‌ی دوران جنینی انسان داشتند، خود گواه زنده‌ای است بر این که محمد ﷺ پیامبر و فرستاده‌ی برحق پروردگار جهان و جهانیان است و محمد ﷺ شخصیتی است که گفته‌هایش از جهان وحی و ماوراء طبیعت سرچشمه می‌گیرد.

در این حدیث، پیامبر ﷺ از مراحل مختلف آفرینش انسان سخن می‌گوید و می‌فرماید:

«انسان از آب جهنده‌ای به نام نطفه بیرون می‌آید. نطفه‌ای که از موجودات زنده‌ی ذره بینی اسرارانگیزی تشکیل یافته که در مرد «اسپرم» و در زن «اوول» نامیده می‌شود. این موجودات ذره‌بینی شناور، به قدری کوچک‌اند که در نطفه‌ی مرد ممکن است میلیون‌ها اسپرم وجود داشته باشد.

پیامبر ﷺ در توصیف مرحله‌ی دیگر از مراحل تطور، چنین می‌فرماید:

«همین که نطفه در رحم زن قرار گرفت، در مسیر تطور خویش به خون بسته یا (علقه) تبدیل می‌شود».

پروفسور «کیت مور» که خود یکی از مشهورترین دانشمندان جهان در علم جنین‌شناسی و رئیس اتحادیه‌ی دانشمندان جنین‌شناس آمریکا و کانادا است، می‌گوید: «وقتی جنین در شکم مادرش به رشد و نمو آغاز می‌کند، شکل آن شبیه علقه یا کرم است، زیرا هنگامی که از مرحله‌ی آغازین پیدایش جنین با اشعه عکسبرداری کردند و این عکس را در پهلوی عکس «علقه» قرار دادند، مشخص گردید که هر دو آشکارا باهم شباهت دارند و چون به پروفسور کیت مور، گفته شد که «علقه»

در زبان عربی به معنای خون بسته است، وی مدهوش گردید و در اوج حیرت و دهشت گفت: قرآن کریم نه فقط شکل و تصویر خارجی جنین را در این مرحله از تطور آن بیان نموده، بلکه حتی ساختار داخلی آن را نیز مشخص گردانیده است^(۱).

سپس پیامبر ﷺ در توصیف چهارمین مرحله از تطور جنین می‌گوید: «کم کم جنین شکل یک قطعه گوشت جویده شده به خود می‌گیرد، بی‌آن که اعضای مختلف بدن در آن مشخص باشد». و این خود نیز یکی دیگر از معجزات علمی قرآن کریم و حقانیت پیامبر اکرم ﷺ در زیر دوربین‌های الکترونیک علم و فناوری است.

و انسان در آخرین مرحله تکامل خویش در رحم با یک نفخه‌ی الهی از سلاله‌ی خاکی به سلاله‌ی انسانی عروج می‌نماید و سپس بر اثر این نفخه‌ی مقدس، جنین انسانی به خلقتی جدید و با ویژگی‌های جدیدی آراسته می‌شود.

آری مرحله‌ی اخیر، با مراحل قبل (مرحله‌ی نطفه، مرحله‌ی علقه، مرحله‌ی مضغه) کاملاً متفاوت است، این همان مرحله‌ای است که جنین وارد مرحله‌ی حیات انسانی می‌شود، حس و حرکت پیدا می‌کند و به جنبش در می‌آید. در این جاست که انسان با یک جهش بزرگ، زندگی نباتی و گیاهی را پشت سر گذاشته و گام به جهان حیوانات و از آن برتر به جهان انسان‌ها می‌گذارد و در اینجا انسان ساختمان ویژه‌ای پیدا می‌کند که او را از همه‌ی جهان ممتاز می‌سازد. به او شایستگی خلافت خدا در زمین می‌دهد و قرعه‌ی امانتی را که کوه‌ها و آسمان‌ها بار آنها را نتوانست کشید به نام او می‌زنند^(۲).

در آخر لازم می‌بینم این سخن پروفیسور، پدر جنین‌شناسی جهان، دکتر «کیت مور» را در اینجا بازگو کنم، وقتی که برای دکتر کیت مور گفته شد که آیا ممکن است رسول خدا ﷺ، یک هزار و چهارصد سال قبل، این همه تفصیل را درباره‌ی تطورات جنین دانسته باشد و بنابر معلومات شخصی خویش آن را ارائه نموده باشد؟ او در پاسخ گفت: «محال است، محال! زیرا در آن عصر، دنیا ابداً حتی این قدر هم نمی‌دانست که جنین در شکم مادرش چندین مرحله از تطورات را پشت سر می‌گذارد، چه رسد به اینکه بشود حتی تصور کرد که دنیا در عصر رسالت مراحل این تطور را نیز به دقت می‌شناخته است. کاری که علم حتی امروز هم با تمام پیشرفت‌هایی که انجام

۱- اعجاز علمی قرآن، گردآوری: عبدالرئوف مخلص ۱۱۸.

۲- ر.ک: تفسیر نمونه ج ۱۳ ص ۲۳۳. اعجاز علمی قرآن ص ۱۴.

گرفته، به سادگی نمی‌تواند آن را تماماً توصیف نماید. بلکه حتی علم تا هم اکنون نتوانسته اطوار و مراحل جنین را نامگذاری کند».

دکتر کیت مور اضافه می‌کند: «هم اکنون این حقیقت برایم همچون آفتاب مبرهن است که به طور حتم این آیات از بارگاه خداوند به سوی محمد ﷺ آمده است و همین خود برای من عین حقیقت روشن و قاطع را اثبات می‌کند که محمد ﷺ پیامبر خداست.

و وقتی برای دکتر کیت مور گفته شد که در این صورت آیا شما به دین اسلام مشرف نمی‌شوید؟ او گفت: من آماده‌ام تا در چاپ بعدی کتاب‌های خویش به این حقیقت اعتراف کنم و به حقانیت این دین مبین گواهی دهم.

و براستی که سخن پیامبر ﷺ در یک‌هزار و چهارصد و اندی سال قبل، از این مراحل مختلف جنین که در آن روز نه علم جنین‌شناسی به وجود آمده بود و نه مردم اطلاع قابل ملاحظه‌ای درباره‌ی مراحل مختلف تطور و دوران جنینی انسان داشتند، خود گواه و شاهدی زنده بر این مسئله است که حضرت محمد ﷺ پیامبر و فرستاده‌ی برحق خداست و شخصیتی است که سخنش از جهان وحی و از ماوراء طبیعت از خدای ﷻ سرچشمه می‌گیرد.

«لیعمل بعمل اهل النار»:

این حدیث بیانگر احاطه‌ی علم خداوند می‌باشد و روشن‌گر این قضیه است که علم و دانش خداوند محیط به ازل و ابد و تمام زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد. قبل از اینکه انسان به وجود بیاید، خداوند می‌داند که این انسان خوب است یا بد. این انسان به میل و اراده و اختیار خود راه سعادت و خوشبختی را انتخاب می‌نماید یا راه بدبختی و شقاوت را. و نباید این حدیث و احادیث دیگر حمل بر سلب اختیار از انسان و مجبور بودن وی شود. چون علم خدا صفت کاشفه است، نه مجبور کننده. مثلاً پزشکی می‌گوید: فلان مریض سرطان دارد. ولی این علم و آگاهی او هیچ تأثیری در به وجود آوردن سرطان در مریض ندارد و نیز این گفته مانند این است که بگوییم: وقتی که دو نفر باهم مسابقه می‌دهند، چون از قبل می‌دانیم که قطعاً یا باهم مساوی می‌شوند یا یکی از آنها می‌بازد و دیگری برنده می‌شود، پس لازمه‌ی علم ما این است که آن دو مجبور به تساوی یا برد و باخت شوند، در حالی که می‌دانیم علم به چیزی باعث تحقق جبری آن نمی‌شود.

مثلاً علم به اینکه «اسید» سوزاننده است یا «سیانور» کشنده، هیچ گاه به صرف این آگاهی، پوستی نخواهد سوخت و کسی نخواهد مُرد. بنابراین علم خداوند بیانگر وضع و حال انسان است نه مجبورکننده‌ی آن. یعنی خداوند می‌داند فلان شخص در فلان زمان و فلان مکان، به اراده و اختیار و کسب و تلاش خویش، فلان عمل را انجام می‌دهد، ولی علم و دانش خدا، شخص را مجبور به انجام آن عمل نمی‌نماید و باید میان علم و اراده‌ی خدا تفاوت قائل شویم، چرا که علم موجب کشف و اراده باعث ایجاد شئی است.

۸۳ - [۵] وعن سهل بن سعد قال: قال رسول الله ﷺ: "إن العبد ليعمل عمل أهل النار وإنه من أهل الجنة، ويعمل عمل أهل الجنة وإنه من أهل النار، وإنما الأعمال بالخواتيم". متفق عليه^(۱).

۸۳ - (۵) سهل بن سعد رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «گاهی بنده کاری را انجام می‌دهد (که مردم آن را به حسب ظاهر) از کار اهل دوزخ می‌دانند و در حقیقت آن شخص از اهل بهشت است و به عکس گاهی انسان کاری را انجام می‌دهد (که به ظاهر) از کارهای اهل بهشت است، ولی آن انسان در واقع از اهل دوزخ است و جز این نیست که ارزش کارهای انسان وابسته به فرجام آنهاست».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: از حدیث شماره‌ی ۸۲ و ۸۳ این پیام را می‌توان گرفت که نه آن چنان از اعمال خود راضی باشید که گمان کنید که هیچ نقطه‌ی تاریک و سیاهی در زندگی شما نیست که این خود عامل عقب‌گرد و سقوط و انحطاط و فروپاشی است و نه آن چنان مأیوس و ناامید باشید که خود را شایسته‌ی عفو خدا و اجابت دعا ندانید که این یأس و نومیدی نیز خاموش‌کننده‌ی همه‌ی تلاش‌ها و کوشش‌ها است، بلکه با دو بال «بیم» و «امید» به‌سوی او پرواز کنید، امید به رحمتش و بیم از مسئولیت‌ها و لغزش و عاقبت به خیر شدن.

پس برای انسان مسلمان مناسب است که نخست دل را به خدا پیوند دهد و ایمان محکم و مضبوط به او پیدا کند و سپس تمام زندگی را به رنگ ایمان درآورد و در محور آن قرار گیرد و نباید از انجام اعمال خیر و نیک دچار آفت خود بزرگ‌بینی و

۱ - بخاری، ح ۶۶۰۷، مسلم ح ۱۷۹-۱۱۲ بدون «إنما الأعمال بالخواتيم» روایت کرده است.

خودمحوری و عجب و غرور شود، چرا که عجب و غرور باعث می‌شود که انسان گناهان خود را فراموش کند و نسبت به آنها بی‌توجه شود، تا جایی که بعضی از گناهان خود را به یاد نمی‌آورد و درباره‌ی آنها به بررسی نمی‌پردازد، چون گمان می‌برد از بررسی و اظهار ندامت نسبت به آنها بی‌نیاز است و در نتیجه آنها را به کلی به فراموشی می‌سپارد. برخی از گناهان را که به یاد می‌آورد، آنها را کوچک و بی‌ارزش می‌بیند و مهم به حساب نمی‌آورد. بنابراین برای جبران آنها با عبادات و نیکی و توبه و بازگشت به سوی خدا به تلاش و کوشش نمی‌پردازد و گمان می‌کند همه‌ی آنها بخشوده می‌شوند.

اما عبادت و کارهای خیری را که انجام می‌دهد، بسیار بزرگ و مهم می‌شمارد و به آنها شاد و مغرور می‌گردد و با آنها بر خداوند متعال منت می‌نهد.

آری! انسان خود بزرگ‌بین و مغرور، همیشه به نظر و فکر خود مغرور است، از عذاب و خشم خداوند متعال خود را در امان می‌بیند. حتی بر خداوند منت می‌نهد که عبادت انجام می‌دهد. این چنین انسانی، بیماری خودبزرگ‌بینی، وی را وادار می‌سازد تا به تعریف و ستایش از نفس خود بپردازد و آن را تزکیه و پاک از هر عیبی معرفی کند و در نتیجه چنین فردی با حس خودبزرگ‌بینی، اسباب بدبختی و نگون‌سازی و به هدر رفتن اعمال خویش را فراهم می‌کند.

این دو حدیث به تمام مسلمانان و مؤمنان این پیام را می‌دهد که:

ای مؤمنان! هرچند در اعمال خویش پایبندید و نسبت به اوامر و فرامین خدای ﷻ و تعالیم و دستورات رسول خدا ﷺ مواظبت نموده، با این وجود باز هم نسبت به فرجام و آینده‌ی خود خاطر جمع و آسوده‌خاطر نباشید و این اعمال خیر، شما را مغرور نسازد، چرا که تا لحظه‌ی آخر این زندگی، خطر هلاکت و سقوط و از میان رفتن اعمال خیر و ضایع شدن کارهای نیک و خدای ناکرده بی‌ایمانی و مرتد شدن است. پس شما مواظب باشید و نکنند که اعمال خیر شما را مغرور کند و اسباب هلاکت‌تان را فراهم سازد.

و نیز این دو حدیث به افراد گنهکار، بزهکار و بدکار، این نوید را می‌دهد که هرچند اعمال خلاف شریعت انجام داده‌اند، و مدت زیادی را در راه خلاف قدم برداشته‌اند، باز هم ناامید از رحمت خدا نشوند، چرا که خداوند ﷻ درهای غفران و رحمت را به روی همه‌ی بندگان، بدون استثنا گشوده است. مشروط بر اینکه بعد از ارتکاب گناه به خود

آیند و تغییر مسیر دهند. رو به سوی درگاه خدا آورند، در برابر فرمانش تسلیم باشند و با عمل، صداقت خود را در این توبه و انابه نشان دهند.

در دنیای ما نیز، انسان‌هایی هستند که بعد از انجام گناهان کبیره، چنان ناراحت و پشیمان می‌شوند که باور نمی‌کنند راه بازگشتی به روی آنها باز باشد و آنچنان خود را آلوده می‌دانند که با هیچ آبی قابل شستشو نمی‌دانند و پیوسته می‌پرسند: آیا به راستی گناهان ما قابل بخشش است؟ آیا راهی به سوی خدا برای ما باز است؟ آیا پلی در پشت سر ما وجود دارد که ویران نشده باشد؟

پیامبر ﷺ در این دو حدیث بالا، اطمینان خاطر و امید دادند که از رحمت خدا مأیوس نشوند و تا جان در بدن دارند به سوی خدا باز گردند.

و نیز این دو حدیث، درسی است برای تمام کسانی که مسلمانان را به خاطر ارتکاب برخی گناهان به کفر و زندقه نسبت می‌دهند و آنها را از دایره‌ی اسلام خارج معرفی می‌کنند. پیام پیامبر ﷺ در این دو حدیث به چنین افرادی این است که: اگر فردی را دیدید که گرفتار اعمال و کردار بد و ناشایست است، نباید فوراً مفتی شوید و به طور قطعی دوزخی بودن وی را برای جهان و جهانیان اعلان دارید و وی را از اهل دوزخ معرفی نمایید. چرا که مشخص نیست که فرجام و عاقبت چنین فردی چه خواهد شد و ممکن است که باقی زندگی وی طبق اوامر و فرامین خداوند سپری شود و کارهایی را در آخر عمر انجام دهد که موجب وارد شدن وی به بهشت شود. و نیز اگر کسی توفیق یافت تا دست به کارهای خیر و اعمال نیک و رفتارهای شایسته و اخلاق بایسته زند، نباید به خود مغرور شود و خود را برتر از دیگران تصور کند و بهشتی بودنش را قطعی شمارد، بلکه برای وی مناسب است که پیوسته در فکر حسن خاتمه و فرجام و عاقبت خویش باشد و پیوسته به رحمت خدا امید داشته باشد و از عذاب و خشمش همواره ترسان و لرزان.

۸۴ - [۶] عن عائشة قالت: " دعي رسول الله ﷺ إلى جنازة صبي من الأنصار، فقلت: يا رسول الله! طوبى لهذا، عصفور من عصافير الجنة، لم يعمل السوء ولم يدركه. قال أو غير ذلك يا عائشة! إن الله خلق للجنة أهلاً، خلقهم لها وهم في أصلاب آبائهم، وخلق للنار أهلاً، خلقهم لها وهم في أصلاب آبائهم". رواه مسلم^(۱).

۸۴- (۶) عایشه - رضی الله عنها - گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به تشییع جنازه‌ی پسر بچه‌ای از انصار فراخوانده شد. به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! خوشا به حال این پسر بچه (براستی وی بسان) پرنده‌ای (معصوم) از پرنده‌های بهشت است. (یعنی خوشا به حال این بچه، چرا که وی بهشتی است) و مرتکب هیچ‌گونه بدی و کار زشت و منکر و گناه و عصیانی نشده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عایشه! آیا گمان می‌بری مسئله چنان باشد که تو می‌انگاری. شاید چنین نباشد و برخلاف چیزی باشد که تو می‌گویی. براستی خداوند تعالی برای بهشت مردمانی را آفرید در حالی که در پشت و صلب پدران‌شان بودند و برای دوزخ نیز گروهی را آفرید در حالی که در پشت پدران‌شان بودند».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

شرح: اجماع علماء و دانشوران اسلامی بر این است که کودکان مسلمانان و مؤمنان اگر در کودکی بمیرند، بهشتی خواهند بود. و پیرامون کودکان اهل شرک و کفر سه قول و نظریه وجود دارد:

۱. دوزخی‌اند ۲. بهشتی‌اند ۳. در این قضیه باید سکوت کرد و علمش را به خدا حواله نمود.

اما قول صحیح و درست در این مسئله نیز این است که کودکان کافران نیز بهشتی هستند، چرا که بر فطرت ایمان مرده‌اند.

«کل مولود یولد علی الفطرة».

و علما جواب حدیث فوق را چنین داده‌اند:

منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ایراد این سخن این نیست که این کودک و کودکان دیگر داخل بهشت نمی‌شوند و از نعمت بهشت محروم‌اند، بلکه هدف پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی فراتر و برتر از این سخن‌ها است.

پیامبر صلی الله علیه و آله هدفش تأدیب و تعلیم عایشه - رضی الله عنها - و امثال او بود، تا هیچ وقت از طرف خود و بدون آگاهی از مسائل شرعی و اوامر و فرامین الهی و نبوی، آن هم به طور جزم و یقین، حکم نکنند و کسی را حاکم و دیگری را محکوم نگردانند و در مسائل غیبی که از اذهان و افکار ما پوشیده و مخفی است، اظهار نظر نکنند، چرا که مسئله‌ی بهشت و بهشتیان و دوزخ و دوزخیان یک امر غیبی است و از ما پوشیده است.

چنانچه علامه نووی در تأیید این ادعا می گوید: «لعلّٰ نهاها عن المسارعة الي القطع من غیر أن يكون عندها دلیل قاطع».

از این رو پیامبر ﷺ در این حدیث به تمام مسلمانان فهماندند که الگوی شناخت در همه چیز علم و یقین، آن هم در پرتو شرع مقدس اسلام و اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های تابناک و تعالی بخش نبوی است و غیر آن، خواه ظن و گمان باشد یا حدس و تخمین و یا شک و احتمال، هیچ کدام قابل اعتماد نیست. چرا که پیروی از غیر علم و یقین، سرچشمه و منبع قضاوت‌های عجولانه و انتخاب‌های فوری در مورد همه کس و همه چیز است که این خود مایه‌ی انواع ناکامی‌ها و پشیمانی‌ها است. و براستی که پیروی کردن از غیر علم و یقین، روحیه‌ی تحقیق و کنجکاوی را از انسان گرفته و او را فردی زودباور و ساده‌اندیش بار می‌آورد.

از این رو پیامبر ﷺ برای همه روشن می‌سازد که بدون تحقیق و بررسی و علم و یقین، نه به چیزی معتقد شوند نه عمل کنند و نه داوری نمایند، خصوصاً در مسائل غیبی که از ما پوشیده و مخفی است. بلکه برای همه زبینه و مناسب است تا در این مسائل، نخست به شریعت مراجعه کنند و از طرف خود و بدون آگاهی از اوامر و فرامین الهی و نبوی، و دلیل و حیانی و برهان شرعی، آن هم به طور جزم و یقین حکم نکنند.

۸۵ - [۷] وعن علي عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: "ما منكم من أحد إلا وقد كتب مقعده من النار ومقعده من الجنة". قالوا: يا رسول الله! أفلا نتكل على كتابنا وندع العمل؟ قال: "أعملوا فكل ميسر لما خلق له؛ أما من كان من أهل السعادة فسييسر لعمل أهل السعادة، وأما من كان من أهل الشقاوة فسييسر لعمل أهل الشقاوة، ثم قرأ: (فأما من أعطى واتقى وصدق بالحسنى) الآية". متفق عليه^(۱).

۸۵ - (۷) علی علیه السلام گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: خداوند از آینده‌ی شما مطلع است و جایگاه هریک از شما را در بهشت یا دوزخ نوشته است (و می‌داند که چه کسی از شما دوزخی و چه کسی بهشتی است). صحابه ﷺ گفتند: ای رسول خدا ﷺ! آیا با توجه به

۱- بخاری ح ۱۳۶۲، مسلم ح ۶-۲۶۴۷، ترمذی ح ۲۱۳۵، ابن ماجه ح ۳۱ برخی از این حدیث را روایت کرده‌اند.

سرنوشت مکتوب خود بر آن تکیه نکنیم و عمل کردن را رها نسازیم؟ (یعنی حالا که جایگاه ما از پیش مشخص شده است، چرا عمل را رها نکنیم و چرا زحمت عبادت بکشیم و خودمان را به سرنوشت نسپاریم)؟

پیامبر ﷺ فرمود: همگی کار کنید و به اعمال نیک و صالح چنگ بزنید و از تلاش و کوشش باز نایستید، چون هرکس کاری را می‌کند و کاری از وی سر می‌زند که برایش آفریده شده است. اما کسانی که از اهل سعادت باشند، به‌سوی اعمال سعادت‌مندان گرایش پیدا می‌کنند و اعمالی را انجام می‌دهند که آنان را برابر سرنوشت مکتوب، به بهشت می‌رساند و اما کسانی که از اهل شقاوت و بدبختی باشند، به‌سوی اعمال شقاوت‌پیشگان و نگون‌بختان گرایش پیدا می‌کنند و اعمالی را انجام می‌دهند که آنان را برابر سرنوشت مکتوب، به دوزخ می‌رساند (اینجا دانش خدا و احاطه‌ی آن مطرح است که می‌داند همه‌ی بندگانش با اراده و اختیار خودشان چه اعمالی را در آینده انجام می‌دهند. برابر آن سرنوشت‌شان را رقم زده است، چون می‌داند که آنان بر حسب اراده و اختیار و کسب و تلاش خودشان، کدام سمت را انتخاب می‌کنند و علم خدا برابر آن رقم می‌زند)، سپس پیامبر ﷺ این آیات را تلاوت فرمود:

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ﴿٥٠﴾ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ﴿٥١﴾ فَسَنِيَرُهُو لِّلْعِزَّةِ ﴿٥٢﴾ وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى ﴿٥٣﴾ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى ﴿٥٤﴾ فَسَنِيَرُهُو لِّلْعِزَّةِ ﴿٥٥﴾﴾ [اللیل: ۵-۱۰].

«کسی که در راه خدا دارایی خود را بذل و بخشش کند و پرهیزکاری پیشه سازد، و از آفریدگارش بهراسد و به پاداش خوب خدا در این سرا و خوب‌تر خدا در آن سرا، ایمان و باور داشته باشد، مشکلات و موانع را برای او آسان می‌سازیم و در کار خیر توفیقش می‌دهیم و او را آماده‌ی رفاه و آسایش می‌نماییم. و اما کسی که تنگ‌چشمی کند و خود را بی‌نیاز از خدا و توفیق و پاداش دنیوی و اخروی الهی بداند، و به پاداش خوب خدا ایمان و باور نداشته باشد، او را آماده برای سختی و مشقت و زندگی بس مشکل و ناگوار دوزخ می‌سازیم».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: چنانچه قبلاً بیان شد، علم خدا محیط به ازل و ابد و تمام زمان‌ها و همه‌ی مکان‌ها می‌باشد و قبل از اینکه انسان را به وجود بیاورد، خداوند میداند که این انسان، فردی نیک و خوب است یا بد و شرور. و خود خداوند ﷻ می‌داند که این انسان است که به میل و اختیار خود راه سعادت و خوشبختی را انتخاب می‌کند یا راه شقاوت و

بدبختی. و خدا می‌داند که فلان شخص در فلان زمان و فلان مکان با اراده و اختیار خود، فلان کار را انجام می‌دهد و مستحق عذاب و یا پاداش می‌گردد. ولی علم خدا، شخص را مجبور به انجام آن عمل نمی‌نماید، چرا که علم خدا صفت کاشفه است، نه قوه‌ی مجبور کننده و اجبار آور.

و این حدیث نیز نباید حمل بر سلب اختیار از انسان شود، چون این انسان است که به میل و خواسته‌ی خود، سعادت و بدبختی خود را رقم می‌زند و علم خدا در به وجود آوردن اعمال انسان تاثیری ندارد. بلکه خالق الله است و کاسب بنده.

محمد غزالی مصری می‌گوید: «اما اینکه محققاً خداوند می‌داند که مردم بعداً در دنیا چه خواهند کرد و در آخرت ثواب و پاداش نیک و پادافره و عقوبت بد خواهند داشت. این چیزی است که در آن شکی و شبهه‌ای نیست و علم خداوند به همه چیز در هر دو جهان احاطه دارد و علم او ازلی است و اما اینکه سابقه‌ی علم ازلی خداوند بدانچه که مردم در آینده می‌کنند، آنان را بر انجام مکتوب ازلی مجبور خواهد ساخت. این چیزی است باطل و چنین چیزی پوچ و بی‌معنا است. چون علم خداوند نوری است کاشف، نه قوه‌ای مجبور کننده و اجبار آور. به هیچ وجه این علم سابق (و ازلی) خداوند بدانچه که ما در آینده انجام می‌دهیم، جبری ایجاد نمی‌کند. انسان‌ها خودشان با اراده‌ی خودشان به چیزی روی می‌آورند که اهداف ارادی آنان است و خداوند مرادشان را (هر چه باشد، خوب یا بد) به اتمام می‌رساند و تحقق می‌بخشد. پس هرکس درخت سیب بکارد، خداوند میوه‌ی لذت‌بخش به وی می‌دهد و هرکس درخت خار بکارد، ناچار خار می‌چیند، و آیات فوق از سوره‌ی «واللیل» که پیامبر ﷺ بدان استشهاد نمود، به طور آشکاری بر این مطلب دلالت دارد، چون به موجب آن هرکس اسباب خیر و نیکی را از قبیل عطا و بخشش و تقوی و پرهیزگاری انجام دهد و تصدیق و باوری به پاداش نیک داشته باشد، خداوند مراد و هدف وی را به کمال می‌رساند و تحقق می‌بخشد و او را در مسیر آسانی قرار می‌دهد و برای بهشت آماده‌اش می‌کند و هرکس به اسباب شر و بدی تعلق خاطر داشته باشد و آنها را انجام دهد، از قبیل: بخل و فسق و فجور و تکذیب پاداش اخروی، خداوند مقصود و مراد او را به اتمام می‌رساند و تحقق می‌بخشد و او را در گمراهی‌اش می‌گذارد و در مسیر دشواری قرارش می‌دهد و او را برای دوزخ مهیا می‌سازد^(۱).

۸۶ - [۸] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: " إن الله كتب على ابن آدم حظه من الزنا، أدرك ذلك لا محالة، فزنا العين النظر، وزنا اللسان المنطق، والنفس تمنى وتشتهي، والفرج يصدق ذلك ويكذبه ". متفق عليه. وفي رواية لمسلم قال: " كتب على ابن آدم نصيبه من الزنا، يدرك ذلك لا محالة، العينان زناهما النظر، والأذنان زناهما الاستماع، واللسان زناه الكلام، واليد زناها البطش، والرجل زناها الخطأ، والقلب يهوى ويتمنى، ويصدق ذلك الفرج ويكذبه"^(۱).

۸۶ - (۸) ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: «پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: براستی خداوند تعالی بهره و سهم هر کسی را از زنا معین و مشخص کرده و آن را نوشته است که به ناگزیر دست خوش آن می‌گردد. از این رو زناى چشم نگاه نارواست و زناى زبان گفتار بد و ظالمانه، و نفس انسان دارای آرزو و تمایلات فراوان است و اوست که آرزو می‌کند و می‌خواهد و آلت تناسلی، آن را راست و یا دروغ می‌سازد (یعنی اعمال این اندام‌ها و اعضاء تا زمانی که آلت تناسلی با آنها هماهنگ نشده است، در حد زناى مجازى و گناهان صغیره می‌باشند، ولی وقتی که هماهنگی آلت تناسلی با آنها صورت گرفت، زناى واقعی صورت می‌پذیرد و گناه کبیره از همه سر می‌زند و همگی اندام‌ها در مکافات و عقوبت آن شریک و سهیم هستند، چون این هماهنگی آلت تناسلی است که به زناى واقعی این اندام‌ها واقعیت و تحقق می‌بخشد یا آن را تکذیب می‌کند).

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

و در روایی دیگر امام مسلم چنین روایت می‌کند:

«انسان در مسیر زندگی به طور قطع، بهره‌ای از زنا دارد که به طور قطع و حتم بدان دچار می‌گردد و پرهیز از آن ممکن نیست. (زیرا نمی‌شود اندام‌ها و جوارح بدن را تعطیل کرد و از آنها استفاده ننمود و هر اندامی در معرض ارتکاب زناى خاص به خود قرار دارد و بدان دچار می‌شود، از جمله: زناى چشمان، نظر و دیدگاه به نامحرم است (که ممکن است مقدمه‌ی زناى حقیقی، مجامعت جنسی با نامحرم قرار گیرد) و زناى گوش‌ها، شنیدن چیزهای حرام و نارواست (که ممکن است منشأ زناى حقیقی گردد) و زناى زبان گفتارهای ناروا و حرام است (که ممکن است به زناى حقیقی منجر گردد) و زناى دست‌ها آن است که بدان‌ها کارها و اعمال ناشایست و نازیبا صورت گیرد

و زناى پاها آن است که به وسیله‌ی آنها به‌سوی کارها یا اماکن فساد گام بردارد (که احتمال دارد به زناى حقیقی بیانجامد) و زناى دل نیز این است که هوى و هوس‌ها و آرزوهای ناشایست و حرام به خود راه دهد و درباره‌ی آنها بیانديشد (که ممکن است به زناى حقیقی کشیده شود، ولی باید دانست که اعمال این اندام‌ها تا زمانی که آلت تناسلی با آنها هماهنگ نشده است، در حد زناى مجازى و گناهان صغیره می‌باشند، ولی وقتی که هماهنگی آلت تناسلی با آنها صورت گرفت، زناى واقعی صورت می‌گیرد و گناه کبیره از همه سر می‌زند). چون این هماهنگی آلت تناسلی است که به زناى واقعی واقعت و تحقق می‌بخشد یا آن را تکذیب می‌کند.

شرح: چنانچه می‌دانیم تمام انسان‌ها(به جز پیامبران) از لغزش و گناه و معصیت معصوم نیستند و به مقتضای سرشت انسانی قطعاً دچار گناهان و اعمال قبیح و زشتی از قبیل: گفتن سخن بد، گوش دادن به چیزهای حرام، نگاه کردن به نامحرم و ... خواهند شد، چنانچه پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«كُلُّ بَنِي آدَمَ خَطَّاءٌ وَخَيْرُ الْخَطَّاءِ بَيْنَ التَّوَابِينَ».

«همه فرزندان آدم لغزش کارند و بهترین خطاکاران، توبه کنندگان خواهند بود». و مرتکب شدن به گناهان صغیره، در سرشت و فطرت انسانی است و قطعاً دچار گناه و لغزش‌های جزئی و کوچک مانند؛ نگاه به نامحرم، گوش دادن به چیزهای حرام خواهد شد و از این چیزها مبرا و معصوم نخواهد بود.

از این رو، پیامبر ﷺ در بخش نخست حدیث «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَيَّ ابْنَ آدَمَ حِظَّةً مِنَ الزَّيْنَةِ إِذْ دُرِكَ ذَلِكَ لَا مَحَالَةَ فَرْنَا الْعَيْنَ النَّظْرَ ...» به این موضوع اشاره می‌کند و مراد از این حدیث که به تقدیر و «كَتَبَ» تعبیر شده است، این است که خداوند انسان را به گونه‌ای نیافریده است که معصوم باشد و مرتکب گناه نشود، بلکه سرشت وی امکان ارتکاب گناه به وی می‌دهد، نه اینکه جبر و سلب اختیار انسان در کار باشد.

و در این بخش از حدیث، پیام پیامبر ﷺ به انسان‌ها این است که از ارتکاب این گناهان صغیره نباید از رحمت و عفو و بخشش خداوند مأیوس و ناامید شوند، بلکه آنچه مهم و اساسی است و باید انسان از آن بر حذر باشد، گناهان کبیره و زناى واقعی است. اگر به متن حدیث به دقت توجه کنیم، پیامبر ﷺ به دو موضوع اشاره کرده‌اند:

۱. ارتکاب گناهان صغیره،

با عبارت «إن الله كتب علی ابن آدم» تا «و زنا اللسان المنطق» بنابراین هیچ انسانی نیست که از این لغزش‌های جزئی مبرا و معصوم باشد، ولی این لغزش‌ها و گناهان صغیره و جزئی از قبیل: نظر حرام و گفتن سخن بد و گوش دادن به حرام، نباید موجب یأس و ناامیدی و سرخوردگی شوند، چرا که انسان‌ها در زندگی روزمره‌ی خویش با تعداد و انواع فراوان آنها برخورد می‌کنند و برای آنها مقدور نیست که کاملاً از آنها دوری نمایند و چون بدین حدیث گوش فرا می‌دهند و با کلمات و جملات تسلیت‌بخش و آرامش‌بخش آن گوش فرا می‌دهند، آرام می‌شوند و تسکین می‌یابند.

ما برای علاج لغزش‌های جزئی و صغیره‌ی انسان‌ها که بارها و بارها در تنگنای غرایز جنسی گرفتار می‌آیند و دچار عصیان و نگاه‌های بد و ناروا و گفتن سخن‌های بد و نادرست می‌شوند، بدین توجیه کریمانه و گذشت و عفو بزرگوارانه نیازمندیم تا مایوس و سرخورده نشویم و بدانیم که فرصت برگشتن و توجه هنوز باقی است و این‌ها گناهان صغیره می‌باشند و آثار آنها به وسیله‌ی کارهای خیر از بین خواهد رفت.

بنابراین، این حدیث در مورد گناهان صغیره که برای هیچ‌کس مقدور نیست که کاملاً از آنها دوری کند، می‌فرماید: هر انسانی سهمی از گناه (صغیره) دارد که خواه ناخواه مرتکب آن خواهد شد.

۲. ارتکاب گناهان کبیره:

رسول خدا ﷺ در بخش دوم حدیث می‌فرماید: «والنفس تمی وتشتھی والفرج یرصدق ذالک ویکذبه». در این حصه‌ی از حدیث پیامبر ﷺ می‌فرماید: چون انسان معصوم نیست و در زندگی روزمره‌ی خویش با تعداد و انواع فراوانی از گناهان صغیره مواجه می‌شود، و برایش مقدور نیست تا کاملاً از آنها دوری کند و خواه ناخواه مرتکب آنها می‌شود، اما در مورد گناهان کبیره وی می‌تواند با اراده و خواست خویش از آنها دوری گزیند و یا به اختیار خود مرتکب آنها شود.

پس برای انسان مناسب است که اوامر و فرامین خدا را مدنظر گیرد و از زنا‌ی واقعی که در حقیقت گناه کبیره است، برحذر باشد، چراکه گناهان کبیره، گناهانی نیستند که قابل اجتناب نباشند و انسان حتماً مجبور به انجام آنها باشد.

بنابراین پیامبر ﷺ می‌فرماید: «والفرج یصدّق ذلك ویكذبه» بعضی از انسان‌ها مرتکب زناى واقعی می‌شوند و برخی به اختیار خود مرتکب آنها می‌شوند.

۸۷ - [۹] وعن عمران بن حصین: إن رجلین من مزینة قالوا: یا رسول الله! رأیت ما یعمل الناس الیوم ویكدحون فیه؟ أشیء قضی علیهم ومضى فیهم من قدر سبق، أو فیما یستقبلون به مما أتاهم به نبیهم وثبتت الحجة علیهم؟ فقال: "لا، بل شیء قضی علیهم ومضى فیهم، وتصدیق ذلك فی کتاب الله ﷻ: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿۷﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿۸﴾﴾ [الشمس: ۷-۸]. رواه مسلم^(۱).

۸۷ - (۹) عمران بن حصین رضی الله عنه گوید: «دو مرد از قبیله‌ی مزینه (به نزد رسول خدا ﷺ آمدند و) گفتند: ای رسول خدا ﷺ! به ما بگو؛ آنچه مردمان در دنیای کنونی از اعمال (خیر یا شر) انجام می‌دهند و در راستای آن تلاش بی‌امان و رنج فراوان می‌برند، آیا بر اساس تقدیر و سرنوشت مکتوب ازلی است و یا بر حسب اراده و اختیار و کسب خود انسان‌ها که بر مبنای آن اراده و اختیار به دستاوردها و ارمغان‌های پیامبران که با دلایل وحیانی و براهین شرعی به ثبوت رسیده است، سرنوشتشان را رقم می‌زنند؟ پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: خیر، بلکه همه‌ی این اعمال بر حسب تقدیر و سرنوشت مکتوب ازلی است و این فرموده‌ی خدای ﷻ، مؤید این مطلب است. آنجا که می‌فرماید:

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿۷﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿۸﴾﴾ [الشمس: ۷-۸].

«سوگند به نفس آدمی و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است و قوای روحی وی را تعدیل و دستگاه‌های جسمی او را تنظیم نموده است، پس بدو گناه و تقوی را الهام کرده است و چاه و راه و حسن و قبح را توسط عقل و وحی به او نشان داده است.»

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «یکدحون فیه»: با تلاش بی‌امان و رنج فراوان به اعمال و رفتار دست می‌یازند.

چنانچه قبلاً نیز گفته شد، این حدیث و احادیث دیگر از این دست، همه بیانگر احاطه‌ی علم خداوند می‌باشند و روشن‌گر این قضیه هستند که علم خداوند محیط به ازل و ابد و تمام زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد و قبل از اینکه انسان‌ها به وجود بیایند، خداوند می‌داند که این انسان‌ها خوب هستند یا بد، مفسداند و یا مصلح. و نیز خوب می‌داند که این انسان است که به میل و اختیار خود راه سعادت را انتخاب می‌کند و یا راه بدبختی را.

و نباید این حدیث را حمل بر سلب اختیار از انسان کرد، چون علم خدا صفت کاشفه است نه باعث ایجاد کار و فعل. یعنی خداوند می‌داند فلان شخص به اراده و اختیار خود در فلان روز و در فلان ساعت، فلان عمل را انجام می‌دهد، ولی علم خدا شخص را مجبور به انجام آن عمل نمی‌نماید، بلکه خود انسان است که با میل و اراده‌ی خود سعادت و یا بدبختی خود را رقم می‌زند.

چنانچه آیه‌ی ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^(۸) خود دلیل بر اصل مختار بودن انسان است. یعنی خداوند حال تقوی و بی‌تقوایی و طاعت و معصیت نفس آدمی را به او شناساند و یا به تعبیر ساده‌تر، راه و چاه را به او نشان داد. همان‌گونه که در آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی بلد آمده است:

﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾^(۱۰) [البلد: ۱۰].

«و راه خیر و شر را بدو ننموده ایم»؟

و خداوند آنچنان قدرت تشخیص و عقل و وجدان بیدار به انسان داده که فجور و تقوا را از طریق وحی، عقل، فطرت سالم و وجدان بیدار در می‌یابد و این خود به روشنی تمام، دلیل بر اصل مختار بودن انسان است.

۸۸ - [۱۰] وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: قلت: يا رسول الله! إني رجل شاب، وأنا أخاف على نفسي العنت، ولا أجد ما أتزوج به النساء، كأنه يستأذنه في الاختصاص، قال: فسكت عني، ثم قلت: مثل ذلك؛ فسكت عني، ثم قلت: مثل ذلك؛ فسكت عني، ثم قلت: مثل ذلك؛ فقال النبي ﷺ: "يا أبا هريرة! جف القلم بما أنت لاق، فاخصص على ذلك أو ذره". رواه البخاري^(۱).

۸۸- (۱۰) ابوهیره رضی الله عنه گوید: «به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! (شما خود می‌دانید) که من مردی جوان (و با غرایز شدید جنسی) هستم و می‌ترسم که بر اثر غرایز جنسی‌ام مرتکب زنا و گناه بشوم و مال و سرمایه‌ای نیز ندارم که با آن ازدواج کنم (و غرایزم را از طریق حلال و مشروع تسکین بخشم، حال شما بفرمایید که تکلیفم چیست؟ راوی حدیث گوید) گویا که ابوهیره رضی الله عنه با این سخنش از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست تا به وی اجازه دهد تا خویش را خصی و آخته کند (یعنی آلت تناسلی خویش را قطع کند و از دست غرایز جنسی رها شود و شهوات دنیا را ترک نموده و همانند راهبان فقط به عبادت و نیایش حق تعالی مشغول شود).

ابوهیره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کرد و به من پاسخی نداد. دوباره سخنانم را تکرار کردم، باز هم پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کرد و جوابی نداد. بار دیگر سخنانم را تکرار کردم، ولی باز هم از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخی نشنیدم و ایشان سکوت را در برابر سخنانم ترجیح دادند. برای چهارمین بار سخنانم را تکرار نمودم. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوهیره! (بدان که) تقدیر و سرنوشت رقم خورده و دواتش نیز خشک شده است (حال بر اساس تقدیر و سرنوشت ازلی خویش، اگر می‌خواهی خویشتن) را خصی و آخته کن و یا اگر می‌خواهی این کار را نکن».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است]

شرح: جمله‌ی «كأنه يستأذنه في الاختصاء» در روایت بخاری وارد نشده است. «فاختص علي ذلك او ذر»: [ای ابوهیره! سرنوشت قلم خورده و دواتش خشک شده است، خواه آخته کنی یا نکنی فرقی نخواهد کرد]. در حقیقت این جمله که «خواه آخته کنی یا نکنی» در واقع جمله‌ی تهدیدیه برای حضرت ابوهیره رضی الله عنه است و مراد اجازه دادن به آخته کردن نیست. چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله در احادیث زیادی از آخته کردن نهی فرموده‌اند. چنانچه سعدبن ابی وقاص رضی الله عنه می‌فرماید:

«لقد ردّ النبي صلی الله علیه و آله علي عثمان بن مظعون التبتل ولو اجاز له التبتل لاختصينا»

«پیامبر صلی الله علیه و آله ازدواج نکردن عثمان بن مظعون را به خاطر اینکه خدا را عبادت کند، نپذیرفت و اگر به او چنین اجازه‌ای می‌داد ما خود را آخته می‌کردیم». [بخاری]

پس از این روایت دانسته شد که اخته کردن در شرع مقدس اسلام ممنوع و ناجایز است و جمله‌ی بالا در محل تهدید وارد شده است نه محل جواز و اباحت.

۸۹ - [۱۱] وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال: قال رسول الله ﷺ: "إن قلوب بني آدم كلها بين إصبعين من أصابع الرحمن كقلب واحد، يصرفه كيف يشاء" ثم قال رسول الله ﷺ: "اللهم مصرف القلوب، صرف قلوبنا على طاعتك". (رواه مسلم^(۱)).

۸۹ - (۱۱) عبدالله بن عمرو عاص رضی اللہ عنہما گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: بی گمان همه‌ی دل‌های فرزندان آدم، بسان یک دل، میان دو انگشت از انگشتان قدرت پروردگار متعال است و آنها را هر طور که بخواهد دگرگون می‌نماید.

(عبدالله بن عمرو رضی اللہ عنہما گوید): سپس پیامبر ﷺ فرمود: پروردگارا! ای که گرداننده‌ی دل‌هایی، دل‌های ما را به‌سوی طاعت و بندگی خودت دگرگون بفرما».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «إن قلوب بني آدم كلها بين اصبعين من اصابع الرحمن»:

به طور کلی اگر نگاهی اجمالی به آیات قرآنی و احادیث نبوی بیاندازیم، به آیات و احادیث بی‌شماری بر خواهیم خورد که بعضی از آنها، وجود دست و چشم و برخی دیگر وجود مشت و انگشت و صورت و سمت راست و بعضی دیگر بر وجود مکانی برای خدا که در آن قرار می‌گیرد و بعضی دیگر بر وجود نزول خدا در آسمان دنیا و یا بر نزدیکی و دوری او دلالت می‌کنند.

حمل تمام این آیات و احادیث بر ظاهرشان غیرممکن است، چون لازمه‌ی آن، اثبات جسم برای خداوند است. حال آنکه همه‌ی مسلمانان بر این امر اعتقاد دارند و با دلایل و براهین عقلی نیز ثابت شده است که محال است که خداوند عز و جل دارای جسم باشد.

چنانچه در شرح عقاید نسفیه می‌خوانیم:

«الواحد، القديم، الحي، القادر، العليم، السميع، البصير، الشائي، المرید، ليس بعرض ولا جسم ولا جوهر ولا مصور ولا محدود ولا معدود ولا متبعض ولا متجزئ ولا مترکب ولا متناه ولا يوصف بالمهية ولا بالكيفية ولا يتمكن في مكان ولا يجري عليه زمان ولا يشبه شيء ولا يخرج عن علمه وقدرته شيء».

«خداوند ﷻ، ذاتی است یگانه و یکتا، ازلی و ابدی، زنده، قادر، علیم، سمیع، بینا، با اراده و ذاتی است که از عرض، جسم، جوهر، صورت و شکل، حد و نهایت، مساحت، تجزیه و تقسیم، و ترکیب که سایر مخلوقات و موجودات با آن وصف می‌شوند پاک و منزه است و هرگز با ماهیت و کیفیت وصف نمی‌شود و به هیچ عنوان بسان سایر موجودات در جهتی از جهات و مکانی از مکان‌ها جا نمی‌گیرد و زمان بر او جاری نمی‌شود و چیزی شبیه و همسنگ او نیست و هیچ چیز و هیچ کس خارج از احاطه‌ی علمی و تسلط و نفوذ و قدرت او نیست».

بر این اساس علما و دانشوران اسلامی در حل آیات و احادیثی که به ظاهر جسمیت و حلول را برای خداوند ثابت می‌کند، دو دسته شده‌اند:^(۱)

گروه اول: مذهب تفویض (واگذاری امر به خداوند) که مذهب سلف و پیشینیان و صدر اسلام است [مانند: امام ابوحنیفه، مالک، احمد، شافعی، محمد بن حسن، سعدبن معاذ مروزی، عبدالله بن مبارک، ابومعاذ، خالد بن سلیمان، اسحاق بن راهویه، محمدبن اسماعیل بخاری، ترمذی و...]. این دسته بر این اعتقادند که ما به این قبیل اوصاف که در قرآن و سنت آمده است ایمان داریم که کلام خدا و رسول اوست و در تفسیر آنها تعمق و غور نمی‌کنیم. لذا از تأویل خودداری کردند و گفتند: خدا داناتر است به حقیقت آنها، در حالی که تشبیه و جسمانی بودن او را رد کردند.

به این خاطر وقتی از امام مالک بن انس سؤال شد که معنای «استوا» ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ الْعَرْشِ﴾ [الأعراف: ۵۴]. چیست؟ گفت: معنای استوا در لغت روشن است، ولی کیفیت و چگونگی آن بر ما مجهول است. سؤال کردن از آن بدعت است و ایمان به آن واجب است. گروه دوم: مذهب تأویل (شرح و تفسیر) که مذهب خلف و آیندگان است. بعد از اینکه قلمرو اسلام توسعه یافت و بسیاری از ملت‌ها که متأثر از آرای فلسفی و عقاید ایرانی که اعتقاد به حلول خداوند (در اشیاء) و جسمانی بودن او داشتند، وارد اسلام شدند و سبب برانگیختن این شبهات نسبت به خداوند متعال گردیدند و در عین حال به آنچه که در زبان عربی و ظواهر آیاتی که عقایدشان را تأیید می‌کرد استناد کردند. به ناچار خلف [که بر خلاف سلف که معانی حقیقی اینگونه آیات و احادیث را به خدا واگذار و تفویض می‌کردند] به تأویل الفاظی که دال بر جسمانیت و حلول‌اند پرداختند

و آنها را بر معانی مجازی حمل کردند. به حسب آن معانی با مقام الهی مادامی که زبان و لغت احتمال آن معانی را داشت، زیرا معانی مجازی که در قرآن و سنت به کار رفته، بیشتر از معانی حقیقی است. لذا «استوا» در آیهی ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵]. را به استیلا و اقتدار تأویل کردند.

و نیز گفتند: عین بر چشم حقیقی اطلاق می‌شود و مجازاً به معنای اعتنا و توجه به کار می‌رود و «دید» بر بازو و انگشتان حقیقی اطلاق می‌شود و مجازاً بر قدرت و تسلط، و «نزول» بر فرود آمدن جسمانی اطلاق می‌گردد و مجازاً بر پایین آمدن دستور یا فرشته و نیز به معنای تواضع و محبت کردن به کار برده می‌شود. مثلاً می‌گویند: «نزل فلان» یعنی تواضع کرد.

بر این اساس خلف آیهی ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ [الفتح: ۱۰]. را به قدرت و سیطره‌ی او تأویل کردند و آیهی ﴿تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا﴾ [القمر: ۱۴]. را به تحت نظر و توجه ما معنی کردند و..^(۱).

البته در اینجا این مطلب را نیز باید دانست که تعبیر دست، چشم، انگشت، سمت راست، و... همه و همه الفبایی است که خدا با آن با ما انسان‌ها صحبت می‌فرماید، و الاً این واژه‌ها و مطلب‌ها در برابر قدرت نامحدود و شامله‌ی خدا و حکمت تامه و مالکیت بی‌حد و نهایت و علم فراگیر و جهانگیر او بی‌مصدق و بی‌معنا است.

پیامبر ﷺ در این حدیث برای بیان عظمت و قدرت خدا از تعبیر کنایی‌ای بسیار زیبا استفاده می‌کند و می‌فرماید:

«همه‌ی دل‌های فرزندان آدم میان دو انگشت از انگشتان قدرت پروردگار متعال است و آنها را هر طور که بخواهد دگرگون می‌نماید».

و معمولاً چنین واژه‌ها و جملاتی کنایه از قدرت مطلقه و سلطه‌ی کامل بر چیزی است. همان‌گونه که ما انسان‌ها در تعبیرات روزمره خویش می‌گوییم؛ فلان شهر در دست من است و یا فلان ملک در قبضه و مشت من می‌باشد.

کوتاه سخن اینکه همه‌ی این تشبیهات و تعبیرات، کنایه از سلطه‌ی مطلقه‌ی پروردگار بر عالم هستی و تمام موجودات و مخلوقات زمینی و آسمانی است تا همگان

بدانند که در دنیا و آخرت، کلید نجات و حل مشکلات در کف قدرت خداوند است، چرا که آفرینش همه‌ی موجودات از ناحیه‌ی او است و حتی در بقای خود هر لحظه به فیض وجود او نیازمنداند و تدبیر عالم‌هستی و گشودن گره تمام مشکلات و همه‌ی ارزاق به دست با قدرت اوست.

و همگی این تعبیرات، جنبه‌ی کنایی دارند و به خاطر کوتاهی و نارسایی الفاظ و الفبای ما در زندگی روزمره، ناچاریم آن معانی بلند از قدرت نامحدود شامله‌ی خدا و حکمت تامه و مالکیت بی‌حد و نهایت و علم فراگیر و جهانگیر او تعالی و... را در قالب این الفاظ کوچک بریزیم، چرا که ما الفاظ و واژه‌ها و جملاتی که در خور بیان مقام عظمت و قدرت پروردگار باشد در اختیار نداریم، پس به ناچار از همین الفاظ و با استفاده از همین تشبیهات و تعبیرات کنایی، در بیان عظمت و قدرت و شکوه و جلال و عزت و اقتدار ذات باری تعالی استفاده می‌کنیم. و این درست به آن می‌ماند که کسی بخواهد برای کودکی که در عالم جنین زندگی می‌کند، مسائل این جهان را تشریح کند، اگر سخنی نگوید کوتاهی کرده و اگر هم بگوید، ناچار است مطالب را به صورت سربسته ادا کند، زیرا شنونده در آن شرایط توانایی و استعداد بیشتر از این را ندارد.

از این رو نباید کسی از این‌ها احتمال تجسم و حلول پروردگار را بدهد و براستی که جز انسان بسیار ساده لوح، بی‌خرد، کوتاه‌بین و کوتاه‌فکر و کم‌ظرفیت و ضعیف‌الایمان دیگر کسی چنین فکری در قوه‌ی مدرکه و مخیله‌اش نقش نخواهد بست.

و بی‌گمان اگر انسان‌ها با معیار و مقیاس‌های کوچک و ناچیز اندیشه‌های خود درباره‌ی ذات و صفات پاک و بی‌عیب و نقص خدا، قضاوت نمی‌کردند، هرگز به بیراهه‌ها و سیاه‌چاله‌های کفر و زندقه، الحاد و بی‌بندوباری، گمراهی و ضلالت و شقاوت و بدبختی نمی‌افتادند.

۹۰ - [۱۲] وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم: " ما من مولود إلا يولد علی الفطرة، فأبواه يهودانه أو ينصرانه أو يمجسانه، كما تنتج البهيمة بهيمة جمعاء. هل تحسون فيها من جدعاء؟ ثم يقول: ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ [الروم: ۳۰]. متفق عليه ^(۱).

۹۰- (۱۲) ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ نوزادی پا به عرصه‌ی وجود نمی‌گذارد. جز اینکه بر فطرت پاک اسلام، پاک و بی‌گناه و بدور از هرگونه شرک و چندگانه‌پرستی و کفر و زندقه و الحاد و بی‌بندوباری به دنیا می‌آید.

سپس تحت سرپرستی پدر و مادر قرار می‌گیرد و آنها هستند که او را به کیش یهودی، یا دین مسیحی و یا آئین آتش‌پرستی در می‌آورند. همان‌طور که حیوان، بچه‌ای به دنیا می‌آورد، آیا در موقع تولد در آن احساس عیب و نقصی می‌کنید؟ چرا که هیچ یک از بچه‌ی حیوانات با گوش بریده یا داغ شده به دنیا نمی‌آیند (بلکه پس از تولد، صاحبان آن حیوانات هستند که به منظور شناسایی و تمییز آنها از دیگر حیوانات گوش‌های آنها را قطع می‌کنند و یا داغ می‌نمایند. همین‌طور کودک انسان، پاک و بی‌گناه و بدور از هرگونه شرک و کفر به دنیا می‌آید، ولی پس از تولد است که پدر و مادر، او را یهودی، مسیحی یا مجوسی می‌کنند).

پس از این حضرت ابوهریره رضی الله عنه در تأیید این سخن، این آیه را تلاوت کرد.

﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾

[الروم: ۳۰].

«خدااباوری و خداشناسی فطرت و سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است، نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از خداگرایی به کفرگرایی و از دینداری به بی‌دینی و از راستروی به کجروی کشاند) این فطرت خداشناسی و خدااباوری که در اعماق دل‌های انسان‌ها نهفته است، دین و آیین محکم و استوار و راست و درست است.»

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: مراد از فطرت چیست؟

در این باره از علما و دانشوران اسلامی، اقوال متعددی نقل شده است که دو مورد از آن، بیشتر قابل توجه است:

۱. این که مراد از فطرت، دین مبین اسلام است، یعنی خداوند صلی الله علیه و آله هر انسانی را مطابق سرشت و فطرتش، مسلمان آفریده است که اگر عارض و مانعی خارجی او را در محیطش فاسد نکند، هر بچه‌ای که متولد شود بر فطرت اسلام و مسلمان می‌باشد. و امام احمد بن حنبل و حافظ ابن عبدالبرّ نیز بر همین باورند.

۲. اینکه مراد از فطرت، شایستگی و صلاحیت و استعداد پذیرفتن و قبول نمودن اسلام است. یعنی خداوند متعال در آفرینش انسان، چنان خاصیتی به ودیعه نهاده است که در انسان صلاحیت شناخت خدا و تسلیم در برابر او وجود دارد و اگر انسان درست تربیت شود و در خانواده‌ای نیک و شایسته باشد و در محیط اجتماعی مناسب و در شرایط ایده‌آل رشد کند، به راحتی می‌تواند از این استعداد و شایستگی کار بگیرد و به دین مبین اسلام گردن بنهد و آن را بپذیرد.

و مسلک جمهور از جمله علامه عینی، طیبی، تورپشتی، شیخ عبدالحق محدث دهلوی، شاه ولی الله دهلوی نیز همین است. چرا که آنها نیز بر این باورند که خداوند هر انسانی را وقتی که می‌آفریند، در وجودش استعداد و صلاحیت پذیرش اسلام را هم نیز خلق می‌کند که اگر در محیط آزاد و مناسب زندگی کند و عوامل خارجی و محیط آلوده مانع او نشود، بدون اینکه کسی او را دعوت به اسلام دهد، با خمیره‌ی وجدان پاک و خالص خودش و با استعداد و صلاحیت ناب خویش می‌تواند راه را از چاه و ایمان را از کفر تشخیص دهد و به دین اسلام پیوندد و آن را بپذیرد.

به هر حال، این حدیث نبوی و آیه‌ی قرآنی، دلیل و برهانی قاطع و محکم بر فطری بودن عقیده‌ی توحیدی و باور خدا باوری و خداشناسی است که خداوند ﷻ آن را در اعماق دل‌ها و در تاروپود وجود انسان‌ها عجين نموده است.

و از نخستین روزی که انسان قدم به عالم هستی می‌گذارد، این نور الهی در درون جان او شعله‌ور است، چرا که خداگرایی و خداپرستی به صورت یک فطرت و سرشت در درون جان همه‌ی انسان‌ها قرار دارد.

پیامبر ﷺ در این حدیث تأکید می‌کند که دین به صورت خالص و پاک از هرگونه آلودگی و هرگونه شرک و خرافه و کفر و زندقه، در درون جان آدمی وجود دارد و انحرافات محیطی و اجتماعی و خانوادگی یک امر عارضی است، بنابراین وظیفه‌ی پیامبران الهی و کتاب‌های آسمانی این است که این امور عارضی را زایل کنند و به فطرت اصلی انسان، امکان شکوفایی و رشد و نمو دهند.

در دنیای کنونی ما نیز از نقطه نظر دانشمندان و صاحب‌نظران امور روانشناسی و تربیت، مسلم است که انسان بر اساس فطرت توحیدی و ایمان الهی و برائت نفسانی متولد می‌شود، شخصیت طفل مانند ماده‌ی خام و مستعدی است که با تربیت صحیح

خانوادگی و مصاحبت اجتماعی مناسب و شرایط آموزشی در زمینه‌ی ایمانی شایسته شکل می‌گیرد، بدون شک دارای ایمانی راسخ و استوار و اخلاقی فاضل و تربیتی ایده‌آل خواهد شد.

وینشأ ناشئ الفتيان منّا علي ما كان عوده ابوه
وما دان الفتي بحجّي ولكن يعوده التدين اقربوه^(۱)

فرزندان ما بر اساس تربیت پدرانشان رشد می‌کنند، تدين جوانان ما به سبب عقل آنان نیست، بلکه به جهت تربیت پدران آنهاست.
و شاعری دیگر می‌گوید:

وليس النبت ينبت في جنان كمثل النبت ينبت في الفلاة
وهل يرجي لاطفال كمال إذا ارتضعوا ثديي الناقصات

گیاهی که در باغی باصفا می‌روید، با آنکه در برهوت رشد کرده است، یکسان نیست. آیا از بچه‌هایی که از پستان زنان نالایق و پست شیر می‌خورند، می‌توان انتظار کمال و بزرگی داشت؟^(۲)

آری، براستی اغلب دانشمندان و فلاسفه‌ی خدانشناس به فطری بودن اصل خدانشناسی معترف‌اند و حتی آنهایی که این اصل را انکار می‌کنند، نیز در اعماق ضمیر و وجدان خود بدان ایمان دارند و به وجود خدایی بزرگ و توانا و بینا و شنوا معتقداند. خداوند در آیات فراوانی در سوره‌های یونس، فرقان، عنکبوت، روم، لقمان و زمر با تأکید، یادآور می‌شود که همگی انسان‌ها اعم از خداپرستان و منکران خداوند بالاخص منکران خداوند در مواقع بروز ناملایمات و آفات و شرایط طاقت‌فرسا ناخودآگاه به حکم ندای فطرت به سوی خدا روی آورده و یکسوگرایانه در حالی که همه تن، متوجه‌ی کبریایی حق تعالی هستند او را به فریادرسی می‌خوانند و این واقعیتی است که همه‌ی آدمیان از ابتدایی و بی‌تمدن گرفته تا آدمیان امروز که در حد اعلای تمدن و مدنیت اجتماعی قرار دارند و از افراد خدانشناس و سوسیالیست گرفته تا انسان‌های

۱- چگونه فرزندان خود را تربیت کنیم ج ۱ ص ۱۵۴.

۲- همان.

خداشناس، بلااستثناء در سختی‌ها و شداید و در شرایطی که از همه چیز قطع امید می‌کنند، حق تعالی را از درون قلب و وجدان صدا می‌زنند. خداوند می‌فرماید:

﴿...جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ...﴾ [یونس: ۲۲]

«به ناگاه باد سختی وزیدن می‌گیرد و از هر سو موج به سویشان می‌دود و می‌پندارند که توسط مرگ از هر سو احاطه شده‌اند و راه گریزی ندارند. در این وقت خدا را به فریاد می‌خوانند و طاعت و عبادت و فرمانبرداری و دین را تنها از آن او می‌دانند.»

﴿دَعَوْنَهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَعَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [یونس: ۱۰].

«در بهشت دعای مؤمنان: پروردگارا تو منزهی (از آنچه کافران در دنیا می‌گفتند) و سلام آنان در آن (خطاب به همدیگر) درودتان باد (ای فرمانبرداران یزدان سبحان)، و ختم دعا و گفتارشان: شکر و سپاس پروردگار جهانیان را سزا است، (که ایمان را نصیب ما کرد و از ما خشنود گردید) می‌باشد...»

﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَلَهُ نِعْمَةٌ مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوًا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ﴾ [الزمر: ۸].

«هنگامی که گزند می‌توجه انسان می‌گردد، پروردگار خود را به فریاد می‌خواند و تضرع‌کنان رو به درگاه او می‌آورد. سپس هنگامی که نعمت بزرگی از جانب خود بدو داد (و شقاوت او را به سعادت و ناخوشی وی را به خوشی تبدیل کرد) خدا را که قبلاً به فریاد می‌خواند فراموش می‌کند (و گزند را از یاد می‌برد و به ترک دعا می‌گوید) و خدا گونه‌هایی را برای خدا می‌سازد تا (هم خود را و هم مردمان را بدان) از راه او بدر برد و گمراه کند. (ای پیغمبر! به چنین فردی) بگو: اندک روزگاری از کفر خود بهره‌مند شو (و با آن خوش بگذران، اما بدان که) تو از دوزخیانی...»

پس دانستیم که انسان بر اساس فطرت توحیدی و ایمان الهی و برائت نفسانی از گناه و معصیت متولد می‌شود و شخصیت کودک مانند ماده‌ی خام و مستعدی است که با تربیت خانوادگی و مصاحبت اجتماعی و آموزشی و تربیتی شکل می‌گیرد.

و در حقیقت کودکان مانند امانتی در دست والدین خود هستند. قلب پاک آنها مانند گوهر ارزشمندی است، اگر او را به اعمال نیک و درست عادت دهیم و درست تربیت بکنیم، و به خصائل اخلاقی و خصوصیات ایمانی او را آراسته بکنیم، بر اساس آن رشد می‌کند و سعادت دنیا و آخرت را به دست می‌آورد و اگر او را مانند حیوان به خود واگذاریم تا به اعمال ناشایست عادت کند، گمراه می‌شود و تباه می‌گردد، چرا که اگر کودکی در خانواده‌ای منحرف یا محیط اجتماعی گمراه رشد کند یا با افرادی ناشایست نشست و برخاست کند، بدون تردید اخلاق بد، با وجودش در می‌آمیزد و خصایل رفتاری ناشایست را جذب می‌کند و بر اساس مفاهیم و مبادی کفر و گمراهی رشد خواهد نمود و به زودی از سعادت به جانب شقاوت کشیده می‌شود و از اسلام به جانب کفر گام بر می‌دارد.

پس برای حفاظت فرزندان باید نخست خود پدر و مادر انسان‌های نیک و شایسته باشند، تا بتوانند کودکان را درست تربیت و تهذیب نمایند و محاسن اخلاقی را به آنان یاد دهند و به فطرت اصلی آنها امکان شکوفایی و بالندگی دهند.

۹۱ - [۱۳] وعن أبي موسى الأشعري قال: قام فينا رسول الله ﷺ بخمس كلمات فقال: "إن الله لا ينام، ولا ينبغي له أن ينام، يخفض القسط ويرفعه، يرفع إليه عمل الليل قبل عمل النهار، وعمل النهار قبل عمل الليل، حجابہ النور، لو كشفه لأحرقت سبحات وجهه ما انتهى إليه بصره من خلقه". رواه مسلم^(۱).

۹۱ - (۱۳) ابوموسی اشعری رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم برای ایراد خطبه برخاست و ما را به پنج چیز پند و اندرز داد و فرمود: خداوند عز و جل نمی‌خوابد و او را نسزد که بخوابد. او برخی را (به سبب گناه و معصیت و نافرمانی و تجاوز از اوامر و فرامینش) پایین می‌آورد و خوار می‌دارد (و به درکات پست دوزخ می‌کشانند) و برخی را (به ذریعه‌ی طاعت و بندگی) بالا می‌برد و والا می‌گرداند (و به درجات والای بهشت می‌رساند). کردار و گفتار شبانه (ی انسانها) پیش از کارهای روزانه و کارهای روزانه پیش از کارهای شبانه به سوی او بالا برده می‌شود (و هیچ تأخیر و یا تعویقی در بالا رفتن کردار پسندیده و گفتار پاکیزه‌ی انسان‌ها و یا کردار نازیبا و گفتار قبیحانه‌ی آنها به سوی خدا رخ نمی‌دهد، بلکه اعمال و کردار به سرعت به سوی او بالا می‌روند).

پرده و حجاب او نور است و فروغ، و اگر آن را کنار زند، جلوه و فروغ و پرتو او همه‌ی آفریدگان را که دیده به سوی او می‌گشایند، خواهد سوزانید.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

شرح: «يُخْفِضُ الْقِسْطَ وَيَرْفَعُهُ»: برخی از شارحان «قسط» را به رزق و روزی ترجمه کرده‌اند، یعنی خداوند ﷻ برابر مصلحت و صلاح‌دیدگی که خود می‌داند، روزی هرکس از بندگانش را بخواهد کم می‌کند و تنگ می‌گرداند و برای هرکس که بخواهد فراوان و گسترده و فراخ می‌گرداند و توسعه می‌دهد و برخی دیگر از شارحان، ترجمه‌ای دیگر کرده‌اند که ترجمه‌اش در بالا گذشت.

به هر حال می‌توان بین این دو قول جمع کرد و چنین گفت: که خداوند ﷻ گاهی اوقات بر اثر عصیان و نافرمانی عده‌ای از بندگان، روزی را بر آنها تنگ می‌کند و گاهی نیز بر اثر طاعت و بندگی عده‌ای دیگر از بندگانش، رزق و روزی را بر آنها گسترده و فراخ می‌گرداند.

«حجاب‌ه النور لو كشفه لأحرقن سبحات وجهه ما إنتهي اليه بصره من خلقه»: این بخش از حدیث، این مسئله را بیان می‌کند که خداوند ﷻ که وجودی است نامحدود و بالاتر از جهان ماده که در آن زندگی می‌کنیم، دیده و مشاهده نخواهد شد، چرا که در جهان ماده و دنیای کنونی ما همه چیز محدود است.

اما رؤیت خداوند ﷻ در آخرت با دلایل عقلی و براهین نقلی و حیانی و شرعی ثابت است و این نیز اعتقاد و باور اهل سنت و جماعت است. چرا که در حدیث مشهور امام بخاری آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «إنکم سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر» به یقین شما پروردگارتان را خواهید دید، همانگونه که ماه شب چهارده را می‌بینید». و خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاطِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾﴾ [القیامة: ۲۲-۲۳].

«در آن روز چهره‌هایی شاداب و شادان‌اند، به پروردگار خود می‌نگرند».

و باید دانست که رؤیت خدا در آخرت رؤیتی است بدون کیفیت و حد و حدود و بدون اینکه در مکانی و جهتی باشد و بی‌آنکه مسافتی بین او و بیننده باشد، یعنی رؤیت خداوند به همانگونه که اجسام را در مکان می‌بینیم و یا اینکه دیدنشان مشروط

به این که در جایی متوسط، (نه بسیار دور و نه بسیار نزدیک) باشند نیست، چرا که خداوند ﷻ از همه‌ی این چیزها پاک و منزّه است.

پس خداوند ﷻ بدون اینکه در مکانی و جهتی و در مقابل بیننده قرار گیرد یا نور به چشم برسد و یا مسافتی بین او و بیننده باشد، در آخرت دیده می‌شود و اهل سنت و جماعت نیز با دلیل عقلی و نقلی اعتقاد به جواز رؤیت خداوند در آخرت دارند و می‌گویند: آیہی ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ...﴾ [الأنعام: ۱۰۳] بر نفی رؤیت دلالت نمی‌کند، بلکه بر نفی ادراک دلالت می‌کند. یعنی چشم‌ها به کنه حقیقت او تعالی نمی‌رسند. لذا آنچه در اینجا نفی شده است، دریافتن و احاطه نمودن به تمام جوانب حق تعالی است، نه اصل رؤیت. چنانچه از حضرت عکرمه ؓ درباره‌ی آیہی ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ...﴾ سؤال شد. وی در پاسخ گفت: آیا شما آسمان را نمی‌بینید؟ گفتند: چرا. گفت: آیا همه‌ی آن را می‌بینید؟ و نگاهتان همه‌ی جوانب آن را احاطه می‌کند؟ گفتند: خیر. گفت: پس دیدن خداوند در آخرت نیز این چنین است.

﴿وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾ [الروم: ۲۷].

«بالترین وصف در آسمانها و زمین متعلق به خدا است».

و «لَنْ تَرَانِي» در سوره‌ی اعراف، برای نفی رؤیت در دنیا است، زیرا وجود مادی آدمی در این دنیا تاب دیدار خداوند را ندارد. و احادیث بی‌شمار و آیات فراوان دیگری نشان می‌دهد که نگاه کردن آخرت، بدون کیفیت و چگونگی و حدود و جهات و مسافات و صفات است، بلکه دیدن خدا در آخرت بدون کیفیت و حد و حدود است، و خداوند ﷻ به بهشتیان چشمی می‌دهد و یا اینکه خاصیت دنیوی چشم را در آخرت تغییر می‌دهد تا بتواند او تعالی را رؤیت کند.

پس نباید بسان معتزله که منکر رؤیت خدا در آخرت‌اند، غایب را بر شاهد و آخرت را بر دنیا قیاس کرد و حکم جهان ماده و جهان ماورای ماده را یکسان تصور کنند، چرا که هر کدام از دو جهان، قوانین خاص خود را دارند و نباید دچار قیاس مع الفارق شده و آخرت را به دنیا و ماده را به معنویت قیاس نمود.

۹۲ - [۱۴] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: "يد الله ملائ لا تغيبها نفقة،

سحاء الليل والنهار، أرايتم ما أنفق مذ خلق السماء والأرض؟ فإنه لم يغض ما في يده،

وكان عرشه على الماء، ويده الميزان يخفض ويرفع". متفق عليه.

وفي رواية لمسلم: "يمين الله ملأى - قال ابن نمير: ملآن -، سحاء لا يغيضها شيء الليل والنهار"^(۱).

۹۲- (۱۴) ابوهريره رضي الله عنه گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: براستی دست خدا پر و گشاده است (و او جواد و بخشنده است و هر گونه که بخواهد و حکمت خداوند اقتضا کند می‌بخشد و بخیل و تنگ چشم نیست) و انفاق و بخشش چیزی از آن کم نمی‌کند، بلکه او (بنابر اقتضای حکمتش بر بندگان خویش) شب و روز می‌بخشد. آیا نمی‌بینید که خداوند صلی الله علیه و آله از بدو آفرینش آسمان‌ها و زمین، چقدر (بر بندگان و موجودات و مخلوقات زمینی و فرازمینی) انفاق کرده ولی با این وجود چیزی از آنچه در دست پر و گشاده دارد، کم نشده است.

و عرش خدا بر روی آب قرار دارد و ترازو(ی رزق و روزی) نیز در دست اوست (بنابراین، بنا به حکمتش روزی را) کم و زیاد می‌کند (و برابر صلاح‌دیدی که خود می‌داند، رزق و روزی هرکس از بندگانش را بخواهد کم می‌کند و تنگ می‌گرداند و برای هرکس که بخواهد فراوان و گسترده و فراخ می‌گرداند و توسعه می‌دهد).

و امام مسلم با این الفاظ چنین روایت می‌کند: «دست راست خداوند صلی الله علیه و آله پر و گشاده است (و او جواد و بخشنده است) و خداوند صلی الله علیه و آله شب و روز بر بندگانش می‌بخشد و انفاق و دهنش می‌کند و براستی بخشش و انفاق زیاد از آن چیزی کم نمی‌کند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: «یدالله»: چنانچه قبلاً گفته شد، معنای اصلی واژه «ید» به معنای «دست» است، ولی این واژه در زبان عربی به معنای دیگری نیز استعمال می‌گردد از جمله: نعمت، قدرت، تسلط و نفوذ، حکومت و زمامداری.

و در اینجا که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «دست خدا پر و گشاده است». کنایه و تعبیری لطیف و زیبا از نهایت جود و بخشش و قدرت کامل و اشاره‌ای به نعمت‌های مادی و معنوی و دنیوی و اخروی خداوند صلی الله علیه و آله است.

۱- بخاری ح ۴۶۸۴، مسلم ۲ / ۶۹۱ ح ۳۷، ترمذی ح ۳۰۴۵، ابن ماجه ح ۱۱۷، مسند احمد ۲ / ۳۱۳.

و در حقیقت پر و گشاده بودن دست، کنایه از بخشندگی و جود، و در مقابل خالی و بسته بودن دست، کنایه از بخل و تنگ‌چشمی می‌باشد.

و براستی خداوند ﷻ در منتهای جود و سخا و بخشش و گشاده‌دستی قرار دارد و این همه نعمت که ما در اطراف و اکناف خویش می‌بینیم و در مراحل مختلف زندگی اعم از مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی و... به نظاره‌ی آنها می‌نشینیم، همه و همه ثمره‌ی فضل و بخشش دستان بلاکیف خداوند سبحان است. و اوست که شب و روز بر بندگانش احسان و انعام می‌نماید و همه را در زیر چتر نعمت‌های بیکران و لا تُعد و لا تُحصى خویش قرار می‌دهد، تا منتهای جود و سخای خویش را به بندگانش نشان دهد.

«سحَاء»: فراوان و فراخ کرده است. اتمام بخشیده است و فراگیر نموده است. یعنی خداوند شب و روز نعمت‌های ظاهر و باطن را بر بندگانش گسترده و افزون ساخته و بر آنها سرازیر نموده است و در مسیر منافع و مصالح آنها به حرکت انداخته است.

«ملائی»، «ملاَن»: یعنی پر، آکنده از نعمت و لطف. «لا تغیضها»: کم نمی‌کند، نمی‌کاهد.

«المیزان»: ترازو یا وسیله‌ی سنجش به گونه‌های مختلف که با آن سنگینی یا دما، یا فشار و جز آنها را اندازه بگیرند. و نیز به معنای «اندازه» و «عدالت» نیز به کار برده می‌شود.

ولی به طور کلی «میزان» هر قانون تکوینی و دستور تشریحی را شامل می‌شود، چرا که همه وسیله‌ی سنجش‌اند و درست است که «میزان» در لغت به معنای ترازو و وسیله‌ی وزن کردن سنگینی اجسام است، اما مسلماً میزانی که در این حدیث به آن اشاره رفته است، مفهوم گسترده‌ای دارد که هر وسیله‌ی سنجش و همه‌ی قوانین و مقررات تکوین و تشریح را فرا می‌گیرد.

و اینکه می‌بینیم در بعضی از آیات و احادیث، از عبارت «میزان» به معنای قرآن، عدل، شریعت، ترازو و سنجش، تفسیر شده است، در حقیقت هر کدام اشاره به مصداقی از این مفهوم کلی و گسترده است.

به هر حال تمام سنجش‌ها، سنجش حق از باطل، سنجش عدالت از ظلم و ستم، سنجش ارزش‌ها و سنجش حقوق انسان‌ها در مراحل و مسیرهای مختلف زندگی اجتماعی، همه و همه به دست قدرت خداوند ﷻ است و بس.

و با این وجود عده‌ای از علماء و دانشوران اسلامی در اینجا، «میزان» را به معنای خاص خود، مورد نظر قرار داده‌اند و گفته‌اند: مراد از این عبارت؛ «بیده میزان...» این است که ضوابط و قوانین و موازین و معاییر رزق و روزی به دست خداست و اوست که برابر صلاح‌دید خویش روزی هرکس از بندگانش را که بخواهد کم می‌کند و برای هرکس که بخواهد فراخ و گسترده می‌دارد.

و برخی دیگر از علماء «میزان» را در حدیث، به معنای عدالت گرفته‌اند و حدیث را چنین ترجمه کرده‌اند: «خداوند ﷻ به ذریعه‌ی تسلط ظالمان و ستم پیشگان، گاهی عدالت را پایین می‌آورد و گاهی نیز به خاطر تسلط و نفوذ عدالت پیشگان و ظلم ستیزان، آن را بالا می‌گرداند و به آن رفعت می‌بخشد.

به هر حال، می‌توان چنین نیز گفت که مراد از «میزان» قوانین و ضوابط و قواعد و مقررات و میزان و معیاری است که حاکم بر سراسر عالم هستی است و هر قانون تکوینی و دستور تشریعی را شامل می‌شود.

۹۳ - [۱۵] وعنه قال: سئل رسول الله ﷺ عن ذراري المشركين، قال: " الله أعلم بما كانوا عاملين ". متفق عليه^(۱).

۹۳ - (۱۵) ابوهریره ؓ گوید: «پیرامون بچه‌های مشرکان و کافران که پیش از بلوغ چشم از جهان فرو می‌بندند، از پیامبر ﷺ سؤال شد (که حال و وضع آنها در قیامت چگونه است، آیا در بهشت برین خداونداند و یا در آتش سوزان دوزخ)؟ پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: فقط خداوند ﷻ از فرجام و عاقبت آنها باخبر است.»

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: «ذراری»: جمع «ذریه» است. این واژه از ماده‌ی «ذره» به معنای آفرینش و خلقت است و در اصل به معنای نسل آدمی، نژاد، دودمان و فرزندان کوچک می‌باشد. ولی گاه به همه‌ی فرزندان اعم از کوچک و بزرگ، بلاواسطه و با واسطه نیز «ذریه»

گفته می‌شود. ولی در اینجا مراد همان معنای اصلی، یعنی فرزندان کوچک و خردسال است که قبل از بلوغ می‌میرند.

چنانچه قبلاً نیز گفته شد، درباره‌ی فرزندان مسلمانان، علما و دانشوران اسلامی بر این امر اجماع و اتفاق نظر دارند که کودکان مسلمانان که قبل از بلوغ می‌میرند، بهشتی خواهند بود، ولی پیرامون کودکان اهل شرک و کفر، بنابراین حدیث و احادیثی از این دست، چند قول و نظریه وجود دارد:

۱- آنها به تبع والدینشان دوزخی‌اند.

۲- بر اساس فطرت [کل مولود یولد علی الفطرة] بهشتی‌اند.

۳- از زمره‌ی خدمتگذاران بهشتیان‌اند.

۴- در اعراف‌اند.

۵- خداوند بر اساس علم خویش با آنها برخورد می‌کند. یعنی اگر بداند که آنها چون به سن بلوغ برسند، اعمال منافی ایمان انجام می‌دهند، آنها را وارد دوزخ می‌کند و اگر بداند که به مبانی و مبادی ایمان چنگ می‌زنند، آنها را وارد بهشت می‌گرداند.

۶- موکول کردن این قضیه به خود خداوند سُبْحٰنَهُ، چرا که خود خداوند سُبْحٰنَهُ از فرجام و عاقبت آنها بهتر با خبر است. و عده‌ی زیادی از علما همین قول را اختیار نموده‌اند.

۷- اطفال خردسال در قیامت به مرحله‌ی بلوغ می‌رسند و آزمایش و امتحان می‌شوند، هرگاه از این آزمایش پیروز درآیند، ملحق به بهشت می‌شوند و اگر از این آزمون پیروز در نیایند، ملحق به جهنم خواهند شد.

۸- علامه ابن حجر عسقلانی بر این باور است که کودکان مشرکان که قبل از بلوغ می‌میرند بر اساس فطرت پاک و خالص‌شان وارد بهشت می‌شوند. و جواب این حدیث را چنین داده است که این حدیث در ابتدای امر و پیش از نزول حکم بهشتی بودن کودکان است. چنانچه وی می‌گوید: «هذا قبل أن ينزل فيهم شيء فلا ينافي أنهم من أهل الجنة»^(۱).

فصل دوم

۹۴ - [۱۶] وعن عبادة بن الصامت قال: قال رسول الله ﷺ " إن أول ما خلق الله القلم، فقال له: اكتب. فقال: ما أكتب؟ قال: اكتب القدر. فكتب ما كان هو كائن إلى الأبد". رواه الترمذي وقال: هذا حديث غريب إسناداً^(۱).

۹۴ - (۱۶) عبادة بن صامت رضي الله عنه گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: براستی نخستین چیزی را که خدا آفرید، قلم بود. خداوند صلی الله علیه و آله پس از آفرینش قلم به او فرمود: بنویس. قلم گفت: پروردگارا! چه بنویسم؟ خدا فرمود: قضا و قدر را. پس قلم نیز آنچه را بوده و خواهد بود و از همان روز تا روز قیامت روی می‌دهد، را نوشت».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته: این حدیث از لحاظ سند غریب است].
شرح: از این حدیث این مسئله را می‌توان استنباط کرد که خود آفرینش قلم قبل از هر چیز، دلیل و برهانی بزرگ بر اهمیت و جایگاه بس شامخ و بلند علم و دانش و قلم و دوات است. چرا که همین قلم است که پیونددهنده‌ی انسان‌ها، حافظ علوم و فنون بشر و افکار و نظریات دانشمندان و اندیشمندان اسلامی و پل ارتباطی میان گذشتگان و آیندگان و انتشاردهنده‌ی علوم و معارف در میان جامعه‌ها، امت‌ها و افراد، و چراغی فروزان بر فراز راه تقدم و پیشرفت ملت‌ها و نبوغ آنها و حلقه‌ی اتصال فکری علما و دانشوران می‌باشد.

حتی فراتر از آن، ارتباط آسمان و زمین و زمینیان و فرازمینیان نیز از طریق لوح و قلم حاصل شده است و این خود حاکی از اهمیت و جایگاه ویژه و بس والای فراگیری علم و دانش و فناوری و تکنولوژی است.

و اگرچه قلم در این روایت اشاره به قلم تقدیر و قضا و قدر است، ولی هرچه هست، نقش و جایگاه قلم را در سرنوشت بشر و مقدرات او روشن می‌سازد، چرا که گردش

نیش قلم بر صفحه‌ی کاغذ، سرنوشت بشر را رقم می‌زند. لذا پیروی و شکست جوامع انسانی، به نوک قلم‌ها بسته است.

رفع یک اشکال: شاید نسبت به این حدیث این اشکال وارد شود که در این روایت آمده است:

«إن أول ما خلق الله القلم» «نخستین چیزی را که خدا آفرید قلم بود».

ولی در حدیث دیگری آمده:

«إن أول ما خلق الله العقل» «نخستین چیزی که خدا آفرید، عقل و خرد بود».

و در بعضی دیگر از روایات می‌خوانیم:

«إن أول ما خلق الله نوري»

یا «إن أول ما خلق الله روجي»

و یا «إن أول ما خلق الله العرش».

و در حقیقت بین این روایات منافاتی نیست، چرا که در واقع مراد از اول بودن همه‌ی آنها اول بودن نسبی و اضافی است نه اول بودن حقیقی.

یعنی هر کدام از این‌ها نسبت به جنس و نوع خودش در درجه‌ی نخست آفرینش قرار دارد، نه اینکه حقیقتاً قلم از همه‌ی انواع و از تمام اجناس و اشیاء دیگر در آفرینش مقدم باشد، بلکه منظور این است که قلم نسبت به جنس و نوع خودش از آنها مقدم است. «وقس علی هذا»

۹۵ - [۱۷] وعن مسلم بن يسار قال: سئل عمر بن الخطاب رضي الله عنه عن هذه الآية: ﴿وَإِذْ

أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ [الأعراف: ۱۷۲]. الآية، قال عمر: سمعت

رسول الله صلى الله عليه وسلم يسأل عنها، فقال: "إن الله خلق آدم، ثم مسح ظهره بيمينه، فاستخرج منه

ذرية، فقال: خلقت هؤلاء للجنة، ويعمل أهل الجنة يعملون، ثم مسح ظهره بیده

فاستخرج منه ذرية، فقال: خلقت هؤلاء للنار، ويعمل أهل النار يعملون". فقال رجل:

ففيم العمل يا رسول الله؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: "إن الله إذا خلق العبد للجنة؛ استعمله

يعمل أهل الجنة حتى يموت على عمل من أعمال أهل الجنة فيدخله به الجنة، وإذا خلق

العبد للنار؛ استعمله بعمل أهل النار حتى يموت على عمل من أعمال أهل النار فيدخله به النار". رواه مالك والترمذي وأبو داود^(۱).

۹۵- (۱۷) مسلم بن یسار رضی اللہ عنہ گوید: عده‌ای از مردم از حضرت عمر رضی اللہ عنہ در ارتباط با تفسیر و تشریح این آیه سؤال کردند:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ [الأعراف: ۱۷۲].

«و ای پیامبر، برای مردم بیان کن، هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان در طول اعصار و قرون پدیدار کرد و ایشان را بر خودشان گواه گرفته است و خطاب بدانان فرموده است که؛ آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفته‌اند: آری، گواهی می‌دهیم که توئی خالق باری. تا روز قیامت نگویید ما از این امر خداشناسی و یکتاپرستی غافل و بی‌خبر بوده‌ایم».

عمر رضی اللہ عنہ در پاسخ گفت: خودم مقصود این آیه را از پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم شنیده‌ام که از ایشان درباره‌ی آن سؤال شد و ایشان در پاسخ فرمودند: «خداوند صلی اللہ علیہ و آله و سلم آدم علیه السلام را پدید آورد و آنگاه که از آفرینش وی فراغت یافت، پشتش را با دست قدرت لایزال و قوت لایتناهی خویش کشید و (گروهی از) فرزندان آینده‌ی او را تا آخرین فرد بشر از پشت او به صورت ذراتی بیرون آورد».

سپس فرمود: «من این گروه از فرزندان آدم را برای بهشت آفریده‌ام و آنها نیز (با اراده و اختیار و کسب و تلاش خویش در دنیا) به انجام کارهای بهشتیان می‌پردازند (و در نهایت نیز وارد بهشت می‌شوند). آنگاه بار دیگر، دست قدرت و قوت خویش را بر پشت آدم علیه السلام کشید (و گروهی دیگر از) فرزندان آینده‌ی وی را تا آخرین فرد بشر از پشت او به صورت ذراتی بیرون آورد و فرمود: من این گروه را برای دوزخ پدید آورده‌ام و آنها نیز (با اراده و اختیار و کسب و تلاش خویش در دنیا) به انجام کارهای دوزخیان

۱- مؤطا مالک، ح ۲ «کتاب القدر»، ترمذی ح ۳۰۷۵، و قال حدیث حسن، ابوداود ح ۴۷۰۳، مسند

می‌پردازند (که در نهایت با اعمال و کردار زشت و قبیح خودشان راهی دوزخ خواهند شد)».

در این هنگام مردی از جا برخاست و گفت: ای رسول خدا ﷺ! (حالا که جایگاه ما از پیش مشخص شده و دوزخی و بهشتی بودن ما قبلاً تعیین گردیده است و با توجه به سرنوشت مکتوب ازلی خویش، آیا می‌توانیم بر آن تکیه کنیم و عمل کردن را رها سازیم؟ زیرا در صورتی که جایگاه ما از پیش مشخص شده است) عمل کردن به چه کار آید؟ و چرا عمل را رها نکنیم؟

پیامبر ﷺ فرمود: «(خیر، عمل را رها نسازید، چرا که) هرگاه خداوند ﷻ، بنده‌ای را برای بهشت بیافریند، در انجام کارهای بهشتیان، توفیقش می‌دهد و او نیز به‌سوی اعمال سعادت‌مندان و بهشتیان گرایش پیدا می‌کند و تا آخر عمر (بر مبنای اراده و اختیار خویش) اعمالی را انجام می‌دهد که او را بر سرنوشت مکتوب ازلی به بهشت می‌رساند و خداوند متعال وی را وارد آن می‌سازد. و اما هر گاه بنده‌ای را برای دوزخ بیافریند، در انجام کارهای شقاوت‌پیشگان و دوزخیان توفیقش می‌دهد و او نیز به‌سوی اعمال آنها گرایش پیدا می‌کند و تا آخر عمر (با اراده و اختیار و کسب و تلاش خویش) اعمالی را انجام می‌دهد که او را برابر سرنوشت مکتوب، به دوزخ می‌رساند و خداوند متعال وی را راهی آن می‌سازد».

[این حدیث را مالک، ترمذی، و ابوداود روایت کرده‌اند].

شرح: در این حدیث دو نکته قابل یادآوری است:

۱- چنانچه قبلاً گفته شد این حدیث و احادیثی از این قبیل برای صاحبان بصیرت و درایت و فرزنانگان و فرهیختگان، کوچکترین ابهام و اشکالی را در بر ندارد. چرا که آنها به خوبی از اصول و موازین و مبادی و مبانی اسلام باخبراند و خوب می‌دانند که علم خداوند ﷻ به همه چیز و همه کس در هر دو جهان احاطه‌ی کامل دارد و علم او ازلی و محیط به ازل و ابد و تمام زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد.

اما این تصور که علم ازلی خداوند به آنچه که مردم در آینده می‌کنند، آنان را بر انجام مکتوب و سرنوشت ازلی مجبور خواهد ساخت، این چیزی است باطل و چنین چیزی بوج و بی‌معنی است، چون علم خداوند ﷻ نوری است کاشفه، نه قوه‌ای

مجبورکننده و اجبارآور و به هیچ عنوان این علم سابق و ازلی خدا به آنچه که ما در آینده انجام می‌دهیم، جبری ایجاد نمی‌کند.

یعنی خداوند در ازل می‌داند که فلان شخص در فلان روز و در فلان ساعت و در فلان مکان، به اراده و خواست خود و با سعی و تلاش خویش فلان عمل را انجام می‌دهد، ولی این علم خدا شخص را مجبور به انجام آن عمل نمی‌نماید.

و این خود انسان‌ها هستند که با اراده‌ی خودشان به چیزی روی می‌آورند که اهداف ارادی و اختیاری آنان است و خداوند متعال نیز بر اساس اراده و خواست و گرایش خود آنان، مراد و هدفشان را (هرچه باشد، خوب یا بد) به اتمام می‌رساند و تحقق می‌بخشد. پس علم خدا، صفت کاشفه است، نه قوه‌ای مجبورکننده و اجبارآور.

۲- پیرامون «عهد الست» و اینکه این پیمان چگونه بوده است، میان مفسران و شارحان اختلاف است که از همه مهم‌تر دو نظریه و دیدگاه است:

الف) دیدگاه اول، دیدگاه علمای سلف و پیشینیان است. آنها بر این عقیده‌اند که هنگامی که خداوند آدم عَلَيْهِ السَّلَام را آفرید، ذریه‌ی وی را از پشت وی بیرون آورد و فرزندان آینده‌اش را از همان روز تا آخرین فرد بشر، از پشتش بیرون آورد و به آنها عقل و شعور کافی برای شنیدن سخن و پاسخ گفتن عنایت کرد و در آن هنگام از طرف خداوند به آنها خطاب شد «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» همگی در پاسخ گفتند: «بلی شهدنا»، سپس همه‌ی آنها به صلب آدم عَلَيْهِ السَّلَام بازگشتند و به این طریق خداوند عَلَيْهِ السَّلَام از آنان بر ربوبیت خویش عهد و پیمان گرفت که این عهد را «عهد الست» و آن عالم را «عالم ذرّ» می‌نامند.

پس بنا به رأی این علما و دانشوران سلف، پروردگار حقیقتاً ذریه و فرزندان آدم را از پشت وی بیرون آورد و از آنان بر ربوبیت خویش عهد و پیمان گرفت. بنابراین، پیمان «الست» در «عالم ذرّ» یک پیمان تشریحی و پیمانی از باب حقیقت میان پروردگار و انسان‌ها است.

ب) دیدگاه دوم، دیدگاه علما و دانشمندان خلف است. این عده بر این باورند که این عهد و پیمان از باب مجاز و تمثیل است، نه از باب حقیقت. و منظور از عالم ذرّ، و پیمان الست همان عالم استعدادها و پیمان فطری و فطرت است. یعنی این آیه و حدیث در حقیقت اشاره به توحید فطری و وجود ایمان به خدا در اعماق روح آدمی است.

این گروه از علما می‌گویند: در حقیقت خداوند ﷻ ذریه و فرزندان آدم را از پشت وی بیرون نیاورد، بلکه ادله و براهین کونی را بر وحدانیت و ربوبیت خویش اقامه کرد و عقل‌های فرزندان آدم را بر وحدانیت خدا گواهی داد.

لذا مراد از این گواه‌گرفتن، خلقت فطری آنها بر توحید و یکتاپرستی است. بنابراین خداوند ﷻ در وجود هر یک از فرزندان آدم ﷺ استعداد و آمادگی برای درک حقیقت توحید را داده است و در نهاد و فطرت هر کدام از آنها این سرّ الهی به صورت یک حس درون ذاتی به ودیعه گذارده شده است و هم در عقل و خردشان به صورت یک حقیقت خودآگاه نهاده‌اند. گر دیده است.

بر اساس این قول و نظریه، همه‌ی افراد بشر دارای فطرت و روح توحید و خدایپرستی و خداباوری و خداشناسی هستند و سؤالی که خداوند از آنها کرده به زبان تکوین و آفرینش است و پاسخی که آنها داده‌اند، نیز به همین زبان است.

چرا که خداوند ﷻ، نسل‌های بنی‌آدم را یکی از پی‌دیگری آفرید و برای هر نسل از آنها از طریق ارسال رسل و انزال کتب و دلایل آفاقی و براهین انفسی و راز و رمز موجودات و عجائب و غرایب مخلوقات و کائنات، دلایل توحید و یکتاپرستی اقامه کرد و آن نسل‌ها نیز در طول عصرها و قرون به زبان حال و قال بر توحید و یگانگی خدا گواهی و شهادت دادند.

و این عده از علما تمام احادیثی که در این زمینه آمده‌اند را به همین طریق تفسیر و تشریح کرده‌اند. «والله اعلم بالصواب»

۹۶ - [۱۸] وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال: خرج رسول الله ﷺ وفي يده كتابان، فقال: "أتدرون ما هذان الكتابان؟" قلنا: لا، يا رسول الله! إلا أن تخبرنا. فقال للذي في يده اليمنى: "هذا كتاب من رب العالمين، فيه أسماء أهل الجنة، وأسماء آبائهم وقبائلهم، ثم أجمل على آخرهم، فلا يزداد فيهم ولا ينقص منهم أبداً." ثم قال للذي في شماله: "هذا كتاب من رب العالمين فيه أسماء أهل النار، وأسماء آبائهم وقبائلهم، ثم أجمل على آخرهم، فلا يزداد فيهم ولا ينقص منهم أبداً." فقال أصحابه: فقيم العمل يا رسول الله إن كان أمر قد فرغ منه؟ فقال: "سددوا وقاربوا؛ فإن صاحب الجنة يختم له بعمل أهل الجنة وإن عمل أي عمل. وإن صاحب النار يختم له بعمل أهل النار وإن عمل"

«أي عمل». ثم قال رسول الله ﷺ بيديه فنبذهما، ثم قال: «فرغ ربكم من العباد ﴿فَرِيْقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيْقٌ فِي السَّعِيرِ﴾ [الشورى: ٧]». رواه الترمذي^(١).

۹۶- (۱۸) عبدالله بن عمرو - رضي عنه - گوید: «رسول خدا ﷺ در حالی از خانه بیرون شد و به سوی ما آمد که گویا در دو دست مبارک دو کتاب بود. ایشان از ما پرسید: آیا می‌دانید این دو کتاب و نوشتار چیست؟ گفتیم: خیر ای رسول خدا ﷺ، مگر اینکه خود به ما خبر دهید (و ما را از محتویات آن دو کتاب بی‌آگاهانید). آنگاه پیامبر ﷺ پیرامون کتابی که در دست راستش قرار داشت فرمود: این نوشتار، کتابی از سوی پروردگار جهانیان است که در آن نام‌های بهشتیان و نام‌های پدران و حتی فراتر از آن، اسامی قبیله و عشیره و تیره و نژادشان نیز به تفصیل و اجمال در آن قید شده است (و چنان این کتاب و نوشتار الهی دقیق و حساب شده است که هرگز) نه کسی در آن افزوده می‌شود و نه کسی از آن کاسته می‌گردد.

پس از آن پیامبر ﷺ درباره‌ی کتابی که در دست چپشان قرار داشت، فرمود: این نوشتار نیز کتابی از سوی پروردگار جهانیان است که در آن نام‌های دوزخیان و نام‌های پدران و قبیله و تیره‌ی آنها به تفصیل و اجمال در آن ثبت و ضبط شده است (و چنان این کتاب و نوشتار الهی نیز دقیق و حساب شده است که هرگز) نه کسی در آن افزوده می‌شود و نه کسی از آن کم می‌گردد.

در این هنگام اصحاب رضي عنهم گفتند: ای رسول خدا ﷺ! حالا که جایگاه هرکس از پیش مشخص و معین شده (و دوزخی و بهشتی بودن هرکس قبلاً در مکتوب ازلی خداوند تعیین گردیده است)، پس در این صورت عمل به چه کار آید؟ (یعنی با توجه به سرنوشت و مکتوب ازلی خویش مبنی بر بهشتی و یا دوزخی بودن، آیا می‌توانیم بر آن تکیه و اعتماد کنیم و عمل را رها سازیم)؟

پیامبر ﷺ فرمود: (خیر، هرگز عمل را رها نسازید، بلکه بر شما لازم است که) استقامت و پایداری بر دین و اعمال نیک و شایسته را هدف خویش قرار دهید (و با انجام اعمال و کردار شایسته و گفتار بایسته و طاعت و بندگی خدای مهرگستر) به او نزدیک شوید و در پرتو آن به خداوند تقرب و نزدیکی حاصل نمایید.

۱- ترمذی ح ۲۱۴۱، و قال: هذا حديث حسنٌ غريب صحيح، مسند احمد ۱۶۷/۲.

و براستی برای فرد بهشتی، در ازل در مکتوب ازلی، اعمال بهشتیان نوشته شده که وی در پرتو آنها، به بهشت خدای سُبْحٰنَهُ وارد خواهد شد، اگر چه مرتکب اعمال دیگری نیز گردد. (چرا که ارزش کارهای انسان به فرجام آنها وابسته است و خداوند سُبْحٰنَهُ نیز از آینده‌ی این فرد مطلع و آگاه است و می‌داند که این انسان، سرانجام با اعمال نیک اختیاری‌اش وارد بهشت می‌شود).

و همچنین در ازل برای فرد دوزخی، در مکتوب ازلی اعمال دوزخیان نوشته شده که وی در پرتو آنها به دوزخ در خواهد آمد. اگر چه در زندگی‌اش اعمال بهشتیان را نیز انجام دهد (اما بالاخره بنا به مکتوب ازلی خویش، دوزخی خواهد بود، چرا که ارزش کارها به فرجام و عاقبت آنها وابسته است و خداوند نیز از آینده‌اش مطلع و آگاه است و می‌داند که این انسان، سرانجام با اراده و اختیار خود با انجام اعمال و کردار زشت و قبیحش وارد جهنم خواهد شد).

عبدالله بن عمرو - رضی الله عنه - گوید: «پس از این پیامبر صلی الله علیه و آله به دستانش اشاره کرد، گویا که آن دو کتاب را پشت سر خویش گذاشته. آن گاه فرمود: پروردگار دانا و فرزانه (از نوشتن و مقرر داشتن مرگ، رزق و روزی، سر رسید و فرجام زندگی و تیره‌بختی و نیک‌بختی و بهشتی و دوزخی بودن هر بنده‌ای از بندگانش) فارغ گشته، پس (در روز گردهمایی بزرگ رستاخیز مردمان دو گروه بیش نیستند) گروهی در بهشت بسر می‌برند و دسته‌ای در آتش سوزان دوزخ».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است]

شرح: «و فی یدیه کتابان»: پیرامون آن دو کتاب و چگونگی آن دو، میان شارحان حدیث اختلاف است. گروهی از علما و دانشوران اسلامی بر این باورند که مراد از این دو کتاب، «دو کتاب حسی و حقیقی» است. یعنی به حول و قوه‌ی الهی، دو کتاب در دست پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده شد که در یکی نام‌های بهشتیان و در دیگری اسامی دوزخیان قید شده بود. و این عده از علما این حدیث را حمل بر حقیقت می‌کنند و می‌گویند: خدایی که این همه معجزات و فضایل و کمالات مادی و معنوی، غیبی و دینی به پیامبران خویش داده، قادر است که چنین کتابی را در اختیار پیامبر خویش قرار دهد و قدرت حمل آن را نیز به وی عنایت فرماید، ﴿وَمَا ذَلِكْ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ﴾ [ابراهیم: ۲۰].

اما دسته‌ای دیگر از علما و دانشمندان، این حدیث را حمل بر تمثیل نموده‌اند و می‌گویند: ذکر این دو کتاب از باب مجاز و تمثیل است، نه از باب حقیقت و چون گوینده [یعنی پیامبر ﷺ] متّصف به اسرار و علوم غیبی و فضایل و کمالات الهی است و شنونده [عبدالله بن عمرو - رضی عنه] - متّصف به یقین محکم و مضبوط به گفته‌ها و سخنان و اوامر و فرامین گوینده، در بیان چیزهای غیر حسی از تعبیرها و اشاره‌های حسی استفاده می‌کند. یعنی گاهی از تعبیرهای حسی برای بیان عظمت و قطعی بودن امری استفاده می‌شود. یعنی آنقدر مقام آن بالا و مشخص و هویدا و قطعی و یقینی است که گویی قابل مشاهده و رؤیت می‌باشد.

۹۷ - [۱۹] وعن أبي خزيمة عن أبيه قال: قلت: يا رسول الله! أرأيت رقیّ نسترقيها، ودواءً ننداوی به، وتقاةً ننتقيها، هل ترد من قدر الله شيئاً؟ قال: "هي من قدر الله". رواه أحمد والترمذي وابن ماجه^(۱).

۹۷ - (۱۹) ابوخرزامة رضی عنه از پدرش نقل می‌کند که گفت: «به پیامبر ﷺ گفتم: ای رسول خدا ﷺ! آیا دعاهایی که ما برای طلب شفا به کار می‌بریم (یعنی «رقیه») و دارویی که خود را بدان معالجه می‌کنیم و سپر و وقایه‌ای که خویشتن را به ذریعه‌ی آن از دشمن محفوظ و مصون می‌داریم، چیزی از قضا و قدر خداوند متعال را رد می‌کند؟ پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: آن داروها و اسباب و وسایل نیز، خود از مصادیق بارز و شاخص قضا و قدر خداوند می‌باشند».

[این حدیث را احمد، ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند]

شرح: «رقی» جمع «رقیه» است، یعنی افسون، تعویذ و دعا. به این معنا که شخصی با اوراد و سخنانی زیبا و شیوا که در آن از اسماء و صفات خداوند متعال به کار برده شود در مقام معالجه‌ی بیماری کسی برآید.

البته در مسئله‌ی تعویذ و دعا، علما چند شرط را قرار داده‌اند:

۱- باید در افسون و دعا از اسماء و صفات زیبای خداوند ﷻ به کار برد. مانند:

«اللَّهُمَّ ربَّ الناس، أذهب البأس، اشف أنت الشافي، لا شفاء إلا شفاءك شفاء لا

یغادر سقماً» و دعاهای مأثور دیگر از این قبیل.

۱- مسند احمد ۴۲۱/۳، ترمذی ح ۲۰۶۵ و قال حدیث حسن صحیح، ابن ماجه ح ۳۴۳۷.

۲- افسون و تعویذ باید با زبان عربی و به زبانی قابل فهم و درک باشد و باید جداً از اصطلاحات سخت و ناهموار و کلمات غریب و نامأنوس و مغلق و پیچیده پرهیز نمود.

۳- افسونگر معتقد باشد به اینکه افسون و تعویذ و دعا و اوراد وی به خودی خود مؤثر نیست، بلکه تأثیر آن منوط به تقدیر و مشیت الهی است. یعنی افسونگر بر این باور باشد که بیماری‌ها در ذات و طبیعت خود مسری و واگیر نیستند. همانگونه که در جاهلیت بدان معتقد بودند، بلکه واگیربودن و سرایت کردن و مریض شدن هرکس بر حسب تقدیر و مشیت خداوند و بر مبنای سنن هستی الهی می‌باشد و در نوشتن دعا و یا برای کسی که آن را می‌نویسد امور زیر حرام است^(۱).

الف) خلوت کردن با زن بیگانه: بعضی از کسانی که به کار دعا مشغول‌اند، ادعا می‌کنند که دعا نوشتن برای زن ممکن نمی‌شود، مگر با او خلوت کرد. این کار حرام است و در حقیقت موجب فساد می‌شود.

ب) دیدن بدن زن: نباید جایی از بدن زن لمس یا دیده شود، مگر اینکه ناچاراً برای درمان باشد. وقتی که مردی محرم یا زنی نباشد که آن را انجام دهد.

ج) استفاده از خرافات و اباطیل: دعای شرعی باید خالی از خرافات باشد، از جمله‌ی این خرافات این است که لباسی که اختصاص به زن دارد را در نزد خود، یک شب نگه می‌دارند و روز بعد اکاذیبی را برای او سرهم می‌کنند و ادعا می‌کنند که این مطالب را در طی نگهداری لباس دریافته‌اند. این دروغ و افتراء و سوء استفاده از اموال مردم است و نان خوردن از این راه حرام است^(۲).

پس برای مسلمان شایسته است که به طبابتی که بر مبنای مشاهده، تجربه، آزمایش و اسباب و مسببات است ارج نهند و آن را گرمی دارند و به افرادی که به علل و اسباب ظاهری و به سنن موجود در هستی توجهی نمی‌کنند و اسباب خفی و نیروهای مجهول و نامریی از قبیل افسون‌ها و دعا‌های مکتوب غیرمفهوم و شعوده‌هایی را که ساحران و دجالان آن را تبلیغ و ترویج نموده‌اند، توجهی نکنند و همه را باطل و خرافی پندارند و باید بپذیرند که طلسم‌ها و تعویذهایی که مردم از

۱- بدعت به معنای دقیق اسلامی، ص ۲۰۳.

۲- همان.

قدیم‌الایام به گردن و غیره می‌آویخته‌اند، همه از دیدگاه شریعت ممنوع است و خود پیامبر ﷺ نیز از اینکه مردم برای معالجه و مداوا به امثال این جادوها و تعویذات باطل و خرافی و یا خرمهره‌ها و یا چیز دیگری از این قبیل که بر گردن کودکان به اعتقاد اینکه آنان را از شر جن و چشم زخم حفاظت می‌نماید نهی فرموده است.

و از این حدیث، این مسئله نیز برای همه روشن شد که به کارگیری اسباب و وسایل با قضا و قدر الهی، هیچ گونه منافاتی ندارد، بلکه اسباب و وسایل نیز از جمله‌ی مقررات الهی به حساب می‌آیند. چرا که خداوند ﷻ اسباب و مسببات را تقدیر نموده و مسببات را به خود ربط داده است و همانطور که مسببات را مکتوب فرموده، اسباب را هم مکتوب و مقرر داشته است و همانطور که نتایج امور را مقدر فرموده، مقدمات آنها را نیز مقدر نموده و ثبت کرده است.

و در حقیقت دفع قدر با قدر یکی از سنت‌های الهی در میان مخلوقات است که قدر گرسنگی با قدر غذا و قدر درد با قدر دارو و قدر تشنگی با قدر نوشیدن آب و... دفع می‌گردد و همه‌ی این‌ها قدر خداوند محسوب می‌شوند.

چنانچه بیان شد، وقتی از پیامبر ﷺ درباره‌ی داروها و اسباب و وسایل پیشگیری و بهداشت و سلامت سؤال شد که آیا این‌ها روی قدر و اراده‌ی خداوند اثری می‌گذارند؟ جواب قاطع پیامبر ﷺ این بود که «هی من قدر الله» همین داروها و اسباب و وسایل نیز از مصادیق قدر خداوند می‌باشند و به صراحت برای همه بیان داشته‌اند که به کارگیری اسباب و وسایل هیچ وقت با قضا و قدر الهی منافات ندارد، بلکه خود اسباب و وسایل نیز از جمله‌ی مقدرات الهی به حساب می‌آیند.

به همین جهت به تاسی از پیامبر ﷺ وقتی حضرت عمر ؓ قصد کرد که به شام برود، قبل از ورود به آنجا اطلاع حاصل کرد که در آنجا بیماری طاعون شایع شده است. ایشان راجع به بازگشت با یارانش به مشورت نشست، نظر کلی به برگشتن استوار یافت تا خود و همسفرانش را از مظان خطر دور دارد.

لذا حضرت عمر ؓ تصمیم گرفت که از وارد شدن به شام منصرف شود و به مدینه بازگردد به او گفتند: ای امیر المؤمنین! آیا از قضا و قدر الهی فرار می‌کنی؟ حضرت عمر ؓ فرمود: «نفرّ من قدر الله الی قدر الله؛» «آری از قدر خدا به سوی قدر خدا می‌گریزیم»

آیا اگر دو وادی و شله باشند، یکی سبز و خرم و دیگری خشک و بی گیاه، اگر ما حیوان خود را در وادی سرسبز و خرم بچرانیم، آیا قدر خدا را انجام نداده ایم؟ بنابراین ایمان به قضا و قدر به هیچ وجه با کار و کوشش در جهت دستیابی به مصالح و رفع مفاسد و به هیچ وجه با اسباب و وسایل منافات ندارد و سزاوار نیست که انسان مسلمان اسباب و وسایل را نادیده بگیرد و به آنها توجهی نکند، بلکه از اسباب و وسایل در امورات خود به کار گیرد و معتقد باشد که اسباب و وسایل به خودی خود مؤثر نیست، بلکه تأثیر آن منوط به تقدیر و مشیت الهی است.

۹۸ - [۲۰] وعن أبي هريرة قال: خرج علينا رسول الله ﷺ ونحن نتنازع في القدر، فغضب حتى احمر وجهه، حتى كأنما فقى في وجنتيه حبّ الرمان، فقال: "أبهذا أمرتم؟ أم بهذا أرسلت إليكم؟ إنما هلك من كان قبلكم حين تنازعوا في هذا الأمر، عزمت عليكم، عزمت عليكم، ألا تتنازعوا فيه". رواه الترمذي^(۱).

۹۸ - (۲۰) ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: «پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم از منزل بیرون شد و از جمعی از یاران خویش گذشت و دید که درباره‌ی مسئله‌ی قضا و قدر باهم بحث و گفتگو می‌کنند. با دیدن این صحنه پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم سخت بر آشفته و خشمگین شد و چهره‌ی مبارکش از شدت خشم مثل دانه‌ی انار سرخ گردید و فرمود: آیا برای حل این مسئله بر شما تکلیف شده است/ و آیا می‌پندارید که من برای اختلاف و کشمکش پیرامون قضا و قدر فرستاده شده‌ام؟ (این سخنان را رها کنید و به عمل و تلاش و سعی و کوشش صادقانه و مخلصانه بپردازید) برآستی هلاکت و بربادی امت‌های پیشین نیز به واسطه‌ی امثال همین کارها (یعنی بحث و گفتگو و اختلاف و کشمکش پیرامون مسئله‌ی قضا و قدر) بوده است، شما را سوگند می‌دهم که از این به بعد پیرامون این مسئله (که هیچ فایده‌ای برای شما به دنبال ندارد) اختلاف و کشمکش نکنید».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است]

۹۹ - [۲۱] وروی ابن ماجه نحوه عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده^(۲).

۱- ترمذی، ح ۲۱۳۳.

۲- ابن ماجه در مقدمه ح ۸۵، مسند احمد ۱۷۸/۲.

۹۹(۲۱) ابن ماجه نیز این حدیث را از عمرو بن شعیب و او از پدرش و او نیز از جدش روایت کرده است.

شرح: ظاهراً در حدیث فوق، راجع به یکی از دقیق‌ترین و پیچیده‌ترین موضوعات علمی و کلامی یعنی قضا و قدر میان عده‌ای از یاران پیامبر ﷺ درگرفته و جدل را در میان آنان برانگیخته است که هر کدام از آنها بدون اینکه در چنین موضوع مهمی به محکمت که اصل و اساس کتاب آسمانی (قرآن) هستند مراجعه کنند و فقط در پرتو متشابهات که خود به خود معنای گوناگون و متعارض دارند به بحث و گفتگو و اختلاف و کشمکش پرداخته بودند و پیرامون چنین مسئله‌ی مهمی بدون اینکه اصول و موازین ثابت، و لا یتغیر شریعت و محکمت قرآنی را مدنظر بگیرند، به گفتگو نشسته بودند و یکی از جبر انسان و دیگری از اختیار تام انسان و دیگری در موضوعی دیگر به بحث و گفتگو پرداخته بودند.

و در این ماجرا بیشترین عصبانیت پیامبر اکرم ﷺ از این بود که عده‌ای از مردم با مد نظر قراردادن آیات و احادیث متشابه، در رد آیات و احادیثی دیگر از آن به کار می‌برند، چرا که بحث راجع به متشابهات به تنهایی نزاع برانگیز است، حال آنکه اگر منصفانه و عالمانه به اصول و موازین ثابت و محکمت که اصل و اساس شریعت هستند بنگرند، هرگز نزاع و اختلافی ایجاد نخواهد شد. و اگر تکیه بر محکمت قرآن و سنت، اصل و اساس قرار نگیرند، باب اختلاف و جدال همیشه گشوده خواهد بود و در نتیجه بسان امت‌های گذشته اسباب هلاکت انسان را فراهم خواهد آورد، به خصوص در باب مسائل دقیق و پیچیده (مانند قضا و قدر) که از دیرباز اسباب حیرت اندیشه‌ها را فراهم آورده است.

بنابراین پیام این حدیث به تمام مسلمانان و عالمان و دانشوران اسلامی، این است که در باب مسائل دقیق بالخصوص در باب دقیق‌ترین و پیچیده‌ترین موضوعات علمی و کلامی، یعنی «قضا و قدر» باید پیوسته به محکمت تکیه بکنند، نه متشابهات، چرا که تکیه بر محکمت به ویژه در چنین مسائلی، بزرگترین عامل در ایجاد وحدت و همبستگی و دوری از تفرقه و اختلاف و جدال و کشمکش در میان امت اسلامی به حساب می‌آید.

و در حقیقت همین تکیه‌کردن به متشابهات است که باب اختلاف و جدال را همیشه گشوده خواهد داشت و در نتیجه اسباب هلاکت امت و ملت‌ها را فراهم می‌کند. چنان‌که معتزله و جبریه و قدریه در این دام افتادند.

و در واقع علت سقوط خوارج، معتزله، قدریه و جبریه که در روزگاران قدیم مسلمانان را تکفیر می‌کردند و تئوری‌های عجیب و غریب و خطرناک و وحشتناکی را ارائه می‌دادند و همچنین کسان دیگری که امروز راه آنان را در پیش گرفته، همین است. آنها در پی عدم درک درست مدلول مفاهیم و اصطلاحات شرعی و ارائه‌ی معانی مجعول از آنها و تکیه‌کردن به متشابهات، بدون اعتماد به محکمت بالأخص در موضوعات مهمی چون قضا و قدر، هم خود به گمراهی افتاده و هم موجبات گمراهی و ضلالت دیگران را فراهم آوردند.

پس جبریه و قدریه، اگر منصفانه و عالمانه به محکمت دینی می‌نگریستند و از جملات و کلمات متشابه و دویپهلوی و متضاد و ارائه‌ی معانی مجعول و عدم درک درست مدلول مفاهیم و اصطلاحات شرعی و کلامی، پرهیز می‌کردند، هرگز در وادی هلاکت قرار نمی‌گرفتند و سقوط نمی‌کردند. ولی افسوس که وقت و توان خویش را صرف مسئله‌ای کردند که هیچ نفع و فایده‌ای برایشان به دنبال نداشت.

۱۰۰ - [۲۲] وعن أبي موسى قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: "إن الله خلق آدم من قبضة قبضها من جميع الأرض، فجاء بنو آدم على قدر الأرض، منهم الأحمر والأبيض والأسود وبين ذلك، والسهل والحزن، والخبث والطيب". رواه أحمد والترمذي وأبو داود^(۱).

۱۰۰ - (۲۲) ابوموسی اشعری رضی اللہ عنہ گوید: «از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که فرمود: خداوند صلی اللہ علیہ وسلم مشتکی از تمام نقاط مختلف زمین برگرفت و آدم علیه السلام را از آن پدید آورد. به همین جهت فرزندان آدم، بسان نقاط مختلف زمین کاملاً متفاوت از همدیگر (از لحاظ رنگ، نژاد، خلق و خوی، استعداد و ذوق و...) آفریده شده‌اند.

بعضی قرمز، بعضی سفید، بعضی سیاه و... و برخی نرم‌خو و عده‌ای درشت‌خو و بعضی خبیث و بدطینت و برخی دیگر نیز وارسته و پاک‌طینت هستند».

[این حدیث را احمد، ترمذی و ابوداود روایت کرده‌اند]

شرح: در حقیقت در این حدیث یکی دیگر از نشانه‌های قدرت، عظمت و حکمت خداوندی بیان شده است و آن مسئله «تنوع الوان و تنوع خلق و خواها و صفات و ویژگی‌ها و استعدادها و ذوق‌های متنوع و مختلف بنی آدم» است.

خداوند ﷻ با قدرت کامله و حکمت شامله‌ی خویش از تمام نقاط مختلف کره‌ی خاکی مشت‌ی از خاک برگرفت و از آن آدم ﷺ را آفرید و به صورت انسانی آن را برابر و به سامان آورد و اجزای وجودش را کامل کرد و اگر از آن روز به بعد ما در نژادها و رنگ‌های انسانی تفاوتی احساس می‌کنیم، بر اثر همان مشت خاکی است که از تمام اطراف و اکناف مختلف زمین و این کره‌ی خاکی گرفته شده است.

و در حقیقت خود همین مسئله یکی از نشانه‌ها و آیات بزرگ خداوند ﷻ به حساب می‌آید. چرا که انسان‌ها همه از یک پدر و مادراند، باز هم دارای نژادها و رنگ‌های کاملاً متفاوت و از لحاظ خلق و خوی، صفات و ویژگی و استعداد و ذوق، کاملاً متنوع و مختلف هستند. بعضی سفید همچون برف، بعضی سیاه همچون مرکب، بعضی سرخ رنگ و حتی فراتر از چهره‌ی ظاهری، رنگ‌های باطنی و خلق و خوی آنها و صفات و ویژگی‌های آنان و استعداد و ذوق‌هایشان نیز کاملاً باهم متنوع و مختلف است و در حقیقت هر کدام از آنها با ویژگی‌ها و عجایب خلقتشان، نشانه‌ای از قدرت و عظمت و علم و حکمت فراگیر آفریدگار جهانیان است.

طبق این حدیث همه‌ی این تنوع خلقت‌ها و اختلاف رنگ‌ها و نژادها و صفات و ویژگی‌ها و خلق و خوی‌ها بر اثر همان مشت خاکی است که خداوند ﷻ از نقاط مختلف کره‌ی خاکی گرفته است.

در واقع اگر خداوند متعال این کار را نمی‌کرد، اگر تنوع و گوناگونی نبود، اجتماع بشری سازمانش را از دست می‌داد، بشر با مشکلات و مصائب و چالش‌ها و دغدغه‌های عجیبی برخورد می‌کرد و شیرازه‌ی زندگی آنها به هم می‌ریخت، چرا که زندگی اجتماع بشر، بدون شناخت افراد و اشخاص ممکن نیست.

در حقیقت تشخیص پدر از فرزند، همسر از بیگانه، مجرم از بی‌گناه، بدهکار از طلبکار، رئیس از مرئوس، دوست از دشمن، همه و همه بسته به تنوع و گوناگونی انسان‌ها و جانداران دارند. لذا خداوند متعال، برای سازمان دادن به اجتماع بشری و متمایز گرداندن انسان‌ها از یکدیگر، از تنوع رنگ‌ها، تنوع چهره‌ها، تنوع خلق و خوی‌ها، تنوع صفات و ویژگی‌ها، تنوع استعداد و ذوق‌ها و... استفاده کرد تا بشر در

زندگی اجتماعی خویش دچار چالش‌ها و دغدغه‌ها، ناهمواری‌ها و ناملايمات و شدائد و مصائب نشود. چرا که اگر همه‌ی انسان‌ها یک شکل و یک قیافه و دارای یک قد و قامت و از یک خلق و خوی و صفت و ویژگی برخوردار باشند، در همان روز اول شیرازه‌ی زندگی آنها به هم می‌ریزد و با مشکلات عجیب و غریب مواجه می‌شوند.

۱۰۱ - [۲۳] وعن عبد الله بن عمرو قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: "إن الله خلق خلقه في ظلمة، وألقى عليهم من نوره، فمن أصابه من ذلك النور اهتدى، ومن أخطأه ضل، فلذلك أقول: جف القلم على علم الله". رواه أحمد والترمذي^(۱).

۱۰۱ - (۲۳) عبدالله بن عمرو - رضی الله عنه - گوید: «از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: خداوند سبحانه و تعالی آفریده‌هایش را (از جن و انس) در تاریکی (نفس اماره، شیطان بدکار، شهوات ناروای نفسانی و خواهشات و تمایلات ناجایز حیوانی) آفرید، آنگاه از نور معنوی خویش (نور ایمان، نور خداآوری و خداشناسی، نور اطاعت و بندگی و نور اخلاص و یکتاپرستی) بر آنها افکند.

پس کسی که آن روز از آن نور و فروغ معنوی به او رسید (به سوی بهشت و رضایت و خشنودی خدا و راه راست و درست) راه یافت و هر کسی که از آن دور ماند، به بیراهه رفت (و از جاده‌ی مستقیم حق و حقیقت دور ماند). به همین جهت که سرنوشت تیره‌بختان و نیک‌بختان در ازل مشخص و معین شده، می‌گوییم: بنا به علم ازلی خداوند سرنوشت تیره‌بختان و دوزخیان و نیک‌بختان و بهشتیان و آنچه انسان‌ها زیننده‌ی آن هستند، در ازل به قلم رفته است».

[این حدیث را احمد و ترمذی روایت کرده‌اند]

شرح: در این حدیث، دو مسئله قابل بررسی است:

۱- خداوند سبحانه و تعالی در کنار ظلمت نفس اماره، ظلمت وسوسه‌های ویرانگر شیطان بدکاره، ظلمت خواهشات ناروای حیوانی و تاریکی، خلق و خوی‌های زشت و قبیح، ظلمت صفات و ویژگی‌های بد و نازیبا و شهوات ناجایز نفسانی، نوری از ایمان، خداآوری و خداشناسی و اطاعت و بندگی افکند و از طریق دلایل وحیانی و براهین شرعی و از طریق ارسال رسل و انزال کتب آسمانی و کتاب مُشاهد و منظور کونی خویش (یعنی کائنات) پرتوی از دلایل توحیدی و

۱- مسند احمد، ۱۷۶/۲، ترمذی ح ۲۶۴۲ و قال حدیث حسن.

یگانگی و خداشناسی و یکتاپرستی را برای عالم و آدم اقامه کرد و ادله‌ی کونی و آفاقی و آنفسی را بر وحدانیت خویش اقامه نمود.

و براستی بر صفحه‌ی همه‌ی موجودات و مخلوقات جهان، برگ‌های همه‌ی درختان، لابلای تمام گلبرگ‌ها، در میان طبقات اسرارآمیز مغز، بر روی پرده‌های ظریف چشم، بر صفحه‌ی آسمان کبود و بر قلب زمین و خلاصه بر همه چیز نشانه‌ها و انواری از توحید و یکتاپرستی خداوند ﷻ موج می‌زند.

و براستی اگر همین انوار الهی از ایمان، عقل و خرد، فطرت توحیدی، وجدان بیدار و الطاف خداوندی نمی‌بود، انسان در همان ظلمت‌های شهوت و غرور، حرص و طمع، گناه و معصیت و... باقی خواهد ماند و در نتیجه در آن تاریکی‌های مخوف و وحشتناک دست به هر جنایتی خواهد زد و تن به هر کار ننگینی خواهد داد و پرده‌های غفلت و غرور بر قلب وی می‌افتد و فراموشی خدا، وی را از اوج عظمت انسانیت به سقوط و هلاکت خواهد کشاند.

۲- «جَفَّ الْقَلَمُ عَلٰی عِلْمِ اللّٰهِ»:

از این عبارت پیامبر ﷺ تمام سوءبرداشت‌ها و کج‌فهمی‌ها و اشکالات و ابهام‌ها برطرف می‌شود، چرا که در این بخش از حدیث پیامبر اکرم ﷺ به صراحت بیان می‌کند که علم خداوند نوری است کاشف نه قوه‌ای مجبور کننده و اجبارآور.

و نیز در ضمن بیان می‌دارد که به هیچ وجه این علم سابق و ازلی خداوند، بدانچه ما انسان‌ها در آینده انجام می‌دهیم جبری ایجاد نمی‌کند. و اینکه سابقه‌ی علم ازلی خداوند بدانچه مردم در آینده می‌کنند، آنان را بر انجام مکتوب ازلی مجبور خواهد ساخت، این چیزی است باطل و چنین چیزی پوچ و بی‌معنا است. چرا که قبلاً گفته شد که علم خداوند صفت کاشفه است. به این معنا که اشیاء را چنانچه که هست روشن می‌نماید و در وجود آوردن اشیاء مؤثر نیست، بلکه علم او محیط به ازل و ابد می‌باشد و پیش از اینکه انسان به وجود بیاید، خداوند می‌داند که این انسان با میل و اختیار خود در همان ظلمات و تاریکی‌های شهوات و غفلت‌ها باقی می‌ماند و یا به میل و اختیار خود نور ایمان و خداشناسی و توحید و یکتاپرستی را بر می‌گزیند و راه سعادت را انتخاب می‌نماید.

پس در حقیقت، سرنوشت تیره‌بختان و نیک‌بختان، با اراده و اختیار خود آنها، آن‌هم بر اساس علم ازلی خدا رقم می‌خورد و خداوند قبل از اینکه انسان به وجود

بباید خود می‌داند که فلان شخص به اراده‌ی خود در فلان زمان و فلان مکان، مرتکب فلان عمل خوب یا بد می‌شود و هرگز علم خداوند باعث ایجاد اشیاء و اجبار مردم نخواهد شد. بلکه علم او موجب کشف اشیاء است و بس.

۱۰۲ - [۲۴] وعن أنس قال: كان رسول الله ﷺ يكثر أن يقول: " يا مقلب القلوب! ثبت قلبي على دينك " فقلت: يا رسول الله! آما بنا بك وبما جئت به، هل تخاف علينا؟ قال: " نعم إن القلوب بين أصبعين من أصابع الله، يقلبها كيف يشاء ". رواه الترمذي وابن ماجه^(۱).

۱۰۲ - (۲۴) انس رضی اللہ عنہ گوید: «پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم پیوسته خود را به خدا می‌سپرد) و بسیار این دعا را تکرار می‌کرد: «یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک» «ای گرداننده‌ی دلها! دلهم را بر دینت ثابت و پایدار بدار». گفتم: ای رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم به رسالت و نبوت و رهاورد و دستاورد تو ایمان آورده‌ایم (چرا این اندازه این دعا را تکرار می‌کنید؟) آیا بر ما می‌ترسید (که ایمان خویش را از دست دهیم و بی‌ایمان شویم. به همین جهت از ما می‌خواهید که چنین دعا کنیم و خود نیز این دعا را از ترس این، زیاد تکرار می‌کنید؟). پیامبر فرمود: آری (از فرجام کار بر شما می‌ترسم). براستی دل‌های فرزندان آدم میان دو انگشت از انگشتان قدرت پروردگار متعال است و آنها را هر طور که بخواهد دگرگون می‌نماید (یعنی اگر بخواهد که آن دل را راست گرداند، راست می‌گرداند و اگر اراده کند که آن را کج و بیراه گرداند، کج می‌گرداند)».

[این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند]

شرح: در این حدیث پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم با وجودی که خود معصوم است، به تمام مسلمانان آموزش می‌دهد که پیوسته باید از نفوذ و رخنه‌ی انحراف و بی‌بندوباری و کژی و الحاد در دل‌هایشان احساس بیم و نگرانی نمایند و از خداوند تعالی ثبات بر اطاعت و بندگی، ایمان و خداشناسی و هدایت و یکتاپرستی را طلب نموده و خواستار نگهداری خویش از کژی و انحراف بعد از هدایت باشند و پیوسته از خداوند متعال، رحمت و فضل و توفیق و سعادت و هدایت و فرجام نیک و توفیق به کارهای خیر و شایسته و استقامت و پایداری بر دین را بطلبند و در حقیقت مؤمنان راستین و واقعی، علاوه از سعی و

۱ - مسند احمد ۱۱۲/۳، ترمذی ح ۲۱۴۰ و قال حدیث حسن، ابن ماجه ح ۳۸۳۴.

کوشش و بکارگیری اسباب و وسایل و سرمایه‌های علمی و مادی خود در راستای بهتر زیستن، همیشه خویشتن را به خداوند ﷻ می‌سپارند و پیوسته از الحاد و انحراف به او پناه می‌برند، چرا که آنها خوب می‌دانند که بسیارند انسان‌هایی که غرور و نخوت‌های بی‌جا، آنان را از پای در می‌آورد و با وسوسه‌های شیاطین انسی و جنی و هوا و هوس نفس، آنها را به بیراهه می‌کشاند. اینجاست که باید خود را به خدا سپرد و از او هدایت و استقامت بر دین را خواست.

لذا کسانی که در اندیشه‌ی پایدار ماندن بر دین باشند، پیوسته از حق تعالی تقاضای استقامت بر دین و عمل بر اوامر و فرامین الهی دارند. چنان‌که رسول گرامی اسلام با وجود اینکه معصوم و محفوظ از گناه و معصیت بودند، دائماً و مرتباً تقاضای استقامت و پایداری بر دین را داشت و این خود درسی برای تمام امت است که به اعمال و کردار خویش مغرور نشوند، چرا که ارزش کارها منوط به فرجام آنها است.

این سخن که «هردلی در پنجه‌ی قدرت خداوند رحمان است، اگر بخواهد آن را به راه راست می‌دارد و اگر اراده کند، منحرف می‌سازد» بدیهی است که خواست و اراده‌ی خدا در این دو مرحله از آمادگی‌ها و شایستگی‌های افراد سرچشمه می‌گیرد و این توفیق و سلب توفیق به خاطر زمینه‌های مختلف دلها است و بی‌حساب نیست.

۱۰۳ - [۲۵] وعن أبي موسى قال: قال رسول الله ﷺ: " مثل القلب كريمة بأرض فلاة تقلبها الرياح ظهراً لبطن ". رواه أحمد^(۱).

۱۰۳ - (۲۵) ابو موسی ؓ گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: وصف دل انسان، بسان رشته‌ای است در زمین خشک و بی‌آب و گیاه که بادها آن را زیر و بالا می‌کنند».

[این حدیث را احمد روایت کرده است]

شرح: این حدیث نیز بسان حدیث بالا است و در اینجا پیامبر ﷺ به همه‌ی مسلمانان این مسئله را می‌خواهد بفهماند که تا فرصت دارند در انجام طاعات و کارهای نیک تلاش کنند و هرگاه فرصت کار نیک یا پرهیز از گناه و معصیت به دست آید، فوراً آن را انجام دهند و فرصت را غنیمت شمارند و هرگز در انجام آن تأخیر نکنند، زیرا بسا اوقات قضا و قدر الهی در میان اراده‌ی بنده حائل می‌شود و او نمی‌تواند در آراهی خویش پیروز و موفق گردد، چرا که گاهی اوقات در زندگی

بیماری ای عارض می‌گردد، یا ممکن است مرگ فرا رسد یا نوعی مشغله و کار پدید آید که برای انجام آن کار نیک فرصت نرسد، لذا انسان باید فرصت عمر و لحظات زودگذر آن را غنیمت شمرد و کار امروز را به فردا نیندازد. زیرا نمی‌داند که فردا چه خواهد شد و فرجامش چگونه خواهد بود.

کار امروز را به فردا می‌فکن جوان چه دانی که فردا چه گردد زمان پس نتیجه این شد که برای یک مسلمان زبینه و شایسته است که در اجرای احکام و تعالیم تابناک خدا و رسول، تأخیر نکند و پیوسته فرصت‌ها را غنیمت شمارد و در اجرای فرامین و آموزه‌های حق، هیچ‌گاه از پاننشیند و دست از کوشش و تلاش برندارد، زیرا معلوم نیست که شوق و تمنای نیکی در دلش باقی بماند یا خیر.

و نیز برای او زبینه است که در هر حال، خویشتن را از غرور و نخوت‌های بیجا دور نگه دارد، چرا که فقط عاقبت و فرجام کارها را خدا می‌داند و بس. و در واقع ارزش کارها و اعمال نیز، منوط به عاقبت و فرجام است و برای یک مسلمان چه خوب است که در هر حال خویشتن را به خدا بسپارد و در برابر طوفان‌های سهمناک ضلالت و گمراهی و الحاد و بی‌بندوباری و کفر و زندقه (به ویژه در عصر کنونی ما) به حق تعالی پناه ببرد و فقط از او استقامت و پایداری در دین و ایمان را بطلبد، چرا که او در همه جا حاضر و ناظر و به همه‌ی موجودات احاطه دارد. مرگ و حیات، علم و قدرت، آرامش و امنیت، توفیق و سعادت، همه در دست او و به قدرت اوست و به همین دلیل نه انسان چیزی را می‌تواند از او مکتوم دارد، نه کاری را بی‌توفیق او انجام دهد، نه سزاوار است به غیر او روی آورد و از غیر او تقاضا کند. زیرا او مالک همه چیز و همه کس است و محیط به تمام وجود انسان.

۱۰۴ - [۲۶] وعن علي قال: قال رسول الله ﷺ: " لا يؤمن عبد حتى يؤمن بأربع: يشهد أن لا إله إلا الله وأني رسول الله بعثني بالحق، ويؤمن بالموت، والبعث بعد الموت ويؤمن بالقدر". رواه الترمذي وابن ماجه^(۱).

۱۰۴ - (۲۶) علی رضی الله عنه گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ بنده‌ای (از بندگان خدا) ایمان نیاورده است تا آنگاه که به چهار چیز ایمان و باور نداشته باشد:

۱- گواهی راستین بر این دهد که خدایی جز خدای یگانه نیست و شهادت به این حقیقت دهد که من (محمد ﷺ) پیامبر و فرستاده‌ی خدا هستم که به حق و حقیقت مرا (به سوی مردمان) فرستاده است.

۲- به مرگ اعتقاد داشته باشد.

۳- به رستاخیز پس از مرگ نیز ایمان داشته باشد.

۴- معتقد و معترف به قضا و قدر الهی نیز باشد.

[این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: مراد از این حدیث، نفی اصل ایمان است نه نفی کمال ایمان. یعنی اگر کسی به یکی از این چهارچیز اعتقاد و باور نداشته باشد، از دایره‌ی ایمان و اسلام خارج است. چرا که همه‌ی این چهارچیز، جزو ضروریات و اصول کلی شریعت مقدس اسلام هستند و انکار هر کدام از آنها مساوی با بی‌دین شدن است.

۱۰۵ - [۲۷] وعن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: " صنفان من أمتي ليس لهما في الإسلام نصيب: المرجئة والقدرية ". رواه الترمذي وقال: هذا حديث غريب حسن صحيح^(۱).

۱۰۵ - (۲۷) ابن عباس - رضی الله عنه - گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: دو گروه از امتم هستند که سهمی در اسلام ندارند: جبری‌ها و قدری‌ها».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته: این حدیث غریب و حسن و صحیح

است]

شرح: «مرجئه» از ماده‌ی «ارجاء» به معنای تأخیر انداختن است و بنا به قول صحیح، این اصطلاحی است که در مورد «جبری‌ها» به کار می‌رود. چرا که آنها اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های الهی را نادیده گرفته و رو به سوی معصیت و گناه می‌آورند، به گمان اینکه در اعمال و کردارشان مجبور محض‌اند.

ملا علی قاری می‌گوید: «بل الحق أن المرجئة هم الجبرية القائلون بأن اضافة الفعل الي

العبد كاضافته الي الجهادات، سموا بذلك، لأنهم يؤخرون امر الله ونهيه عن الاعتداد بهما ويرتكبون الكبائر فهم علي الافراط»^(۱).

۱- ترمذی، ح ۲۱۴۹ و قال حدیث حسن صحیح، ابن ماجه، ح ۶۲.

این گروه به این خاطر سهمی در اسلام ندارند، چون که با این تئوری مرتکب چنین اعمالی می‌شوند:

۱- آنها عقیده‌ی جبر یا سرنوشت جبری را به خاطر فرار از زیر بار مسئولیت‌ها و تکالیف پذیرفته‌اند.

۲- آنها با این عقیده، پوششی برای شکست‌ها و ناکامی‌های خود که بر اثر کوتاهی و سهل‌انگاری حاصل شده قرار داده‌اند.

۳- آنها این عقیده را نیز پوششی برای هوس‌های سرکش، خواهشات ناروای نفسانی، تمایلات پست دنیوی، و شهوات ناچیز حیوانی خویش قرار داده‌اند و در پرتو این عقیده چنین می‌گویند: «می‌خورِدن (شراب نوشیدن) ما را حق ز ازل می‌دانسته و ما برای این می‌می‌خوریم که علم خداوند جهل نشود».

۴- با این عقیده، اعمال زشت و ننگین همه‌ی جنایتکاران موجه می‌شود و گناه همه‌ی گنهکاران و بزهکاران توجیه منطقی می‌یابد و فرقی میان مطیع و مجرم باقی نخواهد ماند.

۵- با قبول این مکتب، قدرت و توان و مشیت و اراده‌ی انسان نفی می‌شود و او را بسان حیوان و جماد باید تلقی کرد.

۶- با پذیرش این مکتب، تکلیف، ثواب و عقاب در برابر گناهان، ملامت و سرزنش بدهکاران، مدح و تمجید و ستایش نیکوکاران، تربیت و تعلیم و آموزش فرزندان، توبه از گناهان، ارسال پیامبران و انزال کتاب‌های آسمانی، عقل و خرد، وجدان و ضمیر، همه و همه زیر سؤال می‌روند و اگر همه مجبورند، پس این‌ها چه مفهومی دارند؟

چنین گروهی در حقیقت با چنین مکتب و طرز تفکری، هیچ سهمی در اسلام ندارد. چرا که آنها با این نظریه، موجب بیهودگی و انکار تمام تکالیف شرعی می‌شود.

«قدریه»: اما در مقابل تفریط «جبری‌ها» گروهی به افراط و تندروری در جهت مقابل افتاده‌اند که آنها را «قدری‌ها» و «مفوضه» می‌نامند.

آنها صریحاً می‌گویند: اعمال ما به دست خود ما است و خود ما انسان‌ها به وجودآورنده و آفریننده‌ی اعمال و کردار خود هستیم و خداوند را مطلقاً به اعمال ما

کاری نیست و به این ترتیب قلمرو حکومت الهی را محدود ساخته و خود را مستقل پنداشته و به نوعی راه شرک را می‌پویند. چرا که آنها صراحتاً با قبول این مکتب می‌گویند که خدا هیچ دخالتی در اعمال ما ندارد و در حقیقت آنها با این نظریه، خدا را از حکومتش خارج ساخته و در دره‌ی شرک سقوط کرده‌اند. ولی مکتب اهل سنت و جماعت، مکتب اعتدال و میانه و مکتب «امر بین الامرین» و مکتب ایمان خالص و صراط مستقیم و خط میانه است.

اهل سنت و مکتب حق می‌گویند: ما مختاریم، ولی مختاربودن ما نیز به اراده و خواست خداست و هر لحظه او بخواهد می‌تواند از ما سلب اختیار نماید و در حقیقت ما بندگان، کاسب هستیم و او تعالی خالق، و از ما حرکت است و از او برکت و از ما زحمت است و از او رحمت.

۱۰۶ - [۲۸] وعن ابن عمر قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: " يَكُونُ فِي أُمَّتِي خَسْفٌ وَمَسْخٌ، وَذَلِكَ فِي الْمَكْذِبِينَ بِالْقَدْرِ ". رواه أبو داود وروى الترمذی نحوه^(۱).

۱۰۶ - (۲۸) ابن عمر - رضی الله عنه - گوید: «از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: در امتم خسف و مسخ رخ خواهد داد و این‌گونه عذاب و کیفر در انکارکنندگان قضا و قدر الهی خواهد بود».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده و ترمذی نیز بسان او، این حدیث را روایت نموده است]

شرح: «خسف»: به این معانی استعمال می‌شود: در زمین فرورفتن و غائب شدن. فرورفتن و ناپدید شدن. ماه گرفتگی، خواری، فرومایگی و پستی.

«مسخ»: دگرگون کردن صورت و برگرداندن آن به صورت زشت‌تر. کسی که تغییر شکل یافته و به صورتی زشت در آمده باشد. تبدیل کردن کسی به سنگ و جماد، یا چهارپایانی مانند: خوک‌ها و بوزینه‌ها.

و این حدیث را به چند وجه می‌توان تفسیر و تشریح کرد:

۱- برخی از علمای اسلامی معتقدند که این مسخ و خسف در این دنیا رخ نخواهد

داد و پیامبر ﷺ در اینجا از باب تهدید و تشدید و تغلیظ و سخت‌گیری چنین

گفته‌اند. یعنی اگر بالفرض در این امت خسف و مسخی واقع می‌شد، سزاوار

۱- ترمذی، ح ۲۱۵۳ و قال حدیث حسن صحیح غریب، ابوداود، ح ۴۶۱۳، مسند احمد ۲/۱۰۸.

بود که در انکارکنندگان قضا و قدر الهی واقع شود، چرا که اگر به جرم و گناه اعتقادی آنها نگاه شود، در واقع آنان مستحق چنین سزا و کیفری خواهند بود.

و علامه اشرفعلی تهانوی و علامه تورپشتی و عده‌ی دیگری از علماء نیز قائل به همین نظریه هستند. این عده از علما این حدیث را بدینگونه تفسیر می‌کنند تا با حدیثی دیگر که در آن آمده «خداوند امت مرا به وسیله‌ی خسف و مسخ هلاک نخواهد ساخت» متعارض نشود و منافاتی میان آنها ایجاد نگردد.

۲- و برخی دیگر از علما بر این باورند که در این امت و در همین دنیا خسف و مسخ واقع خواهد شد. همچنانکه در امت‌های پیشین نیز این امر به وقوع پیوست و عده‌ای تبدیل به خوک و بوزینه شدند. و یکی از مصادیق بارز این وعید در این امت، انکارکنندگان قضا و قدر الهی است. و این عده از علماء به خاطر اینکه این روایت با روایت دیگر منافاتی نداشته باشد گفته‌اند که: روایتی که در آن نفی خسف و مسخ آمده، محمول بر عامه‌ی امت است. یعنی خداوند ﷻ عامه‌ی امت را به این عذاب هلاک نخواهد کرد و روایت خسف و مسخ در مورد گروهی خاص از این امت است. یعنی مراد از اثبات مسخ و خسف، یک گروه خاص می‌باشد، نه همه‌ی افراد امت. لذا در حقیقت مورد نفی و اثبات متفاوت است و هیچ‌گونه تضادی یا منافاتی میان این دو حدیث نیست.

۳- برخی دیگر از علماء به مسخ و خسف، جنبه‌ی معنوی داده‌اند و به جنبه‌ی ظاهری و جسمانی، توجهی نکرده‌اند و گفته‌اند: یکی از معانی «خسف» پستی و خواری و فرومایگی است و نیز یکی از معانی «مسخ» محو فکری و روحی و عقب‌گرد معنوی است. و این عده از علما این حدیث را به انحراف، گمراهی، محو فکری و روحی، عقب‌گرد معنوی و در نتیجه سقوط و هلاکت و نابودی انکارکنندگان تقدیر، در همین دنیا و سرای آخرت تفسیر می‌کنند. یعنی خداوند ﷻ این چنین افرادی را که قضا و قدر الهی را تکذیب و انکار می‌کنند، در دنیا و آخرت از رحمت و لطف خود دور خواهد ساخت و چنین کسانی به جای اینکه در زندگی به پیش بروند، به قهقراء و عقب‌ماندگی باز می‌گردند.

و منظور از مسخ آنها در حقیقت از کارافتادن عقل و خرد، هوش و ذکاوت و چشم و گوش آنها از نظر عدم درک واقعیات زندگی و دینی و انحراف از صراط مستقیم و

محور کردن وجوه آنها در مسیر هدایت و بازگرداندن آنها به عقب در مسیر گمراهی و ضلالت است. و به طور کلی چشم و گوش، عقل و هوش و تمام اعضاء و جوارح چنین افرادی اثر و خاصیت خود را از دست می‌دهند و در راستای گمراهی و عقب ماندگی حرکتشان را به پیش می‌گیرند.

و این است جزا و کیفر آنهايي که حق را دانسته انکار می‌کنند و به قضا و قدر الهی کوچکترین اهمیتی نمی‌دهند و در آن راه افراط و تفریط را در پیش می‌گیرند.

۱۰۷ - [۲۹] وعن ابن عمر قال: قال رسول الله ﷺ: "القدرية مجوس هذه الأمة، إن مرضوا فلا تعودوهم، وإن ماتوا فلا تشهدوهم". رواه أحمد وأبو داود^(۱).

۱۰۷ - (۲۹) ابن عمر - رضي الله عنهما - گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: مجوس این امت، فرقه‌ی قدریه است. (بنابراین به خاطر اینکه تنفر و انزجار خویش را از چنین گروه و مکتبی ابراز دارید) هرگاه مریض شدند، به عیادت آنها نروید و چون مردند به تشییع جنازه‌ی آنها شرکت نکنید».

[این حدیث را احمد و ابوداود روایت کرده‌اند].

شرح: «مجوس»: مجوس همان زرتشتیان و پیروان زرتشت هستند.

درباره‌ی آئین زرتشتی (مزدیسنا) در «دائرة المعارف مصور دانش و هنر» چنین آمده است:

«این دین در سرزمین ایران و بنا به سنت زرتشتیان در قرن‌های هفتم و ششم پیش از میلاد به وجود آمد. آورنده‌ی این دین زرتشت پیامبر! است و کتاب مقدس این دین «اوستا» نام دارد.

اوستای کنونی شامل پنج جزء یا کتاب است: ۱. یسنا ۲. ویسپرد ۳. ونیدار

۴. یشتها ۵. خرده اوستا

یسنا: مهم‌ترین قسمت اوستا است که شامل ۷۲ فصل است. به ویژه در هنگام مراسم مذهبی سروده می‌شود. از این ۷۲ فصل، ۱۷ فصل متعلق به «گاتها» است که قدیمی‌ترین قسمت «اوستا» به شمار می‌رود. «گاتها» را از سخنان خود زرتشت می‌دانند، ولی گفته می‌شود که همه‌ی سروده‌های یسنا از زرتشت است.

۱ - مسند احمد ۸۶/۲، ابوداود، ح ۴۶۹۱، ابن ماجه ح ۹۲ به نقل از حضرت جابر رضي الله عنه.

ویسپرد: خود مستقلاً کتابی نیست و می‌توان گفت مجموعه‌ای است از ملحقات «یسنا» که به هنگام مراسم مذهبی، بدون «یسنا» سروده نمی‌شود. و ندیدار: که مجموعه‌ای شامل ۲۴ فرگرد است. در مراسم دینی خوانده نمی‌شود و مندرجات آن مختلف است.

یشت‌ها: که از آن ۲۱ یشت باقی مانده است. امروزه ترکیب شعری خود را از دست داده است. «یشت» به معنای نیایش و فدیة است و یشتها به ویژه برای ستایش آفریدگار و نیایش «امشاسپندان و یزدان» است.

خرده اوستا: به معنای اوستای کوچک است که «آذربد مهر اسپند» مؤبد موبدان زمان شاپور دوم آن را از روی اوستای بزرگ استخراج کرد و به طور کلی، عهد ساسانیان بزرگ‌ترین دوره‌ی رونق آئین زرتشتی بود^(۱).

ولی به طور کلی تاریخ خود زرتشت، نیز به هیچ وجه روشن نمی‌باشد و از عقاید آنها نیز مطالب مستندی در دست نداریم و این خود از تاریک و مبهم‌بودن تاریخ زرتشت و آئینش سرچشمه می‌گیرد.

علامه سید سلیمان ندوی گوید: «تاکنون تاریخ نتوانسته است از وجود واقعی زرتشت بنیانگذار آیین مجوسی که از جایگاه ویژه‌ای در بین پیروانش برخوردار است پرده بردارد. و این امر باعث شده است که وجود زرتشت رازی از رازهای پیچیده‌ی تاریخ باقی بماند و نتیجتاً تعداد زیادی از مورخین آمریکایی و اروپایی نسبت به وجود زرتشت اظهار شک و تردید نمایند. مستشرقین هم که وجود وی را با حدس و گمان تأکید می‌کنند، تحقیقاتشان فقط شامل قسمتی از امور زندگی زرتشت می‌شود که دور از واقعیت و اصلاً قانع‌کننده و رضایت‌بخش نمی‌باشد.

با توضیحات فوق، آیا زندگی زرتشت، زندگی فردی که شک و تردید و اختلاف آراء، تمام ابعاد حیاتش را اعم از عصر و زمان، محل سکونت، آئین دعوتش، کتاب و زبانش، زمان فوت و مکان درگذشتش را فراگرفته است، می‌شود زندگی چنین فردی را برای خویش الگو گرفت؟

و نباید فراموش کرد که اختلاف نظرهایی که در ابعاد فوق وجود دارد، بر اساس وهم و گمان و قیاس‌هایی دور از واقعیت است و مجوسی‌ها فقط برای شناخت ابعاد

زندگی زرتشت ناگزیرند بر حدس و گمان‌های بعضی از مستشرقین و پژوهشگران اروپایی و آمریکایی استناد کنند و اصولاً شناخت اصلی مجوسی‌ها از سیرت و زندگی پیامبرشان بیش از محتویات شاهنامه‌ی فردوسی نیست...

و این خود دلیلی است که زندگی زرتشت، لیاقت باقی‌ماندن را نداشته و به همین علت افرادی چون «Derrmets» و «karem» شخصیت زرتشت و وجود خارجی‌اش را انکار کرده‌اند^(۱).

در جایی دیگر شیخ سلیمان می‌گوید: «... محل تولد زرتشت، تا هنوز مشخص نیست. اظهارنظرهایی که در این مورد وجود دارد، باهم تناقض دارند. عصری که زرتشت در آن می‌زیسته است، عصری است نامعلوم. مورخین یونان، چون علمای امروز در این مورد اختلاف شدیدی دارند».

نویسنده‌ی زندگی زرتشت در دائرة المعارف بریتانیایی [که از موثق‌ترین مراجع تاریخی است] به این نتیجه می‌رسد که ما یقیناً زمان زرتشت را نمی‌دانیم و در این مورد کاملاً بی‌اطلاع هستیم.

و در آخر می‌گوید: آیا این معلومات ناچیز از زندگی یک فرد داعی کافیسست؟ و با این معلومات آیا ممکن است زندگی‌اش برای دیگران الگو قرار بگیرد و چراغی فرا راه آنها در تمام مراحل زندگی‌شان باشد و بتوانند در برخوردها و عملکردشان از آن نور بگیرند^(۲).

آری! این تفاوت‌ها و تناقض‌های عجیب و غریب، خود حاکی از این است که تا چه اندازه تاریخ زرتشت و عقاید و باورهای اصیلش تاریک و مبهم است. ولی چیزی که امروز بیش از همه در مکتب مجوسی‌ها، یا همان زرتشتی‌ها شهرت دارد، مسئله‌ی اعتقاد به دو مبدأ خیر و شر و یا نور و ظلمت است. به این ترتیب که آنها خدای نیکی‌ها و نور را «اهورا مزدا» و خدای شر و ظلمت را «اهریمن» می‌دانند و به عناصر چهارگانه، مخصوصاً آتش احترام می‌گذارند و تا اندازه‌ای آن را احترام می‌کنند که به آنها آتش‌پرست می‌گویند. به طوری که هر جا هستند، آتشکده‌ای کوچک یا بزرگ نیز وجود دارد.

۱- در جستجوی الگو، ص ۵۸.

۲- همان، ص ۶۴.

اگرچه گفته شده که مجوسیان در اصل یکتاپرست و خدانشناس و موحد و مؤمن بوده و کتابی آسمانی نیز داشته‌اند، سپس به انحراف و الحاد کشیده شدند و به شرک و چندگانه‌پرستی و کفر و زندقه و آتش‌پرستی گرویدند و کتابشان را تغییر و تحریف نمودند و چیزی از اصل دینشان را باقی نگذاشته‌اند، اما به طور کلی تردیدی نیست که امروز مجوسیان همان دوگانه‌پرستان و یا همان ثنوییان هستند که معتقدند که «نعوذ بالله» خدا و شیطان برادرند. خدا خالق نیکی‌ها است و شیطان خالق شرها و بدی‌ها.

وجه شبه در تشبیه قدریه به مجوس چیست؟

در این حدیث، پیامبر ﷺ قدریه را به مجوس تشبیه نموده است. چرا که مجوسیان معتقد به دو مبدأ خیر و شر و یا نور و ظلمت‌اند. به این ترتیب که خدای نیکی‌ها و نور را «یزدان» و یا «اهورامزدا» و خدای شر و ظلمت را «اهریمن» می‌دانند و مثل همین قول را قدریه نیز می‌گویند. چرا که آنها نیز مانند مجوس قائل به تعدد خالق می‌باشند و می‌گویند: خالق نیکی‌ها و کارهای شایسته و بایسته خداوند ﷻ و خدای شر و ظلمت و بدی‌ها و منکرات، نفس خود انسان است. و در حقیقت این گروه با چنین نظریه‌ای مکتبی بسان مکتب مجوس که قائل به تعدد خالق هستند ایجاد نموده‌اند. حتی برخی از علماء فرقه‌ی قدریه را بدتر از مجوس معرفی کرده‌اند، چرا که مجوسی‌ها قائل به دو خالق‌اند، اما فرقه‌ی قدریه قائل به آفریدگار و خالق‌های متعدد از انسان‌ها هستند.

و در حقیقت قول و سخن قدریه، شبیه قول مجوسیان است و پیامبر ﷺ از باب تغلیظ و تشدید و تقبیح‌گرداندن این اعتقاد و مکتب، به مسلمانان دستور می‌دهد که اگر مریض شدند به عیادتشان نروید و اگر مردند، به تشییع جنازه‌شان مشارکت نکنید، تا با این کارتان تنفر و انزجار خویش را از چنین افراد و مکتبی اظهار دارید.

۱۰۸ - [۳۰] وعن عمر قال: قال رسول الله ﷺ: " لا تجالسوا أهل القدر ولا تفتاحوهم "

رواه أبو داود^(۱).

۱۰۸ - (۳۰) عمر رضی الله عنه گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: با قدری‌ها همراهی و همنشینی مکنید و با آنها نشست و برخاستی نداشته باشید و هیچ‌گاه با چنین افرادی (پیرامون قضا و قدر) سر صحبت را باز نکنید و سخن نگویند».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است]

شرح: «لا تفتاحوهم»: این واژه را به چند صورت می‌توان ترجمه کرد:

- ۱- «لا تبدئوهم بالسلام او بالكلام»: شما مسلمانان با قدری‌ها نخست سلام نکنید و سر صحبت را باز نگردانید و سخن نگویید.
- ۲- «لا تناظروهم»: با چنین افرادی پیرامون قضا و قدر مجادله و بگومگو و کشمکش و ستیز نکنید که شما را در شک و تردید می‌اندازند.
- ۳- و برخی از علماء نیز به معنای همنشینی و سخن نگفتن با آنها ترجمه کرده‌اند. یعنی با چنین افرادی هیچ‌گاه همنشینی و همراهی نکنید و پیرامون قضا و قدر با آنها سخن نگویید.

«پیام حدیث»:

از آنجا که بحث‌های این احادیث، بیشتر ناظر به وضع و حال فرقه‌ی قدریه و کسانی که بر نقش قدم آنها گام بر می‌دارند، است. در این حدیث نیز به یکی از مسائل مربوط به آنها اشاره می‌شود، و پیامبر ﷺ از تمام مسلمانان می‌خواهد تا از مجالست و همنشینی و نشست و برخاست و همراهی و هم‌کامی با قدری‌ها و کسانی که پیرامون قضا و قدر الهی شبهه می‌افکنند، دوری‌گزینند و از آنها روی بگردانند. چرا که در شأن یک مسلمان و موحد و مؤمن راستین و حقیقی نیست که در مجالسی که آیات قرآنی و احادیث نبوی، به اشتباه ترجمه و تفسیر می‌شوند و یا در آن محافل و مجالس به اصول و موازین اسلامی توهین می‌شود شرکت کند و با آنها هم‌کلام و همنشین شود. زیرا اگر در چنین مجالس و محافلی که اهل قدر متصدی آن هستند شرکت نماید، آنها به سخنان باطل و ناروای خود پیرامون قضا و قدر ادامه می‌دهند. اما اگر با بی‌اعتنایی از کنار آنها بگذرند، طبعاً آنها سکوت خواهند کرد و به مسائل دیگر خواهند پرداخت.

پس برای مسلمان شایسته است که به چنین افرادی محل ندهد و با بی‌اعتنایی نسبت به آنها تنفر و انزجار خویش را از مکتب و نظریه‌ی آنها اعلام دارد و با همراهی و همنشینی خویش، آب در آسیاب آنها نریزد. چرا که اگر با آنها نشست و برخاست کند، احتمال می‌رود که خودش در دام آنها بیفتد و در عقیده‌اش دچار شک و تردید شود، چرا که از همنشینی با بدان و کژاندیشان، تنها بودن بهتر است. و همین دوری‌گزیدن از چنین افرادی، خود نهی از منکر تلقی می‌شود. چرا که نهی از منکر اگر به صورت

مثبت امکان پذیر نباشد، لاقلاً باید به صورت منفی انجام گیرد. به این طریق که انسان باید از چنین محیط و مجلسی که در آن حرف‌های انحرافی گفته می‌شود و از گویندگان و معتقدان به آن سخنان دوری گزیند و از همراهی و همنشینی با آنان خودداری کند تا در پرتو این عمل، دین و ایمان و اعتقاد و باورش را از خطر و ریسک بزرگ بدبینی و کژاندیشی پیرامون مسئله‌ی دقیق و پیچیده‌ای چون قضا و قدر نجات دهد.

به همین جهت برخی از علماء و اندیشمندان اسلامی با استدلال به همین حدیث همنشینی و مجالست با فاسقان، بدعت‌گزاران و گمراهان را از هر جنسی که باشد حرام دانسته‌اند. زیرا که همنشینی و انس‌گرفتن با بدعت‌گزاران و فاسقان و کژاندیشان و مؤانست با آنان، آفات و عواقبی چون: بدبینی نسبت به عقاید و باورهای راستین اسلامی، الحاد و بی‌بندوباری، فساد عقیده و... را در پی دارد.

ولی اگر کسی به قصد موعظه و اندرزدهی و اصلاح مفاسد فکری و اعتقادی چنین اشخاصی با آنها همنشینی کرد، و از علم و دانش کافی و وافی نیز برخوردار بود و احتمال قاطعی شدن وی با آنها نبود، برای وی درست است تا در راستای اصلاح عقیده و باور آنها و به قصد موعظه و اندرز با آنها مجالست کند و آنها را به راه راست و باور درست و صحیح، آن هم بر مبنای دلایل وحیانی و براهین شرعی رهنمون سازد.

۱۰۹ - [۳۱] وعن عائشة رضی الله عنها قالت: قال رسول الله ﷺ: " ستة لعنتهم ولعنهم الله وكل نبي يجاب: الزائد في كتاب الله، والمكذب بقدر الله، والمتسلط بالجبروت ليعز من أذله الله ويذل من أعزه الله، والمستحل لحرم الله، والمستحل من عترتي ما حرم الله، والتارك لسنتي ". رواه البيهقي في المدخل ورزين في كتابه^(۱).

۱۰۹ - (۳۱) عایشه - رضی الله عنها - گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: شش تن هستند که من و خدا و هر پیامبر مستجاب الدعوه‌ای نفرین نثار آنها کرده‌اند و آنها را مورد لعنت قرار داده‌اند:

۱- آنکه در کتاب خدا (مراد تمام کتاب‌های آسمانی و وحیانی است) چیزی (از خود) بیفزاید.

۲- کسی که قضا و قدر الهی را مورد تردید قرار دهد و آن را انکار نماید.

۳- سلطان دیکتاتور و ستم پیشه. آنکه با قهر و غلبه‌ی بی‌جا و قدرت و توان مذموم، بر مردم تسلط پیدا کند و به فکر به ذلت کشاندن افراد عزیز و گرامی و به عزت رساندن افراد پست و حقیر و فرومایه و بدطینت باشد.

۴- آنکه پا را از گلیمش فراتر گذارد و حرّمت و چیزهایی که حفظ و صیانت آنها لازم است را حلال بداند و به حرمت شکنی روی آورد.

۵- آنکه نسبت به عترتم (اهل بیت) حرمت شکنی کند (و آنها را مورد آزار و اذیت و بی‌حرمتی و بی‌احترامی قرار دهد و توصیه‌ها و سفارش‌هایم را نسبت به آنها نادیده گیرد).

۶- و کسی که به ستم بی‌اعتنا باشد و آن را پشت سر انداخته و به دست فراموشی سپرده و با اوامر و فرامین تابناک و تعالیم و آموزه‌های تعالی بخش آن مخالفت ورزد».

[این حدیث را بیهقی در «المدخل» و رزین در کتابش روایت کرده‌اند]

شرح: «لعنت»: این واژه دارای این معانی است: کسی را از خیر و نیکی راندن و دورکردن، دشنام دادن و رسوا نمودن، نفرین کردن، متروک و رها شده، رسوا و هلاک شده، شوم و نامبارک.

و در اینجا مراد همان دور شدن از رحمت و لطف خداوند ﷻ است.

«الزائد في كتاب الله»: در اینجا مراد از کتاب، تمام کتابهای آسمانی و وحیانی و تشریحی است. خواه آن کتاب قرآن باشد و یا تورات و انجیل. و مراد از افزودن در کتاب خدا می‌تواند تمام امور زیر باشد:

تحریف و تغییر آیات خداوندی، تأویل‌های نادرست و تفسیرهای مخالف با اصول و موازین اسلامی، افزودن در احکام و مسائل کتاب‌های آسمانی، تحریم حلال و تحلیل حرام‌های کتاب‌های آسمانی و...

و یکی از مصادیق بارز و شاخص این لعن و نفرین، رهبران و علمای یهود و مسیحی هستند که در برابر بهای ناچیز و بی‌ارزش دنیا، به تحریف و تبدیل کتاب الهی می‌پرداختند و به خاطر حفظ منافع شخصی و اهداف فردی خویش، دروغ‌های خود را به خدا نسبت می‌دادند و نسبت به کتب الهی بی‌انصافی از خود به خرج می‌دادند. و در برابر فروش احکام دینی و تحریف حقایق آسمانی و شرعی، دست به هر گناه و جرم و جنایتی می‌زدند تا بهای ناچیزی از دنیا فراچنگشان بیاید.

«المستحل لحرم الله»: واژه «حرم» را به دو صورت می‌توان ترجمه کرد:

۱- اینکه این واژه را به فتح «حاء» و «راء» بخوانیم که مراد از آن حرم مکه مکرمه است. و «حرم» را از این جهت حرم می‌گویند که جای محترمی است و هتک آن جایز نیست و نباید در حرم، حرمت‌شکنی کرد و در آن به جنگ و جدال، یا شکار حیوانات یا قطع درختان و گیاهان پرداخت و بدون احرام وارد آن شد. چرا که حرم مکه، مکان و محل امنی برای تمام انسان‌ها و حتی فراتر از آن برای حیوانات و نباتات نیز هست. چرا که خداوند ﷻ فرمان داده است که همه‌ی انسان‌ها و حتی حیوانات در این سرزمین در امن و امان‌اند. سیدکردن حیوانات آن ممنوع است و حتی تعقیب و گریز مجرمانی که به این حرم و خانه‌ی کعبه پناه برند، جایز نیست. تنها می‌توان برای اجرای عدالت در حق چنین مجرمانی، آذوقه را بر آنها بست تا بیرون آیند و تسلیم شوند، اما نمی‌توان به قتل و غارت و کشت و کشتار دست یازید. لذا اگر کسی در حق مسجدالحرام حرمت‌شکنی کند، و حرمت و احترام و بزرگداشتش را نادیده گیرد، مورد لعن و نفرین خدایی و پیامبران الهی قرار خواهد گرفت.

۲- واژه‌ی «حرم» را به ضم «حاء» و «راء» بخوانیم. یعنی «حُرْم». در این صورت «حُرْم» جمع «حرمت» به معنای چیزی است که باید آن را حفظ کرد و احترام آن را نگه داشت و اعمال نامشروع و قبیح و زشت و منکر را از این جهت حرام می‌گویند که ممنوعیت دارد و خداوند آنها را حرام فرموده است. پس در این صورت هر کس، محرمات خدا را حلال قرار دهد و پیرامون آنها حرمت‌شکنی کند، در نفرین پیامبران و خداوند قرار خواهد گرفت.

«والتارك لسنتي»: ترک سنت اگر با استخفاف و تمسخر و استهزا همراه باشد، موجب کفر و خروج از دائره‌ی اسلام است و اگر کسی سنت را به خاطر تنبلی و سستی در عمل ترک می‌کند، این عملش موجب کفر نیست، بلکه چنین فردی مرتکب گناه شده است و اگر منظور این حدیث ترک سنت از قبیل تنبلی و سستی در عمل باشد مراد از لعن و نفرینی که در حدیث آمده، از باب تشدید و تغلیظ و تهدید و سخت‌گیری در این راستا آمده است. چرا که چنین فردی از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌شود و لعن و نفرین کردن مسلمان نیز جایز نمی‌باشد.

ولی اگر مراد از این، استخفاف و تحقیر و استهزاء و تمسخر سنت باشد، هیچ اشکالی پیش نخواهد آمد و مراد همان لعن و نفرین واقعی و حقیقی است.

۱۱۰ - [۳۲] وعن مطر بن عکامس قال: قال رسول الله ﷺ: " إذا قضى الله لعبد أن يموت بأرض جعل له إليها حاجة ". رواه أحمد والترمذي (۱).

۱۱۰ - (۳۲) مطر بن عکامس رضی الله عنه گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که خداوند تعالی بخواهد جان بنده‌ای را در سرزمینی بگیرد، برای او در آنجا کار و خواسته‌ای پیش می‌آورد (تا وی بدانجا رود و خداوند جانش را قبض نماید)».

[این حدیث را احمد و ترمذی روایت کرده‌اند].

شرح: این حدیث حکایت از آن دارد که آگاهی از محل و زمان مرگ و سررسید اجل هر انسان فقط در اختیار ذات خداوند تعالی است و دیگران را به آن راهی نیست.

چنانچه ابن جریر و ابن ابی حاتم از مجاهد روایت کرده‌اند که گفت:

«مردی از صحرائشینان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: زخم باردار است. پس مرا آگاه کن که چه می‌زاید، پسر یا دختر؟ در سرزمین ما خشکسالی و قحطی است، لذا به من بگو و خبر بده که چه وقت باران فرود می‌آید؟ و نیز من می‌دانم که امروز چه کرده‌ام، لذا تو به من خبر بده که فردا چه خواهیم کرد؟ و بالاخره من می‌دانم کجا متولد شده‌ام، بگو ببینم در کدام سرزمین می‌میرم؟ همان بود که خدای تعالی در پاسخ این فرد این آیه را نازل فرمود:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [لقمان: ۳۴].

«آگاهی از فرارسیدن قیامت ویژه‌ی خداست و اوست که باران را می‌باراند و مطلع است از آنچه در رحم‌های مادران است و هیچ‌کس نمی‌داند فردا چه چیز فراچنگ می‌آورد و هیچ‌کس نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد، قطعاً خدا آگاه و باخبر است».

لذا در این آیه و حدیث به صراحت بیان شد که آینده‌ی نزدیک انسان‌ها و حوادث فردای آنها و نیز محل مرگ و بدرود حیاتشان بر همه پوشیده است و هیچ کس جز خدا از لحظه‌ی مرگ و محل آن آگاه نیست و طبق صریح آیات و احادیث، خداوند این علم را از همه مخفی و پوشیده داشته است تا هرگز غرور و غفلت آنها را فرا نگیرد.

۱۱۱ - [۳۳] وعن عائشة رضی الله عنها قالت: قلت: یا رسول الله! ذراری المؤمنین؟ قال: " من آبائهم ". فقلت: یا رسول الله! بلا عمل؟ قال: " الله أعلم بما كانوا عاملین ". قلت: فذراری المشرکین؟ قال: " من آبائهم ". قلت: بلا عمل؟ قال: " الله أعلم بما كانوا عاملین ". رواه أبو داود^(۱).

۱۱۱ - (۳۳) عایشه - رضی الله عنها - گوید: «از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، حال و وضع بچه‌های مسلمانان که پیش از بلوغ می‌میرند چیست؟ (آیا در بهشت خداونداند و یا در آتش سوزان دوزخ)؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حال و وضع آنها در قیامت، بسان حال و وضع پدرانشان است (یعنی همانند آنها در بهشت خواهند بود). پرسیدم: آیا بدون اینکه عمل نیک و شایسته‌ای انجام دهند وارد بهشت می‌شوند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تنها خدا می‌داند که چه خواهند کرد. بار دیگر پرسیدم: پس حال بچه‌های کافران و مشرکان که قبل از بلوغ می‌میرند چگونه خواهد بود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حال آنها نیز همانند حال پدرانشان است (یعنی همانند آنها در دوزخ خواهند بود).

پرسیدم: آیا بدون اینکه مرتکب عمل زشت و قبیح و گناه و معصیتی شوند، وارد دوزخ می‌شوند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تنها خداوند صلی الله علیه و آله و آفریدگار آن بچه‌ها می‌داند که چه خواهند کرد».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است]

۱۱۲ - [۳۴] وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الوائدة والموؤدة فی النار ". رواه أبو داود^(۲).

۱- ابوداود، ح ۴۷۱۲.

۲- ابوداود، ح ۴۷۱۷.

۱۱۲ - (۳۴) ابن مسعود رضی الله عنه گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زنی که دخترش را زنده به گور می‌کند و نیز دختر زنده به گور شده هر دو در آتش دوزخ اند.»
[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «وئاد»: (زنده به گور کردن دختران) یکی از رسوم زشت و ننگین و یکی از دردناک‌ترین و وحشیانه‌ترین پدیده‌های عصر تاریک جاهلیت عرب بود.
عرب‌های جاهلی، به چند علت دختران معصوم و بی‌گناه خویش را زنده به گور می‌کردند:

۱- عدم ارزش و احترام و جایگاه زن، به عنوان یک انسان در جامعه‌ی جاهلی.
۲- فقر شدید، در حالیکه در جامعه‌ی جاهلی پسران تولید کننده و دختران مصرف کننده تلقی می‌شدند و این خود دلیلی محکم بر زنده به گورکردن آنها بود.

۳- عرب‌ها نیز به خاطر اینکه در جنگ‌های قبیله‌ای فراوان آن روز، ممکن بود که دختران و نوامیس آنها به اسارت دشمنان درآیند و به اصطلاح نوامیس آنها به دست بیگانگان بیفتد و از این راه، لکه‌ی ننگی بر دامانشان بنشیند، دست به این کار وحشیانه می‌زدند و دخترانشان را از ترس ننگ و عار، زنده به گور می‌کردند.

ولی شریعت مقدس اسلام شدیداً این مسئله را محکوم ساخته و به قدری این مسئله را زشت و منفور شمرده و با آن برخورد قاطع کرده که در آیات زیادی این مسئله را بیان کرده و به شدت عاملان این فاجعه و جنایت وحشیانه و دردناک را محکوم نموده است و در عوضش به زن ارزش و جایگاهی وصف‌ناپذیر و والا عنایت فرمود و از حقوق زن به عنوان یک انسان دفاع کرد و او را به عنوان مادر، زن، خواهر، همسر و عضوی از جامعه‌ی بشری به تمام جوامع انسانی معرفی کرد.

اشکال: در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: زنی که دخترش را زنده به گور می‌کند و نیز دختر زنده به گور شده، هر دو دوزخی‌اند. در حالیکه در حدیثی دیگر امام احمد از «خساء بنت معاویة الصریمية» و او نیز از عمویش چنین روایت می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم:

«یا رسول الله! مَنْ فِي الْجَنَّةِ؟ قَالَ: النَّبِيُّ فِي الْجَنَّةِ وَالشَّهِيدُ فِي الْجَنَّةِ وَالْمَوْلُودُ فِي الْجَنَّةِ وَالْمُؤَوَّدَةُ فِي الْجَنَّةِ».

در این حدیث پیامبر ﷺ به صراحت می‌فرماید که دختر زنده به گور شده بهشتی است و به ظاهر میان این دو حدیث تضاد و تقابل معلوم می‌شود. اما می‌توان این اشکال را چنین بر طرف کرد که حدیث «الوائدة والمؤودة في النار» ضعیف است. چنانچه علامه ابن عبدالبر می‌گوید:

«لا اعلم احداً روي هذا الحديث عن الزهري غير ابي معاذ وهو ناسي الحديث لا يحتج بحديثه».

«نمی‌دانم کسی جز ابی معاذ این حدیث را از زهری روایت کرده باشد، در حالی که خود ابومعاذ فردی ضعیف و فراموشکار در روایت احادیث است و احتجاج به حدیثش نمی‌شود».

و نیز می‌توان چنین گفت که: مراد از «الوائدة» دایه و مراد از «المؤودة» مادر طفل است. در این صورت باید «لها» را مقدر کنیم یعنی «المؤودة لها» چرا که در عرب جاهلیت هنگامی که وقت وضع حمل زن فرا می‌رسید، حفره‌ای حفر می‌شد و زن بالای آن حفره می‌نشست و دایه نیز پشت سرش می‌نشست و منتظر تولد کودک بود. اگر نوزاد دختر بود، دایه آن را در میان حفره پرتاب می‌کرد و اگر پسر بود آن را نگاه می‌داشت.

پس طبق این قول، مراد از «الوائدة» دایه و مراد از «المؤودة» المؤمنة لها می‌باشد. یعنی مادر کودک. و آنها به خاطر این کارشان به علاوه‌ی کفرشان، مستحق آتش دوزخ‌اند.

و برخی از علماء نیز این حدیث را چنین توجیه کرده‌اند که مراد از «الوائدة» مادر طفل است و او به خاطر کفرش و عمل ننگین زنده به گورکردن دخترش مستحق دوزخ است.

و مراد از «المؤودة» دختر زنده به گور شده است و البته این حکم مخصوص همان کودک ویژه و خاصی است که زنده به گور شده است. شاید پیامبر ﷺ به طور معجزه

(بسان کودکی که خضر عَلَيْهِ السَّلَام او را کشت) دانسته باشد که چنین کودکی که زنده به گور شده دوزخی است و این حکم مخصوص همان کودک مخصوص است و مراد تمام کودکان زنده به گور شده نیست، بلکه موردش خاص است.

و البته به گمان کسانی که می‌گویند «بچه‌های کافران» دوزخی‌اند، در این حدیث هیچ اشکالی وارد نمی‌شود. چرا که هم مادر، کافر است و به خاطر کفرش به دوزخ می‌رود و هم به تبع او که زنده به گور شده است، دوزخی خواهد بود. چرا که به گمان این گروه بچه‌های کافران نیز بسان والدینشان دوزخی‌اند.

البته خداوند عَلَيْهِ السَّلَام بهتر می‌داند.

فصل سوم

۱۱۳ - [۳۵] عن أبي الدرداد قال: قال رسول الله ﷺ: " إن الله عز وجل فرغ إلى كل عبد من خلقه من خمس: من أجله، وعمله، ومضجعه، وأثره، ورزقه". رواه أحمد^(۱).

۱۱۳ - (۳۵) ابودرداء رضی اللہ عنہ گوید: «پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: براستی خدای فرزانه پنج چیز بنده‌اش را از پیش مقرر داشته است که از حد و مرز آنها عبور نخواهد کرد:

- ۱- سر رسید و فرجام زندگی‌اش.
- ۲- عمل و کردارش (تیره‌بختی و نیک‌بختی بر اساس انجام اعمال و کردار زشت و یا انجام اعمال نیک).
- ۳- آرامگاه و محل مرگ.
- ۴- آثار و چیزهایی که باقی می‌گذارد و بر جای می‌نهد (اعم از آثار خیری همچون مسجد و مدرسه و بیمارستان و دیگر موقوفات و آثار بدی همچون غضب املاک و بنای میخانه‌ها و کتاب‌های گمراه‌کننده و طرح‌های استعمارگرانه و پروژه‌های خانمانسوز و ستمگرانه).

۵- رزق و روزی او (منظور این است که خداوند سبحانہ از ازل این چیزها را می‌دانسته و از پیش در علم محیطش به همه‌ی این چیزها تسلط علمی داشته است و او تعالی است که علمش محیط به ازل و ابد و تمام زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد و قبل از اینکه انسان به وجود بیاید، خداوند همه‌ی این چیزها را در حق او می‌داند. این حدیث بیانگر احاطه‌ی علم خدا می‌باشد و نباید این حدیث را حمل بر سلب اختیار از انسان کرد)».

[این حدیث را احمد روایت کرده است]

۱۱۴ - [۳۶] وعن عائشة رضی اللہ عنہا قالت: سمعت رسول الله ﷺ يقول: " من تكلم في شيء من القدر سئل عنه يوم القيامة، ومن لم يتكلم فيه لم يسأل عنه". رواه ابن ماجه^(۱).

۱۱۴ - (۳۶) عایشه - رضی الله عنها - گوید: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هرکس پیرامون قضا و قدر سخن گوید و به بحث و گفتگو بپردازد در روز قیامت مورد محاسبه و بازخواست قرار خواهد گرفت. و هرآنکه پیرامون احکام و مسائل آن بحث و گفتگو نکند، از محاسبه و بازخواست آن روز در امان خواهد بود و درباره‌ی قضا و قدر از او سؤال نخواهد شد».

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

شرح: پیام این حدیث به تمام مسلمانان جهان این است که: ای مسلمانان! و ای مؤمنان به خدا، پیامبران، کتابهای آسمانی و قیامت! به قضا و قدر الهی ایمان بیاورید و با دلایل واهی و براهین پوچ و بی‌معنا به بحث و بررسی و گفتگو و بگو مگو و اختلاف و کشمکش، پیرامون احکام و مسائل دقیق و پیچیده‌ی آن نپردازید. بلکه ایمان داشته باشید و اطمینان کنید که تنها خداوند تعالی علم و دانش گسترده و اراده‌ی مطلق و فراگیر و قدرت و توانایی کامل دارد و اوست که هرچه را بخواهد می‌کند و از آنچه که می‌کند آگاه است. انسان مسلمان باید بداند که دانش خداوند تعالی بر همه‌ی اشیاء محیط است و گنجایش دانستن همه‌ی اشیاء را دارد.

در حوزه‌ی اقتدار دانش الهی، آگاهی از رفتن مورچگان در لانه‌ها و سوراخ‌هایشان گرفته تا گردش و جهش افلاک در مدارشان یکسان است.

دانش او تعالی، تمام مکان‌های متعدد و زمان‌های طولانی را شامل می‌گردد و مکانی در مشرق و مغرب و لحظاتی در ازل و ابد از آن ناپدید نیست.

رویدادهای زندگی که در آفاق آن خیرها و شرها و سختی و امیدها و اندوه‌ها و شادی‌ها و... وجود دارد، همه و همه را دانش الهی در بر می‌گیرد و شماره و تعداد آنها را می‌داند و از همه یکسان آگاه است.

و در صفحات و اوراق این کتاب بزرگ، خطوط و سطور قضا و قدر نگاشته شده و سرنوشت همه‌ی موجودات هستی، رقم خورده و شناخته شده و پایانش به وضوح بیان شده و سعادت و شقاوت از هم جدا گردیده است.

پس برای یک مسلمان، زبینه است که به قضا و قدر الهی ایمان بیاورد و در مسایل دقیق و احکام پیچیده‌ی آن بدون راهنمایی قرآن و سنت داخل نشود، چرا که اگر

چنین کرد در راه افراط جبری‌ها و یا تفریط قدری‌ها سقوط خواهد کرد و طعم هلاکت و نابودی و ذلت و خواری را خواهد چشید و در روز قیامت مورد بازخواست الهی نیز قرار خواهد گرفت.

ولی اگر پیرامون مسائل ریز و دقیق و پیچیده‌ی قضا و قدر سخن نگوید، خداوند ﷻ او را بدین خاطر مورد بازخواست و محاسبه قرار نخواهد داد و بر آن کسی را مؤاخذه نخواهد کرد و کسی حساب سخن نگفتن پیرامون قضا و قدر الهی را بازپس نخواهد داد. چرا که بحث و گفتگو کردن درباره‌ی تقدیر، جزو لوازم و ضروریات دین نیست، بلکه ایمان آوردن به قضا و قدر الهی بر هر انسانی بدون پرس و جو از جزئیاتش، فرض است.

۱۱۵ - [۳۷] وعن ابن الدیلمی قال: أتیت ابي بن کعب، فقلت له: قد وقع في نفسي شيء من القدر، فحدثني لعل الله أن يذهب من قلبي. فقال: لو أن الله عذب أهل سماواته وأهل أرضه، عذبهم وهو غير ظالم لهم، ولو رحمهم كانت رحمته خيرا لهم من أعمالهم، ولو أنفقت مثل أحد ذهبا في سبيل الله ما قبله الله منك حتى تؤمن بالقدر، وتعلم أن ما أصابك لم يكن ليخطئك، وأن ما أخطأك لم يكن ليصيبك. ولو مت على غير هذا لدخلت النار. قال: ثم أتيت عبد الله بن مسعود، فقال مثل ذلك. قال: ثم أتيت حذيفة بن اليمان، فقال مثل ذلك. ثم أتيت زيد بن ثابت فحدثني عن النبي ﷺ مثل ذلك. رواه أحمد وأبو داود وابن ماجه (۱).

۱۱۵ - (۳۷) ابن دیلمی گوید: «به نزد ابی ابن کعب ﷺ رفتم و به او گفتم: درباره‌ی قضا و قدر الهی در دلم شک و تردیدها و وسوس و افکار بد و نامطلوبی (از قبیل مختاربودن انسان و یا مجبور بودنش) ایجاد شده است. حال شما مرا به چیزی رهنمون سازید تا بر اساس آن خداوند ﷻ این شک و تردیدها و وسوس را از دلم دور گرداند.

ابی بن کعب ﷺ گفت: (این را بدان که) اگر خداوند ﷻ تمام موجودات و مخلوقات آسمانی و زمینی را به عذاب و عقاب خویش گرفتار کند، در این کارش ظالم و ستم پیشه نخواهد بود (چرا که کارهای او تعالی خالی از حکمت و عاری از درایت نخواهد بود و او مالک تمام مخلوقات و موجودات زمینی و فرازمینی است و هرطور که خواهد

با آنها برخورد می‌کند. بدون اینکه دچار کوچک‌ترین نوعی از ظلم و ستم و یا استبداد و اجحاف شود).

و نیز بدان: اگر تمام آنها را در زیر چتر رحمت و لطف و کرم خویش قرار دهد این از فضل و کرم الهی است، چرا که رحم و لطف او از اعمال و کردار ناچیز و اندک بندگان، برای آنها بهتر و برتر خواهد بود (و هیچ‌گاه اعمال آنها سزاوار و لایق این همه لطف و کرم و فضل و احسان الهی نخواهد بود).

و بدان: اگر در راه خدا و در راستای دفاع از کیان اسلام و مسلمین به اندازه‌ی کوه اُحد طلا انفاق و خرج کنی، مورد قبول و پذیرش خدا قرار نخواهد گرفت تا وقتی که به تقدیر و سرنوشت مکتوب ازلی، ایمان بیاوری و معتقد باشی که آنچه به تو رسیده و برایت پیش آمده، خطایی در آن نیست و آنچه از تو خطا رفته است، به تو نخواهد رسید. و همه بر اساس تقدیر و سرنوشت مکتوب ازلی است (یعنی تا زمانی که به تقدیر و سرنوشت و قضا و قدر الهی معتقد نباشی، چیزی از تو پذیرفته نخواهد شد. نه صدقه و خیرات و نه هیچ عمل نیک دیگر).

و اگر تو بر خلاف چیزی که گفته شد، عقیده داشته باشی و در همان حال بمیری، راهی دوزخ خواهی شد (چرا که منکر قضا و قدر الهی، جایگاه و مأوایش دوزخ سوزان خواهد بود).

ابن دیلمی در ادامه گوید: پس از این (از حضور ابی بن کعب رضی الله عنه مرخص شدم و به جهت اطمینان خاطر بیشتر) به نزد ابن مسعود رضی الله عنه رفتم (و از او نیز در این باره سؤال نمودم).

او نیز بسان ابی بن کعب رضی الله عنه، برایم توضیح داد و سخن گفت. پس از آن به نزد حذیفه بن یمان رضی الله عنه رفتم و او نیز (همانند ابی بن کعب رضی الله عنه و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه) جوابم گفت. در آخر به نزد زید بن ثابت رضی الله عنه شتافتم (و از او نیز در این زمینه سؤال نمودم) و او نیز مسئله را به همین صورت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برایم بیان کرد (و به وسیله‌ی توصیه‌ها و سفارش‌ها و سخنان و اقوال این بزرگان، خداوند شک و تردیدها را از قلبم دور کرد و در قلبم نسبت به این قضیه اطمینان خاطر حاصل شد و دانستم که فقط علم خداوند محیط به ازل و ابد و تمام زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد و اوست که هر چه بخواهد می‌کند و از آنچه که می‌کند آگاه است و علم و دانش او بر همه‌ی اشیاء

محیط است و گنجایش دانستن همه‌ی اشیاء را دارد. و خدایی او را سزاست که بر تمام مخلوقات و موجودات زمینی و فrazمینی تسلط و نفوذ کامل دارد و هر طوری که عمل کند، مختار است و کسی او را مورد بازخواست و محاسبه قرار نخواهد داد. و از این حدیث دانسته شد که اعمال و کردار، بدون ایمان به قضا و قدر الهی هیچ ارزش و جایگاهی در پیشگاه ذات احدیت نخواهد داشت و خدا هیچ عملی را بدون ایمان به قضا و قدر و سرنوشت مکتوب ازلی نخواهد پذیرفت».

[این حدیث را احمد، ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

۱۱۶ - [۳۸] وعن نافع أن رجلاً أتى ابن عمر فقال: إن فلانا يقرأ عليك السلام. فقال: إنه بلغني أنه قد أحدث، فإن كان قد أحدث فلا تقرئه مني السلام؛ فإنني سمعت رسول الله ﷺ يقول: "يكون في أمي - أو في هذه الأمة - خسف، أو مسخ، أو قذف في أهل القدر". رواه الترمذي وأبو داود وابن ماجه وقال الترمذي: هذا حديث حسن صحيح غريب^(۱).

۱۱۶ - (۳۸) نافع رضی اللہ عنہ گوید: «مردی به نزد عبدالله بن عمر - رضی اللہ عنہما - آمد و گفت: فلانی به شما سلام رساند. عبدالله بن عمر - رضی اللہ عنہما - گفت: به من خبر رسیده که وی در دین خدا بدعت و نوآوری ایجاد کرده. پس اگر چنین است، جواب سلامم را به او نرسان. چرا که از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: در امتم (یا در این امت = امت محمدی ﷺ) خسف (در زمین فرو رفتن) یا مسخ (دگرگون کردن صورت و برگرداندن آن به صورت زشت‌تر) و یا قذف (سنگباران شدن) رخ خواهد داد و این گونه عذاب و کیفر در اهل قدر (و انکارکنندگان قضا و قدر الهی) خواهد بود».

[این حدیث را ترمذی، ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند و ترمذی گفته: این حدیث حدیثی صحیح و غریب است].

شرح: علماء و دانشوران دینی و اسلامی از این حدیث استدلال کرده‌اند که: جواب سلام فاسقان و بدعت‌گذاران واجب نیست تا با این کار، تنفر و انزجار خویش را از چنین افرادی اظهار داریم.

۱- ترمذی ح ۱۲۵۲ و قال حدیث حسن صحیح غریب، ابن ماجه ح ۴۰۶۱، ابوداود ح ۴۶۱۳، مسند احمد ۱۳۶/۲.

و چنین کاری از باب تغلیظ و تشدید و تهدید و سخت گیری است تا به خود آیند و از این کارها و باورهای باطل و بوج دست بکشند.
برای آگاهی بیشتر در این زمینه می‌توانید به حدیث شماره‌ی ۱۰۶ مراجعه فرمایید.

۱۱۷ - [۳۹] وعن علي رضي الله عنه قال: سألت خديجة النبي صلى الله عليه وسلم عن ولدين ماتا لها في الجاهلية. فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: "هما في النار". فلما رأى الكراهة في وجهها قال: "لو رأيت مكانهما لأبغضتهما". قالت: يا رسول الله! فولدي منك؟ قال: "في الجنة". ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: "إن المؤمنين وأولادهم في الجنة، وإن المشركين وأولادهم في النار". ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ [الطور: ۲۱]. رواه احمد^(۱).

۱۱۷ - (۳۹) علی رضي الله عنه گوید: «حضرت خدیجه - رضي الله عنها - پیامبر صلى الله عليه وسلم دو فرزندش که در زمان جاهلیت آنها را از دست داده بود، از پیامبر صلى الله عليه وسلم سؤال کرد (که آیا در روز قیامت بهشتی اند یا دوزخی)؟

پیامبر صلى الله عليه وسلم در پاسخ فرمود: هر دو دوزخی‌اند. و چون رسول خدا صلى الله عليه وسلم آثار غم و اندوه و ناراحتی را در سیمای خدیجه - رضي الله عنها - دید، فرمود: اگر تو (ای خدیجه) جایگاه آن دو را در دوزخ می‌دید (که چگونه در پستی و خواری و دوری از رحمت خداوند هستند) بی‌تردید از آن دو متنفر و بیزار می‌شوی.

بار دیگر حضرت خدیجه - رضي الله عنها - پرسید: ای رسول خدا صلى الله عليه وسلم! پس حال و وضع فرزندی که حاصل زندگی مشترک من و شما بودند و در کوچکی از دنیا رفتند چگونه است؟ پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: در بهشت هستند. آنگاه پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: بی‌تردید مؤمنان و فرزندان‌شان در بهشت‌اند و مشرکان و فرزندان‌شان در دوزخ.

(علی رضي الله عنه گوید): پس از این پیامبر صلى الله عليه وسلم این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...﴾ [الطور: ۲۱].

«کسانی که خودشان ایمان آورده‌اند و فرزندان‌شان از ایشان در ایمان آوردن پیروی کرده‌اند، در بهشت فرزندان‌شان را بدیشان ملحق می‌گردانیم تا زادگان دلبند خود را در کنار خود ببینند و از انس با آنان لذت بیشتر ببرند».

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: «فولدی منک»: مراد از کودکانی که حاصل زندگی مشترک حضرت خدیجه رضی الله عنها - و پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و در کوچکی چشم از دنیا فرو بسته‌اند، «قاسم» و «عبدالله» است و «طاهر و طیب» هر دو لقب‌های عبدالله هستند. این دو پیش از اینکه به سن بلوغ برسند، در ایام طفولیت چشم از این جهان بستند و به دیار باقی شتافتند. درباره‌ی اولاد مؤمنان و مشرکان قبلاً به طور مستقل و مفصل بحث شد، اما در اینجا بیان یک نکته خالی از لطف نیست و آن اینکه: فرزندان حضرت خدیجه رضی الله عنها - در زمان جاهلیت مردند، در حقیقت زمان جاهلیت همان زمان «فترت» است. و فترت زمانی است که پیامبری مبعوث نشده است.

اهل فترت یا موحداند و یا مشرک. موحد کسی است که معتقد باشد این جهان پروردگار و خدایی یگانه دارد و جهان آخرت ضروری است تا خداوند عز و جل نیکوکاران را پاداش و بدکاران را کیفر دهد و نیز بر بتی سجده نکرده و شریکی برای خدا قائل نشده و بر دین حنیف ابراهیم علیه السلام فوت کرده است. یقیناً چنین کسی در روز قیامت رستگار است.

اما در مورد نجات مشرک اهل فترت، علما دو نظر دارند، گروهی معتقدند که عذاب می‌شوند و گروهی دیگر از علما قائل به نجات آنان از عذاب هستند، (از جمله امام ابن تیمیّه) و استدلال کرده‌اند به آیاتی چند از قرآن، از جمله:

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۱۵].

«و ما هیچ شخص و قومی را مجازات نخواهیم کرد مگر اینکه پیغمبری برای آنان مبعوث و روان سازیم».

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرَّسْلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [المائدة: ۱۹].

«ای اهل کتاب! پیغمبر ما (محمد) به سوی شما آمده است و به دنبال انقطاع مدت زمانی که میان پیغمبران بوده است، (حقائق را دیگر باره) بیان می‌کند، تا اینکه (در روز رستاخیز) نگوئید: مژده دهنده و بیم‌دهنده‌ای (از پیغمبران) به سوی ما نیامده است (تا فرمان خدا به ما برسانند. هم اینک پیغمبر) مژده‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای

(محمد نام) به سوی شما آمده است (و عذری برای شما نمانده است). و خدا بر همه چیز توانا است...»

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۵].

«ما پیغمبران را فرستادیم تا (مؤمنان را به ثواب) مژده‌رسان، و (کافران را به عقاب) بیم‌دهنده باشند، و بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند (و نگویند که اگر پیغمبری بسوی ما می‌فرستادی، ایمان می‌آوردیم و راه طاعت و عبادت در پیش می‌گرفتیم). و خدا چیره‌ی حکیم است (و کارهایش از روی حکمت و قدرت انجام می‌پذیرد)...»

پس این آیات و امثال آن دلالت می‌کند که عدالت خداوند اقتضا می‌کند کسانی را که دعوت پیامبری به آنها نرسیده است، یا نادرست رسیده عذاب نکند تا مردم حجتی بر خداوند نداشته باشند که اگر پیامبری می‌آمد، ما از او پیروی می‌کردیم. در حالی که حجت عالی و برتر مختص خداست^(۱).

ما نیز امیدواریم که رأی دوم، در نزد خدا مقبول باشد. چرا که آن با عدالت الهی هماهنگ است. مخصوصاً در مورد فرزندان حضرت خدیجه - عَلِیْهَا السَّلَامُ - که در طفولیت و بر اساس فطرت پاک و بدور از هرگونه شرک و بت‌پرستی از دنیا رفته‌اند.

جواب حدیث فوق را نیز می‌توان بنا به قول ابن حجر عسقلانی، چنین داد که: این حدیث و احادیثی از این قبیل، همه در ابتدای امر و پیش از نزول حکم بهشتی بودن تمام کودکان و اطفال است که پیش از بلوغ مرده‌اند. چرا که همه‌ی آنها بر فطرت پاک و خالص توحید و یکتاپرستی، دارفانی را وداع کرده‌اند و بر اساس این، ابن حجر در این زمینه می‌گوید:

«هذا قبل أن ينزل فيهم شيء فلا ينفى أنهم من اهل الجنة». «این حکم پیش از نزول حکمی درباره‌ی فرزندان کافران و مشرکان است». در حقیقت میان این روایت و روایات دیگری که از آنها ثابت می‌شود که فرزندان مشرکان نیز بهشتی‌اند، هیچ‌گونه منافاتی وجود ندارد.

۱۱۸ - [۴۰] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: " لما خلق الله آدم مسح ظهره، فسقط من ظهره كل نسمة كل خالقها من ذريته إلى يوم القيامة، وجعل بين عيني كل إنسان منهم ويصاً من نور، ثم عرضهم على آدم، فقال: أي رب! من هؤلاء؟ قال: ذريتك. فرأى رجلاً منهم فأعجبه ويص ما بين عينيه، قال: أي رب! من هذا؟ قال: داود. فقال: رب! كم جعلت عمره؟ قال: ستين سنة. قال: رب زده من عمري أربعين سنة".

قال رسول الله صلي الله عليه وسلم: " فلما أنقضي عمر آدم إلا أربعين جاءه ملك الموت، فقال آدم: أولم يبق من عمري أربعون سنة؟ قال: أولم تعطها ابنك داود؟! فوجد آدم، فوجدت ذريته، ونسي آدم فأكل من الشجرة، فنسيت ذريته، وخطأ وخطئت ذريته". رواه الترمذي^(۱).

۱۱۸ - (۴۰) ابوهريره رضي الله عنه گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال آدم علیه السلام را پدید آورد و آنگاه که از آفرینش وی فراغت یافت، پشتش را با دست قدرت و قوت لایزال و لایتناهی خویش کشید و (گروهی از) فرزندان آینده‌ی وی را تا آخرین فرد بشر از پشت او به صورت ذراتی بیرون آورد و میان پیشانی هر کدام از آنها پرتو و شعاعی از نور قرار داد. آنگاه آنها را بر آدم علیه السلام عرضه داشت و به او نشان داد. آدم علیه السلام گفت: پروردگارا! این‌ها چه کسانی‌اند؟ خدا فرمود: فرزندان هستند.

(آدم علیه السلام به نظاره‌ی آنها نشست. ناگاه چیزی نگاهش را به خود جلب کرد) و مردی را دید که پرتو و شعاع نور پیشانی‌اش وی را به اعجاب و تحسین واداشته و او را محو تماشا نموده است.

آدم علیه السلام پرسید: پروردگارا! این کیست؟ خداوند فرمود: حضرت داود علیه السلام است. آدم علیه السلام بار دیگر پرسید: بارالها! سررسید و فرجام زندگی‌اش را چه اندازه مقرر داشته‌ای؟ خداوند فرمود: شصت سال.

آدم علیه السلام گفت: (پروردگارا از تو می‌خواهم) از عمرم چهل سال کم کنی و به عمر او بیفزایی. رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه می‌فرماید: با کاسته‌شدن آن چهل سال، چون عمر

آدم عليه السلام به پایان رسید، و سررسید فرجام زندگی اش برای بدرود از این جهان نزدیک شد، فرشته‌ی مرگ برای قبض روح مطهر و پاکش به نزد وی آمد.

آدم عليه السلام پرسید: مگر از عمرم چهل سال دیگر باقی نمانده است؟ (پس چرا حالا برای قبض روحم آمده‌ای؟) فرشته‌ی مرگ گفت: مگر تو آن چهل سال را به فرزندت داود عليه السلام نبخشیده‌ای؟

(رسول خدا صلى الله عليه وآله می‌فرماید:) این چنین بود که آدم عليه السلام انکار کرد و به تبع او فرزندان او نیز انکار کردند. و این چنین بود که آدم عليه السلام فراموش کرد و از میوه‌ی درخت ممنوعه خورد و به تبع او فرزندان او نیز دچار نسیان و فراموشی شدند و این چنین بود که آدم عليه السلام دچار خطا و ترک فرمان شد و به تبع او فرزندان او نیز به خطا و ترک فرمان و عصیان و نافرمانی دچار آمدند». [این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: «ذریته»: ذریه در اصل به معنای فرزندان کوچک و کم سن و سال است و بعضی آن را از ماده‌ی «ذر» که به معنای موجودات بسیار کوچک همانند ذرات غبار و مورچه‌های بسیار ریز می‌باشد دانسته‌اند. از این رو باید گفت؛ هنگامی که خدا آدم عليه السلام را آفرید، فرزندان آینده‌ی او را تا آخرین فرد بشر از پشت او به صورت ذراتی کوچک (مانند ذرات غبار و یا مورچه‌های بسیار ریز) بیرون آورد و به آنها عقل و شعور کافی برای شنیدن سخن و پاسخ گفتن در عالم ذر و پیمان الست عنایت کرد. و از این حدیث این امر به صراحت معلوم شد که در وجود تمام انسان‌ها ماده‌ی خطا، نسیان و فراموشی و جحد و انکار هست و این چیزها در تار و پود وجودشان عجین شده است.

«کل بني آدم خطاء وخير الخطائين التوابون». «همه‌ی فرزندان آدم لغزش کارند و بهترین خطاکاران توبه کنندگان خواهند بود».

مگر اینکه خود خداوند تعالى عده‌ای را (مانند پیامبران و فرشتگان) به عصمت و حفاظت از گناه و معصیت و نافرمانی خاص کند.

پیرامون خطا و نسیان حضرت آدم عليه السلام، قبلاً توضیح داده شد.

۱۱۹ - [۴۱] وعن أبي الدرداء عن النبي صلى الله عليه وآله قال: " خلق الله آدم حين خلقه، ف ضرب كتفه اليمنى، فأخرج ذرية بيضاء كأنهم الذر، وضرب كتفه اليسرى فأخرج ذرية سوداء

کأنهم اللحم، فقال للذي في يمينه: إلى الجنة ولا أبالي، وقال للذي في كفه اليسرى: إلى النار ولا أبالي". رواه أحمد^(۱).

۱۱۹ - (۴۱) ابودرداء رضی اللہ عنہ گوید: «پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: خداوند صلی اللہ علیہ وسلم آدم صلی اللہ علیہ وسلم را آفرید. آنگاه با دست قدرت خویش به شانه‌ی راست آدم زد و گروهی از فرزندان او را که همانند ذرات کوچک غبار یا مورچه‌های بسیار ریز بودند به صورت بسیار سفید و نورانی بیرون آورد.

دوباره با دست قدرت خویش به شانه‌ی چپ آدم صلی اللہ علیہ وسلم زد و گروهی دیگر از فرزندان وی را که بسان زغال و خاکستر، سیاه و دیجور بودند، بیرون آورد و آنگاه پیرامون فرزندان آدم که در سمت راست وی قرار داشتند فرمود: اینان بهشتی‌اند و روانه‌ی بهشت و نعمت‌های والای آن خواهند شد. و از این مسئله که همه‌ی این‌ها را به بهشت می‌برم هیچ پروایی ندارم (چرا که من مالک و فرمانروای مطلق هستم و هرکاری را که بخواهم می‌کنم و در برابر کارهایی که می‌کنم، مورد بازخواست و محاسبه قرار نمی‌گیرم و بازپرسی نمی‌شوم و کسی نیز حق خرده‌گیری و اعتراض ندارد، بلکه این انسانها هستند که مورد بازخواست و پرسش قرار می‌گیرند و در افعال و اقوال و پندارشان جای ایراد و سؤال بسیار است).

پس از این خداوند صلی اللہ علیہ وسلم درباره‌ی فرزندان آدم که در سمت چپ وی قرار داشتند فرمود: اینان دوزخی‌اند و در آخرت روانه‌ی دوزخ و عذاب‌های مختلف و متنوع آن خواهند شد و از این مسئله نیز که همه‌ی آنها را به دوزخ روانه می‌کنم هیچ پروایی ندارم». [این حدیث را احمد روایت کرده است].

۱۲۰ - [۴۲] وعن أبي نضرة أن رجلاً من أصحاب النبي صلی اللہ علیہ وسلم - يقال له: أبو عبد الله - دخل عليه أصحابه يعودونه وهو يبكي، فقالوا له: ما يبكيك؟ ألم يقل لك رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم: "خذ من شاربك ثم أقره حتى تلقاني؟" قال: بلى، ولكن سمعت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم يقول: "إن الله عز وجل قبض بيمينه قبضة وأخرى باليد الأخرى وقال: هذه لهذه، وهذه لهذه، ولا أبالي". فلا أدري في أي القبضتين أنا. رواه أحمد^(۲).

۱- مسند احمد ۴۴۱/۶.

۲- مسند احمد ۶۸/۵.

۱۲۰- (۴۲) ابونضره رضی الله عنه گوید: «مردی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله که به «ابوعبدالله» مشهور بود بیمار شد. (از این جهت عده‌ای از) دوستان و رفقاییش به عیادت وی آمدند و او را گریان و ضجه‌کنان یافتند.

بدو گفتند: (ای ابوعبدالله) چه چیز باعث شده تا چنین گریان و نالان باشی؟ (آیا از دوزخی بودن خویش می‌ترسی)؟ مگر تو همان کسی نیستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ات فرمود: پیوسته و در همه حال سبیل خود را کوتاه کن و به این کار ادامه بده تا مرا (در حوض یا در بهشت) ملاقات کنی؟ (پس از تو بعید است که چنین گریه کنی. حال آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله با این سخنش به تو بشارت نیک‌بختی و بهشتی بودن و همراهی خویش را در روز رستاخیز داده است و خود می‌دانی که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز شک‌پذیر و قابل تردید و انکار نیست. پس به ضرور به بهشت و نعمت‌های والای آن خواهی رسید. پس گریه مکن و شاد و خرسند باش).

ابوعبدالله رضی الله عنه (خطاب به دوستانش) گفت: آری (سخن چنان است که شما می‌دانید)، ولی خودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: برآستی خدا با دست راست بلاکیف خویش مستی از فرزندان آدم برگرفت و با دست چپ بلاکیف خویش مستی دیگر از فرزندان آدم برگرفت و آنگاه فرمود: سمت راستی‌ها را برای بهشت و سمت چپی‌ها را برای دوزخ پدید آورده‌ام. و من نیز نمی‌دانم که در کدام یک از این دو مشت قرار دارم. سمت راستی‌ها یا سمت چپی‌ها؟! [این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: در این حدیث دو مسئله قابل تأمل است:

۱. اتباع کامل صحابه رضی الله عنهم از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: صحابه رضی الله عنهم با جان و دل و عشق کامل به پیامبر صلی الله علیه و آله از سنت‌های سرورشان پیروی می‌کردند و حتی اگر لازم بود به خاطر کوچک‌ترین سنت پیامبر صلی الله علیه و آله جان خود را از دست می‌دادند. بنگرید به ابوعبدالله رضی الله عنه که تا وقت مرگ پایبند به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پیوسته تا وقت سر رسید اجل خویش، سبیل خود را کوتاه می‌کرد و نمی‌گذاشت که سبیلش پایین‌تر از لبش برسد. چونکه محبوبش پیامبر صلی الله علیه و آله او را به چنین کاری دستور داده بود.

۲. خوف و خشیت زیاد از خدا: در قلوب صحابه رضی الله عنهم این اندازه از خوف و خشیت و یقین و ایمان بر عظمت و بزرگی خدا وجود داشت که در هر لحظه از کبریایی و عظمت

و بزرگی الله ﷻ متأثر می‌شدند و این عظمت و خشیت تمام وجود آنها را به خشوع و خضوع در آورده بود. چنانچه ابو عبدالله ﷺ با وجودی که بشارت بهشتی بودن خویش را به طور ضمنی از پیامبر ﷺ گرفته بود، ولی با این وجود چنان خوف و خشیت خدای ﷻ بر او غالب بود که آن بشارت را از یاد برده بود و هرگز این بشارت‌ها و وعده‌ها، او را از عمل و کوشش و سعی و تلاش و همت و پشتکار، ثبات و استقامت، بردباری و شکیبایی در دین، تواضع و فروتنی و اجرای اوامر و فرامین خدا و رسولش باز نداشت. و براستی همان‌ها بودند که با نور خدا به زندگی مادی و معنوی نگاه می‌کردند و با زبان نبوت سخن می‌گفتند و با دست تقدیر حرکت می‌کردند. و هیچ گاه تکبر و نخوت و غرور و جاه‌طلبی و خودبزرگ‌بینی و خودمحوری، دامان پاکشان را نیالود. بدین جهت خداوند ﷻ چنان به آنها می‌نازد و به ایمان و یقین و خوف و خشیت و ثبات و پایداری آنها افتخار می‌کند که این چنین خطابشان می‌کند:

﴿إِنِّمَّا آمَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِۦٓ فَقَدِ أَهْتَدُوا وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ﴾
[البقرة: ۱۳۷].

«اگر آنان ایمان بیاورند همچنان که شما (صحابه ﷺ) ایمان آورده‌اید و بدان چیزهایی که شما ایمان دارید ایشان نیز ایمان داشته باشند، بی‌گمان به راه راست و درست رهنمون گشته‌اند و اگر پشت کنند پس راه اختلاف و دشمنانگی را با شما در پیش گرفته‌اند».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که زیر آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ».

۱۲۱ - [۴۳] وعن ابن عباس عن النبي ﷺ قال: "أخذ الله الميثاق من ظهر آدم بنعمان

- يعني عرفة - فأخرج من صلبه كل ذرية ذرأها، فنثرهم بين يديه كالذر، ثم كلمهم قُبلاً

قال: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿۷۲﴾
 أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِن قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّن بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ
 الْمُبْطِلُونَ ﴿۷۳﴾ [الأعراف: ۱۷۲-۱۷۳]. رواه أحمد^(۱).

۱۲۱- (۴۳) ابن عباس - رضی الله عنه - گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی پیمان «الست» را از فرزندان آدم در وادی نعمان گرفت (این وادی امروز در عربستان به نام «عرفات» معروف و مشهور است). و اصل قضیه از آن قرار است که خداوند متعال تمام فرزندان آینده‌ی آدم صلی الله علیه و آله را تا آخرین فرد بشر، از پشت او به صورت ذراتی کوچک بیرون آورد و همه را به قدرت بلاکیف خودش در جلوی آدم صلی الله علیه و آله پراکنده و متفرق ساخت (آنگاه بدانها عقل و شعور و درک و فهم کافی برای شنیدن سخن و پاسخ گفتن عنایت فرمود) و مستقیماً آنها را مورد خطاب قرار داد و ایشان را بر خودشان گواه گرفته و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان هم به زبان حال یا قال پاسخ داده و گفتند: آری، گواهی می‌دهیم (تویی خالق باری... ما دلایل و براهین جهان و عجایب و غرایب گیتی و سنن و قوانین منظم و شگفت‌انگیز هستی و خواندن دلایل شناخت یزدان در کتاب باز و گسترده‌ی جهان و پیمان «الست» را موجب اقرار و اعتراف شما مردمان کرده‌ایم) تا روز قیامت نگوئید ما از این (امر خداشناسی و یکتاپرستی) غافل و بی‌خبر بوده‌ایم.

یا اینکه نگوئید نیاکان ما پیش از ما شرک ورزیدند و ما هم فرزندان آنان بودیم (و چون چیزی در دست نداشتیم که با آن حق را از باطل شناسیم، از ایشان پیروی کردیم، لذا خویشان را بیگناه می‌دانیم. پروردگارا!) آیا به سبب کاری که باطل‌گرایان (یعنی نیاکان مشرک ما که بنیانگذاران بت‌پرستی بوده‌اند) کرده‌اند ما را (مجازات می‌کنی و در روز رستاخیز با عذاب خود) نابودمان می‌گردانی؟
 [این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: «نعمان»: مراد از نعمان همان عرفات امروزی است و مراد این است که این عهد و پیمان «الست» در «عالم ذر» هنگامی گرفته شد که حضرت آدم صلی الله علیه و آله از بهشت به زمین فرود آورده شد و مکان آن اقرار و اعتراف به توحید و یگانگی خدا، «وادی

نعمان» است که امروز به نام عرفات در سرزمین عربستان سعودی معروف و مشهور می باشد.

۱۲۲ - [۴۴] عن أبي بن كعب، في قول الله عز وجل: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ طُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ قال: جمعهم فجعلهم أزواجاً، ثم صورهم فاستنطقهم، فتكلموا، ثم أخذ عليهم العهد والميثاق، ﴿وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾ قال: فإني أشهد عليكم السموات السبع والأرضين السبع، وأشهد عليكم أباكم آدم أن تقولوا يوم القيامة: لم نعلم بهذا، إعلموا أنه لا إله غيري، ولا رب غيري، ولا تشركوا بي شيئاً. وإني سأرسل إليكم رسي يذكرونكم عهدي وميثاقي، وأنزل عليكم كتيبي. قالوا: شهدنا بأنك ربنا وإلهنا، لا رب لنا غيرك، ولا إله لنا غيرك. فأقروا بذلك، ورفع عليهم آدم عليه السلام ينظر إليهم، فرأى الغني والفقير، وحسن الصورة ودون ذلك. فقال: رب! لولا سويت بين عبادك؟ قال: إني أحببت أن أشكر. ورأى الأنبياء فيهم مثل السرج عليهم النور، خصوصاً بميثاق آخر في الرسالة والنبوة، وهو قوله تبارك وتعالى ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ﴾ [الأحزاب: ۷]. إلى قوله ﴿وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ﴾ [الأحزاب: ۷]. كان في تلك الأرواح، فأرسله إلى مريم عليهما السلام، فحدث عن أبي: أنه دخل من فيها. رواه أحمد^(۱).

۱۲۲ - (۴۴) ابی بن کعب رضی الله عنه در تفسیر این آیه: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ طُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ گوید: «(خداوند عز وجل پس از اینکه تمام فرزندان آینده‌ی آدم عليه السلام را تا آخرین فرد بشر از پشت او به صورت ذراتی کوچک بیرون آورد) آنها را با نظم و ترتیب و صف در صف، کنار یکدیگر جمع و گردآوری می کند و به صورت صنفهای مختلف (صنف غنی، صنف فقیر و...) قرار می دهد. آنگاه آنها را از لحاظ عقلانی و جسمانی شکل و صورت می بخشد و بدانها نیروی گفتار (و پندار و عقل و شعور کافی برای شنیدن سخن و پاسخ گفتن) عنایت می کند. پس از این، از آنها (پیرامون توحید و یگانگی خویش) عهد و پیمانی می گیرد، ﴿وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ و ایشان را بر خودشان گواه گرفته (و خطاب بدانان می فرماید) آیا من پروردگار شما نیستم؟

پس از این خداوند ﷻ می‌فرماید: درباره‌ی این عهد و پیمان (مبنی بر خدانشناسی و یکتاپرستی) بر شما هفت آسمان و هفت زمین و پدرتان حضرت آدم ﷺ را گواه می‌گیرم. و این کار را بدین جهت انجام می‌دهم تا روز قیامت نگویید؛ ما از این موضوع (توحید و شناسایی خدا و خدانشناسی و یکتاپرستی) غافل و بی‌خبر بوده‌ایم. پس حال بدانید که من در الوهیت و ربوبیت یکتا و بی‌همتایم و به جز من هیچ معبود و پروردگاری وجود ندارد. از این رو تنها مرا عبادت و کرنش کنید و بس و هیچ‌کس و هیچ چیزی را شریک و انباز من نکنید.

(و عنقریب در طول اعصار و قرون) برای تذکر و یادآوری این عهد و پیمان با ارسال رُسل و انزال کُتب، شما را کمک خواهیم کرد (تا پیمان‌گذاران با یادآوری چنین پیمانی در راه حق گام نهند و جز راه خدانشناسی نپویند و در لاک فراموشی و غفلت و جهالت و تاریکی فرو نروند). پس از این همگی در پاسخ گفتند: آری بر این حقیقت همگی گواهی می‌دهیم که تنها تو پروردگار و معبود مایی و بس. و به جز تو ما پروردگار و معبودی نداریم و به توحید و یکتاپرستی تو همه گواهییم.

آنگاه آدم ﷻ بر همه‌ی افراد بشر مشرف گردانده می‌شود و از بالا به پایین می‌نگرد و دیده‌ور می‌شود و به فرزندان‌ش نگاه می‌کند و تنوع و اختلاف انسان‌ها از فقیر و غنی، خوش سیما و بدچهره و.... او را به تعجب وا می‌دارد. از این‌رو از پروردگار می‌پرسد: پروردگارا! چرا برای بندگان خویش تنوع و تفاوت را برگزیدی و آنها را یکسان نیافریدی؟

خداوند در پاسخ فرمود: برای این انسانها را متنوع و متفاوت آفریدم چرا که من دوستدار شکر و سپاسگذاریم (و در وجود هر یک از بندگان خاصیت و ویژگی‌ای را به ودیعه نهادم و چون بفهمد که خدا چنین چیزی را در وجودم قرار داده که در وجود دیگران قرار نداده است، به شکر و سپاسگذاری‌ام مشغول می‌شود. از این جهت آنها را متفاوت آفریده‌ام).

حضرت آدم ﷻ (دوباره به‌سوی فرزندان خویش از بالا دیده‌ور شد) و در میان آنها، انبیاء و پیامبران را دید که همانند چراغی درخشان و پرفروغ در میان دیگر فرزندان‌ش می‌درخشیدند (و این نور آنها را از دیگران متمایز و جدا ساخته بود).

(ابی بن کعب رضی الله عنه گوید: خداوند ﷻ علاوه بر عهد و پیمان «الست» از پیامبران عهد و پیمان دیگری نیز پیرامون نبوت و رسالت گرفت (و آنها را موظف کرد تا

مسئولیت تبلیغ و رسالت و رهبری و هدایت مردم را در تمام زمینه‌ها و ابعاد ادا کنند و موظفند تا یکدیگر را تأیید نمایند و پیامبران پیشین، امت‌های خود را برای پذیرش پیامبران بعد آماده سازند. همان‌گونه که پیامبران بعد، دعوت پیامبران پیشین را تصدیق و تأیید نمایند و نیز موظفند که همه‌ی انسان‌ها را قبل از هر چیز به‌سوی توحید دعوت کنند و نسبت به پیامبران گذشته و آیین آنها احترام بگذارند و اصول آنها را محترم بشمرند و اگر پیامبری آمد که دعوت او هماهنگ با دعوت آنان، نشانه‌های او با آنچه در کتب آسمانی آنها آمده موافق باشد و به این ترتیب حقانیت او ثابت گردد، نه تنها باید به او ایمان بیاورند بلکه موظفند به یاری‌اش برخیزند.

خلاصه؛ خداوند از تمام آنها علاوه از پیمان و عهد «الست» پیمان گرفت که دعوت همه به یک سو باشد و همگی یک حقیقت را تبلیغ کنند و امت‌ها و ملت‌ها را زیر پرچم واحدی گرد آورند و به تأیید یکدیگر بپردازند و یکدیگر را در امر دعوت و تبلیغ یاری نمایند).

و این عهد و پیمانی را که خدا از پیامبران گرفت می‌توان در این آیه یافت. آنجا که می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ﴾ [الأحزاب: ۷]. «یادآور شو هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و همچنین از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم». و شخص عیسی علیه السلام نیز در میان ارواح فرزندان آدم در «عالم ذر» موجود بود که خداوند جل جلاله روحش را به مریم رساند. (و با دمیدن روح او در مریم، رازی از رازهای الهی در شکم مریم پدید آمد که در پرتو آن خداوند متعال زنی را بدون شوهر حامله کرد و پسری را بدون پدر دیده به جهان گشود و تغییر اسباب و مسببات را به عنوان دلیلی بر قدرت خدایانه‌ی خود به مردم نشان داد و متوجه‌شان کرد که آفریننده‌ی قوانین و سنن حاکم بر جهان، هر وقت که بخواهد می‌تواند قوانین و سنن و اسباب و مسببات را دگرگون سازد).

از ابی بن کعب رضی الله عنه درباره‌ی نفخ و دمیدن روح عیسی در مریم چنین نقل شده که وی گفت: «حضرت مریم به عیسی علیه السلام از راه دهان باردار شد (یعنی خداوند جل جلاله

نخست روح عیسی علیه السلام را در دهان مریم دمید و از آنجا به رحمش انتقال داد. والله اعلم. به هر حال وضع عیسی علیه السلام و مادرش مریم، در طول تاریخ بشر بی نظیر بود. نه قبل و نه بعد از او چنین وضعی دیده نشده است و این خود حاکی از آن است که در ماورای اسباب و سلسله‌ی علت‌ها، قدرتی است که هرگاه بخواهد می‌تواند روند آنها را دگرگون کند».

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: «ربّ لولا سوّیت بین عبادک»: ممکن است همانند حضرت آدم علیه السلام، دیگران نیز سؤال کنند که چرا خداوند انسانها را متفاوت آفریده و آیا این تفاوت با عدل و دادگری الهی سازگار است؟

اولاً: باید توجه داشت که تفاوت لازمه‌ی این جهان است. اگر همه‌ی ذرات و اتم‌ها یکسان می‌بودند، چنین جهانی به وجود نمی‌آمد و اصولاً تنوعی در کار نبود. ثانیاً: اگر تمام انسان‌ها از نظر هوش و امکانات برابر می‌بودند، در جامعه تقسیم کار و قبول مسئولیت امکان نداشت.

ثالثاً: خداوند به اندازه‌ی توانی که به افراد عطا کرده است، از آنها مسئولیت می‌خواهد. پس آنان که با هوش‌تر، قوی‌تر و یا ثروتمندترند به همان نسبت در برابر خداوند مسئولیت بیشتری دارند و بازخواست خواهند شد.

رابعاً: دنیا به دلیل همین تفاوتها جای اجرای کامل عدالت نیست و به همین دلیل خداوند متعال آخرت را مکمل آن قرار داده است تا عدالت کامل در آنجا تحقق یابد^(۱).

علاوه از این‌ها خداوند سبحانه و تعالی برای سازمان دادن به اجتماع بشر، صداها، رنگ‌ها، خلق و خوی‌ها، صفات و ویژگی‌ها و استعداد و ذوق‌های انسان‌ها را کاملاً متفاوت و متنوع و مختلف از یکدیگر آفرید. چرا که اگر یک روز همه‌ی انسان‌ها، یک شکل و یک قیافه و دارای یک قد و قامت و یک خلق و خوی و استعداد و ذوق و... باشند، در همان روز شیرازه‌ی زندگی آنها در هم می‌ریزد، و هیچ‌کس میان افراد، پسر، پدر، محرم، همسر، بدهکار، طلبکار، دوست، دشمن، رئیس و مرئوس فرق قائل نمی‌شود و خدا می‌داند که اگر چنین شود، بشر با چه چالش‌ها و مشکلاتی روبرو شود و چه جنجال عجیبی برپا خواهد شد و چه مشکلاتی در برخورد مردم و مناسبات آنها باهم روی می‌دهد.

و در حقیقت خود همین تنوع و اختلاف یکی از نشانه‌های قدرت و عظمت و علم و دانش خدای سُبْحٰنَہٗ وَّعَظِیْمَہٗ است.

«و خصوصاً بميثاق آخر في الرسالة والنبوة»: در «عالم ذرّ» علاوه از «پیمان الست» عهد و پیمانی محکم و استوار دیگری مبنی بر این که به آن امانتی که خدا بر دوش پیامبران از رسالت و نبوت گذاشته وفا کنند و مأموریتی را که حق تعالی ایشان را بدان گماشته است به سر رسانند.

و نیز از تمام پیامبران، بالاخص از پیامبران اولوالعزم پیمان گرفت که ایشان همه‌ی رسالت‌های الهی را تصدیق و تأیید نموده و امت‌های خویش را نیز به تصدیق آن دستور دهند و همه‌ی انسانها را قبل از هر چیز به سوی توحید و خدانشناسی دعوت کنند. همگی یک حقیقت را تبلیغ کنند و دعوت همه به یک سو باشد و در برابر پیامبرانی که بعد از آنها می‌آیند سر تعظیم و تسلیم فرود آورند و به آنها ایمان بیاورند و به یاری‌شان بشتابند.

و جملگی موظفند که نسبت به یکدیگر و آیین‌شان احترام بگذارند و اصول همدیگر را محترم بشمرند و عاشقانه در راه ادای مسئولیت تبلیغ و رسالت دعوت به توحید خدا و توحید آیین حق و ادیان آسمانی نمایند.

نکته: اگر مسئله‌ای از مسائل و احکام دینی و اعتقادی از جمله مواردی باشد که نمی‌توان به کمک قیاس از حکمش اطلاع یافت و یا اینکه قیاس را بدان راه نیست، و در مقابل آن، قیاس به بن بست می‌خورد، در این صورت هیچ اختلافی در میان علماء و دانشوران اسلامی نیست در اینکه قول یک نفر از صحابه رضی اللہ عنہم برای معرفت و شناخت حکم مسئله‌ای که قیاس از درک آن عاجز است، حجت است.

و در حقیقت در جایی که نمی‌توان قول صحابه رضی اللہ عنہم را به کمک قیاس درک کرد، و از حکمش اطلاع یافت، آن قول در حکم حدیث مرفوع است و در هر صورت حمل بر سماع از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم می‌شود. زیرا نمی‌توان درباره‌ی صحابه رضی اللہ عنہم و یاران پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم این گمان را داشت که بی‌دلیل سخن گویند، چرا که در حقیقت علم و دانش صحابه رضی اللہ عنہم، تار و پود دین می‌باشد و تصور دین، بدون توجه به علم صحابه رضی اللہ عنہم ممکن نیست، چرا که آنها ناقلان دین و حاملان شریعت مقدس اسلام هستند و در واقع بهترین رمز گشودن خزانه‌ی علوم و معارف قرآنی پس از سنت و قرآن، اقوال و سخنان صحابه رضی اللہ عنہم است.

بنابراین در هر جا که نتوان قول صحابه رضی الله عنہم را با معیارهای قیاس سنجد، آن قول در حکم حدیث مرفوع است. چون رأی و قیاس دخالتی در این باب ندارد، به ناچار حمل بر سماع و شنیدن از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شود. و حدیث «ابی ابن کعب رضی الله عنہ در اینجا نیز از این باب است و حمل بر سماع می‌شود و در حکم حدیث مرفوع می‌باشد.

۱۲۳ - [۴۵] وعن أبي الدرداء قال: بينما نحن عند رسول الله صلی الله علیه و آله نتذاكر ما يكون، إذ قال رسول الله صلی الله علیه و آله: "إذا سمعتم مجبل زال عن مكانه فصدقوه، وإذا سمعتم برجل تغير عن خلقه فلا تصدقوا به، وإنه يصير إلى ما جبل عليه". رواه أحمد^(۱).

۱۲۳ - (۴۵) ابودرداء رضی الله عنہ گوید: «در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشستیم و پیرامون تقدیر و سرنوشت مکتوب ازلی و امور و حوادثی که در آینده رخ خواهد داد با همدیگر گفتگو می‌کردیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که شنیدید کوهی از جای خود حرکت کرده است باور کنید (چرا که چنین چیزی در جهان هستی امکان پذیر است) اما اگر شنیدید کسی از منش و اخلاق و خُلق و خوی خود دست برداشته، باور نکنید، چرا که بسیار می‌شود که انسان سرانجام به عادت و خلق و خوی و منشی که در تار و بود وجودش عجین شده باز گردد (و تغییر و تبدیلی در آن ایجاد نخواهد شد)».

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: چنانچه قبلاً گفته شد، اعمال و افعالی که در جهان هستی به وجود آمده و می‌آیند دو نوع‌اند:

نوع اول: اعمال و افعالی هستند که انسان، اختیاری در آنها ندارد و در حقیقت در این جهان کارهایی وجود دارد که به محض قدرت برتر خدا و تنها برابر مشیت و خواست خدا روی می‌دهند و کمال می‌یابند که آنها درباره‌ی مردم به مورد اجرا گذاشته می‌شوند، مردم چه بخواهند و چه نخواهند، چه بدانند و چه ندانند با آنها روبرو می‌گردند.

خردها و هوش و ذکاوت، یا کودنی و کندفهمی، مزاج‌ها، صفات و ویژگی‌ها، خلق و خوی‌ها، زیبایی و زشتی، غرائز و تمایلاتی که از طریق ارث و وراثت در خون هرکس جریان دارد و... این‌ها و امثال اینها، چیزهایی هستند که دست بشر در آنها نقشی

ندارد و این تنها انگشتان مقتدر قضا و قدر الهی است که ظاهر و باطن آنها را به حرکت و گردش در می‌آورد و همه‌ی این‌ها چیزها و حقایقی هستند که از عهده‌ی ما بیرون و بدانها راهی نداریم و هیچ کس و هیچ چیز نمی‌تواند آنها را برگرداند یا تغییر دهد.

و این حدیث بیانگر همین قسم است نه نوع دوم.

نوع دوم: افعالی است که انسان در ایجاد آنها کسب و تلاشی اختیاری دارد و کاسب و تغییر دهنده‌ی آنها است. مانند: خوردن، نوشیدن، ایستادن، نشستن، راه رفتن، کسب معاش و...

و این قسم در این حدیث داخل نیست، بلکه مراد از این حدیث، قسم نخست است که تغییر و تبدیلی در آن رخ نمی‌دهد، بلکه خداوند از آنها آگاه بوده و آنها را اراده کرده و خواسته و مستقلاً به اجرا گذاشته است و ما اندک و بسیار در آنها دخالتی نداریم و نقشی را ایفا نمی‌کنیم و به هیچ عنوان شخصیت‌ها و صفات سرشتی که بدان بار آمده‌ایم از زشتی و زیبایی، هوش و کودنی و... نمی‌توانیم به طور کلی تغییری در آنها ایجاد کنیم.

۱۲۴ - [۴۶] وعن أم سلمة قالت: يا رسول الله! لا يزال يصيبك في كل عام وجع من الشاة المسمومة التي أكلت. قال: " ما أصابني شيء منها إلا وهو مكتوب علي وآدم في طينته ". رواه ابن ماجه^(۱).

۱۲۴ - (۴۶) ام سلمه - رضی اللہ عنہا - به رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم گفت: «ای رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم براستی شما پیوسته و در هر سال به خاطر خوردن آن گوسفند زهرآلود (در خیبر) احساس درد و رنج می‌کنید و همیشه به خاطر آن گوسفند زهرآگین به شما درد و سختی دست می‌دهد.

پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: هیچ درد و رنجی از خوردن آن گوشت به من دست نمی‌دهد، مگر اینکه قبلاً و در وقتی که هنوز آدم در گل بود (و خداوند او را از نیستی به هستی در نیاروده بود و او را شکل نبخشیده و سر و سامان و نظم و نظام و معتدل و متناسب نکرده بود، در آن زمان که هنوز از آدم خبری نبود، خداوند این مسائل و حوادث و رخدادها را) برایم مکتوب و ثبت و ضبط نموده بود و در تقدیر و سرنوشت مکتوب ازلی‌ام رقم خورده بود.

(و این خود بیانگر علم و دانش محیط و کامل خدا به تمام حوادث و وقایع جهان هستی و موجودات و مخلوقات است).».

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

شرح: در محرم سال هفتم هجری، وقتی که رسول خدا ﷺ از فتح خیبر آسوده شد، و در آنجا مدتی اقامت فرمود، «زینب دختر حارث» همسر «سّلام بن مشکم یهودی» گوسفند بریانی را برای آن حضرت ﷺ به رسم تعارف آورد.

پیش از آن، این زن پرسیده بود که کدام عضو از گوسفند را رسول خدا ﷺ بیشتر دوست دارد؟ به او گفتند: بازوی گوسفند را.

وی این قسمت از گوسفند را با زهر بسیار آلوده ساخت و دیگر قسمت‌های آن گوسفند بریان را نیز مسموم گردانید و سپس آن را نزد پیامبر اکرم ﷺ آورد. وقتی آن را در برابر رسول خدا ﷺ نهاد، آن حضرت ﷺ بازوی گوسفند را برداشتند که بخورند. لقمه‌ای از آن را برداشته و در دهان نهادند و جویدند. اما فرو نبردند و بیرون افکندند و گفتند: «إِنَّ هَذَا الْعِظْمَ لِيُخْبِرُنِي أَنَّهُ مَسْمُومٌ» این استخوان به من باز می‌گوید که زهر آلود است. (و بعدها همین در دهان نهادن و جویدن آن گوشت زهرآلود برای پیامبر ﷺ مسئله‌ساز شد و ایشان را در بعضی اوقات اذیت می‌نمود، چنانچه در حدیث بالا معلوم شد).

آن گاه به دنبال آن زن فرستادند، آمد و اعتراف کرد. پیامبر ﷺ به او فرمود: «ما حملك علي ذالك؟». «چه چیز تو را به این کار واداشت؟» گفت: با خود گفتم اگر پادشاه باشد از دست او راحت خواهیم شد و اگر پیامبر باشد، او را با خیر خواهند ساخت و پیامبر ﷺ نیز از او درگذشت. در آن اثنا، «بشربن براء بن معرور» نزد آن حضرت ﷺ آمد، لقمه‌ای از آن گوشت گوسفند برداشت و خورد و همین‌که آن لقمه را فرو برد، از دنیا رفت.

روایات در باب اینکه حضرت رسول اکرم ﷺ از آن زن درگذشتند یا او را به قتل رسانیدند، مختلف است. بعضی هردو دسته روایت را به این نحو جمع کرده‌اند که ابتدا

آن حضرت علیه السلام از او درگذشتند، اما وقتی که «بشرین براء بن معرور» از دنیا رفت، آن زن را به قصاص «بشرین براء» به قتل رسانیدند^(۱).

به هر حال با تمام این تفصیلات دانستیم که مراد از این حدیث و تمام احادیث این باب، بیان علم محیط و فراگیر و جهانگیر، قدرت شامله و حکمت تامه و مالکیت بی حد و نهایت خدا است و بیانگر این مطلب است که: علم و دانش خدا محیط به ازل و ابد و تمام زمانها و مکانها و به همه چیز در هر دو جهان می باشد. و نیز تمام این احادیث روشنگر این مطلب است که علم خدا ازلی است و پیش از اینکه انسانها و تمام موجودات و مخلوقات را به وجود بیاورد می داند که این انسانها خوباند یا بد و می داند که همین انسانها هستند که با میل و اختیار و سعی و تلاش و کسب و اختیار خودشان راه سعادت را انتخاب می نمایند یا راه بدبختی را.

و خوب می داند که فلان شخص در فلان زمان و در فلان مکان به اراده و اختیار و سعی و تلاش خود، فلان عمل را انجام می دهد و مستحق پاداش نیک و یا کیفر و پادافره و عقوبت بد خواهد شد.

و چنانچه قبلاً در توضیح احادیث باب گفته شد، علم خدا به همه چیز در هر دو جهان احاطه کامل دارد و علم و دانش او ازلی است و اما اینکه سابقه ی علم ازلی خدا بدانچه که مردم در آینده می کنند، آنان را بر انجام مکتوب و سرنوشت ازلی مجبور خواهد ساخت. این چیزی است باطل و چنین چیزی پوچ و بی معنا است. چون علم خدا نوری است کاشف نه قوه ای مجبور کننده و اجبار آور.

و این خود انسانها هستند که با اراده و اختیار خودشان به چیزی یا کاری روی می آورند و خداوند نیز مرادشان را (هرچه باشد خوب یا بد) به اتمام می رساند و تحقق می بخشد.

و علم خدا فقط کاشف است. به این معنی که اشیاء را چنانچه که هست روشن می نماید و در به وجود آوردن اشیاء مؤثر نیست.

و هیچ گاه علم ازلی خدا، شخص را مجبور به انجام اعمال نمی نماید و به هیچ وجه این علم سابق خداوند بدانچه که انسانها در آینده انجام می دهند جبری ایجاد نخواهد

۱- زادالمعاد ج ۲ ص ۱۳۹-۱۴۰، فتح الباری ج ۷ ص ۴۹۷، بخاری ج ۱ ص ۴۴۹، ابن هشام سیره النبی ج ۲ ص ۳۳۷ به نقل از «رحیق المختوم» ص ۷۰۶.

کرد، بلکه حرکت و زحمت از انسان‌ها است و برکت و رحمت از خدا. خالق خدا و کاسب بنده است.

و چه زیبا خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ [الرعد: ۱۱].

«خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از ناراحتی به خوشحالی، از نادانی به دانایی، از ذلت به عزت، از نوکری به سروری و... و بالعکس نمی‌کشاند) مگر اینکه آنان احوال خود را تغییر دهند».

باب (۴)
در بیان اثبات عذاب قبر

فصل اول

۱۲۵ - [۱] عن البراء بن عازب أن رسول الله ﷺ قال: "المسلم إذا سئل في القبر يشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله، فذلك قوله: ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ [ابراهيم: ۲۷].

وفي رواية عن النبي ﷺ قال: ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ﴾ نزلت في عذاب القبر، يقال له: من ربك؟ فيقول: ربي الله ونبي محمد. متفق عليه^(۱).

۱۲۵ - (۱) براء بن عازب رضي الله عنه گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی انسان مسلمان (را در گور قرار دهند و فرشتگان «نکیر و منکر» به نزد او آیند و از ناحیهی آنها) مورد سؤال قرار گیرند، وی شهادت می دهد و می گوید: «اشهد أن لا اله إلا الله و أن محمداً رسول الله». یعنی گواهی راستین می دهم بر اینکه خدایی نیست جز خدای یگانه و اعتراف می کنم که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر و فرستادهی خداست. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این است معنای آیهی ۲۷ سورهی ابراهیم که می فرماید:

﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾

«خداوند مؤمنان را در دنیا و آخرت (که گور، نخستین منزل آن است) بر کلمهی توحید ثابت قدم و جاوید و پایدار می دارد. یعنی در پرتو حفاظت و مراقبت خدا، مؤمنان در دنیا در برابر تهدیدات کافران و وسوسه های شیطان تسلیم نمی شوند و بر دین و ایمان ماندگار می مانند و در گور که بخشی از جهان دیگر است در پاسخ فرشتگان خدا در نمی مانند و کلمهی توحید بر زبان می رانند و در روز رستاخیز به هنگام رویارویی با خدا سرگردان و پریشان نمی گردند).

و در روایتی دیگر چنین آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این آیه: ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ﴾ دربارهی عذاب قبر (و سؤال فرشتگان: نکیر و منکر) نازل شده

۱ - بخاری ح ۱۳۶۹، مسلم ۲۲۰/۱۴ ح ۷۳، ابوداود ح ۴۷۵۰، نسائی ح ۲۰۵۷، ترمذی ح ۳۱۲۰، ابن ماجه ح ۴۲۶۹.

است. آنگاه که به انسان مسلمان در قبر گفته می‌شود: پروردگارت کیست؟ می‌گوید: پروردگارم، خداوند سُبْحٰنَہٗ است. (سپس به او گفته می‌شود: پیامبرت کیست؟ و او در پاسخ می‌گوید): پیامبرم حضرت محمد صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ است».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «قبر»: باید دانست که مراد از قبر فقط حفره‌ای که میت در آن دفن می‌شود نیست، بلکه مقصود از آن هر جایی است که شخص بعد از مرگ در آن قرار می‌گیرد، خواه زمین یا هوا یا دریا و یا شکم حیوانات و... باشد.

و اینکه عذاب به قبر (یا همان حفره) نسبت داده می‌شود، با توجه به این است که بیشتر مردگان در قبر نهاده می‌شوند^(۱).

البته به عالم قبر، «عالم برزخ» یا «عالم ارواح» نیز می‌گویند.

برزخ در اصل به معنای چیزی است که در میان دو شیء حائل می‌شود و سپس به هر چیزی که میان دو امر قرار گیرد، برزخ گفته شده است.

روی همین جهت به عالمی که میان دنیا و عالم آخرت قرار گرفته، برزخ گفته می‌شود.

و دلیل بر وجود چنین جهانی که گاهی از آن تعبیر به «عالم قبر» یا «عالم ارواح» و یا «عالم برزخ» می‌شود، از طریق دلایل عقلی و براهین نقلی و شرعی است. آیات متعددی از قرآن مجید و احادیث فراوانی از پیامبر اکرم صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ است که با تعبیرات مختلف و کاملاً متفاوت از جهان برزخ، عالم قبر و ارواح و خلاصه جهانی که میان این عالم و عالم آخرت قرار دارد، سخن می‌گویند.

بنابراین تمام علمای اسلامی (به جز عده‌ای از معتزله) در مورد مسئله‌ی برزخ، عذاب و نعمت، سؤال در این عالم اتفاق نظر دارند.

دلیل این اتفاق نظر نیز روشن است. زیرا وجود جهان برزخ و نعمت و عذاب و سؤال آن، همانگونه که گفتیم، صریحاً در آیات قرآن و احادیث نبوی آمده است و روایات در این زمینه در منابع اسلامی در حد تواتر است.

بنابراین اصل وجود عالم برزخ، جای بحث نیست، چرا که آیات و روایات زیادی که سخن از سؤال، فشار و عذاب قبر و... می‌گوید، وجود دارد. حتی علما و دانشوران

اسلامی کتاب‌های مستقلی درباره‌ی این عالم به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند. از جمله می‌توان به علامه نووی اشاره کرد که در مورد عذاب قبر تمام احادیث و روایات را گردآوری کرده و به صورت کتابی مستقل در آورده و در آن این عالم را با دلایل وحیانی و براهین شرعی، به منصفی ثبوت رسانده است و برای ما مسلمانان همین که پیامبر صادق و راستگویی چون محمد ﷺ از عالم قبر خبر داده کافی است و دنبال چون و چرا و اگر و مگر نمی‌گردیم.

در این حدیث خواندیم که خداوند انسان مؤمن و متدین را به هنگام ورود در قبرش در برابر سؤالاتی که فرشتگان از هویت او می‌کنند بر خط ایمان ثابت نگاه می‌دارد و در آنجاست که لطف خدا بیاری وی می‌شتابد و او را حفظ کرده و ثابت قدم می‌دارد.

آری! مؤمنان راستین و حقیقی به خاطر سخن راست، کلمه‌ی توحید، خدانشناسی و یکتاپرستی، ایمان و عقیده پایدار و تزلزل ناپذیر و باور و اعتقاد مضبوط و محکم خویش، هم در این جهان در برابر زرق و برق مادیات و بیم و هراس مشکلات و وسوسه‌های ویرانگر شیطان بدکاره و نفس اماره و خواهشات ناروای نفسانی، محفوظ و مصون می‌مانند و هم در آن جهان و در عالم برزخ، بر کلمه‌ی توحید (لا اله الا الله و محمد رسول الله) ثابت قدم و پایدار می‌مانند و خداوند آنها را در وقت پرسش نکیر و منکر، در قبر و در روز هولناک قیامت نیز با سخن راست و استوار و کلمه‌ی توحید، ثابت قدم و پایدار و ماندگار می‌گرداند.

و وقتی وی از دین و معتقدات خود در قبر مورد پرسش قرار گیرد، آن را با سخنان استوار، ثابت و روشن، بی‌هیچ لکنت و تردد و یا نادانی و جهالتی بیان می‌کند و مقتدرانه در گور که بخشی از جهان دیگر است، در پاسخ فرشتگان خدا در نمی‌ماند و کلمه‌ی توحید را بر زبان می‌راند.

یک سؤال: برخی از انسان‌ها شاید تصور کنند که سؤال و جواب در قبر کار بیهوده‌ای است، زیرا سؤال از اهل ایمان که خدایت کیست؟ و پیامبرت کدام؟ تحصیل حاصل است. و برای کسی که کافر است، اثبات یا انکار آن بی‌تأثیر است، زیرا موسم انتخاب و عمل سپری شده است. گذشته از این، خداوند که دانای به غیب است، می‌داند چه کسی مؤمن و چه کسی کافر. پس چه فایده و نیازی به این سؤال و جواب است؟

جواب:

اولاً؛ اگر اینگونه استدلال شود، باید گفت گواهی پیامبران و ملائکه و اعضاء آدمی در روز قیامت که در سوره‌ی غافر آیه‌ی ۵۱ و زمر آیه‌ی ۶۹ و... آمده است، بیهوده است. چون با وجود علم نامتناهی خداوند چه نیازی به این همه شاهد و گواه است؟ ثانیاً؛ همانطور که خداوند برای جهان ماده ضوابط و مراحل تعیین کرده است، به همین گونه عالم غیب هم قوانین و مراحل خاص خود را دارد که بنا به مشیت الهی است، لذا نمی‌توان دلایل عقلی را معیار جهان غیب قرار داد^(۱).

۱۲۶ - [۲] عن أنس رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: "إن العبد إذا وضع في قبره، وتولى عنه أصحابه وإنه ليسمع قرع نعالهم أتاه ملكان فيقعدانه، فيقولان: ما كنت تقول في هذا الرجل؟ - لمحمد ﷺ - فأما المؤمن فيقول: أشهد أنه عبد الله ورسوله. فيقال له: انظر إلى مقعدك من النار، قد أبدلك الله به مقعداً من الجنة، فيراهما جميعاً. وأما المنافق والكافر فيقال له: ما كنت تقول في هذا الرجل؟ فيقول: لا أدري! كنت أقول ما يقول الناس! فيقال: لا دريت ولا تليت، ويضرب بمطارق من حديد ضربة، فيصيح صيحة يسمعها من يليه غير الثقلين". متفق عليه ولفظه للبخاري^(۲).

۱۲۶ - (۲) انس رضی الله عنه گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: وقتی بنده‌ای از بندگان خدا می‌میرد و در قبرش گذارده می‌شود و یاران و آشنایان و دوستان و کسانش برمی‌گردند، این مرده هنوز صدای کوبیدن کفش‌هایشان را بر زمین می‌شنود که دو فرشته (ی سیاه و چشم کبود به نام‌های «نکیر و منکر») به نزد او می‌آیند و او را در گورش بلند می‌کنند و می‌نشانند و به او می‌گویند: راجع به این مرد (یعنی محمد ﷺ) چه می‌گویی؟ اگر آن میت، مؤمن و خداشناس باشد، در پاسخ می‌گوید: صادقانه و از روی اعتقاد و عمل گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی خداست.

آنگاه آن دو فرشته به این انسان مؤمن و خداشناس می‌گویند: اکنون جایگاه و آرامگاه خویش را در دوزخ نگاه کن و به سویش دیده‌ور شو. ولی چون (صادقانه و از روی اخلاص و صداقت و اعتقاد و عمل و از ته‌دل به خداوند ﷻ) ایمان آورده‌ای،

۱- نگا: پاورقی شرح عقاید اهل سنت، ص ۱۴۲.

۲- بخاری ح ۱۳۳۸، مسلم ۲۲۰۱/۴ ح ۷۰ و ۲۸۷۰، نسائی ح ۲۰۵۱، ابوداود ح ۴۷۵۲.

خداوند آن را با جایی در بهشت عوض کرد (و دو فرشته به خاطر اینکه به خوشحالی و سرور آن فرد بیفزایند، این چنین) هر دو جایگاه را (جایگاه بهشت و دوزخ) را به او نشان می‌دهند.

و اگر آن میت منافق و یا کافر باشد، به او می‌گویند: درباره‌ی این مرد (یعنی محمد ﷺ) چه می‌گویی؟ او در پاسخ می‌گوید: نمی‌دانم. آنچه را که مردم می‌گفتند، من هم می‌گفتم.

فرشتگان به او می‌گویند: نه (حق و حقیقت و راه راست و درست را) دانستی و نه (از راه یافتگان و پیامبران و مبلغان دینی) پیروی کردی.

آنگاه پُتک آهنینی بر سر او چنان کوبیده می‌شود که بر اثر آن، فریاد و جیغ او را غیر از جن‌ها و انسان‌ها، تمام موجودات و مخلوقات می‌شنوند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند، ولی لفظ از بخاری است].

شرح: «أُتاه ملکان»: مراد از این دو فرشته «نکیر» و «منکر» است که موظف‌اند تا در قبر از انسان‌های مؤمن و کافر، پیرامون هویت اسلامی و غیراسلامی آنها پرس‌وجو کنند.

علت این نامگذاری این است که آن دو فرشته، با هیأتی کریه و زشت بر میت حاضر می‌شوند، چنانچه در روایتی به این موضوع اشاره رفته است، آنجا که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«أُتاه ملکان أَسودان اِرزقان یقال لاحدهما منکر وللآخر نکیر». «دو فرشته‌ی سیاه و چشم کبود و زشت و کریه به نزد مرده می‌آیند که نام یکی منکر و نام دیگری نکیر است».

البته برخی از علماء گفته‌اند که حالت و هیأت کریه و زشت مخصوص کافر و فاسق و منافق و دورو است و برای انسان مؤمن به صورت نیک و بشارت‌دهنده ظاهر می‌شوند.

«مطارق» جمع «مطرقة» به معنای چکش، پتک و گرز است. یعنی در قبر برای انسان‌های کافر و منافق و مشرک و دوگانه‌پرست و خداناشناس و لائیک، گرزهای آهنینی برای زدن و سرکوبی ایشان آماده شده است که بر سر آنها می‌کوبند و آنها بر

اثر کوبیدن آن، چنان جیغ و فریاد می‌کشند که جز انسان‌ها و جن‌ها، همه‌ی مخلوقات صدای آنها را می‌شنوند.

«ثقلین» مثنی «ثقل» به معنای جن و انس است. و در اصل هر چیزی که برای آن وزن و قدری هست، آن را «ثقل» می‌نامند.

انس و جن را به جهت بلندی مرتبت و منزلت و عظمت مقام نسبت به پدیده‌های دیگر جهان هستی و داشتن اختیار نسبی و مسئولیت شخصی و دارا بودن نیروی پندار، گفتار، نوشتار و بالاخره سنگینی معنوی خدادای، «ثقلین» می‌نامند.

۱۲۷ - [۳] وعن عبدالله بن عمر رضی الله عنهما قال: قال رسول الله ﷺ: " إن أحدكم إذا مات عرض عليه مقعده بالغداة والعشي، إن كان من أهل الجنة فمن أهل الجنة، وإن كان من أهل النار فمن أهل النار، فيقال: هذا مقعدك حتى يبعثك الله إليه يوم القيامة ". متفق عليه^(۱).

۱۲۷ - (۳) عبدالله بن عمر - رضی الله عنهما - گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: همانا هرگاه یکی از شما بمیرد (و در گورش نهاده شود) هر صبحگاه و شامگاه (مراد همه‌ی اوقات است) منزل و جایگاه وی را به او نشان می‌دهند.

اگر آن شخص از بهشتیان باشد، جایگاهش را در بهشت به او نشان می‌دهند و اگر از دوزخیان باشد، جایگاه دوزخی‌اش را بدو نشان خواهند داد و به او گفته می‌شود: منزل و جایگاهت اینجاست تا اینکه خداوند تو را در روز رستاخیز زنده گرداند، آنگاه تو را بدانجا می‌فرستد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: این حدیث بیانگر این حقیقت است که پیش از دخول در بهشت و قبل از وارد شدن به دوزخ، مقدماتی سرشار از مژده و نوید و لبریز از انذار و تهدید وجود دارد. و هر صبح و شام، جایگاه دوزخیان و بهشتیان بدانان نشان داده می‌شود تا به خوشحالی بهشتیان و اندوه و غم دوزخیان افزوده شود.

۱- بخاری ح ۱۳۷۹، مسلم ح ۶۵-۲۸۸۶، ترمذی ح ۱۰۷۲، نسائی ح ۲۰۷۰، ابن ماجه ح ۴۲۷۰، مؤطا مالک ح ۴۷ «کتاب الجنائز»، مسند احمد ۱۶/۲.

و از این روایت مشخص شد که هنوز انسان به تمامی، رابطه‌اش با این دنیای ما قطع نشده و آن را ترک نکرده است که حساب و شمارش آغاز می‌گردد و ثواب و عقاب و پاداش و کیفرش پدیدار می‌شود و مقدمات و پیش‌درآمدهای خیر یا شرّ، در آخرین لحظه‌ی عمر انسان در آخرین منازل دنیا و اولین مراتب آخرت پدیدار می‌گردد و همان‌گونه که در همین لحظات طاقت‌فرسا و تنگنا، فاسقان و تبهکاران با تهدید و انداز به عقاب و کیفر دردناک مواجه خواهند شد، مؤمنان نیز بهره‌ی خویش را در برابر انجام تکالیف و وظایف دینی خود با نوید و مژده می‌برند و از تعبیر «غدوّ» و «عشیّ» (صبح و شام) نیز نباید تعجب کرد که مگر در عالم برزخ چنین اموری از قبیل صبح و شام هست؟ زیرا از آیات قرآن استفاده می‌شود که حتی در قیامت نیز صبح و شام وجود دارد، چنان‌که در آیه‌ی ۶۲ سوره‌ی مریم، می‌خوانیم:

﴿وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾ [مریم: ۶۲].

این، منافات با دائمی بودن نعمت‌های بهشتی ندارد، چنان‌که در آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی «رعد» آمده است: ﴿أَكُلُوهَا ذَائِمًا وَظِلُّهَا﴾ [الرعد: ۳۵]. زیرا ممکن است در عین دوام نعمت، روزی‌ها و الطاف مخصوصی در این دو وقت نصیب بهشتیان گردد.

۱۲۸ - [۴] وعن عائشة رضی الله عنها أن يهودية دخلت عليها، فذكرت عذاب القبر، فقالت لها: أعاذك الله من عذاب القبر، فسألت عائشة رسول الله صلى الله عليه وسلم عن عذاب القبر. فقال: " نعم، عذاب القبر حق". قالت عائشة رضی الله عنها: فما رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد صلي صلاة إلا تعوذ بالله من عذاب القبر. متفق عليه^(۱).

۱۲۸ - (۴) عایشه - رضی الله عنها - گوید: «زنی یهودی نزد وی آمد و پیرامون عذاب قبر با او گفتگو کرد و به او گفت: خدا تو را از عذاب قبر پناه دهد.

عایشه - رضی الله عنها - نیز از پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم درباره‌ی (حقانیت و ثبوت) عذاب قبر سؤال کرد (و پرسید: آیا مردم در قبرهای خویش عذاب می‌شوند)؟. رسول خدا صلى الله عليه وسلم پاسخ فرمود: آری، بدون تردید عذاب قبر حق است.

عایشه - رضی الله عنها - گوید: پس از آن هیچ‌گاه پیامبر صلى الله عليه وسلم را اینگونه ندیدم که نماز بخواند و پس از آن از عذاب قبر به خدا پناه نبرد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: با این که پیامبر اکرم ﷺ به لطف و کرم الهی و با امدادهای غیبی و سپردن خویش به خدا و با داشتن مقام عصمت و مصونیت الهی از گناه و معصیت، و از هرگونه انحراف و کژی و عذاب و کیفری در دنیا و آخرت و قبر و برزخ بیمه شده بود، ولی با این حال پس از هر نماز از عذاب قبر پناه می‌برد. با این حال کیفیت ما و دیگران روشن است که چقدر باید خویشتن را از عذاب قبر به او پناه دهیم، چرا که هر لحظه امکان انحراف و افتادن در عذاب قبر برای ما وجود دارد.

پس باید همه‌ی مؤمنان به تاسی و اقتدا از پیامبر معصوم و الگو و پیشوای بشر، از پروردگار که مالک و مدبر آنها است، بخواهند که لحظه‌ای آنها را به حال خودشان وامگذارد و آنها را از عذاب و شر قبر در پناه خودش محفوظ و مصون بدارد. البته منظور از پناه بردن به خدا این نیست که انسان تنها با زبان این جملات را بگوید، بلکه باید با فکر، عقیده و عمل نیز خود را در پناه خدا قرار دهد. از راه‌های شیطانی، برنامه‌های شیطانی، افکار و تبلیغات شیطانی، مجالس و محافل شیطانی، گناه و معصیت و مقدمات و اسباب عذاب قبر، خود را کنار کشد و در مسیر افکار و تبلیغات رحمانی و اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های شرعی و دینی جای دهد. وگرنه انسانی که خود را در معرض طوفان گناهان و معاصی و سیلاب‌های خروشان منکرات و پلیدی‌ها عملاً قرار داده، تنها با گفتن این الفاظ «اللهم إني أعوذ بك من عذاب القبر» به جایی نمی‌رسد، بلکه باید خویشتن را با فکر و عقیده و عمل در پناه خدا قرار دهد تا از شر شیاطین انسی و جنی و وسوسه‌های نفس اماره در امان بماند.

۱۲۹ - [۵] وعن زید بن ثابت، قال: بینا رسول الله ﷺ في حائط لبني النجار على بغلة له ونحن معه، إذ حادت به وكادت تلقيه. وإذا أقبر ستة أو خمسة، فقال: "من يعرف أصحاب هذه الأقبير". قال رجل: أنا. قال: "فمتى ماتوا؟" قال: في الشرك. فقال: "إن هذه الأمة تتبلى في قبورها، فلولا أن لا تدافنوا لدعوت الله أن يسمعكم من عذاب القبر الذي أسمع منه"، ثم أقبل بوجهه علينا، فقال: "تعوذوا بالله من عذاب النار". قالوا: نعوذ بالله من عذاب النار. قال: "تعوذوا بالله من عذاب القبر". قالوا: نعوذ بالله من عذاب القبر. قال: "تعوذوا بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن". قالوا: نعوذ بالله من الفتن ما

ظهر منها وما بطن. قال: "تعوذوا بالله من فتنة الدجال". قالوا: نعوذ بالله من فتنة الدجال. رواه مسلم^(۱).

۱۲۹- (۵) زیدبن ثابت رضی اللہ عنہ گوید: «در همین اثنا که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم سوار بر قاطر خویش از بوستان قبیله‌ی «بنی نجار» (قبیله‌ای مشهور از انصار) می‌گذشت و ما نیز در معیت و رکاب ایشان بودیم و ایشان را مشایعت می‌کردیم، ناگهان قاطر پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم تیز و تند شد و از راه منحرف گشت و نزدیک بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را بر زمین بیفکند. (ما از حالتی که این قاطر ناگهان به خود گرفت متعجب و حیران شدیم، در همین حال) نگاه آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم به پنج، شش قبر در آن بوستان افتاد و به‌سوی آنها دیده‌ور شد. آنگاه پرسید: چه کسی از شما صاحبان این پنج شش گور را می‌شناسد؟

یکی از هم رکابان پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: من می‌شناسم. پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم دوباره پرسید: حال به من بگو، ایشان در چه زمانی از دنیا رفته‌اند؟ (در زمان جاهلیت، یا در زمانی که اسلام یا به عرصه‌ی وجود گذاشت و نیز به من بگو اگر زمان اسلام را دریافته‌اند، آیا با ایمان از دنیا رفته‌اند یا در حال شرک و چندگانه‌پرستی؟).

آن مرد گفت: (متأسفانه) در شرک و چندگانه‌پرستی دار فانی را وداع گفته‌اند. آنگاه پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: بی‌گمان این گروه از انسان‌ها در گورشان دچار عذاب و عقاب و کیفر و پادافره هستند و اگر خوف این نبود که شما انسان‌ها مرده‌های خود را دفن نکنید و آنها را به حال خودشان وامگذارید، از خداوند می‌خواستم تا از آن عذابی که من از این گورها می‌شنوم، شما هم بشنوید (یعنی خداوند تعالی به قدرت لایزال و حکمت نامتناهی خویش، جیغ و فریاد کسانی را که در گورها عذاب می‌شوند، به من شنوید و من نیز در پرتو الطاف خدا از حالت و کیفیت خاصی که در این قبرها از عذاب‌های متنوع و گوناگون حکمفرما است، باخبرم. ولی اگر از خدا بخواهم که جیغ و فریاد کسانی را که در گورها عذاب می‌شوند، به شما نیز برساند، این خطر بزرگ وجود دارد که شما از شدت ترس و وحشت و از فرط هول و دهشت از مرگ و گور و عذاب و برزخ، مراسم تکفین و تدفین و تشییع مردگان را رها کنید و آنها را به حال خود واگذارید. لذا چون این خطر وجود دارد، چنین چیزی از خداوند تعالی تقاضا نمی‌کنم).

زید بن ثابت رضی الله عنه گوید پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه ما شد و فرمود: از عذاب آتش دوزخ به خدا پناه ببرید. ما نیز گفتیم: از عذاب دوزخ به خدا پناه می‌بریم. بار دیگر حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: از عذاب قبر نیز به خدا پناه ببرید. ما نیز گفتیم: از عذاب قبر به خدا پناه می‌بریم. باز پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از جملگی فتنه‌ها، خواه آشکار باشد، خواه پنهان به خدا پناه ببرید. همه‌ی ما بر اساس دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله یک‌صدا گفتیم: از تمام فتنه‌ها، خواه آشکار باشد خواه پنهان به خدا پناه بردیم.

در آخر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از فتنه‌ی بزرگ دجال (و نیز از هر فتنه و فساد دیگری که شما را به کفر و زندقه و شرک و معصیت الهی می‌کشد) به خدا پناه ببرید.

گفتیم: از فتنه‌ی دجال به خدا پناه می‌بریم».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «تعوذوا بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن»:

«فتن» جمع «فتنه» است و به معنای ابتلا و آزمایش و آزمون می‌باشد. و مراد از فتنه‌های ظاهر، آزمایش‌هایی است که بر ظاهر انسان به مرحله‌ی اجرا در می‌آید. مانند: فتنه‌ی مال، زن، فرزند، دجال، یأجوج و مأجوج و... و مراد از «مابطن» (فتنه‌های پنهان) آزمایش‌هایی است که بر قلب انسان ایجاد می‌گردد. مانند: شرک و چندگانه‌پرستی، کفر و زندقه، نفاق و دورنگی، حسد، غرور، کینه، حرص، طمع، بی‌صبری، ناشکری، وسوسه‌های شیطانی و... و به قولی مراد از فتنه‌های آشکار و پنهان، تمام فتنه‌ها و آزمایش‌هایی است که انسان در طول زندگی دنیا و آخرت با آن روبرو است و مراد هر فتنه و فساد است که انسان را به کفر و زندقه، انحراف و الحاد، شرک و چندگانه‌پرستی، گناه و معصیت الهی بکشاند. بنابراین برای انسان لازم است تا در هر حال خویشتن را به خدا بسپارد و از شر تمام فتنه‌ها، خواه آشکار باشد و خواه پنهان، فقط به او پناه ببرد. چرا که او تعالی «یحیر ولا یحار علیه»

هر که را بخواهد پناه می‌دهد و در پناه خود می‌گیرد و به فریاد او می‌رسد و کسی در برابر او پناه داده نمی‌شود و فریاد رسی نمی‌گردد.

فصل دوم

۱۳۰ - [۶] عن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: "إذا قبر الميت أناه ملكان أسودان أزرقان يقال لأحدهما: المنكر، وللآخر: النكير. فيقولان: ما كنت تقول في هذا الرجل؟ فيقول: هو عبد الله ورسوله، أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله. فيقولان: قد كنا نعلم أنك تقول هذا، ثم يفسح له في قبره سبعون ذراعا في سبعين، ثم ينور له فيه، ثم يقال له: نم. فيقول: أرجع إلى أهلي فأخبرهم! فيقولان: نم كنومة العروس الذي لا يوقظه إلا أحب أهله إليه حتى يبعثه الله من مضجعه ذلك. وإن كان منافقا قال: سمعت الناس يقولون قولا فقلت مثله، لا أدري. فيقولان: قد كنا نعلم أنك تقول ذلك، فيقال للأرض: التثمي عليه، فتلتئم عليه، فتختلف أضلاعه، فلا يزال فيها معذبا حتى يبعثه الله من مضجعه ذلك." رواه الترمذي^(۱).

۱۳۰ - (۶) ابوهريره رضي الله عنه گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی که میت در قبر نهاده شد، دو فرشته‌ی سیاه و کریه و زشت و چشم کبود به نزد او می‌آیند که نام یکی «منکر» و دیگری «نکیر» است. (پس آن دو فرشته میت را بلند می‌کنند و بر جایش می‌نشانند) و به او می‌گویند: راجع به این مرد (حضرت محمد صلی الله علیه و آله) چه می‌گویی؟ (اگر مؤمن باشد) گوید: او بنده و پیامبر و فرستاده‌ی خداست. (و از روی صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل) گواهی راستین بر این می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و اعتراف می‌کنم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده‌ی خداست. در این موقع فرشتگان به وی می‌گویند: ما از قبل می‌دانستیم که تو چنین خواهی گفت. آنگاه قبرش به اندازه‌ی هفتاد ذراع در هفتاد گشوده می‌شود (یعنی به مقدار امتداد ساحه‌ی دیدش بر وی فراخ و گشوده می‌گردد و تا چشم او کار می‌کند، گور را

بر وی فراخ می‌گردانند) و پرتو و شعاعی از نور (ایمان و سعادت) در قبرش به پرتو افکنی و درخشندگی می‌پردازد.

و به وی گفته می‌شود: (تا رستاخیز) بخواب و استراحت کن. او می‌گوید (اقوام و بستگان و دوستان و آشنایانم در دنیا، از مردن و عاقبت و فرجام من غمگین و ناراحت‌اند) آیا اجازه هست تا به دنیا برگردم و آنها را از وضعیت خویش باخبر سازم و آگاه کنم؟

فرشتگان به او می‌گویند: (خیر، نمی‌توانی به دنیا برگردی، پس خاموش باش) و راحت و آسوده همانند عروس بخواب که او را جز محبوب‌ترین اهلش از خواب بیدار نمی‌کند (و میت نیز در قبرش راحت و آسوده می‌خوابد) تا اینکه خداوند ﷻ او را در رستاخیز زنده گرداند (و وارد آرامگاه ابدی‌اش یعنی بهشت برین و نعمات و احسانات والای آن گرداند).

ولی اگر میت انسانی فاسق و منافق و دورنگ باشد (در پاسخ به سؤال نکیر و منکر) گوید: چیزی (راجع به محمد ﷺ) نمی‌دانم. در دنیا آنچه را که مردم می‌گفتند و من نیز می‌شنیدم، می‌گفتم.

فرشتگان به وی می‌گویند: از پیش می‌دانستیم که تو چنین خواهی گفت. آنگاه به زمین فرمان می‌رسد تا بر آن تنگ گردد و گور بر وی آنچنان تنگ می‌گردد تا اینکه دنده‌های وی در هم فرو می‌رود و پیوسته چنین فردی در گورش مُعَذَّب خواهد بود، تا اینکه دنده‌های وی در هم فرو می‌رود و پیوسته چنین فردی در گورش معذب خواهد بود، تا اینکه خداوند ﷻ او را در رستاخیز زنده گرداند (و از آنجا به سوی آرامگاه ابدی‌اش یعنی دوزخ و عذاب‌های گوناگون و متنوعش رهسپار کند).»

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: «سبعون ذراعاً فی سبعین»: «ذراع» به معنای «فاصله‌ی آرنج تا نوک انگشتان دست است» (در حدود نیم متر) که واحد طول نزد عرب بوده و یک مقیاس طبیعی است. ولی برخی از علما و دانشمندان اسلامی گفته‌اند که این «ذراع» غیر از ذراع معمول و متداول است، به طوری که هر ذراع از آن فاصله‌های عظیمی را در بر می‌گیرد.

به هر حال از این حدیث دانسته شد که گور مؤمن به اندازه ۷۰ × ۷۰ ذراع، فراخ و گشاده می‌گردد و چنان که قبلاً نیز گفته شد، تعبیر به «هفتاد در هفتاد ذراع» ممکن

است که از باب تکثیر باشد نه تعداد. یعنی تا جایی که چشم مؤمن کار می‌کند و به امتداد ساحه‌ی دیدش، گور را بر وی فراخ می‌گردانند.

چرا که عدد «هفتاد» از اعدادی است که غالباً برای کثرت به کار می‌رود، و نیز ممکن است منظور همان عدد هفتاد باشد. یعنی گور مؤمن، هفتاد در هفتاد ذراع فراخ و گشاده می‌گردد.

ولی به هر حال مسائل، حوادث و وقایع مربوط به قیامت و برزخ، اموری نیستند که به طور قطع و دقیق برای ما که ساکنان این جهان محدود و تاریک و مادی هستیم روشن باشد. و مسائل آن را با زبان قاصر ما که ساکنان این دنیای خاکی و مادی هستیم، نمی‌توان کاملاً بیان کرد.

و در حقیقت آنچه می‌گوییم شبحی است که از دور در پرتو آیات الهی و احادیث نبوی می‌بینیم، وگرنه حقیقت آن را باید رفت و تماشا کرد. چرا که ما از کنه و ماهیت و کیفیت جزاء و پاداش گور و حدود و مرز آنچه که به جسم و جان می‌رسد، چیزی نمی‌دانیم و مربوط به عالم غیب است و آنچه در وحی آمده و وحی بدان خبر داده است را می‌پذیریم و دقایق و حقایق و تفصیلات آن را به خدا و آینده واگذار می‌نماییم و دوست نداریم که ندانسته و «رجماً بالغیب» از آن چیزی بگوییم.

«عروس»: این واژه هم برای داماد استعمال می‌شود و هم برای عروس خانم. در حقیقت در زبان عربی واژه‌ی «عروس» هر کدام از داماد و عروس را شامل می‌شود. ولی فرق میان این دو در این است که جمع «عروس» برای داماد «عُرُس» و جمع عروس برای مؤنث «عرائس» می‌باشد.

۱۳۱ - [۷] عن البراء بن عازب عن رسول الله ﷺ قال: " يأتية ملكان فيجلسانه، فيقولان له: من ربك؟ فيقول: ربي الله. فيقولان له: ما دينك؟ فيقول: ديني الإسلام. فيقولان: ما هذا الرجل الذي بعث فيكم؟ فيقول: هو رسول الله. فيقولان له: وما يدريك؟ فيقول: قرأت كتاب الله فأمنت به وصدقت؛ فذلك قوله ﴿يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ﴾ [إبراهيم: ۲۷]. الآية. قال: فينادي مناد من السماء: أن قد صدق عبدي فأفرشوه من الجنة، وألبسوه من الجنة، وافتحوا له بابا إلى الجنة، ويفتح. قال: فيأتيه من روحها وطيبها، ويفسح له فيها مد بصره. وأما الكافر فذكر موته، قال: ويعاد روحه في جسده، ويأتيه ملكان، فيجلسانه فيقولان: من ربك؟ فيقول: هاهاه، لا أدري! فيقولان

له: ما دينك؟ فيقول: هاه هاه، لا أدري! فيقولان: ما هذا الرجل الذي بعث فيكم؟ فيقول: هاه هاه، لا أدري! فينادي مناد من السماء: أن كذب فأفرشوه من النار، وألبسوه من النار، وافتحوا له بابا إلى النار. قال: فيأتيه من حرها وسمومها. قال: ويضيق عليه قبره حتى يختلف فيه أضلاعه، ثم يقيض له أعمى أصم، معه مرزبة من حديد، لو ضرب بها جبل لصار ترابا، فيضربه بها ضربة يسمعاها ما بين المشرق والمغرب إلا الثقلين، فيصير تراباً، ثم يعاد فيه الروح". رواه أحمد وأبو داود^(۱).

۱۳۱ - (۷) براء بن عازب رضي الله عنه گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (وقتی مرده در گور نهاده می شود) دو فرشته به نزد او می آیند. پس میت را می نشانند و به وی می گویند: پروردگارت کیست؟ (اگر مؤمن باشد) گوید: پروردگارم الله است. پس از آن می پرسند: دین تو چیست؟ گوید: دین من اسلام است. از وی می پرسند: آن مرد که در میان شما به نبوت و رسالت مبعوث گردیده است، کیست؟ در جواب گوید: او محمد صلی الله علیه و آله رسول و فرستاده ی خداست. گویند: از کجا می دانی؟ گوید: کتاب خدای را خواندم و به وی ایمان آوردم و او را تصدیق نمودم.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این است معنای آیه ی ۲۷ سوره ی «ابراهیم» که می فرماید: ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ [ابراهیم: ۲۷]. «خداوند مؤمنان را در دنیا و آخرت (که گور، نخستین منزل آن است) بر کلمه ی توحید ثابت قدم و جاوید و ماندگار می دارد (یعنی در پرتو حفاظت و مراقبت خدا، مؤمنان در آخرت در پاسخ به فرشتگان خدا در نمی مانند و کلمه ی توحید بر زبان می رانند و در رستخیز به هنگام رویارویی با خدا، سرگردان و پریشان نمی گردانند)».

پیامبر صلی الله علیه و آله در ادامه می فرماید: آنگاه (که بنده ی مؤمن در پاسخ به فرشتگان خدا در نمی ماند و کلمه ی توحید را بر زبان می راند) از آسمان ندایی آید: که بنده ی من راست می گوید. جایگاه وی را در بهشت مفروش کنید و وی را جامه ی بهشتی ببوشانید و دری از بهشت به روی او بگشایید.

از آن پس، نسیم ملایم و معطر بهشت و شادی و بوی خوش آن به قبرش می رسد و تا چشم او کار می کند، گور را بر وی فراخ و گشاده می نمایند.

(براء بن عازب رضی الله عنه) گوید: حال و وضع بنده‌ی مؤمن در گور چنین است که بیان شد) اما پیامبر صلی الله علیه و آله راجع به بنده‌ی کافری که دنیا را به مقصد عالم برزخ ترک کرده فرمود: روح وی به تنش بر می‌گردد و دو فرشته نزد وی می‌آیند و او را می‌نشانند و از او می‌پرسند: پروردگار تو کیست؟ گوید: هاه هاه نمی‌دانم چه می‌گویید! از وی می‌پرسند: چه می‌گویی درباره‌ی مردی که در میان شما مبعوث به نبوت و رهبری و هدایت مردم شد؟ گوید: هاه هاه نمی‌دانم.

آنگاه که (این بنده‌ی کافر در پاسخ به فرشتگان خدا در می‌ماند) از آسمان ندایی آید: که او دروغ می‌گوید. پس جایگاه وی را در دوزخ مفروش کنید و از جامه‌های دوزخی وی را بپوشانید و دری از دوزخ به روی وی بکشایید.

از آن پس پیوسته گرما و حرارت و بوی‌های ناخوش دوزخ بر وی می‌وزد و گور بر وی آنچنان تنگ و فشرده می‌گردد تا اینکه دنده‌های پهلوی وی در هم فرو روند. سپس فرشته‌ای به سراغش می‌فرستند و بر وی مسلط و چیره می‌گردانند که کور و کر و لال است و گریزی در دست دارد که اگر آن را بر کوه بزنند، تبدیل به گرد، غبار و خاکستر می‌شود.

پس بدن وی را آنچنان ضربه‌ای می‌زند که صدای جیغ و فریاد وی را تمام مخلوقات و موجوداتی که بین خاور و باختر (شرق و غرب) است به جز انسان و جن می‌شنوند و با هر ضربه‌ای از آن گرز آهنین، تبدیل به خاکستر می‌گردد. سپس خداوند روح را به کالبدش بر می‌گرداند و او را به صورت اولیه در می‌آورد (و دوباره آنچنان ضربه‌ای بر وی می‌زند که به صورت خاک و گرد در می‌آید).»
[این حدیث را احمد و ابوداود روایت کرده‌اند].

۱۳۲ - [۸] وعن عثمان رضی الله عنه، أنه كان إذا وقف على قبر بكي حتى يبيل لحيته، فقيل له: تذكر الجنة والنار فلا تبكي، وتبكي من هذا؟! فقال: إن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: "إن القبر أول منزل من منازل الآخرة، فإن نجا منه فما بعده أيسر منه، وإن لم ينج منه فما بعده أشد منه". قال: وقال رسول الله صلی الله علیه و آله: "ما رأيت منظرًا قط إلا والقبر أفضع منه". رواه الترمذي وابن ماجه. وقال الترمذي هذا حديث غريب^(۱).

۱۳۲- (۸) از حضرت عثمان رضی الله عنه روایت شده است که وی هرگاه بر گوری می ایستاد و به سویش دیده‌ور می شد، آنقدر می گریست که از شدت گریه و ناله، محاسن مبارکش خیس می شد.

وقتی از وی سؤال شد: چرا وقتی که از بهشت و دوزخ یاد می شود، اینقدر گریه نمی کنید، اما چون از قبر یاد می شود (و نگاهتان به گور می افتد) این اندازه گریه می کنید و ضجّه می زنید؟

حضرت عثمان رضی الله عنه در پاسخ گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: عالم قبر نخستین مرحله و منزل از مراحل و منزلگاه‌های آخرت است. پس اگر انسان از این مرحله نجات یافت، طی کردن بقیه‌ی مراحل و منزلگاه‌ها، برایش سهل و آسان خواهد بود.

اما اگر از این مرحله نجات نیافت و با مشکل و چالش برخورد، نجات از بقیه‌ی مراحل و منازل برایش بسیار سخت و دشوار و چالش آفرین و بحران ساز خواهد بود. و نیز فرمود: هیچ گاه منظره‌ای زشت‌تر، وحشت‌انگیزتر و خطرناک‌تر از قبر به عمرم ندیده‌ام».

[این حدیث را ترمذی و ابن‌ماجه روایت کرده‌اند. و ترمذی گفته: این حدیث، حدیثی غریب است].

شرح: این حدیث بیانگر خوف و خشیت بی‌حد و اندازه‌ی صحابه‌ی بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله از دهشت مرگ، ترس قبر و هراس از برزخ و قیامت است. و براستی انسان بیچاره، اگر جز خوف و دهشت هنگام مرگ و ترس از عالم قبر، هیچ بلا و مشکل و ناراحتی دیگری نداشت، باز برایش کافی بود که زندگی بر او تلخ و ناگوار و آشفته و چالش‌آفرین شود و سرور و شادی‌اش به غم و اندوه مبدل گردد و از غفلت و بی‌توجهی که دارد بیرون آید.

براستی دهشت‌های مرگ و سكرات آن و عذاب قبر و سؤال نکیر و منکر ارزش آن را دارد که تمام فکر انسان را به خود مشغول کند و او را به آمادگی کامل برای روبرو شدن با آنها وادار سازد. مخصوصاً وقتی که آشکار است در هر لحظه‌ی آن امکان فرارسیدن چنین خطری موجود است که انسان با این دنیا تعلق و رابطه‌اش را قطع کند و به عالم وحشتناک و خطرناک برزخ قدم گذارد.

ولی افسوس که دل‌ها سنگ شده و غفلت و جهالت و پیروی از هوا و هوس و دوری از اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی و دستورات و احکام شرعی بر

جامعه‌ی ما حکمفرما است که با دست خود مرده‌ها را دفن می‌کنیم و در لحد و گور می‌گذاریم، ولی به هیچ عنوان متأثر نمی‌شویم و تحت‌الشعاع آن فضای هولناک قرار نمی‌گیریم و به تفکر و تدبیر فرو نمی‌رویم که روزی ما نیز در دل خاک خواهیم رفت و با سؤال فرشتگان و عذاب قبر مواجه خواهیم شد.

پس برای یک مسلمان زبینه است تا به افرادی چون عثمان رضی الله عنه اقتدا و تأسی جوید و پیوسته به فکر مرگ و قبر باشد و عیاشی و خوشگذرانی و بولهوسی و بی‌بندوباری را کنار بگذارد و بنده‌ی واقعی و راستین خدا باشد.

۱۳۳ - [۹] وعن عثمان رضی الله عنه قال: كان النبي صلى الله عليه وآله إذا فرغ من دفن الميت وقف عليه، فقال: "استغفروا لأخيكم، ثم سلوا له بالتثبيت، فإنه الآن يسأل". رواه أبو داود^(۱).

۱۳۳ - (۹) عثمان رضی الله عنه گوید: «پیامبر صلى الله عليه وآله عادت داشت که هرگاه از دفن میت فارغ می‌شد، بر قبر وی می‌ایستاد و می‌فرمود: برای برادران طلب آمرزش کنید و از خداوند تعالى، ثبات بر کلمه‌ی توحید (اشهد أن لا اله الا الله واشهد أن محمداً عبده ورسوله) را برای او درخواست کنید.

مسلماً هم اینک از او (پیرامون پروردگار، دین و پیامبرش) سؤال می‌شود». [این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

۱۳۴ - [۱۰] عن أبي سعيد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: "ليس على الكافر في قبره تسعة وتسعون تنيناً، تنهسه وتلدغه حتى تقوم الساعة، لو أن تنيناً منها نفخ في الأرض ما أنبتت خضراً". رواه الدارمي وروى الترمذي نحوه وقال: "سبعون" بدل "تسعة وتسعون"^(۲).

۱۳۴ - (۱۰) ابوسعید رضی الله عنه گوید: «پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: برای بنده‌ی کافر در گورش، نود و نه اژدها فراهم و مسلط می‌شود که آنها همواره همدم و همراه او می‌گردند و تا رستاخیز مأمورند تا وی را با دهان‌شان به چنگ آورند و نیشش بزنند (و این اژدها و مارها چنان خطرناک و وحشتناک هستند که) اگر یکی از آنها بر زمین بدمد، دیگر زمین سبزه و گیاهی را نخواهد رویاند».

۱- ابوداود ح ۳۲۲۱.

۲- دارمی ح ۲۸۱۵، مسند احمد ۳/۳۸، ترمذی ح ۲۴۶۰.

[این حدیث را دارمی روایت کرده و ترمذی نیز بسان آن را در سنن خود روایت نموده و به جای «تسعة وتسعون» (نود و نه اژدها) «سبعین» (هفتاد) اژدها نقل نموده است].

شرح: «تیناً»: در فرهنگ لغت «لاروس» تینین چنین معنا شده است: مار بزرگ افسانه‌ای و دریایی که جانوران دریا را می‌بلعد و چون از دریا به ساحل بیرون شود مردم را می‌درد. (اژدها)
و در فرهنگ لغت «الرائد» چنین ترجمه شده است: اژدهای افسانه‌ای دارای دست و پا و چنگال‌های درشت.

«تنهسه»: اژدها او را با دهانش می‌گیرد و نیش می‌زند.

«تلدغه»: او را نیش می‌زند و مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد.

به هر حال ما به سخن پیامبر ﷺ اعتقاد و باور داریم و تمام این سخنان را حق و حقیقت می‌پنداریم و در صحت و درستی آنها ذره‌ای شک و تردید نمی‌کنیم. بلکه تمام این‌ها ما را بر آن می‌دارد که آنچه در وحی آمده و وحی بدان خبر داده است، بپذیریم و دقایق و حقایق و تفصیل آن را به خدا و آینده واگذار نماییم.
چرا که ما از کنه و ماهیت و کیفیت جزاء و پاداش قبر و حدود و مرز آنچه که به جسم و جان می‌رسد و از حقایق و دقایق گور چیزی نمی‌دانیم، پس همه را به خدا می‌سپاریم.

امام محمد غزالی در «کیمیای سعادت» می‌گوید: «اهل بصیرت این اژدهایان را به چشم بصیرت دیده‌اند و احمقان بی‌بصیرت چنین می‌گویند که ما در گوری نگاه کردیم، از این هیچ ندیدیم و اگر بودی، چشم ما درست است و ما نیز بدیدی...»

این احمق باید بداند که این اژدها در ذات روح مرده است و از باطن جان وی بیرون نیست تا دیگری ببیند، بلکه این اژدها در درون وی بود پیش از مرگ و وی غافل بود از آن و نمی‌دانست و باید بداند که این اژدها مرکب از صفات نفس وی است و عدد سرهای وی به قدر عدد شاخه‌های اخلاق مذموم وی است و اصل طینت این اژدها از حب دنیا است.

پس این اژدها میان جان کافران متمکن است و پوشیده. نه به سبب آنکه جاهل است به خدای و رسول و بس. بل به سبب آنکه همگی خویش به دنیا بداده است. چنانچه حق تعالی گفت:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ﴾ [النحل: ۱۰۷].

«این (خشم خدا و عذاب بزرگ) بدان خاطر است که آنان زندگی دنیا را بر زندگی آخرت ترجیح می دهند و گرامی ترش می دارند»،

پس به حقیقت هر کسی سبب عذاب خویش را با خود می برد از اینجا و آن در درون ایشان است و برای این گفت رسول:

«إنما هي أعمالكم تردّ إليكم». «این جزا همان اعمال شماست که امروز به شما باز گردانیده می شود».

بدان که این اژدها دیدنی است. لکن همه را مرده بیند و کسانی که در این عالم بوند، نبینند که چیزی که از عالم باشد، به چشم این عالم نتوان دیدن...

و در شریعت نیست که آن مار و کژدم و اژدها که در گور باشند، بدین چشم ظاهر، عموم خلق بتوانند دیدن تا در عالم شهادت (دنیا) باشند... پس این اطناب بدان می رود که گروهی از احمقان بدین مقدار که در گور نگرند و چیزی نبینند، بدین چشم ظاهر، عذاب قبر را منکر شوند و این از آن است که راه فراکار آن جهان را ندانند».

«سبعون» و «تسعة وتسعون»: ترمذی به جای نود و نه اژدها، هفتاد اژدها روایت کرده است و چنانچه قبلاً نیز گفته شد، منظور از هر دو، عدد مشخصی نیست، بلکه مراد تکثیر است نه تحدید.

فصل سوم

۱۳۵ - [۱۱] عن جابر بن عبد الله قال: خرجنا مع رسول الله ﷺ إلى سعد بن معاذ حين توفي، فلما صلى عليه رسول الله ﷺ ووضع في قبره وسوي عليه، سبح رسول الله ﷺ، فسبحنا طويلاً، ثم كبر، فكبرنا. فقيل: يا رسول الله! لم سبحت ثم كبرت؟ قال: " لقد تضايق علي هذا العبد الصالح قبره حتى فرجه الله عنه ". رواه أحمد^(۱).

۱۳۵ - (۱۱) جابر رضي الله عنه گوید: «وقتی سعد بن معاذ رضي الله عنه چشم از این جهان فرو بست، با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای تکفین و تدفین و تشییع جنازه‌اش بیرون شدیم. وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از نماز جنازه‌اش فارغ شد و وی به دل خاک سپرده شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شروع به تسبیح خواندن (سبحان الله گفتن) کرد.

ما نیز به تأسی و اقتدا از ایشان تا مدت زمان طولانی تسبیح می‌گفتیم. دوباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شروع به تکبیر گفتن (الله اکبر الله اکبر) نمود. ما نیز به پیروی از ایشان تکبیر گفتیم.

وقتی از ایشان سؤال شد؛ دلیل تسبیح و تکبیرگفتن چه بود؟ ایشان در پاسخ فرمودند: بر این بنده‌ی صالح و نیک خدا لحظه‌ای قبرش تنگ و فشرده شد (به همین جهت شروع به تسبیح خواندن و تکبیر گفتن نمودم) تا اینکه خداوند عز وجل آن تنگی و فشرده‌گی را دور و قبرش را گشاد و فراخ و اندوه و غم را از او برطرف نمود». [این حدیث را احمد روایت کرده است].

۱۳۶ - [۱۲] وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال: قال رسول الله ﷺ: " هذا الذي تحرك له العرش، وفتح له أبواب السماء، وشهده سبعون ألفاً من الملائكة، لقد ضم ضمة ثم فرج عنه ". رواه النسائي^(۲).

۱- مسند احمد ۳/۳۶۰.

۲- نسائی، ح ۲۰۵۵.

۱۳۶ - (۱۲) ابن عمر - رضی الله عنهما - گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله (در شأن حضرت سعد بن معاذ رضی الله عنه) فرمود: این کسی است که برای مرگش، عرش خدا به لرزه درآمد و (برای استقبال از روح پاک و مطهرش) دروازه‌های آسمان گشوده شد و برای تشییع جنازه‌اش، هفتاد هزار فرشته از فرشتگان مقرب خدا مشارکت جستند. (ولی با وجود این همه مناقب و فضائل) لحظه‌ای قبرش تنگ و فشرده شد و بلافاصله خداوند تبارک و تعالی تنگی و فشرده‌گی قبرش را دور و آن را گشاده و فراخ نمود».

[این حدیث را نسائی روایت کرده است].

شرح: از این دو حدیث ثابت شد که فشار قبر حق است. و این فشار و تنگی موقتی برای همه است و همه را در بر خواهد گرفت و همه‌ی مردم، خوبان و بدان بدون استثنا بدین فشار و تنگی دچار می‌شوند. منتهی، خداوند تبارک و تعالی پرهیزگاران و نیکان را رهایی می‌بخشد و ستمگران و بدان را در آن تنگی و فشارها رها و تنها می‌سازد. شاید کسی بپرسد که فلسفه‌ی این کار از نظر حکمت خداوند چیست؟ آیا با این کار مؤمنان و نیکان و انسان‌های شایسته و صالح آزار و عذاب نمی‌بینند؟

پاسخ این سؤال با کمی دقت روشن است. چرا که در حقیقت مشاهده‌ی این فشار و سختی مقدمه‌ای خواهد بود که مؤمنان از نعمت‌های خداداد بهشت، حداکثر لذت را ببرند. چرا که قدر عافیت را کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید «و بالاضداد تعرف الأشیاء». به علاوه این فشار و تنگی چنان سریع از انسان‌های پرهیزگار و مؤمن می‌گذرد که کمترین اثری در آنها نمی‌تواند داشته باشد. از این گذشته، دوزخیان و انسان‌های کافر و منافق، نیز از مشاهده‌ی این صحنه‌ها (که فشار و تنگی قبر با سرعت از انسان‌های مؤمن و نیک می‌گذرد و بر ایشان باقی می‌ماند)، مجازات و درد و رنج بیشتری می‌بینند. «والله اعلم».

۱۳۷ - [۱۳] عن أسماء بنت أبي بكر رضی الله عنهما قالت: قام رسول الله صلی الله علیه و آله خطيباً. فذكر فتنة القبر التي يفتتن فيها المرء، فلما ذكر ذلك، ضج المسلمون ضجة. رواه البخاري هكذا، وزاد النسائي: حالت بيني وبين أن أفهم كلام رسول الله صلی الله علیه و آله، فلما سكنت ضجتهم

قلت لرجل قریب منی: أي بارک الله فیک! ماذا قال رسول الله ﷺ فی آخر قوله؟ قال: " قد أوحی إلی أنکم تفتنون فی القبور قریبا من فتنۃ الدجال" (۱).

۱۳۷- (۱۳) اسماء دختر ابوبکر صدیق - رضی اللہ عنہا - گوید: «پیامبر اکرم ﷺ برای ایراد خطبه بلند شد و پیرامون آزمون سخت قبر، که انسان‌ها در قبرهای خویش آزموده می‌شوند، ایراد سخن کرد.

چون از این آزمون (سخت و خطرناک و چالش‌آفرین و بحران‌ساز) سخن به میان آورد، مسلمانان به شدت داد و فریاد و سروصدا به راه انداخته و سخت از این موضوع مضطرب و پریشان و گریان و نالان و حیران شدند».

[این حدیث را بخاری اینگونه روایت کرده است و نسائی این جملات را نیز در روایتش اضافه نموده است که اسماء بنت ابی بکر - رضی اللہ عنہا - گفت:] به جهت داد و فریاد و سروصدای مردم نتوانستم سخنان پیامبر ﷺ را درست فهم و درک کنم و این سروصدا میان من و درک و فهم کلام رسول خدا ﷺ حائل و فاصله ایجاد کرد و چون سروصدا فروکش نمود، به مردی از نزدیکان و بستگان خویش گفتم: خداوند به تو خیر و برکت عنایت فرماید. به من بگو که پیامبر ﷺ در پایان سخنانش چه گفت؟ او در پاسخ گفت: پیامبر ﷺ فرمود: به من وحی شده که شما در گورهای خویش آزمایش و آزموده می‌شوید و این آزمایش (در سختی و شدت و ترس و وحشت فوق العاده) به سان آزمون سخت و بزرگ فتنه‌ی دجال است.

(در اینجا پیامبر ﷺ فتنه و آزمایش عالم قبر را بسان آزمایش و فتنه‌ی دجال معرفی نمود. چرا که در حقیقت فتنه‌ی دجال، سخت‌ترین، وحشتناک‌ترین، بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین آزمایش و آزمون است. از این‌رو، پیامبر ﷺ آزمایش قبر را در سختی و ترس و وحشت و خطرناکی فوق العاده، و بسان فتنه‌ی دجال معرفی کرده است).

۱۳۸ - [۱۴] وعن جابر عن النبی ﷺ قال: " إذا أدخل المیت القبر مثلت له الشمس عند غروبها، فیجلس یمسح عینیه، ویقول: دعونی أصلي ". رواه ابن ماجه (۲).

۱- بخاری ح ۱۳۷۳، نسائی ح ۲۰۶۲ با اندکی زیاده روایت کرده است.

۲- ابن ماجه، ح ۴۲۷۲.

۱۳۸- (۱۴) جابر رضی الله عنه گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی مرده در گور گذارده می شود، خورشید چنان به نظرش می رسد که می خواهد غروب کند (بدین جهت سریع از جای خود بلند می شود و) می نشیند و چشمانش را دستی می کشد و (به فرشتگان الهی) می گوید: رهایم کنید تا نماز (مغرب) را بخوانم.»
[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

شرح: از این حدیث دو نکته را می توان برداشت کرد:

۱. اینکه انسان مؤمن و خداشناس در گورش راحت و آسوده است. چنانچه گمان می کند که در خانه و در میان اهل و خانواده اش بسر می برد و راحت و آسوده در خواب و استراحت است که در موقع نماز از جای خویش بر خیزد و دستی بر سروصورت بکشد و وضویی بسازد و به راحتی نمازش را اقامه کند.

۲. این حدیث بیانگر پابندی و استقامت مؤمنان و مسلمانان بر اجرای اوامر و فرامین خداوند و تعالیم و آموزه های نبوی و احکام و دستورات تابناک شرعی می باشد که چنان به اجرای دستورات خدا از قبیل نماز در دنیا پایبنداند و آن را نصب العین و آویزه ی گوش خویش قرار داده اند که حتی در عالم برزخ و در عالم سخت و وحشتناک و مخوف قبر از آن غافل نیستند و پیوسته به فکر ادای نماز و نیایش و شکر و سپاسگذاری خداوند صلی الله علیه و آله هستند و به حدی به این مهم اهمیت می دهند که به فرشتگان خدا می گویند: رهایم کنید و سؤال و جوابتان را به بعد موکول کنید تا من به عبادت و نیایش و پرستش و کرنش پروردگارم بپردازم و مزاحم نماز و عبادتم نشوید.

۱۳۹- [۱۵] وعن أبي هريرة عن النبي صلی الله علیه و آله قال: " إن الميت يصير إلى القبر، فيجلس الرجل في قبره من غير فزع ولا مشغوب، ثم يقال: فيم كنت؟ فيقول: كنت في الإسلام. فيقال: ما هذا الرجل؟ فيقول: محمد رسول الله جاءنا بالبينات من عند الله، فصدقناه. فيقال له: هل رأيت الله؟ فيقول: ما ينبغي لأحد أن يرى الله، فيفرج له فرجة قبل النار، فينظر إليها يحطم بعضها بعضاً، فيقال له: انظر إلى ما وقاك الله، ثم يفرج له فرجة قبل الجنة، فينظر إلى زهرتها وما فيها، فيقال له: هذا مقعدك، على اليقين كنت، وعليه مت، وعليه تبعث إن شاء الله تعالى. ويجلس الرجل السوء في قبره، فزعاً مشغوباً، فيقال: فيم كنت؟ فيقول: لا أدري! فيقال له: ما هذا الرجل؟ فيقول: سمعت الناس يقولون قولاً فقلته، فيفرج له قبل الجنة، فينظر إلى زهرتها وما فيها، فيقال له: انظر إلى ما صرف الله

عنك، ثم يفرج له فرجة قبل النار، فينظر إليها يحطم بعضها بعضاً، فيقال له: هذا مقعدك، على الشك كنت، وعليه مت، وعليه تبعث إن شاء الله تعالى". رواه ابن ماجه^(۱).

۱۳۹- (۱۵) ابوهريره رضی اللہ عنہ گوید: «پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: مرده در گور نهاده می شود و به عالم برزخ قدم می گذارد و نخستین مرحله از مراحل آخرت را با آن می آغازد. (آنگاه اگر میت، فردی مؤمن و خدانشناس باشد) در گورش بدون هیچ گونه ترس و وحشت و آشوب و بلوایی نشانده و از وی پرسیده می شود: در دنیا بر چه آئین و مکتبی بودی؟ گوید: بر آئین و مکتب مقدس اسلام.

پرسند: این مرد کیست؟ گوید: محمد صلی اللہ علیہ وسلم رسول و فرستاده ی خداست که از نزد خدا معجزات و دلایل وحیانی و براهین شرعی (و کتاب متقن و مشتمل بر احکام و مسائل و مواعظ و اندرز و روشنگر راه حق و حقیقت) را برای ما به ارمغان آورد و ما نیز به او ایمان آوردیم و تصدیقش نمودیم.

از وی پرسند: آیا (در دنیا) خداوند را دیده ای؟ (تا به او ایمان آوری؟) گوید: خیر. هیچ کس را نسزد که (در دنیا) خدا را ببیند (و ما نیز نادیده، چون به عالم غیب باور داریم، به او ایمان آورده ایم).

پس از آن، دریچه ای از دوزخ به روی وی گشوده می گردد و او نیز به آتش سوزان و بسیار درهم شکننده ی آن که بعضی از آن برخی دیگر را در هم می شکند، به نظاره می نشیند (و ترس و وحشت و هول و دهشت سراپای وجودش را به لرزه در می آورد). ولی به او گفته می شود: به این آتش سوزان و بسیار درهم شکننده نگاه کن که خداوند تعالی تو را از شر و بلا و از عذاب و آزار و رنج و درد آن نگاه داشت و دور نمود.

پس از آن دریچه ای از بهشت به روی وی گشوده می گردد و او نیز به بهجت و زیبایی، آراستگی و پیراستگی و باغ های زیبا و فرح افزای آن به تماشا می نشیند (و آرایش و زیبایی و رنگ و حسن ظاهر و نعمات و احسانات والای آن، وی را مات و مبهوت و حیران می کند).

آنگاه به او گفته می شود: جایگاه و پایگاه تو همین جا خواهد بود. (چرا که تو در دنیا) بر یقین استوار و خالص (توحید و خدانشناسی و محمدباوری و قرآن پویی) زندگی

کردی و بر آن مرام و کیش مُردی و اگر خدا بخواهد بر آن نیز در روز رستاخیز زنده و مبعوث خواهی شد.

اما اگر مرده، فردی بد و ستمگر و بدطینت و کافر بود، وی را با ترس و دهشت و آشوب و بلوا در گورش می‌نشانند و از وی می‌پرسند: در دنیا بر چه آیین و کیشی بودی؟ گوید: نمی‌دانم.

از وی می‌پرسند: این مرد (محمد ﷺ) کیست؟ گوید: در دنیا آنچه را که مردم می‌گفتند و من نیز می‌شنیدم می‌گفتم.

پس از آن دریچه‌ای از بهشت و نعمت‌های والای آن بر وی گشوده می‌گردد و او نیز به بهجت و زیبایی و آراستگی و پیراستگی آن به تماشا می‌نشیند (ولی این تماشایش به درازا نمی‌کشد که) به او گفته می‌شود: به (آرایش و زیبایی و باغ‌های زیبا و فرح‌افزای بهشت) نگاه کن که خداوند ﷻ تو را از آن (به خاطر کفر و شرک و چندگانه‌پرستی) راند و دفع نمود.

آنگاه دریچه‌ای از دوزخ به روی وی گشوده می‌شود و او نیز آتش سوزان و بسیار درهم شکننده و خرد کننده‌ی آن را که برخی از آن برخی دیگر را در هم می‌شکنند به نظاره می‌نشیند.

پس از آن به او گفته خواهد شد: منزل و جایگاه تو همین جا خواهد بود. چرا که تو در دنیا بر شک و تردید (از رستاخیز مردگان و زندگانی دوباره‌ی آنها و بر شرک و تردید از حقانیت آئین محمدی و کتاب آسمانی و دلایل وحیانی) زندگی به سر کردی و بر همین شرک و تردید خویش مردی و پا به عرصه‌ی برزخ گذاشتی و به مشیت و خواست خدا در روز رستاخیز بر همین شک و تردید زنده و مبعوث خواهی شد.

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

باب (۵)

تمسک جستن به قرآن و سنت

فصل اول

۱۴۰ - [۱] عن عائشة قالت: قال رسول الله ﷺ: "من أحدث في أمرنا هذا ما ليس منه فهو رد". متفق عليه^(۱).

۱۴۰ - (۱) عایشه - رضی اللہ عنہا - گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: کسی که در کار دین و آئین ما بدعتی پدید آورد و چیزی را در دین ما ایجاد کند که جزو آن نیست، کارش مردود است و چنین چیزی از او پذیرفته نمی‌شود».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

۱۴۱ - [۲] وعن جابر قال: قال رسول الله ﷺ: "أما بعد، فإن خير الحديث كتاب الله، وخير الهدي هدي محمد، وشر الأمور محدثاتها، وكل بدعة ضلالة". رواه مسلم^(۲).

۱۴۱ - (۲) جابر رضی اللہ عنہ گوید: «پیامبر ﷺ (برای مردم ایراد خطبه می‌کرد و) بعد از حمد و ستایش شایسته‌ی خداوند، می‌فرمود: اما بعد، بی‌گمان، راست‌ترین سخنان و و درست‌ترین گفتارها، کتاب پرشکوه خداست و بهترین روش و منش، سبک و روش محمد ﷺ است. و بدترین کارها، امور نوساخته و نوپدید (در دین) است و هر امر نوساخته‌ای (در دین) گمراهی و ضلالت است».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: در این دو حدیث، پیامبر ﷺ به شدت بدعت و بدعت‌گذاران را می‌کوبد و بدترین کارها را امور نوپدید و نوساخته و بدعت در دین معرفی می‌کند.

و در حقیقت قبول اعمال و کردار و گفتار تمام انسان‌ها منوط به دو چیز است، یکی اینکه تمام کارها فقط به خاطر رضا و خشنودی خدا باشد. چنانچه پیامبر ﷺ می‌فرماید: «انما الاعمال بالنیات...». «ارزش کردار و گفتار در گرو نیت‌هاست».

۱- بخاری ح ۲۶۹۷، مسلم ح ۱۷-۱۷۱۸، ابوداود ح ۴۶۰۶، ابن ماجه ح ۱۴، مسند احمد ۶/۲۷۰.

۲- مسلم، ح ۴۳-۸۶۷.

و دوم اینکه: باید تمام اعمال و گفتار به روش شرعی و بر اساس اصول و موازین اسلامی و اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی باشد. چنانچه پیامبر ﷺ فرمود:

«هرکس در امر دین ما چیزی را به وجود آورد که از دین نیست آن چیز مردود است».

بنابراین اگر عمل و گفتار انسان خالص بود، ولی مطابق شرع نبود، از او پذیرفته نمی‌شود و اگر مطابق شریعت و اوامر و فرامین الهی و نبوی بود، و از جوهر اخلاص تهی بود، باز هم از او پذیرفتنی نمی‌باشد. بلکه عمل و کرداری مورد رضایت خداست که هم خالص باشد و هم صحیح و مطابق شرع.

لازم است در اینجا تعریفی از بدعت بکنیم. چرا که مشخص نمودن معنا و تعریف هر چیزی بسیار حائز اهمیت است تا مردم در خطا و اشتباه و سوءبرداشت و کج‌فهمی دچار نشوند.

«امام شاطبی» بدعت را اینگونه تعریف می‌کند:

«طريقة في الدين مخترعة تضاهي الشرعية يقصد بالسلوك عليها المبالغة في التبع لله

سبحانه».

«راه و روش نوساخته و اختراع شده‌ای در دین است که شبیه روش و منش شرعی است و هدف از ایجاد آن، زیاده‌روی و مبالغه در عبادت خدای سبحان است»^(۱).

و نیز می‌توان بدعت را به تعبیری دیگر چنین تعریف کرد:

«ایجاد کاری یا اعتقادی یا قولی که در مورد آن اجازه‌ای از صاحب شرع در کتاب یا سنت یا اجماع یا قیاس نرسیده است و تحت یکی از قواعد و اصول عام اسلام در نمی‌آید و در حقیقت معارض و مخالف اسلام است».

بنابراین هر امر تازه‌ای که تحقق یابد، اگر مطابق قرآن یا سنت یا اجماع یا قیاس بود، مشروع است و اگر مطابق مصادر مذکور نبود، ملاحظه می‌شود که آیا تحت یکی از اصول و مبادی عام اسلام قرار می‌گیرد یا نه؟

اگر تحت این اصول واقع شد، مشروع است و بدعت نیست و اگر قرار نگرفت، بدعت و ضلالت است^(۱).

از خلال این دو تعریف، می‌توان این احکام و مسائل را برداشت کرد:

۱- هر آنچه، اصلی در شرع داشته باشد بدعت محسوب نمی‌شود. مانند

جمع‌آوری قرآن توسط ابوبکر و عمر - رضی الله عنهما - و دستور حضرت عمر رضی الله عنه پیرامون نماز تراویح ...

۲- میدان بدعت، دین است نه دنیا. خدا و پیامبر از مسلمانان می‌خواهند که در امور دینی به آنچه آمده است بسنده کنند و پا را از حدود و مرزهای آن فراتر نگذارند و تمام توانایی‌ها و ابداعات و خلاقیت‌ها و ابتکارات و نوآوری‌های خود را در امور دنیا و برای خدمت به اسلام و مسلمین به کار ببندند. چنانچه حضرت عمر رضی الله عنه و دیگر بزرگان انجام دادند و چیزهای زیادی را در امور دنیوی برای نخستین بار انجام دادند و برای مصلحت مسلمانان و خدمت به آنها ابتکارات و نوآوری‌های زیادی در امور دنیوی ایجاد کردند.

۳- نیت خیر، کار بدعت‌گذاران و نوآوران را توجیه نمی‌کند.

۴- در شناخت بدعت باید خیلی توجه کرد. چرا که بدعت‌گذاران به آنها رنگ و لعاب شرعی می‌دهند و در بازار بی‌ایمانی و بی‌دینی به حراج می‌گذارند

۵- هرکاری که در دین، در کتاب، در سنت، در اجماع یا قیاس و در هیچ یک از ادله‌ی احکام که فقها و دانشمندان مسلمان آنها را بیان کرده‌اند و در هیچ یک از اصول و موازین عام اسلامی جای نمی‌گیرد، بدعت محسوب می‌شود.

۱۴۲ - [۳] وعن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: "أبغض الناس إلى الله ثلاثة:

ملحد في الحرم، ومبتغ في الإسلام سنة الجاهلية، ومطلب دم امرئ بغير حق ليهريق دمه". رواه البخاري^(۲).

۱۴۲ - (۳) ابن عباس - رضی الله عنهما - گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: خشم‌انگیزترین و

منفورترین مردمان در پیشگاه خدا، سه گروه‌اند:

۱- کسی که در حرم (و مسجدالحرام) به گناه و معصیت و کجروی و انحراف بپردازد.

۱- بدعت به معنای دقیق اسلامی». عبدالملک السعدی ص ۹.

۲- بخاری، ح ۶۸۸۲.

۲- کسی که در اسلام به دنبال پیاده کردن سبک و روش جاهلی و احیای ارزش‌های دوران تاریک و نحس جاهلیت باشد.

۳- آنکه به ناحق و محرفانه و ستمگرانه در صدد کشتن دیگران باشد». [این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: در این حدیث پیامبر ﷺ سه کس را منفورترین مردمان در پیشگاه باری تعالی معرفی نموده است که یکی از آنها «ملحد فی الحرم» می‌باشد. در تفسیر «حرم» برخی گفته‌اند که منظور همان ظاهر آن است. یعنی خانه‌ی کعبه و کل مسجدالحرام. و برخی گفته‌اند که مراد کل سرزمین حرم است و برخی دیگر نیز گفته‌اند که مراد از آن همه‌ی مکه‌ی مکرمه است. چرا که مکه، جایگاه نزول وحی و زادگاه پیامبر ﷺ و منزلگاه صحابه رضی الله عنهم، جولانگاه مجاهدان و آرامگاه شهیدان و مأوای ابراهیم و هاجر و اسماعیل - علیهم السلام - و شهر صلح و امنیت، محل پاکسازی نفس و توبه و پاکی از کلیه‌ی گناهان است و تمام این چیزها، عواملی بزرگ در احترام و بزرگداشت مکه هستند.

از این جهت حرم یا مکه‌ی مکرمه، جای محترمی است و هتک حرمت آن جایز نیست و نباید در آن حرمت‌شکنی کرد و در آن به جنگ و جدال، ارتکاب گناه و معصیت، شکار حیوانات آن و یا قطع درختان و گیاهان پرداخت و یا بدون احرام در منطقه‌ی حرم داخل شد.

لذا کسی که در حق مسجدالحرام حرمت‌شکنی کند و حرمت و احترام و بزرگداشتش را نادیده گیرد، منفورترین مردمان در پیشگاه خدا به شمار می‌آید.

و دومین کسی که در پیشگاه خدا منفور می‌باشد کسی است که در اسلام به دنبال پیاده کردن سبک و روش جاهلی و احیای ارزش‌های دوران جاهلیت باشد.

در حقیقت آنکه اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی و احکام و مسائل شرعی را نادیده می‌گیرد، و به دنبال سبک و روش دوران تاریک و نحس جاهلیت می‌افتد و می‌خواهد با این کارش به خود یا دیگران بفهماند که او چیزهایی را می‌داند که خدا و رسول از آن آگاه نیستند و از خدا داناتر است. او در واقع با این کارش می‌گوید: ای خدا! آنچه تو برای ما وضع کردی و در نظر گرفتی کافی نیست. ما باید به آن بیفزاییم و از طرف دیگر، این چنین فردی به دید خود دین را ناقص می‌بیند و

می‌خواهد با احیای ارزش‌های باطل و مندرس و کهنه‌ی دوران جاهلیت، نقص و کمبود دین را برطرف و عطش‌های مردمان را خاموش سازد.

پس احیای ارزش‌های دوران جاهلیت مساوی با کامل ندانستن شریعت مقدس اسلام و از بین بردن سنت‌های تابناک پیامبر ﷺ است.

۱۴۳ - [۴] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: " كل أمتي يدخلون الجنة إلا من أبي". قيل: ومن أبي؟ قال: " من أطاعني دخل الجنة، ومن عصاني فقد أبي ". رواه البخاري^(۱).

۱۴۳ - (۴) ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: همه‌ی افراد امت من وارد بهشت خواهند شد، مگر کسی که امتناع ورزد و سرباز زند.

گفتند: ای رسول خدا ﷺ! چه کسی امتناع می‌ورزد؟ پیامبر ﷺ فرمود: هرکس که (از اوامر و فرامین و تعالیم تابناک و تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین) من اطاعت و فرمانبرداری کند وارد بهشت می‌شود و هرکس از (اوامر و دستورات دقیق، عمیق و ژرف) من نافرمانی کند، در حقیقت امتناع ورزیده و سرباز زده است. (به همین جهت از ورود به بهشت باز می‌ماند)».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

۱۴۴ - [۵] عن جابر قال: جاءت ملائكة إلى النبي ﷺ وهو نائم، فقالوا: إن لصاحبكم هذا مثلاً، فاضربوا له مثلاً. قال بعضهم: إنه نائم، وقال بعضهم: إن العين نائمة والقلب يقظان. فقالوا: مثله كمثل رجل بنى داراً وجعل فيها مائدةً وبعث داعياً، فمن أجاب الداعي دخل الدار وأكل من المائدة، ومن لم يجب الداعي لم يدخل الدار ولم يأكل من المائدة. فقالوا: أولوها له يفقهها. قال بعضهم: إنه نائم، وقال بعضهم: إن العين نائمة والقلب يقظان. فقالوا: الدار الجنة، والداعي محمد، فمن أطاع محمداً فقد أطاع الله، ومن عصى محمداً فقد عصى الله، ومحمد فرق بين الناس. رواه البخاري^(۲).

۱۴۴ - (۵) جابر رضی اللہ عنہ گوید: «پیامبر اکرم ﷺ خواب بود که عده‌ای از فرشتگان نزد ایشان آمدند. آنگاه به یکدیگر گفتند: براستی این دوست شما وصف و مثالی دارد. پس

۱- بخاری ح ۷۲۸۰، مسند احمد ۳۶۱/۲.

۲- بخاری ح ۷۲۸۱، ترمذی ح ۲۸۶۰ به همین معنا روایت کرده است.

(مفاهیم بلند معنوی و معارف ارزشمند عقلی ظریف و جایگاه شامخ و وصف و داستان شگرف او را در قالب) مثال‌های زیبا ترسیم کنید و به تصویر بکشید.

یکی از آنان گفت: او خواب است (بنابراین هیچ فایده‌ای در تمثیل و ترسیم نیست، چرا که او در عالم خواب چیزی متوجه نمی‌شود).

دیگری گفت: چشمش خواب است، ولی قلبش بیدار است (پس چون اینگونه است، حال و وضعش را در قالب مثال ترسیم کنید).

آنگاه به یکدیگر گفتند: وصف و مثال او مانند کسی است که خانه‌ای ساخته و مهمانی‌ای به راه انداخته و خوراکی برای مهمانان آماده کرده و سفره‌ای از خوراکی‌ها گسترانده و دعوتگری به سوی مردمان فرستاده تا آنها را به صرف خوردن غذا فراخواند.

پس هرکس دعوتگر را اجابت کند و دعوتش را با جان و دل بپذیرد، وارد خانه می‌شود و از آن سفره و از آن خوراک می‌خورد.

و هرکس که دعوتگر را اجابت نکند و به دعوتش اعتنایی نرزد، وارد خانه نمی‌شود و از آن سفره چیزی نمی‌خورد.

پس از طرح این تمثیل و ترسیم، فرشتگان به یکدیگر گفتند: این مثال را برای محمد ﷺ توضیح دهید تا معنا و مفهوم آن را بفهمد.

یکی از آنان گفت: او خواب است (و چیزی را نمی‌فهمد). دیگری گفت: چشمش خواب و قلبش بیدار است (پس معنا و مفهوم آن تمثیل را برایش توضیح دهید).

آنگاه گفتند: خانه همان بهشت است و دعوتگر نیز محمد ﷺ است. پس بنابراین هرکس از (اوامر و فرامین تعالی بخش و سعادت‌آفرین) محمد ﷺ اطاعت و فرمانبرداری کند در حقیقت از خداوند ﷻ اطاعت کرده است و هرکس از (تعالیم و آموزه‌های تابناک) محمد ﷺ نافرمانی کند در حقیقت از خدا نافرمانی کرده است.

و بدانید که محمد ﷺ جداکننده (حق از باطل، نور از تاریکی، ایمان از اسلام و) مسلمانان از کافران است و به ذریعه‌ی او مسلمانان از کفار و چندگانه‌پرستان متمایز و جدا می‌شوند».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: این حدیث به احتمال زیاد از سخنان و مشاهدات خود جابر رضی الله عنه نیست، بلکه در حقیقت حضرت جابر رضی الله عنه قبلاً این حدیث را بدین گونه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده و بعدها بدین گونه آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله حکایت کرده و برای مسلمانان نقل نموده است.

و این احتمال نیز وجود دارد که خود جابر رضی الله عنه با کرامات خویش این صحنه را مشاهده و برای دیگران بازگو نموده باشد. اما احتمال نخست صحیح تر و منطقی تر به نظر می رسد. «والله اعلم».

«مأدبه» به معنای «مهمانی» و خوراکی که برای مهمانان آماده می کنند و به سفره‌ای که بر آن خوراک گذارند نیز «مأدبه» می گویند.

۱۴۵ - [۶] عن أنس رضی الله عنه قال: جاء ثلاثة رهط إلى أزواج النبي صلی الله علیه و آله يسألون عن عبادة النبي صلی الله علیه و آله، فلما أخبروا بها كأنهم تقالوها؛ فقالوا: أين نحن من النبي صلی الله علیه و آله، وقد غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر؟! فقال أحدهم: أما أنا فأصلي الليل أبداً. وقال الآخر: أنا أصوم النهار أبداً، ولا أفطر. وقال الآخر: أنا أعتزل النساء فلا أتزوج أبداً، فجاء النبي صلی الله علیه و آله إليهم فقال: "أنتم الذين قلتم كذا وكذا؟! أما والله إني لأخشاكم لله، وأتقاكم له، لكني أصوم وأفطر، وأصلي وأرقد، وأتزوج النساء، فمن رغب عن سنتي فليس مني" متفق عليه ^(۱).

۱۴۵ - (۶) انس رضی الله عنه گوید: «سه نفر نزد همسران پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و از کمیت و کیفیت و شیوه و روش عبادت پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال نمودند.

چون آنان را از شیوه‌ی عبادت آن حضرت صلی الله علیه و آله باخبر ساختند، گویا آنان عبادت پیامبر صلی الله علیه و آله را کم شمردند و با خود گفتند: ما کجا و پیامبر کجا. بی گمان خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را آمرزیده و بخشیده است.

پس از آن، یکی از آن سه نفر گفت: اما من همیشه نماز شب به پا می دارم. دیگری گفت: من تمام عمر را روزه می گیرم و یک روز آن را نخواهم خورد. سومی گفت: (پاره‌ای از لذائد و راحتی‌ها را بر خود حرام می کنم) و از زنان کناره‌گیری می نمایم و هرگز ازدواج نمی کنم (و راه درویشی و رهبانیت و دوری از لذائد و آمیزش جنسی با زنان را در پیش می گیرم. سخنانشان را به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسانیدند، لذا) پیامبر صلی الله علیه و آله به

نزد آنان رفت و فرمود: شما کسانی هستید که چنین و چنان گفته‌اید؟ (و پاره‌ای از طبیات و لذائذ و راحتی‌ها را بر خود تحریم کرده و سوگند یاد کرده‌اید که شب‌ها مشغول عبادت و روزها مشغول روزه باشید و همانند کشیشان مسیحی و رهبان‌ها و مرتاضان، دنیا را ترک گوئید و رهبانیت و ترک آمیزش جنسی با همسر و امتناع از ازدواج را در پیش گیرید)؟

به خدا سوگند که من بیشتر از همه‌ی شما از خدا می‌ترسم و از شما پرهیزگارتر و باتقواترم. با این وجود هم روزه می‌گیرم و هم می‌خورم و قسمتی از شب را به اقامه‌ی نماز می‌پردازم و قسمتی از آن را می‌خوابم و با زنان نیز ازدواج می‌کنم و با همسرانم آمیزش دارم.

(سنت و روش من این است) پس هرکس از سنت و منش من روی گرداند از من نیست.»

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: در این حدیث پیامبر ﷺ نسبت به کسانی که به دلیل تدین و ایمان، حلال خدا را بر خود حرام می‌گردانند، به شدت مخالفت نموده است. چنانچه خداوند نیز با چنین افرادی آهنگ مخالفت را زده و سخت آنها را محکوم کرده است. آنجا که می‌فرماید:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ [الأعراف: ۳۲]
 «بگو چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خویش آفریده است و همچنین مواهب و روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده است.»

و نیز می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ [المائدة: ۸۷].

«ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است بر خود حرام مکنید و از حلال به حرام تجاوز ننمایید و از حدود و مقررات الهی تخطی نکنید، زیرا که خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد.»

و در حقیقت شریعت مقدس اسلام، ستم بر بدن و واردآوردن تکلیف بیش از حد بر آن و زیاده‌روی و مبالغه در عبادات از طریق کار و بیداری زیاد و گرسنگی و ترک لذائذ

و طیبات و راحتی‌ها، اگر چه به منظور عبادت خداوند هم باشد را حرام گردانیده است، تا جایی که پیامبر اکرم ﷺ هنگامی که شنید یکی از یاران او خواست، همیشه شب زنده‌داری کند و دیگری خواست که تمام عمرش روزه‌دار باشد و هیچ روزی را افطار ننماید و سومی خواست که از زنان دوری‌گزیند و تن به ازدواج ندهد، پیامبر ﷺ به آنان اعتراض نمود و خطاب به آنان فرمود:

«من از شما نسبت به خداوند داناتر و ترسناک‌ترم، با این وجود گاهی شب را به قیام و شب زنده‌داری به سر می‌برم و گاه می‌خوابم و بعضی روزها روزه می‌گیرم و بعضی را افطار می‌نمایم و با زنان ازدواج می‌کنم. و هر کسی از سنت و شیوهی من روی گردان شود، جزو امت من نیست».

و نیز در حدیثی دیگر آمده که پیامبر ﷺ بر عثمان بن مظعون و عبدالله بن عمرو و عده‌ای دیگر از صحابه رضی الله عنهم به خاطر افراط و غلوّ آنان در تعبد، اعتراض نمود و سخت با آنان مخالفت کرد و به آنان یادآوری نمود که بدن، خانواده، زن، مهمان، چشم، گوش و جامعه بر آنان حق و وظیفه دارند و باید به تمام شئون اسلامی اعم از حقوق الناس و حقوق الله پایبند باشند و دست از افراط و تفریط و غلوّ و زیاده‌روی و تحریم طیبات و چیزهای پاکیزه بردارند.

به طور کلی از این حدیث چند نکته را می‌توان برداشت کرد:

۱- اسلام دین رهبانیت نیست و تحریم پاره‌ای از لذائذ و پاکی‌ها مانند: خواب، آمیزش جنسی با همسر، خوردن غذا، ازدواج و... از کارهای کشیشان مسیحی، راهبان و مرتاضان هندی به شمار می‌آید که در اسلام هیچ جایگاهی ندارد.

۲- تشویق به میانه‌روی و آسان‌گیری و سهولت در عبادت و بهره‌گیری از طیبات و چیزهای پاک و پاکیزه.

۳- فضیلت نکاح و ترغیب به آن

۴- مباح بودن استفاده از خوراک، لباس و زن خوب. البته بدون هیچ‌گونه اسراف و تبذیر و کبر و نخوتی.

۵- کوشش در پیروی از سنت و دوری از مخالفت با آن

۶- عدم غلو و افراط در دین و دوری‌گزیدن از حلال‌های خداوندی و ترک بدعت و نوآوری و چیزهای نوساخته و نوپیدا.

۱۴۶ - [۷] وعن عائشة رضی اللہ عنہا قالت: صنع رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم شيئا، فرخص فيه، فتنزه عنه قوم، فبلغ ذلك رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم؛ فخطب فحمد الله، ثم قال: " ما بال أقوام يتنزهون عن الشيء أصنعه؟! فوالله إني لأعلمهم بالله، وأشهدهم له خشية ". متفق عليه ^(۱).

۱۴۶ (۷) عایشه - رضی اللہ عنہا - گوید: «پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم کاری را انجام داد و به دیگران نیز اجازه و رخصت داد تا آن را انجام دهند و از مزایای آن بهره گیرند. اما عده‌ای (راه سختگیری و تشدید و مبالغه و زیاده‌روی را در پیش گرفتند و) از انجام آن پرهیز نمودند.

(خبر را به گوش پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم رساندند و ایشان را از جریان مطلع ساختند. پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم نیز وقتی از جریان آگاه شد) خطبه‌ای ایراد کرد و پس از حمد و ستایش شایسته و بایسته‌ی خداوند، فرمود: (چرا بعضی از شما چیزهای پاکیزه و مباح را بر خود حرام می‌گرداند و) به چه دلیلی عده‌ای از کاری امتناع می‌ورزند و پرهیز می‌نمایند که من آن را انجام می‌دهم؟ (و به چه دلیلی این عده از مردم راه سخت‌گیری و تشدید را می‌پیمایند)؟.

سوگند به خدا! من بیشتر از همه‌ی ایشان نسبت به خدا داناترم (و خدا و اوامر و فرامین و تعالیم و مسائل و احکام، حلال و حرامش را بیشتر از آنها می‌شناسم) و با این وجود بیشتر از همه‌ی ایشان از خدا می‌ترسم.

(پس برای آنها مناسب است که چیزهایی را که من برای آنها از احکام الهی آورده‌ام اجرا کنند و از چیزهایی که آنها را از آن باز داشته‌ام، دست بکشند و براستی من سنت خود را برای شما بازگو می‌کنم. پس هرکس از آن روی گرداند و راه غلو و افراط و تشدد و سختگیری را در پیش گیرد از من نیست)». [این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

۱۴۷ - [۸] وعن رافع بن خديج قال: قدم نبي الله صلی اللہ علیہ وسلم وهم يأبرون النخل، فقال: " ما تصنعون؟ " قالوا: كنا نصنعه. قال: " لعلكم لو لم تفعلوا كان خيرا ". فتركوه؛ فنقصت.

۱- بخاری ح ۶۱۰۱، مسلم ح ۱۲۷-۲۳۵۶ به الفاظی شبیه این لفظ روایت کرده است، مسند احمد

قال: فذكروا ذلك له. فقال: "إنما أنا بشر؛ إذا أمرتكم بشيء من أمر دينكم، فخذوا به؛ وإذا أمرتكم بشيء من رأيي، فإنما أنا بشر". رواه مسلم^(۱).

۱۴۷- (۸) رافع بن خدیج رضی اللہ عنہ گوید: «پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم مکه را به مقصد مدینه منوره ترک کرد و به آنجا تشریف آورد.

(و چون مردم مدینه، افرادی کشاورز بودند و خرما نیز یکی از محصولات عمده‌ی آنان به شمار می‌رفت، هرگاه موسم بارآوری نخل‌ها آغاز می‌گشت، آنان بنابر تجربه‌ای که در زمینه‌ی تلقیح درختان داشتند) به تلقیح و گشیدن دادن درختان خرما می‌پرداختند.

(و چون رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در مکه‌ی مکرمه با این نوع کارها آشنایی نداشت و مردم مکه افرادی تاجر و بازرگان بودند و تجربه‌ای در این زمینه نداشتند، لذا وقتی که وارد مدینه شد، به عمل تلقیح درختان به دیده‌ی تعجب می‌نگریست. از این رو از آنها پرسید: چه می‌کنید؟ و علت این کار چیست؟

آنها گفتند: ما از قبل (هرگاه که موسم بارآوری درختان خرما آغاز می‌شود، بنابر تجربه‌ای که در این زمینه داریم) به تلقیح و گشیدن دادن نخل‌ها می‌پردازیم.

پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: به نظر من اگر از این کار دست بکشید، برایتان بهتر خواهد بود. آنها نیز طبق مشوره‌ی پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم از این کار دست کشیدند (اما بر خلاف انتظار پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم، میوه‌های درختان به بار نشست و یا اگر به بار نشست، بیشتر میوه‌ها خشک و پوک به بار آمد و محصول به میزان چشمگیری کاهش یافت).

رافع بن خدیج رضی اللہ عنہ گوید: مردم مدینه پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم را از جریان باخبر ساختند. در اینجا بود که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: بی‌گمان من نیز فقط انسانی همچون شما هستم. از این رو اگر شما را به چیزی از کار دین‌تان دستور دادم. از من بگیرید و به آن جامه‌ی عمل بپوشانید.

و هر گاه شما را از باب همفکری و تبادل نظر و بر اساس مشوره‌ی شخصی (و خارج از چارچوب رسالت و تشریح و قانون‌گذاری) به چیزی امر نمودم (و مشوره‌ام بر خلاف

انتظار، اشتباه از آب درآمد، پس خیلی بعید شمارید). چرا که من نیز فقط انسانی چون شما هستم».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «تأبیر»: به معنای همان گشیدن دادن و تلقیح نمودن درختان خرما است. بدین صورت که مایه‌ی درخت خرما را برای بارور شدن، به درخت خرما می‌دهند. داخل می‌کنند تا با این کار عمل گرده‌افشانی صورت گیرد و درختان خرما پس از طی کردن دوران مشخصی به بار نشینند. این حدیث در روایتی دیگر بدین مضمون وارد شده است:

«ابروا، أنتم اعلم بأمور دنیاکم». «درختان خرما را تأبیر کنید، شما در امور دنیایی خویش آگاه‌ترید».

باید دانست که این حدیث یکی از بزرگ‌ترین دستاویزهای کسانی است که سنت پیامبر ﷺ را واجب‌العمل نمی‌دانند و یا بهتر بگوییم منکر حجیت سنت‌اند. آنها با انکاء به این حدیث چنین می‌گویند که اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های پیامبر ﷺ اولاً حجت نیست، ثانیاً اگر حجت باشد فقط در زمینه‌ی مسائل عبادی حجب بوده و چنان‌که خودش در این حدیث بیان کرده در امور دنیوی سنت وی حجت نیست.

اینک سررشته‌ی سخن را به دست علامه مفتی محمد تقی عثمانی می‌دهیم تا جواب این اعتراض و اشکال را بدهد. وی در درس «ترمذی» می‌گوید:

«در یک نگاه کلی احادیث پیامبر ﷺ دارای دو معنا و مفهوم متفاوت است و به تعبیر دیگر از جهت معنا و مفهوم دارای دو حیثیت متفاوت است:

۱- احادیث و روایاتی که جنبه‌ی شرعی و وحیانی دارد [یعنی در چارچوب رسالت و به عنوان پیامبر از وی صادر شده‌اند].

۲- احادیث و روایاتی که جنبه‌ی مشورتی دارد و منشأ آنها رأی و اجتهاد شخص آن حضرت ﷺ می‌باشد.

حدیث «انتم اعلم بأمور دنیاکم» [یا همان واقعه‌ی تأبیر نخلها] متعلق به نوع دوم از احادیث پیامبر اکرم ﷺ محسوب می‌شود»^(۱).

پس مشخص شد که واقعه‌ی تأبیر نخل‌ها، محض جنبه‌ی مشوره‌ای دارد و این خود می‌رساند که مشوره‌های شخصی پیامبر ﷺ درجه‌ی وجوب را دارا نیستند. چرا که اگر مشوره‌های شخصی آن حضرت ﷺ نیز واجب‌العمل می‌بود، دیگر لزومی به نظرخواهی و همفکری و تبادل نظر با دیگران باقی نمی‌ماند، بلکه به مجرد اظهارنظر، عمل بر آن واجب می‌گشت و مجال ابراز نظر برای دیگران باقی نمی‌ماند. در حالی که در احادیث می‌خوانیم که هیچ‌گاه مشوره‌ی شخصی پیامبر ﷺ درجه‌ی وجوب و الزام را دارا نبوده است.

در حدیثی می‌خوانیم که «بریره» به محض آزاد شدن از همسرش جدا می‌شود و پیامبر ﷺ به او مشوره می‌دهد تا با شوهرش ادامه‌ی زندگی دهد. ولی او نمی‌پذیرد و پیامبر ﷺ نیز چیزی به او نمی‌گوید. چون سخنش فقط جنبه‌ی مشوره‌ای دارد و بس، نه وجوب و الزام.

البته مفتی محمد تقی، اصلی را در تشخیص و تمییز میان آن دو نوع احادیث و روایات بیان می‌کند و می‌گوید:

«وظیفه و مسئولیت اصلی ما، محور قراردادن جنبه‌ی رسالت آن حضرت ﷺ می‌باشد. از این جهت می‌بایست هر قول و عمل پیامبر خدا ﷺ را با توجه به همین جنبه مورد نظر قرار داده و حجت دانست. مگر اینکه در جایی قرینه یا دلیلی وجود داشته باشد که بر اساس آن دلیل و قرینه، ثابت شود که آن حدیث از احادیث نوع دوم است (که محض جنبه‌ی مشورتی دارد و درجه‌ی وجوب را دارا نیست، مانند واقعه‌ی تأبیر نخل‌ها). و واقعیت این است که در کلیه‌ی «کتب روایی - حدیثی» احادیث نوع دوم (احادیثی که جنبه‌ی مشوره‌ای دارد)، که احادیث اجتهادی آن حضرت ﷺ می‌باشد، کاملاً مشخص شده است که خوشبختانه از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کند و برای هر کدام از این احادیث هم کاملاً تصریح شده است که این‌ها احکام و مسائل مشورتی شخص شخیص آن حضرت ﷺ می‌باشد و جنبه‌ی شرعی ندارد. اما بقیه‌ی تمام احادیث، جنبه‌ی شرعی و وحیانی دارد و قابل حجت است»^(۱).

۱۴۸ - [۹] و عن أبي موسى قال: قال رسول الله ﷺ: "إنما مثلي ومثل ما بعثني الله به كمثل رجل أتى قوماً، فقال: يا قوم! إني رأيت الجيش بعيني، وإني أنا النذير العريان!

فالنجاه النجاه. فأطاعه طائفة من قومه فأدلجوا فانطلقوا على مهلهم، فنجوا؛ وكذبت طائفة منهم فأصبحوا مكانهم، فصبحهم الجيش فأهلكهم واجتاحهم. فذلك مثل من أطاعني فاتبع ما جئت به، ومثل من عصاني وكذب بما جئت به من الحق". متفق عليه^(۱).

۱۴۸ - (۹) ابوموسی رضی اللہ عنہ گوید: «پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: وصف و داستان من و آنچه که خداوند تبارک و تعالی مرا بر آن برانگیخته است، بسان مردی است که به سوی گروه و کاروان خویش آمد و گفت: هان ای مردم! من با چشمانم لشکری بدانیدش و تجاوزکار را دیدم که در اندیشه‌ی یورش بر شماست. و اینک من هشدار دهنده‌ای آگاه و راستگو هستم و خطر آنها را به شما اعلام می‌کنم. پس بپاخیزید و بشتابید و خویشتن را از تیررس آن برهانید. گروهی از آن مردمان، خیرخواهی و هشدار او را شنیدند و فرمانش را به جان خریدند و در فرصتی که داشتند به نرمی راه پرخطر را پیمودند و از خطر رهیدند و نجات یافتند.

اما گروهی دیگر او را دروغ‌پرداز انگاشتند و همانجا ماندند و سپیده‌دمان بود که آن سپاه تجاوزگر و بدانیدش، بر آنان یورش برد و نابودشان ساخت. آری! چنین است وصف و داستان کسی که فرمان مرا برد و از پیام و برنامه‌ای که از سوی خدا آورده‌ام پیروی نماید و نیز وصف و داستان کسی که نافرمانی و عصیان کند و این پیام آسمانی را دروغ انگارد. (پس آنکه فرمان از من برد، نجات یابد و آنکه دستاورد و رهاورد مرا دروغ پندارد و دلایل و حیانی و براهین شرعی و تعالیم و فرامین رحمانی را نادیده گیرد و نافرمانی و عصیان کند، سرانجام نابود و هلاک خواهد شد)». [این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

۱۴۹ - [۱۰] وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم: " مثلي كمثل رجل استوقد ناراً، فلما أضاءت ما حولها، جعل الفراش وهذه الدواب التي تقع في النار يقعن فيها، وجعل يحجزهن ويغلبنه فيقتحمهن فيها، فأنا آخذ بحجزكم عن النار، وأنتم تقتحمون فيها ". هذه رواية البخاري، ولمسلم نحوها، وقال في آخرها: " فذلك مثلي ومثلکم، أنا آخذ بحجزكم عن النار: هلم عن النار، هلم عن النار! فتغلبوني. تقتحمون فيها " متفق عليه^(۲).

۱- بخاری ح ۷۲۸۳، مسلم ح ۱۶-۲۲۸۳.

۲- بخاری ح ۶۴۸۳، مسلم ح ۱۸-۲۲۸۴، ترمذی ح ۲۸۷۴، مسند احمد ۲/۲۴۴.

۱۴۹- (۱۰) ابوهزیره رضی الله عنه گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وصف و داستان من با مردم همانند کسی است که آتشی را با کوشش و تلاش فراوان بیفروزد (تا خود و همراهانش از آن استفاه کنند) و آنگاه که آتش، دور و برش را روشن گرداند، پروانه‌ها و ملخ‌ها و سایر حشرات بر گرد آن گرد آمدند و شروع کردند که یکی پس از دیگری در آن بیفتند و بسوزند و او می‌کوشید که آنها را از افتادن نگاه دارد تا فقط از گرما و روشنی آتش بهره برند. اما هر قدر آن مرد بخواهد از آنان جلوگیری کند و نگذارد که خودشان را در آتش بیندازند، بازهم از دست او در می‌روند و خود را در آن می‌اندازند.

اینک داستان من با شما این است که من محکم کمریندهای شما را گرفته‌ام که در آتش نیفتید و پیوسته به شما می‌گویم به‌سوی من بشتابید و خویشتن را از افتادن در آتش نگاه دارید. اما هر قدر بخواهم از شما جلوگیری کنم و نگذارم که خودتان را در آتش بیندازید، باز هم از دست من در می‌روید و خودتان را در آن می‌اندازید.»

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «استوقد ناراً»: آتش بر افروخت و تلاش کرد تا آتش را شعله‌ور و زبانه‌کش سازد. «أضاءت»: روشن کرد. «فراش»: پروانه. مراد پروانه‌هایی است که شب‌ها دیوانه‌وار و حیران پیرامون نور چراغ و آتش می‌گردند و می‌سوزند و می‌افتند.

«هذه الدواب»: مراد پشه و سائر حشرات است که شب‌ها در گرد نور و آتش می‌گردند و می‌سوزند و در آن می‌افتند.

«حُجَزَکُم»: حُجَز جمع «حُجْزَة» به معنای نیفه‌ی شلوار و میان که کمر بند بر آن بندند اطلاق می‌شود.

«هَلَمَّ عَنِ النَّارِ»: به معنای «إِسْرَعُوا إِلَيَّ وَابْعَدُوا أَنْفُسَكُمْ عَنِ النَّارِ» است. یعنی به‌سوی من بشتابید و در پناه من خویشتن را از آتش نگاه دارید و حفظ کنید.

«هَلَمَّ» در اصل اسم فعلی است که مفرد و مثنی و جمع و مذکر و مؤنث در آن یکسان است و اگرچه، گاه نیز فعل محسوب می‌شود و ضمائر فاعل مرفوع بدان می‌پیوندند. «هَلَمَّ، هَلَمُّوا، هَلَمَّي...» و در اصل کلمه‌ای است که با آن به چیزی فرا خوانند. «هَلَمَّ إِلَى الْعَمَلِ؛ بیا کاری انجام بده».

«تقتحمون فیها»: بدون فکر و اندیشه خود را به خطر می‌اندازید و ناندیشه خود را در آن آتش می‌سوزانید.

۱۵۰ - [۱۱] وعن أبي موسى قال: قال رسول الله ﷺ: " مثل ما بعثني الله به من الهدى والعلم كمثل الغيث الكثير أصاب أرضاً، فكانت منها طائفة طيبة ن قبلت الماء، فأنبتت الكلاً والعشب الكثير، وكانت منها أجادب أمسكت الماء، فنفع الله بها الناس، فشربوا وسقوا وزرعوا، وأصابت منها طائفة أخرى، إنما هي قيعان لا تمسك ماء، ولا تنبت كلأً. فذلك مثل من فقه في دين الله ونفعه ما بعثني الله به فعلم وعلم، ومثل من لم يرفع بذلك رأساً، ولم يقبل هدى الله الذي أرسلت به ". متفق عليه^(۱).

۱۵۰ - (۱۱) ابو موسی رضی اللہ عنہ گوید: «پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم (آن امیر خیرد و سخن، در قالب مثالی زیبا و گویا و دل نشین و اندیشاننده، نقش دگرگون ساز هدایت و هدایت‌پذیری مردم را چنین ترسیم می‌کند و) می‌فرماید: وصف و داستان من و آن دانش و هدایتی که خدا مرا به آن برانگیخت بسان بارانی فراوان است که بر سرزمینی بی‌کران بیارد. آنگاه بخشی از آن سرزمین که خوب و حاصلخیز است، آب زندگی ساز باران را به خود جذب می‌کند و به جان آن را می‌پذیرد و گل و گیاه و سبزه و دانه‌ی بسیار می‌رویاند و بخشی از آن سرزمین (مرغوب و حاصلخیز نیست و آب را به خود جذب نمی‌کند و آن را نمی‌پذیرد) ولی آب باران را نگاه می‌دارد و خدا مردم را از آن آب سود می‌رساند و آنها نیز از آن می‌نوشند و به حیوانات و چهارپایان خویش می‌دهند و به وسیله‌ی آن به زراعت و کشاورزی می‌پردازند.

اما بخش سوم از آن سرزمین، نه بسان بخش اول است و نه دوم. بلکه زمینی است سفت و شوره‌زار و صاف و هموار و نفوذناپذیر که نه گل و گیاه و سبزه و دانه می‌رویاند و نه آب را بر روی خود نگاه می‌دارد.

وصف و داستان چنین سرزمینی بسان کسی است که در دین خدا علم و دانش می‌آموزد (و هدایت آسمانی و دین اسلام را می‌پذیرد) و خدا به آنچه که مرا بدان برانگیخته است او را سود می‌رساند و او هم، خود دانش را فرا می‌گیرد (و از آن بهره می‌جوید) و هم به دیگران می‌آموزد (و به آنها نیز بهره می‌رساند).

و نیز مثال دومی، داستان کسی است که (از غایت تکبر و خودبزرگبینی و خودمحوری و نخوت) بدان سربلند نمی‌کند و به آن اهمیتی نمی‌دهد (تا حقیقت هدایت آسمانی و دین اسلام را بشناسد) و از پذیرش هدایت آسمانی که خداوند مرا بدان فرستاده است، خودداری و استنکاف می‌ورزد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: در این حدیث به این حقیقت اشاره رفته که انسان‌ها در بهره گرفتن از هدایت آسمانی و دین اسلام و تعالیم و آموزه‌های الهی و نبوی در یک سطح نیستند و در استعداد و هوش و ذکاوت و انعطاف‌پذیری با یکدیگر تفاوت دارند. گروهی از انسان‌ها هستند که از فطرت و دل‌های پاک و خالص برخوردارند و هنگامی که صدای دلنشین وحی و هدایت آسمانی را می‌شنوند در آن تدبر می‌کنند و با جان و دل به آن گوش می‌کنند و آن را می‌پذیرند. سپس به آن ایمان می‌آورند و حقیقت را درک می‌کنند و از آن بهره می‌گیرند و با دلسوزی و امانت آن را به مردم نیز می‌رسانند تا آنها نیز از آن حقایق دلنشین و زیبا و گویا لذت برند و بهره گیرند و به هدایت و سعادت برسند.

پیامبر ﷺ چنین فردی را به زمینی پاک و حاصلخیز تشبیه کرده که قطره‌های باران در آن نفوذ می‌کند و گیاهان و درختان مثمر را می‌رویاند که حیوانات و انسان‌ها از آن استفاده کنند.

گروهی دیگر نیز از انسان‌ها هستند که دارای دل‌های بیمار و فطرت فاسد و استعداد خراب و مرده می‌باشند. این گروه به هیچ عنوان دل‌هایشان را به روی آیات الهی و هدایت آسمانی باز نمی‌کنند و هرگز حاضر به پذیرش هدایت نیستند و اگر آیات الهی به گوششان برسد، از آنها روی می‌گردانند و گویا اصلاً نشنیده‌اند. پیامبر ﷺ چنین گروهی را به زمینی سفت و شوره‌زار، صاف و هموار و نفوذناپذیر و نامرغوب و غیرحاصل‌خیز تشبیه کرده که نه آب را به خود جذب می‌کند و نه آن را بر روی خود نگاه می‌دارد و هیچ‌گاه گیاه و سبزه‌ای را نمی‌رویاند و نفعی به حال انسان یا حیوان و حتی خود ندارد.

و در حقیقت این چنین کسانی که از برنامه‌های هدایت‌گر الهی بهره‌مند نمی‌شوند و به دیگران نیز بهره نمی‌رسانند، مانند همین سرزمین شوره‌زار و سفت و صاف و هموار است.

گروه سوم کسانی هستند که در این حدیث پیامبر ﷺ از آنها نام نبرده است، بلکه تنها برای آنان مثال آورده است. زیرا کسی که دو گروه نخست را بشناسد، این گروه را نیز خواهد شناخت.

این دسته از آنها کسانی هستند که آیات الهی را می‌شنوند و دارای استعداد و حافظه‌ی قوی نیز هستند و احکام حلال و حرام را می‌دانند و به علوم دینی و معارف اسلامی نیز آگاهند، اما به معلومات و به آنچه که می‌دانند عامل و پایبند نیستند، خود به آن عمل نمی‌کنند اما مردم را به آن دعوت می‌کنند و آنها را به مردم می‌آموزند و هرگاه کسی به نزدشان برود، او را از آن احکام و مسائل می‌آگاهند و به او می‌آموزند، اما متأسفانه خود از علم خویش سودی نمی‌برند.

پیامبر ﷺ چنین گروهی را که مایه‌ی خیر دیگران هستند و اما از علم خود سودی نمی‌برند به زمینی سنگلاخ تشبیه کرده که آب را به خود جذب نمی‌کند، ولی آن را بر روی خود نگاه می‌دارد تا انسان و حیوان از آن بنوشند و زمین‌ها با آب آن آبیاری شوند و گیاهان و گل‌های زیبا به ذریعه‌ی آب آن برویند و با تمام این وجود خود آن زمین سنگلاخ از آن آب استفاده و بهره‌ای نمی‌گیرد.

و در حقیقت کسی که عالم به آیات قرآنی و احادیث نبوی است و آنها را به دیگران می‌آموزد، اما خود به آن عمل نمی‌کند، بسان چنین زمینی می‌باشد.

۱۵۱ - [۱۲] وعن عائشة قالت: تلا رسول الله ﷺ: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ﴾ [آل عمران: ۷] وقرأ إلى: ﴿وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [آل عمران: ۷].
 قالت: قال رسول الله ﷺ: " فإذا رأيت - وعند مسلم: رأيتم - الذين يتبعون ما تشابه منه؛ فأولئك الذين سماهم الله، فاحذروهم ". متفق عليه^(۱).

۱۵۱ - (۱۲) عایشه - رضی الله عنها - گوید: «پیامبر اکرم ﷺ این آیه را تلاوت فرمود:
 ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [آل عمران: ۷].

«خداست که قرآن را بر تو نازل کرده است، بخشی از آن آیه‌های «محکمات» است (و معانی مشخص و اهداف روشنی دارند و) آنها اصل و اساس این کتاب هستند و بخشی از آن، آیه‌های «متشابهات» است (و معانی دقیقی دارند و احتمالات مختلفی

در آنها می‌رود). و اما کسانی که در دل‌هایشان کژی است و گریز از حق زوایای وجودشان را فرا گرفته است. برای فتنه‌انگیزی و تأویل نادرست به دنبال تشابهات می‌افتند. در حالی که تأویل درست آنها را جز خدا کسی نمی‌داند و راسخان و ثابت قدمان در دانش و وارستگان و فرزندگان می‌گویند: ما به همه‌ی آنها ایمان داریم و در پرتو دانش می‌دانیم که محکمت و تشابهات همه از سوی خدای ما است و این را جز صاحبان عقل سلیمی که از هوا و هوس فرمان نمی‌برند، نمی‌دانند و متذکر نمی‌شوند».

و چون رسول خدا ﷺ از تلاوت این آیه فارغ شد، فرمود: هرگاه کسانی را دیدید که به دنبال تشابهات می‌روند و از آنها پیروی می‌کنند، بدانید که آنان کسانی هستند که خداوند در این آیه از آنان نام برده است. پس از آنان دوری جوید و با آنها همراهی و همنشینی نکنید».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: از این حدیث یکی از اصول و موازین بنیادی و محوری و اساسی و کلیدی دین مبین اسلام استنباط می‌شود و آن اینکه «بر محکمت باید تکیه کرد، نه تشابهات». چرا که اگر در شرع مقدس اسلام تکیه بر محکمت قرآن، اصل و اساس تفکر و رفتار قرار نگیرد و در عوض از تشابهات پیروی شود، باب اختلاف و جدال و کشمکش و ستیز و تفرقه و دودستگی همیشه گشوده خواهد شد و کژاندیشان فتنه‌جو از تشابهات بهانه‌ای برای توجیه اعمال و رفتار خویش می‌سازند.

از این رو هشدار پیامبر ﷺ نیز در زمینه‌ی لزوم ارجاع تشابهات به محکمت از همین جا نشأت می‌گیرد. چرا که بحث راجع به تشابهات به تنهایی نزاع برانگیز و بحران‌ساز و چالش‌آفرین است. به خصوص در باب مسائل دقیقی که از دیرباز اسباب حیرت اندیشه‌ها و اندیشوران را فراهم آورده است.

علت سقوط خوارج، معتزله، مجسمه، جبریه و قدریه و... در روزگاران پیشین و همچنین کسان دیگری که امروزه راه آنان را در پیش گرفته، از همین جا نشأت می‌گیرد.

اینان در پی عدم درک درست مدلول مفاهیم و اصطلاحات شرعی و ارائه‌ی معانی مجعول از آنها و پیروی از تشابهات، هم خود به گمراهی افتاده و هم موجبات گمراهی و ضلالت دیگران را فراهم آورده‌اند.

شاید در اینجا کسی سؤال بکند که منظور از متشابه یا متشابهات و محکمت چیست؟

در پاسخ باید گفت: «متشابه» آیاتی هستند که مشکل و قابل تأویل بوده و معانی کاملاً واضح و روشنی ندارند و چون محتمل مفاهیم و اوجه زیادی هستند، قاطعانه نمی‌توان آنها را تفسیر و تبیین کرد. از قبیل: حروف مقطعه (الم، حم، طس، و...)، هنگامه‌ی رستاخیز، چگونگی روح، مجملات قرآن، صفات یزدان و آیاتی چون: «یدا... فوق ایدیهم»، «استوی علی العرش...» و....

و در حقیقت آیات متشابه، امکان دگرگون شدن و تحریف و تأویل در معنای آنها وجود دارد و این تشابه یا از خفا و عدم وضوح معنی مراد است. یا از وجود احتمالات متعدد در آن و یا از تردد در میان چند وجه تفسیری از آن.

و در مقابل متشابه، «محکم» قرار دارد که عبارت است از: آیاتی که به سبب وضوح و روشنی‌اش احتمال بیش از یک وجه تفسیری را ندارد و آیه‌های متقن و واضحی به شمار می‌آیند که همگان می‌توانند به معانی و تفسیر آنها پی ببرند و در فهم آنها دچار اشتباه و التباس نشوند.

و در حقیقت همین آیات محکم، اصل و اساس قرآن و مرجع احکام حلال و حرام و کلید حل تمام مشکلات و مجملات و پیچیدگی‌ها و مغلفات می‌باشند.

بنابراین برای یک انسان مؤمن و واقع‌بین و حقیقت‌جو، مناسب است که برای فهم آیات الهی، همه‌ی آیات را در کنار هم بچیند و از آنها حقیقت را دریابد و اگر در ظواهر پاره‌ای از آیات در ابتدای نظر، ابهام و پیچیدگی یافت، با توجه به آیات محکم دیگر، آن ابهام را برطرف سازد و در پرتو آن به کنه آن برسد و تنها آیات متشابه را که محتمل چند معنای گوناگون و متعارض است، دستاویز خویش در تبیین حقایق قرار ندهد که اختلاف و کشمکش و نزاع و جدال به راه خواهد انداخت و حال آنکه اگر متشابهات را به محکمت که اصل و اساس کتاب آسمانی هستند و به منزله‌ی شاهراه‌های بزرگ الهی به شمار می‌آیند، ارجاع دهد و منصفانه و عالمانه به محکمت بنگرد، نزاع و اختلافی ایجاد نخواهد شد.

و در حقیقت این افراد بیماردل، مغرض، کژاندیش و فتنه‌گر هستند که پیوسته برای اینکه از متشابهات برای توجیه اعمال و رفتار خویش بهانه‌ای بسازند، آنها را دستاویز خویش قرار می‌دهند و با ارائه‌ی معانی مجعول و عدم درک درست مدلول

مفاهیم و نادیده گرفتن محکمت، هم خود را به گمراهی می‌افکنند و هم موجبات گمراهی دیگران را فراهم می‌آورند.

از این رو بر مسلمانان و راسخان علم و دانش، فرزنانگان و وارستگان لازم است که از چنین افرادی دوری کنند و با آنها مجالست و همنشینی نکنند.

۱۵۲ - [۱۳] وعن عبد الله بن عمرو قال: هجرت إلى رسول الله ﷺ يوماً، قال: فسمع أصوات رجلين اختلفا في آية، فخرج علينا رسول الله ﷺ يعرف في وجهه الغضب، فقال: "إنما هلك من كان قبلكم باختلافهم في الكتاب". رواه مسلم^(۱).

۱۵۲ - (۱۳) عبدالله بن عمرو - رضی اللہ عنہ - گوید: «روزی در گرمای سوزان به نزد رسول خدا ﷺ رفتم (و در همین اثنا که در مسجد منتظر آمدن ایشان بودم، ناگاه) پیامبر ﷺ (در حجره‌ی خویش) صدای دو نفر را شنید که پیرامون آیه‌ای از قرآن با همدیگر ستیزه و مجادله و اختلاف و کشمکش می‌کردند.

آن حضرت ﷺ در حالی که آثار خشم و غضب در چهره‌ی مبارکش نمایان بود، از حجره‌ی خویش بیرون آمد و فرمود: (پیرامون قرآن و آیاتش هرگز اختلاف و مجادله و بگومگو نکنید) که برآستی گذشتگان و پیشینیان شما (یهود و نصاری) بر اثر همین اختلافات و کشمکش‌ها پیرامون کتابهای آسمانی بودند که هلاک و نابود و قلع و قمع شدند. (پس شما نیز اگر می‌خواهید به سرنوشت شوم آنها دچار نشوید، درباره‌ی آیات خدا ستیزه و مجادله نکنید و اختلاف را واگذارید تا مبدا به شر و فساد کشیده شوید)».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: اختلاف این دو نفر یا پیرامون آیات متشابه بوده است و یا درباره‌ی نحوه‌ی قرائت. به هر حال چیزی که مهم است این است که همه‌ی مسلمانان باید وحدت و یکپارچگی را سرلوحه‌ی عمل خویش قرار دهند و از پراکندگی و خودرأیی بپرهیزند. و می‌باید سخت از اختلاف و دوگانگی و از هرچه مایه‌ی آشفتگی و نابسامانی جمعی است دست بردارند و اختلاف‌ها و کشمکش‌ها و ستیزه‌ها و مجادله‌ها را که به ایجاد روابط برادری صدمه می‌رساند و دین و دنیای امت را تباه می‌سازد، یکسره ترک کنند.

نکته‌ی قابل توجهی که در این حدیث نهفته است، این است که در حدیث فوق از قرائت قرآن نهی شده است که فضل و پاداش بسیاری بر آن مترتب است و در ازای خواندن هر حرفی، برای هر قاری، ده نیکی می‌نویسند. با این وجود اگر چنان که اختلافی در نحوه‌ی قرائت آن رخ دهد، باید اختلاف را واگذارند و از یکدیگر متفرق شوند و هر کدام به قرائت خویش ادامه دهند - همان طوری که در ماجرای حضرت عمر و حضرت هشام - رضی الله عنهما - از یک طرف و ابن مسعود و یکی دیگر از اصحاب رضی الله عنهما، پیرامون نحوه‌ی قرائت رخ داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به آنان فرمود: «کلاهما محسن» یعنی هر دو درست خوانده‌اند -.

و اگر این اختلاف در دریافت معانی و مدلول آیات ایجاد گردد، باید بر معنایی که به روشنی از متن آیات بر می‌آید، اتفاق یافت. ولی چنانچه باز در این زمینه اختلاف نظر یا شبهه‌ای پیش آمد که مقتضی نزاع و مجادله بود، می‌باید قرائت را رها کرد و به محکمت الهی که مایه‌ی پدید آمدن انس و الفت است چنگ زد و از متشابهات که گاه سبب به بارآوردن اختلاف و جدایی است دوری گزید.

چنانچه در احادیث گذشته خواندیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«هرگاه کسانی را که از متشابهات پیروی می‌کنند، دیدید از آنان دوری جوید».

به هر حال از این حدیث دانسته شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله حتی از قرائت قرآن در صورتی که به اختلاف بیانجامد، نهی فرموده است.

۱۵۳ - [۱۴] وعن سعد بن أبي وقاص قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: "إن أعظم المسلمین فی المسلمین جرماً، من سأل عن شيء لم یحرم علی الناس، فحرم من أجل مسأله" متفق علیه^(۱).

۱۵۳ - (۱۴) سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: گناهکارترین و مجرم‌ترین مسلمانان کسی است که درباره‌ی موضوع حلالی که حرام نشده، آنقدر سؤال کند که حکم حرمت آن صادر شود».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: پیامبر ﷺ در این حدیث از کثرت سؤال‌هایی که باعث تشدید و سختگیری است، بر حذر داشته است و روحیه‌ی تساهل و آسانگیری صحابه و یارانش ﷺ را چنان پرورش داد که در فروع احکام از خود تسامح نشان دهند و با اختلاف در آنها و کثرت سؤال، خود را به سختی و عسرت نیندازند. چنانچه بنی اسرائیل خود را در برابر موسی ﷺ به تکلف انداختند و راجع به گاو، پرسش‌های گوناگون مطرح کردند که چگونه باشد؟ چه رنگی داشته باشد؟ پیر باشد یا جوان؟ و...

اما اگر از همان آغاز گاوی را انتخاب می‌کردند و آن را سر می‌بریدند، هیچ اشکالی پیش نمی‌آمد و کفایت می‌کرد. اما چون با طرح آن سؤالات، خویشان را به تکلیف انداختند، خداوند ﷻ نیز بر آنان سخت گرفت.

در حدیثی دیگر پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تَضِيعُوهَا وَحَدَّ لَكُمْ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا وَنَهَى عَنِ الْأَشْيَاءِ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا وَسَكَتَ لَكُمْ عَنِ الْأَشْيَاءِ وَلَمْ يَدْعَهَا نَسِيَانًا فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا» [مجمع الزوائد].

«خداوند واجباتی برای شما قرار داده، آنها را ضایع نکنید و حدود و مرزهایی تعیین کرده از آنها تجاوز ننمایید و از اموری نهی کرده، در برابر آنها پرده‌داری نکنید و از اموری ساکت شده و صلاح در کتمان آن دیده و هیچ‌گاه این کتمان از روی نسیان نبوده، در برابر اینگونه امور، اصراری در افشاء نداشته باشید». [مجمع الزوائد].
البته، منظور از این حدیث این نیست که راه سؤال، پرسش و فراگیری مطالب را به روی مردم ببندد و به هیچ وجه این حدیث راه سؤالات منطقی آموزنده و سازنده را به روی مردم نمی‌بندد. زیرا خود قرآن به مسلمانان دستور می‌دهد که آنچه را نمی‌دانند از اهل علم و دانش بپرسند:

﴿...فَسْأَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۴۳].

«پس (برای روشنگری) از آگاهان (از کتابهای آسمانی همچون تورات و انجیل) بپرسید، اگر (این را) نمی‌دانید (که پیغمبران همه انسان بودند نه فرشته)»...

چرا که سؤال کلید فهم حقائق و نصف علم است. بلکه منظور از این حدیث منحصرأً مربوط به سؤال‌های نابجا و بهانه‌گیری‌ها و لجاجت‌ها و تشدد و سختگیری‌هایی است که غالباً سبب مشوش‌شدن اذهان و افکار مردم و باعث تشدد و

سختگیری در امور دینی می‌گردد و در حقیقت جستجو از سؤال‌ها و اموری که نه تنها مورد نیاز نیست که مکتوم ماندن آن بهتر و حتی گاهی لازم است و جستجو از مسائلی که طرح آنها برای مردم سودی ندارد، بلکه زیانبار و ویرانگر و تفرقه‌انداز هستند باید خودداری کرد.

چرا که اینگونه پرسش‌ها، حاصلی جز عسرت و سختی و تشدد و نادیده گرفتن تساهل و آسانگیری ندارد. البته باید دانست که حلال‌شدن حرام و حرام‌شدن حلال در عصر خود پیامبر ﷺ که عصر نزول قرآن و وحی بود، مراد می‌باشد و این امور به زمان نزول قرآن اختصاص دارد. چرا که سؤالات مربوط به حرام‌شدن حلالی، مربوط به مسائلی بود که می‌بایست از طریق وحی روشن گردد. اما بعد از عصر پیامبر ﷺ طرح سؤالات در مورد امور شرعی جایز است. زیرا امروزه دیگر بیم آن نمی‌رود که حلال یا حرامی نازل شود.

اما به طور کلی و قطع نظر از این موضوع، این حدیث چند چیز را به مسلمانان یادآور می‌شود:

- ۱- خودداری از طرح مسائلی که برای مردم سودی در بر ندارد.
- ۲- از سؤال‌های نابجا، غیرمنطقی، بهانه‌گیری‌ها و لجاجت‌هایی که غالباً سبب مشوش‌شدن اذهان مردم می‌شود باید خودداری کرد.
- ۳- منظور از این حدیث، این نیست که راه سؤال و پرسش‌های منطقی، آموزنده و سازنده را به روی مردم باید بست. بلکه مراد طرح سؤال‌های نابجا و غیرمنطقی است.
- ۴- لزوم آسانگیری و تساهل و دوری از تشدد و سختگیری و پرهیز از پرسش‌هایی که حاصلی جز عسرت و سختی ندارند.

۱۵۴ - [۱۵] وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: قال رسول الله ﷺ: "يكون في آخر الزمان دجالون كذابون يأتونكم من الأحاديث بما لم تسمعوا أنتم ولا آباؤكم، فإياكم وإياهم، لا يضلونكم ولا يفتنونكم". رواه مسلم^(۱).

۱۵۴ - (۱۵) ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: در آخرالزمان دروغگویان و حقه‌بازان بزرگ و حرفه‌ای پیدا خواهند شد و چنان عقاید و باورهای یوچ و باطل و

احادیث خودساخته و جعلی را به شما بازگو می‌نمایند که هیچ‌گاه نه خود آنها را شنیده‌اید و نه به گوش پدران و نیاکانتان خورده است. پس بر شما باد که خویشتن را از همراهی و همنشینی و گوش‌دادن و اعتماد نمودن به سخنان چنین افرادی دور کنید و بر شما باد که آنها را از خود دور سازید و از چنین افرادی بپرهیزید تا شما را به ضلالت و گمراهی نکشند و در فتنه و فساد نیندازند».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: در حقیقت یکی از مصادیق بارز این حدیث در عصر کنونی ما که به ظهور پیوسته است، «میرزا غلام احمد قادیانی» مؤسس مکتب باطل «قادیانیت»، «غلام محمد پرویز»، «اسلم جیرا جپوری»، «عبدالله چکدالوی»، «احمد زکی (ابوشادی)»، «نیاز فتح پوری»، «غلام جیلانی برق» و... هستند.

در حقیقت این گروه و امثال آنها (از مستشرقین و غیره) کسانی بودند که حدیث را انکار نمودند و عقاید و باورهایی جدید از خویش بروز دارند و در شعله‌ورتر ساختن آتش جعل حدیث، انکار حدیث، ایجاد بدعت و خرافه، عقاید و باورهای ویرانگر و زیانبار و... در عصر کنونی ما سهم بسزایی داشته‌اند و همین‌ها بودند که دم از بی‌اعتباری حدیث زده و فتنه‌ی انکار حدیث و ایجاد عقاید نادرست و باطل و ساختن روایات جعلی بر صداقت سخنان خویش را دامن زده‌اند. و همین‌ها بودند که هم خود را به گمراهی و ضلالت افکندند و هم موجبات گمراهی و ضلالت دیگران را فراهم آوردند و آنها را در فتنه و فساد و در وادی مخوف و خطرناک هلاکت و تباهی و بدبختی انداختند.

۱۵۵ - [۱۶] وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: كان أهل الكتاب يقرؤون التوراة بالعبرانية، ويفسرونها بالعربية لأهل الإسلام. فقال رسول الله ﷺ: " لا تصدقوا أهل الكتاب ولا تكذبوهم، و﴿قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا﴾ " الآية. رواه البخاري^(۱).

۱۵۵ - (۱۶) ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: «اهل کتاب (یهودیان) تورات را به زبان عبری (یا همان «عبرانی» که لغت یهود است) می‌خواندند و آن را به زبان عربی برای مسلمانان ترجمه و تفسیر می‌کردند (تا از حقایق و مطالب تورات با خبر شوند و به دین و مکتب آنها گرایش پیدا نمایند. چون رسول خدا ﷺ از این جریان اطلاع یافت) فرمود: سخنان اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) را نه تصدیق کنید و نه تکذیب، بلکه به آنها بگویید:

﴿قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۶].

«ایمان داریم به خدا و آنچه به نام قرآن بر ما نازل گشته و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (یعنی نوادگان یعقوب) نازل شده است و به آنچه برای موسی و عیسی آمده است و به آنچه برای همه‌ی پیغمبران از طرف پروردگارشان آمده است. میان هیچ یک از آنان جدایی نمی‌اندازیم. (نه اینکه مثل یهودیان یا عیسویان بعضی‌ها را بپذیریم و بعضی‌ها را نپذیریم. بلکه همه‌ی پیغمبران را راهنمای بشریت در عصر خود می‌دانیم و کتاب‌هایشان را به طور اجمال می‌پذیریم) و ما تسلیم فرمان خدا هستیم».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: این حدیث اشاره به روایات اسرائیلی که از یهودیان و مسیحیان به مسلمانان رسیده است دارد.

حافظ این کثیر، این روایات را به سه دسته تقسیم نموده و حکم هریک از آنها را چنین بیان می‌کند:

۱- اسرائیلیاتی هستند که دلایل خارجی دیگر آنها را تصدیق کرده‌اند. مثلاً: غرق شدن فرعون، مبارزه‌ی موسی با جادوگران، رفتن ایشان به کوه طور و غیره. چون که قرآن کریم با احادیث صحیح این روایات را تصدیق کرده‌اند، معتبر به شمار می‌آیند.

۲- اسرائیلیاتی هستند که دروغ بودنشان با دلایل خارجی به اثبات رسیده‌اند. مثلاً: قصه‌ی بت‌پرست شدن حضرت سلیمان در آخر عمر^(۱).

این روایت به این خاطر قطعاً باطل است که قرآن کریم به صراحت آن را رد کرده است. همچنین قصه‌ی من‌درآوردی فریفته‌شدن حضرت داود به زن سپهسالار خود «اوریا»^(۲).

۱- انجیل، کتاب سلاطین اول ۱۱: ۲ تا ۱۳.

۲- انجیل، کتاب سلاطین اول. سموئیل ۱۳: ۱۴ به نقل از علوم القرآن.

۳- اسرائیلیاتی هستند که صدق و کذبشان از دلایل خارجی ثابت نمی‌گردد. مثلاً احکام تورات و غیره. حضرت رسول اکرم ﷺ درباره‌ی چنین اسرائیلیاتی فرمودند:

«لا تصدقوها ولا تکذبوها». «آنها را نه تصدیق و نه تکذیب کنید».

بیان کردن این‌گونه روایات جایز است، اما آنها را نه می‌توان اساس مسائل دینی قرار داد و نه می‌توان تصدیق یا تکذیبشان کرد. هیچ فایده‌ای هم در بیان کردن این قسم از روایات نیست.

حافظ ابن کثیر می‌فرماید: خود قرآن کریم در سوره‌ی کهف تعلیم داده است که چه طرز عملی در برابر این قبیل از روایات اختیار باید کرد. می‌فرماید:

﴿سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَّا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ [الكهف: ۲۲]

«معاصران پیغمبر درباره‌ی تعداد نفرات اصحاب کهف به مجادله می‌پردازند و گروهی خواهند گفت: آنان سه نفرند که چهارمین ایشان سگشان بود، و (گروهی) خواهند گفت: آنان پنج نفرند که ششمین ایشان سگشان بود، همه‌ی اینها سخنان بدون دلیل است. و (گروهی) خواهند گفت: آنان هفت نفرند که هشتمین ایشان سگشان بود (و اینان از روی علم و آگاهی برگرفته از وحی، سخن نخواهند گفت). بگو: پروردگار من از تعدادشان آگاه‌تر (از هر کسی است). جز گروه کمی تعدادشان را نمی‌داند. بنابراین درباره‌ی اصحاب کهف جز مجادله‌ی روشن (و آرام با دیگران) پیش مگیر (چرا که مسئله‌ی چندان مهمی نیست و ارزش دردسر را ندارد) و پیرامون آنان، دیگر از هیچ‌کس مپرس (زیرا وحی الهی تو را بس است...)»

الله تعالی در این آیه روایات اسرائیلی مختلف اهل کتاب را درباره‌ی تعداد اصحاب کهف بیان فرموده است و نیز به موارد ذیل اشاره فرموده است:

۱- بیان کردن روایات اسرائیلی و اختلاف آنها جایز است. چنان‌که الله تعالی بیان فرمود.

۲- غلط بودن روایاتی از آنها را که به ثبوت رسیده باشد، آشکار باید ساخت.

چنان‌که الله تعالی دو قول اول را با گفتن «رجماً بالغیب» رد فرموده است.

۳- درباره‌ی روایتی که دلیلی بر غلط بودنش وجود نداشته باشد، سکوت اختیار باید کرد. چنان که بر روایت سوم سکوت اختیار فرمود.

۴- درباره‌ی راست و دروغ بودن این روایات ایمان باید داشت که علم حقیقی آنها نزد الله تعالی است.

۵- از بحث و جدل درباره‌ی این روایات پرهیز باید کرد.

۶- پرداختن زیاد به تحقیق و تفحص اینگونه روایات درست هم نیست، چرا که فایده‌ی قابل توجه دنیا و آخرت وابسته به آنها نیست^(۱).

۱۵۶ - [۱۷] وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم: " كفى بالمرء كذباً أن يحدث بكل ما سمع ". رواه مسلم^(۲).

۱۵۶ - (۱۷) ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: «پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: بر دروغگویی انسان همین بس که هرچه شنید بی‌هیچ اندیشه‌ای (پیرامون صحت و سُقم آن)، آن را به دیگران باز گوید. (یعنی هر چیزی که می‌شنوید، نباید بدون اندیشه و تفکر و بدون تجزیه و تحلیل و نقد و بررسی آن را باور کنید و برای دیگران بازگو نمایید)».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: در این حدیث، پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم یکی از اصولی‌ترین تعلیمات و احکام اسلامی پیرامون شئون مختلف زندگی فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی را به ما انسان‌ها می‌آموزد و می‌فرماید: الگوی شناخت شما در همه چیز باید بر اساس علم و یقین باشد و غیر آن، خواه ظن و گمان باشد، یا حدس و تخمین، یا شک و احتمال، هیچ کدام نه در عمل شخصی و نه در قضاوت و داوری و نه در شهادت و نه در اعتقادات قابل قبول نیست.

و آنهایی که بر اساس ظن و تخمین و شک و گمان، به چیزی اعتقاد پیدا می‌کند، یا درباره‌ی دیگران به قضاوت می‌نشینند و یا شهادت می‌دهند، در حقیقت بر خلاف این دستور عمل کرده و گام برداشته‌اند. چرا که در اسلام نه شایعات می‌تواند مقیاس قضاوت و شهادت و عمل گردد و نه قرائن و دلایل ظنی و نه اخبار غیرقطعی که از

۱- تفسیر ابن کثیر مقدمه ۴/۱ و اصول التفسیر ابن تیمیہ، ص ۳۳ به نقل از علوم القرآن مفتی محمد تقی عثمانی ترجمه: محمد عمر عیدی صص ۲۸۲-۲۸۴.

۲- مسلم در مقدمه ۱۰/۱ حدیث ۵-۵.

منابع غیرموتق و از افراد غیرقابل اعتماد به ما می‌رسد. پس انسان مسلمان باید مواظب چشم و گوش خویش باشد، تا نبیند نگوید، و تا نشنود قضاوت نکند و بدون تحقیق و بررسی و علم و یقین، نه به چیزی معتقد شود، نه عمل کند و نه داوری نماید.

و در حقیقت اگر این برنامه‌ی نبوی در کل جامعه‌ی بشری و اسلامی و در تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی، عبادی و خانوادگی و... به طور دقیق اجرا شود، بسیاری از چالش‌ها و دغدغه‌ها و ناهمواری‌ها و نابسامانی‌ها که از شایعه‌سازی و جوسازی و قضاوت‌های عجولانه و گمان‌های بی‌اساس و اخبار جعلی و مشکوک و دروغ سرچشمه می‌گیرد که این خود مایه‌ی انواع ناکامی‌ها و پشیمانی‌ها است، برچیده خواهد شد.

در غیر اینصورت، هرج و مرج در روابط اجتماعی، همه جا را فرا خواهد گرفت. هیچ‌کس به دیگران اطمینان پیدا نخواهد کرد. هیچ‌کس از گمان بد دیگران در امان نخواهد بود. بازار شایعات و شایعه‌سازان، داغ و پرورق می‌گردد و روحیه‌ی تحقیق و کنجکاوی را از انسان گرفته و او را فردی زودباور و ساده‌اندیش بار می‌آورد که در دنیا تنها سخنانی که باد هوا و نتیجه‌ی گردش زبان و حرکات دهان بود سرمایه‌ی وی است که نه در پذیرش آنها و در پخش و نشر آن سخنان، نه مطالبه‌ی دلیل می‌کند و نه تکیه و اعتماد بر قرینه و برهانی، بلکه بی‌هیچ اندیشه‌ای هرچه را شنید به دیگران بازگو می‌کند.

۱۵۷ - [۱۸] وعن ابن مسعود قال: قال رسول الله ﷺ: " ما من نبی بعثه الله في أمته قبلي إلا كان له في أمته حواريون وأصحاب يأخذون بسنته، ويقتدون بأمره، ثم إنها تخلف من بعدهم خلوف يقولون ما لا يفعلون، ويفعلون ما لا يؤمرون، فمن جاهدكم ببده فهو مؤمن، ومن جاهدكم بلسانه فهو مؤمن، ومن جاهدكم بقلبه فهو مؤمن، وليس وراء ذلك من الإيمان حبة خردل." رواه مسلم^(۱).

۱۵۷ - (۱۸) ابن مسعود رضی الله عنه گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند صلی الله علیه و آله هیچ پیامبری را در میان امت‌ها و ملت‌های گذشته نفرستاده مگر اینکه برای او از میان امتش یاران گزیده و خاصگان یکرنگ و مخلص بودند که به سنت و طریقت و سبک و منش او متمسک می‌شدند و به فرمان و اوامر و دستورات او تاسی و اقتدا می‌کردند.

ولی بعدها اخلاف و فرزندان ناخلفی جانشین و جایگزین آنان شد و سررشته‌ی کارها و امور را به دست گرفتند. (اما این فرزندان ناصالح و جانشینان بد، راه پدران و نیاکانشان را در پیش نگرفتند، بلکه دست به تحریف و تغییر اوامر و فرامین الهی و شرعی زدند و به جای پیروی از حق، به دنبال باطل و مادیات روان شدند و کالای این جهان فانی و دانی را دریافت می‌داشتند و متاع سرای باقی را نادیده می‌گرفتند و به تحریف کلام آسمانی و اوامر و فرامین الهی دست می‌یازیدند و حلال و حرام را همسان می‌شمردند و) چیزهایی را می‌گفتند که خودشان برابر آن عمل نمی‌کردند و چیزهایی را (از پیش خود) انجام می‌دادند که بدان مأمور نشده بودند. پس کسی که با دست خویش با چنین افرادی منفور و مبعوض، جهاد کند مؤمن است و کسی که با زبان خویش با آنان جهاد کند، مؤمن است و کسی که قلباً با آنان جهاد کند مؤمن است. در غیر این صورت به اندازه‌ی دانه‌ی سپیدی ایمان در او وجود نخواهد داشت».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «حواریون»: جمع «حواری» از ماده‌ی «حَوْر» به معنای شستن و سفیدکردن است و گاهی به هرچیز سفید نیز حواری اطلاق می‌شود و حوران بهشتی را نیز به این جهت حور می‌گویند که سفید پوست‌اند یا سفیدی چشمان‌شان درخشانده و سیاهی آن کاملاً سیاه است.

و درباره‌ی علت نامگذاری یاران برگزیده و خاصگان ویژه‌ی پیامبران به این نام می‌توان گفت که آنها علاوه بر این که قلبی پاک و روحی با صفا و ایمانی درست و یقینی روشن به ذات خدا داشتند، در پاکیزه ساختن و روشن نمودن افکار دیگران و شستشوی مردم از آلودگی گناه، کفر و شرک و چندگانه‌پرستی، همانند پیامبران کوشش و تلاش فراوان داشتند.

و در حقیقت آنها هم خود را از آلودگی شرک و چندگانه‌پرستی و کفر و گناه و معصیت پاک کرده بودند و هم برای پاک کردن دیگران کوشش و تلاش بی‌وقفه داشتند. از این جهت آنها را «حواریون پیامبران» می‌گویند.

«خُلوف»: یعنی نسلی که جانشین و جایگزین آن گروه صالح شده و بعد از آنان پا به عرصه‌ی وجود گذاشتند، نسلی ناشایست و ناخلف و بد و ناصالح بودند.

«خُلوف» جمع «خُلَف» به سکون لام (بر وزن حرف) غالباً به معنای فرزندان ناصالح و بد و ناشایست است و جمع «خُلَف» بر وزن «خُلوف» می‌باشد.

در حالی که «خَلْف» به فتح لام (بر وزن شرف) به معنای فرزند و جانشین صالح و نیک می‌آید و جمع آن بر وزن «اخلاف» می‌باشد.

نکته‌ای که در این حدیث قابل تذکر است این است که:

جهاد در اسلام منحصر در معنای نبرد و قتال با تیر و نیزه و شمشیر نیست، بلکه همانطور که جهاد با شمشیر و نیزه می‌تواند باشد با زبان و قلم نیز می‌تواند باشد، و همانطور که در معنای جهاد نظامی به کار می‌رود، در معنای جهاد فکری، تربیتی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نیز به کار گرفته می‌شود.

بنابراین هر نوع حرکتی، قطع نظر از نوع و سلاح آن که به منظور اعتلای فرمان و دستورات خداوندی و تعالیم و آموزه‌های نبوی و احکام و مسائل شرعی و از میان بردن بدعت‌گزاران و بدخواهان اسلام و فتنه‌جویان و کژاندیشان باشد، تحت عنوان «جهاد» قرار خواهد گرفت.

و در حقیقت کسانی که در عصر کنونی ما، در راه جهاد فکری، روانی و گرایش خردها و قلب‌ها به سوی تعالیم تابناک اسلام و گسترش مرزهای دعوت و تبلیغ اسلامی بی‌وقفه تلاش و کوشش می‌کنند و بی‌دینان و بدخواهان و کژاندیشان و فتنه‌گران را از تجاوز به حریم اسلام و از قرآن و قوانین اسلام بدور می‌دارند و مردمان را به شاهره هدایت و سعادت رهنمون می‌سازند، در واقع همین‌ها مبارزان سلحشور و مجاهدان و پاسدارانی هستند که با زبان و قلم در جهت دفاع از عقیده و شریعت و پاسداری از حریم اسلام و از کیان قرآن و مسلمین، جانانه و مخلصانه و در عین حال مقتدرانه جهاد و نبرد می‌کنند.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«جاهدوا المشرکین باموالکم وأنفسکم وألسنتکم». «با مال و جان و زبان خویش

با مشرکان و چندگانه‌پرستان جهاد کنید». [احمد، ابوداود]

۱۵۸ - [۱۹] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: " من دعا إلى هدى كان له من الأجر مثل أجور من تبعه، لا ينقص ذلك من أجورهم شيئا. ومن دعا إلى ضلالة كان عليه من الإثم مثل آثام من تبعه، لا ينقص ذلك من آثامهم شيئا ". رواه مسلم^(۱).

۱- مسلم ۲۰۶/۴ ح ۱۶ - ۲۶۷۴، ابوداود ح ۴۶۰۹، ترمذی ح ۲۶۷۴، ابن ماجه ۲۰۶، دارمی ح ۵۱۳،

۱۵۸- (۱۹) ابوهریره رضی الله عنه گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که مردم را به راه راست و درست فرا خواند، پاداش او بسان پاداش همه‌ی کسانی است که از او پیروی نمایند و این در حالی است که از پاداش آنان چیزی نمی‌کاهد.

و کسی که مردم را به بیراهه و گمراهی و ضلالت و بیدادی بخواند، گناه و پادافره‌ی او بسان گناه همه‌ی کسانی است که از او پیروی کنند و این در حالی است که از گناه آنان چیزی نمی‌کاهد».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: از این حدیث به خوبی بر می‌آید که هر سنت و طریقه‌ی زشت و شومی و هر سبک و روش نحس و پلیدی، مادام که در دنیا باقی است، سهمی از مجازات و پاداش آن بر دوش نخستین پایگذار آن می‌باشد. همان‌طور که هر سنت و روش نیک و پسندیده‌ای، مادام که در دنیا باقی است و مردم به آن عمل می‌کنند، سهمی از پاداش و ثواب آن به نخستین دعوتگر و پایگذار آن می‌رسد.

۱۵۹- [۲۰] وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: "بدأ الإسلام غريباً، وسيعود كما بدأ، فطوبى للغرباء". رواه مسلم^(۱).

۱۵۹- (۲۰) ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اسلام غریبانه آغاز گردید و دوباره غریبانه برگشت خواهد نمود، پس خوشا به حال غریبان».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: در حدیثی دیگر بدین مضمون روایت شده است: «بدأ الإسلام غريباً وسيعود غريباً كما بدأ، فطوبى للغرباء» «اسلام غریبانه آغاز شد و دوباره به حالت غریبی برگشت خواهد کرد. پس خوشا به حال غریبان».

پرسیده شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله غریبان چه کسانی هستند؟

فرمود: «الذین یحیون سنتی و یعلمونها الناس». «کسانی که سنت و منش مرا زنده می‌دارند و آن را به مردم یاد می‌دهند».

در حقیقت این حدیث بیانگر غربت و ضعف اسلام در عصر و دوره‌ای از تاریخ می‌باشد که سریع از این ضعف و فتور خارج شده و با نهضت و قیام طرفداران آن، روح

قوت و نیرو را بر تن کرده و از غربت خارج شده، به حالت اولی خود که دارای قوت و قدرت و حکومت و سیادت بوده در خواهد آمد.

اسلام از غربی شروع گردیده، ولی غربت آن دوام نداشت و از ضعف به قدرت و از استتار به اظهار گردید. دوره‌ای تحت فشار و مغلوب بود و سپس با تعداد زیاد و تشکیل حکومت قدرتمند و حاکم گشت.

و باید دانست که این حدیث به هیچ وجه دلالتی بر یأس و ناامیدی بر آینده را در بر ندارد. چنانچه در حدیث بالا خواندیم، که «غرباء» در زمان غربت اسلام در مقابل فساد مردم به اصلاح می‌پردازند و آنچه را مردم از بین برده‌اند، آنها احیاء می‌کنند.

آنان گروهی مثبت و سازنده و اصلاحگر و دعوتگر و مبلغ‌اند و به هیچ وجه از گروه‌های منفی، فتنه‌گر، گوشه‌گیر و طرفداران جبر قضا و قدر نیستند.

دکتر یوسف قرضاوی در این زمینه می‌گوید: «هنگامی که خداوند ﷻ، پیامبر ﷺ را به‌سوی مردم مبعوث گردانید، ساکنان زمین دارای ادیان مختلفی از بت‌پرستان، آتش‌پرستان، یهود و نصاری، صائبه و فلاسفه بودند. لذا اسلام در آغاز ظهورش غریب بود و کسانی که مسلمان می‌شدند و دعوت خدا و پیامبر را لبیک می‌گفتند، در میان قبیله، طایفه، عشیره و خانواده‌ی خود مورد محاصره قرار می‌گرفتند و غریب بودند.

بنابراین پذیرفتگان دعوت اسلام، غریبان قوم و عشیره‌ی خود بودند. غربای واقعی آنان بودند، تا اینکه اسلام علنی و دعوت آن در میان جوامع منتشر گشت و مردم گروه گروه به اسلام پیوستند و مسلمانان از غربت‌رهایی یافتند و از آن پس به جلای وطن و مهاجرت پرداختند.

ولی از آن پس به حالت آغاز برگشت و امروزه می‌بینیم که اسلام واقعی بر شیوه و برنامه‌ی رسول خدا ﷺ و یاران او به مراتب غریب‌تر از زمان آغاز آن می‌باشد که اگر به صورت شکلی آداب و رسوم ظاهری آن در میان جامعه مشهور و معروف است، واقعیت بیانگر این است که آن اسلام، غریب و پیروان راستین آن در میان مردم غربای واقعی‌اند.

[واقعیت امروزی و چند عصر گذشته، گواه این است که اسلام در دیار خود و در میان مردم غریب بوده و می‌باشد تا آنجا که اگر کسی مردم را به اسلام واقعی دعوت نموده باشد، مشکلات فراوانی از قبیل فشار، شکنجه، زندان، ترور و اعدام به عنوانی مختلف، فراروی او قرار خواهد گرفت].

چگونه اسلام غریب نیست؟ هنگامی که یک گروه بسیار اندک در میان هفتاد و دو گروه با پیروان بیشمار قرار گرفته که دارای قدرت، ریاست، منصب، ولایت و پیروان فراوان و بازار گرم در راستای مخالفت با آنچه پیامبر خدا ﷺ برای مردم آورده می‌باشند، و از آن طرف تمام رسانه‌های گروهی و مطبوعات را در اختیار دارند.

واضح است که آنچه پیامبر ﷺ برای این امت آورده با تمایلات و لذائذ آنان و با شبهات و بدعت‌هایی که آخرین دستاورد فضائل و علم آنان است و همچنین با آرزوهای نفسانی که آخرین اهداف و مقاصد آنان به شمار می‌رود، در تضاد و تناقض است. چگونه رهروان راه خدا و پیروان برنامه و منهج ربانی در میان پیروان آرزوهای خام بشری که الگو و کعبه‌ی آمال آنان مشایخ و رؤسای است که هر کدام مذهب و مسلکی غیر مسلک رسالت را انتخاب نموده، غریب و منزوی نیست؟^(۱).

وی در ادامه می‌گوید: «بنابراین هر گاه انسان مؤمنی (که خداوند نعمت بصیرت در دین و فقاقت در سنت پیامبر ﷺ و فهم صحیح کتابش را به او ارزانی داشته باشد، و همچنین او را از بدعت‌ها، گمراهی‌ها، تمایلات نفسانی و دوری از راه راستی که پیامبر و اصحابش بر آن بوده‌اند، آگاهی دهد) بخواهد منهج ربانی را سرلوحه‌ی کار خود قرار دهد، باید خود را برای طعن و ملامت جاهلان و کینه‌توزی بدعت‌گرایان و استهزاء و تمسخر نادانان و شکنجه و تبعید و محاصره‌ی اجتماعی دنیاداران آماده سازد.

مسلمان در دین خود غریب است به خاطر اینکه ادیان دیگران فاسد است، در تمسکش به سنت نبوی غریب است، زیرا دیگران به بدعت تمسک جسته‌اند، در عقیده‌اش غریب است به خاطر فساد عقاید دیگران، در نمازش غریب است به خاطر وجود خلل و نقصانی در نماز دیگران، در سلوک و طریقتش غریب است به خاطر گمراهی و تباهی طریقت و سلوک دیگران، در انتسابش به اسلام غریب است به خاطر مخالفت با انتساب دیگران و در معاشرت اجتماعی غریب است، زیرا بر خلاف آرزوی نفسانی آنان رفتار می‌کند.

خلاصه: انسان مؤمن هم در امور دنیوی و هم در امور اخروی غریب است و در میان دیگران برای خود یاور و معینی نمی‌یابد. او یک عالم میان جاهلان و یک سنت‌گرای میان بدعت‌گرایان و یک دعوتگر به سوی خدا و رسول خداست در میان

دعوتگران به‌سوی تمایلات نفسانی، آمر به معروف و ناهی از منکر است در میان گروهی که نیکی نزد آنان منکر و منکر نیکی است^(۱).

اما نباید غافل ماند که هرگز خورشید پشت ابر نخواهد ماند و بالاخره تلاش و کوشش بی‌وقفه‌ی غرباء، با احیاء سنت‌ها و ارزش‌های اسلامی به ثمر خواهد نشست و دوباره در پرتو تلاش این گروه مجاهد و سلحشور و مخلص و ربانی، اسلام و مسلمین بر کل جهان حکومت و سیادت خواهد کرد و از غربت و انزوا بیرون خواهد شد. (به امید آن روز).

۱۶۰ - [۲۱] وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: قال رسول الله ﷺ: "إن الإيمان ليأرز إلى المدينة كما تأرز الحية إلى جحرها". متفق عليه^(۲).

۱۶۰ - (۲۱) ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: بی‌تردید ایمان به‌سوی مدینه بر می‌گردد همانگونه که مار به‌سوی سوراخش برخواهد گشت».
[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: همین حدیث در روایتی دیگر بدین گونه روایت شده است: «إن الاسلام بدأ غريباً وسيعود غريباً كما بدأ وهو يأرز بين المسجدين كما تأرز الحية في جحرها».
[مسلم]

مراد از دو مسجد مسجدالحرام و مسجدالنبی به‌طور خاص و مکه و مدینه به‌طور عام است.

و در روایتی دیگر بدین نحو نقل شده است:

«إن الايمان ليأرز الي الحجاز...». [ترمذی]

پس می‌توان از مجموع این روایات چنین برداشت کرد که مراد این است که در آخرالزمان ایمان به‌سوی حجاز (مکه، مدینه و حرمین شریفین) بر می‌گردد. همانگونه که مار به‌سوی سوراخش برخواهد گشت. و چون تمام احادیث مفسر و مبین همدیگرند، تنها مدینه مراد نیست، بلکه مکه نیز در این امر داخل می‌باشد.
و از این روایات علماء برداشت‌های متفاوتی نموده‌اند:

۱- مدارج السالکین ابن قیم ج ۱ ص ۱۹۴ - ۲۰۰ به نقل از دیدگاه‌های فقهی معاصر ج ۲ ص ۳۱۲.

۲- بخاری ح ۱۸۷۶، مسلم ۱۳۱/۱ ح ۲۳۳-۱۴۷، ابن ماجه ح ۳۱۱۱، مسند احمد ۲/۲۸۶.

برخی گفته‌اند؛ این حدیث بیانگر غربت اسلام و ایمان در آخرالزمان است که مسلمانان در آن روز، جز مکه و مدینه و حرمین شریفین، جایی امن‌تر و بهتر را برای تسمک به سنت پیامبر و اجرای فرامین الهی و احکام شرعی نمی‌یابند و فتنه و فساد و بدعت‌گرایان و دنیاپرستان آنها را مجبور می‌کنند تا به مکه و مدینه، جولانگاه وحی و تشریح پناه برند و ایمان خویش را در آنجا حفظ کنند و خویشتن را از غربت برهانند.

برخی دیگر از علماء نیز بر این باورند که این حدیث بیانگر زمان ظهور دجال است که وی برای فتنه‌گری و به فساد کشیدن مردمان و برای اینکه موجبات گمراهی و ضلالت آنها را فراهم آورد، ایمان را از قلوب و نفوس آنها بر گیرد، به تمام سرزمین‌های اسلامی و غیراسلامی می‌رود و آنها را در می‌نوردد و وارد آنها می‌شود به جز مکه و مدینه. چرا که وی این توان را که وارد مکه و مدینه و حرمین شریفین شود را ندارد. به همین جهت پیامبر ﷺ می‌فرماید: ایمان به‌سوی مدینه و مکه بر می‌گردد و دیگر شهرها و ممالک اسلامی و غیراسلامی آماج حملات و یورش‌های ویرانگر و زیانبار کفر و شرک دجال و پیروانش قرار می‌گیرند.

اما مکه و مدینه در حفظ و حراست از ایمان مسلمانان از این قاعده مستثنی هستند و برخی از علماء و دانشوران اسلامی نیز از این حدیث چنین برداشت کرده‌اند و گفته‌اند: این حدیث بیانگر جایگاه والا و شامخ مکه و مدینه و حرمین شریفین می‌باشد، یعنی همانگونه که در عهد رسالت، مکه و مدینه دو مرکز بزرگ دینی محسوب می‌شدند، در آخرالزمان نیز و البته برای همیشه چنین خواهند بود.

در حقیقت این دو مکان مقدس، پیوسته از عهد رسالت تا عصر کنونی ما و تا آخرالزمان رمز وحدت مردم، مرکزی برای اجتماع دل‌ها و استحکام پیوندهای گوناگون می‌باشند که هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی یکی از پربرت‌ترین سرزمین‌های جهان تلقی می‌شوند.

در واقع این دو مکان مقدس، مکان نزول وحی، روضه‌ی مطهر رسول خدا ﷺ، زادگاه پیامبر ﷺ، منزلگاه صحابه رضی الله عنهم، جولانگاه مجاهدان، پایتخت خیرالبشر، استراحتگاه پیامبر اکرم ﷺ، شهر صلح و صفا و آرامگاه شهیدان بدر و احد می‌باشند.

و در حقیقت همین دو مکان مقدس هستند که پیوسته در ادوار مختلف تاریخ به عنوان دو مرکز معنوی و دینی باقی خواهند ماند. همانگونه که در صدر اسلام و در عهد پیامبر ﷺ اینگونه بودند. و این شاءالله در آینده نیز همین جایگاه و موقعیت را

خواهند داشت و دست هر بدعت‌گرا، بدخواه، کینه‌توز، فتنه‌گر، دجال و دروغگو و بدطینت را از ساحت مقدس توحید و ایمان کوتاه خواهند کرد و به اسلام و مسلمین نیرو و قوت خواهند بخشید.

و پیوسته قلب‌های تمام مؤمنان و مسلمانان به سوی این دو کعبه‌ی عشق، معطوف است و برای دیدار آن دو می‌تپد. چرا که همه، حتی غیرمسلمانان به خوبی می‌دانند که این دو سرزمین سرشار و مملو از برکات معنوی و جذبه‌های الهی و تحرک و جنبش ایمانی و توحیدی می‌باشند و در حقیقت در پرتو مرکزیت و معنویت همین دو مکان مقدس است که می‌توان بسیاری از نابسامانی‌های مسلمانان را سامان بخشید و کاخ رفیع سعادت و خوشبختی و بالندگی و اقتدار را بر پایه‌ی آن استوار ساخت.

فصل دوم

۱۶۱ - [۲۲] عن ربیعة الجرشي قال: أتی نبي الله ﷺ، فقيل له: لتتم عينك، ولتسمع أذنك، وليعقل قلبك. قال: " فنامت عيني وسمعت أذناي، وعقل قلبي ". قال: " فقيل لي: سيد بني داراً، فصنع فيها مأدبة وأرسل داعياً؛ فمن أجاب الداعي، دخل الدار، وأكل من المأدبة، ورضي عنه السيد. ومن لم يجب الداعي، لم يدخل الدار، ولم يطعم من المأدبة، وسخط عليه السيد ". قال: " فالله السيد، ومحمد الداعي، والدار الإسلام، والمأدبة الجنة ". رواه الدارمي^(۱).

۱۶۱ - (۲۲) ربیعة الجرشی رضی الله عنه (به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله) گوید: «فردی (فرشته‌ای) به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به ایشان گفت: باید چشمت بخوابد و گوش‌هایت بشنود و دلت آگاه و هوشیار باشد (یعنی حضور قلب داشته باش و با دل و جان در مجلس باش و با دقت به سخنان من گوش فرا ده و مطالب را پیگیری کن و به مثالی که برایت ترسیم می‌کنم، خوب دقت کن و آن را با جان و دل پیگیری کن). پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فرمود: فرمانت اطاعت شد. چشمم خوابید، گوش‌هایم شنید و دلم آگاه و گوش به زنگ است (حال هرچه می‌خواهی بگو تا با جان و دل آن را بشنوم). پس از این رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن‌گاه آن فرشته (در وصف باورمندان و ناپاوران امت در قالب مثالی زیبا و روشنگر) چنین گفت: وصف و داستان تو و امت همانند پادشاه و فرمانروایی است که خانه‌ای باشکوه و بزرگ ساخته و در آن سفره‌ای رنگین افکنده و دعوتگری به‌سوی مردمان فرستاده تا آنها را به صرف خوردن غذا از این سفره‌ی رنگارنگ فراخواند. پس کسی که فراخوان دعوتگر را بپذیرد و دعوتش را با جان و دل اجابت کند، وارد خانه می‌شود و از آن سفره می‌خورد و فرمانروای را به خاطر اجابت دعوتش از خویش راضی و خشنود می‌کند.

و اما هرکس که فراخوان دعوتگر را اجابت نکند و به دعوتش اعتنایی نرزد، نه وارد آن خانه‌ی پرشکوه می‌شود و نه از آن سفره‌ی رنگین بهره‌ور می‌گردد و به جهت اجابت نکردن فراخوان پادشاه، وی را از خویشتن ناراضی و خشمگین می‌کند و موجبات خشم و غضب وی را فراهم می‌آورد.

پیامبر ﷺ فرمود: در این تمثیل و ترسیم، خدای فرزانه همان فروانروا و پادشاه است و آن دعوتگر محمد ﷺ است که مردم را به هدایت آسمانی و اسلام فرا می‌خواند و آن خانه‌ی شکوه‌بار اسلام است و آن سفره‌ی رنگین و با شکوه، بهشت پر نعمت است (پس کسی که فراخوان پیامبر ﷺ را بپذیرد، به اسلام وارد شده است و آن کسی که به اسلام گراید، در حقیقت به کاخ شاه (بهشت) در آمده و از آن نعمت‌های بی‌کران بهره‌ور می‌گردد و اما آن کسی که دعوت پیامبر ﷺ را بی‌پاسخ نهد، به خانه‌ی خدا (اسلام) وارد نشده است و از آن نعمت‌های وصف‌ناپذیر بهشت بی‌بهره می‌ماند).^(۱)

[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

۱۶۲ - [۲۳] وعن أبي رافع قال: قال رسول الله ﷺ: " لا ألفين أحدكم متكئاً على أريكته، يأتيه الأمر من أمري مما أمرت به أو نهيت عنه، فيقول: لا أدري، ما وجدنا في كتاب الله اتبعناه ". رواه أحمد وأبو داود والترمذي وابن ماجه والبيهقي في دلائل النبوة^(۱).

۱۶۲ - (۲۳) ابورافع رضی اللہ عنہ گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: شما را اینطور نبینم که مغرورانه و خودخواهانه و از سرمستی و نخوت بر تختان تکیه زنید و چون حدیثی از من پیرامون امری به شما رسید که به آن شما را دستور داده‌ام و یا شما را از آن نهی کرده‌ام، آنگاه چنین بگوئید: چیزی به نام قول و سخن پیامبر ﷺ نمی‌شناسیم (و تنها یک چیز را می‌شناسیم و آن قرآن است، بنابراین) هرچه را که در آن از حرام و حلال یافتیم، آن را تبعیت می‌کنیم و بس».

[این حدیث را احمد، ابوداود، ترمذی، ابن ماجه، و بیهقی در «دلائل النبوه» روایت کرده‌اند].

۱ - مسند احمد ۸/۶ به غیر این الفاظ روایت کرده است، ابوداود ح ۴۶۰۵، ترمذی ح ۲۶۶۳ و قال حسن صحیح، ابن ماجه ح ۱۳.

۱۶۳ - [۲۴] وعن المقدم بن معدي كرب قال: قال رسول الله ﷺ: "ألا إني أوتيت القرآن ومثله معه، ألا يوشك رجل شبعان على أريكته يقول: عليكم بهذا القرآن، فما وجدتم فيه من حلال فأحلوه، وما وجدتم فيه من حرام فحرموه، وإن ما حرم رسول الله كما حرم الله؛ ألا لا يحل لكم الحمار الأهلي، ولا كل ذي ناب من السباع، ولا لقطعة معاهد إلا أن يستغني عنها صاحبها، ومن نزل بقوم فعليهم أن يقروه، فإن لم يقروه، فله أن يعقبهم بمثل قراه" رواه أبو داود وروى الدارمي نحوه، وكذا ابن ماجه إلى قوله: "كما حرم الله" (۱).

۱۶۳ - (۲۴) مقدم بن معدي كرب رضی اللہ عنہ گوید: «پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: به گوش باشید! از جانب پروردگار جهان و جهانیان هم به من قرآن عطا شده و هم چیز دیگری همانند آن (یعنی سنت).

عنقرب انسان‌هایی پیدا خواهند شد و پا در عرصه‌ی وجود خواهند گذاشت که با شکم سیر از سر غرور و تکبر و نخوت و خودمحوری بر مسند حکمرانی خویش تکیه داده و می‌گویند: فقط به قرآن چنگ زنید و متمسک شوید. چیزی را که در آن حلال دیدید، حلال و آنچه را که حرام یافتید حرام بدانید و به غیر آن اعتنایی نورزید (و منظورشان از این سخن انکار سنت و وحی خفی است). مسلمانان و پیروان راستین مکتب محمد صلی اللہ علیہ وسلم آگاه باشید! چیزی را که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم حرام کرده همانند محرمانی است که خدا حرام فرموده است (و در حقیقت فرموده رسول صلی اللہ علیہ وسلم، فرموده‌ی خداست) و آگاه باشید! (که موارد زیادی از مسایل و احکام شرعی وجود دارد که در قرآن اثری از حکمشان وجود ندارد و احکام دیگری نیز هست که قرآن از بیان آنها ساکت مانده. از این نقطه نظر شما مجبور به چنگ زدن به سنت من و حجت دانستن آن هستید. به عنوان مثال احکامی که در قرآن وجود ندارد و یا قرآن از آنها ساکت مانده و من حرمت آنها را بیان کرده‌ام از این قرار است): خرهای اهلی و خوردن گوشت حیوانات درنده که دارای نیش باشند و پرندگان ناخن‌دار بر شما حرام است و اگر مالی از فردی معاهد و ذمی یافتید، استفاده کردنش برای شما حلال نیست. مگر اینکه از آن بی‌نیاز باشد (این‌طور که آن را به یابنده ببخشد یا از لحاظ مقدار و قیمت چیز کم و ناچیزی باشد)

که برای پیدا کردنش خود را به زحمت ندهد، در این صورت استفاده کردن آن حلال است).

و هنگامی که مهمانی بر مردمی وارد گردد، بر آنها لازم است تا از او پذیرایی کنند و رسم مهمان نوازی را به جای آورند و مهمان خویش را گرمی دارند (چرا که بدترین مردم آن کسی است که تنها غذا بخورد و مهمان خویش را بی بهره سازد).

پس اگر مردم آن منطقه ابا ورزیدند از اینکه حقی را که در قبال آن مهمان بر ذمه‌شان بود ادا کنند، پس مهمان و مسافر می‌تواند به اندازه‌ی حقش از اموال آن منطقه بردارد و از خویش پذیرایی کند».

[این حدیث را احمد و دارمی روایت کرده‌اند و ابن ماجه نیز این حدیث را تا «کما حرم الله» روایت کرده است].

شرح: «الا إني أتيت القرآن ومثله معه»:

به اتفاق تمام علماء، محدثان و دانشوران اسلامی مراد از «مثله معه» (همانند قرآن) همان «وحی خفی» یعنی سنت مطهر پیامبر ﷺ است. و به تعبیری دیگر، این حدیث خود دلیلی بر این واقعیت است که سنت نیز وحی خداوندی است. همانگونه که قرآن از وحی الهی سرچشمه گرفته است. چنانچه خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴].

«و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خدا بدو) وحی و پیام می‌گردد...»

و در حقیقت رسول خدا ﷺ چیزی از خودش نمی‌گوید و شالوده و مفاهیم والا و شامخ احادیث ساخته و پرداخته‌ی فکر او نیست. چرا که همه از ناحیه‌ی خداست و هرگز یک انسان، هر قدر عالم و متفکر باشد، تا چه رسد به انسان درس نخوانده‌ای که در محیطی مملو از جهل و خرافات پرورش یافته، قادر نیست سخنانی چنین جامع، پرمحتوا، عجیب و شگرف و زیبا و بلیغ بیاورد که بعد از گذشتن قرن‌ها، بازهم الهام‌بخش مغزهای دانشمندان، فیلسوفان و متفکران جهان است و می‌تواند گنجینه‌ی احادیث، پایه‌ای محکم و مضبوط در کنار قرآن کریم برای ساختن اجتماع صالح، سالم،

مؤمن، پویا و کوشا و پیشرو گردد و نه تنها گفته‌های پیامبر ﷺ بر طبق وحی است، بلکه اعمال و کردار و حتی سکوت و تقریر او نیز چنین است.

«الا یوشک رجلٌ شبعان علی أریکته...»:

این بخش از حدیث بیانگر وقوع فتنه‌ی بزرگ انکار حدیث است که رسول خدا ﷺ در هزار و چهارصد و اندی سال قبل از وقوعش خبر داده و امروز نیز ما با چشمان خویش منکران حدیث را مشاهده می‌کنیم که برای به کرسی نشاندن عقاید انحرافی و الحادی خود دست به انکار حدیث و سنت زدند.

دشمنان قسم خورده‌ی اسلام و قرآن در این صدد هستند که ریشه‌ی قرآن و سنت را از صحنه‌ی گیتی بخشکانند تا به راحتی بتوانند اسلام و مظاهر آن را با خشکاندن دو اصل کلیدی و محوری آن از صحنه‌ی گیتی محو نمایند.

ولی سنت هرگز جدای از قرآن نیست و حجیت آن مورد تأیید قرآن، عقل، اجماع، منطق و قاطبه‌ی مسلمانان است و آیات قرآنی مشحون از پیروی پیامبر ﷺ و اطاعت از اوامر و فرامین وی و حجیت سنت است.

و در حقیقت همانطور که حجیت قرآن غیرقابل انکار است، حجیت سنت نیز بدیهی و روشن است. چرا که سنت به منزله‌ی کلیدی است که برای فهم قرآن و تطبیق احکام اسلامی از آن چاره‌ای نیست.

در جمله‌ی «الا یوشک رجلٌ شبعان» پیامبر ﷺ از دستورات و فرامین حاکمان و فرمانروایان سوء آینده خبر می‌دهد که با اندک علمی و از سر غرور و نخوت و خودبزرگ‌بینی و خودمحوری و برای تأمین شهوات و تمایلات دنیوی، مادی و نفسانی و حیوانی خویش و بر اساس اهداف شخصی و امراض فردی و اغراض پست نفسی و برای رهایی از سنت پیامبر ﷺ مردم را از توجه و اعتبار دادن به سنت‌های تابناک و تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین پیامبر ﷺ به طرف قرآن می‌کشند. غافل از اینکه فرموده‌ی رسول ﷺ، فرموده‌ی خداست و غافل از اینکه حرام رسول ﷺ، همانا حرام خداست و انفکاک سنت از قرآن محال می‌باشد.

آنها برای فرار از احکام و مسائل اسلام «غائله‌ی انکار سنت» را به پا کردند. این گروه می‌خواستند از احکام و تعالیم تابناک اسلام فرار نمایند. ولی اسم مسلمانی بر

آنها باقی بماند تا برایشان انتفاع از زینت‌های دنیا مانند مال، متاع، حکومت و سلطنت و اجرای سیاست‌های غلط و نادرست آسان گردد.

ولی سنت نبوی را مانع و حائلی بزرگ و سدی محکم در مقابل تمایلات و آرزوهایشان دیدند. لذا خواستند برای تأمین آمال خویش آن را از مرتبه‌اش بیندازند و در غیر جایگاهش قرار دهند. لذا غائله‌ی انکار سنت و حدیث را به پا کردند تا راحت بتوانند اهداف و اغراض شوم و نحس خویش را پیاده نمایند و به مقصود خویش برسند.

«الا لا یحل لکم الحمار الاهی»:

در این بخش از حدیث، پیامبر ﷺ به این واقعیت اشاره می‌کند که در حقیقت حدیث پیامبر ﷺ واضح مبهمات قرآنی، تفصیلی برای مجملات آن، تفسیری بر مشکلات آن و آشکار کننده‌ی مخفیات آن است و در واقع اگر حدیث نبود، هیچ یک از مسلمانان قرآن را نمی‌فهمید، نه روزه را و نه نماز را و نه هیچ حکمی از احکام و یا مسئله‌ای از مسائل آن را.

چرا که قرآن به سبب جامع بودن خویش از بیان بسیاری مسائل سکوت اختیار کرده و تشریح و توضیح آن را به عهده‌ی سنت و حدیث گذاشته است. و اگر می‌خواهیم دستورات و قوانین قرآن به صورت عملی به مرحله‌ی اجرا در آیند، به سنت نیاز داریم که شارح و مفسر قرآن است.

در حقیقت اگر به دقت نگاه کنیم، هرگز سنت پیامبر معارض با قرآن نیست، بلکه احکام و فرازهای سنت همواره به یکی از چهار حالت زیر با قرآن است:^(۱)

۱- احکام سنت با احکام قرآن هماهنگی دارد و سنت تأیید و تأکیدکننده‌ی احکام قرآن است. مثلاً: قرآن نافرمانی از پدر و مادر را ممنوع قرار داده است و در حدیث نیز از این عمل ممانعت به عمل آمد. یا در قرآن از قتل به ناحق منع شده و در حدیث نیز در بسیاری از جاها، قتل به ناحق ممنوع قرار داده شده است و...

۲- سنت تبیین کننده‌ی مراد قرآن و تفسیری برای اشارات آن است. مثلاً: عبادات و مناسکی را که در قرآن به انجام آنها به طور کلی دستور داده شده

۱- ر.ک: الوجیز فی اصول الفقه، وهبة الزحیلی ص ۳۸ و «آشنایی با سنت پیامبر» محمد سلیم آزاد ص ۸۹-۹۰.

است، سنت تشریح می‌کند و کیفیت به جای آوردن آنها و حدود آنها را مشخص می‌سازد. مانند: چگونگی ادای نمازهای پنج‌گانه، مقدار مالی که در آن زکات واجب می‌گردد، مناسک حج و...

۳- سنت احکام و مسائلی را می‌آورد که مطلق قرآن را مقید و یا عام آن را مخصوص می‌گرداند. به عنوان مثال: قرآن ضمن بیان محرمات می‌گوید: «وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأَخْتَيْنِ» یعنی از جمله نکاح‌های حرام، آن است که در میان دو خواهر یکباره جمع نمایید. ظاهراً کسانی که جمع کردن آنها در نکاح حرام است، فقط دو خواهر هستند، اما حدیث جمع بین دو زن را که یکی عمه‌ی آن دیگری یا خاله‌اش باشد نیز حرام کرده است و بدین ترتیب حکم خاص آیه را به عمه یا خاله‌اش عمومیت داده است و...

۴- سنت حکمی را که قرآن از ایجابش ساکت است، واجب می‌کند و یا حرام‌کننده حکمی است که قرآن از تحریمش ساکت مانده است. مثلاً: از احکامی که سنت آن را بیان کرده و قرآن درباره آن چیزی نگفته است، پاکی آب دریا است که می‌فرماید: «هُوَ الطَّهْرُ مَاءٌ وَالْحِلُّ مَيْتَةٌ» یعنی آب دریا پاک است و جانوری که در آن مرده باشد، حلال است.

احکام دیگری که قرآن از بیان آنها ساکت مانده و سنت آنها را توضیح می‌دهد عبارتند از: حرمت خر اهلی، خوردن حیوانات درنده که دارای نیش باشند و پرندگان ناخن‌دار، حکم به شاهد و یمین، میراث جده، و نماز سفر و....

پس در حقیقت سنت، شارح و مفسر قرآن عظیم‌الشأن به شمار می‌آید، چنانچه خداوند ﷻ، وظیفه‌ی پیامبر ﷺ را شرح و تفسیر قرآن بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾ [النحل: ۴۴].

«و قرآن را برتونازل کرده‌ایم تا اینکه چیزی را برای مردم روشن‌سازی که برای آنان از احکام و تعلیمات اسلامی فرستاده شده است.»

«من نزل بقوم فعليهم ان يقروه...»:

پیرامون این مسئله دو نظریه مهم وجود دارد:

امام احمد بر این باور است که اگر مسافر و مهمانی بر مردم منطقه‌ای وارد گردد بر آنها لازم و واجب است تا از او پذیرایی کنند و رسم مهمان‌نوازی را به جای آورند و

مهمان خویش را گرامی دارند. و در غیر این صورت اگر مردم آن منطقه ابا ورزیدند از اینکه حقی را که در قبال آن مهمان بر ذمه‌شان بود، ادا کنند، پس مهمان و مسافر می‌تواند به اندازه‌ی حق خویش از اموال مردم آن منطقه بردارد و از خویش پذیرایی کند. پس در نزد امام احمد، ضیافت و مهمان‌نوازی مهمان و مسافر واجب است. و دلیل امام احمد همین حدیث است.

اما جمهور (امام ابوحنیفه، مالک، شافعی) بر این عقیده‌اند که ضیافت و مهمان‌نوازی واجب نیست، بلکه سنت است. و دلیل جمهور این حدیث پیامبر «لا یحلّ مال امرئ مسلم الا بطیب نفس منه» و احادیثی دیگر از این قبیل است که بدون اجازه و طیب خاطر مسلمان، نمی‌توان از مالش استفاده کرد و جمهور از این حدیث چند جواب داده‌اند:

۱- این حدیث محمول بر حالت اضطرار و اجبار است. یعنی اگر کسی به شدت گرسنه و تشنه بود، و در منطقه‌ای وارد شد و مردم آن منطقه به او اعتنایی نکردند و وی را در حالت اضطرار و اجبار قرار گرفت و مجبور شد بخاطر حفظ جان از اموال آنها به اندازه‌ی حشش بردارد اشکالی ندارد.

۲- این حکم در ابتدای اسلام بود و بعدها به وسیله‌ی احادیث دیگر منسوخ گردیده است.

۳- برخی از علماء نیز گفته‌اند این حکم بر اساس معاهده و پیمان بوده است. یعنی در صدر اسلام، مسلمانان به هر جا که لشکرکشی می‌کردند و آنجا را در زیر پرچم اسلام در می‌آوردند، با مردم آنجا (چه شهر و چه روستا) پیمان می‌بستند که هرگاه لشکر اسلام در منطقه‌ی آنها و در اطراف و اکناف شهر و روستای آنها قرار بگیرند باید آنها زاد و توشه‌ی آنها را تأمین کنند و حق مهمان‌نوازی را ادا نمایند. و این حکم اگر امروز نیز بدین‌گونه منعقد شود، نیز باقی خواهد بود.

ولی به هر حال برای مردم هر منطقه‌ای حداقل، سنت است که حق مسافر و مهمان را ضایع نکنند و او را گرسنه و تشنه و درمانده و بیچاره نگذارند و او را دستگیری نمایند، و در چنین مواقعی، اگر مسافری بر آنها وارد گردید، از او پذیرائی کنند و رسم مهمان‌نوازی را بجای آورند. چرا که در حقیقت مسلمانان راستین و واقعی کسانی هستند که در هر حال به فکر واماندگان، درماندگان، بیچارگان، غریبان و مسافران می‌باشند و پیوسته در اندیشه‌ی دستگیری و کمک و یاری به آنها هستند و در

هر حال ادای حقوق بردگان، خدمت‌گذاران، یتیمان، مستمندان، مسافران، واماندگان و مهمانان، نیاز به روح تواضع و فروتنی و تقوا و خداترسی دارد.

۱۶۴ - [۲۵] وعن العریاض بن ساریة قال: قام رسول الله ﷺ فقال: "أیحسب أحدکم متکئاً علی أریکته یظن أن الله لم یحرم شیئاً إلا ما فی هذا القرآن؟! ألا وانی والله قد أمرت ووعظت ونهیت عن أشياء، إنها لمثل القرآن أو أكثر، وإن الله لم یحل لکم أن تدخلوا بیوت أهل الكتاب إلا بإذن، ولا ضرب نساءهم، ولا أکل ثمارهم إذا أعطوکم الذی علیهم". رواه أبو داود و فی إسناده: أشعث بن شعبة المصیبي، قد تکلم فیہ^(۱).

۱۶۴ - (۲۵) عرباض بن ساریه رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ایراد خطبه از جای برخاست و فرمود: آیا یکی از شما در حالی که مغرورانه و خودخواهانه و از سر مستی و نخوت بر مسند حکمرانی خود تکیه داده، گمان می‌برد، چیزی را که خدا در قرآن حرام کرده است، همان‌ها محرمات هستند و بس. (و چیزی را به نام سنت و اوامر نبوی در این زمینه نمی‌شناسد. البته هدف وی از این سخن، انکار سنت است، غافل از اینکه حرام رسول صلی الله علیه و آله، همانا حرام خداست و فرموده‌ی رسول صلی الله علیه و آله، فرموده خداست و انفکاک سنت از قرآن به دلیل عقلی و نقلی محال و باطل می‌باشد).

ای مسلمانان و ای پیروان راستین مکتب محمدی! آگاه باشید، به خدا سوگند، به من قرآن و چیزی دیگر، همانند آن یا چیزی بیشتر از آن (به نام سنت) داده شده است که در پرتو آن شما را به چیزهایی فرمان و پند و اندرز می‌دهم و از چیزهایی ممانعت به عمل می‌آورم (و در حقیقت همین اوامر و فرامین و نواهی و توصیه‌ها و سفارش‌های من در کمیّت و مقدار همانند قرآن و حتی بیشتر از آن می‌باشد. و مطمئناً برای درک اهمیت و جایگاه سنت همین مقدار کفایت می‌کند که احکام و مسائلی که در قرآن وجود ندارد و یا قرآن از آنها سکوت کرده، من در پرتو احادیث و سنت خویش، حرمت و حلت آنها را بیان نموده‌ام، چرا که سنت من، حکمی را که قرآن از ایجابش، ساکت است، واجب می‌کند و یا حرام‌کننده‌ی حکمی است که قرآن از تحریمش ساکت مانده است. به عنوان مثال از احکامی که در قرآن نیامده و یا قرآن از آنها ساکت مانده و من حکم آنها را بیان نموده‌ام از قرار ذیل اس).

بی‌تردید خداوند، بر شما حرام قرار داده که بدون اجازه (با زنگ‌زدن، یا درکوبیدن و کارهایی جز اینها) وارد خانه‌های اهل کتاب (یهود و نصاری و اهل ذمه که در حمایت حکومت اسلامی‌اند) شوید، بلکه زمانی برای شما، وارد شدن به خانه‌های این افراد جایز است که مؤدبانه و دوستانه و برابر عرف و عادت برای ورود به خانه اجازه بگیرید.

و نیز خداوند بر شما حرام کرده است که زنان اهل کتاب و اهل ذمه را که در حمایت حکومت اسلامی هستند (به خاطر پرداخت جزیه و مالیات) مورد ضرب و شتم و آزار و اذیت قرار دهید.

و وقتی که اهل کتاب، حقی را که در قبال پرداخت جزیه و مالیات سرانه بر ذمه‌شان بود، به شما ادا کردند، شما دیگر حق ندارید و بر شما حرام است که به قهر و زور اموالشان را به یغما ببرید و از میوه‌هایشان بدون اجازه بردارید و بخورید.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است. و در اسناد این روایت فردی به نام «اشعث بن شعبه المصیصی» وجود دارد، که پیرامون توثیق و عدم توثیق وی، سخنانی از بزرگان فن رجال و حدیث، ایراد شده است].

شرح: در این حدیث نیز، بحث از فتنه‌ی انکار حدیث است، و در ضمن پیامبر ﷺ ثابت کرد که انفکاک سنت از قرآن محال است، چرا که یکی از اهداف سنت، تبیین کردن مراد قرآن است.

در حقیقت حدیث پیامبر ﷺ واضح مبهمات قرآن، تفصیلی روشنگر بر مشکلات آن و آشکارکننده‌ی مخفیات آن است. و احکام زیادی را ما می‌توانیم از گنجینه‌ی مسائل اسلام، در عرصه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، فرهنگی و سیاسی، اقتصادی و نظامی، عبادی و خانوادگی و... بیابیم که در قرآن نیست و یا قرآن از بیان آنها ساکت مانده. و این سنت پیامبر ﷺ است که به بیان آنها پرداخته و آنها را توضیح داده است.

در این حدیث، نیز به سه مسئله از این قبیل اشاره رفته است. این سه مسئله پیرامون احکام غیرمسلمانان در جامعه اسلامی می‌باشد که به خاطر پرداخت جزیه و مالیات سرانه از حمایت حکومت اسلامی برخوردار می‌شوند و حکومت اسلامی موظف است تا امنیت مالی، جانی و خانوادگی آنان را تأمین کند و از امکانات کشور، برخوردارشان سازد و بسان یک شهروند با آنها برخورد نماید.

و مسلمانان نیز موظف‌اند تا در معاشرت، معاملات، و روابط اجتماعی با آنها مؤدبانه و دوستانه برخورد بکنند و آنها را مورد آزار و اذیت و ضرب و شتم قرار ندهند.

پیامبر ﷺ در این حدیث سه نکته در باره اهل کتاب و اهل ذمه، بیان کرده است:

۱- بدون اجازه نباید وارد خانه آنها شد.

۲- به زنان آنها نباید تعرض کرد. «ولا ضرب نسائهم»: از این تعبیر، علماء و

دانشمندان اسلامی دو برداشت کرده‌اند:

الف) یعنی نباید به خاطر پرداخت جزیه و مالیات از زنان، آنان را مورد ضرب و شتم و آزار و اذیت قرار دهند. چرا که از زنان اهل کتاب جزیه گرفته نمی‌شود. در تعریف جزیه می‌خوانیم: «مالیاتی است که از طرف حکومت اسلامی تعیین و از مردان بالغ و سالم و عاقل و ثروتمند اهل کتاب به اندازه‌ی توانایی دریافت می‌شود. نه از افراد فلج، کور، بنده، فقیر و حقیر و نه از زنان و کودکان و راهبان گوشه‌گیر. حکومت اسلامی از اهل کتاب جزیه می‌گیرد و از مسلمانان خمس غنائم، زکات مال، فطریه، وجوه کفارات مختلفه و غیره.

پرداخت جزیه، اهل کتاب را از جهاد معاف می‌کند و امنیت مالی، و جانی و خانوادگی آنان را تأمین می‌نماید و از امکانات کشور برخوردارشان می‌سازد».

لذا از تعریف جزیه، دانسته شد که از زنان و کودکان و... جزیه و مالیات سرانه، گرفته نمی‌شود، پس نباید آنان را در باره‌ی این امر اذیت و آزار داد.

ب) برخی از علماء بر این باورند که مراد از «لا ضرب نسائهم»: این است که نباید به زنان اهل کتاب و معاهد و ذمی، به عنف و زور تجاوز جنسی کرد. یعنی نباید مسلمانان گمان کنند که زنان اهل کتاب که در حمایت حکومت اسلامی‌اند، برایشان حلال است. بنابراین هرکاری که می‌خواهند، می‌توانند با آنها بکنند و آنها را مورد اذیت و آزار جنسی قرار بدهند.

۳- به قهر و زور نباید اموال اهل کتاب را تصرف کرد. یعنی اگر اهل کتاب، حقی را که

در قبال پرداخت جزیه و مالیات سرانه بر ذمه‌شان است، به مسلمانان ادا کردند،

دیگر مسلمانان حق ندارند، اموالشان را مورد تاخت و تاز و تعرض قرار دهند و به

قهر و زور در آنها تصرف کنند. و حتی این اجازه را ندارند که بدون اجازه و طیب

خاطر آنها، به باغ و بوستان‌هایشان درآیند و از میوه‌های آنها بخورند.

پس دانسته شد که اهل کتاب و اهل ذمه، در حمایت حکومت اسلامی و در حمایت از مسلمانان قرار دارند و در مقابل جزیه و مالیات سرانه‌ای که پرداخت می‌کنند، مال، جان، ناموس و شخص خودشان در امان هستند و کسی حق تعرض به آنها را ندارد. و این‌ها از احکامی است که قرآن در باره‌ی آنها چیزی بیان نکرده و یا حداقل از بیان آنها ساکت مانده است و این سنت پیامبر ﷺ است که آنها را برای ما مسلمانان به زیبایی هرچه تمام، به تصویر کشیده است.

۱۶۵ - [۲۶] وعنه: قال: صلی بنا رسول الله ﷺ ذات یوم، ثم أقبل علينا بوجهه فوعظنا موعظة بليغة، ذرفت منها العيون، ووجلت منها القلوب. فقال رجل: يا رسول الله! كأن هذه موعظة مودع فأوصنا، قال: "أوصيكم بتقوى الله، والسمع والطاعة، وإن كان عبداً حبشياً، فإنه من يعش منكم بعدي فسيرى اختلافاً كثيراً؛ فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين، تمسكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ، وإياكم ومحدثات الأمور؛ فإن كل محدثة بدعة، وكل بدعة ضلالة". رواه أحمد وأبو داود والترمذي وابن ماجه إلا أنها لم يذكر الصلاة^(۱).

۱۶۵ - (۲۶) عرباض بن ساریة رضی اللہ عنہ گوید: روزی پیامبر خدا ﷺ با ما نماز خواند و پس از اقامه‌ی نماز، متوجه‌ی ما شد و ما را موعظه‌ای کرد که دل‌ها از آن به هراس و دهشت افتادند و چشم‌ها به گریه درآمدند. گفتیم: ای رسول خدا ﷺ! گویی این موعظه‌ی خدا حافظی است، پس ما را توصیه‌ای کنید.

آن‌گاه فرمود: شما را به تقوا و ترس از خدا و شنیدن و فرمان بردن توصیه می‌کنم هر چند که برده‌ای حبشی بر شما امارت و فرمانروایی براند. بی‌تردید، از شما هرکس که عمری دراز بکند و زنده بماند، بزودی ناظر اختلافات زیادی (در میان مسلمانان) خواهد گشت. بنابراین در چنین وقتی به راه و روش من و سبک و منش خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی اللہ عنہم)، آن بزرگ‌مردان هدایت یافته و هدایت‌گر، تمسک جوئید. و با چنگ و دندان آنها بگیرید و حفظ کنید و از ایجاد امور نوساخته و نوپیدا در دین به شدت بر حذر باشید.

۱ - مسند احمد ۴/۱۲۶، ابوداود ح ۴۶۰۷، ترمذی ح ۲۶۷۶، ابن ماجه ح ۴۲، دارمی ح ۹۵.

چون ایجاد هر امر نوساخته‌ای در دین، بدعت و هر بدعتی، ضلالت و گمراهی است. (و هر ضلالتی به آتش دوزخ منتهی می‌گردد).

[این حدیث را احمد و ابوداود روایت کرده‌اند. و ترمذی و ابن ماجه نیز این حدیث را بدون «صَلَّى بِنَا رَسُولَ اللَّهِ ذَاتَ يَوْمٍ» روایت کرده‌اند].

شرح: این حدیث گویای این حقیقت است که وجود سنت پیامبر ﷺ و سنت خلفای راشدین ﷺ و صحابه‌ی بزرگوار رسول خدا ﷺ، برای امت محمدی، تنها عامل صلاح و رشد و ترقی و پیشرفت و تکامل و تعالی ایمانی، اخلاقی، عرفانی در عرصه‌های مختلف زندگی است.

در این حدیث، پیامبر ﷺ در زمان بروز اختلافات و مجادله‌ها، امتش را به متابعت از سنت خویش و سنت خلفای راشدین توصیه کرده است و با لهجه‌ای پر از تأکید و اصرار، و هرگونه توجیه و تفسیر منفی را نسبت به سنت خلفای راشدین برطرف می‌سازد.

چرا که درحقیقت همان‌ها بودند که ایمانشان ملاک سنجش ایمان ماست:

﴿فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ ۖ فَقَدِ اهْتَدَوْا﴾ [البقرة: ۱۳۷].

«اگر آنان ایمان بیاورند، همچنان که شما ایمان آورده‌اید، و بدان چیزهایی که شما ایمان دارید، ایشان نیز ایمان داشته باشند، بیگمان (به راه درست خدایی) رهنمود گشته‌اند...»

پس گفته‌ها، وکرده‌ها و رهنمودهایشان نیز برای ما در حل مشکلات فرهنگی و اجتماعی و نظامی و اقتصادی و سیاسی و عبادی، قابل استناد و استدلال و تقلید می‌باشد.

و همان‌ها بودند که رسول خدا ﷺ آنها را در حدّ الگو و مقتدا برای آیندگان قرار داد و دنباله‌روی از سنت خویش و سنت آنها را تنها راه نجات ممکن از غرق شدن در گرداب‌های ذلالت و گمراهی، فلاکت و بدبختی، و افکار و اعمال پوسیده و نکبت‌بار، معرفی نمود.

چرا که پیروی از آنها، یکی از مهم‌ترین و بهترین و مطمئن‌ترین راه‌ها برای دستیابی به گنجینه‌ی تعلیمات اسلامی، اوامر و فرامین الهی و تعالیم آموزه‌های نبوی در عرصه‌های مختلف زندگی، اعم از حیات فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی، عبادی و خانوادگی و... می‌باشد.

و خلفای راشدین و دیگر صحابه رضی الله عنهم، و علم و ایمانشان تار و پود دین مبین اسلام به شمار می‌آید، چرا که تصور دین بدون توجه به سنت و علم آنها، ممکن نیست، چرا که آنها قدم بر شاهراهی گذاشته‌اند که قدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن راه قرار داشت و آنها عالی‌ترین و بهترین واسطه‌هایی هستند که می‌توان به کمک آنها، به گنجینه‌ی معارف و علوم قرآنی و نبوی و شرعی دست یافت و مسیر اصلی را از مسیر انحرافی باز شناخت.

برای جلوگیری از اطاله‌ی کلام، بذکر همین سخن از حسن بصری اکتفا می‌نمائیم. وی پیرامون یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «یاران محمد صلی الله علیه و آله در میان امت محمدی، دارای پاک‌ترین و صاف‌ترین قلب و عمیق و ژرف‌ترین علم و دانش و کمترین تکلف و تصنع بودند».

آنها مردمانی بودند که از سوی خدا برای مصاحبت و همراهی و همنشینی پیامبر صلی الله علیه و آله انتخاب و گزینش شده بودند. پس ای مسلمانان! اخلاق و خلق و خوی خویش را با اخلاق و صفات و ویژگی‌ها و سنن آنها همانند سازید. به خدای کعبه سوگند! آنها برشاهراه راست و صراط مستقیم والهی و نبوی بودند^(۱).

۱۶۶ - [۲۷] وعن عبد الله بن مسعود قال: خط لنا رسول الله صلی الله علیه و آله خطاً، ثم قال: " هذا سبيل الله"، ثم خط خطوطاً عن يمينه وعن شماله، وقال: " هذه سبيل، على كل سبيل منها شيطان يدعو إليه"، وقرأ: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ﴾ [الأَنْعَام: ۱۵۳]. الآية. رواه أحمد والنسائي والدارمي^(۲).

۱۶۶ - (۲۷) عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست مبارک خویش، در زمین خطی ترسیم نمود. سپس فرمود: این شاهراه بزرگ، راه راست و مستقیم خدا (یعنی دین خدا) است.

آن‌گاه خطوطی فرعی از راست و چپ آن خط کشید و فرمود: این‌ها راه‌های دیگر است. (یعنی راه‌های انحرافی والحدادی، بسان ادیان و اندیشه‌های ویرانگر یهودیت، نصرانیت، مجوسیّت و سایر ادیان و ملل دیگر که مبتنی بر بدعت، ضلالت و گمراهی و

۱- فتح الملهم ج ۱ ص ۱۲۹.

۲- مسند احمد ۱ / ۴۳۵، دارمی ح ۲۰۲، ابن ماجه ح ۱۱.

فلاکت و نکبت و متکی بر هوا و هوس‌ها و اندیشه‌های انحراف‌انگیز و فسادآمیز و مبتنی بر اهداف شخصی، امراض فردی و اعراض نفسی و حیوانی می‌باشد). و هیچ راهی از آنها نیست، مگر اینکه برآن شیطانی قرار دارد که به سوی آن فرا می‌خواند. (پس آگاه باشید که اسلام را بپذیرید، چرا که منتهی به سعادت هردو جهان می‌گردد و بر شما حرام است که از راه و روش‌های غیر الهی و شیطانی و نفسانی پیروی و تبعیت کنید چرا که منتهی به شقاوت هردو جهان می‌شود).

پیامبر ﷺ پس از این تمثیل و ترسیم این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَلْتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۳].

«این راه (که من برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است و منتهی به سعادت هردو جهان می‌گردد. پس از آن پیروی کنید و از راه‌های باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام، پیروی نکنید که شما را از راه خدا منحرف و پراکنده می‌سازد. اینها چیزهایی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید».

[این حدیث را احمد، نسائی و دارمی، روایت کرده‌اند].

۱۶۷ - [۲۸] وعن عبد الله بن عمرو قال: قال رسول الله ﷺ: " لا يؤمن أحدكم حتى يكون هواه تبعاً لما جئت به ". رواه في شرح السنة، وقال النووي في أربعينه: هذا حديث صحيح روينا في كتاب الحجّة بإسناد صحيح^(۱).

۱۶۷ - (۲۸) عبدالله ابن عمرو - رضی اللہ عنہ - گوید: پیامبر ﷺ فرمود: هیچ یک از شما به حقیقت ایمان نمی‌رسد، مگر زمانی که خواست او و تمام تمایلات و غرائز نفسانی وی، تابع آنچه من از سوی خدا (از اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های دقیق و عمیق و ژرف و تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین) آورده‌ام باشد.

[«بغوی» این حدیث را در «شرح السنة» روایت کرده و امام نووی در باره‌ی این حدیث در «أربعین» گفته: این حدیث، حدیثی صحیح است و ما آن را با اسنادی صحیح از «کتاب الحجّة» [اثر: ابوالفتح نصر بن ابراهیم مقدسی نابلسی] روایت کرده‌ایم].

شرح: از این حدیث به خوبی دانسته شد که پیامبر اسلام ﷺ هم در مسائل اجتماعی، هم فردی و خصوصی، هم فرهنگی و اقتصادی، هم سیاسی و نظامی، هم در مسائل مربوط به حکومت و قضاوت، از هر انسان مسلمانی نسبت به خودش اولی‌تر است. و اراده و خواست او [پیامبر]، مقدم بر اراده و خواست وی [هر انسان مسلمان] می‌باشد.

چراکه پیامبر ﷺ معصوم است. و نماینده‌ی خدا جز خیر و صلاح جامعه و فرد را در نظر نمی‌گیرد، هرگز تابع هوا و هوس نیست و هیچ‌گاه منافع خود را بر دیگران مقدم نمی‌شمرد، بلکه برنامه او در تضاد منافع، همواره ایثارگری و فدا کاری و دلسوزی و شفقت برای امت است. هر چه می‌گوید، سخن خداست و از ناحیه‌ی اوست، و حتی از پدر نسبت به امت دلسوزتر و مهربان‌تر است.

به همین جهت شخص مسلمان باید عملش را بر کتاب و سنت پیامبر ﷺ عرضه دارد و با نفس و خواهشات خود مخالفت کند و تابع دین و شریعتی باشد که پیامبر ﷺ از جانب خدا آورده است و مادام که کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ در کار است، جایی برای صدور فرمان و اعمال حوس‌های هیچ‌کس باقی نمی‌ماند.

و در واقع پیروان راستین پیامبران، کسانی هستند که در برابر حکم خدا و رسول اگر چه بر خلاف منافع و خواسته‌هایشان باشد، می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم:

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾ [النور: ۵۱].

«مؤمنان هنگامی که به سوی خدا و پیامبرش فرا خوانده شوند تا میان آنها داوری کند، سخنشان تنها این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم».

و در حقیقت منفورترین افراد در پیشگاه خدا، افرادی هستند که در مواردی، تسلیم فرمان پیامبر خدا ﷺ هستند که با منافع شخصی و اغراض فردی و خواهشات و تمایلات آنها، تطبیق کند و در جایی که باید به فرمان رسول خدا ﷺ گوش فرا دهند و آن را مخالف نفس و خواهشات خویش می‌بینند، در آن صورت به اعمال هوس‌های خود روی می‌آورد و به تجزیه و تحلیل احکام الهی و نبوی به مصداق «نؤمن ببعض

و نکفر ببعض» می‌پردازند. و در حقیقت این گروه به منافع و خواهشات خویش ایمان آورده‌اند، نه به حکم خدا و رسول.

اما مؤمنان واقعی و راستین و پیروان حقیقی مکتب محمدی، پیوسته اراده و خواسته‌هایشان تحت شعاع اراده و خواست خدا و رسول است و به هنگام تضاد منافع زود گذرشان با فرمان حق، از آن چشم می‌پوشند و تسلیم فرمان خدا و پیامبر ﷺ می‌شوند. و جز آنچه خدا و رسول اراده کنند، اراده‌ای ندارند و جز آنچه آنها می‌خواهند، خواسته‌ای در دل آنها نیست. و فقط چیزی را دوست می‌دارند که خدا و رسول دوست دارند و از چیزی متنفر و بیزارند که خدا و رسول نمی‌خواهند.

پس نتیجه می‌گیریم: انسان مسلمان هنگامی می‌تواند به اوج ایمان برسد که نیرومندترین علاقه او یعنی عشق به ذات خود را تحت الشعاع عشق به ذات خدا و نمایندگان و پیامبران او، بالاخص ذات ذی‌جود رسول اکرم ﷺ قرار دهد.

۱۶۸ - [۲۹] وعن بلال بن الحارث المزني قال: قال رسول الله ﷺ: " من أحيا سنة من سنتي قد أميتت بعدي، فإن له من الأجر مثل أجور من عمل بها من غير أن ينقص من أجورهم شيئا؛ ومن ابتدع بدعة ضلالة لا يرضاها الله ورسوله، كان عليه من الإثم مثل آثام من عمل بها لا ينقص من أوزارهم شيئا ". رواه الترمذي^(۱).

۱۶۸ - (۲۹) بلال ابن حارث مزنی رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: کسی که پس از من، یکی از سنت‌های مرده و متروک مرا احیا کند (و به آن جامه‌ی عمل بپوشاند و حکمش را در زندگی فردی و اجتماعی خویش، به مرحله‌ی اجراء در بیاورد و دیگران را به سوی آن فرا خواند و آن را به مردمان آموزش دهد). پاداش و مزد او بسان پاداش همه‌ی کسانی است که از او پیروی کنند. و به آن جامه‌ی عمل بپوشاند و این در حالی است که از پاداش آنان چیزی کاسته نمی‌شود.

و کسی که دست به نوآوری در دین بزند و امور نوساخته و نوپیدایی در دین ایجاد کند که موجبات گمراهی و ضلالت مردمان را فراهم آورد و ناخشنودی خدا و رسول او را در پی داشته باشد (و به این طریق مردم را به بیراهه و گمراهی و ذلالت و بیدادی بخواند گناه و پادافره او بسان گناه همه‌ی کسانی است که از آن بدعت‌گذار و کار

نوساخته در دین پیروی کنند. و این در حالی است که از گناه آنان چیزی کاسته نمی‌شود (پس هرکس که سنت زشت و شوم و سبک و روش نحس و پلیدی ایجاد کند که با آن موجبات گمراهی و ضلالت خود و مردمان را فراهم آورد. مادام که در دنیا، این سنت و روش بد و زشت باقی است، سهمی از مجازات و پاداش و پادافره آن بر دوش نخستین پایه‌گذار آن بدعت می‌باشد).

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است]

۱۶۹- [۳۰] ورواه ابن ماجه عن كثير بن عبد الله بن عمرو، عن أبيه، عن جده^(۱).

۱۶۹- (۳۰) ابن ماجه نیز همین حدیث را از كثير ابن عبدالله ابن عمرو، او نیز از پدرش (عبدالله ابن عمرو) و او نیز از طریق پدر بزرگش (عمرو بن عوف رضی الله عنه) روایت کرده است.

۱۷۰- [۳۱] وعن عمرو بن عوف قال: قال رسول الله ﷺ: "إن الدين ليأرز إلى الحجاز كما تأرز الحية إلى جحرها، وليعقلن الدين من الحجاز معقل الأروية من رأس الجبل. إن الدين بدأ غريبا وسيعود كما بدأ، فطوبى للغرباء، وهم الذين يصلحون ما أفسد الناس من بعدي من سنتي". رواه الترمذي^(۲).

۱۷۰- (۳۱) عمرو ابن عوف رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: بی‌تردید، ایمان به سوی سرزمین حجاز (مکه و مدینه و اطراف و اکناف آن دو) بر می‌گردد، همان‌گونه که مار به سوی سوراخش بر خواهد گشت و در آن پناه خواهد گرفت.

و به خدا سوگند! دین به سرزمین حجاز، پناه می‌برد و متحصّن می‌شود، همان‌گونه که بز کوهی ماده، (در وقت مشکلات و مصائب و ناامنی و یورش شکارچیان) به بالای قلّه‌ی کوه پناه می‌گیرد و در آنجا متحصّن می‌شود (تا از شرّ شکارچیان و خطرهای در امان باشد).

بی‌تردید، دین مبین اسلام، با غربت آغاز شده است و همانطور که با غربت آغاز شد دوباره غریب خواهد گردید. پس خوشا به حال غریبان. گفته شد: ای رسول خدا ﷺ! غریبان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان کسانی هستند که زمانی که مردم سنت‌هایم

۱- ابن ماجه ح ۲۱۰.

۲- ترمذی ح ۲۶۳۰ و قال حسن صحیح.

را (با ترک عمل به آن و یا انکار آن و یا نادیده گرفتن آن) به فساد می‌کشند و آنها را از بین می‌برند. آنان (با ایمان و عمل به آن و تبلیغ و دعوت و فراخواندن مردم به آن) سنت‌هایم را احیاء می‌کنند و زنده می‌دارند.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است.]

شرح: پیرامون این حدیث پیشتر صحبت شد. اما تذکر دادن این نکته را خالی از لطف در اینجا نمی‌بینیم و آن این‌که:

در هر زمان و هر مکان، ملاک شناخت حق و معیار معرفت سنت، کثرت انگشتان بالارفته و جنجال تبلیغاتی نیست. بلکه حق، دارای نور و روشنی است که در جامعه می‌درخشد و همه را تحت الشعاع خود و تحت تأثیر انوار خیره‌کننده و شگرف خویش قرار می‌دهد، اگر چه تنها باشد و کسی از آن پیروی نکند.

پیامبر ﷺ نیز در این حدیث به این موضوع اشاره کرده و گروهی از مؤمنان راستین را برای مسلمانان به تصویر کشیده که با وجود این که بیشتر مردم دچار فساد و انحراف و الحاد و بی‌بندوباری نسبت به اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های تابناک نبوی می‌شوند و در حالی که میان آنها غریب هستند، با این وجود با چنگ و دندان سنت پیامبر ﷺ را حفظ می‌کنند و به راه راست متمسک می‌شوند و به مخالفت کسانی که از راه راست منحرف شده‌اند و به سنت بی‌توجهی می‌کنند، اعتنا و توجهی نمی‌کنند، چرا که آنها به خوبی می‌دانند که منحرفان از راه حق و بی‌بندوباران نسبت به سنت نبوی اگر چه تعدادشان زیاد باشند و در مقابل، آنها کم و غریب باشند، باز هم ارزشی ندارد و با چنگ و دندان سنت را حفظ می‌کنند و تمام مردم را به سوی آن فرا می‌خوانند.

و در حقیقت چنین افرادی در جامعه غریب‌اند و اگر بخواهند سنتی از سنت‌های متروک و فراموش شده‌ی رسول خدا ﷺ را احیا کنند و به آن جامعه‌ی عمل ببوشانند، باید خود را برای طعن و ملامت جاهلان و کینه‌توزی بدعت‌گرایان و استهزاء و تمسخر نادانان و شکنجه و تبعید و محاصره‌ی اجتماعی دنیاداران و در نتیجه خود را برای فشار و زندانی و قتل و ترور آماده سازند.

به هر حال انسان مؤمن هم در امور دنیوی و هم در امور اخروی غریب است. در دین غریب است بخاطر اینکه ادیان دیگران فاسد است، در تمسکش به سنت نبوی غریب است، زیرا دیگران به بدعت، تمسک جسته‌اند، در عقیده‌اش غریب است به

خاطر فساد عقاید دیگران و در واقع او یک سنّت‌گرا، میان بدعت‌گرایان و یک دعوتگر به‌سوی خدا و رسول‌خدا، در میان دعوتگران به‌سوی تمایلات نفسانی و یک آمر به معروف و ناهی از منکر در میان گروهی که نیکی نزد آنان منکر و منکر، نیکو است. البته باید این نکته را مدنظر داشت و آن اینکه، احادیثی که پیرامون غربت اسلام و مسلمین و ضعف آنها بحث می‌کند نباید از آنها یأس و ناامیدی را برداشت کرد و از آنها چنین فهمید که موجب یأس و ناامیدی در قبال اعمال اصلاحی و انجام تغییرات است. و نباید از آنها چنین برداشت کرد که رسول‌خدا ﷺ امت خویش را به یأس و ناامیدی و رها کردن جریان فساد و منکرات که در جامعه رایج و منتشر شوند، فرا خوانده است.

چطور چنین تصویری به ذهن انسان خطور می‌کند در حالی که رسول‌خدا ﷺ، در زمان غربت اسلام و مسلمین باز هم مؤمنانی را می‌ستاید که در مقابل فساد مردم به اصلاح می‌پردازند، و آنچه را که مردم از سنّت‌های پیامبر ﷺ از بین برده‌اند، آنها احیاء می‌کنند.

آنان گروهی مثبت، سازنده و اصلاح‌گراند و از اقوام منفی، باطل، تنبل، و عاطل، گوشه‌گیر و منزوی و سرباران جامعه و طرفداران جبر قضا و قدر نیستند. پس اسلام امت را طوری تربیت و راهنمایی می‌کند که پیوسته و در هر حال چه در وقتی که حاکم و قدرتمند باشد و در دورانی که تحت فشار و مغلوب باشد، باز هم پیروانش را به راست‌کردن کژی‌ها و اصلاح مفسد و امر به معروف و نهی از منکر فرا می‌خواند و آنها را از دست روی دست‌گذاشتن و از یأس و ناامیدی و از تنبلی و کسالت و گوشه‌گیری و انزوا که نه ساکنی را به حرکت درآورند و نه غافلی را بیدار نمایند نهی می‌کند.

۱۷۱ - [۳۲] وعن عبد الله بن عمرو قال: قال رسول الله ﷺ: "ليأتين على أمتي كما أتى على بني إسرائيل حذو النعل بالنعل، حتى إن كان منهم من أتى أمه علانية، لكان في أمتي من يصنع ذلك. وإن بني إسرائيل تفرقت على ثنتين وسبعين ملة، وتفرقت أمتي على ثلاث وسبعين ملة، كلهم في النار إلا ملة واحدة" قالوا: من هي يا رسول الله؟ قال: "ما أنا عليه وأصحابي". رواه الترمذي^(۱).

۱۷۱- (۳۲) عبدالله ابن عمرو رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تاریخ دوباره تکرار خواهد شد و دورانی درست مانند دوره‌ای که بر بنی اسرائیل آمده بود بر امت من نیز خواهد آمد. آن گونه که در بنی اسرائیل یکی آشکارا به مادرش می‌آمیخت، در امت من نیز چنین کسانی به وجود خواهند آمد که آشکارا با مادرش درآمیزد و مرتکب عمل شنیع زنا گردد.

علاوه بر این، ملت بنی اسرائیل (یهودیان و مسیحیان) به هفتاد و دو فرقه منشعب گشت و امت من نیز به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌گردد و همه‌ی فرقه‌ها و گروه‌ها جز یکی در آتش خواهد بود.

پرسیدند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! فرقه‌ی ناجیه کدام است که روح بهشت را می‌بیند و از آتش سوزان دوزخ رهایی می‌یابد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فرقه‌ای که دنباله‌رو و پیرو راه و روش من و سبک و منش یاران و اصحابم هستند و از چیزی فرمانبرداری می‌کنند که من و یارانم بر آن هستیم. (پس فرقه‌ی ناجیه، فرقه‌ای است که به خوبی می‌داند و درک می‌کند که تنها راه نجات از چالش‌ها و دغدغه‌ها و مشکلات و مسائل و ناهمواری‌ها و ناملایمات و نابسامانی‌های کنونی و تنها راه نجات ممکن از غرق‌شدن در گرداب‌های ضلالت و تاریکی و عقاید و باورهای پوچ و بی‌معنا و افکار و اندیشه‌های پوسیده و نکبت‌بار، فقط دنباله‌روی از اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌ها و احکام و دستورات تابناک و تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین خدا و رسول و توصیه‌ها و سفارش‌های یاران پیامبر می‌باشد.

و در حقیقت فرقه‌ی ناجیه دوستدار رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران وی می‌باشند و به خوبی می‌دانند که صحابه رضی الله عنهم، آنانی که ایمانشان محور اعتبار و میزان ارزیابی ایمان دیگران است، می‌توان از عملکرد و اقوالشان نیز سرمشق گرفت و به گفته‌ها، و به کرده‌ها و رهنمودهایشان استناد و اعتماد و استدلال و تقلید کرد.

و به خوبی می‌دانند که صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سنت و روش آنان در کنار سنت و روش پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین و عالی‌ترین کمک، در راستای بازشناسی مسیر اصلی از مسیر منحرف و فرعی می‌باشد. زیرا آنها کامل‌ترین اسوه‌ی ایمانی هستند و کسانی که

به اندازه‌ی سر موئی از آنها روی برتابند، بدبخت و گمراه و فلاکت‌زده و نگون‌سار خواهند شد).

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

۱۷۲ - [۳۳] وفي رواية أحمد، وأبي داود عن معاوية: "ثنتان وسبعون في النار وواحدة في الجنة وهي الجماعة، وإنه سيخرج في أمي أقوام تتجاری بهم تلك الأهواء كما يتجاری الكلب بصاحبه، لا يبقى منه عرق ولا مفصل إلا دخله" (۱).

۱۷۳ - (۳۳) امام احمد و ابوداود از حضرت معاويه رضي الله عنه چنین روایت می‌کنند که گفت: (پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یهودیان و مسیحیان منشعب به هفتاد و دو فرقه گشتند. و امت من نیز، بسان آنها به هفتاد و سه فرقه و گروه تقسیم می‌گردد). هفتاد و دو از آنها در آتش و یکی در بهشت خواهد بود. و فرقه‌ای که مستحق بهشت است، همان جماعت مسلمانان است. (که پیرو راه و روش من و سبک و منش یارانم هستند و از چیزی فرمانبرداری و اطاعت می‌کنند که من و اصحابم بر آن هستیم).

و عنقریب در امتم مردمانی پیدا خواهند شد و پا به عرصه‌ی وجود خواهند گذاشت که خواهشات ناروای نفسانی و تمایلات پست حیوانی و آرزوهای نحس دنیوی در تار و پود وجود آنها سرایت می‌کند (و آنها را بر این وا می‌دارد تا دست به تشریح و قانون‌گذاری بزنند و امور نوساخته و نو‌پیدایی را در دین ایجاد بکنند و مذهب و مکتبی را مبتنی بر اهداف شخصی، امراض فردی و امراض پست حیوانی و خواهشات و تمایلات ناروای نفسانی و شیطانی، پی‌ریزی نمایند و راهی را غیر از راه جماعت مسلمانان برگیرند و گزینش نمایند و این خواهشات و تمایلات نفسانی و دنیوی چنان در تار و پود وجود آنها عجین می‌شود). همان‌گونه که فردی در نتیجه‌ی گازگرفتن سگ هار به بیماری «هاری» مبتلا شود و این بیماری در تمام رگ‌ها و عروق وی سرایت کند و هیچ رگ و عصبی را باقی نگذارد مگر اینکه در آن داخل شود (و فرد مبتلا را اگر درمان نشود، به زودی از پای درآورد).

شرح: «کَلْب» (به فتح کاف و لام): به معنای بیماری هاری است.

«هاری» یا «داءالکلب» یا «کَلْب» یا «راژ»: مرضی است که در بعضی از حیوانات مانند: سگ و گربه و گرگ تولید می‌شود، و دارای میکرب مخصوصی است و موقعی که حیوان کسی را گاز بگیرد میکرب آن سرایت می‌کند و باعث جنون هاری می‌شود، سگ‌ها در روزهای اول ابتلاء، افسرده و غمگین به نظر می‌آید و عطش فراوان دارد، زیرا گلویش تنگ شده و نمی‌تواند آب بخورد، پس از چند روز خشمگین و مضطرب می‌شود و با زبان آویخته به این طرف و آن طرف می‌رود و هرکس را ببیند، گاز می‌گیرد.

سپس پاهایش فلج می‌شود و به حالت خفگی می‌میرد.

بیماری «هاری» در انسان بلا فاصله پس از گزیدن سگ‌ها، ظاهر نمی‌شود. هرچه موضع گزیدگی دورتر از مغز باشد، بیماری دیرتر بروز می‌کند. اگر گونه‌های انسان را گاز گرفته باشد، ده، پانزده روز بعد، و اگر پا را گزیده باشد، دو سه ماه بعد، عوارض آن ظاهر می‌گردد. زیرا ویروس هاری که از بزاق سگ داخل بدن انسان می‌شود به تدریج از عصب عبور می‌کند و به مغز میرسد و هنگامی که به مغز برسد، حالت اضطراب و هیجان در بیمار تولید می‌گردد، گلوی او تنگ می‌شود و نمی‌تواند چیزی بخورد از شنیدن کوچکترین صدا و از دیدن نور شدید مضطرب می‌شود و حالت جنون پیدا می‌کند و چند روز پس از بروز این عوارض به حالت خفگی می‌میرد. هرگاه سگ‌ها انسان را بگزد، باید فوراً بالای زخم را ببندد و جای دندان سگ را فشار دهند تا آب دهان سگ با مقداری خون خارج بشود و بعد سرم مخصوص آنرا تزریق کنند تا از بروز عوارض آن جلوگیری شود^(۱).

در اینجا نیز رسول خدا ﷺ از تمثیل و ترسیم استفاده نموده و فرموده است: خواهشات نفسانی و تمایلات حیوانی، چنان بر این بدعت‌گرایان و نفس‌پرستان سرایت می‌کند. همانگونه که بیماری «هاری» در تمام رگ‌ها و عصب‌های فرد مبتلا به «هاری»، داخل می‌شود.

از این‌رو اگر چنین فردی تحت علاج قرار نگیرد و سرم مخصوص به او تزریق نشود، به زودی بر اثر این بیماری هلاک خواهد شد اینچنین نیز، اگر این بدعت‌گرایان و نفس‌پرستان که مذهبی را بر اساس اهداف شخصی و امراض نفسی و اغراض فردی و

خواهشات حیوانی خویش، پی‌ریزی نموده‌اند، اگر از این کار دست نکشند به زودی همین نفس‌پرستی و پیروی خواهشات و تمایلات، آنها را از پای در خواهد آورد و آنها را به دَرک، واصل خواهد نمود.

۱۷۳ - [۳۴] وعن ابن عمر قال: قال رسول الله ﷺ: "إن الله لا يجمع أمتي - أو قال: أمة محمد - على ضلالة، ويد الله على الجماعة، ومن شذَّ شذَّ في النار". رواه الترمذي^(۱).

۱۷۳ - (۳۴) ابن عمر - رضی عنهما - گوید: پیامبر ﷺ فرمود: خداوند تکلی امتم. یا فرمود: امت محمد ﷺ را بر ضلالت و گمراهی جمع نخواهد کرد.

و دست یاری خدا با جماعت است و هرکس از راه جماعت سرپیچی کند و تکروی را انتخاب نماید، در حقیقت راه آتش را در پیش گرفته است. (و اگر در این حال جان بسپارد و چشم از این جهان فرو بندد، در آتش سوزان دوزخ انداخته خواهد شد).
[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

۱۷۴ - [۳۵] وعنه قال: قال رسول الله ﷺ: "اتبعوا السواد الأعظم، فإنه من شذَّ شذَّ في النار". رواه ابن ماجه من حديث أنس^(۲).

۱۷۴ - (۳۵) ابن عمر - رضی عنهما - گوید: پیامبر ﷺ فرمود: از سواد اعظم (جماعت مسلمانان) پیروی کنید و از تکروی برحذر باشید چرا که هرکس از راه جماعت سرپیچی کند و تکروی را انتخاب نماید، در حقیقت راه آتش را در پیش گرفته است.
[این حدیث را ابن ماجه از حدیث حضرت انس رضی عنه روایت کرده است].

شرح: در این حدیث پیامبر ﷺ بشدت از تفرقه و اختلاف و بدعت‌گذاری و تکروی در مسائل شرعی واله‌ی، بر حذر داشته و همگان را توصیه نموده تا وحدت و یکپارچگی را سر لوحه‌ی عمل خویش قرار دهند و از پراکندگی و خودرأیی بپرهیزند و اخوت و برادری و دوستی را نصب‌العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار دهند و از دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها و اختلاف‌ها و کشمکش‌ها اجتناب کنند و باید سخت از اختلاف و دوگانگی بپرهیزند و از هر چه مایه‌ی آشفتگی و نابسامانی‌جمعی است، دست بردارند و

۱- ترمذی ح ۲۱۶۷.

۲- ابن ماجه از حضرت انس روایت کرده است و روایتش این چنین است «إن امتي لا تجتمع علي ضلالة، فإذا رأيتم إختلافاً فعليكم بالسواد الأعظم»، ح ۳۹۵۰.

دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها را که به روابط برادری و دینی صدمه می‌زند و دین و دنیای امت را تباه می‌سازد یکسره ترک کنند و باید مسلمانان مواظب باشند تا به دام تفرقه نیفتند و بدانند که شیطان به یک فرد که خارج از جماعت و گروه مسلمان راستین است، نزدیکتر می‌باشد تا به دو فرد. و هرکس از مسلمانان می‌خواهد که در سرای بهشت منزل گزیند و از آتش دوزخ رهایی یابد بر اوست که جماعت مسلمانان و سواد اعظم را رها نکند، چرا که دست یاری و کمک خدا با جماعت و دست فتنه‌گر و ویرانگر شیطان با تک‌روی و خودرأیی و اختلاف و دوگانگی است.

در این زمینه، اقبال لاهوری در قالب شعر می‌گوید:

فرد را ربط جماعت رحمت است	جوهر او را کمال از ملت است
تاتوانی با جماعت یار باش	رونق هنگامه‌ی احرار باش
فرد و قوم آئینه‌ی یکدیگرند	سلک و گوهر کهکشان و اخترند
فرد می‌گیرد ز ملت احترام	ملت از افراد می‌یابد نظام
فرد تا اندر جماعت گم شود	قطره‌ی وسعت طلب قلمز شود
هر که آب از زمزم ملت نخورد	شعله‌های نغمه درعودش فسرد
نیست از روم و عرب پیوند ما	نیست پابند نسب، پیوند ما
دل به محبوب حجازی بسته‌ایم	زین جهت با یکدیگر پیوسته‌ایم
رشته‌ی وحدت چو قوم از دست داد	صد گره بر روی کار او فتاد
ما پریشان در جهان چون اختریم	همدم و بیگانه از یکدیگریم

۱۷۵ - [۳۶] وعن أنس قال: قال لي رسول الله ﷺ: " يا بني! إن قدرت أن تصبح وتمسي وليس في قلبك غش لأحد فافعل ". ثم قال: " يا بني! وذلك من سنتي، ومن أحب سنتي فقد أحبني ومن أحبني كان معي في الجنة ". رواه الترمذي^(۱).

۱۷۵ - (۳۶) انس رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم به من فرمود: فرزندم! اگر می‌توانی و قدرت‌داری، روز و شب و تمام اوقات عمرت را به گونه‌ای سپری کن که در دلت، نسبت به هیچ‌کس از بندگان خدا، نیرنگ، بدخواهی، کدورت، کینه، بغض و عداوت و دشمنی و دیگر امراض ناخالص درونی، وجود نداشته باشد.

۱- ترمذی ح ۲۶۷۸ و قال حسن غریب من هذا الوجه.

انس رضی الله عنه گوید: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله در ادامه‌ی سخنانش، خطاب به من فرمود: پسر! (سینه‌ی بی‌کینه و بی‌آلایش داشتن) از سنت‌ها و سبک و منش من است و هرکس سنت مرا احیا کند (و آن را سرلوحه‌ی زندگی فردی و اجتماعی خویش قرار دهد و به آن جامه‌ی عمل ببوشاند و آن را در تمام ابعاد و زمینه‌های مختلف زندگی، نصب‌العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار دهد) به طور قطع مرا دوست داشته است (و محبت من در رگ و ریشه و در تار و پود وجودش، عجین شده و او را محو خود کرده است) و کسی که مرا دوست بدارد، در بهشت همراه من خواهد بود.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح:

«رفع یک سوء برداشت»: در این حدیث، به صراحت بیان شد که افراد مطیع و فرمانبردار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سنت‌های پاک و مطهرش، در بهشت همنشین و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله خواهند بود و در حقیقت این یکی از افتخارات بزرگ و از امتیازات سترگ کسانی است که مطیع و فرمانبردار سنت‌های تعالی بخش و سعادت‌آفرین رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند.

البته باید دانست که همراه بودن با پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشت، بدان معنا و مفهوم نیست که آنها در مقام و مرتبه از هر جهت برابر و مساوی باشند و هر دو در یک رتبه و درجه قرارگیرند، بلکه در عین معاشرت و همراهی و همنشینی با یکدیگر، هرکدام سهم خاصی (طبق مقام و مرتبه خود) از مواهب و الطاف خداوند و درجات بهشتی دارند. همانطور که فی‌المثل درختان، گل‌ها و گیاهان یک باغ در عین اینکه گرد هم هستند، و از نور آفتاب و باران بهره می‌برند، بهره‌های آنها مانند ارزش‌های آنها یکسان و مساوی و همسنگ و برابر نیست.

۱۷۶ - [۳۷] وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: " من تمسك بسنتي عند فساد أمتي، فله أجر مائة شهيد " رواه احمد ^(۱).

۱۷۶ - (۳۷) ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله (پیرامون فضیلت و جایگاه والا و شامخ سنت و عمل به آن) فرمود: کسی که در دوران فساد امت من، به سنت من چنگ زند و

۱- الترغیب و الترهیب، علامه منذری ۸۰/۱، الکامل فی الضعفاء، علامه ابن عدی ۷۳۹/۲، سلسله احادیث الضعفاء، آلبنی ۳۲۶.

آنرا سرلوحه‌ی زندگی خویش قرار دهد و پیوسته آن را نصب‌العین و آویزه‌ی گوش خویش بگرداند، برایش پاداش و اجر صد شهید وجود دارد.

[این حدیث را احمد روایت کرده است.]

شرح: در این حدیث، پیامبر گرامی اسلام ﷺ، اجر و پاداش مسلمان صادق و راستین را که به سنت پیامبر ﷺ در دوران فساد امت و در دوران غربت اسلام و مسلمین حقیقی، متمسک باشد، به اندازه‌ی اجر و مزد صد شهید قراردادده است. و در واقع این پاداش بزرگ به خاطر غربت در میان مردم و تمسک به سنت رسول گرامی اسلام ﷺ، در میان ظلمت و تاریکی بدعت‌های مردمان است.

واقعیت امروزی و چند عصر گذشته گواه این است که اسلام و مسلمانان صادق، در دیار خود و در میان مردم غریب بوده و می‌باشند تا آنجا که اگر کسی مردم را به اسلام واقعی و به سنت‌های نورانی و تابناک رسول خدا ﷺ، دعوت نموده باشد و یا خود بدان عمل نماید، مشکلات فراوانی از قبیل فشار، شکنجه، زندان، ترور، ملامت، طعن، و اعدام فراروی او قرار خواهد گرفت.

بنابراین اگر انسان مسلمان و پیرو راستین مکتب محمدی، بخواهد منهج ربّانی و سنت نبوی را در عصر کنونی ما، سرلوحه‌ی کار خود قرار دهد، باید خود را برای طعن و ملامت جاهلان و کینه‌توزی بدعت‌گرایان و استهزاء و تمسخر نادانان و شکنجه‌ی و تبعید و محاصره‌ی اجتماعی دنیاداران و در نتیجه، فشار و زندانی و ترور و قتل و... آماده سازد. و چرا اجر و پاداش چنین فردی که در چنین محیط فاسد، که با وجود عقاید و باورهای پوچ و باطل و بدعت‌گرایی و سنت‌ستیزی در آن، باز هم به سنت رسول خدا ﷺ، عمل می‌کند و آن را سرلوحه‌ی کار خویش قرار می‌دهد، اجر و پاداش وی به مقدار اجر و پاداش صد شهید نباشد؟

او با وجود غربت در دین، در عقیده، در اجرای سنت نبوی، و با وجود غربت در سلوک و طریقت و... باز هم به سنت رسول خدا ﷺ چنگ می‌زند و با چنگ و دندان از آن محافظت می‌کند و در کنار بدعت‌گرایان، او یک سنت‌گرا است و در کنار جاهلان، او یک عالم و خردمند و در کنار دعوت‌گران به سوی خواهشات نفسانی و تمایلات حیوانی، او یک دعوت‌گر به سوی فرمان خدا و سنت رسول خداست. و در کنار آنانی که نیکی نزد آنان منکر و منکر نیکوست، او یک آمر به معروف و ناهی از منکر است.

پس برای چنین فردی اجر و پاداش صد شهید، مبارک و میمون باشد.

۱۷۷ - [۳۸] وعن جابر عن النبي ﷺ حين أتاه عمر، فقال: إنا نسمع أحاديث من يهود تعجبنا، أفترى أن نكتب بعضها؟ فقال: " أمتهوكون أنتم كما تهوكت اليهود والنصارى؟! لقد جئتمكم بها بيضاء نقية، ولو كان موسى حياً ما وسعه إلا اتباعي ". رواه أحمد والبيهقي في كتاب شعب الإيمان^(۱).

۱۷۷ - (۳۸) جابر رضی اللہ عنہ گوید: عمر رضی اللہ عنہ نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم آمد و گفت: گاهی اوقات سخنانی زیبا و دلنشین از یهودیان می شنویم که ما را به اعجاب و تحسین وا می دارد، آیا شما اجازه می دهید تا برخی از آنها را به رشته ی تحریر در بیاوریم؟

پیامبر در پاسخ فرمود: آیا شما در دین تان حیرت زده و سرگردان و حیران و ویلان هستید (تا احکام و مسائل آئین و دین تان را از غیر و بیگانه بگیرید) همانگونه که یهودیان و مسیحیان در دین شان حیرت زده و سرگردان بودند. (و اوامر و فرامین و تعالیم و دستورات و احکام و آموزه های مکتبشان را پشت سرافکنند، و تعالیم موسی و عیسی صلی اللہ علیہ و آله و سلم و فرامین تورات و انجیل را نادیده گرفتند و به دنبال احبار و راهبان و پارسایان و دیرنشینان رفتند و آنچه را که آنها خودسرانه، قانون گذاری می کردند و حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال نمودند، آنها نیز از ایشان پیروی کردند، و سخنانشان را دین دانستند و کورکورانه به دنبالشان روان شدند و آئین راستین موسی و عیسی صلی اللہ علیہ و آله و سلم را پشت سر افکندند، پس شما نیز به آئین و مکتبتان اعتماد داشته باشید و به دید شک و تردید به احکام و مسائل آن نگاه نکنید و پیرامون تعالیم و آموزه هایش، حیرت زده و سرگردان مباشید، چرا که به خدا سوگند!) من آئینی روشن و واضح و بدور از هرگونه کژی و انحراف و ضعف و نقصی برایتان به ارمغان آورده ام (که هرکس آن را رها کند و به بیراهه و ضلالت رود و از ادیان و ملل غیر الهی و تحریف شده متأثر شود و از آنها پیروی و تاسی و اقتدا نماید، هلاک و نابود خواهد شد). و بدانید که (ملت ها و امت های دیگر، نیاز مبرم به احکام و تعالیم دین روشن و آئین واضح ما دارند چرا که) اگر موسی صلی اللہ علیہ و آله و سلم زنده می بود، وی را جز پیروی و اتباع از آئین و کیش من، هیچ گنجایش دیگری نبود.

[این حدیث را احمد و بیهقی در «شعب الایمان» روایت کرده‌اند].

شرح: در این حدیث به این موضوع اشاره رفته است که این امت (امت محمدی و ملت قرآنی) از بقیه‌ی امت‌ها و ملت‌ها جدا است، چراکه افراد این امت از راه راست و درست برخوردارند و یهودیان و مسیحیان و دیگر ادیان و ملل، راه‌های دیگری دارند. در قرآن و در مجموعه‌ی احادیث نبوی، آیات و روایات زیادی در این زمینه آمده است که مجموعاً این را می‌رساند که این امت از بقیه امت‌ها جدا است. شخصیت منحصر به فردی دارد و نباید دنباله‌رو(ی) یهودیان و مسیحیان و امت‌های دیگر باشد. به این خاطر واژه‌ی «خالفوهم» (باآنها مخالفت کنید) در بسیاری از احادیث تکرار شده است، پس برای امت محمدی، شایسته است که استقلال و هویت خویش را حفظ کنند و به جهان و جهانیان خط و مشی دهند و از عادات و سخنان یهودیان و مسیحیان متأثر نشوند و از رسوم و تقالید آنها پیروی نکنند و اخلاق و رفتار آنها را انتخاب نمایند و در هر حال هویت و شخصیت اسلامی خود را حفظ کنند.

دکتر یوسف قرضاوی در این زمینه می‌گوید:

«باید ما مسلمانان، شخصیت منحصر به فرد خودمان را دارا باشیم، چون امت اسلامی، امت وسط است که برای انسان‌ها نمونه است. ما رتبه‌ی استادی امت‌ها را داریم، ما بهترین امت هستیم که برای هدایت انسان‌ها برانگیخته شدیم، پس چرا از دیگران پیروی کنیم؟ پیامبر اکرم ﷺ می‌خواهد این مفاهیم را در وجود ما بکارد تا به شخصیت و استقلال خود افتخارکنیم. پیامبر ﷺ نمی‌خواهد که ما پیرو و دنباله‌رو و پیرو دیگران باشیم. به هشدار این حدیث که به صورت خبرآمده است توجه کنید:

«لتتبعن سنن من قبلکم، شبراً بشبر و ذراعاً بذراع، حتی لو دخلوا جحر ضب»

«لدخلتموه». «وجب به وجب و ذرع به ذرع از روش‌های پیشینیان پیروی خواهید کرد، به نحوی که اگر داخل سوراخ سوسماری هم شوند، شما هم داخل آن خواهید شد».

یعنی اگر داخل سوراخ سوسمار شوند، سوراخ سوسمار یک مُد می‌شود به نام «مد» سوراخ سوسمار» وقتی که موهای پشت سرشان بلند کنند، جوانان ما هم همین کار را می‌کنند حتی خود را مثل سوسک، سیاه می‌کنند، جوانان ما هم به شکل سوسک سیاه در می‌آیند.

کجاست شخصیت منحصر به فرد ما در برابر این تقلید کورکورانه؟ آیا انسان از دین و شخصیت اسلامی خود خارج شود تا از گمراهی دیگران پیروی کند؟
وقتی که از پیامبر اکرم ﷺ پرسیدند که: از روش‌های کدام پیشینیان پیروی خواهیم کرد؟

آیا از یهود و نصاری تقلید خواهیم کرد؟ پیامبر ﷺ فرمود: پس از چه کسی؟
آیا جای تأسف نیست که اساتید ما یهود و نصاری شوند؟ ما دستوراتی که در «پروتوکلات حکمای صیهون» آمده است، اجرا می‌کنیم، کاری نداریم که نسبت این «پروتوکلات» به حکمای صیهون درست است یا نه، ما دانسته یا نه دانسته، خواسته‌های آنان را اجرا می‌کنیم و مطیع فرمان آنانیم^(۱).

پس مسلمانان باید هوشیار و بیدار باشند و شخصیت منحصر به فرد و مستقل خود را حفظ و حراست کنند و به آئین خویش بنازند و در راستای اجرای اوامر و فرامین مکتب خویش و نشر و پخش آن، از همه چیز بگذرند و به سنت پیامبرشان و به شخصیت و استقلال خود، افتخار کنند و دنباله‌رو و پیرو دیگران و یهودیان و ترسایان نباشند.

۱۷۸ - [۳۹] وعن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله ﷺ: "من أكل طيباً، وعمل في سنة، وأمن الناس بوائقه، دخل الجنة". فقال رجل: يا رسول الله! إن هذا اليوم لكثير في الناس؟ قال: "وسيكون في قرون بعدي". رواه الترمذي^(۲).

۱۷۸ - (۳۹) ابو سعید خدری رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: هرکس که رزق و روزی حلال و پاکیزه خورد و به سنت (و راه و روش پرشکوه من) جامه‌ی عمل بپوشاند، و مردم از شرش در امان باشند، به بهشت خدا، خواهد رفت.

مردی از جای برخاست و گفت: ای رسول خدا ﷺ! چنین افرادی با چنین اوصافی در امت تو، امروز بسیاراند (آیا در آینده نیز، این چنین خواهد بود و مردمان آینده نیز از چنین اوصاف و ویژگی‌هایی برخوردارند)؟

۱- سنت و بدعت، ترجمه: ابراهیم ساعدی ص ۶۰ - ۶۱.

۲- ترمذی ح ۲۵۲۰ و قال حدیث غریب لانعرفه.

پیامبر ﷺ فرمود: (آری) پس از من نیز در اقوام و ادوار مختلف دیگر، چنین افرادی با چنین اوصافی خواهد بود.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

۱۷۹ - [۴۰] وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: قال رسول الله ﷺ: "إنكم في زمان من ترك منكم عشر ما أمر به هلك، ثم يأتي زمان من عمل منهم بعشر ما أمر به نجا". رواه الترمذي^(۱).

۱۷۹ - (۴۰) ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: شما ای صحابه رضی اللہ عنہم! در دوره‌ای قرار دارید که اگر یکی از شما، یک دهم آنچه که به آن امر شده را ترک کند و پشت سر افکند، هلاک خواهد شد. پس از این زمانی فراخواهد رسید که هرکس در آن زمان به یک دهم آنچه را که به آن دستور داده شده، عمل کند و به ده یک آن، جامه‌ی عمل بپوشاند، نجات خواهد یافت (چرا که در دوران فساد امت، انتظار بیشتری از او نمی‌رود).

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: چون عهد رسالت، عهد نزول وحی، عهد عزّت و اقتدار و بالندگی و تکامل بود و صحابه رضی اللہ عنہم در رکاب و همراهی و همنشینی پیامبر ﷺ بودند و به طور مستقیم به سخنان گهربار رسول خدا ﷺ، گوش فرا می‌دادند و چشمان‌شان را با دیدن سیمای مبارک پیامبر ﷺ خنک می‌کردند و بدون هیچ مانع و حائلی قرآن و احوالی را که مربوط به آیات الهی بودند، مشاهده می‌نمودند و از فهم کامل و علم صحیح و عمل صالح و ایمان کامل و یقینی درست برخوردار بودند و... به خاطر تمام این عوامل، اگر صحابه رضی اللہ عنہم، به یک دهم اوامر و فرامین الهی و یک دهم تعالیم و آموزه‌های نبوی و یک دهم احکام و مسائل شرعی، عمل نمی‌کردند، احتمال هلاک‌شدنشان بود، چرا که در عهد رسالت می‌زیستند و با چشم سر، پیامبر ﷺ و نزول وحی را مشاهده می‌نمودند و به خاطر وجود مبارک پیامبر ﷺ و شنیدن سخنان گهربارشان بدون هیچ واسطه‌ای، ایمان و یقین‌شان در حدّ کمال بود.

۱- ترمذی ح ۲۲۶۷ و قال غریب لا نعرفه الا من حدیث نعیم بن حماد عن سفیان بن عیینہ.

اما در آینده که عصر غربت اسلام و مسلمانان راستین و دوران فساد اُمّت است، اگر فردی به یکی از اوامر و فرامین الهی و نبوی و شرعی عمل کند، به فرموده‌ی رسول خدا ﷺ، نجات خواهد یافت.

چراکه او با مشکلاتی در اجرای فرامین الهی و نبوی برخوردار است که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

۱- این نوید بزرگ به خاطر غربت چنین فردی در میان مردم و تمسک وی به سنّت و اوامر و فرامین خدا و رسول ﷺ در میان ظلمت و تاریکی بدعت‌های مردمان است.

۲- برای چنین فردی انجام تمام اوامر و فرامین خدا در دوران فساد اُمّت، سخت است، چراکه اگر خواسته باشد به تمام اوامر و فرامین الهی، جامه‌ی عمل بپوشاند و حتی اگر اراده کند به یک دهم آنها عمل نماید، باید خود را برای طعن و ملامت جاهلان و کینه‌توزی بدعت‌گرایان و استهزاء و تمسخر نادانان و شکنجه و تبعید و محاصره‌ی دنیاداران و فشار و زندانی و قتل و ترور نفس‌پرستان و مادی‌گرایان، آماده سازد و این خود کاری مشکل و دشوار است.

۳- چنین فردی با حال و وضعی باید متمسک به اوامر و دستورات خدا و رسول باشد که در آن زمان، باید در کنار ادیان فاسد دیگران و عقاید باطل عده‌ای و طریقت و سلوک گمراه و انحرافی برخی و افکار و اندیشه‌های ویرانگر برخی دیگر و بدعت‌گرایی و نوآوری‌های بعضی دیگر از مردم، به سنّت و فرمان رسول خدا ﷺ چنگ بزند و با چنگ و دندان در چنین محیطی فاسد و ویرانگر ازکیان اسلام، قرآن، سنّت و مسلمانان دفاع کند، و این نیز کاری بس مشکل و دشوار است.

۴- در وقتی که بیشتر مردم از سنّت روی گردانند و به بدعت و نوآوری متوجه‌اند، و بیشترشان منکر توحید خالص‌اند، اگر چنین فردی به سنّت ملتزم و پایبند باشد و از بدعت‌ها و نوآوری‌ها دوری گزیند و پای‌بند به توحید خالص باشد و فقط از پیامبر ﷺ در آنچه به‌سوی او ارسال شده است، تبعیت کند، در حقیقت شراره‌ی آتش را به دست گرفته و بیشتر مردم وی را سرزنش می‌کنند و به سبب غربت و عدم و سازگاری وی با فرهنگ حاکم بر جامعه، مردم او را اهل

شدود، بدعت و جدا شده از سواداعظم می‌پندارند. در چنین جوئی، اگر این فرد به یک دهم اوامر و فرامین الهی و نبوی و شرعی عمل کند، امکان نجاتش خواهد بود.

چرا که وی، نه بسان صحابه رضی الله عنهم، عهد رسالت را دریافته و نه با پیامبر صلی الله علیه و آله ملاقاتی داشته و نه از نزدیک با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنی زده و نه به طور مستقیم و زنده از سخنان ایمان‌افزای پیامبر صلی الله علیه و آله بهره گرفته، با این وجود، تمام سعی و تلاش خویش را به کار می‌گیرد تا در دوران فساد امت و در زمان غربت اسلام و قرآن، باز هم مطیع و فرمانبردار احکام الهی و فرامین و سنت‌های نبوی باشد.

۱۸۰ - [۴۱] وعن أبي أمانة قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: " ما ضل قوم بعد هدى كانوا عليه إلا أوتوا الجدل ". ثم قرأ رسول الله صلی الله علیه و آله هذه الآية: ﴿مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ﴾ [الزخرف: ۵۸]. رواه أحمد والترمذي وابن ماجه ^(۱).

۱۸۰ - (۴۱) ابوامامه رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ جامعه و مردمی پس از هدایت و راه‌یافتن، به ضلالت و بیراهه رفت، جز آنکه به جدال و خصومت و ستیزه‌جویی و حق‌ناپذیری خو گرفت.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه‌ی کریمه را تلاوت فرمود:

﴿مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ﴾ [الزخرف: ۵۸].

«آنان این مثال را چز از روی جدال بیان نمی‌دارند... بلکه ایشان گروهی کینه‌توز و پرخاشگرند (و برای مبارزه با تو و جلوگیری از حق، به استدلال باطل متوسل می‌شوند)».

(مشرکان مکه گفتند: آیا به نظر شما معبودهای ما بهتراند یا عیسی؟ به عقیده شما

﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ [الأنبياء: ۹۸]. «عیسی صلی الله علیه و آله به دوزخ

می‌رود، پس بگذار ما و معبودهایمان که از او بدترند به دوزخ برویم). آنان این امثال را جز از روی جدال، بیان نمی‌دارند، بلکه ایشان گروهی کینه‌توز و پرخاشگراند و برای مبارزه با تو و جلوگیری از حق، به استدلال باطل متوسل می‌شوند».

[این حدیث را احمد، ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: در این حدیث به این نکته مهم اشاره رفته که سرچشمه‌ی تمام اختلافات و مجادله‌های باطل و کینه‌توزی‌های پرخاشگرانه، انگیزه‌هایی جز طغیان، ظلم، حسد، و عداوت و دشمنی و اعمال نظرهای شخصی و تنگ‌نظری‌ها و کشمکش‌های پوچ و بی‌معنا ندارد.

یهودیان و مسیحیان در احکام الهی به اختلاف و نزاع پرداختند و در این راستا، خون‌های زیادی ریختند و مسیحیان نیز در امر توحید و آلوده‌ساختن آن به شرک و تثلیث، راه اختلاف پویدند و تخم اختلاف پاشیدند و چون منافع خود را در خطر می‌دیدند از روی جدال و کشمکش به ناحق و طغیان و ظلم و حسد، همه را نادیده گرفتند.

جالب اینجاست که سرچشمه‌ی اختلاف‌ها و کشمکش‌های مذهبی آنها معمولاً از جهل و بی‌خبری نبود، بلکه بیشتر به خاطر بغی، ظلم، انحراف از حق، اعمال نظرهای شخصی، جدال و خصومت و ستیزه‌جویی و حق‌ناپذیری است.

اگر آنها و یا هرکس دیگر، تعصب، کینه‌توزی، تنگ‌نظری‌ها، منافع شخصی، اغراض فردی، امراض درونی و تجاوز از حدود و حقوق خود را کنار بگذارند و با واقع‌بینی و روح عدالت‌خواهی، احکام خدا را بررسی کنند، جاده‌ی حق بسیار روشن خواهد بود و اختلافات و کشمکش‌ها و ستیزه‌جویی‌ها و حق‌ناپذیری‌ها به سرعت حل می‌شود.

۱۸۱ - [۴۲] وعن أنس بن مالك أن رسول الله ﷺ كان يقول: "لا تشددوا على أنفسكم فيشدد الله عليكم، فإن قوماً شددوا على أنفسهم، فشد الله عليهم، فتلك بقاياهم في الصوامع والديار" ﴿رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ﴾ [الحديد: ۲۷]. رواه أبو داود^(۱).

۱۸۱ - (۴۲) انس ابن مالک رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم پیوسته می‌فرمود: (چون مبنای شریعت اسلامی بر آسان‌گیری و رفع عسر و حرج از بندگان است، از این رو شما نیز) بر خود سخت نگیرید، چراکه اگر شما بر خود سخت گرفتید، خداوند صلی اللہ علیہ وسلم هم بر شما سخت خواهد گرفت.

اقوامی پیش از شما بودند که بر خویش‌تن سخت گرفتند (وبه جانب تیسیر و تخفیف و آسان‌گیری و رفع عسر و حرج، اعتنایی نورزیدند، بنابراین) خداوند صلی اللہ علیہ وسلم نیز، بر آنان سخت گرفت و آنان را در عسر و حرج و سختی و مشقت انداخت.

و این بقایا و آثار برجای مانده‌ی آنها در صومعه‌ها و دیرها است (حال به آنها بنگرید و ببینید که چه بر سرشان به خاطر سخت‌گیری و تشدد و بدعت و نوآوری در دین آمده است).

سپس پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ﴾ [الحديد: ۲۷].

«پیروان عیسی ﷺ رهبانیت سختی را از پیش خود پدید آوردند که ما آنها را بر آنان واجب نکرده بودیم و لیکن خودشان بر خود سخت گرفتند و آن را برای بدست آوردن خوشنودی خدا پدید آورده بودند و بر خویشان نذر واجب نموده بودند».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: در این حدیث به این نکته اشاره رفته است که: مبنای شریعت بر آسان‌گیری و رفع عسر و حرج و تشدید و سخت‌گیری از بندگان است. و برای مسلمانان نیز مناسب است که پیوسته رعایت حد وسط و اعتدال میان افراط و تفریط، آن هم بر مبنای اصول و موازین اسلامی را سرلوحه‌ی کار خود قرار دهند.

خداوند در آیات زیادی نیز به این موضوع اشاره کرده است، به عنوان مثال، در سوره مائده، در پایان آیه تیمم و طهارت می‌فرماید:

﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُسِّمَنَكُمْ وَ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ﴾ [المائدة: ۶].

«خدا نمی‌خواهد بر شما سخت بگیرد، لیکن می‌خواهد شما را پاک و نعمتش را بر شما تمام گرداند، باشد که سپاس او بدارید».

و در سوره‌ی بقره در پایان آیه روزه و مسائل آن از قبیل رخصت افطار برای بیمار و مسافر می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد»

و در پایان آیات محرمات ازدواج، و بیان رخصت‌های خداوند در آن از قبیل: جواز نکاح کنیزان مؤمن برای کسانی که از ازدواج زنان آزاد، ناتوان هستند می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾ [النساء: ۲۸].

«خدا می‌خواهد تا بارتان را سبک گرداند و می‌داند انسان ناتوان آفریده شده است».

و نیز در پایان سوره حج به دنبال یک سلسله اوامر و نواهی می‌فرماید:

﴿هُوَ أَجْتَبَٰكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُم فِي الدِّينِ مِنْ﴾ [الحج: ۱۷۸].

«خداست که شما را برای خود برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است».

پیامبر ﷺ نیز می‌فرماید:

«يَسِّرُوا وَلَا تَعَسِّرُوا وَيَسِّرُوا وَلَا تُنْفِرُوا». «آسان گیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید

و متنفر نگردانید».

و نیز می‌فرماید:

«أَتَمَّا بُعِثْتُمْ مُيسِّرِينَ وَلَمْ تُبْعَثُوا معسرِينَ». «شما برای آسان‌گیری مبعوث شده‌اید نه

برای سخت‌گیری».

در این حدیث نیز، پیامبر ﷺ به راهب‌ها و راهبه‌های مسیحی اشاره کرده که آنها نه تنها آئین توحیدی مسیح را رعایت نکردند و آن را با انواع شرک و چندگانه‌پرستی آلودند، بلکه دست به تشریح و قانون‌گذاری و بدعت و (رهبانیت)، تحریم ازدواج برای مردان و زنان تارک دنیا و انزوای اجتماعی و پشت پا زدن به وظائف انسان در اجتماع را ابداع نمودند و کاری را بر خود نذر و واجب کردند که خداوند ﷻ آنها را بر ایشان فرض و واجب نکرده بود، اما آنها از تخفیف و تیسیر و آسان‌گیری الهی بهره نبردند و دست به نوآوری زدند و صومعه‌های و و دیرهایی دورافتاده برای عبادت و زندگی در محیطی دور از اجتماع بشری را برای خویش برگزیدند و به تمام وظائف انسان در اجتماع پشت پا زدند و انزوای اجتماعی را در پیش گرفتند. و خلاصه، آنها بر خود سخت گرفتند و خداوند نیز بر آنها سخت گرفت.

از این رو، پیامبر ﷺ از پیروانش می‌خواهد که بسان آنها برخورد سخت نگیرند و به دنبال بدعت و نوآوری در دین که رهاورد و ارمغانش جز سختی و مشقت، نیست نروند، چرا که این از اصول ثابت شده شریعت مقدس اسلام است که بدعت، دین را سخت می‌کند و آن را با طبیعت سهل و آسانش بیگانه می‌سازد.

اسلام بشدت مخالف بدعت و نوآوری در دین است تا مردم از پیش خود چیزهایی را به دین نیافزایند تا باعث سختی و مشقت در دین شود و روح شریعت که بر مبنای آسان‌گیری و رفع عسر و حرج است، تحت‌الشعاع بدعت‌های آنها قرار بگیرد. چراکه اگر مردم دست به نوآوری بزنند و به احکام و فرامین ساده و بی‌آلایش خدا، اعتنایی

نورزند و آنها را ناقص و کم پندارند و چندین برابر آنچه خدا نازل کرده است به دین بچسبانند، دست آخر نتیجه اش این می شود که تکالیف و وظایف دینی بر مردم سنگین می شود و دین زده می گردند و بسان راهبها و راهبه های مسیحی به انحراف و الحاد و ناهنجاری ها و ناملازمات دینی و اجتماعی گرفتار می آیند.

۱۸۲ - [۴۳] وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: قال رسول الله ﷺ: " نزل القرآن على خمسة أوجه: حلال، وحرام، ومحكم، ومتشابه، وأمثال. فأحلوا الحلال، وحرّموا الحرام، واعملوا بالمحکم، وآمنوا بالمتشابه، واعتبروا بالأمثال ". هذا لفظ المصايح. وروى البيهقي في شعب الإيمان ولفظه: " فاعملوا بالحلال، واجتنبوا الحرام، واتبعوا المحكم ^(۱) .

۱۸۲ - (۴۳) ابو هريره رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: قرآن کریم (بطور اجمال) بر پنج نوع، فرو فرستاده شده است: حلال، حرام، محکم، متشابه، ضرب المثل و قصص و مواضع.

(و مسئولیت شما، در قبال این پنج وجه این است که) حلال آن را حلال و حرام آن را حرام بدارید و محکم آن را اصل و اساس تفکر و رفتار خویش بگیرید و به متشابهات آن ایمان داشته باشید (و دانش واقعی و حقیقی آنرا به خدا بسپارید) و به ضرب المثلها و قصص و مواضع آن درس عبرت و پند و اندرز بگیرید.

[این حدیث، با همین الفاظ در مصایح روایت شده و بیهقی در «شعب الایمان» با این الفاظ روایت کرده است:] به حلال آن جامه عمل ببوشانید و از حرام آن اجتناب ورزید و از محکّمات آن پیروی کنید و آنها را اصل و اساس تفکر، رفتار، گفتار، پندار و کردار خویش قرار دهید.

۱۸۳ - [۴۴] وعن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: " الأمر ثلاثة: أمر بين رُشد فاتبعه، وأمر بين غيه فاجتنبه، وأمر اختلف فيه فكله إلى الله عزوجل ". رواه أحمد ^(۲) .

۱۸۳ - (۴۴) ابن عباس - رضی اللہ عنہما - گوید: پیامبر ﷺ فرموده: احکام و مسایل شرع بر سه نوعند:

۱- مصایح السنة ۱۶۴/۱ ح ۱۴۴.

۲- این حدیث در مسند احمد نیست، بلکه طبرانی آن را با اندکی تغییر در «الکبیر» نقل نموده است.

- ۱- حکمی که هدایت و درستی و راستی و کمالش، هویدا و مشخص است. پس وظیفه‌ی تو در قبال چنین حکمی این است که آن را سرلوحه‌ی کار خویش قرار دهی و از آن پیروی نمایی.
- ۲- حکمی که ضلالت و گمراهی و نادرستی و انحرافش مشخص است. پس از چنین چیزی بشدت اجتناب ورز و به عوامل قُرب و مقدمات آن نیز نزدیک مشو.
- ۳- و احکامی که مشکل و قابل تأویل بوده و معانی و مفاهیم کاملاً واضح و روشنی ندارند و از معانی گوناگون و متعارضی برخوردارند. (و چون محتمل مفاهیم و اوجه زیادی هستند قاطعانه نمی‌توان آنها را تفسیر و تبیین کرد) پس باید علم و دانش حقیقی آنها را به خدا بسپاریم و به او تعالی حواله کنیم (چرا که تأویل و تفسیر و تبیین و تشریح درست آن را جز خدا کسی نمی‌داند. و مراد از قسم سوم همان احکام مشتبه و آیات متشابه قرآنی است).
- [این حدیث را احمد روایت کرده است].

فصل سوم

۱۸۴ - [۴۵] عن معاذ بن جبل قال: قال رسول الله ﷺ: " إن الشيطان ذئب الإنسان كذئب الغنم، يأخذ الشاذة والقاصية والناحية، وإياكم والشعاب، وعليكم بالجماعة والعامّة ". رواه أحمد^(۱).

۱۸۴ - (۴۵) معاذ ابن جبل رضي الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بی تردید شیطان بسان گرگی است در کمین آدمیان نشسته، که تنها آنانی را که مثل گوسفندان از گله جدا شده‌اند و دور افتاده‌اند را به گمراهی می‌افکند و آنان را می‌درد. و بر شما باد که بشدت از تفرقه و اختلاف و تکروری و خودرأیی بپرهیزید. و بر شما باد که جماعت مسلمانان را محکم گیرید و از راه جماعت سرپیچی نکنید. (چرا که اگر از جماعت مسلمانان دور افتادید، توسط شیطان در کمین نشسته‌ی جن و انس، در پرتگاه هلاکت سقوط خواهید کرد). [این حدیث را احمد روایت کرده است].

۱۸۵ - [۴۶] وعن أبي ذر قال: قال رسول الله ﷺ: " من فارق الجماعة شبراً فقد خلع رقة الإسلام من عنقه ". رواه أحمد وأبو داود^(۲).

۱۸۵ - (۴۶) ابوذر رضي الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: کسی که به اندازه‌ی یک وجب از جماعت مترقی و آزادمنش و عدالت‌خواه مسلمانان راستین، جدائی گزیند و راه جدائی و بیگانگی و تکروری و خودرأیی و تفرقه و اختلاف را در پیش گیرد، بدرستی که رشته‌ی اسلام از گردن او برگرفته و کشیده شده است. [این حدیث را احمد و ابو داود روایت کرده‌اند].

شرح: دردو حدیث فوق پیامبر صلی الله علیه و آله با تأکیدهای زیاد، بر روی برپایی اتحاد و همبستگی و دوری از تفرقه و کینه‌توزی تأکید می‌کند و به شدت تفرقه‌افکنان، بدعت‌گرایان، فتنه‌جویان و آنانی که راه اختلاف و مجادله و تکروری و خودرأیی را در

۱- مسند احمد ۵/۲۴۳.

۲- ابوداود ح ۴۷۵۸، مسند احمد ۵/۱۸۰.

پیش گرفته‌اند را می‌کوبد و آنها را مورد ملامت و سرزنش و طعن و تهدید قرار می‌دهد.

براستی چرا پیامبر ﷺ تا این پایه، به روی برپایی اتحاد و همبستگی تأکید می‌کند و این گونه از تفرقه و کینه‌توزی اظهار تنفر و بیزاری نموده است؟
واقعیت اینست که اتحاد و همبستگی و همفکری و هم‌رأیی و چنگ‌زدن به جماعت مسلمانان و تمسک به سنت‌های پیامبر ﷺ و دوری از بدعت‌ها و نوآوری‌ها، به خوبی قادر است، مانع هلاکت و فناء مردمان گردد. چون همیشه احتمال می‌رود که افرادی که دور از جماعت مسلمانان قرار دارند، توسط شیاطین در کمین‌نشسته‌ی جن و انس، مورد حمله و یورش قرار بگیرند و در پرتگاه هلاکت سقوط کنند و دین و دنیاشان تباہ و بر باد گردد.

اما هرگاه همین افراد در بین جمع و جماعت مسلمانان واقع شوند و سنت‌های تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین پیامبر ﷺ را سر لوحه‌ی زندگی خویش قرار دهند، چون گوسفندی که در میانه گله‌ای قرار گیرد و بدین وسیله از حمله‌ی گرگ‌ها در امان بماند، در حمایت آنها قرار می‌گیرند و از گزند توطئه‌های اشرار و طعن و ملامت جاهلان و کینه‌توزی بدعت‌گرایان و استهزاء و تمسخر نادانان و شکنجه و تبعید و محاصره‌ی دنیاداران و فشار و زندانی و ترور و قتل نفس‌پرستان و مادی‌گرایان و بداندیشان، به دور خواهد ماند.

و اینکه پیامبر ﷺ در حدیث بالا فرموده است: «کسی که به اندازه‌ی یک وجب از جماعت مسلمانان جدائی‌گزیند، رشته‌ی اسلام از گردن او برگرفته شده است.» از باب تهدید و تشدید و تغلیظ و سختگیری است. یعنی چنین فردی از ایمان کامل و دین حقیقی برخوردار نیست. و مقصود نفی اصل ایمان نیست، بلکه منظور کمال مراتب ایمان و اسلام است، یعنی نمی‌توان مؤمنی را با مراتب عالی ایمان یافت که به اختلاف و تفرقه، دامن زند و به تک‌روی و خودرأیی بپردازد.

ولی اگر در عقاید بنیادین و محوری و کلیدی اسلام، به بدعت و نوآوری دست یازد، و جدا از مکتب اهل سنت و جماعت، عقیده‌ای را مبتنی بر خواهشات نفسانی و تمایلات ناروای حیوانی خویش، پایه‌ریزی کرد، و با این عقیده‌اش به شالوده‌ی اسلام بخواهد، ضربه‌ای وارد کند، به راستی چنین فردی از دایره‌ی اسلام خارج و رشته‌ی اسلام از گردن او به طور حقیقی برگرفته خواهد شد.

۱۸۶ - [۴۷] وعن مالك بن أنس مرسلًا، قال: قال رسول الله ﷺ: " تركت فيكم أمرين لن تضلوا ما تمسكنم بهما: كتاب الله وسنة رسوله ". رواه في الموطأ^(۱).

۱۸۶ - (۴۷) امام مالک، به طور مرسل از رسول خدا ﷺ چنین روایت می کند که فرمود: «دو چیز گرانبها در میان شما نهاده ام و از خویش به جای گذاشتم که با وجود آنها، هرگز به بیراهه نخواهید رفت و تا وقتی که آنها را دستاویز خویش قرار دهید، هرگز گمراه و فلاکت زده نخواهید شد، و آن دو: کتاب پرشکوه خدا و سنت و منش پیامبر خداست».

[این حدیث را مالک در مؤطأ روایت کرده است].

شرح: «حدیث مُرسل»: حدیثی است که سقوط راوی در بین تابعی و پیامبر ﷺ صورت گیرد. مثلاً در این حدیث، امام مالک می گوید: «قال النبی ﷺ...» و حدیث فوق نیز، جزو مراسیل امام مالک به شمار می آید.

۱۸۷ - [۴۸] وعن غضيف بن الحارث الشمالي قال: قال رسول الله ﷺ: " ما أحدث قوم بدعة إلا رفع مثلها من السنة؛ فتمسك بسنة خير من إحداث بدعة " رواه أحمد^(۲).

۱۸۷ - (۴۸) غُضیف بن حارث شمالی ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: هیچ ملتّی، نوآوری و بدعتی را در دین خود ایجاد نکردند، مگر اینکه در مقابل، سنتی همانند آن، از آنان گرفته شد. پس حال که چنین است، تسمک جستن به سنت و منش پیامبر ﷺ بهتر و برتر از ایجاد بدعت و نوآوری در دین می باشد.

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

۱۸۸ - [۴۹] وعن حسان قال: " ما ابتدع قوم بدعة في دينهم إلا نزع الله من سنتهم مثلها، ثم لا يعيدها إليهم إلى يوم القيامة. " رواه الدارمي^(۳).

۱۸۸ - (۴۹) حسان بن ثابت ﷺ گوید: هر ملتّی که بدعتی را در دین خود ایجاد کرد، خداوند ﷻ نیز در مقابل، سنتی همانند آن را از آنان می گیرد و آنها را در

۱- مؤطا مالک ح ۳ «کتاب القدر».

۲- مسند احمد ۴/۱۰۵.

۳- دارمی ح ۹۸.

ظلمت و تاریکی‌های بدعت رها می‌سازد و دوباره آن سنت را تا روز قیامت، به‌سوی آن بدعت‌گرایان، باز نخواهد گرداند.

[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

شرح: این دو حدیث به یکی از اصول و قواعد بزرگ دینی و الهی اشاره دارند و آن اینکه، بدعت و نوآوری در دین، سنت‌ها را از بین می‌برد و در هر جا که بدعت باشد، سنتی در آنجا ضایع خواهد شد. به همین جهت در این دو حدیث، به این اصل کلی، اشاره شده و چنین بیان شده که هیچ قومی، بدعتی را به وجود نمی‌آورند، مگر آنکه سنتی مثل آن را از بین می‌برند. و در جهانی که ما زندگی می‌کنیم این یک قانون و یک قاعده و اصل است، چرا که در هر جا اسراف باشد، در آنجا ناحق هم هست، اگر در یک زمینه، اسراف و تبذیر شد، در زمینه‌ی دیگر، حتماً شاهد کمبود بیش از حد، خواهی شد. و وقتی بدعت‌گرایان نیرو و توانشان را در ایجاد بدعت و عمل بدان صرف کنند، دیگر چندان توان و قدرت و انگیزه و علاقه‌ای برای عمل به سنت باقی نمی‌ماند. به همین جهت، بدعتی‌ها در انجام بدعت‌ها سریع و پرنشاط هستند ولی در انجام سنت‌ها، سست و درمانده‌اند.

به همین خاطر است که شریعت مقدس اسلام با بدعت و بدعت‌سازان به شدت مخالف است و با تندى و خشونت با بدعت‌گرایان برخورد می‌کند و عملشان را مستحق ضلالت و گمراهی و در نتیجه؛ لایق آتش سوزان دوزخ می‌داند.

و در حقیقت سرّ مخالفت با بدعت و بدعت‌گرایان غالباً در همین نکته نهفته است. به خاطر جلوگیری از اطالهی کلام، در اینجا سخن ابن مسعود رضی الله عنه را ذکر می‌کنیم و با کلام وی بحث خویش را پایان می‌دهیم. وی می‌گوید:

«میان‌روی در سنت، بهتر از زیاده‌روی در بدعت است.»

و در حقیقت این قول ابن مسعود رضی الله عنه برگرفته شده از این قول پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود:

«فتمسك بسنة، خيرٌ من احداث بدعة». «تمسك جستن به سنت و منش پیامبر صلی الله علیه و آله»

بهتر و برتر از ایجاد بدعت و نوآوری در دین است»

۱۸۹ - [۵۰] وعن إبراهيم بن ميسرة قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «من وقر صاحب بدعة،

فقد أعان على هدم الإسلام". رواه البيهقي في شعب الإیمان مرسلًا^(۱).

۱۸۹ - (۵۰) ابراهیم بن میسره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که بدعت‌سازی را احترام و بزرگ دارد، در حقیقت بر ویرانی اسلام و سنت کمک کرده است.

[این حدیث را بیهقی در «شعب الایمان» به طور مرسل روایت کرده است].
 شرح: آری! کسی که بدعت‌سازی را احترام کند، بر ویرانی اسلام و سنت کمک کرده است، چرا که او با احترام و بزرگداشت بدعت‌گرا، به سنت‌گرایان و سنت، توهین می‌کند و بازار بدعت‌سازی و بدعت‌سازان را گرم و پر رونق نگاه می‌دارد و آب در آسیاب آنها می‌ریزد، حال آنکه خداوند تعالی، از ما مسلمانان می‌خواهد تا از بدعت‌گذاران دوری جوئیم و کار آنان را مورد نکوهش قرار دهیم و خود را با تأیید آنها و همراهی و همنشینی با آنها و با احترام و بزرگداشتشان، در زمره‌ی آنان قرار ندهیم. و ما مکلف و مؤظفیم، برای دفاع از کیان اسلام و سنت با بدعت‌گذاران به دشمنی بپردازیم و آنان را رسوا کنیم و به سرکوبی آنان بپردازیم و آنان را همانند کردارشان، مردود اعلام نمائیم و شهادتشان را در دنیا نپذیریم و با اسلحه‌ی ایمان و سنت‌های تابناک و تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین رسول خدا صلی الله علیه و آله از هر طرف بر آنها یورش آوریم و آنها را آماج حملات ویرانگر و رسواگر خویش قرار دهیم. چرا که خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۹].

«بی‌گمان کسانی که آئین خود را پراکنده می‌دارند و دسته دسته و گروه گروه می‌شوند تو اصلاً از آنان نیستی و مسئول رستگاری یا زشتکاری ایشان نمی‌باشی و راه تو از راه آنان جدا است و سر و کارشان با خدا است و خدا ایشان را از آنچه می‌کنند، با خبر می‌سازد».

۱۹۰ - [۵۱] وعن ابن عباس قال: من تعلم كتاب الله ثم اتبع ما فيه؛ هداة الله من الضلالة في الدنيا؛ ووقاه يوم القيامة سوء الحساب.

وفي رواية، قال: من اقتدى بكتاب الله لا يضل في الدنيا ولا يشقى في الآخرة، ثم تلا هذه الآية: ﴿فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾ [طه: ۱۲۳]. رواه رزين^(۱).

۱۹۰- (۵۱) ابن عباس - رضی الله عنهما - گوید: هرکس از روی صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل، قرآن را بیاموزد و به آنچه در آن از اوامر و فرامین و تعالیم و دستورات و احکام و آموزه‌های تابناک و تعالی‌بخش است، پیروی کند و آنها را سر لوحه‌ی زندگی و کار خویش قرار دهد خداوند عز وجل در دنیا او را از ضلالت و گمراهی به هدایت و کمال رهنمون می‌سازد و در آخرت نیز، وی را از حساب و کتاب بد و خطرناک قیامت، محفوظ و مصون می‌دارد.

و نیز فرمود: هرکس قرآن را (در تمام ابعاد و زوایای مختلف زندگی: عبادات و معاملات، فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی، عبادی و خانوادگی، اعتقادی و اخلاقی و...) پیشوا و مقتدای خویش قرار دهد و در هر زمینه به اوامر و فرامین آن اقتدا و تاسی ورزد نه در دنیا گمراه و سرگشته می‌شود و نه در آخرت با درآمدن در دوزخ، بدبخت و نگون‌سار می‌گردد.

آن‌گاه ابن عباس - رضی الله عنهما - این آیه را تلاوت فرمود:

﴿فَمَنْ أَتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾ [طه: ۱۲۳].

«هر که از هدایت و رهنمود (یعنی قرآن) پیروی می‌کند گمراه و بدبخت نخواهد شد».

[این حدیث را «رزین» روایت کرده است].

۱۹۱ - [۵۲] وعن ابن مسعود أن رسول الله ﷺ قال: " ضرب الله مثلاً صراطاً مستقيماً، وعن جنبي الصراط سوران، فيهما أبواب مفتحة، وعلى الأبواب ستور مرخاة، وعند رأس الصراط داع يقول: استقيموا على الصراط ولا تعوجوا، وفوق ذلك داع يدعو، كلما همّ عبد أن يفتح شيئاً من تلك الأبواب، قال: ويحك! لا تفتحه، فإنك إن تفتحه تلجه ". ثم فسره فأخبر: " أن الصراط هو الإسلام، وأن الأبواب المفتحة محارم الله، وأن الستور المرخاة حدود الله، وأن الداعي على رأس الصراط هو القرآن، وأن الداعي من فوقه واعظ الله في قلب كل مؤمن ". رواه رزين ورواه أحمد^(۱).

۱۹۱- (۵۲) ابن مسعود رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله (دودلی و تزلزل قلبها را در دوری گزیدن از گناه و مرزشکنی و قرارگرفتن انسان، میان ندای فطرت و وجدان از یک سو، و هوای دل و شیطان از سوی دیگر، را در قالب مثالی زیبا و دلنشین، این سان به تصویر می کشد و) می فرماید:

خداوند تعالی این گونه می زند: شاهراهی است راست و درست که بر دو سوی آن دو قلعه است که درهای آن باز و گشوده می باشد و بر آن دروازاها، پرده‌هایی فروافتاده است و در رأس آن شاهراه راست و درست، دعوتگر و فراخوانی است که می گوید: هان ای مردم! همگی به این راه راست و درست درآئید و به بیراهه نروید. از فراز آن راه نیز دعوتگر و فراخوانی با صدای رسا و بلند مردم را فرا می خواند و هنگامی که کسی بر آن می شود که دری از آن درها را بگشاید، آن دعوتگر می گوید: وای بر تو، چه می کنی؟ مبادا آن در را بگشایی، چرا که اگر در راه گشودی، وسوسه و تحریک می شوی و در آن وارد خواهی شد.

ابن مسعود رضی الله عنه گوید: آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله این تمثیل را این گونه تفسیر کرد و فرمود: آن شاهراه راست در این تمثیل و ترسیم، شاهراه راست و درست اسلام است و آن درهای گشوده، محرمات خدایند. و آن پرده‌های فروافتاده بر آن درها، حدود و مرزهای مقررات و قوانین خداست (و هیچ کسی از مرزی از مرزهای مقررات خدا نخواهد گذشت و به حرام و گناه نخواهد افتاد، جز آنکه، آن پرده را کنار زند). و آن دعوتگر و فراخوانی که بر سر راه است و مردم را فرا می خواند، کتاب پرشکوه خدا، قرآن است. و آن دعوتگر و فراخوانی که بر فراز راه و بالاتر از آن، مردم را فرا می خواند، اندرزگوی خدا، یا همان وجدان اخلاقی است که در دل هر انسان درست اندیش و حق طلبی هست و سوسو می کند و وی را از گناه و معصیت باز می دارد.

[این حدیث را رزین و احمد روایت کرده اند].

۱۹۲ - [۵۳] والبیهقی فی شعب الایمان عن النواس بن سمعان، وکذا الترمذی عنه إلا أنه ذکر أخصر منه^(۱).

۱۹۲- (۵۳) این حدیث را بیهقی نیز در «شعب الایمان» از نواس بن سمعان، روایت کرده و ترمذی نیز در سنن خود، آن را از همین راوی، اما مختصرتر از روایت بیهقی و دیگران، روایت نموده است.

۱۹۳- [۵۴] وعن ابن مسعود قال: من كان مستنّاً فليستنّ بمن قد مات، فإن الحي لا تؤمن عليه الفتنة. أولئك أصحاب محمد ﷺ كانوا أفضل هذه الأمة، أبرها قلوباً، وأعمقها علماً، وأقلها تكلفاً، اختارهم الله لصحبة نبيه، ولإقامة دينه، فاعرفوا لهم فضلهم، واتبعوهم على آثارهم، وتمسكوا بما استطعتم من أخلاقهم وسيرهم، فإنهم كانوا على الهدى المستقيم. رواه رزين^(۱).

۱۹۳- (۵۴) ابن مسعود رضی اللہ عنہ گوید: هرکس از شما می‌خواهد، به کسی اقتدا و تأسی بورزد و او را الگو و پیشوای خویش در امور زندگی و کارهای روزمره خود قرار دهد، باید به آنکه مرده است، تأسی جوید. (و از پیشینیان و گذشتگان یعنی یاران جان‌نثار پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم پیروی نماید). چرا که در هر صورت زنده از وقوع در فتنه‌ها ایمن نیست.

وآن گروه که لایق و سزاوار تأسی و اقتدا هستند، اصحاب و یاران محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم، آن‌گزیدگان و خاصگان و آن ابرمردان عرصه‌ی فضل و کرامت می‌باشند. براستی آنان در میان امت محمدی صلی اللہ علیہ و آله و سلم دارای پاک‌ترین و بی‌آلایش‌ترین و خالص‌ترین قلب، و عمیق‌ترین و ژرف‌ترین علم و دانش، و کمترین تکلف و تصنع، بودند.

ایشان مردمانی بودند که از طرف خداوند عز و جل برای مصاحبت و همراهی و همنشینی رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم، و قائم نگاه‌داشتن دین مبینش، انتخاب و گزینش شده بودند (و در حقیقت فلسفه و حکمت گزینش آنها به عنوان برترین و بهترین افراد این امت در همین عوامل نهفته است).

حال که نسبت به مقام و جایگاه والا و شامخ آنها، اطلاع حاصل کردید، پس نسبت به آنها قدرشناس باشید و چنان‌که باید عظمت و منزلت آنها را بشناسید و به گونه‌ی لازم به قدر و شأن آنها پی ببرید (و نسبت به آنها، گستاخی و توهین و اسائه‌ی ادب نکنید). و قدم بر نقش قدم‌هایشان بگذارید و از همان سبک و منشی که آنها برگزیدند

شما نیز همان را گزینش کنید. و پیروی از گفتار و کردار آنها را پیوسته نصب العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار دهید و در حد توان و قدرت‌تان، از خلق و خوی و صفات و عاداتشان تقلید کنید و متمسک شوید و اخلاق و عادات‌تان را با اخلاق و سنن و سبک و روش آنها همانند سازید، زیرا که آنان بر شاهراه راست و درست هدایت و خط مستقیم امر الهی و سنت نبوی بودند.

[این حدیث را زرین روایت کرده است].

شرح: این حدیث بیانگر حجیت سنت صحابه رضی الله عنهم است و این مطلب را متبادر به ذهن می‌سازد که از دوره‌های اولیه‌ی اسلام تا عصر کنونی ما، پیروی از سبک و روش و طریقه و منش صحابه و اتباع از اوامر و فرامین و دستورات و تعالیم و توصیه‌ها و سفارش‌های آنها یکی از مهمترین و بهترین و کاملترین راه‌های دستیابی به هدایت و کمال و تعلیمات و آموزه‌های تعالی بخش و سعادت‌آفرین الهی و نبوی به شمار می‌رود. چرا که خداوند تعالی، ایمان، عملکرد و اقوال، و کرده‌ها و رهنمودها و توصیه‌ها و سفارش‌هایشان را ملاک سنجش ایمان و گفته‌ها و کرده‌های ما قرار داده است و فرموده:

﴿فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ ۖ فَقَدِ اهْتَدَوْا ۗ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ﴾
[البقرة: ۱۳۷].

«اگر آنان ایمان بیاورند همچنان که شما (صحابه رضی الله عنهم) ایمان آورده‌اید و بدان چیزهایی که شما ایمان دارید ایشان نیز ایمان داشته باشند، بی‌گمان به راه راست و درست رهنمون گشته‌اند و اگر پشت کنند پس راه اختلاف و دشمنانگی را با شما در پیش گرفته‌اند».

پس ما نیز در قرن بیست و یکم و در هزاره‌ی سوم و در عصر ارتباطات و فناوری و صنعت و تکنولوژی و عصر اتم و کامپیوتر، اگر می‌خواهیم به سعادت و خوشبختی و بالندگی و افتخار و اقتدار و عزت در عرصه‌های مختلف زندگی، اعم از مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی، اعتقادی و عملی و عبادی و خانوادگی و... برسیم، باید مردانی را با نام «صحابه رضی الله عنهم»، که از دنیارفته‌اند، اسوه و الگو قرار بدهیم، نه آنان که زنده‌اند و منصفی ظهور حوادث و فتنه‌ها را درک کرده‌اند و دامن پاکشان به نامطلوبی‌ها و آفت‌های دینی چرک‌آلود شده و شایستگی کامل را برای اسوه بودن ندارند.

و ما برای جلوگیری از اطاله‌ی کلام، به ذکر شعری از دکتر اقبال لاهوری در اینجا اکتفا می‌نمائیم.

وی چنین می‌سراید:

راه آباء رو که این جمعیت است	معنای تقلید ضبط ملت است
اجتهاد اندر زمان انحطاط	قوم را درهم همی پیچد بساط
زاجتهاد عالمان کم نظر	اقتدا بر رفتگان محفوظتر
فکرشان رسید همی باریکتر	ورع‌شان با مصطفی نزدیکتر
تنگ بر ما رهگذار دین شد است	هر لئیمی رازدار دین شد است

۱۹۴ - [۵۵] عن جابر: أن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ، أتى رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بنسخة من التوراة، فقال: يا رسول الله! هذه نسخة من التوراة، فسكت فجعل يقرأ ووجه رسول الله يتغير. فقال أبو بكر: ثكلتك الثواكل! ما ترى ما بوجه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم؟! فنظر عمر إلى وجه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فقال: أعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله صلی اللہ علیہ وسلم، رضينا بالله رباً، وبالإسلام ديناً، وبمحمد نبياً. فقال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم: "والذي نفس محمد بيده، لو بدا لكم موسى فاتبعتموه وتركتموني لضللتكم عن سواء السبيل، ولو كان حياً وأدرك نبوتي لاتبعني". رواه الدارمي ^(۱).

۱۹۴ - (۵۵) جابر ابن عبد الله رضی اللہ عنہ گوید: عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ نسخه‌ای از تورات را برداشته و نزد سول خدا صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت: ای رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم! اینکه می‌بینید، نسخه‌ای از تورات است (آیا به ما اجازه می‌فرمائید تا آنرا مورد مطالعه و بررسی و تحقیق و کنکاش قرار دهیم و از محتویات و احکام و مسائل و تعالیم و آموزه‌های آن اطلاع و آگاهی حاصل نمائیم)؟

پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم سکوت را اختیار کرد و به عمر رضی اللہ عنہ چیزی نفرمود. (عمر رضی اللہ عنہ فکر کرد که سکوت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم نشانه‌ی رضایت و اجازه است، از این‌رو) شروع به خواندن تورات کرد، غافل از اینکه پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم از این کارش خشمگین و ناراحت شده و آثار خشم و غضب بر سیمای مبارک وی، نمایان و هویدا گشته است.

ابوبکر رضی الله عنه با درایت و فراست و ذکاوت و هوش بالایش به خشم و غضب پیامبر صلی الله علیه و آله پی برد، از این رو به عمر رضی الله عنه گفت: زنان خانواده‌ها در عزایت نشینند، مگر آثار خشم و غضب را در سیمای مبارک و نازنین رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌بینی؟

عمر رضی الله عنه نگاهی به سیمای مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله انداخت و گفت: از شر خشم و غضب خدا و پیامبر او به خود خدا پناه می‌برم. ما به پرودگاری خدا و این که اسلام دین ما و محمد صلی الله علیه و آله رسول و فرستاده‌ی خدا است راضی و خرسند هستیم (و بدنبال ادیان و ملل پیشین غیر الهی و شیطانی نمی‌رویم و به دین و آئین و شخصیت و هویت و استقلال و شیوه‌ی خویش افتخار می‌کنیم. و ذره‌ای از دین و شخصیت اسلامی خود خارج نمی‌شویم. چرا که ما بهترین امت هستیم که برای هدایت انسان‌ها برانگیخته شده‌ایم. پس چطور از دیگران پیروی نمائیم و خواسته‌ها و تعالیم تحریف شده‌ی آنان را اجرا کنیم و مطیع و فرمان‌بر اوامر و دستورات آنها باشیم).

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! ما به دین و آئین مبارک تو و به تعالیم و آموزه‌های دقیق و تابناک و تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین پروردگارت و به اوامر و قوانین شکوه‌بار قرآنی و نبوی و شرعی تو می‌نازیم و به آن افتخار می‌کنیم. و این را نیز دانستیم که این امت از بقیه‌ی امت‌ها و ملت‌ها جداست، شخصیت منحصر به فرد خود را دارا است، و نباید دنباله‌رو و پیرو امت‌های پیشین و یهودیان و مسیحیان باشد).

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به آن ذاتی که جان محمد صلی الله علیه و آله در قبضه‌ی اوست! اگر (بالفرض) موسی علیه السلام دوباره زنده می‌شد و شما به دنبال او می‌رفتید و از او پیروی می‌کردید و مرا وامی‌گذاشتید و رهایم می‌ساختید، بی‌تردید از شاهراه راست و درست، به بیراهه می‌رفتید و در پرتگاه ضلالت و گمراهی سقوط می‌کردید، چرا که اگر موسی علیه السلام نیز زنده می‌بود و نبوت و رسالت را در می‌یافت وی را جز پیروی و اتباع از آئین و کیش من، هیچ گنجایش دیگری نبود.

[این حدیث را داریم روایت کرده است].

۱۹۵ - [۵۶] وعن جابر قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: " کلامي لا ینسخ کلام الله، وکلام الله ینسخ کلامي، وکلام الله ینسخ بعضه بعضا"^(۱).

۱۹۵- (۵۶) جابر رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سخن و گفتار من (حدیث من) کلام خدا (قرآن) را نسخ نمی‌کند، و کلام خدا، کلام مرا نسخ می‌کند.
و برخی از آیات قرآن، ناسخ و تغییردهنده‌ی حکم برخی دیگر از آنها می‌باشد.
[این حدیث را دارقطنی روایت کرده است].

۱۹۶- [۵۷] وعن ابن عمر قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: "إن أحاديثنا ينسخ بعضها بعضاً كمنسخ القرآن"^(۱).

۱۹۶- (۵۷) ابن عمر - رضی الله عنهما - گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: بعضی از احادیث من بعضی دیگر از آنها را نسخ می‌کند، همانند نسخ قرآن (که برخی از آیات آن، ناسخ برخی دیگر از آنها می‌باشد).
[این حدیث را نیز دارقطنی روایت کرده است].

شرح: علماء و دانشوران اسلامی و فرهیختگان و فرزنانگان دینی، از سلف گرفته تا خلف، بر ثبوت نسخ در کتاب خدا و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق نظر دارند. و جز عده‌ی اندکی که نظرشان فاقد اعتبار است. کسی مخالف ثبوت نسخ در قرآن و حدیث نیست. «نسخ» در لغت به معنای زایل نمودن چیزی و نشانیدن دیگری در جای آن است. مانند: «نسخت الشمس الظل» یعنی آفتاب، سایه را نسخ کرد که سایه زایل گشته و روشنایی جای آنرا گرفته است.

و در عرف اهل اصول، نسخ عبارت از «رفع الحكم الشرعی بدلیل الشرعی» یعنی «برداشتن یک حکم شرعی بوسیله‌ی یک حکم و یک فرمان شرعی».

یعنی گاهی اوقات خداوند تعالی، حکم شرعی را مناسب با زمان نافذ می‌فرماید و در زمانی دیگر با حکمت شامله و کامله‌ی خود، این حکم را به خاطر مصلحت‌هایی از بین برده و حکم جدیدی صادر می‌کند، تا همپای مقتضیات زمان باشد. به این عمل «نسخ» گفته می‌شود و به حکم قدیمی و پیشین «منسوخ» و به حکم جدید «ناسخ» می‌گویند.

«حکمت و فایده‌ی نسخ»:

حاج ملا عبدالله احمدیان در این زمینه می‌گوید:

«نسخ، خواه نسخ احکام یا نسخ ادیان، جزء قدرت‌های خدا و مطابق قضاء و برنامه‌ریزی‌های قبلی و مقتضای حکمت عام و تأم الهی، در شیوه‌ی پرورش گیاهان و جانداران و تربیت افراد و جامعه‌های کوچک و بزرگ بشری و جامعه کل انسانی است. آفریدگاری که در ایجاد و پرورش یک فرد بشری، آن همه مراحل مرتب و منظم را پشت سرهم قرار می‌دهد و در رحم مادر با وصل سُرْم خون قلب، و بعد از پا نهادن به جهان و بریدن ناف و قطع آن سرم، در حال نداشتن دندان، بلافاصله با غذای گرم شیرآماده‌ی پستان، از او پذیرائی می‌شود و بعد از این مراحل و نیاز به غذاهای سخت و سفت، با پیدا شدن دندان‌ها و فعال شدن دستگاه گوارش، جهت هضم آنها، مرحله‌ی رشد بیشتر او آغاز می‌گردد و بعد از رشد و نمو کافی و نیاز شدید او به تناول غذا، مرحله‌ی به کار افتادن دست و پا و اندام‌ها و مغز و تفکر - نه برای تناول غذا بلکه - برای تحصیل و پیدا کردن و گرفتن آن از دل زمین و از دست زمان، آغاز می‌گردد تا سپری شدن دوران جوانی و بیدار شدن غریزه‌ها و عاطفه‌ها و هر آنچه یک مخلوق جهت پیمودن مسیر رشد و تکامل خویش و امتداد سلسله‌ی نسل خویش به آن نیازمند است.

آری! آفریدگاری که در پرورش و تربیت یک فرد بشری، آن همه مراحل گوناگون را ناسخ و منسوخ یکدیگر قرار می‌دهد، جای خود دارد که در پرورش معنوی و روحی و تربیت اجتماعات انسانی و جامعه‌ی کل بشری در طول تاریخ، آن چنان مراحل مرتب و منظمی را پشت سر یکدیگر قرار دهد که هریک از مراحل قبلی برای وقت خود به غایت خوب بوده باشد و هریک از مراحل بعدی نیز - که ناسخ مراحل قبلی است - برای زمان خودش به غایت خوب و مطلوب باشد»^(۱).

با این تفصیل روشن شد که حکمت نسخ این است که احکام تابع مصالح و همراه با ملاحظه‌ی تقاضای زمان و شرایط، طبیعی می‌گردند. زیرا همانگونه که زمان و اشخاص همواره تغییر و تحول می‌یابند، مصالح نیز در تبدیل و تغییر هستند. و در حقیقت نسخ، احسان و انعام بزرگی از خداوند بر بندگانش است که برخی از احکام را بنا بر مصالح مختلف، سبک‌تر و سهل‌تر فرموده است.

آری قرآن کریم، این نسخه‌ی الهی که برای نجات جان این بیماران نوشته شده است، گاهی نیاز به تبدیل و تعویض دارد، امروز باید نسخه‌ای داده شود، فردا باید تکامل یابد و سرانجام نسخه‌ی نهایی صادر گردد.

و در حقیقت نسخ پاره‌ای از دستورات و آیات قرآن و احادیث نبوی یک برنامه دقیق و حساب شده تربیتی است که بدون آن هدف نهایی تعالی و ترقی و نیل به تکامل و پیشرفت تامین نمی‌شود.

آیا یک بیماری مزمن را می‌توان در یک روز معالجه کرد؟ یا یک معتاد به موادمخدر را که سالها است به آن آلوده شده است، در یک روز و با یک نسخه می‌توان درمان نمود؟ آیا جز این است که باید در این میان، مراحل انتقالی وجود داشته باشد.

و آیا نسخ، چیزی جز برنامه‌های موقت در دوران‌های انتقالی است؟ آری! پزشک آن نیست که در هر وضعیتی فقط یک نسخه بدهد، بلکه طبیب حقیقی کسی است که با تغییر بیمار و مرض و با نگاهی عمیق به هر وضعیت، تغییراتی مطابق با آنها در نسخه بیاورد.

«صورت‌های نسخ»

نسخ به چهار صورت است:

۱) نسخ کتاب به کتاب. و این خود به سه نوع تقسیم می‌گردد:

الف) «منسوخ التلاوة و منسوخ الحکم» مانند: «عشر رضعاتٍ معلوماتٍ یُحرِّم من» یعنی ده بار شیر دادن و شیر خوردن که معلوم باشد، موجب تحریم ازدواج می‌گردد که هم تلاوش منسوخ که در ضمن آیه‌های قرآن و جود ندارد و هم حکمش منسوخ است.

ب) منسوخ التلاوة باشد، اما حکمش باقی و منسوخ نشده باشد. مانند:

«الشیخ والشیخة اذا زنيا فارجموها البتة» یعنی پیرمرد و پیرزن، هرگاه مرتکب زنا شدند، آنان را قطعاً رجم کنید. که تلاوت آن منسوخ ولی حکمش باقی است.

ج) منسوخ الحکم باشد، ولی منسوخ التلاوة نباشد مانند نسخ شدن حکم این آیه

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ جُؤُنُكُمْ صَدَقَةً

ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرٌ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [المجادلة: ۱۲].

«ای مؤمنان! هرگاه خواستید با پیغمبر نجوا و رازگویی کنید، پیش از نجوای خود، صدقه‌ای بدهید. این کار برای شما بهتر و پاکیزه‌تر (برای زدودن حب مال از دلها)

است.. اگر هم چیزی را نیافتید (که با آن صدقه را انجام دهید) خداوند آمرزگار و مهربان است...»

به حکم این آیه: ﴿عَاشَفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَانِكُمْ صَدَقْتُمْ فَإِذَا لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [المجادلة: ۱۳]. «آیا می‌ترسید که پیشاپیش نجوای خود صدقه‌هایی را بدهید(و مخارجی برای خود تولید کنید)؟! حال که چنین کاری را نکردید و خداوند هم شما را بخشیده است(و این رنج را از دوش شما برداشته است و اجازه داده است بدون دادن صدقه با پیغمبر به نجوا بپردازید) پس نماز را چنان که باید بخوانید و زکات مال بدر کنید و از خدا و پیغمبرش فرمان برداری نمایید. ایزد آگاه از همه‌ی کارهایی است که می‌کنید...»

۲) نسخ سنت به سنت: دلیل این نوع نسخ قول پیامبر ﷺ است که در بالا به آن اشاره شد که فرمود: «برخی از احادیث من بعضی دیگر از آنها را نسخ می‌کند». مانند اینکه پیامبر ﷺ در اوائل، صحابه ؓ را از زیارت قبور منع فرمود، اما بعدها به آنان اجازه داد.

و باید دانست که سنت متواتر، به سنت آحاد نسخ نمی‌گردد.

۳) نسخ کتاب به سنت: در نزد احناف این نوع نسخ درست است و مثالی را اینگونه بیان می‌کنند که خداوند فرمود:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ۱۸۰].

«هنگامی که یکی از شما را (امراض مخوف و اسباب و علل) مرگ فرا رسد، اگر دارایی فراوانی (با توجه به عرف محل) از خود به جای گذاشت، (از سوی خدا قانون) وصیت بر شما واجب شده است(و باید) برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته وصیت کند. این حق (واجبی) است بر پرهیزکاران(مؤمن به کتاب خدا)...»

در این آیه فرضیت وصیت برای پدر و مادر و خویشاوندان، تصریح و بیان شده است، اما حکم این آیه توسط این حدیث مشهور «لا وصیة لوارث» یعنی برای وارث، وصیت جایز نیست، منسوخ شده است. ولی در حقیقت آیه‌ی فوق با آیه‌ی میراث منسوخ شده است نه با حدیث.

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ
 اُنثِيَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثًا مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلَا بُوَيْهَ لِكُلِّ وَاحِدٍ
 مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَوَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَوَلَدٌ وَوَرِثَةٌ أَوْ
 فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ
 ءَابَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ
 كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١١﴾ وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَوَلَدٌ
 فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَوَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ
 وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَوَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَوَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ
 مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلِئَلَةً أَوْ
 أَمْرًآةً وَلَهُوَ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ
 فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِّنَ
 اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿١٢﴾﴾ [النساء: ١١-١٢].

«خداوند درباره‌ی (ارث بردن) فرزندان (و پدران و مادران) به شما فرمان می‌دهد و بر شما واجب می‌گرداند که (چون مردید و دخترانی و پسرانی از خود به جای گذاشتید) بهره‌ی یک مرد به اندازه‌ی بهره‌ی دو زن است. اگر فرزندان همه دختر بودند و تعدادشان (دو و یا) بیشتر از دو بود، دو سوم ترکه، بهره‌ی ایشان است، و اگر ورثه تنها یک دختر باشد، نصف ترکه از آن او است، (و چه ورثه یک دختر و چه بیشتر باشند، باقی مانده‌ی ترکه متعلق به سائر ورثه بر حسب استحقاق است). اگر مُرده دارای فرزند و پدر و مادر باشد، به هریک از پدر و مادر یک ششم ترکه می‌رسد (و باقیمانده بین فرزندان او به ترتیب سابق تقسیم می‌گردد). و اگر مُرده دارای فرزند (یا نوه) نباشد و تنها پدر و مادر از او ارث ببرند، یک سوم ترکه به مادر می‌رسد (و باقیمانده از آن پدر خواهد بود). اگر مُرده (علاوه از پدر و مادر) برادرانی (یا خواهرانی، از پدر و مادر یا از یکی از آن دو) داشته باشد، به مادرش یک ششم می‌رسد. (همه‌ی این سهام مذکور) پس از انجام وصیتی است که مُرده می‌کند و بعد از پرداخت وامی است که بر عهده دارد (و پرداخت وام مقدم بر انجام وصیت است). شما نمی‌دانید پدران و مادران

و فرزندانتان کدام یک برای شما سودمندترند. (خیر و صلاح در آن چیزی است که خدا بدان دستور داده است). این فریضه‌ی الهی است و خداوند دانا (به مصالح شما) و حکیم است (در آنچه بر شما واجب نموده است).

و برای شما نصف دارایی به جای مانده‌ی همسرانتان است، اگر فرزندی (از شما یا از دیگران و یا نوه و نوادگانی) نداشته باشند (و باقی ترکه، برابر آیه‌ی قبلی به فرزندانشان و پدران و مادرانشان تعلق می‌گیرد) و اگر فرزندی داشته باشند، سهم شما یک چهارم ترکه است (و باقیمانده‌ی ترکه به ذوی‌الفروض و عصبه، یا ذوی‌الارحام یا بیت‌المال می‌رسد. به هر حال چه فرزندی نداشته باشند و چه فرزندی داشته باشند، سهم شما) پس از انجام وصیتی است که کرده‌اند و پرداخت وامی است که بر عهده دارند (و پرداخت وام بر انجام وصیت مقدم است). و برای زنان شما یک چهارم ترکه‌ی شما است اگر فرزندی (یا نوه و نوادگانی از آنان یا از دیگران) نداشته باشید. (اگر همسر یک نفر باشد، یک چهارم را تنها دریافت می‌دارد، و اگر دو همسر و بیشتر باشند، یک چهارم بطور مساوی میانشان تقسیم می‌گردد. باقیمانده‌ی ترکه به خویشاوندان و وابستگان به ترتیب استحقاق می‌رسد). و اگر شما فرزندی (یا نوه و نوادگانی) داشتید، سهمیه‌ی همسرانتان یک هشتم ترکه بوده (و بقیه‌ی ترکه به فرزندان و پدران و مادرانتان - همانگونه که ذکر شد - می‌رسد البته) پس از انجام وصیتی است که می‌کنید و بعد از وامی است که بر عهده دارید. و اگر مردی یا زنی بگونه‌ی کلاله ارث از آنان برده شد (و فرزندی و پدري نداشتند) و برادر (مادری) یا خواهر (مادری) داشتند، سهم هر یک از آن دو یک ششم ترکه است (و فرقی میان آن دو نیست) و اگر بیش از آن (تعداد، یعنی یک برادر مادری و یک خواهر مادری) بودند، آنان در یک سوم باهم شریکند (و بطور یکسان یک سوم را میان خود تقسیم می‌کنند. البته این هم) پس از انجام وصیتی است که بدان توصیه شده است و یا پرداخت وامی است که بر عهده‌ی مرده است. وصیتی و وامی که (به بازماندگان) زیان نرساند (یعنی وصیت از بیش از یک سوم نباشد و مرده از روی غرض اقرار به وامی نکند که بر عهده‌ی او نیست، و یا صرف نظر از وامی نکند که بر دیگران دارد و...) این سفارش خدا است و خدا دانا (به آن چیزی است که به نفع شما است و آگاه از نیات وصیت‌کنندگان می‌باشد) و شکیبا

است (و شتابی در عقاب شما ندارد، چرا که چه بسا پشیمان شوید و به سویش برگردید)...»

و دلیل جمهور که می‌گویند: نسخ کتاب به سنت جایز نیست این قول پیامبر ﷺ است که فرمود:

«کلامی لاینسخ کلام الله». «حدیث من کلام خدا را نسخ نمی‌کند».

و احناف جواب این روایت را چنین داده‌اند که مراد پیامبر ﷺ از «کلامی لاینسخ کلام الله» این است: کلامی که از اجتهاد و رأی خودم باشد، نسخ‌کننده کلام خدا نیست، و گرنه کلامی که در پرتو وحی خفی باشد، می‌توان با آن کلام خدا، یعنی وحی جلی را نسخ کرد، چرا که هر دو کلام خدایند و فقط فرق میان آن دو در این است که اولی وحی خفی است و دومی وحی جلی.

۴) نسخ سنت به کتاب (یعنی نسخ وحی خفی با وحی جلی): و دلیل این نوع نسخ، این قول پیامبر ﷺ است که فرمود: «و کلام الله ینسخ کلامی» یعنی کلام خدا، ناسخ کلام من است.

مانند اینکه پیامبر ﷺ پس از آمدن به مدینه به مدت شانزده ماه، رو به جانب بیت المقدس نماز می‌خواندند و این حکم با حدیث به ثبوت رسیده بود، اما خداوند با این آیه، سنت پیامبر ﷺ را نسخ فرمود.

﴿قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾. «و لذا رو به سوی مسجد الحرام کن».

و نیز حرمت آمیزش با زنان در شب‌های رمضان، از سنت ثابت بود، و خداوند ﷻ این حرمت را با این آیه نسخ کرد.

﴿أَجَلَ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ﴾ [البقرة: ۱۸۷].

«آمیزش و نزدیکی با همسرانتان در شب روزه‌داری حلال گردیده است»

۱۹۷ - [۵۸] وعن أبي ثعلبة الخشني قال: قال رسول الله ﷺ: "إن الله فرض فرائض فلا تضيعوها، وحرم حرمات فلا تنتهكوها، وحدّ حدوداً فلا تعتدوها، وسكت عن أشياء من غير نسيان فلا تبحثوا عنها". روى الأحاديث الثلاثة الدارقطني^(۱).

۱۹۷- (۵۷) ابو ثعلبه خشنی رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تعالی، فرایض و واجباتی، برای شما قرار داده و وضع نموده، آنها را ضایع نکنید؛ و از اموری نهی کرده و آنها را حرام قرار داده، در برابر آنها پرده‌داری و حرمت‌شکنی نکنید؛ و حدود و مرزها، قوانین و مقررات و ضوابط و قواعدی تعیین کرده (پس شما نیز قوانین و ضوابط را در زندگی فردی و اجتماعی خود رعایت کنید) و از حد و مرز قوانین و ضوابط مقرر تجاوز نکنید.

و از اموری ساکت شده و صلاح در کتمان آن دیده و هیچ‌گاه این کتمان، از روی نسیان و فراموشی نبوده است، در برابر اینگونه امور، اصراری در افشا نداشته باشید (و از سؤال‌های نا به‌جا، غیرمنطقی و غیرآموزنده و سازنده و بهانه‌گیری‌ها و لجاجت‌هایی که سبب مشوش‌شدن اذهان و افکار عمومی می‌گردد بپرهیزید و آن چیزی را سرلوحه‌ی زندگی فردی و اجتماعی خویش قرار دهید که خدا، شما را به آن فرمان داده است، چرا که شما نیز بخشی از این عالم عظیم بوده و باید قوانین و ضوابط و قواعد و مقررات بسیار حساب شده و دقیق الهی، معیار و میزان و نظم و نظام در زندگی‌تان باشد).

[این حدیث را دارقطنی روایت کرده است].

شرح: این حدیث به این نکته اشاره دارد که گاهی پاره‌ای از مسائل و احکام، پنهان‌بودنشان، برای حفظ نظام اجتماع و تأمین مصالح و منافع افراد بهتر است. به همین جهت خداوند از آنها ساکت شده و صلاح در کتمان آن دیده و هیچ‌گاه این کتمان از روی نسیان و فراموشی نبوده، بلکه از روی تأمین مصالح و حفظ نظام اجتماعی و حراست از برنامه‌های اجتماعی بشری بوده است.

از این‌رو، در این‌گونه موارد، جستجوها و پرسش‌های پی در پی و اصرار برای افشاء و پرده‌برداری از واقعیت، نه تنها فضیلت، تقوا، صوفی‌گری و تدبیر نیست که خود مذموم و ناپسند و مبعوض و منفور نیز می‌باشد. چرا که خداوند تعالی، نه در آغاز کار در تشریح و قانون‌گذاری احکام و مسائل، اشتباه می‌کند و نه در نگهداری و وضع احکام، گرفتار نسیان و فراموشی می‌گردد.

پس خداوندی که به هر موجودی، نیازمندی‌اش را داده و او را هدایت می‌کند، از حال همه کس و همه چیز آگاه است و برای مصالح و منافع آنها و مطابق حفظ نظام اجتماع بشری و انسانی، قانون وضع می‌کند.

و برای انسان مسلمان نیز زیبنده است که پا را از حد فراتر نگذارد و به همان چیزی که فرمان داده شده، جامه‌ی عمل بپوشاند و فرایض خدا را به جای آورد و قوانین و دستورات و تعالیم و مقررات تعیین شده‌ی الهی را در زندگی فردی و اجتماعی خویش رعایت کند و از آنها تجاوز و تخطی نکند و در برابر محرمات و ممنوعات الهی، پرده‌داری و حرمت‌شکنی نورزد و از اموری که خدا در باره‌ی آنها، ساکت مانده و صلاح در کتمان آنها دیده، اصراری در افشاء، نداشته باشد و بر خود سخت نگیرد.

«فرائض»: جمع «فریضه» به معنای احکام و مسائل قطعی واجب و فرض می‌باشد که با دلیل قطعی و بدون هرگونه شک و شبهه‌ای به ثبوت رسیده‌اند.

«حدود»: جمع «حد» است. و «حدّ» در لغت به معنای: مانع میان دو چیز است. سپس بر اموری اطلاق گردید که خدای سُبْحٰنَهُ آنها را برای بندگان خویش ممنوع و حرام گردانیده است. یعنی مراد همان قوانین و ضوابط و قواعد و مقررات تعیین شده‌ی الهی در ممنوعات و محرمات خداوندی است.

در حقیقت در میان کارهایی که انسان انجام می‌دهد، یک سلسله مناطق ممنوعه وجود دارد که ورود در آن فوق‌العاده خطرناک است. قوانین و احکام الهی، این مناطق را مشخص می‌کند و بسان علائم و نشانه‌هایی است که در این گونه مناطق قرار می‌دهند.

پس باید از نزدیک شدن به این حد و مرزها، اجتناب ورزید، چرا که ممکن است با یک غفلت و کوتاهی، انسانی که به مرز نزدیک شده، گام در آن طرف بگذارد و گرفتار هلاکت و نابودی شود.

«حُرْمَاتٍ»: جمع «حرمت» و به معنای چیزهایی است که حفظ و صیانت آنها، لازم و ضروری است. از قبیل: مقدسات، ناموس و شخصیت و دارایی و... که نباید در برابر آنها پرده‌داری و حرمت‌شکنی و تجاوزکاری کرد.



(٢)

كتاب العلم

فصل اول

۱۹۸- [۱] عن عبد الله بن عمرو قال: قال رسول الله ﷺ: " بلغوا عني ولو آية، وحدثوا عن بني إسرائيل ولا حرج، ومن كذب علي متعمداً، فليتبوأ مقعده من النار". رواه البخاري^(۱).

۱۹۸- (۱) عبدالله بن عمرو رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: سخنان مرا به دیگران برسانید و ابلاغ کنید، اگر چه یک جمله و یک آیه باشد.

و احادیث بنی اسرائیل (یهودیان و مسیحیان = روایات اسرائیلی) را بدون هیچ اشکالی روایت کنید (البته در صورتی که روایات آنها با احکام و مسائل دینی و تعالیم و آموزه‌های الهی و نبوی، تضادی نداشته باشند).

و نباید به دروغ چیزی را به من نسبت دهید و از قول من دروغ بگویید، چرا که کسی که از قول من، به عمد دروغ بگوید و گفتار یا رفتاری را که انجام نداده‌ام به من نسبت دهد، باید جایگاه و نشیمنگاه خود را در آتش سوزان دوزخ آماده سازد (یعنی جاعل حدیث به دوزخ خواهد رفت).

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: در این حدیث، پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم به اموری برای سازماندهی حدیث، و حفظ و صیانت آن از فراموشی و تغییر و تقلب و تحریف و جعل آن، اشاره کرده است و به طریقه‌های گوناگونی برای حفظ آن، تدابیر امنیتی و حفاظتی، طرح‌ریزی نموده است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم یارانش را مؤظف کرد، تا سخنانش را به یکدیگر برسانند و غائبان را از کیفیت و کمیت احادیث باخبر سازند، اگر چه یک سخن باشد. «بلغوا عني ولو آية» و این دستور، جوانان و پیران، زنان و مردان، فقها و محدثان و عالمان و متکلمان و.... را در بر می‌گیرد.

۲- از دروغ‌پردازی به عمد و نسبت‌دادن آن به وی، و از جعل حدیث و روایت نادرست به نام حدیث، به شدت مردم را بر حذر داشت:

«مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ فِي النَّارِ»

۳- برای حفاظت سنت، به یارانش اجازه‌ی نوشتن آنها را داد و دستوری بدین مضمون صادر کرد:

«قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابِ». «با استفاده از نوشتن، از گریختن علم و دانش، جلوگیری کنید».

۴- از کتمان احادیث، به شدت مردمان را بر حذر داشت:

«مَنْ سَأَلَ عَنِ عِلْمٍ ثُمَّ كَتَمَهُ أَجْمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ». «از هرکس که پیرامون علمی پرسیده شد و او در حالی که جوابش را می‌داند، کتمان می‌کند، در رستخیز، لگامی از آتش بر دهانش کوبیده خواهد شد».

۵- از نقل کردن روایات بنی‌اسرائیلی که متضاد با احکام و مسائل دینی و تعالیم و آموزه‌های الهی و نبوی است، به شدت منع کرد، ولی بیان آن دسته از روایات اسرائیلی را که مخالف احکام دینی و شرع محمدی و تعالیم و فرامین الهی و نبوی نیست، اشکالی ندارد.

۱۹۹ - [۲] وعن سمرة بن جندب والمغيرة بن شعبة قالوا: قال رسول الله ﷺ: " من

حدث عني بحديث يري انه كذب، فهو أحد الكاذبين ". رواه مسلم^(۱).

۱۹۹ - (۲) سمرة بن جندب و مغيرة بن شعبة گویند: پیامبر ﷺ فرمود:

کسی که دانسته و به عمد از قول من دروغ گوید و گفتار و رفتاری را که انجام نداده‌ام به من نسبت دهد، با این کار، دروغگویی خویش را ثابت نموده و در واقع، وی یکی از دروغگویان و دغلبازان به شمار می‌آید (که در آخرت به سزا و پادافره این کار ننگین و قبیحش خواهد رسید و در جایگاه و نشیمنگاه ابدی‌اش، یعنی آتش سوزان دوزخ قرار خواهد گرفت و تاوان سخت این گناه بزرگ و سترگ را پس خواهد داد).

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۱- مسلم در مقدمه صحیح مسلم ۹/۱، ترمذی به روایت از «مغيرة» ح ۲۶۶۲، ابن ماجه ح ۳۹ به

روایت از «سمرة بن جندب» و ح ۴۱ به روایت از مغيرة، مسند احمد ۱۴/۵ - ۴ / ۲۵۰.

۲۰۰ - [۳] وعن معاوية قال: قال رسول الله ﷺ: " من يرد الله به خيرا يفقهه في الدين، وإنما أنا قاسم والله يعطي ". متفق عليه^(۱).

۲۰۰ - (۳) معاویه رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: کسی که خدا برای او نیکی و خوبی را بخواهد، او را درکار دین، دانا و فرزانه می‌سازد و راه رشد و شکوفایی و بالندگی و تکاملش را به وی الهام می‌کند.

و جز این نیست که من قسمت‌کننده (ی علم به اندازه‌ی نصیب و استعداد هر یک) می‌باشم و آن خداوند است که بخشنده و دهنده‌ی دانایی و فرزاندگی است (و فرزاندگی و فقاہت را به هرکس که بخواهد و شایسته بیند، می‌دهد).

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: فقاہت و درایت در دین، تمام این امور را شامل می‌شود: فرزاندگی، اصابت در کردار و گفتار، و رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل، معرفت و شناسایی خدا، معرفت و شناخت اسرار جهان هستی، آگاهی از اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های نورانی نبوی، احکام و مسائل شرعی و دستورات و توصیه‌های قرآنی و آگاهی از حقایق و اسرار دینی و انجام هر چیزی در جای مناسب خود.

و تنها خداوند تعالی است که بخشنده‌ی فرزاندگی است و پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فقط عهده‌دار تبلیغ و رساندن اوامر و فرامین الهی به مردمان و بندگان خدا است و بس.

﴿إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ﴾ [فاطر: ۲۳].

«تو تنها بیم‌دهنده‌ای و بس...».

﴿إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ﴾ [هود: ۱۲].

«تو تنها بیم‌دهنده‌ی (کافران و مزده‌رسان مؤمنان) هستی...»

البته منظور از این سخن این نیست که خداوند بدون هیچ علتی، فقاہت و دانش را به این و آن می‌دهد، بلکه کار خدا براساس شایسته‌سالاری است، نه وابسته‌سالاری. و اراده و مشیت خدا، همه جا با شایستگی‌ها و قابلیت‌های افراد آمیخته است. یعنی هرکس را شایسته بیند، از این سرچشمه‌ی زلال حیات‌بخش و تعالی‌آفرین فقاہت و فرزاندگی در دین سیراب می‌نماید.

۱- بخاری ح ۷۱، مسلم ۷۱۹/۲ ح ۱۰۰ - ۱۰۳۷، دارمی ح ۲۲۴، ترمذی ح ۲۶۴۵ و قال حسن صحیح، ابن ماجه ح ۲۲۰ به روایت ابوهریره، مسند احمد ۴ / ۹۲ به روایت معاویه.

در حقیقت هرکس که فرزاندگی و فقاہت در دین به او داده شود، بی‌گمان خیر فراوانی بدو عطا شده است.

۲۰۱ - [۴] وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: " الناس معادن كمعادن الذهب والفضة، خيارهم في الجاهلية خيارهم في الإسلام إذا فقهوا". رواه مسلم^(۱).

۲۰۱ - (۴) ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: مردم معدن‌هایی متنوع و دارای ریشه‌ها و اصل‌های مختلف و گوناگون هستند، درست بسان معدن‌های طلا و نقره. و بی‌تردید، همان کسانی که در دوران تاریک جاهلیت، دارای شرافت و نجابت و مهتری و کهنتری بوده‌اند، اگر ایمان بیاورند و در کار دین، دانا و فرزانه شوند در میان مسلمانان نیز، برتری و نجابت و شرافت و مهتری خود را حفظ می‌نمایند و از جایگاه و موقعیتی بس شامخ و والا برخوردار خواهند بود.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

شرح: در این حدیث به این نکته اشاره رفته است که انسان‌ها با اینکه همه از یک پدر و مادراند، گذشته از نژاد، رنگ و چهره‌ی ظاهری، از لحاظ رنگ‌های باطنی و خلق و خوی و صفات و ویژگی‌ها و استعداد و ذوق و هوش و ذکاوت و درایت و فراست و... کاملاً باهم متنوع و مختلف‌اند.

و حال باید دید که میزان واقعی ارزش‌های انسان در چه چیزی نهفته شده است، گروهی از انسان‌ها، ارزش واقعی خویش را در انتساب به قبیله، نسب و نژاد می‌دانند و گروه دیگری، مسئله‌ی مال و ثروت و داشتن کاخ و قصر و خدم و حشم و... را نشانه‌ی ارزش می‌دانند. در حالی که گروهی دیگر، مقامات و موقعیت‌های کذایی اجتماعی و سیاسی را معیار ارزش و شخصیت می‌شمرند. و به همین ترتیب، هرگروهی در مسیری گام بر می‌دارد و به ارزشی دل می‌بندد و آن را معیار می‌شمرد.

اما پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم خط بطلان روی همه‌ی آنها کشیده و ارزش واقعی انسان را در فقاہت و درایت در دین و فرزاندگی و دانایی او می‌شمرد.

آری! فرزاندگی، اصابت و رسیدن به حق در کردار و گفتار، معرفت و شناسایی خدا و جهان هستی، آگاهی از حقایق و اسرار دینی و آگاهی از اوامر و فرامین الهی، تعالیم و

آموزه‌های نبوی و شرعی و دستورات و توصیه‌های قرآنی و فقاہت و حکمت در دین، تنها معیار ارزش و برتری انسان است و نه غیر آن.

هر چند در آشفته‌بازار جوامع کنونی، این ارزش اصیل، به دست فراموشی سپرده شده و ارزش‌های دروغین جای آن را گرفته است.

تقوا و خداترسی و ایستادگی در برابر شهوات و پایبندبودن به راستی و درستی و پاکی و حق و عدالت نیز محصول و میوه‌ی درخت علم و دانش فقاہت و فرزاندگی است، خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸].

«آری! از میان تمام بندگان، فقط دانشمندان و فرزندگان هستند که به مقام عالی خشیت و درک عظمت مقام پرودگار نائل می‌گردند».

و این حالت خشیت و ترس نیز مولود آگاهی از علم و قدرت پرودگار و هدف آفرینش است.

کوتاه سخن این‌که: فرزندگان آن گروه از صاحب‌نظران و دانشمندان هستند که نور علم و دانش و فقاہت و معرفت، تمام وجودشان را به نور خدا و ایمان روشن ساخته و نسبت به وظایفشان سخت احساس مسئولیت می‌کنند و از همه پایبندترند.

امام محمد غزالی - رحمة الله عليه - در جمله‌ای بسیار کوتاه، اما جالب و پرمحتوا می‌گوید: «عمل بدون علم محال است و علم بدون عمل جنون».

۲۰۲ - [۵] وعن ابن مسعود قال: قال رسول الله ﷺ: " لا حسد إلا في اثنتين: رجل آتاه الله مالا فسلطه على هلكته في الحق، ورجل آتاه الله الحكمة فهو يقضي بها ويعلمها ". متفق عليه^(۱).

۲۰۲ - (۵) ابن مسعود رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: دو نفر شایسته‌ی غبطه خوردن هستند:

۱- کسی که خدا مالی به او بخشیده و او را بر صرف و خرج آن در راه پیاده کردن حق (بازسازی و آبادانی شهرها و روستاها، مدرسه‌سازی، بهداشت و ساختن

مساجد، دست‌گیری مستمندان و یتیمان و بیوه زنان و در راه کمک به ستم‌دیدگان و آزادی اسرا و... مسلط گردانیده است.

۲- و شخصی که خداوند ﷻ بر او منت و احسان نهاده و به او حکمت (و قدرت حفظ قرآن بخشیده و عالم به احکام قرآن و فرامین و دستورات پیامبر ﷺ است، حلال و حرام و آداب و اخلاق آن دو را می‌داند، شیرینی و حلاوت تلاوت قرآن را چشیده و جایگاه و مکانتش را شناخته، همراز و همنشین و مونس قرآن و سنت است و شبانه‌روز آنها را می‌خواند و سر لوحه‌ی زندگی خویش قرار می‌دهد).

و پیوسته به حکمتی که خداوند بدو ارزانی داشته حکم می‌کند و آن را به دیگران تعلیم می‌دهد (و همیشه قرآن را می‌خواند، زبانش به خواندن قرآن مشغول و دلش به یاد قرآن زنده و عقلش در رشد و ارتقا، و جانش شیفته‌ی نسیم‌های فرحبخش آن حکمت بزرگ خداست. در مشکلات و گرفتاری‌ها به آن پناه می‌آورد، منازعات و مشاجرات را به آن فیصله می‌بخشد، غبار شبهات را بوسیله‌ی آن زائل می‌سازد، به آن فتوا می‌دهد و حکم می‌کند و مردم را به فراگیری آن می‌خواند و جاهلان را به آن ارشاد و رهنمون می‌نماید و بیماران را به آن شفا می‌بخشد و افراد اجتماع بشری را به آن اندرز می‌هد آری! چنین افرادی، شایسته‌ی غبطه خوردن‌اند، زیرا این دو خصلت اساس فضایل و اخلاق‌اند).

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

۲۰۳ - [۶] وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: قال رسول الله ﷺ: "إذا مات الإنسان انقطع عنه عمله إلا من ثلاثة أشياء: صدقة جاریة، أو علم ينتفع به، أو ولد صالح يدعو له". رواه مسلم^(۱).

۲۰۳ - (۶) ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: هنگامی که انسان، جهان را بدرود گفت، کارهای خوب او گسسته می‌شود و امید وی از همه چیز بریده خواهد شد، مگر در سه مورد:

۱- مسلم ۳/ ۱۲۵۵ ح ۱۴ - ۱۶۳۱، ابوداود ح ۲۸۸۰، نسائی ح ۳۶۵۱، ترمذی ج ۱۳۷۶، مسند احمد ۲/ ۳۷۲.

در مورد بخشش و دَهش ماندگار و جاری (آثار خیری که در خدمت مردم و در راه خدا در جریان است).

یا علم و دانش سودبخشی که از آن سود برده شود و مردم از آن بهره گیرند و یا فرزند صالح و شایسته ای که برایش دعا کند.
[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: از این حدیث به خوبی دانسته می‌شود که بعضی از اعمال نیک و شایسته، ابدی و فنا ناپذیرند و در قیامت در صندوقی پس‌انداز و ذخیره می‌شوند که دست تطاول ایام و روزگار، به محتویاتش نمی‌رسد و گذشت شب و روز، آن را به فنا و نیستی سوق نمی‌دهد.

در حقیقت، طبیعت زندگی این جهان مادی، فنا و نابودی است، محکم‌ترین بناها، بادوام‌ترین حکومت‌ها، قوی‌ترین انسان‌ها و هرچیز که از آن مستحکم‌تر نباشد، سرانجام کهنه و فرسوده و سپس نابود می‌شود و همه بدون استثناء خلل‌پذیراند، اما اعمال نیک از قبیل: صدقه‌ی جاریه، علم و دانش سودمند و فرزند صالح و نیک ابدی‌اند و چنین سرمایه‌هایی فنا ناپذیراند.

و در حقیقت انسان‌هایی که چیزهایی را که از خود باقی گذاشته‌اند و بر جای نهاده‌اند اگر آن چیزها، آثار خیری همچون مسجد و مدرسه و بیمارستان و دیگر موقوفات، و علم و دانش سودمند و فرزند صالح و شایسته باشد، به ارواحشان در عالم برزخ ثواب و پاداش نیک، اهدا خواهدشد و اگر آثار شر و بدی همچون: غصب املاک و بنای میخانه‌ها و کتاب‌های گمراه‌کننده و مبتذل و طرح‌های استعمارگرانه و پروژه‌های خانمان‌سوز و ستمگرانه باشد، به ارواحشان در عالم برزخ سزا و پادافره اهدا و تقدیم خواهدشد.

پس بیائیم و سرمایه‌های خود را برای خدا و در راستای کمک به خلق خدا و جلب رضای او به کار اندازیم تا مصداق «انقطع عمله الا من ثلاث...» گردد و به مقتضای آن، همیشه باقی و برقرار باشد.

۲۰۴ - [۷] وعنه قال: قال رسول الله ﷺ: "من نفس عن مؤمن كربة من كرب الدنيا، نفس الله عنه كربة من كرب يوم القيامة. ومن يسر على معسر يسر الله عليه في الدنيا والآخرة. ومن ستر مسلماً ستره الله في الدنيا والآخرة. والله في عون العبد ما كان العبد في

عون أخیه. ومن سلك طريقا يلتمس فيه علماً سهل الله له به طريقاً إلى الجنة. وما اجتمع قوم في بيت من بيوت الله يتلون كتاب الله ويتدارسونه بينهم، إلا نزلت عليهم السكينة، وغشيتهم الرحمة وحفتهم الملائكة، وذكرهم الله فيمن عنده. ومن بطأ به عمله لم يسرع به نسبه". رواه مسلم^(۱).

۲۰۴ - (۷) ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: کسی که اثر یک گرفتاری و اندوه این جهان را از چهره‌ی انسان مؤمن و حق‌گرا، بزدايد و برطرف سازد، خداوند عز و جل نیز اندوهی از اندوه‌های روز رستاخیز را از وی می‌زداید. (یعنی مسلمان باید در مصلحت برادر مسلمانش، چه مالی یا علمی یا اخلاقی بکوشد و لحظه‌ای که در این مورد صرف می‌کند به هدر نمی‌رود، بلکه خداوند، پاداش این‌گونه افراد را، با رفع سختی‌ها و گرفتاری‌ها و اندوه‌های بزرگ و خطرناک روز قیامت قرار داده که قابل مقایسه با سختی‌ها و گرفتاری‌های دنیا نیست. و در این روز مال و فرزند، سودی به حال انسان ندارند، مگر کمک‌ها و یاری‌هایی که در دنیا به نیازمندان و حاجتمندان نموده است و همانها است که دست او را می‌گیرد و از وی اندوه‌های قیامت را برطرف می‌سازد).

وکسی که برآدم تنگدست و بدهکار مُفلس و تهیدست، آسان گیرد، خدا در این جهان و جهان دیگر بر او آسان می‌گیرد (آری برای انسان، مسلمان مناسب است که حق یا دینش را با نرمی و ملایمت از بدهکاران طلب کند و حال بدهکار را به خصوص اگر تنگدست باشد، رعایت کند. یا اینکه باز پس گرفتن وام خویش را به تأخیر اندازد، یا در انظار دیگران وامش را مطالبه نکند و یا در طلب، اصرار و پافشاری نرزد و یا اینکه بدهکار را به محاکم و دادگاه‌ها نکشانند که سبب صرف وقت بیشتر و مخارج زیاده‌تر می‌گردد که جز ضرر و زیان طرفین، چیز دیگری را در بر ندارد.

آری، اگر انسان مسلمان می‌خواهد، خداوند در قیامت بر او آسان گیرد، او نیز باید در دنیا بر بندگان خدا آسان گیرد، و اگر بدهکار از پرداختن اصل بدهی خود عاجز و ناتوان باشد، نه تنها نباید به رسم جاهلیت سود مضافی بر او بست و او را تحت فشار قرار داد، بلکه باید برای پرداختن اصل بدهی، نیز به او مهلت داده شود. در این‌گونه

۱- مسلم ۴/ ۲۰۷۴ ح ۳۸ - ۲۶۹۹، بخاری ح ۲۴۴۲ برخی از الفاظ آن را روایت کرده است، ابوداود ح ۴۹۴۶ تا «والله فی عون العبد...» روایت کرده است، ترمذی ح ۲۹۴۵، ابن ماجه ۲۲۵، مسند احمد ۲/ ۲۵۱.

موارد که بدهکار، سخت در مضیقه است، اگر بدهی وی را ببخشد، از هر نظر برای وی بهتر است، چرا که وی با این کارش، احساس کنیه‌توزی و انتقام را به محبت و صمیمیت مبدل می‌سازد و افراد ضعیف و ناتوان جامعه را به فعالیت مجددی که نتیجه‌اش عاید همگان می‌شود، وا می‌دارد و اضافه بر اینها صدقه و انفاقی در راه خدا محسوب می‌شود که ذخیره‌ی روز بازپسین است). و کسی که بر انسان مؤمن و حق‌گرای، راز نگاه دارد و آبروی وی را حفظ کند، خدا در این جهان و جهان دیگر، رازپوش او خواهد شد و آبروی او را در دنیا و آخرت حفظ خواهد نمود (یعنی بر انسان مسلمان در هر حال لازم است از افشاگری در مورد دیگران بپرهیزد، مگر کسانی که متجاهر به فسق و فجوراند و از داروی تلخ امر به معروف و نهی از منکر بیزارانند، که در این حال وظیفه‌ی مسلمانان است که آنها را به محاکم شرعی معرفی کنند تا به سزای بی‌احترامی و دهن‌کجی به فرامین الهی و تعالیم نبوی برسند، اما اگر کسانی مشهور به فسق و فجور و بداخلاقی و خباثت نیستند، لازم است که از بیان حال آنها خودداری کرد، زیرا خداوند وعده داده است که:

عیبِ پوشندگان عیب را در روز قیامت بیوشاند و آنها را رسوا نکند و گناهانشان را بپامرزد).

و تا وقتی که بنده، در پی یاری و کمک برادرش باشد خداوند نیز او را (در مشکلات و مصائب، چالش‌ها و دغدغه‌ها و ناهمواری‌ها و ناملايمات زندگی فردی و اجتماعی) یاری می‌دهد و کسی که راهی را در جستجوی علم و دانش بپیماید و رنج راهی را بر جان بخرد و در آن علم و دانشی را بجوید، خداوند ﷻ نیز راهی برای او به‌سوی بهشت هموار می‌سازد.

و هیچ جماعتی در خانه‌ای از خانه‌های خدا (که مسجد است) گردهم جمع نمی‌شوند، که در آن به تلاوت کتاب خدا (قرآن) پردازند. و در میان خویش آن را مدارس و تدریس و تعلیم و تعلم نمایند، مگر آنکه، سکینه و آرامش الهی و اطمینان و آرامش قلبی بر آنان فرود می‌آید و رحمت خدا آنان را فرا می‌گیرد و فرشتگان الهی، آنها را از هر سو، احاطه می‌کنند و به دورشان حلقه می‌زنند. (و از همه مهم‌تر اینکه) خداوند ﷻ نیز در میان فرشتگان مقرب و برگزیده‌ی خویش از ایشان، تقدیر به عمل می‌آورد و کارشان را بی‌پاسخ و بی‌پاداش نمی‌گذارد (و همین شرف و افتخار برای انسان کافی است که خداوند او را در قبال ذکر و یاد خود در زمین، در ملاء اعلا و در

جمع فرشتگان مقرب و معصوم خویش یاد کند و از آنان تقدیر و تشکر به عمل آورد و با او بر فرشتگان خویش به فخر و مباهات بپردازد).

وکسی که کردار و عملکردش، او را از رسیدن به مرتبه‌ی کمال و از رشد و اوج‌گیری و از بالندگی و شکوفایی و از ترقی و تکامل پس افکند، هرگز نسب و تبارش نمی‌تواند او را پیشرفت و کمال بخشد (آری، انتساب به قبیله و نژاد و نسب و تبار، مال و ثروت و داشتن کاخ و قصر، خدم و حشم، موقعیت‌ها و جایگاه‌ها و پست‌های بلند اجتماعی و سیاسی و... معیار ارزش واقعی انسان‌ها نیست، بلکه معیار واقعی ارزش انسان‌ها، همان ایمان، عمل نیک و صالح و تقوا و پرهیزگاری و خداترسی است.

پیامبر ﷺ با عصبیت، در هر شکل و صورت: خون، قبیله، رنگ، نژاد، مال، مقام و ثروت، مبارزه کرده است تا مسلمانان جهان را از هر نژاد و قوم و قبیله، زیر پرچم واحدی جمع‌آوری کند، نه پرچم قومیت و نژاد، و نه پرچم غیرآن، چراکه اسلام هرگز این دیدگاه‌های تنگ و محدود را نمی‌پذیرد و همه را موهوم و بی‌اساس می‌شمرد.

آری! ایمان، عمل صالح و نیک، و تقوای الهی و احساس مسئولیت درونی و ایستادگی در برابر شهوات و پایبندبودن به راستی و درستی و پاکی و حق و عدالت، تنها معیار ارزش انسان است و نه غیرآن. هرچند درآشفته بازارِ جوامع کنونی. این ارزش اصیل، بدست فراموشی سپرده شده و ارزش‌های کاذب جایگزین آن شده است. [این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۲۰۵ - [۸] وعنه قال: قال رسول الله ﷺ: "إن أول الناس يقضى عليه يوم القيامة رجل استشهد، فأُتي به فعرفه نعمه فعرفها، فقال: فما عملت فيها؟ قال: قاتلت فيك حتى استشهدت. قال: كذبت؛ ولكنك قاتلت لأن يقال: جريء، فقد قيل، ثم أمر به فسحب على وجهه حتى ألقي في النار. ورجل تعلم العلم وعلمه، وقرأ القرآن، فأُتي به فعرفه نعمه فعرفها. قال: فما عملت فيها؟ قال: تعلمت العلم وعلمته، وقرأت فيك القرآن. قال: كذبت؛ ولكنك تعلمت العلم ليقال: إنك عالم، وقرأت القرآن ليقال: هو قارئ، فقد قيل، ثم أمر به فسحب على وجهه حتى ألقي في النار. ورجل وسع الله عليه وأعطاه من أصناف المال كله، فأُتي به فعرفه نعمه فعرفها، قال: فما عملت فيها؟ قال: ما تركت من سبيل تحب

أن ينفق فيها إلا أنفقت فيها لك. قال: كذبت، ولكنك فعلت ليقال: هو جواد؛ فقد قيل، ثم أمر به فسحب على وجهه ثم ألقى في النار". رواه مسلم^(۱).

۲۰۵- (۸) ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: نخستین کسی که در روز رستاخیز، در مورد او داوری می‌گردد و محاکمه می‌شود، مردی است که به جنگ و پیکار با دشمنان و بدخواهان اسلام و مسلمین رفته و در میدان جهاد و کارزار به درجه‌ی رفیع شهادت رسیده است.

وی را در روز رستاخیز می‌آورند و خداوند نعمت‌ها و احسانات خود را بر او می‌شمارد و او نیز همه را می‌شناسد. آنگاه خداوند جل جلالہ از او می‌پرسد در برابر این نعمت‌هایی که به تو ارزانی شد، چه کار مفید و سازنده‌ای انجام دادی؟ او می‌گوید: پروردگارا! در راه تو، به پیکار و جهاد برخاستم و جنگیدم، تا به فوز شهادت نائل آمدم. خدا می‌فرماید، دروغ می‌بافی، نه، بلکه بدان دلیل به جنگ و پیکار برخاستی که مردم بگویند: او مرد بسیار شجاع و نترس و دلیر و پرجراتی است. و مردم هم این را گفتند. پس برای خدا نجاتی و نرزمیدی.

پس دستور می‌رسد که او را بر چهره‌اش بکشانند تا به آتش سوزان دوزخ افکنده شود. از پی آن مرد مبارز و مجاهد، مرد دیگری را می‌آورند که علم و دانش فرا گرفته و به دیگران آموخته و قرآن را تلاوت کرده است. هنگامی که او را می‌آورند، خدا نعمت‌های بیشمارش را بر او می‌شمارد و او نیز همه را می‌شناسد و به جا می‌آورد. آنگاه خداوند جل جلالہ می‌فرماید: در برابر این همه نعمت، چه کار مفید و ارزنده‌ای انجام داده‌ای؟ او در پاسخ می‌گوید: من علم و دانش فرا گرفتم و آنرا به دیگران آموختم و قرآن را در جهت خوشنودی تو تلاوت کردم.

خدا می‌فرماید: نه، دروغ می‌بافی، چرا که دانش و فرهنگ را بدان جهت آموختی که مردم بگویند: او مرد دانشمند و فرزانه‌ای است. و قرآن را بدان جهت تلاوت نمودی که بگویند: او تلاوتگر کتاب خداست و مردم هم این را گفتند. سپس دستور می‌رسد که او را نیز بر چهره‌اش بکشانند تا به آتش سوزان دوزخ افکنده شود. سپس مردی را می‌آورند که خدا در زندگی دنیا بر او گشایش و فراخی در رزق و روزی داده و از هرگونه ثروت و امکانات به او بخشیده است.

پس از آوردن او، خدا نعمت‌های بی‌کران و بی‌حد و حصر خود را بر او می‌شمارد و او نیز همه را می‌شناسد. آنگاه از او می‌پرسد: در برابر این همه نعمت، چه کار مفید و ارزنده‌ای انجام دادی؟

او می‌گوید: پروردگارا! هیچ راهی که تو دوست می‌داشتی که در آن انفاق گردد و نهاده‌ام، جز آنکه در راه خوشنودی تو انفاق و خرج و بخشش و دهش نمودم. خدا می‌فرماید: نه، دروغ می‌بافی، بلکه چنین کردی که مردم بگویند: او سخی و بخشنده است. و مردم هم این را گفتند. و آنگاه فرمان می‌رسد که او را نیز بسان دو نفر دیگر، بر چهره‌اش بکشانند تا به آتش شعله‌ور و سوزان دوزخ افکنده شود. [این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: سنت نبوی ﷺ مملو از احادیثی است که پیرامون فضل و امتیاز نیت و اخلاص و مذمت و نکوهش ریا و تظاهر صحبت می‌کند.

در حقیقت پذیرش اعمال تمام انسان‌ها منوط به وجود اخلاص است. و مراد از نیت و اخلاص نیز، جوياشدن رضایت و خوشنودی خدا در عمل و تصفیه‌ی آن از شایبه‌های شخصی یا دنیوی است.

یعنی انسان جز به خاطر جلب رضایت خدا و منزل اُخروی، کاری انجام ندهد و اگر کاری انجام می‌دهد، آنرا از شایبه‌ها و امیال و آرزوهای زودگذر نفسی اعم از ظاهر و باطن و موانع راه، اعم از سرمایه، شهوت، مقام، مال، ثروت، شهرت، کسب منزلت در دل دیگران، مدح و ثنا، گریز از ملامت، کسب رضایت عامه‌ی مردم، تعارف با بزرگان، شفا یافتن از عقده و کینه‌های پوشیده، استجاب‌های حسادت‌ها و امراض پنهانی درونی، یا کبر و غرور ناشی از ذلت و علل و خواسته‌های دیگر، پیراسته گرداند^(۱).

در واقع، مؤمن راستین و حقیقی، آن است که انگیزه‌های دینی او، انگیزه‌های نفسانی را در قلبش مغلوب نماید و گام‌های اخروی او بر گام‌های دنیوی‌اش پیروز گردد. خواسته‌های خدا را بر خواسته‌های مردم، ترجیح دهد و نیت و قول و عمل را برای خدا خالص و پیراسته و نماز و عبادات و مرگ و حیات و جهاد و انفاق و تعلیم فراگیری قرآن را فقط خاص رضا و خوشنودی پروردگار جهان و جهانیان گرداند.

این حدیث نیز از جمله نصوصی است که مسلمانان را از آفت ریا و جلب رضایت دیگران و بی تفاوتی نسبت به رضایت خدا، هشدار می‌دهد، و خداوند ﷻ در روز رستاخیز، که نهان‌ها آشکار می‌گردند، ریاکاران را رسوا می‌گرداند و آنان را با سر و صورت روی آتش می‌کشد.

۲۰۶ - [۹] وعن عبدالله بن عمرو قال: قال رسول الله ﷺ: " إن الله لا يقبض العلم انتزاعاً ينتزعه من العباد، ولكن يقبض العلم بقبض العلماء، حتى إذا لم يبق عالماً؛ اتخذ الناس رؤوساً جهالاً، فسئلوا فأفتوا بغير علم، فضلوا وأضلوا". متفق عليه^(۱).

۲۰۶ - (۹) عبدالله ابن عمرو بن العاص - رضی الله عنه - گوید: پیامبر ﷺ فرمود: خداوند ﷻ، علم و دانش و فرزاندگی و حکمت را به این صورت که آن را از قلب‌های بندگان بیرون آورد، از بین نمی‌برد، بلکه علم و دانش را با از بین بردن علماء و فرزندان حقیقی و راستین از بین می‌برد، تا اینکه با مرگ علمای حقیقی، دیگر عالم و فرزانه‌ی دینی باقی نمی‌ماند، آنگاه مردم، افراد جاهل و نادان و بی‌خرد و خشک مغز را به عنوان رهبر و رئیس و حاکم و مفتی برگزینند و چون از آنان پیرامون احکام و مسائل شرعی، سؤال شود، ناآگاهانه و از روی جهل و بی‌خردی، فتوا دهند. در نتیجه، هم خود گمراه می‌شوند و هم موجبات گمراهی و ضلالت دیگران را فراهم می‌آورند.
[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: علماء و دانشمندان واقعی، و فرزندان و فرهیختگان حقیقی، جانشینان بر حق پیامبران در رهنمون ساختن انسان‌ها از ضلالت و گمراهی و شقاوت و بدبختی به سوی هدایت و سعادت و خوشبختی و کامیابی هستند.

علماء راستین، مشعل‌داران راستین هدایت، و امانتداران واقعی اوامر و فرامین الهی، و تعالیم و آموزه‌های نبوی و دستورات و احکام تابناک و تعالی‌بخش شرعی‌اند. آنها هستند که با فهم و درک وسیع، و عقل و خرد سرشار و فقاقت و درایت بالا، و بصیرت و فراست نافذ خویش، هم خویشتن را و هم بندگان خدا را از خطا در رأی و فساد فکری مصون می‌دارند و ظلمت و تاریکی بدعت‌ها، خرافات، اوهام، چرت و پرت‌ها

۱- بخاری ح ۱۰۰، مسلم ۴ / ۲۰۵۸ ح ۱۳ - ۲۶۷۳، ترمذی ح ۲۶۵۲، ابن ماجه ح ۵۲، مسند احمد

و خُزَعْبَلات شیطانی و نفسانی را به روشنایی سَنَّت‌ها، حقائق، واقعیت‌ها، و حکمت‌ها، تبدیل می‌کنند.

آنها هستند که سینه‌هایشان ظرف معارف و حقایق قرآنی و دل‌هایشان گنجینه‌ی اسرار و رموز حکمت‌ها و سنت‌های نبوی هستند که هم خود و هم دیگران را به شاهراه راست و درست شریعت محمدی ﷺ رهنمون می‌سازند.

و آنها هستند که وجودشان برای یک جامعه، مایه‌ی مباهات و افتخار، و باعث پیشرفت و ترقی و تکامل و تعالی ایمانی، اخلاقی، عرفانی، عبادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی، اقتصادی و... می‌باشد. و کم بودنشان، باعث رکود و جمود، انحطاط و عقب‌ماندگی و قهقراء و ارتجاع است.

آری! اگر چنین عالمانی بمیرند، که به حق طلایه‌داران عرصه‌ی علم و دانش و پیشقراولان عرصه‌ی فقاہت و حکمت و پیشگامان عرصه‌ی اجتهاد و عمل و پیش‌آهنگان عرصه‌ی دعوت و تبلیغ بودند، اگر چنین فرزاندگانی از این دنیا بدرود گویند و جانشینی شایسته و بایسته نداشته باشند و کسانی جایگزین آنها شوند و صدرنشین مجالس شوند که شایستگی آن را ندارند، و افرادی بر کرسی افتاء و درس و تدریس نشینند که هیچ نسبتی با علم و دانش و حکمت و فرزاندگی ندارند و کسانی به رتق و فتق امور دینی بپردازند که خود جرثومه‌ی فساد و تباهی‌اند؛ آن‌گاه است که تاریکی‌های بدعت، خرافه، اوهام و خزعبلات بر عقل‌ها و دل‌ها، مستولی می‌گردد و عوامل گمراهی و ضلالت، ظاهر می‌گردند، و علم حقیقی رخت بر می‌بندد و گمراهی همه جا را فرا می‌گیرد و ضلالت و تاریکی و دوران تاریک جاهلیت دوباره تکرار می‌شود و مردم دسته دسته در پرتگاه گمراهی و ضلالت و جهل و نادانی، سقوط می‌کنند.

پس اگر می‌خواهیم که از چنین مصیبت بزرگ و وحشتناک نجات یابیم، باید علماء و فرزاندگان، به مسئله‌ی تعلیم و تعلم و دعوت و تبلیغ اهمیت دو چندان دهند و مردم را با اوامر و فرامین الهی و نبوی و شرعی آشنا بکنند و آنها را از حقائق و غوامض علوم و معارف اسلامی، سیراب کنند و بر مردم نیز لازم است تا به دنبال فراگیری نیازمندی‌های دینی و علمی خویش برآیند و آنها را با جان و دل فرا گیرند و درک کنند و به خاطر بسپارند و به آنها جامعه‌ی عمل ببوشانند و در همه حال و در همه جا، آنها را نصب‌العین و آویزه‌ی گوش و سرلوحه‌ی زندگی خویش قرار دهند و در انتشار و تبلیغ

آن از هیچ وسیله‌ای دریغ نوزند. باشد که این کارها از افتادن در وادی جهل و نادانی، ضلالت و گمراهی، شقاوت و بدبختی و ذلت و خواری، جلوگیری کند.

۲۰۷ - [۱۰] وعن شقیق: کان عبدالله ابن مسعود یدکر الناس فی کل خمیس. فقال له رجل: یا ابا عبدالرحمن! لوددت أنك ذکرتنا فی کل یوم. قال: أما إنه یمنعنی من ذلك أنى أکره أن أملكکم، وإنى أتخولکم بالموعظة كما کان رسول الله ﷺ یتخولنا بها مخافة السامة علینا. متفق علیه^(۱).

۲۰۷ - (۱۰) شقیق (بن ابی سلمه) رضی الله عنه گوید: عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه عادت داشت که فقط روزهای پنج‌شنبه، به موعظه می‌پرداخت و مردم را (به اوامر و فرامین تعالی بخش الهی و تعالیم و آموزه‌های تابناک نبوی) پند و اندرز می‌داد. مردی به او گفت: ای ابو عبدالرحمان (کنیت عبدالله ابن مسعود است). دوست دارم که شما هر روز هفته، ما را وعظ و نصیحت کنی و جلساتی را بدین جهت ترتیب دهی و منعقد کنی.

ابن مسعود رضی الله عنه گفت: آنچه مرا از این کار باز می‌دارد، این است که خوش ندارم، موجبات خستگی و آزدگی شما را فراهم آورم. و من نیز بسان پیامبر صلی الله علیه و آله در امر موعظه و ایراد سخن، به گونه‌ای عمل می‌کنم که رعایت حال شما را کرده باشم. چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز برای جلوگیری از خستگی و آزدگی ما، رعایت حال ما را می‌نمود و به طور دائم و مداوم و پیوسته پند و اندرز نمی‌داد (و من نیز به تأسی و اقتدا به پیامبر صلی الله علیه و آله فقط روزهای پنج‌شنبه را به موعظه و پند و اندرز، اختصاص می‌دهم، چرا که بهترین کارها، معتدل‌ترین و آسان‌گیرترین آنها است).

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: علماء و دانشوران اسلامی و دعوتگران و مبلغان دینی و مربیان و اصلاحگران اجتماع بشری، باید در سخنرانی و اندرز دادن، به پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران او تأسی جویند. اگر واعظان و مرشدان ما می‌خواهند، مردم را در مجالس وعظ و ارشاد بنشانند و سخنانشان در دل‌های آنها، بهتر نفوذ کند و بتوانند آنان را جذب نمایند، و حلاوت و شیرینی نشستن و گوش‌دادن در مجالس وعظ و ارشاد را به آنان بچشانند و آنان را از

رفتن به مجالس و محافل لهو و لعب بازدارند، و شوق و رغبت آنان را به سوی بیانات خود جلب کنند، تا مجالس وعظ را بر محافل لهو و لعب، ترجیح دهند، راهی جز پیروی از سیرت پیامبر ﷺ و روش یاران او ندارند. و در حقیقت بهترین و مؤثرترین پند و اندرز و موعظه و سخنرانی، آن است که واعظ و سخنور، اوضاع و شرایط و احوال مردم را در نظر بگیرد و مناسب‌ترین وقت را انتخاب کند، تا سخنانش در دل‌های مردم، بهتر نفوذ کند و بتواند آنان را به سوی اوامر و فرامین الهی جذب نماید و سوق دهد.

سخنران و واعظ، باید بسان دکتر و طبیب حاذق و ماهر باشد. پزشک حاذق پیوسته حال بیمار را در نظر می‌گیرد و به اندازه‌ی نیاز، دارو برای او تجویز می‌کند و در مداوای او پا به پای مریض راه می‌رود تا اینکه بیمار دلتنگ نشود و از مصرف دارو، بیزار نگردد که معالجه‌اش دشوار و شفایش غیرممکن گردد. پس واعظ نیز باید وقت‌شناس، مردم‌شناس، مخاطب‌شناس و جامعه‌شناس باشد، تا به پیشرفت‌های چشمگیر تبلیغی و ارشادی دست پیدا بکند.

۲۰۸ - [۱۱] وعن أنس قال: كان النبي ﷺ إذا تكلم بكلمة أعادها ثلاثا حتى تفهم عنه، وإذا أتى على قوم فسلم عليهم، سلم عليهم ثلاثا". رواه البخاري^(۱).

۲۰۸ - (۱۱) انس رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ عادت داشت که هرگاه جمله‌ی مفید و ارزنده‌ای را بر زبان می‌آورد، به خاطر اینکه اهمیت و جایگاه مهم آن را به مردم بفهماند و آن را در ذهن و قلبشان تثبیت نماید، آن را سه بار تکرار می‌کرد. و هرگاه به نزد جماعتی از مردمان می‌رفت، بر آنها سه بار سلام می‌نمود.
[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: پیرامون کمالات نفسانی پیامبر ﷺ در کتب تاریخ، تفسیر، حدیث و سیرت چنین می‌خوانیم که پیامبر ﷺ از جهت شیوایی بیان و رسایی سخن، از همگان ممتاز بودند و از این حیث جایگاهی والا و پایگاهی غیر قابل انکار داشتند.
از سلامت طبع، اصالت سخن، قاطعیت گفتار، درستی مضامین و دوری از تکلف برخوردار بودند. جوامع کلم در اختیار آن حضرت ﷺ بود و حکمت‌های بدیع به ایشان

۱- بخاری ح ۹۵، ترمذی ح ۲۷۲۳ با تقدیم و تأخیر روایت کرده است.

ارزانی شده بود و به زبان‌های گوناگون رایج در جزیره العرب آشنا بودند. با مردم هر قبیله به زبان خودشان سخن می‌گفتند، و با هر طایفه از آنان به لهجه‌ی خودشان گفتگو می‌کردند. بدیهه‌گویی و حاضر جوابی بادیه‌نشینان و لفظ قلم و نطق و بیان شهرنشینان را با هم، یکجا داشتند و در کنار همه‌ی اینها، از تأیید الهی و سرچشمه‌ی وحی نیز برخوردار بودند^(۱).

آری! پیامبر ﷺ سخنان خود را از آغاز تا پایان، با تمامی فضای دهانشان ادا می‌کردند و با گوشه‌ی دهان سخن نمی‌گفتند، سخنانشان همواره عبارت از کلمات جامع و پرمحتوا بود و کلام وی قول فصل بود، نه افزونی داشت و نه کاستی. از این‌رو، هر وقت می‌خواست، مطلب مهمی را در ذهن و قلب مسلمانان تثبیت کند، آن‌را سه بار تکرار می‌کرد، تا به روشنی از حقیقت آن آگاه و مطلع شوند و جایی برای سؤال و اعتراض و شک و تردید و ابهام و اغماض باقی نماند. علماء برای سه مرتبه سلام کردن پیامبر ﷺ نیز، چند توجیه بیان کرده‌اند و هر کدام از آنها، برداشتی از این امر نمودند:

۱- رسول خدا ﷺ سه مرتبه سلام را اینگونه می‌نمود: یکی برای استیذان و اجازه برای ورود به خانه و یکی در وقت داخل شدن به خانه و سومی در وقت خداحافظی.

۲- برخی نیز می‌گویند: رسول خدا ﷺ هر زمان از کنار توده‌ای از مردم می‌گذشت، سه بار سلام می‌کرد، اینطور که یک سلام بر کسانی که در صدر مجلس نشسته‌اند و دیگری بر کسانی که میانه‌ی مجلس و سومی را نیز بر افرادی که در انتهای مجلس نشسته بودند، می‌نمود.

۳- برخی نیز می‌گویند: که پیامبر ﷺ برای اجازه‌ی ورود به خانه، سه بار سلام می‌کرد، چنانچه خود پیامبر ﷺ در حدیثی می‌فرماید:

«إذا استأذن احدکم ثلاثاً فلم يؤذن له فليرجع». [مسلم] «هرگاه یکی از شما سه بار اجازه‌ی ورود خواست و اجازه نیافت باید برگردد».

۲۰۹ - [۱۲] عن أبي مسعود الأنصاري قال: جاء رجل إلى النبي ﷺ فقال: إنه أبدع بي فاحملني فقال: " ما عندي " فقال رجل: يا رسول الله! أنا أدله على من يحمله. فقال رسول الله ﷺ: " من دل على خير فله مثل أجر فاعله ". رواه مسلم^(۱).

۲۰۹ - (۱۲) ابو مسعود انصاری رضی اللہ عنہ گوید: مردی (که بسیار شیفته و دلباخته و عاشق و دوستدار جهاد و پیکار با دشمنان اسلام بود) به نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم! مرکب و سواری ام برای جهاد، ضعیف و ناتوان گشته و از شما تقاضا دارم تا وسیله و مرکبی برای شرکت در جهاد، در اختیارم گذارید و به جهاد و پیکار علیه دشمنان و بدخواهان اسلام، روانه‌ام سازید.

اما چون پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم وسیله‌ای در اختیار نداشت، جواب منفی به او داد و فرمود: مرکبی ندارم که تو را بر آن سوار کنم و به‌سوی جهاد روانه سازم.

در همین هنگام، مردی از جای برخاست و گفت: ای رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم! من او را به‌سوی کسی راهنمایی می‌کنم که وسیله و مرکبی برای مشارکت در جهاد، در اختیارش گذارد. پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: کسی که به‌سوی خوبی و نیکی راه نماید، برای او پاداش انجام‌رسان و کننده‌ی کار نیک خواهد بود (بدون آنکه از پاداش انجام‌رسان کار نیک، چیزی کاسته شود).

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۲۱۰ - [۱۳] وعن جریر قال: كنا في صدر النهار عند رسول الله ﷺ، فجاء قوم عراة مجتابي النمار أو العباء، متقلدي السيوف، عامتهم من مضر، بل كلهم من مضر؛ فتمعر وجه رسول الله ﷺ لما رأى بهم من الفاقة، فدخل ثم خرج، فأمر بلالاً فأذن، وأقام فصلي ثم خطب فقال: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ [النساء: ۱] إلى آخر الآية ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: ۱]، والآية التي في الحشر ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ [الحشر: ۱۸]، تصدق رجل من دیناره، من درهمه، من ثوبه، من صاع بره، من صاع تمره، حتی قال: ولو بشق تمره.

۱ - مسلم ۱۵۰۶/۳ ح ۱۳۳ - ۱۸۹۳، ابوداود ح ۵۱۲۹، ترمذی ح ۲۶۷۱، مسند احمد ۴/۱۲۰.

قال: فجاء رجل من الأنصار بَصْرَةَ كادت كفه تعجز عنها، بل قد عجزت، ثم تتابع الناس حتى رأيت كومين من طعام وثياب. حتى رأيت وجه رسول الله ﷺ يتهلل كأنه مذهبة فقال رسول الله ﷺ: " من سن في الإسلام سنة حسنة فله أجرها وأجر من عمل بها من بعده من غير أن ينقص من أجورهم شيء، ومن سن في الإسلام سنة سيئة كان عليه وزرها ووزر من عمل بها من بعده من غير أن ينقص من أوزارهم شيء ". رواه مسلم^(۱).

۲۱۰- (۱۳) جریر (بن عبدالله) رضی الله عنه گوید: باری در اول روز و در وقت صبحگاه، ما در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که مردمانی پابرنه و لخت که جامه‌های خطدار پشمین پوشیده و شمشیرها را به خود بسته و به گردن آویزان کرده بودند و بیشتر آنان و بلکه همه‌ی آنان از «قبیلہی مضر» بودند، وارد شدند.

سیمای مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله بر اثر فقر و فاقه و تنگدستی و افلاسی که بر آنان دید، تغییر کرد و به منزل رفت و سپس برگشت و به حضرت بلال رضی الله عنه دستور داد که اذان و اقامه برای نماز (غالباً نماز ظهر یا جمعه) بگوید.

پیامبر صلی الله علیه و آله نماز را خواند و پس از فارغ شدن از نماز از جای برخاست و خطبه‌ای ایراد فرمود و در آن این آیات را تلاوت نمود:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: ۱].

«ای مردمان! از خشم پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و سپس همسرش را از نوع او آفرید و از آن دو نفر، مردان و زنان فراوانی بر روی زمین منتشر ساخت. و از خشم و غضب خدایی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید و بپرهیزید از این که پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید و صله‌ی رحم را نادیده گیرید زیرا که بی‌گمان خداوند مراقب شما است».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [الحشر: ۱۸].

«ای مؤمنان از خدا بترسید و هرکس باید بنگرد که چه چیزی را برای فردای قیامت خود، پیشاپیش فرستاده است از خدا بترسید، خدا آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید».

آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: هرکس باید از دینار و درهم و لباس و گندم و خرمايش، صدقه و انفاق و بخشش و دهش کند، اگر چه نصف خرمایی باشد.

جریر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: پس از ایراد خطبه‌ی پیامبر ﷺ، مردی از انصار کیسه‌ای پُر آورد که به سختی می‌توانست آن را بردارد و دستش از سنگینی آن، توانایی حمل آن را نداشت، سپس مردم (به تاسی و اقتدا از فرمان رسول خدا ﷺ و کار آن مرد انصاری) بدنبال یکدیگر و پشت سر همدیگر به صورت پیاپی به آوردن مواد غذایی پرداختند، تا اینکه دوکومه‌ی بزرگ خوراک و لباس گردآوری شد. آنگاه چهره و سیمای مبارک پیامبر ﷺ را مشاهده نمودم که از خوشحالی و مسرت می‌درخشید و برق می‌زد.

پس از آن پیامبر ﷺ فرمود: هرکس سنت و منش نیکویی را در اسلام پایه‌ریزی و نهادینه کند (که مردم از طریق آن، کار مشروع و خیری را انجام دهند) پاداش آن و پاداش همه‌ی کسانی که بعد از او بدان عمل کنند، به وی می‌رسد و این در حالی است که از پاداش آنان چیزی کم نمی‌گردد.

و هرکس بنیانگذار و طراح سنت و روش بدی در اسلام باشد، گناه آن و گناه هرکس که بعد از او بدان عمل کند، بر دوش او خواهد بود، بدون اینکه چیزی از گناه آنان کاسته شود.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: مراد از «سنت حسنه» در این حدیث، آن است که مشروعیت آن، مستند به نص صحیح و درستی از قرآن و سنت و اصول و موازین اسلامی باشد، ولی مردم بدان عمل نکرده باشند، و سپس کسی همت کند و با پشتکار خود آن را در میان مردم احیا و بازسازی نماید.

از این رو، نمی‌توان از این حدیث، چنین برداشت کرد که این مرد انصاری، بدعت حسنه‌ای انجام داده و پیامبر ﷺ هم به دنبال او آن را انجام داده است. نه، اینطور نیست چرا که آن مرد انصاری تنها کاری که انجام داد این بود که دادن صدقه در حادثه مورد نظر را آغاز کرد و مشروعیت صدقه و انفاق هم قبلاً با نص خود پیامبر ﷺ ثابت شده بود و او فقط نخستین کسی بود که به این فرمان و سنت پیامبر ﷺ جامه‌ی

عمل پوشاندن و مردم را به انجام آن ترغیب و تشویق نمود. بنابراین، منظور از «سنت حسنه»، احیاء امر مشروعی است که انجام دادن آن بخاطر ترک سنت‌ها در میان مردم، مرسوم و متداول نبوده است. و اکنون نیز، اگر کسی سنتی از سنت‌های متروکه و فراموش شده را احیا کند و در میان قوم و گروه خویش نخستین کسی باشد که به آن جامه‌ی عمل پوشاند، گفته می‌شود که او «سنت حسنه» را انجام داده است.

۲۱۱ - [۱۴] وعن ابن مسعود قال: قال رسول الله ﷺ: " لا تقتل نفس ظلماً إلا كان على ابن آدم الأول كفل من دمها؛ لأنه أول من سن القتل ". متفق علیه وسندکر حدیث معاویه: " لا يزال من أمتي " في باب ثواب هذه الأمة إن شاء الله تعالى^(۱).

۲۱۱ - (۱۴) ابن مسعود رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: خون هیچ انسانی به ناحق ریخته نمی‌شود، مگر اینکه سهمی از مسئولیت و پادافره آن بر عهده‌ی (قابیل) نخستین فرزند آدم علیه السلام است که این سنت شوم و نحس آدم‌کشی را در دنیا بنا نهاد. [این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند. و اگر خدا بخواهد، حدیث حضرت معاویه «لا يزال من امتی...» را در باب «ثواب هذ الامة» نقل خواهیم کرد].

شرح: از این حدیث به خوبی دانسته می‌شود که هر سنت زشت و شومی مادام که در دنیا باقی است و بدان عمل می‌شود و مردم آنرا نصب‌العین خویش قرار می‌دهند، مانند: قتل، آدم‌کشی، بنای میخانه‌ها، کتاب‌های گمراه‌کننده و مبتذل، طرح‌های استعمارگرانه، پروژه‌های خانمانسوز و ستمگرانه و... سهمی از مجازات و پادافره و مسئولیت آن بر دوش نخستین پایه‌گذار آن می‌باشد.

وکسی که بنیانگذار افکار گمراه‌کننده، و عقاید و باورهای ویرانگر، سازنده‌ی اماکن فاسد، طراح الحاد و بی‌بندوباری، انحراف و فساد، شرک و چندگانه‌پرستی و بدعت و نوآوری در دین و موجب انحراف اذهان بسیاری از جوانان، از عقیده‌ی خالص و ناب توحید و فضائل اخلاقی و ایمانی شود، سهمی از گناه و مجازات آن بر دوش وی خواهد بود. پس تا می‌توانی مروج خیر و نیکی باش و از پایه‌گذاری شر و فساد و بدعت و نوآوری در دین بشدت بپرهیز.

۱- بخاری ح ۳۳۳۵، مسلم ۳ / ۱۳۰۳ ح ۲۷ - ۱۶۷۷، ترمذی ح ۲۶۷۳، ابن ماجه ح ۲۶۱۶، مسند

فصل دوم

۲۱۲ - [۱۵] عن كثير بن قيس، قال: كنت جالساً مع أبي الدرداء في مسجد دمشق، فجاء رجل فقال: يا أبا الدرداء! إني جئتك من مدينة الرسول ﷺ لحديث بلغني أنك تحدثه عن رسول الله صلي الله عليه وسلم، ما جئت لحاجة. قال: فإني سمعت رسول الله ﷺ يقول: " من سلك طريقاً يطلب فيه علماً سلك الله به طريقاً من طرق الجنة، وإن الملائكة لتضع أجنحتها رضىاً لطالب العلم، وإن العالم يستغفر له من في السموات ومن في الأرض والحيتان في جوف الماء، وإن فضل العالم على العابد كفضل القمر ليلة البدر على سائر الكواكب، وإن العلماء ورثة الأنبياء، وإن الأنبياء لم يورثوا ديناراً ولا درهماً، وإنما ورثوا العلم، فمن أخذه، أخذ بحظ وافر ". رواه أحمد والترمذي وأبو داود وابن ماجه والدارمي وسماه الترمذي قيس بن كثير^(۱).

۲۱۲ - (۱۵) كثير ابن قيس ؓ گوید: با ابودرداء ؓ در مسجد دمشق، نشستیم بودم که مردی (از مشتاقان و شیفتگان علم و دانش و از دلباختگان و عاشقان حکمت و فرزانی) به نزد او آمد و گفت: ای ابودرداء ؓ! من از شهر رسول خدا ﷺ مدینه‌ی منوره به نزد تو می‌آیم. و هدفم از طی کردن این همه راه، این است که به من خبر داده‌اند که تو به حدیثی از احادیث گهربار و تابناک رسول خدا ﷺ آگاهی. من آمده‌ام تا آن را از تو فرا گیرم و (به خدا سوگند) برای منظور دیگری به شام نیامده‌ام و هدفی جز فراگیری آن حدیث ندارم.

ابودرداء ؓ گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: کسی که رنج راهی را بر جان بخرد و در آن علم و دانشی را بجوید، خداوند ﷻ نیز برای او راهی به سوی بهشت هموار می‌سازد، و فرشتگان الهی، بال‌های خود را بر زیر پای دانش‌پژوهان و دانش‌جویان می‌گشایند، چرا که از آنچه آنها می‌جویند، خوشنودند و هر آنچه که در

۱- مسند احمد ۵ / ۱۹۶، ترمذی ح ۲۶۸۲، ابوداود ح ۳۶۴۱، ابن ماجه ح ۲۲۳، دارمی ح ۳۴۲.

آسمان‌ها و زمین است حتی ماهیان در آب برای جویندگان علم و دانشمندان و فرزندگان، در خواست مغفرت و بخشودگی می‌کنند.

و فضیلت و برتری عالم و دانشمند بر عابد و پرستشگر خدا، بسان برتری ماه شب چهاردهم بر دیگر ستارگان آسمان است.

و دانشمندان و دانشوران اسلامی، وارثان برحق پیامبران‌اند و دانش را از آنان به ارث برده‌اند و پیامبران نیز از خود دینار و درهمی بر جای نگذاشته‌اند و فقط علم و دانش و حکمت و معرفت را از خود به ارث گذاشتند، پس هرکس دانش فراگیرد، بهره‌ای ارزشمند از ارث پیامبران را فراگرفته است و به سهمی بزرگ و سترگ رسیده است.

[این حدیث را احمد، ترمذی، ابوداود و ابن ماجه و دارمی روایت کرده‌اند. و ترمذی به جای «کثیرین قیس» قیس بن کثیر، روایت کرده است].

۲۱۳ - [۱۶] وعن أبي أمامة الباهلي قال: ذكر لرسول الله ﷺ رجلان: أحدهما عابد والآخر عالم، فقال رسول الله ﷺ: " فضل العالم على العابد كفضلي على أدناكم ". ثم قال رسول الله ﷺ: " إن الله وملائكته وأهل السماوات والأرض حتى النملة في جحرها وحتى الحوت، ليصلون على معلم الناس الخير ". رواه الترمذي^(۱).

۲۱۳ - (۱۶) ابوامامه باهلی رضی الله عنه گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون دو مرد سؤال شد که یکی از آنها عالم و دیگری عابد است (که کدام یک از آن دو بر دیگری فضیلت و برتری دارد)؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فضیلت و برتری عالم و دانشمند بر عابد و پرستشگر خدا، (از لحاظ مرتبه و مقام) بسان برتری من بر پائین‌ترین و ناچیزترین شماست. سپس در ادامه فرمود: بی‌تردید خدای فرزانه و فرشتگان مقرب و معصوم او و زمینیان و آسمانیان، تا مور در لانه‌اش و ماهی در ژرفای دریا، به آن کسی که به مردم خیر و نیکی می‌آموزد و آموزگار خوبی‌ها و زیبایی‌ها است، درود نثار می‌کنند و وی را دعای خیر می‌نمایند.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

۲۱۴ - [۱۷] ورواه الدارمی عن مکحول مرسلأ ولم يذكر: رجلان وقال: " فضل العالم علی العابد کفضلی علی أدناکم، ثم تلا هذه الآية ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸]" و سرد الحديث إلى آخره^(۱).

۲۱۴ - (۱۷) دارمی همین روایت را از مکحول، بطور مرسل و البته بدون نقل « ذکر لرسول الله رجلان...» چنین روایت می کند که پیامبر ﷺ فرمود: «فضیلت و برتری عالم و دانشمند بر عابد، بسان برتری من بر پائین ترین و کمترین شما (از لحاظ مرتبه و مقام) است.

سپس پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت فرمود:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸]

«بی تردید، تنها بندگان دانا و دانشمند از خدا، ترس آمیخته با تعظیم دارند.»
و مکحول - رحمة الله علیه - بقیه ی حدیث را بسان حدیث بالا، تا آخر روایت کرده است.

۲۱۵ - [۱۸] وعن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله ﷺ: " إن الناس لكم تبع، وإن رجالا يأتونكم من أقطار الأرض يتفقهون في الدين، فإذا أتوكم فاستوصوا بهم خيرا ". رواه الترمذي^(۲).

۲۱۵ - (۱۸) ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ (در باره ی موقعیت و جایگاه شامخ و والای صحابه رضی الله عنهم و وظیفه و رسالت بزرگ و سترگشان خطاب به آنها) فرمود: بی تردید، سایر مردمان (در افعال و کردار و گفتار و پندار، و مکارم اخلاقی و محاسن ایمانی) پیرو و دنباله رو شما هستند. و برآستی در آینده ای نزدیک، مردمانی از اطراف و اکناف شهرها و روستاها و از نقاط مختلف جهان برای تفقه، تحصیل علوم دینی، دانش اندوزی و کسب تعالیم و احکام اسلامی و اوامر و فرامین الهی و دستورات و آموزه های نبوی، به جانب شما روی خواهند آورد و قصد شما را خواهند کرد. پس شما را توصیه می کنم که هرگاه به نزد شما آمدند و آهنگ شما را کردند، با آنان به خوبی و نیکی برخورد نمائید.

۱- دارمی ح ۲۸۹.

۲- ترمذی ح ۲۶۵۰، ابن ماجه ح ۲۴۹.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: با اتکا به مفاد این حدیث، به جرأت می‌توان گفت که همچنان که ایمان صحابه رضی الله عنهم به فرموده‌ی قرآن، محور اعتبار و میزان ارزیابی ایمان ما مسلمانان است، گفته‌ها، کردارها، سبک و روش، سنت و منش، و رهنمودها و تعالیم آنها نیز ملاک استناد و تقلید ما می‌باشد.

و حدیث، گویای این حقیقت است که وجود صحابه رضی الله عنهم، برای امت محمدی رضی الله عنهم تنها عامل رشد و ترقی و تعالی و تکامل علمی، فرهنگی، ایمانی، اخلاقی، عرفانی و... می‌باشد، چرا که آنها، ناقلان دین و حاملان شریعت مقدس اسلام و واسطه‌های میان ما و پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. و در حقیقت علم و دانش صحابه رضی الله عنهم تار و پود دین و علوم و معارف اسلامی می‌باشد و تصور دین، بدون توجه به علم صحابه رضی الله عنهم، ممکن نیست.

آری، در این حدیث، متابعت از صحابه رضی الله عنهم به صریح‌ترین وجه ممکن بیان شد و تمسک به آنان و گفتار و کردار و رهنمودهای آنان، مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است، و پیامبر صلی الله علیه و آله یاران خویش را در حد الگو و مقتدا و پیشوا و قدوه، برای آیندگان در تحصیل علوم دینی و دانش‌اندوزی و کسب تعالیم و احکام اسلامی قرار داده است.

چرا که در حقیقت، آنها طلایه‌داران راستین عرصه‌ی علم و دانش و پیشقراولان واقعی عرصه‌ی اجتهاد و عمل و پیشگامان پیشتاز عرصه‌ی دعوت و تبلیغ و پیش‌آهنگان ممتاز عرصه‌ی تأسی و اقتدا به اوامر و فرامین تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین رسول خدا صلی الله علیه و آله و دانشوران و فرزندگان حقیقی شرع مقدس اسلام بودند. و تابعین، اگر از زبان خدا مورد ستایش و تمجید قرار گرفته‌اند، فقط بخاطر اتباع و پیروی شایسته از صحابه رضی الله عنهم است:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

و اگر ما می‌خواهیم به گنجینه‌ی تعلیمات اسلامی و به معارف قرآنی و اسرار و حقایق سنت‌های نبوی دست پیدا بکنیم، راهی جز اتباع و پیروی از صحابه رضی الله عنهم را سراغ نداریم، چرا که آنها ناقلان دین و حاملان شریعت مقدس اسلام و واسطه‌های میان ما و پیامبر صلی الله علیه و آله هستند.

۲۱۶ - [۱۹] وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: " الكلمة الحکمة، ضالة الحکيم، فحيث وجدها فهو أحق بها ". رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی: هذا حديث غریب، وإبراهيم بن الفضل الراوی يضعف فی الحديث^(۱).

۲۱۶ - (۱۹) ابوهریره رضي الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: گفتار و سخن حکمت‌آمیز و فرزانیگی، گمشده‌ی هر انسان فرزانه‌ای است (که پیوسته به دنبال آن می‌گردد) پس هر جایی که آن را به دست آورد، او شایسته و لایق به آن گفتار حکمت‌آمیز است (پس انسان مسلمان و فرزانه، آن چنان شیفته و دل‌باخته‌ی علم و دانش و حکمت و فرزانیگی است که آن را از هرکس بشنود، فرا می‌گیرد و بها نمی‌دهد که از کدامین دهان بیرون می‌آید).

[این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند. ترمذی گفته: این حدیث، حدیثی غریب است و «ابراهیم بن فضل» راوی ضعیفی می‌باشد].

شرح: چنانچه قبلاً گفته شد «حکمت»، همان سخن و مطلب محکم و متقن و منطقی و درست است. یعنی دریافت حقیقت، یعنی هر قانون و قاعده‌ای که با حقیقت موافق باشد و ساخته و پرداخته تخیلات نباشد.

این حدیث بیانگر این مطلب مهم است که فرا گرفتن و تحصیل علوم و معارف، یگانه شرط آن این است که آن علم و دانش، درست و صحیح و مطابق با واقع و حقیقت باشد، شما به آن کسی که علم و حکمت را از او فرا می‌گیرید، کار نداشته باشید، چرا که حکمت گمشده‌ی مؤمن است. پس او را می‌جوید و می‌یابد، هرچند در نزد یک نفر مشرک و یا منافق باشد.

آری! وقتی هست که انسان، در درست و صحیح بودن مطلبی تردید دارد، در اینگونه موارد کسانی که اهل تشخیص نیستند، نباید به سخن هر کسی گوش کنند و باید دقت کنند که تحت تأثیر و تلقین چه کسی هستند، چرا که اگر در این زمینه دقت نکند، چه بسا ممکن است که از آن راه به گمراهی و ضلالت کشیده شوند.

ولی وقتی است که معلوم است، حرف طرف درست و صحیح است، در این صورت پیامبر ﷺ می‌فرماید: به نزدش بروید و آنرا فراگیرید.

به قول یکی از بزرگان که می‌فرمود:

«خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَلَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ وَكُونُوا نَقَادَ الْكَلَامِ». «سخن حق را از اهل باطل بگیرید و آن را بپذیرید ولی سخن باطل را از اهل حق نگیرید و نپذیرید و خودتان صرّاف سخن و سخن‌شناس باشید». پس دانستیم که در تعلیم و تعلّم و فراگیری حکمت و فرزانه‌گی، برای انسان‌های فرزانه و دانشمند، قید و محدودیتی نیست.

۲۱۷ - [۲۰] وعن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: " فقيه واحد أشد على الشيطان من ألف عابد ". رواه الترمذي وابن ماجه^(۱).

۲۱۷ - (۲۰) ابن عباس - رضي الله عنه - گوید: پیامبر ﷺ فرمود وجود یک دانشمند (خداترس و پرواپیشه، و متقی و پرهیزگار) برای شیطان از وجود هزار عابد (جاهل) سخت‌تر است.

[این حدیث را ترمذی وابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: نکته‌ی جالب در این حدیث این است که پیامبر ﷺ در مقایسه‌ی عالم و عابد می‌فرماید: وجود یک عالم متقی برای شیطان، از وجود هزار عابد، سخت‌تر است جالب اینکه: عابد، عبادتی را انجام می‌دهد که هدف آفرینش انسان است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶].

«من پری‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام...»

ولی از آنجا که روح و جوهره‌ی عبادت و پرستش، معرفت و حکمت و علم و دانش است، عالم براو برتری فوق‌العاده دارد، چرا که در حقیقت، موفقیت در طریق تکامل و جلب خوشنودی خدا و قرب او مرهون دو عامل است، ایمان و عمل و آگاهی و تقوا. و مسلّمًا وجود همین دو عامل، باعث برتری عالم بر عابد و باعث ترس شیطان از عالمان و فرزنانگان دینی است.

۲۱۸ - [۲۱] وعن أنس قال: قال رسول الله ﷺ: " طلب العلم فريضة على كل مسلم، وواضع العلم عند غير أهله كمقلد الخنازير الجواهر واللؤلؤ والذهب ". رواه ابن ماجه

۱- ترمذی ح ۲۶۸۱ و قال: غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه، ابن ماجه ح ۲۲۲.

وروی البیهقی فی شعب الایمان إلى قوله " مسلم ". وقال: هذا حديث متنه مشهور، وإسناده ضعيف، وقد روي من أوجه كلها ضعيف^(۱).

۲۱۸- (۲۱) انس رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: فراگرفتن و جستن علم و دانش (به اندازه‌ی ضرورت) بر هر انسان مسلمان و حق‌گرا (چه مرد و چه زن) واجب است. و آن کسی که علم و دانش را، نزد کسانی که شایسته و بایسته‌ی آن نیستند و لیاقت فراگیری آن را ندارند، می‌نهند، چنان است که گوهر گرانبها و مروارید و طلا را برگردن خوک‌ها آویخته است.

[این حدیث را ابن‌ماجه روایت کرده است. و بیهقی نیز در «شعب الایمان» تا واژه‌ی «مسلم» آن را روایت کرده است و گفته: این حدیث متنش مشهور و اسنادش ضعیف می‌باشد و از چند طریق دیگر روایت شده که همه‌ی طرقش ضعیف است].

شرح: باید توجه داشت که طلب‌کردن هر علم بر مسلمان فرض نیست، بلکه طلب‌کردن علمی بر او الزامی است که در حال حاضر به آن نیازمند باشد، چنانچه بر هر مسلمانی نماز فرض است، یادگیری ارکان و شرایط نماز نیز بر او فرض است. همچنین فرائض وضو و فرائض غسل و فرائض تیمم. تا با رعایت کردن فرائض، وظیفه‌اش را به نحو احسن انجام دهد و ادا کند.

بر هر مسلمان، یادگیری فرائض و واجبات نماز، زکات، حج و... واجب است تا بتواند آنها را به خوبی ادا کند، زیرا قاعده‌ی کلی است که آنچه به اقامه‌ی فرض، منتهی می‌شود، فرض و آنچه به واجب منتهی می‌گردد، واجب است.

اما حفظ و یادگیری مسائلی که در برخی مواقع، عارض می‌شود، فرض کفایه است، مانند: طبابت، نساجی، کشاورزی و... که اگر در منطقه‌ای، عده‌ای این فریضه را ادا کنند، بار مسئولیت از دوش دیگران برداشته می‌شود، در غیر اینصورت همه گنهکار می‌شوند.

از حدیث بالا به خوبی دانسته شد که جوینده علم و دانش پژوهی که از همان آغاز تحصیل، هدفش آراسته‌نمودن درون و زینت دادن آن به فضائل اخلاقی و زیور فرزانی نمی‌باشد و خواسته‌نهایی خویش را از کسب علم، تقرب به پیشگاه خداوند متعال و صعود به جوار ملأ‌اعلی، از فرشتگان و مقربان خدا، قرار ندهد، و آن را

۱- ابن‌ماجه ح ۲۲۴، بیهقی «شعب الایمان» ح ۱۶۶۶ تا لفظ «مسلم» روایت کرده است.

وسیله‌ای برای دستیابی به جاه و مقام، مال و منال و پست و موقعیت اجتماعی به حساب می‌آورد، یا هدفش از کسب علم، این است تا با آن به مجادله با سفهاء بپردازد و بر دیگران افتخار کند و با علم از وابستگی‌های خود به امور دنیوی نگاهد، خود را بالاتر از علم بگیرد و برای نیل به آن متواضع و در مقابل معلم و آموزگار خود، فروتن، مؤدب و فرمان‌پذیر نباشد و بیماری‌های درونی از قبیل: حسد، تکبر و خودبزرگ‌بینی، کینه‌ورزی، ریا و تزویر و حب مال و مقام، دوری از حق، تعظیم ثروتمندان و قدرتمندان و مراوده با آنان و استفاده از مال حرام آنها، در وجودش شعله‌ور باشد، اگر کسی علم و دانش را نزد چنین کسی که شایسته آن نیست و لیاقت فراگیری آن را ندارد، بنهد، چنان است که گوهر گرانبها و مروارید طلا، بر گردن خوک‌ها آویخته است، چراکه علم و دانش گوهر پاک و پاکیزه‌ای است و جز در مکان پاک و قلب خالص و بی‌آلایش جای نخواهد گرفت.

پس بر استادان و مربیان، لازم است که از نصیحت و پند و اندرز شاگردانشان فروگذاری نکنند و باید آنان را آگاه سازند که هدف از تحصیل علوم دینی و معارف اسلامی، تقرب و نزدیکی به خداوند عَلَّیْهِ السَّلَام است، نه دستیابی به ریاست و سیادت و افتخار بر دیگران و مجادله با مردم.

چرا که به گفته‌ی حضرت عمر رضی الله عنه، خوفناک‌ترین و خطرناک‌ترین بلا، برای امت اسلامی، منافق دانا و عالم است (یعنی خوکی که بر گردش طلا و جواهر و مروارید و گوهر گرانبها آویزان کرده باشند) که به زبان عالم است و با قلب و عمل جاهل.

زیرا هرگاه علم و دانش به انسان نالایق و ناشایسته‌ای برسد، تاریکی بدعت‌ها و خرافات و اوهام بر عقل‌ها و دل‌ها مستولی می‌شود و حشرات فتنه و گمراهی در فضا، ظاهر می‌گردند و کسانی صدرنشین مجالس وعظ و نصیحت و درس و تدریس می‌شوند که شایستگی آن را ندارند و افرادی بر کرسی افتاء و قضاوت می‌نشینند که هیچ نسبتی با علم ندارند و با وجود آنها، اساطیر و خرافات و بدعت‌ها و نوآوری‌ها، بر جهان حاکم شده و علم حقیقی رخت برمی‌بندد و در نتیجه گمراهی و ضلالت و تاریکی الحاد و انحراف، همه جا را فرا می‌گیرد و موجبات تباهی و شقاوت و بدبختی و فلاکت مردمان می‌گردد.

پس بر علماء و دانشمندان اسلامی لازم است، امانتی را که خداوند از مسائل علوم و فنون مختلف بر عهده‌ی آنان گذاشته، در بین مردم لایق و شایسته، انتشار دهند و

نور هدایت و حکمت و معرفت را بر تشنگان و شیفتگان واقعی علم و دانش و طلایه‌داران عرصه‌ی فراگیری حکمت و معرفت بیفشاندند و بر عامه‌ی مردم نیز لازم است که بر اساس «طلب العلم فریضة علی کل مسلم» بر فهم آنچه که در زندگی به آن نیازمندند، بکوشند و تلاش ورزند، تا در وادی جهل و گمراهی قرار نگیرند و از دست خفاشان خون‌آشام الحاد و بی‌بندوباری و شرک و چندگانه‌پرستی و کفر و زندقه و نفاق و دورنگی، نجات و رهایی یابند.

۲۱۹ - [۲۲] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: "خصلتان لا تجتمعان في منافق: حُسن سَمْت ولا فقه في الدين". رواه الترمذي^(۱).

۲۱۹- (۲۲) ابرهیره رضی الله عنه گوید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دو خصلت و ویژگی زیبا است که در انسان منافق و دو رنگ و دو چهره و دورو گرد نمی‌آید:
۱- خوشنامی و حسن سلوک (یعنی متصف شدن به گفتار، کردار و سیرت صالحان و نیکان و دوری‌گزیدن از امراض درونی و از صفات و ویژگی‌های نکوهیده و زیانبار).

۲- دانایی و ژرف‌نگری در دین خدا.

(پس برای مسلمانان نیز شایسته است تا این دو خصلت را در خود گردآورند و خویشتن را از صفات و ویژگی‌های منافقان و دو چهره‌ها دور نگاه دارند، چرا که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از ایراد این حدیث، تحریک و تشویق مسلمانان در متصف شدن به این دو خصلت و ویژگی است.

یعنی این دو خصلت در انسان منافق گرد نمی‌آید، اما در وجود انسان مؤمن راستین جمع خواهد شد، و شما که مسلمان هستید، برای بدست آوردنش کوشش کنید و تلاش ورزید).

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

۲۲۰ - [۲۳] وعن أنس قال: قال رسول الله ﷺ: "من خرج في طلب العلم فهو في سبيل الله حتى يرجع". رواه الترمذي والدارمي^(۲).

۱- ترمذی ح ۲۶۸۴ و قال: غریب لا نعرفه الا من حدیث ابن ایوب العامری و لا ادری کیف هو.

۲- ترمذی ح ۲۶۴۷ و قال حسن غریب.

۲۲۰- (۲۳) انس رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که در جستجو و طلب علم و دانش و حکمت و فرزاندگی از منزل خویش خارج شود، پیوسته سعی و کوشش وی در فراگیری دانش، در راه خداست تا اینکه به منزل و شهر و دیار خویش برگردد.
[این حدیث را ترمذی و دارمی روایت کرده‌اند].

شرح: خداوند چه شرافت و فضیلتی و چه جلال و عظمتی برای اهل علم و دانش جویان و دانش‌پژوهان، بالاتر از این فضیلت، قائل شده است، تا آنجا که خدای عز و جل آنها را با مجاهدان در راه خدا که با دشمنان و بدخواهان اسلام و مسلمین پیکار می‌کنند، مقایسه نموده است.

مسئله‌ی مهمی که می‌توان از این حدیث استفاده کرد، احترام و اهمیت خاصی است که اسلام برای مسئله‌ی تعلیم و تعلم قائل شده است یعنی جهاد با جهل و بی‌خبری همانند جهاد با دشمن بر آنها فرض است و اهمیت یکی از دیگری کمتر نیست، بلکه تا مسلمانان در جهاد و پیکار با جهل پیروز نشوند، در جهاد با دشمن خارجی پیروز نخواهند شد، زیرا یک ملت جاهل، همواره محکوم به شکست و عقب‌ماندگی و انحطاط است.

حسن بصری - رحمة الله علیه - گوید: «چون جوهر قلم علماء با خون شهدا سنجیده شود، جوهر قلم علماء بر خون شهدا ارجحیت می‌یابد».

دکتر یوسف قرضاوی نیز در این زمینه می‌گوید: «کمک رسانیدن به دین و شریعت خدا در بعضی اوضاع و احوال با جنگ و نبرد تحقق می‌یابد و در بعضی زمان‌ها و مکان‌ها نیز فقط عبارت از جنگ و قتال خواهد بود».

اما در بعضی زمان‌ها از جمله این عصر کنونی ما، خطرات و عمق تأثیر تهاجم‌های فکری و روانی به مراتب بیشتر از تهاجم‌های مادی و نظامی است و اگر جمهور فقهای مذاهب چهارگانه از دیر باز این سهم زکات را به تدارکات مجاهدین و رزمندگان و مرزداران و آنچه که نیاز دارند، از قبیل: اسب و استر و سلاح، معنی گردانیده‌اند، در عصر کنونی، ما نوعی دیگر از جهادگران و پاسداران را برآن می‌افزاییم و آن کسانی هستند که در راه جهاد فکری و روانی و گرایش خردها و قلب‌ها به سوی تعالیم اسلام و گسترش مرزهای دعوت اسلامی کوشش می‌کنند. اینان مبارزان سلحشور و مجاهدان

و پاسدارانی هستند که با زبان و قلم در جهت دفاع از عقیده و شریعت و پاسداری از حریم اسلام، جهاد می‌کنند^(۱).

استاد قرضای در جایی دیگر می‌گوید:

«هر گاه در کشوری، نظام تعلیم و تربیت در اختیار مبشران مسیحی یا کمونیست‌ها یا لائیک‌ها قرار گرفته باشد، بزرگترین جهاد فی سبیل الله در چنین کشوری عبارت خواهد بود، از تأسیس یک مدرسه‌ی اسلامی خالص، که در آن مدرسه به فرزندان مسلمان، آنچه را که در امور دینی و دنیوی بدان نیاز دارند، آموزش دهند و از آنان در مقابل انواع تهاجم فکری و اخلاقی حمایت و حراست کنند و از گزند برنامه‌های زهرآلود و کتاب‌های منحرف، آنان را مصون و محفوظ بدارند. مبدا که با آن کتاب‌ها و برنامه‌ها، اندیشه‌های معلمان و دانش‌آموزان را تباہ سازند و افکار عمومی مسلمانان را مسموم گردانند و نظام تعلیم و تربیت را به مسیرهای غیر دینی و غیراسلامی بکشانند...

و خود این یک نوع جهاد عظیم به شمار می‌آید، زیرا که خطر مؤسسات فکری و فرهنگی غرب‌زده و لائیکی به مراتب بیشتر از تهاجم‌های نظامی در قرون گذشته بر علیه اسلام است. اینجاست که کوشش در راه دعوت اسلامی و آگاهی‌دادن به نسل جدید مسلمان و ایجاد اماکن تعلیم و تربیت و برخوردار گردانیدن آنها از تمکن مالی و شرایط لازم، مهم‌ترین مصداق جهاد فی سبیل الله است^(۲).

۲۲۱ - [۲۴] وعن سخبرة الأزدي قال: قال رسول الله ﷺ: "من طلب العلم كان كفارة لما مضى". رواه الترمذي والدارمي وقال الترمذي: هذا حديث ضعيف الإسناد وأبو داود الراوي يضعف^(۳).

۲۲۱ - (۲۴) سخبرة الأزدي رضي الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که به دنبال تحصیل و فراگیری علم و دانش و حکمت و فرزاندگی باشد، همان فراگرفتن دانش (و رنج و مشقتی که در تحصیل آن برداشت می‌کند) کفاره و از بین برنده‌ی گناهان پیشین اوست.

۱- دیدگاه‌های فقهی معاصر ج ۱ ص ۳۷۳.

۲- همان ج ۱ ص ۳۷۵.

۳- ترمذی ح ۲۶۴۸ و قال: حديث ضعيف الاسناد، دارمی ح ۵۶۱.

[این حدیث را ترمذی و دارمی روایت کرده‌اند. و ترمذی گفته: اسناد این حدیث ضعیف است، چراکه در آن راوی ضعیف بنام «ابوداود» وجود دارد].

۲۲۲ - [۲۵] وعن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله ﷺ: " لن يشيع المؤمن من خير يسمعه حتى يكون منتهاه الجنة ". رواه الترمذي^(۱).

۲۲۲ - (۲۵) ابو سعيد خدری رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: انسان باایمان و حق‌گرا، از شنیدن نیکی و خوبی و از گوش دادن به سخنان حکمت‌آمیز و فرزانه‌گی، سیری نمی‌پذیرد، تا سرانجام آن بهشت زیبا و فرح‌زای خداوند عز و جل باشد (چراکه دو گرسنه‌اند که هرگز سیری نمی‌پذیرند: یکی جوپای دانش و دیگری جوپای مال. پس شیفتگان و دلباختگان علم و دانش و عاشقان و والهان حکمت و فقاقت پیوسته به دنبال مطلوب خویش‌اند، تا در پرتو آن به رضایت و خوشنودی خداوند به معرفت و شناخت درست و سرانجام به بهشت فرح‌بخش معشوق دست یابند).

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

۲۲۳ - [۲۶] وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: " من سئل عن علم علمه ثم كتمه؛ أجم يوم القيامة بلجام من نار ". رواه أحمد وأبو داود والترمذي^(۲).

۲۲۳ - (۲۶) ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس از علم و دانشی که آن را می‌داند مورد پرسش قرار گیرد و آن را دانسته نهان دارد (و آن را از اهل علم و حکمت که نیاز به آن دارند، کتمان کند) در روز رستاخیز، دهنه و لگمی از آتش بر دهان او زده می‌شود.

[این حدیث را احمد، ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند].

۲۲۴ - [۲۷] ورواه ابن ماجه عن أنس^(۳).

۲۲۴ - (۲۷) همین حدیث را ابن ماجه نیز از انس رضی الله عنه روایت کرده است. شرح: این حدیث در حقیقت اخطار و هشدار تکان‌دهنده به تمام دانشمندان و علمای مذهبی و فرزنانگان و فرهیختگان اسلامی و طلایه‌داران و پیش‌قراولان

۱- ترمذی ح ۲۶۸۶ و قال حسن غریب.

۲- مسند احمد ۲ / ۲۶۳، ابوداود ح ۳۶۵۸، ترمذی ح ۲۶۴۹ و قال حدیث حسن، ابن ماجه ح ۲۶۱.

۳- ابن ماجه ح ۲۶۴ و فی اسناده مقال.

عرصه‌ی علم و دانش است که آنها در تبیین و روشن ساختن اوامر و فرامین الهی و حقایق و معارف دینی و دستورات و تعالیم نبوی و احکام و مسائل شرعی و اسرار و رموز و آموزه‌های تعالی بخش وسعادت‌آفرین قرآنی بکوشند و در این امانت بزرگ الهی خیانت نورزند و کتمان حقایق ننمایند.

بلکه همه‌ی آنها موظفند تا حقایق و معارف دینی را عریان و آشکار در اختیار مردم بگذارند، تا همه‌ی توده‌های مردم به روشنی از آنها آگاهی و اطلاع یابند.

و نیز مسئول‌اند که در تبیین، توضیح، تفسیر و تنویر افکار عمومی مسلمانان کوتاهی نکنند، تا مشمول همان سرنوشتی که پیامبر ﷺ در این حدیث و مانند آن برای علمایی که کتمان حقایق می‌کنند بیان کرده، قرار نگیرند.

پس طبق مفاد این حدیث، هر کسی که حکمی شرعی، یا علمی نافع، یا رأی صحیح و سودمندی را از دانش‌جویان و تشنگان علم و معرفت و آنانی که سخت به آن نیازمندند، پنهان کنند، در روز رستاخیز خداوند ﷻ به جهت این کار ننگین و زشتش، دهنه‌ای از آتش بر دهان او می‌زند و او را خوار و رسوا می‌گرداند.

خلاصه اینکه: اگر عالم به قصد کتمان علم خویش احکام را نگوید، خدای ﷻ و پیامبر اکرم ﷺ را نافرمانی کرده و مستحق گناه و مجازات در روز قیامت خواهد بود.

اما اگر قصد کتمان احکام نباشد و بداند که آن علم نزد افراد دیگری غیر از او نیز شناخته شده است و افراد دیگری نیز به شناخت این احکام در همان منطقه آشنا هستند و وی از روی اخلاص و نیت صادق و از روی تواضع و فروتنی و ادب و صداقت بخاطر دوری از تکبر و غرور و خودمحوری و خودبزرگ‌بینی به دیگر علما حواله می‌کند، در اینصورت تبلیغ و بیان احکام، بر وی واجب نیست به شرط آنکه مطمئن باشد که دیگران از آن حکم آگاهی دارند، و لی اگر کسی از مسئله‌ای مورد سؤال قرار گرفت، در این صورت تبلیغ مسائل و بیان احکام برایش واجب است، به دلیل حدیثی که در بالا گذشت.

به هر حال، انسانی که مردم را از علم و دانش خویش بی‌بهره و محروم می‌گرداند، مستحق مجازات دردناک و وحشتناک خداوندی در روز رستاخیز می‌باشد.

۲۲۵ - [۲۸] وعن كعب بن مالك قال: قال رسول الله ﷺ: "من طلب العلم ليحاري به العلماء، أو ليحاري به السفهاء، أو يصرف به وجوه الناس إليه؛ أدخله الله النار". رواه الترمذي^(۱).

۲۲۵ - (۲۸) كعب ابن مالك رضي الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که هدف و مطلوبش از جستن علم و دانش این باشد که خود را با دانشمندان همگام کند و بوسیله‌ی آن با آنها هم چشمی و رقابت ناسالم نماید و یا بوسیله‌ی آن با جاهلان و کم‌خردان ستیزه و جدال و کشمکش و اختلاف نماید و یا بوسیله‌ی آن توده‌های مردم را به سوی خود جلب و آنها را در اطراف خود جمع کند، خداوند او را به آتش سوزان دوزخ در می‌آورد. [این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

۲۲۶ - [۲۹] ورواه ابن ماجه عن ابن عمر^(۲).

۲۲۶ - (۲۹) ابن ماجه نیز این حدیث را از ابن عمر - رضي الله عنهما - روایت کرده است. ۲۲۷ - [۳۰] وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: "من تعلم علماً مما يبتغي به وجه الله، لا يتعلمه إلا ليصيب به عرضاً من الدنيا؛ لم يجد عرف الجنة يوم القيامة". يعني ربحها. رواه أحمد وأبو داود وابن ماجه^(۳).

۲۲۷ - (۳۰) ابوهریره رضي الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که تنها، برای آنکه از مال دنیا بهره‌ای بیابد و به مال و منال و جاه و مقام و پست و موقعیتی دنیوی و اجتماعی دست یابد، دانش و علمی از علومی را که رضایت و خوشنودی خدا در آنها طلب می‌شود، بیاموزد (واز همان آغاز تحصیل، هدف و مقصودش، دستیابی به جاه و مال و دست‌یافتن به کالای ناچیز دنیا باشد) بوی دل‌انگیز بهشت به مشام وی نخواهد رسید. [این حدیث را احمد، ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله تمام علما، دانشمندان، فرزنانگان، دانشجویان و دانش‌پژوهان را به یکی از اصول کلیدی و بنیادی و محوری و اساسی در تحصیل

۱- ترمذی ح ۲۶۵۴ و قال: حدیث لانعرفه الا من هذا الوجه و اسحاق بن یحیی بن طلحة لیس بذاک القوی عندهم.

۲- ابن ماجه ح ۲۵۳.

۳- مسند احمد ۲ / ۳۳۸، ابوداود ح ۳۶۶۴، ابن ماجه ح ۲۵۲.

فراگیری علم و دانش، راهنمایی و ارشاد می‌کند و آن ضرورت اخلاص و انحصار نیت برای خدا و پرهیز از ریا و تظاهر و کسب جاه و مقام و مال و منال به وسیله‌ی علم و دانش است.

فرد دانشجو و دانش‌پژوه، پیوسته باید هدفش را از تحصیل علم، جويا شدن رضایت خدا و تصفیه‌ی آن از شایبه‌های شخصی یا دنیوی باشد.

وی باید از همان آغاز تحصیل، هدفش آراسته‌نمودن درون و زینت‌دادن آن به فضائل اخلاقی و زیور فرزانی باشد. خواسته‌نهایی خود را از کسب علم، تقرب به خدا و صعود به جوار ملاً اعلی از فرشتگان و مقربین و ترقی و پیشرفت و تکامل و تعالی ایمانی، اخلاقی، عرفانی و فرهنگی و خداشناسی و خدامحوری قرار دهد. و نباید علم را وسیله‌ای برای دستیابی به جاه و مال به حساب آورد، یا بوسیله‌ی آن به مجادله با سفهاء بپردازد و بر دیگران فخر کند، چرا که هدف از تحصیل علوم، تقرب به پیشگاه خداوند ﷻ است، نه دستیابی به ریاست و افتخار بر دیگران و مجادله و ستیزه با مردمان.

و نیز فرد دانشجو باید پیش از هرچیز نفس خود را از اخلاق پست و خوی‌های نکوهیده، پاک و تصفیه نماید، چرا که کسب علم و دانش و معرفت و حکمت زمانی امکانپذیر است که قلب از تمام ناپاکی‌های اخلاقی و آلودگی‌های درونی و نیت‌های نفسانی و شایبه‌های شخصی و دنیوی پاک شود.

بنابراین بر تمام دانشجویان و دانش‌پژوهان لازم است که اگر بدنبال علم و دانش می‌روند آن را از شایبه‌ها و امیال و آرزوهای زودگذر نفس و موانع راه، اعم از سرمایه، شهوت، مقام، مال، شهرت، کسب منزلت در دل دیگران، مدح و ثنا، گریز از ملامت و سرزنش، کسب رضایت عامه‌ی مردم، تعارف با بزرگان، شفا یافتن از عقده و کینه‌های پوشیده، مجادله با کم‌خردان، رقابت ناسالم با دانشمندان و جلب توجه توده‌های مردم به سوی خود و علل و خواسته‌های شخصی و حیوانی و دنیوی دیگر پیراسته کند و هدفش را از کسب علم و دانش فقط منحصر برای خدا کند و انگیزه‌های دینی خویش را بر انگیزه‌های نفسانی غالب و چیره کند و گام‌های اخروی را بر گام‌های دنیوی‌اش پیروز گرداند و خواسته‌های خدا را بر خواسته‌های مردم ترجیح دهد.

امام محمد غزالی - رحمه الله علیه - می‌گوید: «ارباب قلوب، با بصیرت ایمان و انوار قرآن دریافته‌اند که وصول به سعادت جز با علم و عبادت مسیر نیست، همه‌ی مردم

جز عالمان و همه‌ی عالمان جز عاملان و همه‌ی عاملان جز مخلصان در معرض هلاکت هستند، مخلصان نیز در معرض خطر بزرگی قرار دارند. عمل بی‌نیت، عنا و نیت بدون اخلاص، ریا. و ریا نیز مساوی نفاق و معصیت است و اخلاص بدون تحقیق و صداقت، پوچ است و هر عملی که با ارادت غیر خدا، آلوده باشد، پوچ و محکوم به شکست است و خداوند در حق آن می‌فرماید:

﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾ [الفرقان: ۲۳].

«ما به سراغ تمام اعمالی که آنان انجام داده‌اند، می‌رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا می‌سازیم و ایشان را از اجر و پاداش آن محروم می‌کنیم»^(۱).

در آخر لازم می‌دانم به تمام دانشمندان و فرزندان اسلامی و همه‌ی دانش‌پژوهان و دانشجویان علوم دینی و آنانی که برای پیروزی اسلام و مسلمین در عرصه‌های مختلف زندگی، اعم از مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی و عبادی و خانوادگی و... کار می‌کنند و زحمت می‌کشند، تأکید کنم که انگیزه‌ها و اهداف خویش را در کسب و فراگیری علم و دانش، با صداقت و اخلاص، مورد تحلیل و بررسی قرار دهند و با نفس خود و خدای خود، دروغ نگویند و از فتنه‌های مقام پرستی، خودنمایی، شهرت، مال، مقام، موقعیت اجتماعی، و کسب ستایش مردم، خویشان را دور کنند.

۲۲۸ - [۳۱] وعن ابن مسعود قال: قال رسول الله ﷺ: " نضر الله عبداً سمع مقالتي فحفظها ووعاها وأداها؛ فرب حامل فقه غير فقيه، ورب حامل فقه إلى من هو أفقه منه. ثلاث لا يغل عليهن قلب مسلم: إخلاص العمل لله، والنصيحة للمسلمين، ولزوم جماعتهم، فإن دعوتهم تحيط من ورائهم ". رواه الشافعي والبيهقي في المدخل^(۲).

۲۲۸ - (۳۱) ابن مسعود رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم (در زمان خویش، مسلمانان را به حفظ و حراست احادیث خود، تشویق و ترغیب می‌کرد و آنها را به نشر و تبلیغ آن تحریک و تهییج می‌نمود و) می‌فرمود: خداوند صلی اللہ علیہ وسلم، بنده‌ای را شادمان و شاداب و خنده‌رو و روسفید سازد که گفته‌ی مرا (احادیث مرا) می‌شنود و آن را حفظ می‌کند و

۱- احياء العلوم الدين.

۲- ترمذی ح ۲۶۵۸.

به خاطر می‌سپارد و آن را همانسان که شنیده است (بی‌تحریف و کم و کاست) به دیگران می‌رساند.

و چه بسا کسی که حافظ و حامل دانش و دانایی است و خود عمیق و دانا نیست (یعنی حمل‌کنندگان دانش هستند ولی خود دانشمند نیستند). و چه بسیارند دانشمندانی که گوهر علم و دانش را به‌سوی داناتر و دانشمندتر از خود حمل می‌کنند و به وی می‌رسانند.

سه چیز است که قلب انسان مسلمان و حق‌گرا، درباره آنها خیانت نمی‌ورزد و ناراستی نمی‌کند (بلکه پیوسته به این سه چیز متصف و آراسته است):

۱- جویا شدن رضایت خدا در عمل (و تصفیه‌ی آن از شایبه‌های شخصی و دنیوی و امیال و آرزوهای زودگذر نفسی از سرمایه، شهوت، مقام، مال، شهرت، کسب منزلت در دل دیگران، مدح و ثنا، کسب رضایت عامه‌ی مردم، تعارف با بزرگان و امراض پنهانی و درونی، شفا یافتن از عقده و کینه‌های پوشیده، استجاب‌ه حسادت‌ها و علل و خواسته‌های غیر الهی دیگر).

۲- نصیحت و خیرخواهی برای مسلمانان (به این معنی که با آنها در راستای حق همکاری می‌کند، آنها را مورد آزار و اذیت قرار ندهد، با نرمش و ملایمت به امر و نهی و یادآوری آنها بپردازد، آنها را به مصالح دنیوی و اخروی راهنمایی کند، از اذیت و آزار آنها خودداری نماید، آنها را از چنگال بیماری‌های بیسواد، بی‌دینی، فقر، فساد اخلاقی، ستم، تبعیض، رهایی بخشد، به آنها ظلم نکند، آنها را خوار و رسوا نسازد و پیوسته در مصلحت برادر مسلمانش، چه مالی یا علمی، یا اخلاقی بکوشد و در رفع مشکلات آنها، یاری نیازمندان، یافتن کار برای بیکاران، دفاع از ستم‌دیدگان، مداوای بیماران، تعلیم جاهلان، ارشاد ناآگاهان، در حد وسع و توان خویش بکوشد).

۳- و متمسک شدن به جماعت مسلمان و تخطی نکردن از جماعت آنان، چراکه دعای مسلمانان همه را احاطه می‌کند (و به برکت لزوم جماعت آنان، انسان از گزند توطئه‌های اشرار و بد اندیشان جَنّی و انسی به دور خواهد ماند و در پرتگاه مخوف و وحشتناک هلاکت، سقوط نخواهد کرد و در هنگامه‌ی رویدادها و ناگواری‌ها شکست نخواهد خورد، چراکه لزوم جماعت مسلمانان به خوبی قادر است، مانع هلاکت و فنا و ضلالت و گمراهی گردد، چه همیشه

احتمال این هست افرادی که دور از جماعت مسلمانان قرار دارند، توسط شیاطین در کمین‌نشسته‌ی جن و انس در پرتگاه هلاکت سقوط کنند. اما هرگاه همین افراد در بین جمع و جماعت مسلمانان واقع شوند، چون گوسفندی که در میانه‌ی گله‌ای قرار گیرد و بدین وسیله از حمله‌ی گرگ‌ها در امان بماند، در حمایت آنان قرار می‌گیرند و از گزند توطئه‌های اشرار و شیطان بدکاره و نفس‌آماره به دور خواهند ماند).

[این حدیث را امام شافعی و بیهقی در «المدخل» روایت کرده‌اند].

۲۲۹ - [۳۲] ورواه أحمد والترمذی وأبو داود وابن ماجه والدارمی عن زید بن ثابت.

إلا أن الترمذی وأبو داود لم یذکرا: "ثلاث لا یغل علیهن". إلى آخره^(۱).

۲۲۹ - (۳۲) امام احمد، ترمذی، ابوداود، ابن‌ماجه و دارمی، این حدیث را از «زید

ابن ثابت رضی الله عنه» روایت کرده‌اند. جز اینکه ترمذی و ابوداود، این حدیث را فقط تا «ثلاث لا یغل علیهن...» روایت نموده‌اند].

۲۳۰ - [۳۳] وعن ابن مسعود قال: سمعت رسول الله ﷺ یقول: "نصر الله امرأ سمع

من شیئا فبلغه كما سمعه، فرب مبلغ أوعى له من سامع". رواه الترمذی وابن ماجه^(۲).

۲۳۰ - (۳۳) ابن مسعود رضی الله عنه گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: خداوند

متعال شاداب و شادمان و خنده‌رو و روسفید سازد آن کسی را که چیزی (از احادیث) از ما بشنود و آن را همانسان که شنیده (بی‌تحریف و کم و کاست) به دیگران برساند. و چه بسیارند کسانی که این احادیث به آنها می‌رسند و از لحاظ قوه‌ی حافظه و ضبطشان بهتر از کسانی‌اند که در مجلس من شنونده و حاضر بوده‌اند (و برداشتها و نکته‌برداری‌هایی از احادیث من می‌کنند و مفاهیم و مطالبی را از درونشان استخراج می‌کنند که حتی به ذهن و فکر کسانی که این حدیث را مستقیماً از من شنیده‌اند و به آنها رسانده‌اند، نیز خطور نمی‌کند. و در حقیقت چه بسیارند، حامل فهم و دانشی که دانشمند نیست ولی این گوهر دانایی و فقاہت را به‌سوی دانانتر و عالم‌تر و فرزانه‌تر و فقیه‌تر از خود می‌برد).

۱- مسند احمد ۵ / ۱۸۳، ترمذی ح ۲۶۵۶ و قال حدیث حسن، ابوداود ح ۳۶۶۰، ابن ماجه ح ۳۰، دارمی ح ۲۲۹.

۲- ترمذی ح ۲۶۵۷ و قال حدیث حسن صحیح، ابن ماجه ح ۲۳۲، مسند احمد ۱ / ۴۳۷.

[این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

۲۳۱ - [۳۴] ورواه الدارمی عن أبي الدرداء^(۱).

۲۳۱ - (۳۴) «دارمی» این حدیث را نیز از ابو داود روایت کرده است.

شرح: مجموع این احادیث سرشار و مملو از بشارت و مژده و نوید است که صحابه رضی الله عنهم و دیگر مسلمانان را در مسیر حفظ احادیث، توان و علاقه‌ی بیشتری می‌بخشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته درباره‌ی نقل و روایت احادیث خویش به آنها سفارش می‌نمود که سخنان وی را به واسطه‌ی اشخاصی به آیندگان تحویل دهند که دارای فهم زیاد باشند تا بدین وسیله، مفهوم و حقیقت سخن باقی بماند.

و نه بر چند صحابه، که بر همه‌ی آنان وظیفه نهاد و همه مسلمانان را مؤظف نمود که سخنانش را بدون هیچ تغییر و تحریفی و بدون هیچ کم و کاستی، به دیگران برسانند.

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست، از این روزنه، کار تأثیرگذار و مطلوبی را در روند حفظ و حراست سنت از گزند توطئه‌های اشرار و بداندیشان و بدخواهان و دشمنان قرآن و سنت اتخاذ کند، به طوری که احادیثی که محدود به چند صحابه بود و فقط عده‌ی اندکی آنها را می‌دانستند، بر اساس این فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، به عده‌ی بسیاری رسید و دائره‌ی راویان زیرک، باهوش، با فراست، و با درایت به تدریج گشاده‌تر شد و در نتیجه احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله آنطور که از او شنیده شده بودند، بدون کوچکترین کمی و بیشی و تحریف و تغییری به دیگران می‌رسید و آنها نیز از قوه‌ی مخلیه و مدرکه‌ی خویش و از توان و استعداد سرشار و پتانسیل‌های عجیب و از ظرفیت‌های شگرف و از درایت و فراست و هوش و ذکاوت والا و بالای خویش استفاده می‌کردند و در پرتو رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه و آله به گنجینه‌های تعالیم و آموزه‌های اسلامی و به اسرار و حقائق علوم نبوی، و به معارف و فنون دینی و اصول و موازین شرعی دست می‌یافتند و بر اساس نیازهای زمان و همپای مقتضیات زمان، به حل مشکلات و رفع چالش‌ها، دغدغه‌ها و ناهمواری‌ها و نابسامانی‌های فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی و سیاسی و نظامی و فرهنگی و اقتصادی می‌پرداختند.

۲۳۲ - [۳۵] وعن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال: قال رسول الله ﷺ: " اتقوا الحديث عني إلا ما علمتم، فمن كذب علي متعمداً فليتبوأ مقعده من النار". رواه الترمذي^(۱).

۲۳۲ - (۳۵) ابن عباس رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: از اینکه به دروغ چیزی را به من نسبت دهید و از قول من دروغ بگوئید، به شدت بترسید و پروا کنید، و فقط احادیثی را از من نقل کنید، که پیرامون صحّت و ثبوت آنها از من، آشنایی و آگاهی دارید.

پس کسی که از قول من به عمد و دانسته دروغ بگوید و گفتار یا رفتاری را که انجام نداده‌ام به من نسبت دهد، باید جایگاه و نشیمنگاه خویش را در آتش سوزان دوزخ آماده سازد.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

۲۳۳ - [۳۶] ورواه ابن ماجه عن ابن مسعود وجابر، ولم يذكر: " اتقوا الحديث عني إلا ما علمتم"^(۲).

۲۳۳ - (۳۶) ابن ماجه نیز این حدیث را از «ابن مسعود» رضی اللہ عنہ روایت کرده ولی جمله «اتقوا الحديث عني إلا ما علمتم» را در روایتش ذکر نکرده است.

۲۳۴ - [۳۷] وعن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: " من قال في القرآن برأيه فليتبوأ مقعده من النار". وفي رواية: " من قال في القرآن بغير علم فليتبوأ مقعده من النار" رواه الترمذي^(۳).

۲۳۴ - (۳۷) ابن عباس رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: هرکس به رأی خود (و بدون استدلال و اجتهاد و خودسرانه و از روی هوای نفس و منافع شخصی و اغراض فردی) قرآن را تفسیر و تبیین کند، باید نشیمنگاه خود را در آتش دوزخ آماده سازد.

۱- ترمذی ح ۲۹۵۱ و این کلمات را نیز اضافه کرده است: «من قال في القرآن برأيه فليتبوأ مقعده من النار» و گفته: حدیث حسن.

۲- ابن ماجه ح ۳۰ - ۳۳ بروایت جابر.

۳- ترمذی ح ۲۹۵۰ و قال حدیث حسن صحیح.

و در روایتی دیگر چنین وارد شده است: «هر کس بدون علم و از روی جهل و گمراهی و خودبینی و غرور، قرآن را تبیین و تشریح کند، جایگاهش آتش سوزان دوزخ خواهد بود و باید جایگاهش را در آنجا ببیند. [این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

۲۳۵ - [۳۸] وعن جندب قال: قال رسول الله ﷺ: " من قال في القرآن برأيه فأصاب فقد أخطأ". رواه الترمذی وأبو داود^(۱).

۲۳۵ - (۳۸) جُنْدَب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: هرکس به رأی و نظر خود (و بدون در نظر گرفتن سخنان علماء و دانشمندان و محدثین و مفسرین و اصول و موازین اسلامی و قوانین صرف و نحو، اصول و لغت و...) از قرآن سخن بگوید و به تشریح آیاتش بپردازد، هرچند (به طور اتفاقی) به صواب و حقیقت برسد، باز هم، خطا و اشتباه کرده است.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: قدم نهادن در وادی علم تفسیر که سراسر شرف و سعادت و عزّت و بالندگی است، بس خطرناک و دشوار و سخت و طاقت فرسا می‌باشد، زیرا که اشتباه تفسیرکردن آیه‌ای از قرآن به معنای نسبت دادن حرفی ناگفته به خداست و چه انحرافی بالاتر از این!

﴿وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۳۳]

«و اینکه به دروغ از زبان خدا چیزی را (درباره‌ی تحلیل و تحریم و غیره) بیان دارید که (صحت و سقم آن را) نمی‌دانید...»

وقتی از حضرت ابوبکر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ پیرامون تفسیر یکی از آیه‌ها پرسیده شد، ایشان در پاسخ فرمود: اگر من در تفسیر آیه‌ی قرآن غیر مراد خدا بگویم، دیگر چه آسمانی بر من سایه می‌افکند و چه زمینی مراد بر دوش می‌کشد و به کجا پناه ببرم و چه کاری را بسازم؟! پس مفسّر قرآن برای فهم قرآن به انواع علوم و معارف مختلف و اهلیت و صلاحیت در امر تفسیر قرآن نیاز دارد و لازم است آنها در وجود او جمع گردد، تا بتواند به تفسیر قرآن بپردازد و شایستگی این کار را داشته باشد و گر نه مشمول تهدید حدیثی خواهد گشت که می‌فرماید:

«هر کس تنها از روی رأی و نظر خویش به تفسیر بپردازد باید خود را در آتش دوزخ ببیند».

پس شناخت این علوم و معارف در راستای تفسیر قرآن، برای هر مفسّر لازم است:

- ۱- شناخت زبان عربی و قواعد آن، مانند: علم نحو، صرف، ومشتقات آن.
- ۲- شناخت علوم بلاغه (معانی، بیان و بدیع).
- ۳- شناخت اصول فقه: خاص، عام، مجمل، مفصل و...
- ۴- شناخت اسباب نزول.
- ۵- شناخت ناسخ و منسوخ.
- ۶- شناخت علم قرائت.
- ۷- ایمان کامل و پرهیزگاری و ورع و اخلاص و حق جویی، به علاوه دارابودن یک موهبتی از درک و تنبیه و استنباط و فراست که خداوند متعال به شخص مفسر عطا فرماید.

پس هر تفسیری که با هدف شارع موافق و از جهل و گمراهی و خودبینی و خودمحوری دور باشد و با قواعد فرهنگ لغت عربی از قبیل: قواعد اشتقاق، قواعد معانی، بیان و بدیع، قواعد معنا و مفهوم ترکیبها و کلمات و... همگام باشد و بر اسلوب و روش فهم نصوص قرآن، تکیه کند و از اصول قواعد یاد شده‌ی بالا، برخوردار باشد، این چنین تفسیری پسندیده و نیکوست.

ولی اگر در تفسیر قرآن، بدون در نظر داشتن اصول اجماعی مسلّم و قطعی تفسیر قرآن، و فقط از روی هوای نفسانی و بر اساس رأی محض تفسیر کرده شود، ناجایز خواهد بود، و اگر شخصی اتفاقاً در اینگونه تفسیر، به نتیجه‌ی صحیح و درستی هم برسد، باز هم خطاکار و مقصر است، چراکه او راه نادرستی را در تفسیر قرآن برگزیده و از گذشتگان دانا و از اصول و قواعد مسلّم تفسیری پیروی نکرده است، بلکه از روی رأی و خودسرانه و بر اساس خواهشات ناروای نفسانی، منافع شخصی و اغراض فردی، دست به تفسیر زده است. پس چنین تفسیری نکوهیده و مذموم است، چرا که از هواهای نفسانی سرچشمه می‌گیرد و بر پایه‌ی جهل و گمراهی استوار است و مفسرش نیز باید، جایگاهش را در آتش دوزخ آماده سازد.

زیرا در واقع اظهار نظر در قرآن کریم، بدون علم و دانشی فراگیر و عمیق از قرآن و سنّت و بدون مهارت و تسلط در علوم اسلامی و شرعی، امکان‌پذیر نیست.

البته تفسیر به رأی صورت‌های مختلفی دارد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود: (۱).

۱- هرکس درباره‌ی متشابهات و مشکلات قرآن چیزی بگوید که در مکتب صحابه رضی الله عنہم و تابعان شناخته نشود، مورد خشم خدا قرار خواهد گرفت.

۲- هرکس درباره‌ی قرآن، آن بگوید که بداند حق چیزی دیگر است، باید خود را در آتش دوزخ ببیند.

۳- شخصی که اهلیت و شایستگی در باب تفسیر قرآن را ندارد، نباید تنها با اعتماد به رأی خود، شروع به تفسیر کند.

۴- به تفسیری که صراحتاً از رسول خدا صلی الله علیه و آله یا صحابه و تابعین ثابت شده، توجه نکند و محض عقل و رأی و نظر خود، درباره‌ی تفسیر آیات استفاده کند.

۵- آیاتی را که تفسیر صریحی از صحابه رضی الله عنہم و تابعین درباره‌ی آنها منقول نیست با زیر پا نهادن اصول زبان و ادب، خود تشریح کند.

۶- بدون آن که اهلیت و لیاقتی برای اجتهاد و استنباط مستقیم احکام و قوانین از قرآن و سنت را داشته باشد، اقدام به اجتهاد در تفسیر قرآن کند.

۷- قرآن کریم را طوری تفسیر کند که عقاید یا احکام اجماعی مسلم و طی شده‌ی اسلام مجروح شوند.

۸- در جایی که به کارگیری عقل و فکر و رأی و نظر در امر تفسیر جایز است، بدون آنکه دلیل قطعی داشته باشد، رأی شخصی خود را یقیناً درست و آرای دیگر مجتهدین را یقیناً باطل قرار دهد.

۹- ۹- آیات متشابه قرآن کریم را با جزم و وثوق، تفسیر کند و بر آن مصرّ باشد. تمام این صورتهای در تفسیر به رأی، داخل هستند که در احادیث بالا از آنها ممانعت به عمل آمده است.

۲۳۶ - [۳۹] وعن أبي هريرة رضی الله عنہ قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: " المرء في القرآن كفر ".
رواه أحمد وأبو داود (۲).

۱- ر. ک: علوم القرآن مفتی تقی عثمانی ص ۲۹۳، التبیان فی علوم القرآن محمد علی صابونی ص ۲۱۱.

۲- مسند احمد ۲ / ۲۸۶، ابوداود ح ۴۶۰۳.

۲۳۶- (۳۹) ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مُراء (جدال و کشمکش) در قرآن، کفر است.

[این حدیث را احمد، و ابوداود روایت کرده‌اند].

شرح: برخی از دانشمندان «مُراء» را به معنای «شک و تردید در قرآن» معنی کرده‌اند. اینطور که اگر فردی در اینکه، قرآن کلام خداست، شک و تردید داشته و نسبت به این قضیه دو دل و متردد باشد، کافر است.

پس این گروه، این حدیث را چنین ترجمه می‌کنند: «شک و تردید داشتن در اینکه قرآن کلام خداست، کفر است.

ولی برخی دیگر از علماء «مُراء» را به معنای اختلاف و کشمکش و ستیزه و جدال در آیات قرآن، ترجمه کرده‌اند، اینطور که در متشابهات قرآن و در موضوعات دقیق و علمی پیچیده‌ی قرآنی، آیاتی از قرآن را در رد آیاتی دیگر به کار ببرند، حال آنکه آیات قرآن مؤید همدیگراند و هیچ تعارضی در این بین وجود ندارد.

خداوند صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿وَلَوْ كَانُ مِنَ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۸۲].

«اگر قرآن از جانب غیر الله می‌بود، در آن اختلافات زیادی را می‌یافتید».

البته باید دانست که چنین برخوردهای ناصحیحی با آیات، اغلب وقتی پیش می‌آید که متشابهات را که خود به خود معنای گوناگون و متعارض دارند، به محکمت که اصل و اساس کتاب آسمانی هستند، ارجاع ندهند، چراکه بحث راجع به متشابهات و مسائل دقیق و پیچیده‌ی قرآنی به تنهایی نزاع برانگیز است.

و اگر تکیه بر محکمت قرآن، اصل و اساس قرار نگیرد، باب اختلاف و جدال همیشه گشوده خواهد بود و عاقبت موجبات گمراهی و فلاکت مردمان را فراهم خواهد آورد.

از این رو، پیامبر صلی الله علیه و آله حتی از قرائت قرآن، در صورتی که به اختلاف بینجامد، نهی فرموده است و می‌فرماید:

«قرآن بخوانید، مادام که بر آن اتفاق نظر دارید، اما چون در آن به اختلاف افتادید، رهایش کنید. یعنی متفرق شوید و اختلاف را واگذارید تا مبادا به شر و فساد کشیده شود».[بخاری]

بنابراین چنان که اگر اختلافی در نحوه‌ی قرائت (قرائت سبعة) رُخ دهد، باید متفرق گردند و هرکدام به قرائت خویش ادامه دهند و پیرامون آن، اختلاف و بگومگو و ستیزه و جدال نکنند، چرا که عاقبت و فرجام چنین کاری، عاقبت گمراهی و ضلالت، کفر و زندقه و هلاکت و نابودی است.

۲۳۷ - [۴۰] وعن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده قال: سمع النبي ﷺ قوماً يتدارؤون في القرآن، فقال: " إنما هلك من كان قبلكم بهذا: ضربوا كتاب الله بعضه ببعض، وإنما نزل كتاب الله يصدق بعضه بعضاً، فلا تكذبوا بعضه ببعض، فما علمتم منه فقولوا، وما جهلتم فكلوه إلى عالمه ". رواه أحمد وابن ماجه^(۱).

۲۳۷ - (۴۰) عمرو بن شعيب و او از پدرش و او نیز از جدش (عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه) روایت کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله صدای گروهی از اصحاب رضی الله عنهم را شنید که به بحث و مجادله و کشمکش و ستیز، پیرامون آیات قرآن، مشغول بودند (وآیاتی از قرآن را در ردّ آیاتی دیگر از آن به کار می‌بردند). چون پیامبر صلی الله علیه و آله این صحنه را مشاهده کرد، خطاب به آنان فرمود: پیشینیان (واقوام و ملل گذشته) نیز با همین کار، به هلاکت و نابودی دچار شدند.

آنان آیاتی از کتاب آسمانی خویش را در رد و انکار بخش‌های دیگری از آن به کار می‌گرفتند، در حالی که تمامی قسمت‌ها و بخش‌های کتاب خدا باهم هماهنگی دارند. و مؤید و تأکیدکننده‌ی همدیگراند.

پس شما نیز بسان آنها هرگز به آن کار دست نیازید و آیاتی از قرآن را در رد و انکار آیاتی دیگر از آن به کار نبرید. بلکه هر آنچه را از آن می‌دانید، بر زبان آورید و آنچه را نسبت بدان جاهل و نادان و بی‌خبرید، به دانشمندان و متخصصان علوم قرآنی و معارف اسلامی واگذارید.

[این حدیث را احمد و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: در حقیقت زشت‌ترین و منفورترین حالت مخاصمه و جدال، وقتی است که بر سر قرآن رُخ دهد. امروزه نیز در جهان اسلام، متأسفانه کسانی یافت می‌شوند که هیچ هم و غمی به جز مجادله و مخاصمه درباره‌ی مسائل پیچیده‌ی عقیدتی و کلامی و آیات قرآنی ندارند. آنان پیوسته آیاتی از قرآن را در رد و انکار آیاتی دیگر از آن، به کار

می‌برند، غافل از اینکه تمامی بخش‌ها و قسمت‌های کتاب خدا، باهم هماهنگی و سازگاری دارند و همه، مؤید و تأکیدکننده‌ی همدیگراند.

خداوند ﷻ، قرآن را برای فیصله‌دادن به اختلافاتی که در میان مردمان بر پا بود، فرفرستاده است، چنانچه نقل شده که:

حضرت علی رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! راه رستگاری و خلاص از شرّ فتنه‌های ویرانگر و وحشتناک چیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: درمان فتنه، با مراجعه به کتاب خدا (قرآن) امکان دارد که شما را از گذشته و آینده با خبر می‌سازد، داور میان شماست، جداکننده‌ی حق و باطل است و هر جباری که آن را رها نماید، خدا او را شکست می‌دهد و هر کس هدایت را در غیر آن جوید، خداوند گمراهش می‌کند.

قرآن، ریسمان محکم الهی است و نور ساطع و لمعان است. بیانات آن، با حکمت و فرزادگی همراه است، صراط و شاهراه مستقیم و راست است، تمسک به آن، باعث می‌شود هوای نفسانی، ما را مغلوب نکند و اندیشه‌ها و تفکرات، ما را به گمان باطل نیندازد، عالمان و دانشمندان از آن سیر نمی‌گردند و پارسایان از آن خسته نمی‌شوند...

هرکه بدان تکلم کند، صادق است و هرکه بدان حکم و قضاوت نماید، عادل است و کسی بدان عمل کند، مأجور است و هرکه بدان مردمان را دعوت به سوی خدا کند، به راه راست، هدایت می‌یابد. [ترمذی]

پس با این وجود اگر قرآن، همین مرجع حل اختلافات و کشمکش‌ها، خود باعث و زمینه‌ی اختلاف و جدال شود، چه معیاری برای رفع اختلافات خواهد ماند که مردم بر آن تکیه و اعتماد کنند؟!

راز خشم و عصبانیت پیامبر صلی الله علیه و آله از دست کسانی که درباره‌ی قرآن اختلاف می‌کردند و آیاتی از قرآن را در رد و انکارآیاتی دیگر از آن به کار می‌بستند، در همین نکته، نهفته بوده است.

پس برای مسلمانان نیز لازم است، تا از اختلاف و کشمکش و جدال و ستیز، پیرامون آیات متشابه قرآن بپرهیزند، تا بسان گذشتگان و اقوام و ملل گذشته در دام کفر و زندقه و بدعت و نوآوری در دین نیفتند، که فرجام چنین کاری نیز، جز هلاکت و نابودی و فلاکت و بدبختی در دنیا و آخرت نخواهد بود.

۲۳۸ - [۴۱] وعن ابن مسعود قال: قال رسول الله ﷺ: " أنزل القرآن على سبعة أحرف، لكل آية منها ظهر وبطن، ولكل حد مطلع ". رواه في شرح السنة^(۱).

۲۳۸ - (۴۱) ابن مسعود رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: قرآن بر هفت حرف (= هفت نوع قرائت) نازل گردیده است. و هر آیه‌ای از قرآن، از ظاهر و باطنی برخوردار است. و هر حد و مرزی از خود مطلعی دارد.

[این حدیث را نویسندگان مصابیح، در «شرح السنة» روایت کرده است].
شرح:

«نزول قرآن با قرائت‌های هفتگانه»:

حدیث حروف هفتگانه از حیث تبیین و تفسیر، حدیثی است بحث برانگیز، و بدون تردید از مشکل‌ترین مباحث علوم قرآن به شمار می‌آید، به نحوی که علما و دانشوران اسلامی برای تطبیق آن با واقعیت‌های عینی، در حدود سی‌وپنج، تا چهل تفسیر و تأویل ارائه داده‌اند.

در اینجا نیز، ما به برخی از آرای نزدیک به حق و حقیقت اشاره خواهیم کرد:

- ۱- جمعی از دانشمندان می‌گویند: مراد از «سبعة احرف»: هفت گویش یا لهجه از گویش‌های زبان عرب است. و این هفت گویش یا لهجه، عبارتند از: گویش‌های؛ قریش، هذیل، ثقیف، هوزان، کنانه، تمیم و یمن.
- ۲- جمعی دیگر از دانشمندان، حروف هفتگانه را به معنای: «امر، نهی، حلال، حرام، مواعظ، مثال، احتجاج» و برخی به معنای: «محکم، متشابه، ناسخ و منسوخ، خصوص و عموم و قصص» و برخی به معنای: «مطلق و مقید، عام، خاص، نص، مؤول، ناسخ و منسوخ و استثناء» تفسیر کرده‌اند.
- ۳- عده‌ای دیگر از علماء می‌گویند: هدف از حروف هفتگانه، هفت‌گونه از کلمات مترادف است که در لفظ مختلف و در معنا، یکسان می‌باشد. یعنی حروف را به معنای کلمات مترادفِ همدیگر، تفسیر کرده‌اند. مانند: هَلَمْ، أَقِيلَ، تَعَالِ، عَجَلْ، اسرِعْ، قَصْدِي، نَحْوِي، مجموعاً این هفت واژه به معنای روی آوردن و مشترک معنوی هستند.

۱- و اخرجه البزاز و الطبرانی فی الاوسط.

۴- برخی دیگر از علماء نیز گفته‌اند: مراد از «سبعة احرف» اختلاف در هفت مورد زیر است:

(الف) اختلاف در مفرد، تثنیه، جمع، مذکر و مؤنث بودن اسم‌ها.

(ب) اختلاف در صرف افعال ماضی، مضارع و امر.

(ج) اختلاف در حرکات و اعراب‌گذاری.

(د) اختلاف در کم و زیاد بودن حروف واژه.

(ه) اختلاف در تقدیم و تأخیر واژه.

(و) اختلاف در ابدال حروف.

(ز) اختلاف در گویش و لهجه‌ها، مانند: فتحه، اماله، ترقیق، تفخیم، اظهار، ادغام و غیره.

و در حقیقت بهترین و نزدیکترین سخن به حقیقت، همین مذهب و مکتب آخر است که عده‌ی زیادی از علماء و دانشمندان اسلامی و طلایه‌داران و پیشقراولان عرصه‌ی علوم و معارف قرآنی، نیز آن را برگزیده‌اند.

«لِکُلِّ آیَةِ مِنْهَا ظَهْرٌ وَبَطْنٌ»: پیرامون تشریح و تفسیر این بخش از حدیث، علماء و دانشمندان، تفاسیر و تأویل‌های گوناگونی را ارائه داده‌اند که در اینجا به بهترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱- برخی از علماء گفته‌اند: مراد از ظاهر قرآن، همان الفاظ و واژه‌های قرآنی و هدف از «باطن» تأویل و تفسیر آن است.

۲- برخی دیگر از علماء نیز می‌گویند: مراد از «ظاهر» همان معانی آشکار و واضح آیات قرآن است و مراد از «باطن» اسرار و رموزی است که خداوند ﷻ به ارباب حقائق و مردان بادرایت و بافراست و طلایه‌داران عرصه‌ی علم و فقهت و اخلاص و صداقت، عنایت می‌فرماید.

۳- و عده‌ی دیگری از علماء بر این باورند که مراد از «ظاهر و باطن» این است که خداوند ﷻ داستان‌هایی را پیرامون اقوام و ملل گذشته و فرجام آنها بیان می‌کند که ظاهرش خبر از نابودی و هلاکت آنان است، ولی نهانش اندرز و موعظه و هشدار دیگران است، تا مانند آنان رفتار نکنند، که مبادا گرفتار عذابی چون عذاب آنان گردند^(۱).

و هدف از «حد» همان حدود و مرزهای خدا، یعنی احکام و مسائل الهی از حلال و حرام است و هدف از «مطلع» همان بشارت‌ها و هشدارهایی است که بر انجام کارهای حلال و نیک و حرام و زشت، مرتب می‌گردد.

و معنای حدیث چنین می‌شود که «هر حد و مرزی (از احکام و مسائل الهی) با سرآغاز و مطلعی (از انذار و تبشیر) همراه است.

وابن عباس رضی الله عنه نیز می‌گوید:

«أن القرآن ذو شجون وفنون وظهور وبطن لا تنقضي عجائبه ولا تُبْلغ غايته، فمن اوغل فيه برفق نجا، ومن اوغل فيه بعنف هوى، اخبار وامثال وحرام وحلال وناسخ ومنسوخ ومحکم ومتشابه وظهر وبطن، فظهره التلاوة وبطنه التأويل، فجالسوا به العلماء وجانبوا به السفهاء»^(۱).

«همانا قرآن دارای شاخه‌ها و فروع گوناگون و دانش‌های ظاهر و باطن و چیزهای شگفت‌انگیز لاینهایی و بی‌حد و حصر است. هرکس با نرمی به حقیقت عمق آن دست یافت، رستگار و کامیاب می‌شود و هرکس با خشونت و سنگدلی آن را یافت گمراه خواهد شد.

براستی قرآن دارای اخبار پیشینیان، ضرب‌المثل، حلال و حرام، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، و ظاهر و باطن است که ظاهرش تلاوت و باطنش تأویل و تفسیر و تبیین به شمار می‌آید. پس برای دریافت حقائق و معارف و اسرار و رموز آن با علما و دانشمندان مجالست کنید و از بی‌خردان و نادانان دوری گزینید».

پس دانستیم که خداوند سبحانه و تعالی، حقیقت مفاهیم، رموز، نکته‌ها، معارف، اسرار، ریزه‌کاری‌ها و دقایق و شگفتی‌های بی‌پایان و بی‌حد و حصر کلام خویش را فقط نصیب پارسایان و زاهدان و طلایه‌داران عرصه‌ی حکمت و معرفت و اخلاص و صداقت و عرفان و ایمان می‌کند و آنها را از این چشمه‌ی فیضان و جوشان معرفت و فقاقت و حکمت و فرزنگی سیراب می‌گرداند.

۲۳۹ - [۴۲] وعن عبد الله بن عمرو قال: قال رسول الله ﷺ: " العلم ثلاثة: آية محكمة، أو سنة قائمة، أو فريضة عادلة. وما كان سوى ذلك فهو فضل ". رواه أبو داود وابن ماجه ^(۲).

۱- همان ج ۲ ص ۱۸۵.

۲- ابوداود ح ۲۸۸۵ و ابن ماجه ح ۵۴ با تقدیم و تأخیر این حدیث را روایت کرده‌اند.

۲۳۹- (۴۲) عبدالله بن عمرو - رضی الله عنهما - گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علم و دانش در شناخت سه چیز خلاصه می‌شود: آیه محکمه، سنّت قائم و استوار و فریضه‌ی عادلّه، و آنچه غیر از اینهاست، علم و دانشی اضافه و افزون بر آن سه چیز می‌باشد.
[این حدیث را ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: رسول گرانقدر اسلام صلی الله علیه و آله، در این حدیث شریف، علم و فرزانی را در شناخت سه چیز که در حقیقت جزء اصول و موازین علوم دینی و معارف اسلامی به شمار می‌آیند، خلاصه کرده می‌فرماید: علم و دانش در سه چیز خلاصه می‌شود:

۱- شناخت آیات محکّمات: و آیات محکم، آیاتی هستند که معانی مشخص و اهداف روشنی دارند و اصل و اساس قرآن و مرجع احکام حلال و حرام و کلید مشکلات و مجملات، و مبهمات و پیچیدگی‌ها به شمار می‌آیند؛ که متقن و واضح و روشن و شفاف‌اند و همگان می‌توانند به معانی و تفسیر آنها پی ببرند و در فهم آنها دچار اشتباه و التباس نشوند، چرا که معانی روشنی دارند و از احتمالات مختلف و از مفاهیم و معانی گوناگون و متعارض نیز عاری هستند.

۲- سنّت صحیح و استوار: یعنی شناخت احادیث صحیح و ثابت که مورد اعتماد و استناد و استدلال و احتجاج قاطبه‌ی علما و دانشمندان اسلامی هستند.

۳- شناخت «فریضه‌ی عادلّه»: مراد احکام و مسائلی است که به طریق اجماع و یا قیاس، از میان اصول و موازین قرآن و سنّت استنباط و استخراج می‌گردند. و در حقیقت این حدیث، اشاره‌ای کلی به اصول چهارگانه‌ی شریعت مقدس اسلام دارد که: از «آیه‌ی محکمه»، قرآن، و از «سنّت قائمه» حدیث، و از «فریضه‌ی عادلّه» اجماع و قیاس، را می‌توان برداشت کرد. چرا که در واقع، مجموعه‌ی قوانینی که از کلیه‌ی اعمال و ابعاد، مسائل شرعی را تحت الشعاع خویش قرار داده‌اند، برگرفته شده از قرآن و سنّت هستند حتی دو اصل دیگر، یعنی اجماع و قیاس، نیز به نوعی، ریشه در این دو اصل اصیل و جاودانه دارند.

۲۴۰- [۴۳] وعن عوف بن مالك الأشجعي قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: " لا يقص إلا أمير أو مأمور أو مختال ". رواه أبو داود^(۱).

۲۴۰- (۴۳) عوف بن مالک اشجعی رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به جز این سه نفر، دیگر کسی به سخنوری و خطابه و موعظه و نصیحت نمی‌پردازد: یکی، امیر و حاکم، دیگری، مأمور (آنکه از طرف حاکم یا عالم، مأمور به تبلیغ و دعوت و موعظه و نصیحت باشد). و سومی، انسان مغرور و متکبر (که از روی خودخواهی و خودمحوری و براساس جاه‌طلبی و تظاهر، به سخنوری و موعظه و اندرز مردان بپردازد).

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

۲۴۱- [۴۴] ورواه الدارمی عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده، وفي روايته: "أو مرأء" بدل "أو مختال"^(۱).

۲۴۱- (۴۴) و دارمی نیز این حدیث را از «عمر بن شعیب» و او نیز از پدرش و او نیز از طریق جدش، روایت کرده و به جای «أو مختال»، «أو مرأء» ذکر کرده است. «مرأء»: همان فرد ریاکار و متظاهر است که بخاطر تظاهر و خودنمایی و ریا و سمعه، به ایراد خطابه و سخنوری می‌پردازد و غالباً سخنانش را بر اساس تهییج و تحریک، مرتب می‌کند نه تحقیق و تنویر افکار عمومی. خلاصه اینکه، مراد از این حدیث این است که غالباً این سه نفر به ایراد خطابه و سخنوری و موعظه و نصیحت مردم می‌پردازند، و هر کدام از آنها، هدفی در ورای این کارشان دنبال می‌کنند.

۲۴۲- [۴۵] وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: "من أفتي بغير علم كان إثمه على من أفتاه، ومن أشار على أخيه بأمر يعلم أن الرشد في غيره فقد خانه". رواه أبو داود^(۲).

۲۴۲- (۴۵) ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که بدون سرمایه‌ی علمی و فکری و حکمت و فرزاندگی فتوا دهد، رهاورد گناه‌آلود آن به گردن اوست. و کسی که برادرش را به کاری راه نماید و بداند که راه رشد و رستگاری و فلاح و بالندگی وی در غیر آن کار است، در حقیقت به او خیانت ورزیده است.

۱- دارمی ح ۲۷۷۹، ابن ماجه ح ۳۷۵۳.

۲- ابوداود ح ۳۶۵۷، ابن ماجه ح ۵۳ و دارمی ح ۱۵۹ اول حدیث را روایت کرده‌اند.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: در حقیقت فتوادادن در مسائل و احکام شرعی، به معنای امضاء از طرف پروردگار متعال است، پس وای بر کسانی که در امضاء از سوی خدای یکتا و قهار، اشتباه کنند و به دروغ و اشتباه و بر اساس منافع شخصی و اغراض فردی و از روی جهالت و بی‌خردی و بر مبنای ذهن ناقص و علم قاصر خویش بر خداوند ﷻ دروغ ببندد.

خداوند ﷻ در این باره می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتَكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ [النحل: ۱۱۶].

«به خاطر چیزی که تنها از مغز شما تراوش کرده و پشتوانه‌ای از وحی آسمان‌ها و دلیل عقلانی ندارد و بر زبان شما می‌رود، به دروغ نگویید: این حلال است و آن حرام. و در نتیجه بر خدا دروغ بندید. کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، رستگار نمی‌گردند.»

از این‌رو، صحابه رسول خدا ﷺ، پیوسته بر اساس پرهیزگاری و ترس از خدا، فتوادادن را به یکدیگر ارجاع می‌دادند، حتی از امام مالک نقل شده که از وی چهل مسئله پرسیدند، او فقط به هشت مسئله پاسخ قطعی داد و در مورد سی و دو مورد دیگر گفت: نمی‌دانم. پرسشگر با تعجب گفت: امام مالک نمی‌داند؟ امام مالک به او گفت: آری نمی‌دانم، برو به مردم نیز بگو که مالک چیزی نمی‌داند.

دکتر عایض‌القرنی، پیرامون جایگاه خطیر فتوا می‌گوید: «امروزه فتوای شرعی به مزایده گذاشته شده است، افراد زیادی دیده می‌شوند که با کم‌ترین سرمایه‌ی علمی و دانش شرعی، بدون تأمل و پرهیزگاری، درباره‌ی مسائل عمومی بزرگ، فتوا می‌دهند، حتی با شش نفر دانش‌آموز و دانشجو، تنها خود را گروه رستگار و فرقه‌ی ناجیه، تصور می‌کنند و دیگران را گمراه، مرتد، دروغگو و گناهکار می‌دانند.

از نظر آنان، دولتمردان، کافر؛ نویسندگان، زندیق؛ شاعران، فاجر؛ عالمان، درباری؛ دعوتگران، فریب‌کار؛ کارمندان، ستمگر و بازرگانان، خیانت‌کار هستند.

و همچون «ابوحزمه خارجی» عمل می‌کنند که روزی به رفیق خود گفت: کسی جز من و تو به بهشت راه نمی‌یابد. رفیقش گفت: سبحان الله، بهشتی که پهنایش به وسعت آسمان و زمین است، فقط دو نفر به آن راه می‌یابند؟! این بهشت مال تو باشد

من نمی‌خواهم، به یقین این بهشت، آن بهشتی نیست که خداوند به بندگان وعده داده است. در حدیث آمده است:

«اجرءوکم علی الفتیا، اجرءوکم علی الثار». «جسورترین شما بر فتوا کسی است که به ورود در آتش دوزخ دلیرتر و بی‌باک‌تر باشد...»

وی در ادامه می‌گوید: «امروزه پایگاه‌های اینترنتی و شبکه‌های ماهواره‌ای وجود دارد که از آنها مفتی‌های بی‌شماری که صلاحیت فتوا ندارند، به صدور فتوا، اقدام می‌کنند، که آنها نه از قوت استحضر و حافظه و فهم درست برخوردارند و نه از اهداف شریعت، چیزی می‌دانند و نه از شناخت واقعیت، بهره‌ای دارند، با وجود این فتوای نامناسب و سؤال برانگیز و ضد و نقیض، صادر می‌کنند، یکی در پاسخ به هر پرسشی می‌گوید: «اشکالی ندارد، باکی نیست». دیگری می‌گوید: «گمان می‌کنم، والله اعلم، به ظاهر، به نظر می‌رسد، احتیاط واجب و کلماتی از این قبیل که نشانه‌ی نقض و ضعف علمی و سطحی‌نگری است».

امت اسلامی چگونه می‌تواند دین و دنیای خود را به دست مفتی‌هایی بسپارد که برای طلب دانش زحمتی، متحمل نشده‌اند و از رسوخ علمی و فهم دلایل و تفقه در دین بی‌بهره‌اند؟ چگونه می‌توان آینده‌ی فرزندان خود و سرنوشت امت اسلام را به دست کسانی بسپاریم که بی‌محابا در مورد مسائل و احکامی که علمای بزرگ درباره‌ی آنها توقف کرده‌اند، فتوا صادر می‌کنند، مسائلی که اگر در زمان حضرت عمر رضی الله عنه، پدید می‌آمد تمام اهل بدر را برای رایزنی و دستیابی به راه‌حل و پاسخ آنها گردهم می‌آورد.

چه وقت در جهان اسلام و حتی در سطح جهان، مرکز یا اتحادیه‌ای برای صدور فتوا و هماهنگی در آن، شکل می‌گیرد که هم به امکانات لازم، مجهز باشد و هم علمای راسخ در علم و توانمند، در رأس آن قرار داشته باشند و فتواها توسط مترجمین به زبانهای زنده‌ی دنیا، ترجمه شود و از طریق شبکه‌های ماهواره‌ای و با خط‌های تلفن، شبانه‌روزی در اختیار امت اسلام قرار گیرد تا از آن اطلاع یابند!^(۱)

«ومن أشار علی اخیه...»: در بخش دوم حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله موضوع دیگری را به تصویر می‌کشد و آن اینکه: اگر کسی برادر مسلمانش را به کاری راهنمایی و ارشاد کند

و بداند که راه رشد و رستگاری و فلاح و بالندگی وی در غیر آن کار است، در حقیقت به او خیانت ورزیده است.

چرا که در حقیقت، مُستشار (کسی که با او مشورت شود) امانتدار است و این حقیقتی است که پیامبر ﷺ در حدیثی دیگر، بدان اشاره می‌کند، آنجا که می‌فرماید:

«المُستشار مؤتمن». «کسی که با او مشورت شود، امانتدار است».

بنابراین مستشار برای کسی که با او مشورت و رایزنی می‌کند، امین و خیرخواه است و اگر رازش را افشاء کرد، یا نظر درستی ابراز نکرد و یا خالصانه، دلسوزانه و با حس عدالت خواهی و خیرخواهی، نصیحت نکرد، به او خیانت کرده است. و برای مسلمانان نیز لازم است که سرّشان را به کسی بگویند که نگهداری می‌کند و با کسانی مشورت و رایزنی نمایند که در کارها خبره‌اند و دارای فکری باز و قلبی پاک و ایمانی خالص و روحی صاف‌اند، چون چنین افرادی، امیدی به خیرشان و انتفاع و بهره‌برداری از نظر و مشورتشان است.

۲۴۳ - [۴۶] وعن معاوية قال: إن النبي ﷺ نهى عن الأغلوطات. رواه أبو داود^(۱).

۲۴۳ - (۴۶) معاویه رضی الله عنه گوید: پیامبر اکرم ﷺ از اغلوطات منع فرموده است. [این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «اغلوطات» جمع «اغلوطة» و به معنای: سؤالات مغلطه‌ای و اشتباه‌آمیزی است که به قصد ایرادگیری، و روکم کنی و استهزاء و تمسخر و به اشتباه انداختن شخصی مورد سؤال، طرح گردد.

پس کسانی که به خاطر جدل و کشمکش و خود نمایی و تظاهر، یا اظهار فضل و علم، یا به منظور آزمودن مفتی و کوبیدن وی، یا وارد شدن به مباحثی که آگاهی و اطلاع از آنها ندارند، یا برانگیختن کینه‌ها و فتنه‌ها میان مردم، سؤالاتی شبیه به چیستان و معمّا، طرح می‌کنند، در حقیقت در دام اغلوطاتی افتاده‌اند که پیامبر ﷺ از آنها منع فرموده است.

در واقع، در نظر اسلام، چنین سؤالاتی، یا بهتر بگوئیم، چنین چیستان‌ها و معمّاهایی از هیچ ارزش و اعتباری برخوردار نیستند، زیرا چنین سؤالاتی نه تنها

سودمند نیستند، بلکه زیانبار، ویرانگر، و تفرقه‌انداز نیز می‌باشند، که پرداختن به چنین معماهایی فقط پیشه‌ی بیکاران و فتنه‌گران می‌باشد.

پس در اسلام سؤال‌های نا به‌جا، غیرمنطقی، غیرآموزنده و غیرسازنده، و بهانه‌گیری‌ها و لجاجت‌هایی که غالباً سبب مشوش‌شدن اذهان مردم و موجب مزاحمت شخص عالم و مفتی و پراکندگی رشته‌ی سخن و برنامه‌ی او می‌گردد، و طرح چیستان و معماهای عجیب و غریب، به نام چیستان‌های شرعی، جایز نیست، چرا که قطعاً چنین چیستان‌ها و معماهایی نه تنها سودمند نیستند، بلکه زیانبار نیز می‌باشند و ویرانگراند، نه سازنده و تفرقه‌اندازند، نه وحدت‌بخش.

۲۴۴ - [۴۷] وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: قال رسول الله ﷺ: " تعلموا الفرائض والقرآن وعلمو الناس فإني مقبوض ". رواه الترمذي ^(۱).

۲۴۴ - (۴۷) ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: فرائض (اوامر و فرامین و تعالیم و دستورات و احکام و آموزه‌های تابناک و تعالی‌بخش الهی) و قرآن را فراگیرید و آنها را به مردمان بیاموزید، چرا که به زودی من از میاتتان خواهم رفت (و این چیزهای گرانبها را در میان شما می‌نهم که با وجود آنها هرگز به بیراهه نخواهید رفت. پس دستورات خدا و کلام او را فرا گیرید و آنها را نصب‌العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار دهید و سرلوحه‌ی زندگی‌تان بگردانید و مردم را نیز به اجرای آنها فرا خوانید تا به خیر دنیا و آخرت دست یابید).

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

۲۴۵ - [۴۸] وعن أبي الدرداء قال: كنا مع رسول الله ﷺ فشخص بصره إلى السماء ثم قال: " هذا أوان يختلس فيه العلم من الناس، حتى لا يقدروا منه على شيء ". رواه الترمذي ^(۲).

۲۴۵ - (۴۸) ابودرداء رضی اللہ عنہ گوید: ما (جمعی از صحابه رضی اللہ عنہم) با رسول خدا ﷺ بودیم که ناگاه ایشان، نگاهی (انتظارآمیز) به سوی آسمان (مرکز و کانون نزول وحی) نمود (گویا که بر ایشان وحی می‌خواست فرود آید) آنگاه فرمود: اکنون وقت آن است که علم

۱- ترمذی ح ۲۰۹۱ و قال: فيه اضطراب و قد ضعفه احمد بن حنبل.

۲- ترمذی ح ۲۶۵۳ و قال حسن غریب، دارمی ح ۲۸۸.

(وحی) از مردم گرفته شود (و با مُردن من، علم وحی از میان برود) آن طور که مردمان بر هیچ چیز از آن قادر نیستند (و توان و استطاعت ارجاع آن را ندارند). [این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: این حدیث به فرا رسیدن اجل رسول خدا ﷺ و بر چیده شدن علم وحی اشاره دارد. و چون پیامبر ﷺ نگاهی به سوی آسمان (کانون نزول وحی و تشریح) انداخت، خبر مرگ وی به او داده شد، از این رو، یارانش را در جریان این امر قرار داد. و این خود دلیل بر آن است که کار ابلاغ دعوت و نزول وحی و تشریح به اتمام رسیده است و این نیز خود اقتضا می کند که پیام آور حق، از این دنیا رخت سفر بندد، و با رحلت جانسوز پیامبر ﷺ نیز، دروازه‌ی پرخیر و برکت وحی و تشریح و حکمت و فرزاندگی بسته خواهد شد. و مردمان نیز در برابر این کار خداوند، هیچ اختیاری از خود ندارند، چرا که پروردگار متعال هر چه را بخواهد خلق می کند و هر چه را بخواهد بر می گزیند تمام خزائن رحمت در دست اوست و هر کس را لایق ببیند، مشمول آن می سازد و هر کجا حکمتش تقاضا کند، درهای آن را می گشاید و اگر جمله‌ی جهانیان دست به دست هم بدهند، تا دری را که او گشوده است ببندند، یا دری را که او بسته، بگشایند، هرگز قادر نخواهند بود، چرا که اختیار آفرینش با اوست، اختیار ارسال پیامبران، انزال وحی و تشریح به دست و اراده‌ی اوست. و خلاصه، اختیار همه چیز و همه کس، وابسته و بستگی به مشیّت و اراده‌ی ذات پاک او دارد، بنابراین نه از مردم کاری ساخته است و نه حتی از فرشتگان و جنیّات و غیره، مگر به اجازه‌ی او. و در واقع خداوند ﷻ، هم صاحب اختیار در امور تکوینی است و هم تشریحی و هردو از مقام خالقیت او سرچشمه می گیرد.

۲۴۶ - [۴۹] وعن أبي هريرة رواية: " يوشك أن يضرب الناس أكباد الإبل يطلبون العلم، فلا يجدون أحداً أعلم من عالم المدينة ". رواه الترمذی في جامعه. قال ابن عيينه: إنه مالك بن أنس، ومثله عن عبد الرزاق، قال إسحق بن موسى: وسمعت ابن عيينه أنه قال: هو العُمري الزاهد واسمه عبد العزيز بن عبد الله^(۱).

۲۴۶ - (۴۹) ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: به زودی مردمانی از اطراف و اکناف مختلف زمین برای تفقه در دین و فراگیری علم و دانش، به سوی سرزمین‌های

اسلامی آهنگ سفر خواهند نمود و (پس از تحقیق و بررسی زیاد) کسی را داناتر و فرزانه‌تر از عالم مدینه منوره نخواهند یافت.

[این حدیث را ترمذی در «جامع الترمذی» روایت کرده و این را نیز قید کرده که «ابن عیینه» گفته است: مراد از این عالم، «مالک بن انس» می‌باشد. عبدالرزاق (که یکی از طلایه‌داران عرصه‌ی روایت و حدیث می‌باشد) نیز قائل به این سخن است].
ولی «اسحاق بن موسی» گوید: از «ابن عیینه» شنیدم که گفت: مصداق بارز این حدیث، «عُمری زاهد» (عبدالعزیز بن عبدالله) می‌باشد.

شرح: «عُمری زاهد» کیست؟ برخی گویند: مراد از «عُمری» همان «عمر بن عبدالعزیز» است. ولی برخی دیگر از علماء گویند: مراد «عبدالعزیز بن عبدالله» یکی از فقهای سבעه‌ی مدینه‌ی منوره و یکی از طلایه‌داران و پیشقراولان عرصه‌ی علم و دانش و حکمت و فقاقت است، که از علمای برجسته و بارز بشمار می‌آید، چون: ابن‌شهاب زهری، محمد منکدر، عبدالله ابن دینار، ابوحازم، حمید طویل، و هشام بن عروه، سماع حدیث نموده و از آنها علم و دانش و حکمت و فرزاندگی فراگرفته است. به هر حال برخی از علماء، مصداق این حدیث را مالک بن انس، و برخی دیگر، عبدالعزیز بن عبدالله و برخی، دیگر بزرگان و اسطوانه‌های علم و دانش را مراد گرفته‌اند. ولی قول درست و نزدیک‌ترین سخن به حقیقت این است که در آخرالزمان، ایمان، علم و دانش، و تفقه و تعلم واقعی، به سوی مدینه برمی‌گردد، همان‌گونه که مار به سوی سوراخ خود، برخواهد گشت. و این حقیقتی است که پیامبر ﷺ در حدیثی بدان اشاره کرده و می‌فرماید:

«انّ الايمان ليأرز الى المدينة، كما يأرز الحية الى جحرها» [متفق علیه]

و درحقیقت همین مکان مقدس است که پیوسته درادوار مختلف تاریخ، به عنوان مرکز معنوی، دینی و علمی باقی خواهد ماند، همان‌گونه که در صدر اسلام و در عهد پیامبر ﷺ، صحابه رضی الله عنهم و تابعین، اینگونه بود. و ان‌شاءالله، در آینده نیز همین جایگاه و موقعیت را خواهد داشت.

و در حقیقت، این سرزمین مقدس، سرشار و آکنده از برکات معنوی و جاذبه‌های الهی و تحرک و جنبش ایمانی، توحیدی، علمی و فرهنگی است که می‌توان در پرتو مرکزیت و معنویت آن، به بسیاری از نابسامانی‌های علمی، فرهنگی و اجتماعی

مسلمانان، سامان بخشید و کاخ رفیع سعادت و خوشبختی و بالندگی و اقتدار را بر پایه‌ی آن، استوار ساخت.

و بزرگترین ودانترین عالمان و فرزندان را در دامان آن پرورش داد و تربیت نمود، تا در پرتو رهنودها و علم و دانش آنان، جهانی را خط و مشی داد و آنان را تحت تأثیر و تحت الشعاع علم و فرزاندگی آنان قرار داد.

دیروز در چنین سرزمینی، ابرمردانی چون ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، خالد، ابوهریره، معاذ، ابن عباس، ابن مسعود و... رضی الله عنہم طلایه‌دارانی و پیشگامانی چون: ابوحنیفه، مالک، شافعی، احمدحنبل، اوزاعی، سیفیان ثوری و... - رحمة الله علیهم - پرچم ایمان و توحید و علم و دانش را به اهتزاز درآوردند و درآینده نیز، دیگر بزرگان و ابرمردان و پیشگامان و پیشقراولانی، این پرچم را در مدینه‌ی منوره و در سرزمین وحی، منزلگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه رضی الله عنہم، و جولانگاه مجاهدان و پایتخت خیرالبشر و استراحتگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و آرامگاه شهیدان بدر و رضی الله عنہم، به اهتزاز در خواهند آورد، چرا که مدینه‌ی منوره، پیوسته از عهد رسالت، تا عصر کنونی ما و تا آخرالزمان، رمز وحدت مردم، مهد علم و دانش، عالم‌پرور، مرکزی برای اجتماع دل‌ها و کانونی برای جذب شیفتگان و عاشقان علم و دانش خواهد بود.

۲۴۷ - [۵۰] وعنه فيما أعلم عن رسول الله صلی الله علیه و آله، قال: "إن الله عز وجل يبعث لهذه الأمة على رأس كل مائة سنة من يجدد لها دينها". رواه أبو داود^(۱).

۲۴۷ - (۵۰) ابوهریره رضی الله عنہ گوید: می‌دانم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بیگمان خداوند صلی الله علیه و آله در رأس هر سده، مجدّدی را به سوی این امّت می‌فرستد تا دین امّت را زنده و تجدید و احیاء و بازسازی کند.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: علامه ابوالحسن ندوی می‌گوید: «چون این دین [دین مقدس اسلام] جهانی و آخرین دین است و این امّت نیز، جهانی و آخرین امّت است، لذا این امر طبیعی است که سر و کار این امّت با قرن‌های مختلف و جوامع مختلف جهان باشد و او را با کشمکش‌ها، مبارزه‌کردنی است که برای امّتی دیگر در تاریخ جهان پیش نیامده است،

زمانی که برای این اُمَّت تعیین شده است از همه بیشتر، پراز تغییرات و انقلابات است و بقدری حالات متنوع دارد که در ادوار گذشته تاریخ به نظر نمی آید.

و برای مبارزه با تأثیرات محیط و تغییرات زمانی و مکانی، خداوند ﷻ، برای این اُمَّت، دو انتظام فراهم نموده است:

۱- اینکه خداوند متعال به جناب رسول ﷺ تعلیماتی زنده، کامل و مکمل عطا فرموده است که در هر مشکل و تغییرات، به راحتی مبارزه می تواند بکند و در آنها برای حل مشکلات و مسائل هر زمان، صلاحیت کاملی موجود است.

۲- خداوند متعال، به عهده گرفته است (وتاریخ نیزگواه است) که این دین را در هر زمان افراد زنده ای، نصیب می کند که آن تعلیمات را در زندگی عملی پیاده می کنند و به طور جمعی یا انفرادی، این دین را تازه، و این اُمَّت را سرگرم عمل نگاه می دارند... و این امر اتفاقی و ناگهانی نیست، بلکه انتظام خداوندی است که در هر قرن، نیاز به قوت و صلاحیت چه افرادی پیدا می شود و نیاز به چه دارویی برای سَم پیدا می شود».

ایشان در ادامه می گوید:

«از همان اوائل، بر دل و جگر و اعصاب اسلام، حمله هایی شده است که مذاهب دیگر قدرت تحمل آن را ندارند. مذاهب دیگر جهان، که در ادوار مختلف، جهان را فتح کرده اند، تحمل کوچکترین حمله ای را نداشته اند و در مقابل آن وجودشان را از دست داده اند. اما اسلام است که کلیه ی حریفان خود را شکست داد و به صورت اصلی خویش، هنوز هم برقرار است. از طرفی، باطنی گری و شاخه های آن برای روح اسلامی و جنبه ی اعتقادی آن خطر بزرگی بود و از طرفی دیگر، برای آواره کردن مسلمانان، حمله های صلیبیون و تاتاریان کافی بود. اگر مذهب [وآئین] دیگری از دنیا می بود، در همچنین مواردی، کلیه ی امتیازات خویش را از دست داده بود و به صورت افسانه ای تاریخی باقی می ماند.

اما اسلام است که همه ی حملات داخلی و خارجی را تحمل کرد و نه تنها وجودش را بر پا نگاه داشت، بلکه در میدان های زندگی، فتوحات جدیدی حاصل کرد.

حمله های تحریفات، تأویلات بدعات، اثرات عجمیان، رسوم و اعمال مشرکین، مادیت، نفس پرستی، خوشگذرانی ها، الحاد و لادینیت [بی دینی] و عقل پرستی، بارها وارد شد، و گاه گاه اینطور احساس می شد که اسلام تحمل این حملات را ندارد، و در

مقابل آنها زانو می‌زند، اما ضمیر امت مسلمان پذیرای سازش نشد، و روح اسلام شکست نخورد و در هر قرن افرادی به وجود آمدند که پرده و نقاب پرفریب تحریفات و تأویلات را چاک کردند و حقیقت اسلام و دین خالص را نمایان نمودند.

در مقابل تأثیرات عجمیان و بدعات، ندا در دادند و حمایت کامل از سنت را انجام داده‌اند. در رد اعتقادات باطل و علیه اعمال و رسومات مشرکانه، علناً جهاد کردند، بر مادیت و نفس‌پرستی ضربه کارآمدی وارد آوردند. خوش‌گذران‌ها و مُتَرَفین زمان خویش را شدیداً مورد ملامت و مذمت قرار دادند و در مقابل سلاطین جابر، کلمه‌ی حق را برافراشتند و طلسم عقل‌پرستی را از بین بردند و در اسلام قوت و حرکت جدید و دربین مسلمانان، ایمان و روحیه‌ی تازه‌ای به وجود آوردند، این افراد، از نظر علم، تفکر، اخلاق، روحانیت، در زمان خویش ممتازترین افراد بوده‌اند و دارای خصوصیات نیرومند و دلپسند بوده‌اند.

در مقابل هر تاریکی جاهلیت و ضلالت، حتماً ید بیضایی داشته‌اند که پرده‌ی تاریک آنها را ز بین می‌برد و حق را روشن می‌کرد.

از این به صراحت ثابت می‌شود که خداوند متعال، حفاظت و بقای این دین را در نظر دارد و کار رهبریّت جهان را از همین امت و دین، می‌خواهد بگیرد و کارهایی که قبلاً از نبوت‌های تازه به تازه و انبیاء می‌گرفت، در این زمان از نائبین رسول اکرم ﷺ و مجدّدین و مصلحین این امت، خواهد گرفت^(۱).

آری! درست است که در هر زمان، بدعت‌های زیاد و گروه‌ها و طیف‌های بیشماری در میان مسلمانان رواج پیدا کرده است، و بدعت‌گذاران و شیطان‌ها و پیروانشان در میانشان به وجود آمده است و جاهلانی در میانشان یافت می‌شود که هیچ علم و دانشی ندارند و بدون فهم و آگاهی برای مردم، فتوا می‌دهند و آنان را گمراه می‌سازند و خود نیز در منجلاب گمراهی فرو می‌روند، و درست است که در هر زمان، حشرات فتنه و گمراهی در فضا و جوّ اسلامی، ظاهر می‌گردند و کسانی صدرنشین مجالس می‌شوند که شایستگی آن را ندارند و افرادی بر کرسی افتاء می‌نشینند که هیچ نسبتی با علم و دانش و حکمت و فرزاندگی ندارند، و اساطیر و خرافات و بدعت‌ها و نوآوری‌ها و اوهام و چرندیات، بر عقل‌ها و دل‌ها مستولی و حاکم شده و علم حقیقت رخت

برمی‌بندد و در نتیجه، گمراهی، همه جا را فرا می‌گیرد، اما در هر عصر و دوره‌ای، شخصیت‌هایی وجود دارند که امور دینی این امت را زنده و تجدید می‌سازند و همواره افرادی پیدا می‌شوند که سنت‌ها را زنده و بدعت‌ها را از میان می‌برند.

در حقیقت این جماعت، چراغ هدایت، پیامبران ارشاد، امانتداران خدا در میان مردم و جانشینان برحق رسول اکرم ﷺ هستند که گمراهان را هدایت و دست طالبان ارشاد را می‌گیرند و به مقصد می‌رسانند و نور هدایت و سعادت را بر مردم می‌افشانند و با فهم وسیع، عقل سرشار، و بصیرت نافذ خویش به رد اوهام و خرافات می‌پردازند و با سینه‌هایشان که ظرف معارف الهی، و با دل‌هایشان که گنجینه‌ی حکمت‌ها است، بسان چشمه‌های جوشانی هستند که مردم را سیراب می‌سازند و آنان را در کشف حقایق و غوامض علوم و از اشتباه و خطا در رأی و فساد فکری، یاری می‌دهند و از سقوط آنان در وادی جهل و نادانی، ظلال و گمراهی، شرک و چندگانه‌پرستی، کفر و زندقه، نفاق و دورنگی و شقاوت و بدبختی، جلوگیری می‌کنند.

آری! وجود چنین افرادی در امت محمدی، بسان چراغی پرفروغ است که تاریکی‌های زندگی را می‌زداید و بسان شمشیر برنده‌ای است که مدافع حق و حق‌گرایان است و بسان رکنی بزرگ از ارکان عظمت امت اسلامی می‌باشد.

و باید دانست که مراد از تجدید دین در این حدیث، بازسازی فهم دین و ایمان به دین و عمل به دین است، چراکه دین پیوسته زنده است و هرگز نمی‌میرد یعنی آن حقیقت دین، قابل مردن نیست. حقایق دین و اصول کلی که دین ذکر کرده است، هرگز مردنی نیست و آن چیزی که می‌گوئیم می‌میرد، معنایش اینست که در میان مردم می‌میرد، فکر مردم درباره‌ی دین فکر مرده‌ای است.

و مقصود ما از مردن این است و الا دین خودش در ذات خودش نه می‌میرد و نه مردنی است و منظور از تجدید دین در این حدیث، همان تجدید احیای فکری دینی است، نه تجدید و احیای خود دین.

۲۴۸ - [۵۱] وعن إبراهيم بن عبد الرحمن العذري، قال: قال رسول الله ﷺ: "يحمل

هذا العلم من كل خلف عدوله، ينفون عنه تحريف الغالين، وانتحال المبطلين، وتأويل

الجاهلین". رواه البیهقی. وسنذکر حدیث جابر: "فإنما شفاء العی السؤل" فی باب التیمم إن شاء الله تعالی^(۱).

۲۴۸- (۵۱) ابراهیم بن عبدالرحمن عذری رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «در هر دور و زمانی، افرادی عادل و وارسته، حامل این علم (علم قرآن و سنت) می‌گردند و آن را بر دوش می‌کشند، که بر اساس آن، به از میان بردن تحریف افراط‌گرایان و بدعت‌سازان و دست‌بُرد باطل‌گرایان و تأویلات نادرست و نا به جای بی‌خردان خواهند پرداخت (و دست همه را از این دو منبع اصیل و جاودانه، یعنی قرآن و سنت، کوتاه خواهند کرد، و سنت‌ها را زنده و بدعت‌ها را از میان خواهند برد، و امور دینی این امت را زنده و تجدید خواهند ساخت و به روی مردم، روزنه‌ای جدید از بازسازی فهم دین و ایمان به دین و عمل به آن را خواهند گشود و حشرات فتنه و گمراهی را که در فضا و جو اسلامی ظاهر گشته‌اند و اساطیر و خرافات و بدعت‌ها و نوآوری‌های بدعت‌سازان، گمراهان، جاه‌طلبان، افراط‌گرایان و بی‌خردان را از بطن جامعه‌ی اسلامی خواهند زدود و با فهم وسیع و عقل سرشار و بصیرت نافذ، و درایت و فراست شگرف و هوش و ذکاوت عجیب خویش، گمراهان را هدایت و دست طالبان ارشاد را می‌گیرند و به مقصود می‌رسانند و آنان را از اشتباه و خطا در رأی و فساد فکری مصون نگاه می‌دارند).

[این حدیث را بیهقی روایت کرده است. و به زودی در باب تیمم - اگر خدا بخواهد

- حدیث حضرت جابر رضی اللہ عنہ: «فإنما شفاء العی السؤل» را ذکر خواهیم کرد].

فصل سوم

۲۴۹ - [۵۲] عن الحسن مرسلًا قال: قال رسول الله ﷺ: " من جاءه الموت وهو يطلب العلم ليحيي به الإسلام، فبينه وبين النبيين درجة واحدة في الجنة ". رواه الدارمي^(۱).

۲۴۹ - (۵۲) حسن بصرى - رحمة الله عليه - به طور مرسل روایت می کند که پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس در حالی مرگ به سراغش بیاید که به فراگیری علم و دانش و حکمت و فرزاندگی مشغول است تا اسلام را با علمش، زنده و تجدید و احیاء و بازسازی کند، فاصله ی بین او و پیامبران در بهشت، یک درجه است (وآن نیز همان درجه و مرتبه ی نبوت است).

[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

۲۵۰ - [۵۳] وعنه مرسلًا قال: سئل رسول الله ﷺ عن رجلين كانا في بني إسرائيل: أحدهما كان عالمًا يصلي المكتوبة، ثم يجلس فيعلم الناس الخير، والآخر يصوم النهار ويقوم الليل؛ أيهما أفضل؟ قال رسول الله ﷺ: "فضل هذا العالم الذي يصلي المكتوبة ثم يجلس فيعلم الناس الخير على العابد الذي يصوم النهار ويقوم الليل كفضلي على أدناكم". رواه الدارمي^(۲).

۲۵۰ - (۵۳) حسن بصرى - رحمة الله عليه - به طور مرسل روایت می کند که: از رسول خدا ﷺ پیرامون دو مرد بنی اسرائیلی، سؤال شد که یکی از آنها، فردی عالم و دانشمند است که فقط به اقامه ی نمازهای فرض خویش اکتفا می کند و آن گاه که از نمازش فارغ می شود (به عبادات نافله و ذکر نمی پردازد، بلکه) درجایش می نشیند و به انسان ها، علم و دانش می آموزد.

۱- دارمی ح ۳۵۴.

۲- دارمی ح ۳۴۰.

و فرد دیگری نیز که پیوسته روزها را روزه و شبها را به عبادت مشغول است. اکنون کدام یک از این دو از لحاظ مرتبه و مقام و جایگاه و موقعیت برتراند؟ و کدام یک در پیشگاه خداوند ﷻ بهتراند؟

رسول خدا ﷺ در پاسخ فرمود: برتری و فضیلت این دانشمند که فقط به اقامه‌ی نمازهای فرض اکتفا می‌کند و آن‌گاه درجایش می‌نشیند و به تعلیم و آموزش مردمان به خیر و نیکی و علم و فرزاندگی، مشغول می‌شود، بر آن عابد و پرستشگر که روزها، روزه است و شبها، مشغول به عبادت و نیایش خدا، بسان برتری من، بر ناچیزترین و پست‌ترین شماست.

[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

۲۵۱ - [۵۴] وعن علي عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: "نعم الرجل الفقيه في الدين؛ إن احتيج إليه نفع، وإن استغني عنه أغنى نفسه".
رواه رزین^(۱).

۲۵۱ - (۵۴) علی عليه السلام گوید: پیامبر ﷺ فرمود: چه مرد خوب و نیکی است آنکه در دین خدا، فقیه و دانشمند و دانا و فرزانه است، که اگر مردم به علم و دانش او نیاز داشتند، به آنان نفع و سود رساند و اگر مردم به او نیاز نداشتند، نفس خود را از دیگران غنی و بی‌نیاز کند.

[این حدیث را «رزین» روایت کرده است]

۲۵۲ - [۵۵] وعن عكرمة أن ابن عباس قال: حدث الناس كل جمعة مرة، فإن أبيت فمرتین، فإن أكثرت فثلاث مرات، ولا تمل الناس هذا القرآن؛ ولا ألفينك تأتي القوم وهم في حديث من حديثهم فتقص عليهم فتقطع عليهم حديثهم فتملهم، ولكن أنصت، فإذا أمروك فحدثهم وهم يشتهونه، وانظر السجع من الدعاء فاجتنبه، فإنني عهدت رسول الله ﷺ وأصحابه لا يفعلون ذلك. رواه البخاري^(۲).

۲۵۲ - (۵۵) عکرمه - رحمة الله عليه - نقل می‌کند که ابن عباس رضی الله عنهما به وی گفت: هر هفته یک بار مردمان را وعظ و ارشاد کن (و موجبات خستگی و آزرده‌گی آنان را

۱ - ارجه رزین و فی اسناده مقال.

۲ - بخاری ح ۶۳۳۷، مسند احمد ۶ / ۲۱۷ بروایت عایشه رضی الله عنها.

فراهم نیاور) و اگر از این کار امتناع کردی، می‌توانی در هفته، دو بار آنها را پند و اندرز دهی و احیاناً اگر از این کار نیز سرباز زدی (و اوضاع و شرایط و احوال مردم را در نظر گرفتی و صلاح دیدی که) در هفته، بیشتر به وعظ و نصیحت پردازی و فقط تا سه بار به تو اجازه‌ی این کار را می‌دهم (چرا که اگر تو این کار را در دعوت و تبلیغ و پند و وعظ، نصب‌العین و آویزه‌ی گوش و سرلوحه‌ی کار خویش قرار دهی سخنانت در دل‌های مردم بهتر نفوذ می‌کند و می‌توانی آنان را جذب نمایی، و شوق و رغبت آنان را به سوی بیانات خود فراخوانی، و آنان را از مشغله‌های دنیوی به سوی تفقه و تعلیم ترغیب نمایی و در این وقت است که وعظ و پند تو مفیدتر و مؤثرتر می‌افتد).

و با افراط و زیاده‌روی در امر دعوت و تبلیغ، و وعظ و ارشاد، مردم را از قرآن کریم، آزرده خاطر و ملول و خسته و رنجور نکن (بلکه معتدل‌ترین و آسان‌ترین شیوه و بهترین وقت را برای موعظه انتخاب کن و آنچه را که به نفع دنیا و آخرت مردم است، بیان کن، جملات و سخنان زیبا را با شیوایی و رسایی خاصی، ایراد کن، جدی را با شوخی، نثر را با نظم، سخنان حکیمانه را با فکاهیات، در آمیز تا شوق و رغبت آنان را به اوامر و فرامین و تعلیم آموزه‌های تابناک قرآن، فراخوانی و آنها را شیفته و تشنه‌ی علوم و معارف قرآن نمایی).

و تو را نبینم که (اوضاع و شرایط و احوال مردم را در نظر نگیری، و بی‌محابا خویشان را) در جمع آنان و سخنانشان بیندازی و به وعظ و ارشاد و پند و اندرز آنان پردازی و بدین‌سان سخنانشان را قطع کنی (و موجبات خستگی و آزرده‌گی آنها را فراهم آوری).

پس هرگاه در جمعی از مردمان درآمدی، برایت زینده است که ساکت و خاموش بنشینی، و چون مشتاقانه از تو خواستند تا جلسه‌ای را در راستای وعظ و ارشاد و پند و اندرز ترتیب دهی و منعقد کنی، در آن زمان می‌توانی، آنها را (به اوامر و فرامین الهی و تعلیم و آموزه‌های نبوی و احکام و دستورات شرعی) پند و اندرز نمایی (چرا که در این لحظه، مردم راغب به فراگیری علم و دانش و آماده‌ی پذیرفتن و گوش‌دادن به موعظه‌اند، و اگر تو نیز می‌خواهی مردم را در مجالس وعظ و ارشاد بنشانی و سخنانت در دل‌های آنها بهتر نفوذ کند و بتوانی آنان را جذب نمایی و حلاوت و شیرینی نشستن و گوش دادن در مجالس وعظ و ارشاد را به آنان بچشانی و آنان را از رفتن به

مجالس و محافل لهو و لعب بازدارى و شوق و رغبت آنان را به سوى بيانات خود، جلب كنى، تا مجالس و عطف را بر محافل لهو و لعب، ترجيح دهند، راهى جز اين ندارى).
و از تكلف و تصنع و ظاهرسازى و خودنمايى در دعا (كه موجب ازميان رفتن خشوع و خضوع و فروتنى و انكسار و عدم پذيرش دعا مى شود) به شدت پرهيز، چرا كه من، رسول خدا ﷺ و صحابه ؓ را ديدم كه اين كار را نمى كردند.
[اين حديث را بخارى روايت کرده است].

۲۵۳ - [۵۶] وعن واثلة بن الأسقع قال: قال رسول الله ﷺ: " من طلب العلم فأدرکه، كان له كفلان من الأجر، فإن لم يدرکه، كان له كفل من الأجر ". رواه الدرامي^(۱).
۲۵۳ - (۵۶) واثلة بن اسقع ؓ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: كسى كه دانشى بجويد و به آن برسد، برای او دو بهره از پاداش است (يكى برای سعى و كوشش و زحمت و تلاشى است كه کرده است و ديگرى برای رسيدن به آن).
و كسى كه دانشى بجويد و به آن نرسد، برای او يك بهره از پاداش خواهند نوشت (و آن يك بهره از پاداش برای زحمت و تلاشى است كه در يافتن علم و دانش متحمل شده است).

[اين حديث را دارمى روايت کرده است].

۲۵۴ - [۵۷] عن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: " إن مما يلحق المؤمن من عمله وحسناته بعد موته: علماً علمه ونشره، وولداً صالحاً تركه، أو مصحفاً ورثه، أو مسجداً بناه، أو بيتاً لابن السبيل بناه، أو نهراً أجراه، أو صدقة أخرجها من ماله في صحته وحياته، تلحقه من بعد موته ".
رواه ابن ماجه والبيهقي في شعب الإيمان^(۲).

۲۵۴ - (۵۷) ابوهريره ؓ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: بى ترديد، از جمله كارهاى نيك و شايسته‌ى انسان با ايمان و حق گرا كه پس از مرگ او به وى مى پيوندند و ثوابش به او مى رسند، علم و دانشى است كه آن را در بين مردم منتشر نموده، و نيز فرزند شايسته و صالحى است كه از خود بر جاى نهاده، و نيز قرآنى است كه ارث گذاشته و يا مسجد

۱- دارمى ح ۳۳۵.

۲- ابن ماجه ح ۲۴۲، بيهقى «شعب الايمان» ح ۳۴۴۸.

و عبادتگاهی است که آنرا ساخته یا خانه‌ای است که برای در راه‌ماندگان و مسافران بر پا کرده و یا نهرآبی است که آن را برای استفاده‌ی عموم، روان ساخته، و یا صدقه و دهش مالی است که در طی زندگی و در زمان صحت و تندرستی خویش، از اموال و دارایی‌اش جدا کرده و در راه خدا وقف نموده است...

آری این کارهای نیک و شایسته‌ای است که ثواب و پاداش‌شان، پس از مرگ انسان نیز به وی می‌پیوندند و به او می‌رسند.

[این حدیث را ابن‌ماجه و بیهقی در «شعب الایمان» روایت کرده‌اند].

۲۵۵ - [۵۸] وعن عائشة أنها قالت: سمعت رسول الله ﷺ يقول: " إن الله عز وجل أوحى إلى: أنه من سلك مسلماً في طلب العلم، سهلت له طريق الجنة؛ ومن سلبت كريمته؛ أثبتته عليهما الجنة. وفضل في علم خير من فضل في عبادة. وملاك الدين الورع". رواه البيهقي في شعب الإيمان^(۱).

۲۵۵ - (۵۸) عایشه - رضی اللہ عنہا - گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «بی‌تردید خداوند ﷻ بر من وحی نمود و فرمود: کسی که رنج راهی را بر جان بخرد و در آن علم و دانشی را بجوید، من نیز برای او راهی به سوی بهشت هموار می‌سازم و او را به راهی هدایت و رهنمون می‌کنم که وی را به بهشت رساند.

واز هرکس که دو چشم گران‌بها و ارزشمندش را در دنیا از وی بستانم، در عوض آن دو، بهشت را بهره‌ی وی می‌گردانم.

و برتری دانش و بینش، برتر از فضیلت و برتری عبادت خداست (و به دنبال آموختن و فراگرفتن دانش، بهتر و برتر از زیادی عبادت نافله است).

و باید دانست که معیار و ملاک دین‌باوری و دینداری، پرهیزگاری و تقوا است».

[این حدیث را بیهقی در «شعب الایمان» روایت کرده است].

۲۵۶ - [۵۹] وعن ابن عباس قال: تدارس العلم ساعة من الليل خير من إحياؤها. رواه الدارمي^(۲).

۱- بیهقی «شعب الایمان» ح ۵۷۵۱.

۲- دارمی ح ۱۴.

۲۵۶- (۵۹) ابن عباس رضی الله عنه گوید: «ثواب و پاداش تعلیم و تعلّم در بخشی از شب، بهتر و بیشتر از قیام و عبادت یک شب می باشد.» (چنانچه حضرت ابودرداء رضی الله عنه نیز می گوید: اگر مسئله‌ای را یاد بگیرم، به نزد من ثوابش بیشتر از قیام و عبادت یک شب می باشد. و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در حدیثی می فرماید: «لأنّ تعدوا فتتعلّم العلم خیر من أن تصلّی مائة رکعة» اگر بامداد بروید و بابتی از علم را یاد بگیرید، از صد رکعت نماز نقل، بهتر است).
[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

۲۵۷ - [۶۰] وعن عبد الله بن عمرو أن رسول الله صلی الله علیه و آله مر بمجلسین فی مسجده فقال: " كلاهما علی خیر، وأحدهما أفضل من صاحبه؛ أما هؤلاء فیدعون الله ویرغبون إلیه، فإن شاء أعطاهم وإن شاء منعهم. وأما هؤلاء فیتعلمون الفقه أو العلم ویتعلمون الجاهل، فهم أفضل، وإنما بعثت معلماً". ثم جلس فیهم. رواه الدارمی ^(۱).

۲۵۷- (۶۰) عبد الله بن عمرو - رضی الله عنه - گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد تشریف آورد. و گذرشان به دو حلقه (یکی حلقه‌ی ذکر و دیگری حلقه‌ی تعلیم و تعلّم که صحابه رضی الله عنهم برای خویشان دائر کرده بودند) افتاد.

پیامبر صلی الله علیه و آله از فرصت استفاده کرده و فرمود: هر دو گروه بر خیراند ولی ارزش و جایگاه یکی از آن دو حلقه، برتر از حلقه‌ی دیگری است.

اما این گروه که به ذکر و عبادت و دعا و نیایش، پرداخته‌اند مشغول به عبادت و پرستش خدایند، و با زبان حال و قال، خدا را می خوانند و متوجهی او تعالی هستند، از این رو، اگر خداوند متعال بخواهد و صلاح ببیند، بدان‌ها ثواب و پاداش می دهد و اگر بخواهد بدان‌ها چیزی نمی دهد.

اما گروه دیگر، به فراگیری فقه و فرزاندگی و علم و دانش، و آموزش آن به جاهلان و بی‌خردان، مشغول اند پس مرتبه و مقام و ارزش و جایگاه آنان برتر از مقام و مرتبه‌ی عابدان و پرستش‌گران است. زیرا جز این نیست که من معلم و آموزگار، برانگیخته شدم».

راوی می گوید: آن گاه خود پیامبر صلی الله علیه و آله در جمع گروهی نشست که مشغول به تعلیم و تعلّم علوم و فنون اسلامی و دینی بودند.

[این حدیث را دارمی روایت کرده است]

۲۵۸ - [۶۱] وعن أبي الدرداء قال: سئل رسول الله ﷺ: ما حد العلم الذي إذا بلغه الرجل كان فقيهاً؟ فقال رسول الله ﷺ: "من حفظ على أمّتي أربعين حديثاً في أمر دينها، بعثه الله فقيهاً، وكنت له يوم القيامة شافعاً وشهيداً"^(۱).

۲۵۸ - (۶۱) ابودرداء رضی اللہ عنہ گوید: از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم پرسیده شد: انسان به چه حد از علم و دانش باید برسد، که فقیه و دانشمند گردد، و به درجه و مقام آنها نائل آید؟ پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: هرکس چهل حدیث را در ارتباط با امور دینی، برای امت من حفظ کند، خداوند تعالی او را فقیه و دانشمند زنده می گرداند و من نیز در روز رستاخیز، شافع و شاهد او خواهم بود.

(البته منظور از حفظ چهل حدیث، آن است که این احادیث را و لو خودش آنها را از بر نداشته باشد، به مسلمانان منتقل کند، یعنی آنها را بشنود و فهم کند و همانگونه که شنیده است، ابلاغ و اجرا نماید و عامل ماندگاری آنها باشد، چرا که در حقیقت، از این راه است که می توان به مسلمانان بهره رساند و آنها را از گنجینه ی تعلیمات و دستورات تعالی بخش و سعادت آفرین رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم، سود و فایده رساند، نه صرفاً از طریق بر کردن آنها)».

[این حدیث را بیهقی در «شعب الایمان» روایت کرده است].

۲۵۹ - [۶۲] وعن أنس بن مالك قال: قال رسول الله ﷺ: "هل تدرون من أجود جوداً؟" قالوا: الله ورسوله أعلم. قال: "الله تعالى أجود جوداً، ثم أنا أجود بني آدم، وأجودهم من بعدي رجل علم علماً فنشره، يأتي يوم القيامة أميراً وحده"، أو قال: "أمة واحدة"^(۲).

۲۵۹ - (۶۲) انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: آیا می دانید، سخاوتمندترین و بخشنده ترین مردمان چه کسی است؟ صحابه رضی اللہ عنہم گفتند: خدا و رسولش، بهتر می دانند! پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: خداوند تعالی، سخاوتمندترین کسان است و من نیز در میان فرزندان آدم، از لحاظ سخاوت و جود و کرم، از همه سخاوتمندتر و بخشنده ترم (و بخشش و دهش مادی و معنوی من، حتی از باد وزان که ابرهای پرباران را به این سوی و آن سوی می راند و از آنها باران می بارد، بیشتر و افزون تر است).

۱- بیهقی «شعب الایمان» ح ۱۷۲۶.

۲- بیهقی ح ۱۷۶۷.

و پس از من بخشنده‌ترین و سخاوتمندترین مردمان کسی است که علم و دانشی را فرا گیرد و آن را در بین مردم، انتشار دهد و نور هدایت و حکمت را بر آنها بیفشاند و آنها را از ظرف معارف و گنجینه‌ی حکمت‌ها که بسان چشمه‌های جوشان و فیضانی هستند، سیراب سازد، اینطور فردی در روز رستاخیز در حالی پا به عرصه‌ی محشر می‌گذارد که خود به تنهایی یک امیر، یا یک ملت است.

[این حدیث را بیهقی در «شعب الایمان» روایت کرده است].

شرح: «أمة واحدة»: در اینکه چرا پیامبر ﷺ نام «امت واحد» بر انسان عالم و فرزانه گذارده است، محدثان، نکات مختلفی را ذکر کرده‌اند که در اینجا به ذکر دو نکته از آنها اشاره خواهیم کرد:

۱- گاهی اوقات شعاع شخصیت انسان، آنقدر افزایش می‌یابد که از یک فرد و دو فرد و یک گروه، فراتر می‌رود و شخصیتش معادل یک امت بزرگ می‌شود، و شخص عالم و فرزانه، آنقدر شخصیت و جایگاه دارد که به تنهایی یک امت است، چرا که مردمان زیادی را تحت الشعاع علم و عمل خویش قرار می‌دهد و آنها را گرداگرد علوم و معارف اسلامی و اسرار و حقائق قرآنی و تعالیم و آموزه‌های الهی و اوامر و فرامین نبوی گرد می‌آورد و موجبات رهایی آنها را از بند و اسارت عقل‌گرایی، نفس‌پرستی، خودخواهی، جهالت و بی‌خردی و ضلالت و گمراهی فراهم می‌آورد و آنان را درکشف حقایق و غوامض علوم یاری می‌دهد، و با فهم وسیع، عقل سرشار، و بصیرت نافذ خویش، مردمان را از اشتباه و خطا در رأی و فساد فکری، مصون و محفوظ می‌دارد و خود سرچشمه‌ی پیدایش امتی عالم، فرزانه، وارسته، مجاهد، نستوه، مخلص، اسلام‌گرا، سنت‌دوست، و شیفته‌ی علم و دانش می‌شود، به همین جهت، نام امت بر چنین عالمی، گذارده شده است.

۲- غالباً عالمان و دانشوران اسلامی، آن ابرمردان عرصه‌ی علم و فقاقت، و آن طلایه‌داران عرصه‌ی اخلاص و عمل و آن پیشقراولان عرصه‌ی دعوت و تبلیغ و تعلیم و تعلم، جانشینان برحق پیامبر ﷺ، چراغ هدایت، پیامبران ارشاد و امانت‌داران خدا در میان مردم هستند که گمراهان را هدایت و دست‌طالبان ارشاد را می‌گیرند و به مقصد می‌رسانند.

آنان رهبر، مقتدا، و معلم و آموزگار بزرگ انسانیت و بشریت‌اند، و به همین سبب، به چنین عالم و فرزانه‌ای «امت» گفته شده، زیرا «امت» به معنای اسم مفعولی به کسی گفته می‌شود که مردم به او اقتدا کنند و رهبریش را بپذیرند و کسی که پیشوای صدق و راستی و علم و عمل برای ملت‌ی شد، در اعمال همه‌ی آنها شریک و سهیم است، و گویی خود، امتی واحد و یک پیشوای بزرگ و یک مرد امت‌ساز است.

۲۶۰ - [۶۳] وعنه أن النبي ﷺ قال: "منهومان لا يشبعان: منهوم في العلم لا يشبع منه، ومنهوم في الدنيا لا يشبع منها". روى البيهقي الأحاديث الثلاثة في "شعب الإيمان" وقال: قال الإمام أحمد في حديث أبي الدرداء: هذا متن مشهور فيما بين الناس، وليس له إسناد صحيح^(۱).

۲۶۰ - (۶۳) انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: دو گرسنه‌اند که هرگز سیری نمی‌پذیرند: یکی جویای علم و دانش که از فراگیری و آموزش آن سیر نمی‌گردد و دیگر جویای مال و منال دنیا که هرگز از جمع‌آوری آن سیری نمی‌پذیرد. [این سه حدیث [احادیث ۲۵۸، ۲۵۹ و ۲۶۰] را بیهقی در «شعب الایمان» روایت کرده است و گفته: امام احمد پیرامون این حدیث [حدیث ۲۵۸] گفته است: متن این حدیث در بین مردم مشهور و معروف است، ولی از لحاظ سند، این حدیث، دارای سندی صحیح و قوی نمی‌باشد].

۲۶۱ - [۶۴] وعن عون قال: قال عبد الله بن مسعود: منهومان لا يشبعان: صاحب العلم، وصاحب الدنيا، ولا يستويان؛ أما صاحب العلم فيزداد رضى للرحمن، وأما صاحب الدنيا فيتمادى في الطغيان. ثم قرأ عبد الله: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا فَاغِيءٌ﴾ [العلق: ۶-۷]. قال: وقال الآخر: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸]. رواه الدارمي^(۲).

۲۶۱ - (۶۴) عون - رحمة الله عليه - گوید: عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ گفت: دو گرسنه‌اند که سیری نمی‌پذیرند: یکی جویای دانش و دیگری جویای مال دنیا. ولی این دو با همدیگر همسان و یکسان نیستند، بلکه صاحب دانش، پیوسته در پرتو علم و

۱- بیهقی ح ۱۰۲۷۹، دارمی ح ۳۳۴ به روایت ابن عباس.

۲- دارمی ح ۳۳۲.

دانش خویش، رضایت و خوشنودی خدای رحمان را فراچنگ می‌آورد، ولی صاحب دنیا، با مال و منالش، پیوسته در غرقاب (جهالت و ضلالت، و حیرت و غفلت و) طغیان و سرکشی به سر می‌برد.

عون رحمة الله عليه - گوید: آن گاه عبدالله بن مسعود رضی الله عنه این دو آیه را تلاوت فرمود:

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ ﴿٦﴾ أَنْ رَّءَاهُ أَسْتَعْتَبَ ﴿٧﴾﴾ [العلق: ۶-۷].

«قطعاً اغلب انسان‌ها سرکشی و تمرد، می‌آغازند، اگر خود را دارا و بی‌نیاز و قدرتمند و ثروتمند ببینند».

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸].

«این نشانه‌های بزرگ آفرینش، بیش از همه، توجه خردمندان و فرزنانگان را به خود جلب می‌کند، و این است که تنها بندگان دانا و فرزانه، از خدا، ترس‌آمیخته با تعلیم دارند».

[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

۲۶۲ - [۶۵] وعن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: " إن أناساً من أمتي سيتفقهون في الدين ويقرءون القرآن، يقولون: نأتي الأمراء فنصيب من دنياهم ونعزلهم بدیننا. ولا يكون ذلك، كما لا يجتنى من القتاد إلا الشوك، كذلك لا يجتنى من قربهم إلا - قال محمد بن الصباح: كأنه يعني - الخطايا ". رواه ابن ماجه ^(۱).

۲۶۲ - (۶۵) ابن عباس رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: بی‌تردید، مردمانی از امتیانیم، در شناخت دین و تعالیم و دستورات اسلامی، علم و دانش می‌جویند و قرآن را می‌خوانند و چنین می‌گویند: نزد امراء و فرمانروایان می‌رویم و با علم و دانش و فقاہت و قرائت خویش از دنیای آنان بهره می‌گیریم و دین خود را نیز از خطر آنان برکنار نگاه می‌داریم.

ولی باید دانست که چنین چیزی امکان‌پذیر نیست و هرگز چنین امری به وقوع نخواهد پیوست، درست همانسان که از درخت «قَتَاد» (درختی است با خارهای سخت = خار مغیلان) جز خار بی‌مقدار، نمی‌توان چیزی چید، این چنین نیز از نزدیک شدن به امراء و فرمانروایان نیز جز گناه بهره‌ای نمی‌توان برد.

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

شرح: در این حدیث، پیامبر ﷺ تمام توجه علماء و دانشمندان، و فرزندان و دانش‌جویان و دانش‌پژوهان و شیفتگان علم و دانش را به این نکته معطوف داشته که لازم است که دانش‌پژوهان و دانشمندان، در راه کسب علم و دانش از وابستگی‌های خود به امور دنیوی و کالای ناچیز آن بکاهند و خویشتن را از تعظیم و بزرگداشت ثروتمندان و قدرتمندان متکبر و خودخواه، و امراء و فرمان‌روایان ظلم‌پیشه و خودکامه و مُستبد و دیکتاتور، و مراوده با آنان، و استفاده از مال و هدایای حرام آنها دور نگاه دارند، چرا که وابستگی‌های دنیوی و مالی، انسان را به خود مشغول می‌دارد و او را از دسترسی به علم و دانش و از بهره‌گیری از آن، محروم می‌گرداند. چنانچه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾ [الأحزاب: ۴].

«خداوند در شکم هیچ یکی، دو قلب قرار نداده است» تا با یکی از آنها به دنیا مشغول شود و با دیگری به امور آخرت بپردازد».

پس برای علماء نیز لازم است که تنها یکی از دنیا و آخرت را هدف اصلی خود قرار دهند و هدفشان از همان آغاز تحصیل، آراسته‌نمودن درون، و زینت‌دادن آن به فضایل اخلاقی و زیور فرزاندگی باشد و خواسته‌ی نهایی و غایی خویش را از کسب علم و دانش، تقرب به پیشگاه خداوند ﷻ و صعود و عروج به مدراج والای انسانیت و اخلاق و ایمان قرار دهند، و نباید هدفشان از کسب علم و دانش، دستیابی به جاه و مال و نزدیکی به امراء و فرمان‌روایان و مجادله با سفهاء و بی‌خردان و افتخار نابه‌جا بر دیگران، و بهره‌گیری از دنیای فرمان‌روایان ظالم و ستم‌پیشه و خودکامه و دیکتاتور باشد.

چراکه علمایی که هدفشان از علم، استفاده از دنیا و رسیدن به جاه و مقام در نزد ارباب دنیاست، آنها عالمان دنیوی، عالمان درباری، انسان‌های خود فروخته و خدازده و بدبخت و نگون‌سار، و بنده‌ی دینار و درهم و مادّه و معده، محسوب می‌شوند. و رسول خدا ﷺ درباره‌ی این افراد می‌فرماید: «علم را به خاطر افتخار بر علماء و مجادله با سفهاء و جلب توجه مردم به خود، فرا نگیرید، کسی که چنین کند، در آتش دوزخ است».

به نظر حقیر، امام ابوحنیفه - رحمه الله علیه - در این زمینه، برای علماء و دانش‌پژوهان، الگو و قدوه، و پیشوا و رهبر است، وی فردی عابد، زاهد، عالم به علوم

آخرت، و فقیه و آگاه در مصالح دنیوی و آخروی، و دانا به معارف اسلامی، حقائق و اسرار قرآنی و دقائق و رموز احادیث نبوی و اصول و موازین دینی بود، و در عین حال، فقه و دانش خویش را فقط برای رضا و خشنودی خدا به کار می‌گرفت. وی تاجر پارچه‌ی خَز، بود و در این فن مهارت و توفیق چشمگیری داشت.

و نیز دکانی در کوفه و شرکایی که برای خریدن «خَز» به اینجا و آنجا، سفر می‌کردند، داشت. از این‌رو، در این شغل با بی‌نیازی تمام از دیگران به رتق و فتق زندگی خود و بسیاری دیگر از یاران و شاگردان و هم‌نوعان خویش می‌پرداخت و هرگز در مال دیگران و صلّه و هدیه‌ی حاکمان و فرمانروایان، طمع نمی‌ورزید و از این جهت، «حسن بن زیاد» گفته است: «به خدا که از هیچ یک از خلفاء و امراء، هدیه یا جایزه را نپذیرفت»^(۱).

و نیز گویند: که همسر منصور، خلیفه عباسی، با وی [منصور] در عدم رعایت عدالت، مناقشه کرد و خواستار عدالت گردید. آن‌گاه راضی شد که امام ابوحنیفه - رحمة الله علیه - در میان آن دو، داوری کند.

پس منصور، امام ابوحنیفه را احضار کرد، و امام در پس پرده، نشست در حالی که منصور با زن خویش در مجلس بود.

منصور به سخن آغاز کرد و خطاب به امام گفت: برای یک مرد، چند زن حلال است؟ امام فرمود: چهار زن.

باز پرسید: و از کنیزان؟ فرمود: هر چه که بخواهد.

آن‌گاه گفت: پس آیا جایز است که کسی بر خلاف این، سخنی بگوید؟

امام فرمود: خیر.

آن‌گاه منصور، پیروزمندانه خطاب به همسرش گفت: اینک بشنو که ابوحنیفه چه می‌گوید؟!

امام چون، چنین دید، بر سبیل احتجاج گفت: لیکن خداوند عَزَّ وَجَلَّ، این تعداد زن را برای اهل عدالت، حلال ساخته است، در غیر آن، اگر عدالت رعایت نشود، باید فقط به نکاح یک زن بسنده نمود، چنان‌که خداوند عَزَّ وَجَلَّ می‌فرماید:

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾ [النساء: ۳]

«اگر می‌ترسید که عدالت را رعایت کرده نمی‌توانید، همان یک زن کافی است».

بر این اساس بر ما لازم است تا به آداب الهی متأدب باشیم و از مواظب آن درس بگیریم.

و منصور چون این سخن را شنید، ساکت شد. و چون امام از مجلس داوری خارج شد، همسر منصور، فوراً هدیه‌ی بزرگی بدنبال ایشان فرستاد، اما، امام هدیه را نپذیرفت و گفت: من از دین خدای سُبْحَانَكَ دفاع نموده‌ام، نه به انگیزه‌ی نزدیکی کسی و یا به طلب دنیا^(۱).

پس برای تمام علماء و دانشمندان اسلامی نیز لازم و ضروری است تا از پیشوایان و بزرگانی چون امام ابوحنیفه - رحمه الله علیه - پیروی کنند، سفارش‌ها و توصیه‌های آنان را نصب‌العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار دهند.

البته باید دانست که ارتباط و نزدیکی سالم علماء و دانشمندان راستین اسلامی، با حکام و سلاطین، در بعضی مواقع به نفع عامه‌ی مردم و حکومت‌ها بوده است.

و بسا اوقات، اتفاق افتاده که برکات دینی و دنیوی از طریق آنان متوجه‌ی مسلمانان گشته است. البته خود آن بزرگواران، چنین روابطی را برای خودشان عار، بلکه مضر و خطرناک می‌پنداشتند، ولی با این وجود، در قرن‌های اول هجری، علمای بزرگواری بوده‌اند که با بی‌نیازی کامل، روابط خوبی با حکومت‌ها داشتند و بسیاری از مشکلات دینی و دنیوی مردم، توسط آنها گشایی شده است.

شاگرد ارشد امام ابوحنیفه «امام ابو یوسف»، قاضی‌القضات بود و یکی از محاسن و مفاخر خلافت هارون‌الرشید و جامعه‌ی اسلامی، وجود شخصیت ایشان بود که باعث خیر برای عامه‌ی مردم و وسیله‌ی پیشرفت معارف و علوم دینی و حکومت اسلامی گردید.

۲۶۳ - [۶۶] وعن عبد الله بن مسعود قال: لو أن أهل العلم صانوا العلم، ووضعوه عند أهله، لسادوا به أهل زمانهم، ولكنهم بذلوه لأهل الدنيا لينالوا به من دنياهم، فهانوا عليهم، سمعت نبيكم ﷺ يقول: " من جعل الهموم همأً واحداً هم آخرته، كفاه الله هم دنياه، ومن تشعبت به الهموم في أحوال الدنيا، لم يبال الله في أي أوديتها هلك ". رواه ابن ماجه^(۲).

۱- مناقب امام اعظم ص ۱۳۰.

۲- ابن ماجه ح ۲۵۷، بیهقی ح ۱۸۸۸.

۲۶۳- (۶۶) عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گوید: اگر این عالمان و دانشمندان، چنان که باید منزلت علم و دانش را می‌شناختند و به گونه‌ی لازم به قدر و شأن آن پی می‌بردند و دانش را نزد شایستگان و اهل آن قرار می‌دادند (و به کسانی آن را می‌آموختند که صلاحیت و لیاقت فراگیری و حمل آن را داشتند). البته بر اهل زمان خویش حکومت و سیادت می‌کردند و به عالم و آدم، خط و مشی می‌دادند و به رهبری جهان و جهانیان می‌پرداختند.

ولی افسوس که آنها علم و دانش را به هدف بهره‌گیری از دنیاپرستان و مادی‌گرایان، آموخته‌اند و علم و دانش خویش را در راه بذل و بخشش به اهل دنیا، صرف کردند، تا از دنیای آنان بهره‌گیرند؛ به همین جهت است که در دید دنیاداران، خوار و پست و حقیر و ذلیل شده‌اند و از دید احترام و بزرگداشت آنان افتاده‌اند، و هیبت و وقار، و ایّهت و شوکت خویش را از دست داده‌اند.

من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که فرمود: کسی که تمام اندیشه‌هایش را یک اندیشه، به نام اندیشه و فکر آخرت قرار دهد، خداوند تعالی نیز اندیشه و رنج و دشواری دنیای او را کفایت می‌کند.

و کسی که احوال اندیشه‌های دنیا، او را پریشان و مضطرب و حیران و ویلان گرداند، خداوند متعال نیز اعتنا و پروایی ندارد که در کدام یک از آن اندیشه‌های پریشان دنیوی، وی هلاک و نابود شود.

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

۲۶۴- [۶۷] ورواه البیهقی فی شعب الإیمان عن ابن عمر من قوله: "من جعل الهموم إلى آخره"^(۱).

۲۶۴- (۶۷) این حدیث را بیهقی نیز در «شعب الایمان» از ابن عمر رضی الله عنهما - البته از «مَنْ جَعَلَ الهموم...» روایت کرده است.

۲۶۵- [۶۸] وعن الأعمش قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: "آفة العلم النسيان، وإضاعته أن تحدث به غير أهله". رواه الدارمي مرسلًا^(۲).

۱- بیهقی ح ۱۰۳۴۰.

۲- دارمی ح ۶۲۴.

۲۶۵- (۶۸) اعمش - رحمة الله عليه - گوید: پیامبر ﷺ فرمود: آفت علم و دانش، فراموشی و نسیان است. و ضایع کردن علم، عبارت از آن است که آن را به ناشایستگان و ناهلان بیاموزی، و علم و دانش را نزد آنان قرار دهی.
[این حدیث را دارمی بطور مرسل روایت کرده است].

۲۶۶- [۶۹] وعن سفیان، أن عمر بن الخطاب ﷺ قال لكعب: من أرباب العلم؟ قال: الذين يعملون بما يعلمون. قال: فما أخرج العلم من قلوب العلماء؟ قال الطمع. رواه الدارمي^(۱).

۲۶۶- (۶۹) سفیان ثوری - رحمة الله عليه - گوید: حضرت عمر بن خطاب ﷺ از کعب (احبار) ﷺ پرسید: ارباب دانش چه کسانی هستند؟ گفت: کسانی که به اندوخته‌های علمی خویش عامل و پایبنداند (و نور علم و دانش، تمام وجودشان را به نور خدا و ایمان و تقوا، روشن ساخته و نسبت به وظائفشان سخت احساس مسئولیت می‌کنند و از همه پایبندترند. و اعمال آنها هماهنگ با سخنان آنها می‌باشد. کوتاه سخن اینکه، عالمان واقعی و راستین در منطق قرآن و اسلام، کسانی نیستند که مغزشان صندوقچه‌ی آراء و افکار این و آن، و انباشته از قوانین و فرمول‌های علمی جهان و زبانشان، گویای این مسائل و محل زندگی‌شان، مدارس و دانشگاه‌ها و حوزه‌ها و کتابخانه‌ها است، بلکه علمای واقعی و اربابان علم و دانش آن گروه از صاحب‌نظران و دانشمندانند که میان گفتار و کردار آنها هماهنگی و سازگاری است و آنها هستند که خدا را به خوبی شناخته‌اند و برای او عمل می‌کنند و به او عشق می‌ورزند و اوامر و فرامین تعالی بخش او را سرلوحه‌ی زندگی خویش قرار می‌دهند).

عمر ﷺ دوباره پرسید: چه چیزی دانش را از دل‌های علماء و دانشمندان بیرون می‌آورد؟ کعب احبار ﷺ، در پاسخ گفت: طمع و آرزوی عالم و دانشمندی که به بلای طمع و ذلت حرص و رسوایی آرزوآزمندی، مبتلا و آلوده گردد، در نتیجه، حرص و طمع او را بسوی اخلاق زشت و ناپسندیده و مضموم و قبیح سوق می‌دهد، و دست به کارهای ناروایی می‌زند که نابودکننده مروّت و شخصیت و علم و دانش و عظمت و شکوه و وقار و شوکت است).

^۱ - دارمی ح ۵۸۴.

[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

۲۶۷ - [۷۰] وعن الأحوص بن حکیم عن أبيه قال: سأل رجل النبي صلى الله عليه وسلم عن الشر. فقال: " لا تسألوني عن الشر، وسلوني عن الخير " يقولها ثلاثاً، ثم قال: " ألا إن شر الشر شرار العلماء، وإن خير الخير خيار العلماء ". رواه الدارمي^(۱).

۲۱۷ - (۷۰) احوص ابن حکیم از پدرش نقل می‌کند که گفت: مردی از رسول خدا ﷺ در باره‌ی شرّ، سؤال کرد ولی رسول خدا ﷺ در پاسخ، سه مرتبه این جمله را تکرار کرد و فرمود: پیرامون شر از من سؤال نکنید، بلکه درباره‌ی خیر از من بپرسید. آن‌گاه فرمود: آگاه باشید که بدترین شر، علماء و دانشمندان سوء، و بهترین خیر، علماء و فرزنانگان نیک و شایسته است.

[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

۲۶۸ - [۷۱] وعن أبي الدرداء قال: " إن من أشر الناس عند الله منزلة يوم القيامة: عالم لا ينتفع بعلمه ". رواه الدارمي^(۲).

۲۶۸ - (۷۱) ابودرداء ؓ گوید: بی‌گمان از بدترین مردم در پیشگاه خداوند ﷻ، در روز رستاخیز، عالم و دانشمندی است که در دنیا از علم و دانش خویش استفاده نکند. (یعنی نه خودش از علمش استفاده می‌برد، و نه از دانش خود به دیگران نفع و سودی می‌رساند).

[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

۲۶۹ - [۷۲] وعن زياد بن حدير قال: قال لي عمر: هل تعرف ما يهدم الإسلام؟ قال: قلت: لا. قال: يهدمه زلة العالم، وجدال المنافق بالكتاب، وحكم الأئمة المضلين". رواه الدارمي^(۳).

۲۶۹ - (۷۲) زياد ابن حُدَير ؓ گوید: حضرت عمر ؓ به من گفت: آیا می‌دانی چه چیزی (عزت و شوکت) اسلام را ویران و تباه می‌سازد؟ گفتم: خیر. فرمود: سه چیز ویرانگر عزت اسلام است:

۱- دارمی ح ۳۷۰.

۲- دارمی ح ۲۶۲.

۳- دارمی ح ۲۱۴.

یکی، لغزش و انحراف فکری و عملی فرزنانگان و دانشمندان. و دیگری، بحث و مجادله منافقان و بدعت‌سازان، درباره‌ی قرآن (اینطورکه در توجیه اعمال و کردار و گفتار و پندار ناشایست خویش، آیاتی از قرآن را در رد و انکار آیاتی دیگر به کار برند، و هر کدام، آیاتی از آنرا در اثبات آنچه درست می‌پنداشته بکار بگیرد).

و سومی، قضاوت و داوری و حکم و افتای پیشوایان گمراه و جاهل. (یعنی کسانی صدرنشین مجالس شوند که شایستگی آن را ندارند و افرادی بر کرسی قضاوت و افتاء نشینند که هیچ نسبتی با علم و دانش ندارند و مردم افراد جاهل و نادانی را بعنوان رهبر برگزینند و از آنان مسائل دینی و دنیوی و فردی و اجتماعی خویش را بپرسند و آنان نیز ناآگاهانه قضاوت کنند و فتوا دهند که در نتیجه، هم خود را گمراه کنند و هم دیگران را.

و مسلماً وجود این سه مورد باعث می‌شود تا عزت و شوکت و عظمت و بزرگی اسلام، از میان برود، و اساطیر و خرافات و بدعت‌ها و نوآوری‌ها، بر عقل‌ها و دل‌های افراد جامعه اسلامی حاکم شود و علم حقیقی و اسلام واقعی و علوم و معارف قرآنی و درک و فهم راستین اسلامی، از میان جامعه رخت بریندد، و حشرات فتنه و گمراهی در فضا و محیط اسلامی، ظاهر گردند، و تاریکی و جهالت و نادانی و ضلالت و گمراهی بر عقل‌ها مستولی گردد و در نتیجه، گمراهی همه جا را فرا گیرد و موجبات رکود و جمود و انحطاط و عقب‌ماندگی جامعه اسلامی و دینی فراهم گردد).

[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

۲۷۰ - [۷۳] وعن الحسن قال: " العلم علمان: فعلم في القلب فذاك العلم النافع، وعلم على اللسان فذاك حجة الله عز وجل على ابن آدم ". رواه الدارمي^(۱).

۲۷۰ - (۷۳) حسن بصری - رحمة الله عليه - گوید: علم و دانش دو گونه است: دانشی که در دل است، که دانش سود بخش، ارزنده و مفید همین است.

و دانشی که بر زبان است (و دل را تحت الشعاع خود قرار ندهد) این چنین علمی، حجت و برهان خدا بر فرزند آدم است. (یعنی، خداوند ﷻ در رستاخیز خواهد پرسید:

که من در دنیا، به تو نعمت علم و دانش و فرزاندگی ارزانی داشته‌ام، پس چرا بدان عمل نکردی و خود و دیگران را بدان مستفید نمودی.

[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

۲۷۱ - [۷۴] وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: " حفظت من رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم وعائین؛ فأما أحدهما فبثثته فيكم، وأما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم - يعني مجرى الطعام - " رواه البخاري^(۱).

۲۷۱ - (۷۴) ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: من از پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم دو ظرف بزرگ از علم و دانش آموخته‌ام (وسینه‌ام ظرف معارف نبوی و دلم گنجینه‌ی حکمت‌ها و حقائق و غوامض و اسرار و دقائق و رموز محمدی صلی اللہ علیہ وسلم است). و اما یکی از آن دو را در بین مردم فاش و پراکنده ساختم و اگر دیگری را فاش کنم این رگ گلو بریده خواهد شد (یعنی کشته خواهم شد).

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: درحقیقت هیچ‌کس در طول عمر خود به اندازه‌ی حضرت ابوهریره رضی اللہ عنہ حدیث از حفظ نداشته است. وی در سال ۷ هـ. ق. اسلام آورد و به خدمت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم شرفیاب شده است. نام وی «عبدالرحمان بن صخر دوسی یانی» و کنیه او «ابوهریره» است.

مادرش «میمونه بنت صبیح» نیز از صحابیات - رضی الله عنهن - است.

از حضرت ابوهریره رضی اللہ عنہ مجموعاً ۵۳۷۴ حدیث، روایت کرده‌اند که ۳۲۵ حدیث آن، متفق علیه می‌باشد و حدود ۸۰۰ تن از علمای صحابه رضی اللہ عنہم و تابعین و غیر آنها، از او حدیث روایت کرده‌اند.

حضور مرتب وی در مجالس پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم، و معاشرت با بزرگان صحابه رضی اللہ عنہم و علاقه و افرش به تحصیل و فراگیری علم و حفظ حدیث، از دلائل موقفیت او بوده‌اند به علاوه اختصاص یافتن، حدود پنجاه سال از عمر او، بعد از وفات پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم به تعلیم و نشر احادیث را باید یکی دیگر از رازهای موقفیت او دانست.

وی در سال ۵۹ یا ۶۰ هجری در سن ۷۸ سالگی دارفانی را وداع گفت.

هدف ابوهیره، از این جمله «وَأَمَّا الْآخِرُ فَلَوْ بَشْتَهَ قَطْعَ هَذَا الْبَلْعَوْمِ» احادیثی است که پیامبر ﷺ از آینده، درباره‌ی امراء و فرمانروایان بدطینت و کژاندیش و خودخواه و جاه‌طلب و خودکامه و مُستبد و دیکتاتور و ظلم‌پیشه، مانند «یزید» خبر داده بود، و وی درحافظه‌ی خویش، ثبت و ضبط کرده بود.

ایشان این احادیث را درباره‌ی اسامی، احوال، و زمان آن فرمانروایان بد و ظالم، از رسول خدا ﷺ، شنیده بود، اما به خاطر مصلحت‌هایی، آنها را به صراحت بیان نمی‌کرد، بلکه بطور کنایه و با توریه از آنها خبر می‌داد و بدانها گوشه می‌زد، از قبیل اینکه درباره‌ی عمارت و خلافت یزید می‌گفت:

«اعوذ بالله من رأس ستین وامارة الصبيان» و اینطور به طور کنایه و سربسته و تلویحاً و اشارتاً، مقصود خویش را به مخاطبان انتقال می‌داد برای اطلاع بیشتر در این زمینه، می‌توانید به «فتح الباری ج ۱ ص ۲۹۲» و «عمدة القاری ج ۲، حدیث ۱۲۰ مراجعه فرمائید.

۲۷۲ - [۷۵] وعن عبدالله بن مسعود قال: يا أيها الناس! من علم شيئاً فليقل به، ومن لم يعلم فليقل: الله أعلم، فإن من العلم أن تقول لما لا تعلم: الله أعلم. قال الله تعالى لنبیه: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ [ص: ۸۶]. متفق علیه^(۱).

۲۷۲ - (۷۵) عبدالله ابن مسعود ﷺ گوید: هان ای مردم! کسی که به چیزی از علوم و معارف اسلامی، آگاهی و آشنایی دارد، باید آن را به دیگران ابلاغ کند (و نباید آن را از دانشوران و دانش‌پژوهان کتمان نماید). و کسی که چیزی نمی‌داند، نباید از آنها خبر دهد، و در آنها دخالت نکند، بلکه وی موظف است که درباره‌ی اموری که از آنها آگاهی ندارد بگوید: خدا بهتر می‌داند. چرا که یکی از گونه‌ها و شیوه‌های علم و دانش، آن است که درباره‌ی اموری که از آنها آگاهی و علم نداری، بگویی: (نمی‌دانم) و خدا بهتر می‌داند.

خداوند ﷻ به پیامبرش می‌فرماید: ای پیامبر! بگو: من از شما در مقابل تبلیغ قرآن و رساندن دین خدا، هیچ پاداش نمی‌طلبم و از زمره‌ی مدعیان دروغین و کسانی که به طریق ساختگی و به ناروا، چیزی را به خود نسبت می‌دهند و وانمود می‌کنند، نیستم. (چراکه یکی از نشانه‌های شخص متکلف، آن است که سخن از مطالبی می‌گوید که از آن آگاهی ندارد، و کسی که از جاده‌ی حق و عدالت و راستی و درستی، قدم بیرون نهاده، واقعیت‌ها را نادیده می‌گیرد، به پندارها و اوهام روی می‌آورد و از اموری که آگاهی ندارد، خبر می‌دهد و در اموری که نمی‌داند، دخالت می‌کند و در نتیجه، فرجامی جز سرشکستگی و بدبختی و پستی و خواری بدست نمی‌آورد).
[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

۲۷۳ - [۷۶] وعن ابن سيرين قال: إن هذا العلم دين؛ فانظروا عمن تأخذون دينكم. رواه مسلم^(۱).

۲۷۳ - (۷۶) ابن سيرين رضی اللہ عنہ می‌گوید: بی‌گمان این علم و دانش (اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی = قرآن و سنت) دین است، و باید بنگرید که از چه کسی این دین را دریافت می‌دارید.
[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: از سخن ابن سيرين و دیگر بزرگان دینی، چنین بر می‌آید که بدون «سند صحیح» و بدون «راویان ثقه و مورد اعتماد» هیچ حدیثی پذیرفته نمی‌شود. از این رو، متخصصان علم حدیث از قدیم‌الایام، قواعد و اصولی را جهت دریافت روایت و درایت صحیح حدیث وضع نموده‌اند و امروز بعنوان یک علم مستقل که حاوی چندین نوع دانش است، بنام «علوم الحدیث» و «علم الرجال» قرار گرفته است. و شرط گرفتن سند صحیح متصل تا به منبع اولی در نقل علم دین و علم نبوت، همان گونه که ابن سيرين، گفته، از خصوصیات امت اسلامی و از میزهای سنت نبوی و علوم دینی و معارف قرآنی است.

بزرگان دینی و علماء و دانشمندان اسلامی و محدثان و متخصصان فن، اسنادی در روایت حدیث را می‌پذیرند که دارای شرایط زیر باشد:

- ۱- هرکدام از راویان سلسله‌ی سند باید مشخص و معلوم‌الحال باشند.
- ۲- راوی باید، متصف به عدالت و اخلاق و امانت‌داری باشد و از دروغ و مبالغه‌گویی و تحریف جداً پرهیز نماید.
- ۳- راوی باید ضابط، حافظ، متقن و دارای ضبط و دقت باشد. و از عالی‌ترین درجات ضبط و اتقان برخوردار باشد، تا اینکه به محفوظات و دقت وی اطمینان حاصل گردد.
- ۴- باید سلسله‌ی راویان سند از ابتدا تا پایان، همگی باهم متصل و پیوسته باشند، و اگر حدیث مرسل بود، باید از شرایط کافی برای پذیرفتن و قبول کردن برخوردار باشد.
- ۵- و باید حدیث از شاذ بودن و معیوب‌بودن در سند و متن محفوظ باشد و شرایط بی‌شمار دیگری که خوانندگان می‌توانند برای اطلاع بیشتر به کتبی که پیرامون «علوم حدیث» به رشته‌ی تحریر درآمده است، مراجعه کنند.
- پس برای انسان مسلمان لازم و ضروری است تا در رابطه با امور دینی، اهتمام و توجه شایانی مبذول دارد و در پذیرفتن علم دین و علم نبوت، باید بنگرد که از چه کسی این دین را دریافت می‌دارد، زیرا گوهر وجود و روح هستی، همانا تعالیم و آموزه‌های دینی و اوامر و فرامین نبوی، و دستورات و احکام شرعی است، و این مسئله، نخستین مسئله‌ی انسان مسلمان و واقعیت زندگی هر دو سرای اوست، و جای خود دارد که مسلمانان و دانش‌پژوهان در مجالس و محافل خود، درباره‌ی امور دینی و مسائل شرعی و تعالیم راستین نبوی به بحث و گفتگو پردازند. و دست بدعت‌سازان و باطل‌گرایان و بی‌خردان را از ساحت مقدس سنت نبوی کوتاه بگردانند.
- ۲۷۴ - [۷۷] وعن حذیفة قال: یا معشر القراء! استقیموا، فقد سبقتم سبقاً بعیداً، وإن أخذتم یمیناً و شمالاً لقد ضللتهم ضلالاً بعیداً. رواه البخاری^(۱).

۲۷۴ - (۷۷) حذیفة رضی الله عنه گوید: هان ای جماعتِ تلاوت‌کنندگان قرآن! بر شاهراه راست و درست شریعت، استواری و پایداری، پیشه سازید، و اگر چنین کردید، براستی (در تمسک به اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی و احکام و دستورات اسلامی، از دیگران) به خوبی سبقت و پیشی می‌جوئید و پیشگامان و سبقت‌گیرندگان

نخستین، در استواری و پایداری در شریعت، به شمار می‌آید (و به دنبال شما، دیگران در ایمان، یقین، پایداری و استقامت، از شما پیشوایان پیشتاز، پیروی می‌کنند).
 واما اگر از شاهراه مستقیم شریعت، منحرف شدید و راهی غیر از آن را انتخاب نمودید، براستی، بسی گمراه و از راه حق و حقیقت به دور شده‌اید.
 [این حدیث را بخاری روایت کرده است].

۲۷۵ - [۷۸] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: "تعوذوا بالله من جُبِّ الحزن" قالوا: يا رسول الله! وما جب الحزن؟ قال: "واد في جهنم تتعوذ منه جهنم كل يوم أربعمئة مرة". قلنا: يا رسول الله! ومن يدخلها؟ قال: "القراء المراءون بأعمالهم". رواه الترمذي وكذا ابن ماجه وزاد فيه: "وإن من أبغض القراء إلى الله تعالى الذين يزورون الأمراء". قال المحاربي: يعني الجورة^(۱).

۲۷۵ - (۷۸) ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: از «جُبِّ الحزن» به خدا پناه ببرید. صحابه رضی اللہ عنہم گفتند: ای رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم! «جب الحزن» دیگر چیست؟ فرمود: وادی و دژه‌ای در دوزخ است که خود دوزخ، روزانه چهارصد مرتبه از شر آن به خدا پناه می‌برد.

گفته شد: ای رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم! چه کسانی در آن وارد می‌شوند؟ فرمود: قاریان و تلاوت‌کنندگانی که به خاطر ریا و سمعه و تظاهر و خودنمایی، به تلاوت قرآن می‌پردازند.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و ابن‌ماجه نیز، این حدیث را روایت نموده و این جملات را نیز افزوده است]. «بی‌گمان منفورترین و مبعوض‌ترین قاریان در پیشگاه خداوند صلی اللہ علیہ وسلم، کسانی هستند که به ملاقات امراء و فرمانروایان می‌روند و با آنها ارتباط و نزدیکی برقرار می‌سازند.»

«علامه محاربی می‌گوید: مراد از «امراء» فرمانروایان و امرای ظلم‌پیشه و دیکتاتور و خودکامه و خودمحور است. (چرا که در ملاقات فرمانروایان متدین، عادل، مؤمن و مخلص، همچون عمر بن عبدالعزیز و غیره هیچ اشکالی وجود ندارد).

۲۷۶ - [۷۹] وعن علي قال: قال رسول الله ﷺ: " يوشك أن يأتي على الناس زمان لا يبقى من الإسلام إلا اسمه، ولا يبقى من القرآن إلا رسمه، مساجدهم عامرة وهي خراب من الهدى، علماؤهم شر من تحت أديم السماء، من عندهم تخرج الفتنة، وفيهم تعود ". رواه البيهقي في شعب الإيمان^(۱).

۲۷۶ - (۷۹) علی ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: به زودی بر مردم زمانی خواهد آمد که فقط نام اسلام و رسم قرآن باقی می ماند (و تنها نام اعمال اسلامی در مردم باقی می ماند و حقیقت اعمال از میان خواهد رفت چنان که امروزه فقط نام روزه، زکات، حج و دیگر احکام و مسائل اسلامی، باقی مانده، ولی متأسفانه حقیقت و روح آنها به آن شیوه ای که از پیامبر اکرم ﷺ به ما رسیده، باقی نمانده است. می بینیم که میلیون ها مسلمان به ظاهر این عبادات را انجام می دهند، ولی اعمال و کردارشان، فاقد روح و معنویت، و حقیقت و روحانیت است، قرآن را به طور عادت، تلاوت می کنند، شاید ترتیل، تجوید الفاظ و خوش الحانی آنرا رعایت کنند، اما آنچه اصل مقصود است، یعنی: تفکر و تدبر در معانی و مطالب و حقایق و علوم آن و باز آمدن از نواهی و منکرات آن و انجام دادن اوامر و فرامین آن را، پشت سر می افکنند و قرآن را به عنوان تبرک در لا به لای پارچه ها می پیچند و بر قبرستان ها می خوانند و...)

و مسجدهایشان از لحاظ ظاهری و نقش و نگار و زرق و برق، آباد می شوند، ولی به اعتبار هدایات و ارشادات، عاری و ویران اند (یعنی، مساجد با زیب و زینتی خاص، آراسته و پیرایش می شوند، فرش های رنگارنگ، چراغ ها و لوسترهای گرانبها، سنگ فرش های عجیب و غریب، پرده های فریبنده، گچ و سنگ کاری های متنوع و خیره کننده و تمام امکانات و وسایل رفاهی، در مساجد موجوداند، اما از نمازگذار خالی و عاری هستند، و گفتگوی دنیوی، طعنه و غیبت، آشوب و بلوا، در مساجد صورت می گیرد، امام و مؤذن، مساجد را خانه ی خودشان تصور می کنند، و به سبب وجود اشیاء و اسباب گرانبهای دنیوی آن، درب مساجد را قفل می زنند.

در مساجد آنها، نه نماز باخشوع و خضوع اقامه می شود و نه حلقه ی تعلیم دیده می شود و نه از مشورت و رایزنی دینی و فرهنگی و علمی خبری است و نه از ذکر و

تلاوت نشانه‌ای، حال آنکه مساجد در زمان پیامبر ﷺ و صحابه رضی الله عنهم، مرکز مشورت مسائل فردی واجتماعی، سیاسی و نظامی، و فرهنگی و اقتصادی و دینی و دنیوی و مادی و معنوی بود).

و علما و دانشمندان ایشان، در آن زمان، از زمره‌ی بدترین و شرورترین انسان‌ها در زیر آسمان کبود، خواهند بود، به طوری که فتنه و شر از آنها بروز می‌کند و باز به خود آنها بر می‌گردد (یعنی علماء و دانشمندان، از حقیقت و روح علم و دانش، غافل می‌شوند، و خواسته‌ی نهایی خویش را از کسب علم و دانش، دستیابی به جاه و مقام، مال و منال، پست و موقعیت اجتماعی و سیاسی، ارتباط و نزدیکی با امرا و فرمانروایان ظلم‌پیشه و دیکتاتور، مجادله با سفهاء و بی‌خردان و تعظیم و بزرگداشت ثروتمندان و قدرتمندان متکبر و خودکامه، و مراوده با آنان و استفاده از مال حرام آنها، به حساب می‌آورند. آنها با اهل دنیا و خودکامکان و دیکتاتوران و ظلم‌پیشه‌گان همکاری و همیاری خواهند کرد و به هدف گردآوری پول و بهره‌گیری از دنیای آنان، موافق میل و خواسته‌ی آنها، مسائل و احکام را بیان می‌کنند و در جلسات تبلیغی خویش، عقاید و باورهای گمراه‌کننده و خطرناک، و بی‌دینی و بی‌بندوباری را انتشار داده و به جای تعالیم و دستورات الهی و اوامر و فرامین تابناک نبوی، و احکام و آموزه‌های تعالی بخش و سعادت‌آفرین شرعی، مردم را به سوی نظام خودساخته و بی‌اصل و اساس مخلوق، دعوت می‌دهند و موجبات گمراهی خود و دیگران را فراهم می‌آورند).

[این حدیث را بیهقی در «شعب الایمان» روایت کرده است].

۲۷۷ - [۸۰] وعن زیاد بن لبيد قال: ذكر النبي ﷺ شيئاً، فقال: "ذاك عند أوان ذهاب العلم". قلت: يا رسول الله! وكيف يذهب العلم ونحن نقرأ القرآن ونقرئه أبناءنا، ويقرؤه أبناءنا أبناءهم إلى يوم القيامة؟ فقال: "ثكلتك أمك زياد! إن كنت لأراك من أفاقه رجل بالمدينة! أوليس هذه اليهود والنصارى يقرءون التوراة والإنجيل لا يعملون بشيء مما فيهما؟!". رواه أحمد وابن ماجه وروى الترمذي عنه نحوه^(۱).

۱- مسند احمد ۴ / ۱۶۰، ابن ماجه ح ۴۰۴۸، ترمذی ح ۲۶۵۳ از ابوداود روایت کرده است.

۲۷۷- (۸۰) زیاد بن لید رضی الله عنه گوید: باری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چیز مخوف و وحشتناکی از فتنه‌ها و آشوب‌ها، و ابتلاء و آزمایش‌ها، برای مردمان بیان کرد، آنگاه فرمود: وقوع این فتنه و آشوب، در وقت از میان رفتن علم و دانش خواهد بود.

گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! چگونه علم دین از بین خواهد رفت، حال آنکه ما پیوسته قرآن را می‌خوانیم و آنرا به فرزندان خویش می‌آموزیم و فرزندان ما نیز به ترتیب، تا قیام قیامت، آن را به آیندگان آموزش و تعلیم می‌دهند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زیاده! مادرت در عزایت نشیند، کاش غیر تو، این سخن را می‌زد، بی‌گمان من تو را از داناترین مردمان مدینه‌ی منوره می‌دانستم، تو چرا این سخن را می‌زنی؟ آیا این یهودیان و مسیحیان نیستند که تورات و انجیل را به ظاهر می‌خوانند، اما به محتویات و اوامر و فرامین و نواهی و منکرات آن جامه‌ی عمل نمی‌پوشانند (پس ادعا و مجرد خواندن قرآن و فراگرفتن علم و دانش، کافی نیست بلکه باید عملاً و از روی صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل، به مفاد آیات قرآن و دستاوردهای علم و دانش عمل کرد. و مسلمانان نیز اگر تنها به ادعای اسلام و قرآن قناعت کنند و اصول تعلیمات و دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله و کتاب آسمانی را بر پا ندارند و فقط اسم و رسم اسلام و قرآن را یدک کشند. هیچ‌گونه، موقعیت و ارزشی نه در پیشگاه خداوند و نه در زندگی فردی و اجتماعی، نخواهند داشت و همیشه زبون و زیردست، و شکست‌خورده و عقب‌مانده و بدبخت و فلاکت‌زده خواهند بود.

و از این حدیث دانسته شد که احیاء و بازسازی علم و دانش با عمل و کردار به مفاد آن منوط است، همچنان که از میان رفتنش نیز، با نادیده‌گرفتن عمل به علم وابسته است).

[این حدیث را احمد، ابن‌ماجه و ترمذی روایت کرده است].

۲۷۸- [۸۱] وكذا الدارمي عن أبي أمامة ^(۱).

۲۷۸- (۸۱) دارمی نیز این حدیث را از «ابوامامه رضی الله عنه» روایت کرده است.

۲۷۹- [۸۲] وعن ابن مسعود قال: قال لي رسول الله صلی الله علیه و آله: " تعلموا العلم وعلموه

الناس، تعلموا الفرائض وعلموها الناس، تعلموا القرآن وعلموه الناس؛ فإني امرؤ

مقبوض، والعلم سینقبض، وتظهر الفتن حتی یختلف اثنان فی فریضة لا یجدان أحداً یفصل بینهما". رواه الدارمی والدارقطنی^(۱).

۲۷۹- (۸۲) ابن مسعود رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمود:

علم و دانش را فراگیرید و آن را به دیگران بیاموزید، فرائض (اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی، یا علم میراث) را فراگیرید و آنها را به دیگران بیاموزید؛ و قرآن را فراگیرید و آن را به دیگران بیاموزید، چرا که من از میان شما خواهم رفت، و به زودی علم و دانش هم از میان مردم برداشته می‌شود و فتنه‌ها نیز، ظاهر خواهند شد (و عمق فاجعه در حدی است که) اگر میان دو نفر پیرامون فریضه‌ای از فرائض اسلام (یا مسائل میراث) اختلاف نظر، ایجاد شود، یکی را هم نخواهند یافت تا در بینشان داوری و قضاوت کند (چرا که علم و دانش از میان برداشته شده و علمای واقعی و راستین، از میان می‌روند، و با از میان رفتن آنها و کثرت فتنه‌ها و آشوب‌ها، چراغی که تاریکی‌های زندگی را می‌زدود، خاموش می‌شود، شمشیر برنده‌ای که مدافع حق بود، کند می‌گردد و رکنی از ارکان عظمت امت اسلامی، منهدم می‌شود و خرافات و اوهام و اساطیر و بدعت‌ها و چرندیات و خُزعبلات بر عقل‌ها مستولی می‌گردد و حشرات فتنه و گمراهی در فضا و محیط اسلامی ظاهر می‌شوند و کسانی صدرنشین مجالس می‌شوند که شایستگی آن را ندارند و افرادی برکرسی قضاوت و افتاء می‌نشینند که هیچ نسبتی با علم و دانش ندارند و در نتیجه، علم حقیقی رخت برمی‌بندد و گمراهی و ضلالت و نادانی و جهالت، همه جا را فرا می‌گیرد).

[این حدیث را دارمی و دارقطنی، روایت کرده‌اند]

شرح: «تعلموا الفرائض»: مراد از فرائض دو چیز می‌تواند باشد:

۱- علم میراث

۲- مجموعه‌ی فرائض اسلام، اعم از اوامر و فرامین تابناک الهی، تعالیم و دستورات تعالی بخش نبوی و احکام و آموزه‌های سعادت‌آفرین شرعی.

«وتظهر الفتن حتی یختلف اثنان فی فریضة»: این بخش از حدیث، بیانگر از میان رفتن علم و دانش واقعی و علماء و دانشمندان راستین و حقیقی، و کثرت فتنه‌ها و آزمایش‌ها،

وآشوبها و بلواها است. و عمق این حادثه در حدّی است که حتی اگر میان دو نفر پیرامون مسئله‌ای فقهی، یا فرهنگی و یا اجتماعی، اختلاف نظر ایجاد شود، یکی را هم نخواهند یافت، تا در میان‌شان به درستی و حقانیت داوری و قضاوت کند.

۲۸۰ - [۸۳] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: " مثل علم لا ينتفع به كمثل كنز لا ينفق منه في سبيل الله ". رواه احمد والدارمي^(۱).

۲۸۰ - (۸۳) ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: دانش و بینشی که سود و فایده نبخشد، به گنجینه‌ای ماند که از آن در راه خدا، هزینه نگردد. [این حدیث را احمد و دارمی روایت کرده‌اند].